



فرهنگ خراسان

بخش طوس

مشهد مقدس

نوغان

طاهران

تبادکان و رادکان

تألیف عزیزالله عطاردی

چاپ و نشر

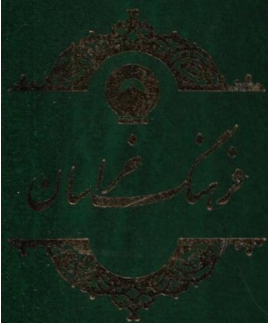


انتشارات طاهران



آرشیو ملی

بهای دوره هفت جلدی: ۳۵۰۰۰۰ ریال



مجله علمی

مجله علمی

نویسنده

مجله علمی

تألیف و تدوین

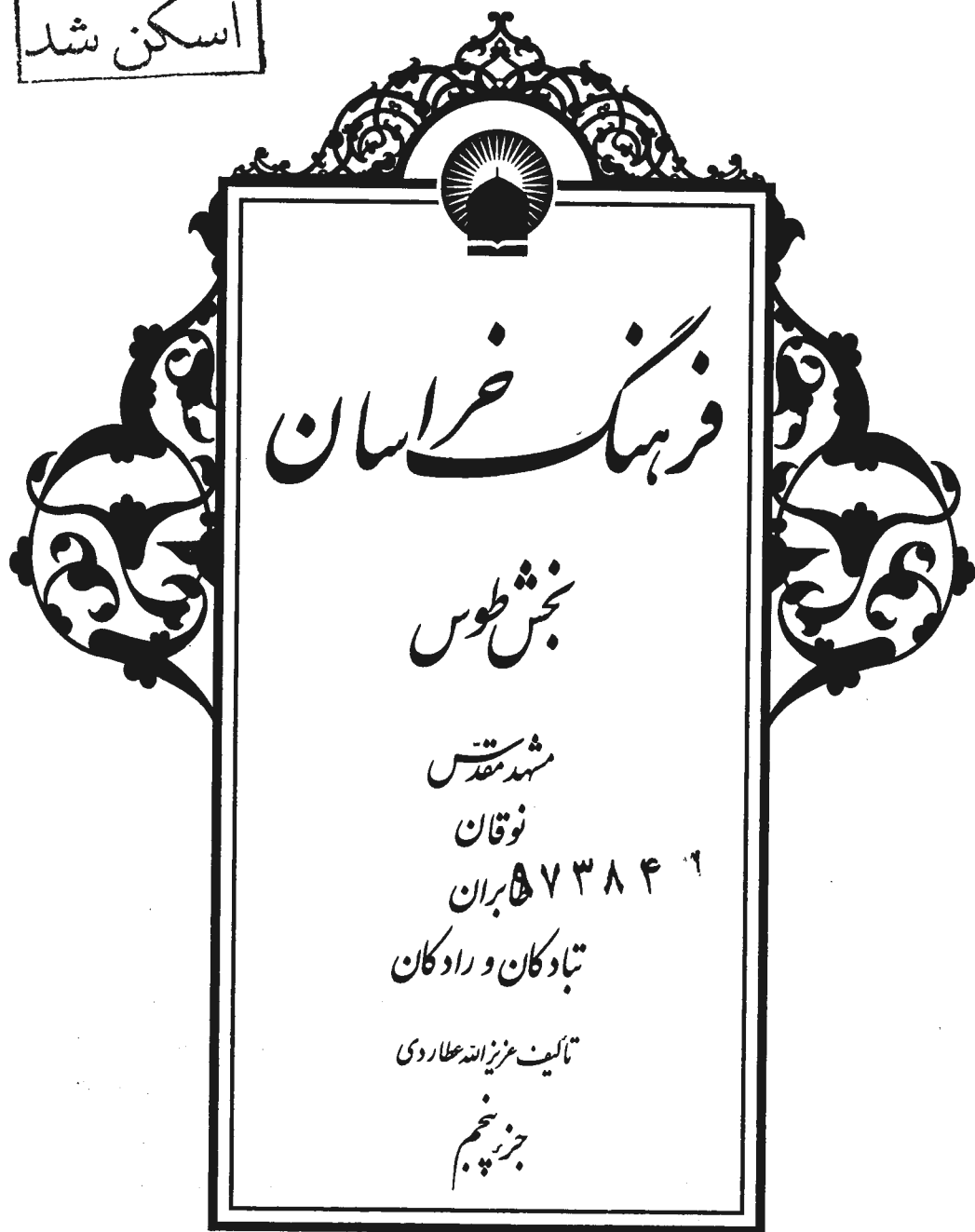
تألیف و تدوین



۸	۰۲۶
۸	۲۸

تألیف و تدوین

اسکن شد



فرهنگ خراسان

بخش طوس

مهد مقدس

نوقان

۷۳۸۴۶ هجری بران

تبادکان و رادکان

تألیف عزیزالله عطار دی

جزء پنجم



انتشارات عطار

عطاردی قوچانی، عزیزالله، ۱۳۰۷ -
فرهنگ خراسان / مؤلف عزیزالله عطاردی -
تهران: عطارد، ۱۳۸۱ -
ج ۷: مصور، جدول.

ISBN : 964-7237-17-0 (دوره) - ISBN

964-7237-10-3 (ج ۱) - ISBN : 964-7237-11-1 (۲)

ISBN : 964-7237-12-x (ج ۳) - ISBN : 964-7237-13-8 (ج ۴)

ISBN : 964-7237-14-6 (ج ۵) - ISBN : 964-7237-15-4 (ج ۶)

ISBN : 964-7237-16-2 (ج ۷)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

۱. خراسان - سرگذشتنامه. ۲. خراسان - تاریخ.

۳. مشهد - سرگذشتنامه. الف. عنوان.

۹۵۵/۸۲

DSR ۲۰۱۷ / ر ۳۳ ع ۶

م ۸۱ - ۱۶۵۷۴

کتابخانه ملی ایران



مرکز فرهنگی خراسان

۴۹

انتشارات عطارد

نام کتاب	فرهنگ خراسان - بخش طوس (جلد پنجم)
مؤلف	عزیزالله عطاردی
ناشر	انتشارات عطارد
چاپ	چاپخانه سپهر
نوبت چاپ	اول - پاییز ۱۳۸۱
تعداد	۳۰۰۰ دوره

مرکز بخش: تهران، میدان تجریش، میدان امامزاده قاسم، کوچه قنات، پلاک ۱۳

تلفن: ۲۷۱۷۹۳۹ - ۲۷۳۳۸۴

حق چاپ محفوظ است.

شابک: (دوره) شابک: ۰ - ۱۷ - ۷۲۳۷ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 7237 - 14 - 6 ۹۶۴ - ۷۲۳۷ - ۱۴ - ۶ (ج ۵) شابک: ۶ - ۱۴ - ۷۲۳۷ - ۹۶۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۸۸۲- طارمی مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس و از سخنوران زمان خود بوده است، میر علاء الدوله در نفائس المآثر برگ ۹۶ گوید: طارمی میر دوست نام دارد و از مردم اهل بوده حضرت جنت آشیانی به او عنایت بسیار داشته چنانچه در بدیهه گفته یگبارکی به او نوشته فرستاد:

آنکه مغزش زیاده است از پوست یار دیرین ما است با ما دوست
دوازده سال خادم آستان رضیه رضویه بوده طبع ظریف و ذهن لطیف داشت و
گاهی نظمی از او واقع شده او گوید:
م هست روی تو یا آفتاب از این دو کدام است
بنفشه موی تو یا مشکنا ب از این دو کدام است
تورا بر وی چه گل قطره قطره آنچه نماید
چو شبنم عرق و یا گلاب از این دو کدام است

بدور حسن تو از چشم و غمزه اهل نظر را
 از آنکه کشور دل شد خراب از این دو کدام است
 ز چشم و زلف تو دارم صد اضطراب ندانم
 که آنکه دارم از آن اضطراب از این دو کدام است
 حجاب حسن تو ز آن طره است یا خط مشکین
 ز مشک بر ورق گل تقاب از این دو کدام است
 سؤال بوسه و دشنام می‌کند دل از آن لب
 بگو برای خدا تا جواب از این دو کدام است
 چو طارمی اگر از راه دیر و کعبه آگاه
 بیا بگو که طریق صواب از این دو کدام است

۸۸۳- طالبی یزدی

او از شاعران یزد بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، تقی اوحدی در تذکره عرفات برگ ۳۳۱ گوید: مولانا طالبی یزدی سخنور است خوش ادا و شاعری خوش بیان شیرین زبان در مشهد مقدس رضوی بسیار بوده خالی از فطرتی نیست از اوست:

بر غم غیر چنان گشته مهربان با من که حرف قتل من آورده در میان با من
 اگر چه داشت به قتل زبانی یکی با غیر هزار شکر که گردید هم زبان با من
 تو نیک باش به من کز بدان نیندیشم چو غم که نیک نباشند این و آن با من

۸۸۴- طالب الحق

او یکی از مخالفان مشروطه در مشهد مقدس بود، و با میرزا ابراهیم رضوی خراسانی که با مشروطه سخت مخالفت می‌کرد همکاری می‌نمود، طالب الحق از اهل

یزد بود و در مشهد اقامت داشت، او مردی فصیح و خوش بیان و سخنوری بسیار بلیغ بوده و با نطق‌های آتشین خود توده‌های مردم را جمع می‌کرد.

فعالیت‌های تبلیغاتی او بر ضد مشروطه در مشهد مقدس رضوی حوادث ناگواری در پی داشت که منجر به توپ بستن حرم مقدس امام رضا علیه السلام از طرف دولت تزاری روسیه گردید، و این تجاوز در اثر اتحاد طالب الحق با روسها که در آن ایام جریان داشت انجام گرفت.

ما در این باره در شرح حال میرزا ابراهیم رضوی خراسانی که از علماء بزرگ و صاحب نفوذ در مشهد مقدس بود و با مشروطه هم سخت مخالفت می‌کرد مطالبی آورده‌ایم، اکنون در اینجا تنها از کارهای طالب الحق در مشهد مقدس و حوادثی که او آفرید سخن می‌گوئیم.

مرحوم ملاهاشم خراسانی که از علماء محترم آن روز مشهد رضوی بود و با علماء و محافل سیاسی نیز ارتباط داشت و ناظر اوضاع و احوال هم بود در منتخب التواریخ خود در این مورد گوید:

سید محمد یزدی طالب الحق و نائب علی اکبر مجلسی در نوقان ترتیب دادند و طالب الحق نطق می‌کرد که دمکراتی‌ها بابی هستند، نظمیه و عدلیه و مالیه و سایر اداره‌ها را ما نمی‌خواهیم و تمام اهل ادارات بابی و کافر هستند، این سخنان موجب شد که گروهی پیرامون آنها را گرفتند.

آغاز شورش

طالب الحق با سخنان خود در نوقان گروهی را پیرامون خود جمع کرد و بعد به مسجد گوهرشاد رفت و آنجا را پایگاه خود قرار داد، او روزها منبر می‌رفت و می‌گفت: مردم تترسید مقصود ما آن است که محمد علی شاه را می‌خواهیم که با او دست بیعت دهیم، فریاد می‌زد مردم هوشیار باشید.

او می‌گفت: بابی‌ها دین و مذهب شما را بردند، طالب الحق در حجره بالای کفشداری مسجد قرار گرفته بود و تفنگدارها هم در میان مسجد و صحن و بازار متفرق بودند، از طرف دیگر یوسف خان هراتی هم در صحن جدید موضع گرفته بود و بر ضد مشروطه صحبت می‌کرد.

در ربیع الاول سال ۱۳۳۰ قمری الواط و اشرار پیرامون طالب الحق و یوسف خان را گرفتند، آنها در میان صحن سه پایه‌ای نصب کردند و مخالفان خود را در آنجا شلاق می‌زد، یک نفر از قوای دولتی و اجزاء ادارات جرأت نداشتند میان بست و حرم و صحن و مسجد بیایند.

یوسف خان با محمد قوش آبادی نیشابوری که از اشرار بود و اسماعیل ترشیزی و جمعی از سربازهای گارد نظامی و جمعی از افغانها و از اشرار شهر که تقریباً پانصد نفر می‌شدند، گلدسته‌ها و سر درهای صحن را سنگر کرده بودند، و هنگام عصر هم مردم در صحن‌ها جمع می‌شدند و به سخنرانان گوش می‌دادند.

طالب الحق هم با نائب علی اکبر نوقانی و جمعی از اشرار محلات گلدسته‌های مسجد گوهرشاد و سر درهای مسجد را سنگر کرده بودند، این دو گروه همواره با هم نزاع داشتند و در این بین تعدادی هم کشته و مجروح گردیدند، در این مدت شهر مشهد ناامن گردید و صدای گلوله از هر طرف به گوش می‌رسید.

ادیب هروی در حدیقة الرضویه گوید: نائب علی اکبر نوقانی و طالب الحق سراچه تکیه متصل به گنبد خشتی را که واقع است در محله نوقان مرکز اتباع انقلابیها قرار دادند و آنجا را چادر کشیدند تبلیغات طالب الحق در این مجلس و مجالس دیگر از این سنخ بود.

مشروطه کفر است و مشروطه خواه کافر، دموکراتها بابی هستند، ما ادارات نمی‌خواهیم، عدلیه یعنی چه، مالیه برای چه، نظمیه برای ملت چه فائده‌ای دارد، یک نفر بگلربگی شهر را کافی است، تمام اعضاء ادارات باییند و کافر یک عده اطفال در

بازار و کوجه‌ها فریاد می‌زدند:

ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم

مشروطه قانونی هرگز نمی‌خواهیم

طالب الحق مرتباً منبر می‌رفت و سخن می‌گفت و مردم را تحریک می‌کرد تا به آنها پیوندند، او روزی در منبر خطاب به مردم مشهد گفت: از مصادر امور درخواست کنید از قنصل روس بخواهند یک ساعت اختیار سیم تلگراف خود را به آنها بدهد که با تهران و محمدعلی شاه ارتباط برقرار کنند.

دوم از امپراطور روس خواهش کنند که محمدعلی شاه مشهد آمده تاج گذاری کند و به تهران برود.

سوم بیست نفر از اعضای ادارات دولتی نفی بلد شده و پنج نفر از آنها بدار آویخته شوند و کاغذی به همین مضمون به قونسل روس نوشتند و بعد گفت: مردم بدانید که روسها تمام مشروطه طلبهای تبریز را کشتند.

طالب الحق گفت: چند روز دیگر محمدعلی شاه می‌آید مشهد تمام مشروطه خواهان اینجا را هم خواهند کشت، روز شنبه پانزدهم محرم ایوان مقصوره را فرش کردند و برای مرحوم شیخ فضل الله نوری که در تهران بدار آویخته بودند مجلس ترحیم برگزار نمودند.

طالب الحق بالای منبر قرار گرفت و از روزنامه نویسیها انتقاد کرد و گفت: فردا تا ظهر باید علماء تلگراف به امپراطور کنند که ما محمدعلی شاه را می‌خواهیم اگر فردا علماء این تلگرافها را مهر کردند و دادند فهو المطلوب و الاحکما باید آنها را احضار کرده مجبور نمائیم تلگراف را مهر کنند.

اگر جواب تلگرافها نرسید باید تمام ماها برویم به قونسولخانه روس متحصن شویم و از دولت روس محمدعلی شاه را بخواهیم، چنانکه مشروطه طلبان به قونسولخانه انگلیس رفتند، معلوم ما نشد چه وقت هر حرفی که مشروطه خواهان زدند

ما بر خلاف آن بگوئیم.

آنها گفتند: یا مرگ یا استقلال ما می گوئیم یا مرگ یا محمدعلی شاه در این هنگام اشخاصی که پای منبر بودند سه مرتبه فریاد زدند محمدعلی شاه در این هنگام گروهی وارد مسجد شدند و فریاد می زدند: ما حامی سلطانییم مشروطه نمی خواهیم. در این هنگام طالب الحق منبر رفت و تفنگدارها هم پیرامون او را گرفتند، او گفت: مردم بدانید که از سبزوار و از قوچان به این سمت تمام اهالی دهات و قلعبات حاضر شده و حرکت کرده اند، امروز ما را به ارک احضار کرده اند به خدا قسم ما ارک را خراب خواهیم کرد.

او گفت: اگر حامیان مشروطه ارامنه بودند، حامی ما ترکهای خارجه و مسلمانان عالم می باشند که برای فداکاری حاضر شده اند، او مشروطه طلبها را تکفیر کرد و مجلس شورا را دارالکفر نامید و از منبر فرود آمد و در آن ایام اعتضاد التولیه سرکشیک آستان قدس توسط مجاهدین کشته شد.

یکی از روزها طالب الحق بالای منبر رفت و گفت: اعلی حضرت شاه را می طلبیم و با او دست بیعت می دهیم، اگر ما را به قدوم خود خوشوقت کرد خیلی خوب والا به طرف پطرگراذ به امپراطور روس تلگراف می کنیم که ما گله بی صاحبیم امانت ما را به ما تسلیم کن، بس است درستکاری و امانت نگاهداری.

یک روز دیگر در میان ایوان مقصوره منبر رفت و گفت: مردم بنشینید نترسید، خوف نداشته باشید، غرض ما از این اجتماعات آن است که شاه را بخواهیم و مظلومیت خودمان را به او عرضه داریم و به خاک پای همایونی معروض داریم تا کی منتظر مقدم شما باشیم.

مردم حکم علماء مشهد شما است که مشروطه کفر است و مشروطه طلب کافر مردم یک نفر از مراجع تقلید خطا گفت و به خطا رفت حکم او را گرفتن و پیروی احکام دیگر علماء را نکردن خطای بزرگی است، طالب الحق روزی در منبر چند صورت

تلگراف را قرائت کرد.

یکی از این تلگرافها برای امپراطور روس بود، یکی به علماء نجف و یکی هم به ولایات و بعد تلگرافها را در مسجد نصب کردند تا مردم آنها را مهر کنند، در این تلگرافها آمده بود که ما محمدعلی شاه را می‌خواهیم و مشروطه کفر است و مشروطه طلبها کافر قتل مشروطه خواه واجب است.

او روزی در منبر می‌گفت: ای مردم شیخ فضل‌الله نوری، ملاقربانعلی زنجانی و دیگر علماء را مشروطه طلبها کشتند حال نمی‌گذارند ما برای آنها تعزیه بگیریم، مردم سه روز است می‌خواهیم علماء را حاضر کنیم تلگرافها را امضاء کنند ولی میسر نمی‌شود.

اکنون سه روز است شهر را پر کرده‌ایم به صدای زنده باد محمدعلی شاه و هنوز نتوانسته‌ایم یک تلگراف به مهر برسانیم، فردا باید تمام ریش سفیدهای اصناف حاضر شوند کاغذ بدهند که ما محمدعلی شاه را می‌خواهیم قونسول روس همراه ماست شما از هر جهت آسوده باشید.

آقای حاج میرزا جعفر و آقای سید علی سیستانی و آقای میرزا ابراهیم و آقای فاضل حکم داده‌اند که مشروطه کفر است، الآن تمام علماء منزل آقای حاج میرزا جعفر جمع شده‌اند هر کس می‌خواهد برود سؤال کند تا بگویند مشروطه کفر است.

در این هنگام یکی از امامان جماعت مشهد روی پله منبر قرار گرفت و گفت: خدایا ریشه مشروطه را که ریشه کفر است برانداز، همه آمین گفتند، آنگاه طالب الحق گفت: مردم اگر فردا رکن الدوله آدم فرستاد و گفت و خواست چادرها را پائین بیاورید شما چه کار خواهید کرد.

جماعت حاضر گفتند: نمی‌گذاریم، طالب الحق از منبر پائین آمد، و شهر در آشوب قرار گرفت، روز اربعین ماه صفر بود که چادرها را از خیابان جمع کردند، مخالفان مشروطه و طرفداران محمد علی شاه در مسجد گوهرشاد و صحنین متحصن

شدند و تفنگداران آنها در صحنین و بازارها گشت می زدند.

نامه طالب الحق به والی خراسان

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف اعظم والا شاهزاده رکن الدوله عرض می شود، ملت و مملکت خراسان از سیاسات تابع مملکت آذربایجان و اغلب ممالک محروسه ایرانند و احکام صادره از تهران را که ریاست ایشان بر خلاف قوانین موضوعه کل دول و ملل اسلامی متنوعه است مطاع و متبع نمی دانند.

می گویند: باید قلمرو و ایالت خراسان و سیستان که الیوم در ظل ملاطفت ملوکانه بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاه اسلام محمدعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه است مثل مملکت آذربایجان و اغلب ممالک ایران از شوائب آلائش ادارات جدیده متمدنه عالیه و نظمیه و دوائر ثلاثه و نواقل و بلدیه و انجمن و عوارض فوق العاده و فروع آنها مبرا شود.

کما فی السابق مسئول نظم شهر بیگرگی و کدخدایان محلات باشند و آلات محرم و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه و روزنامه موقوف گردد تلگرافخانه و پست خانه در تحت نظرات چند نفر از منتخبین ملت شاه خواه باشد، از این تاریخ قدغن اکید شود که دیناری از مالیات خراسان به حواله تهران داده نشود.

شیخ حسین استرآبادی و غلامعلی و منشی نظام و جواد بلور فروش فوراً و چند نفر دیگر از سر حلقه های مفسدین که در موقع عرض می شود تبعید شوند و ایالت جلیله خود را عیناً به سمت مأموریت از طرف قرین الشرف اعلیحضرت همایونی محمدعلی شاه ارواحنا فداء معرفی فرمایند.

بر طبق مستدعیات اجتماعی ملت خراسان سواد مطابق الاصل احکام مطاعه حضرات حجج اسلامیه کثر الله امثالهم، لفا حضور مبارک ایفاد و عین احکام مقدسه در بالا خانه مسجد جامع موجود است، اقتضای عالم اسلامیت و حقوق شاه پرستی و

مرحمت پدرانۀ حضرت اشرف والا دامت شوکتہ.

امید می‌رود در ظرف بیست و چهار ساعت جواب صریح قطعی اطمینانی مرحمت شود، تا موجب مزید امیدواری و دعاگوئی ملت شود، یا اجازه فرمائید به هر نحوی که ملت فلک زده صلاح دانند خود را از قید اسارت جهودانۀ این چند ظالم رهانند والسلام علیکم از طرف ملت شاه خواه خراسان حرره الاحقر الیزدی محمد طباطبائی.

استفتاء از علماء مشهد

طالب الحق دربارہ مشروطہ و محمدعلی شاه قاجار کہ در روسیہ تزاری بسر می‌برد و شورشیان بازگشت او را می‌خواستند از علماء مشهد مقدس استفتائی کرده و نظر آنها را در این مورد خواسته است کہ اکنون بہ نظر خوانندگان این کتاب می‌رساند: از حضرات آقایان عظام و حجج اسلام ارض اقدس استعلام و سؤال می‌شود کہ این هیجان عمومی و اجتماعات فوق العادہ شہری و صحرائی در مسجد جامع و صحنہا و کوچہ‌ها و بازارها برای چہ بودہ، و ملت خراسان چہ مطلب و چہ می‌خواهند، و آیا تقاضاهای ملت خراسان از مقاصدی کہ اظهار می‌دارند مشروع است یا خیر.

دہ نفر از علماء مشهد استفتاء او را پاسخ گفتند، و از مشروطیت بدگوئی کردند و از محمدعلی شاه قاجار ہم حمایت نمودند و بازگشت او را خواستند، پاسخ دہ نفر از علماء مشهد در کتاب حدیقة الرضویہ آمدہ ولی مؤلف این کتاب از آوردن نام آنها خودداری کردہ است و معلوم نیست این علماء در آن روز در چہ مرتبہ‌ای بودہ‌اند و در میان مردم مشهد چہ موقعیتی داشتہ‌اند جویندگان بہ آن کتاب مراجعہ کنند.

سخنرانی‌های طالب الحق موجب شورش مردم و ناامنی در مشهد مقدس گردید، آنها در مسجد گوہر شاد و اماکن متبرکہ سنگر گرفتند و روی گلدستہ‌ها و بلندبہای حرم و مسجد موضع گرفتند والی خراسان و نیابت تولیت ہم کاری نمی‌توانستند انجام دهند.

اضطراب در مشهد مقدس

شهر مقدس مشهد در اثر آشوب و بلوای عمومی مضطرب گردید و فتنه و فساد همه جا را گرفت امنیت و آسایش از جامعه رفت زوار و ساکنان مشهد رضوی در نگرانی و ناراحتی بودند، طالب الحق و یوسف خان و اعوان و انصار آنها بر آستان قدس رضوی و مسجد جامع گوهرشاد مسلط بودند.

نه از والی خراسان رکن الدوله کاری بر می آمد، و نه از نیابت تولیت آستان قدس رضوی علماء و رهبران هم متفرق و پراکنده بودند، گروهی از مشروطه حمایت می کردند و جماعتی هم با مشروطه مخالف بودند عده ای هم در این میان ساکت و سخنی نمی گفتند.

رهبری شورشیان دست یکی از علماء مشهد به نام حاج سید ابراهیم رضوی بود، او با مشروطه سخت مخالفت می کرد، و از شورشیان در نهان حمایت می نمود، و مخالفان مشروطه پیرامون او را گرفته بودند و منزل او پایگاه شورشیان بوده است.

دخالت روسیه تزاری

در آن ایام روسها در مشهد فعال بودند، آنها صغد و خوارزم را گرفته بودند و در نظر داشتند مشهد مقدس را هم تصرف کنند و به طرف هرات و سیستان بروند و خود را به آبهای گرم خلیج فارس و دریای عمان برسانند، روسها از این اغتشاشات و حوادث می خواستند سود ببرند و بر مشهد مسلط گردند.

دولت انگلستان هم که تا هرات پیش آمده بود و از نیت روسها آگاهی داشت برای جلوگیری از نفوذ روسها فعالیت می کرد و عوامل خود را که در میان گروهها بودند بکار واداشته بود، و در نهان فعالیتهای سیاسی می کرد و با روسها مقابله می نمود.

روسها در مشهد نیرو مستقر کرده بودند، و به بهانه حفظ اتباع خود در مشهد

مقدس در کارها دخالت می‌کردند، روسها از محمدعلی شاه قاجار که در روسیه زندگی می‌کرد پشتیبانی می‌نمودند و از مخالفان مشروطه در مشهد حمایت می‌کردند و به آنها یاری می‌رساندند.

گروهی از شیعیان قفقاز و آذربایجان که در مشهد ساکن بودند از نیت روسها آگاه بودند و گزارشاتی مکرر از قونسولخانه روسیه به آنها می‌رسید، و از طریق همین افراد به اطلاع سران قوم که از شورشیان حمایت می‌کردند می‌رسید و آنها را از حوادث پشت پرده آگاه می‌نمودند.

مقامات روسی به بهانه اینکه جان اتباع ما در خطر است تصمیم گرفتند با طرفداران طالب الحق و یوسف خان که در اماکن متبرکه سنگر گرفته بودند وارد عمل شوند و آستانه متبرکه رضویه را با توپ مورد حمله قرار دهند، و این جریان را به تعدادی از اتباع خود اطلاع دادند.

در این میان بین دولت روسیه تزاری و دولت ایران در تهران مذاکراتی انجام گرفته بود که دولت روسیه دست از حمایت محمدعلی شاه بردارد و او هم ایران را ترک گوید، و در خارج زندگی کند، در این هنگام کنسولگری روسیه نامه‌ای به شرح ذیل برای والی خراسان نوشت.

نامه سرکنسولگری روسیه

این نامه در تاریخ ۲۳ ربیع الاول سال ۱۳۳۰ نوشته شده و در آن آمده با نهایت احترامات و افیه زحمت افزا می‌شود از قرار تلگرافی که از جانب مستطاب اجل اکرم وزیر مختار دولت بیهیه روسیه مقیم تهران بدوستار رسیده است.

شب دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الاول محمدعلی میرزا پس از تادیه و تفرقه کلیه استعدادی که دور خود داشته از خاک ایران خارج گردیده است البته بجای لازم اطلاع خواهید داد که آسوده خاطر باشند زیاده زحمتی ندارد.

بعد از وصول این نامه به استانداری خراسان و انتشار متن آن در روزنامه‌های مشهد طالب الحق دریافت که بین دولتین ایران و روسیه توافقی حاصل شده و اوکاری از پیش نخواهد برد، از این رواز والی تأمین خواست و مورد موافقت والی خراسان قرار گرفت.

نامه والی خراسان به طالب الحق

جناب مستطاب شریعتمدار آقای سید محمد یزدی، چون به وسیله جنرال قونسولگری روس برای خود و اشخاصی که در مسجد اجتماع نموده بودند تأمین نامه خواسته بودید لهذا به موجب این مشروح به شما اخطار می‌شود چنانچه از ساعت وصول این مشروح تا ۲۴ ساعت دیگر مجتبعین مسجد خارج و متفرق شدند محفوظ و آسوده خواهند بود و ابداً مزاحمت نخواهد شد بعد از بیست و چهار ساعت هرکس آنجاها مجتمع باشد متمرّد و مقصر دولت است و ایالت به تکالیف مقرر رفتار خواهد کرد.

نامه کنسولگری روسیه به طالب الحق

در جواب عرایض و پیغامات عموم آقایان متحصنین مسجد گوه‌رشاد اعلام می‌دارد که اعلیحضرت محمدعلی شاه مخلوع بر حسب قرارداد اولیای دولت حاضره به نام سلطنت مشروع اعلیحضرت اقدس همایونی سلطان احمدشاه از ایران رفتنی اگر ازدحام آقایان جهت این مسئله بوده خوب است به زودی موقوف نمائید که این کار اصلاح پذیر نیست.

هرچه در این باب اقدامی بشود باعث انقلاب و شورش مملکت خواهد بود که بر حسب اوامر اولیای امور تهران باید ایالت جلیله خراسان فوراً جلوگیری نمایند.

پس از وصول نامه والی خراسان و کنسولگری روسیه به طالب الحق او دریافت

که دیگر مقاومت سودی ندارد، و دولتین با هم به توافق رسیده‌اند، طالب الحق می‌ترسید از بست خارج شود زیرا بیم داشت هرگاه از اماکن متبرکه بیرون گردد فوراً باز داشت خواهد شد.

جلسات علماء و کارگزاران

در این هنگام جلساتی با شرکت چند تن از علماء مشهد و کارگزاران آستان قدس با سران متحصنین و طالب الحق در دارالضیافه تشکیل شد و مقرر گردید طالب الحق به اتفاق دوستانش از بست بیرون کردند، ولی طالب الحق می‌گفت: باید نمایندگان روس و انگلیس هم در مشهد امنیت ما را تأمین کنند؟!

طالب الحق به گفته علماء محترم مشهد که با هیچ گروهی در ارتباط نبودند و تنها به خاطر مصالح عامه در این جلسات شرکت می‌کردند گوش نداد و در انتظار مساعدت روس و انگلیس بود تا از او حمایت کنند و او هم بتواند از اماکن متبرکه بیرون شود، نمایندگان روس و انگلیس هم از این کار خودداری کردند و این کار را از اختیارات والی خراسان دانستند.

هنگامیکه از جلسات علماء و کارگزاران آستان قدس نتیجه‌ای گرفته نشد جلسه‌ای در ارک مشهد تشکیل گردید، در این جلسه متولی باشی آستان قدس، نائب التولیه قائم مقام، شیخ اسماعیل قاضی، میرزا ابراهیم، حاج میرزا جعفر، میرزا عبدالرحمان مدرس و گروهی دیگر با حضور رکن الدوله والی خراسان تشکیل گردید. در این جلسه پیرامون حوادث روز بحث شد، و مقرر گردید برای یوسف خان هراتی مقامی در نظر گرفته شود تا وی از تحصن خارج گردد، اعضاء هیئت موافقت کردند که او به عنوان حکومت تربت حیدریه انتخاب شود ولی رکن الدوله با این نظر موافقت نکرد و جلسه هم نتیجه‌ای نداد.

کشته شدن نایب حبیب

یک نفر از تبعه خارج مقیم مشهد به نام نایب حبیب در مشهد توسط سه نفر تفنگدار کشته شد، از منصور التولیه هندی نقل شده که او گفت: من به اتفاق اطفالم از حرم بیرون شدم و در نزدیک سرای ملک جلو یک دکان خرازی فروشی ایستادم تا برای کودکان خود چیزی بخرم.

در این هنگام مشاهده کردم حبیب برای اصلاح وارد یک سلمانی شد، ناگهان سه نفر تفنگدار با شتاب آمدند و داخل دکان سلمانی شدند، و آن مرد را از دکان بیرون کشیدند، ابتداء ساعت بغلی او را که از طلا بود از جیب او در آوردند و بعد گفتند نیم تنهات را هم بیرون بیاور او هم در آورد و به آنها داد و بعد به او گفتند برو.

او هم به طرف کوچه آب میرزا حرکت کرد، ناگهان آن سه نفر از پشت به طرف او تیراندازی کردند و او هم بر روی زمین افتاد، جنازه اش روی زمین بود که من رفتم، شورشیان تصمیم گرفته بودند گروهی را بکشند، و این جریان موجب اضطراب و ناراحتی در مشهد گردید.

تعدادی از مأموران نظمیه آمدند و جنازه او را ابتداء بدار الایاله بردند تا درباره قاتل کسب تکلیف کنند، در ایالتی کسی به آنها پاسخ نداد، آنها جنازه را به نظمیه بردند، مسئول نظمیه هم گفت: از من کاری ساخته نیست و بعد از این جنازه را به کنسولگری روس بردند.

کنسولگری روس در پاسخ کسانیکه جنازه را برده بودند می گوید: ما تا عصر تکلیف این کار را روشن خواهیم کرد، بعد از مدتی انتظامات شهر مشهد بدست قشون روس که در مشهد بوده گذاشته می شود، و تعدادی توپ هم در اماکن متعددی نصب می گردد.

انتظامات مشهد توسط نیروهای روسی

فرمانده نیروهای روس به دستور سرکنسول تعدادی سرباز روسی را مأمور می‌کند که با چند نفر مأموران انتظامی نظمیه مشهد در کوچه‌ها و محلات حرکت کنند و نظم را برقرار نمایند و برای مشهد یک رئیس نظمیه هم از خودشان نصب می‌نمایند که با همکاری و همراهی رئیس نظمیه مشهد شهر را آرام کنند.

رئیس قزاقهای روسی به مأموران نظمیه مشهد پیام داد برای گرفتن حقوق به قزاقخانه روسها بروند، مأموران به خاطر گرفتن حقوق خود در آنجا حاضر شدند، پس از اینکه همگان در آنجا اجتماع کردند فرمانده نیروهای روس دستور داد همه آنها را خلع سلاح کردند.

روسها بعد از این خود وارد نظمیه مشهد شدند و در آنجا مستقر گردیدند و به رتق و فتق امور پرداختند، بعد از این روسها دستور دادند هر کس اسلحه در اختیار دارد تحویل دهد، آنها همه اسلحه‌ها را از منازل گرفتند و لباسهای مأموران نظمیه را هم از آنها گرفتند و نظمیه مشهد از هر جهت از صحنه خارج گردید.

در این میان تنها کسانی که در اماکن متبرکه و مسجد گوهرشاد بودند، اسلحه خود را تحویل ندادند، فرمانده نیروهای روسیه در مشهد آخرین اعلامیه را صادر کرد و به متحصنان اخطار نمود هر چه زودتر اماکن متبرکه و مسجد گوهرشاد را تخلیه کنند و در این مورد اعلامیه ذیل را صادر و اعلام کرد:

به عموم متحصنین مسجد جامع گوهرشاد و صحنین مقدسین اعلام می‌داریم اگر غرض آنان در اجتماعات وجود اعلیحضرت محمدعلی شاه مخلوع بود او از ایران رفتنی شده، این اجتماعات دیگر نتیجه‌ای ندارد، اگر غرض و مقصود دیگر دارند بایستی متفرق شده با اولیای دولت خود مقاصد خود را اظهار و عرضه کنند.

پس از تفرقه به آنها امنیت داده می‌شود، غیر از یوسف خان و محمد قوش آبادی، بر حسب حکم روحانیون و اولیای دولت حاضره آنان جزء یاغیان و طاغیان محسوب

می‌شوند، دولت بهیه امپراطوری روس پس از گذشتن چهل و هشت ساعت از این خاطر آنان را به قهوه قهریه و ناریه متفرق خواهد نمود.

بستن توپ به بارگاه رضوی

روسها پس از این اخطار چهل و هشت ساعته آماده شدند به طرف بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام توپ بیاندازند و متحصنان را از آنجا پراکنده نمایند، آنها نخست به اتباع خود که در مشهد بودند این موضوع را اطلاع دادند، در میان اتباع آنها شیعیان قفقازی هم در مشهد رضا علیه السلام سکونت داشتند و به کسب و کار مشغول بودند. شیعیان اتباع روسیه نیات فرماندهان روسی را به تعدادی از علماء و رجال محترم مشهد اطلاع دادند تا آنها در صدد بر آیند از این کار جلوگیری نمایند، یک روز قبل از اجرای حکم مترجم کنسولگری روس که یک مسلمان قفقازی بود به منزل حاج میرزا ابراهیم رضوی سر کرده مخالفان مشروطه رفت و موضوع را به وی هم اطلاع داد. در این هنگام که روز موعود فرا می‌رسید شخصیتهای علمی، سیاسی و مذهبی مشهد مقدس یقین کردند که روسها حرم مطهر رضوی را به توپ خواهند بست، این اخبار اندک اندک در میان طبقات مختلف مردم شایع گردید و همه مضطرب و ناراحت گردیدند و در صدد چاره بر آمدند.

جلسه در منزل حاج میرزا ابراهیم رضوی که از علماء بزرگ مشهد و از مخالفان سر سخت مشروطه بود تشکیل گردید متولی باشی حضرت رضا علیه السلام و گروهی از رجال و اعیان مشهد هم بودند، شرکت کنندگان به سید ابراهیم گفتند: متحصنان از شما سخن شنوائی دارند، شما به آنها بگوئید اماکن متبرکه را ترک کنند و موجب اهانت به حریم رضوی نشوند.

سید ابراهیم و همفکران او گفتند: روسها هرگز جرأت نمی‌کنند حرم امام رضا علیه السلام را توپ باران کنند، جای نگرانی نیست، آنها مطالب سستی بر زبان خود

جاری می‌کردند که حاکی از عدم آگاهی آنها بود، سید ابراهیم در این باره اقدامی نکرد. روسها در موقع معین و ساعات پایانی مهلت مقرر توپها را در محل مناسبی نصب کردند و با کمال بی‌شرمی و بدون توجه به عقائد مردم شیعه گنبد مطهر رضوی را هدف قرار دادند، و تعداد زیادی توپ بر گنبد فرود آمد ولی گنبد آسیب کلی ندید و ارکان آن از خرابی مصون ماند.

تا پاسی از شب حمله ادامه داشت و بعد پیاده نظام روس به طرف اماکن متبرکه حمله کردند و در تاریکی شب بر صحن و مسجد مسلط شدند، و تعدادی از مردم بی‌گناه در این جریان کشته شدند و بقیه را هم امان دادند، ما درباره این حادثه در عنوان ابراهیم خراسانی رضوی هم بحث کرده‌ایم جویندگان به آنجا هم مراجعه کنند، و در شرح حال یوسف خان هراتی هم از زاویه دیگری به این حادثه نگاه خواهیم کرد.

خصوصیات طالب الحق

ادیب هروی گوید: این سید مردی بود داهی و خوش بیان، دارای معلومات در حدود شصت و پنج تا هفتاد سال سن داشت، در امر وعظ و خطابه بسیار استاد، ممکن بود دو ساعت بدون لکنت زبان روی منبر از هر دری سخن براند و در موقع گریز به روضه به درجه‌ای کلماتش نافذ و مؤثر بود که هر قسی القلبی بی‌اختیار اشکش جاری و دلش می‌سوخت.

یکی از ثقات برایم نقل کرد در سال ۱۳۱۸ قمری که او به مشهد آمد ماه مبارک رمضان را در شبستان گرم مسجد گوهرشاد منبر رفت از توحید سخن می‌راند و در آمد سخن را چنین آغاز نمود، فرض می‌کنیم ما در سرزمینی افتاده‌ایم که آنجا نه دینی و نه مبلغی و نه کیشی و نه شریعتی است.

اگر خواسته باشیم به مقتضای فطرت جویای شریعت و طالب حق باشیم بینیم از چه راهی می‌توانیم متدین شد و واصل حق بشویم، یک ماه تمام در این مقام حرف

زد و خوب هم از عهده بر آمد، از این لحاظ در مشهد به طالب الحق معروف شد.

پایان زندگی طالب الحق

او بعد از واقعه توپ بندی گرفتار و بوسیله روسها تسلیم ایالتی گردید بعداً مدتی در نظمیة در کارگذاری می ماند، سپس از مشهد فرار کرده با یک پسر و یک زن از روسیه به بصره رفت و آن روزها جنگ شروع شده بود، وی از بصره وارد کربلا شد، و به جرم جاسوسی توسط حریبه عثمانی توقیف گردید و در بغداد به امر محکمه نظامی تیرباران شد و پسر او هم بیمار شد و مرد.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران در شرح سید ضیاء الدین طباطبائی گوید: طالب الحق و سید ضیاء با هم پسر عمو بودند، بامداد گوید: من این طالب الحق را که برادر زاده سید علی آقای یزدی و عموزاده سید ضیاء الدین بود مکرر دیده بودم، سیدی بود متهور بسیار جاه طلب و حادثه جو ناطق مبرز و در این رشته بسیار توانا. او از تهران بواسطه کارهایی که در میدان توپخانه انجام داد به مشهد تبعید شد و در سال ۱۳۳۰ قمری در آنجا آشوبی به پا کرد و عده بی شماری را به کشتن داد، او با شیخ کاظم عراقی دوست و رفیق بود، و در مشهد با کنسولگری روس ارتباط داشت.

۸۸۵- طاهر رضوی

او از علماء و فقهاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در نقباء البشر گوید: سید میرزا طاهر بن میرزا احمد رضوی خراسانی معروف به قصیر از علماء و پرهیزکاران بود، جد او سید محمد قصیر از بزرگان و علماء مشهد مقدس بودند، از او فرزندی به نام میرزا احمد باقی ماند که به وظائف شرعی عمل می کرد.

او به رحمت خداوند واصل گردید و از او فرزندی بجای ماند به نام طاهر که او را هم قصیر می گفتند، او به جای پدران خود قرار گرفت، سید طاهر رضوی مردی عالم و

شایسته و از اہل فضل و تقوی بود، او بہ جای پدرش نشست و بہ تدریس و امامت پرداخت و در سال ۱۳۷۵ قمری درگذشت.

۸۸۶۔ طاهر رضوی مشہدی

او از شاعران مشہد مقدس بودہ است، گلشن در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: میرزا طاهر رضوی مصنع التولیہ فرزند میرزا عبدالجواد رضوی است او در مشہد بہ شغل ساعت سازی روزگار می گذرانید، او چاقوئی می ساخت کہ آہن را می برید.

او مردی زاهد و قانع و بلند ہمت بودہ ذوق وافر در صنعت داشت اولین دوچرخہ ای کہ بہ مشہد آمد با فکر و اندیشہ و ابزار خود مانند او را ساخت، او طاهر تخلص می کرد و دیوانی ہم دارد، او در وفات محمدباقر مدرس رضوی مؤلف کتاب سادات رضوی سرودہ ای دارد کہ در ذیل نقل می گردد:

امان و داد کہ رفت از جہان بدار بقا

جلیل سیدی از دست دودمان رضا

مدرس آنکہ بد اندر علوم ربانی

فقیہ و مجتہد و پیشوا و راہنما

سمی حضرت باقر قوام ملت و دین

یگانہ خدام شرع و بدہر بی ہمتا

گشود دیدہ سوی شہریار خطہ طوس

نہاد سر ز ادب بر رواق این مولا

چہ این مقام ز وی شد پدید طاهر گفت

خوش است سال وفاتش ہمی کنم انشاء

سر از مزار بر آورد ہاتفی و بگفت:

(نمود تکیہ مدرس بہ جنت المأوی)

۸۸۷- طاهر عطار مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، نصرآبادی در تذکره خود گوید: طاهر عطار در مشهد مقدس به عطاری مشغول است، از شاگردان امتی تربیتی است در اوان شباب فوت شد و شعرش این است:

ز بس دورنگی مردم بیگد گردیدم
تسلیم ز شب و روز خود که یکرنگ است

و نیز از اشعار اوست:

از فریب باغبان غافل مباش ای عندلیب

پیش از این من هم در این باغ آشیانی داشتم

۸۸۸- طاهر موسوی مشهدی

او نیز از شاعران مشهد رضوی بوده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: میرزا طاهر موسوی مشهدی نسبش به امام علی بن موسی الرضا می‌رسد و به همین جهت موسوی تخلص می‌کرده و غزل می‌سروده.

۸۸۹- طاهر بن احمد رضوی

او از علماء و سادات مشهد مقدس بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: طاهر بن احمد، سیدی جلیل بود، او سالها در نجف اشرف خدمت علماء عظام و فقهاء کرام تحصیل مراتب علمیه نمود بعد از معاودت به ارض فیض قرین امامت جماعت و رسیدگی به امور شرعیه می‌کرد.

او در بذل و بخشش و انفاق و رعایت ارباب استحقاق دریغ نداشت و هرچه از

والدینش به ارث برده بود روی این کار گذاشت فی الواقع محیی آثار سابقین و اسلاف غابریں بود تا به مرض سخته عالم زندگانی را بدرود گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۸۹۰- طاهر بن حسین طوسی

او از محدثان و مشایخ طوس بوده در منتخب سیاق از وی یاد شده است و او را به عنوان طاهر بن حسین امام طوسی یاد می‌کنند.

۸۹۱- طاهر بن عبدالجواد

او از علماء، ادباء و سادات مشهد مقدس بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: طاهر بن میرزا عبدالجواد، آراسته به حلیه تقوی و قدس و حسن معاشرت و انس است، زیاده از حد در تحصیل کمالات و صنایع ریاضت کشیده با وجودی که گفته‌اند هیچ کس از پیش خود چیزی نشد.

مشارالیه اغلب صنایع مخصوص ساعت سازی را با ذوق و سلیقه خود به درجه اعلی و مرتبه قصوی رسانید، وی را طبع شعر بود و دیوانی در مرثیه خامس آل عبا دارد و این مرثیه را هم در مرگ برادرزاده‌اش میرزا محمود بن میرزا هدایت‌الله که در شانزدهم جمادی اولالی سال ۱۳۳۶ فوت شد سرود:

محمود رفت سوی جنان از کنار من

از کف ربود طاقت و صبر و قرار من

باد اجل فکنده ز پا سرو قامتش

در غیر فصل گرد خزان نوبهار من

نجل ز کی مشرف آن سید جلیل

رفت از جهان و کرد سیه روزگار من

بنهاد سر به درگه سلطان دین رضا
 یعنی که اوست در دو جهان شهریار من
 آمد بهار و غم به دل افزون نمود روی
 زانسان که شد بخاک نهان گل‌عذار من
 در این بهار ژاله چو بارد به گلستان
 ییاد آورید از مژده اشکبار من
 گر دوستان به لاله و سنبل نظر کنید
 آگه شوید از جگر داغدار من
 بر بند لب ز گفته جان سوز طاهرا
 آتش مزن تو بیش به قلب فکار من
 برگوی سال فوت که عمر جهان گذشت
 تا نقش فی الحجر شود این یادگار من
 طاهر ببرد سر به میان سال فوت گفت:
 (محمود رفت سوی جنان از کنار من) ۱۳۳۶

۸۹۲- طاهر بن عبدالله

او از مشایخ و راویان طوس بوده در منتخب سیاق آمده طاهر بن عبدالله صوفی
 طوسی از محدثان طوس است.

۸۹۳- طاهر بن فخرالملک طوسی

او از احفاد خواجه نظام الملک طوسی و وزیر سلطان سنجر سلجوقی بوده است
 ابن اثیر جزری در کامل التواریخ گوید: طاهر بن فخرالملک طوسی وزیر سلطان بود،
 روزی سلطان سنجر نامه‌ای برای کوخان چینی که در ناحیه‌ای از ترکستان حکومت

می‌کرد نوشت و در آن نامه او را تهدید کرد، مضمون نامه این بود:

اگر خواسته مرا اجابت نکنید، من با لشکری شماری به طرف شما خواهم آمد و این لشکر توانائی دارند با تیرهای خود موهای شما را از هم بشکافند، نامه را به طاهر بن فخرالملک دادند او مضمون نامه را نپسندید ولی سنجر به او توجه نکرد و نامه را برای کوخان فرستاد.

هنگامیکه پادشاه ترکستان نامه را خواند دستور داد موهای قاصد را از صورتش کردند و بعد یک سوزنی به او دادند که شما موهای خود را از هم بشکافید، او هرچه کوشش کرد نتوانست یک موی خود را بشکافد، پادشاه ترکان به قاصد سلطان سنجر گفت:

شما توانائی ندارید یک موی را با سوزن بشکافید، حالا چگونه می‌توانید یک موی ما را با تیر از هم بشکافید، او لشکری آماده کرد و خود را برای جنگیدن با سلطان سنجر مجهز ساخت سنجر هم به طرف او لشکر کشید و در ماوراء النهر بین آنها جنگ شدیدی در گرفت و سلطان سنجر شکست خورد.

در این جنگ ده هزار نفر مسلمان کشته و یا زخمی شدند، تعدادی از امیران و همچنین زوجه سلطان سنجر به اسارت درآمدند، ولی بعد از چندی سلطان ترک آنها را آزاد کرد، در این جنگ یکی از علماء بزرگ ماوراء النهر که در لشکر سنجر بود کشته شد و او عمر بن عبدالعزیز بن مازہ بخاری از فقهاء مشهور حنفیان بود.

ابن اثیر گوید: این جنگ در خراسان بی سابقه بود و تعداد کشتگان و زخمیها در جنگهای مسلمانان با کفار هم در آن مناطق سابقه نداشت و این همه به خاطر غرور سنجر بود که نامه را بر خلاف نظر وزیرش برای سلطان ترک فرستاد و او را تهدید کرد. هنگامیکه سلطان سنجر به دست ترکان غز اسیر گردید طاهر بن فخرالملک همراه او نبود، بعد از اسارت او طاهر به نیشابور رفت و سلیمان شاه پسر سلطان محمد را به سلطنت برگزید، لشکریان پیرامون او جمع شدند و خطبه به نام او خواندند و با

ترکان غز وارد جنگ گردیدند.

طاهر بن فخرالملک در سال ۵۴۸ درگذشت و سلیمان شاه فرزند او نظام الملک ابوعلی حسن بن طاهر را به وزارت برگزید، از آنجا که سلیمان شاه مرد بد اخلاقی بود امراء او خواهرزاده سلطان سنجر را که محمود بن محمد بن بغراخان نام داشت به سلطنت برداشتند.

در ارشاد الوزراء آمده ناصرالدین طاهر بن فخرالملک وزارت سلطان سنجر تقلد نمود، اما در آن سال سلطان را نکبت رسید، این وزیر از منصب تمتعی نیافت و در ناکامی وفات یافت.

فصیحی خوانی در مجمل گوید: طاهر بن فخرالملک وزیر سلیمان شاه و سلطان سنجر در سال ۵۴۸ در سمرقند درگذشت.

۸۹۴- طاهر بن محمد طوسی

او از محدثان و راویان طوس بود، در کتاب منتخب سیاق او را از مشایخ حدیث در طوس آورده است که در آنجا مجالس املاء حدیث داشته است.

۸۹۵- طایری مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، سام میرزا در تحفه سامی گوید: مولانا طایری مشهدی طالب علم بود و در شعر طبع بانکیز داشت این مطلع از اوست:
انگشت بهر عشق چو بر ابروان نهاد تیری برای کشتن من در کمان نهاد

۸۹۶- طغا تیمورخان

او از اولاد و احفاد برادر چنگیزخان بود و داعیه پادشاهی و سروری داشت، طغای در سال ۷۲۵ منطقه زندگی خود را رها کرد و به سلطان محمدشاه خدابنده

پیوست، سلطان محمد او را گرامی داشت و گرگان را به او واگذار کرد، طغای به منطقه گرگان رفت و در آنجا سکونت نمود.

طغای در آن ناحیه به فعالیت پرداخت و عده و عده جمع کرد و با امراء و حاکمان مناطق گوناگون ارتباط برقرار نمود، و مقدمات حکومت خود را فراهم ساخت، در این هنگام بین امراء خراسان اختلافات و چند دستگی پدید آمد و هر کدام در صدد گرفتن حکومت و سلطنت برآمدند.

طغای و سلطنت خراسان

بعد از مرگ سلطان ابوسعید که در سال ۷۳۶ پیش آمد کشور دچار هرج و مرج گردید و هر کس که دارای مقام و منزلتی بود به یک سو تمایل پیدا کرد، در این هنگام امراء خراسان اجتماع کردند و طفا تیمورخان را به سلطنت برداشتند، و او هم بر اریکه حکومت قرار گرفت و به رتق و فتق مشغول گردید.

در این هنگام ملک معزالدین حسین که در هرات حاکم بود طفا تیمور را از مداخله در امور هرات بر حذر داشت ولی در عین حال ارتباط خود را با او قطع نکرد، اما در باطن با سلطنت او مخالف بود و مشغول تقویت و تهیه اسباب و وسائل برای سلطنت خود گردید.

منطقه حکومت طغای در آن ایام طوس، خبوشان، اسفراین و نیشابور بود، و او همواره در صدد بود منطقه حکومت خود را توسعه دهد و در این راه بسیار فعال بود، اکثر امرای خراسان با او بودند و در این میان تنها سربداران با سلطنت او مخالفت کردند و در مقابل او ایستادند.

سربداران و طغای

اولیاء الله آملی در تاریخ رویان گوید: در آن وقت پادشاه طفا تیمور به سلطنت و

پادشاهی آن طرف موسوم شده بود و خطبه و سکه در خراسان به نام او می‌کردند و جمعی از قوم چتر که از اشرار طایفه اتراک بودند با او موافق بودند.

پادشاه بدیشان مستظهر بود و در خراسان بد سیرتی آغاز نهادند و ظلم و تعدی از حد بیرون بردند و از وزرای قدیم و اکابر خراسان علاءالدین محمد در آن ملک تمکنی تمام داشت و از سیاست پادشاه و محاسبان دیوان ایمن و آسوده و به هر چه می‌رسید تقصیر نمی‌کرد.

عرصه خراسان بر رعایا تنگ شد و عرض و اموال و حرم مساکین علی‌الخصوص طایفه تازی که در معرض تلف ماند و مردم به ستوه آمده بودند هرجا که برنا پیشه‌ای و عیاری بود متوجه امیر مسعود گشتند و دست نواب خراسان از سبزوار بر بستند و تمکن حاصل کردند.

هنگامیکه طغای به سلطنت رسید سربداران با او مخالفت نمودند، طغای تیمور با امیر وجیه‌الدین سربدار وارد جنگ شد ولی منهزم گردید، در یک جنگ شدید که بین طغای و سربداران در خوشان بر کنار رود اترک در گرفت طغای شکست سختی خورد و منطقه را ترک نمود.

مورخان آوردند در جنگ طغای با سربداران طغای دویست هزار مرد جنگی داشت و سربداران حدود ده هزار جنگجو داشتند، ولی همین ده هزار با صبر و استقامت در جنگ پیروز شدند و طغای با دویست هزار نفر شکست خورد و سربداران بر شهرها و ولایات خراسان مسلط شدند.

طغای هنگامیکه مشاهده کرد در برابر سربداران نمی‌تواند مقابله کند از امیران و حاکمان خراسان استمداد کرد و از ملک حسین حاکم هرات هم دعوت کرد تا با او در جنگ شرکت کند، و گفت با ما در جنگ شرکت کنید تا شیخ حسن و امیر مسعود را از میان برداریم.

طغای و یحیی کرابی

سربداران طغای تیمور را دشمن بزرگ خود می‌دانستند، و در این فکر بودند به هر وسیله‌ای او را از پای در آورند، بعد از اینکه خواجه یحیی کراوی حاکم سربداریه شد، طغای او را به اطاعت از خود فرا خواند ولی خواجه یحیی به او جواب رد داد، طغای یکبار در نامه‌ای که برای خواجه یحیی فرستاده بود این چند بیت را هم برای خواجه نوشت:

گردن بنه جفای زمان را و سر مکش
کاری بزرگ را نتوان داشت مختصر
سیمرغ وار چون نتوان کرد قصد قاف
چون صعوه خورد باش و فرو ریز بال و پر
بیرون کن از دماغ خیال محال را
تا در سر سرت نشود صد هزار سر

خواجه یحیی گفت: تا در جواب شاه این چند بیت را بنویسند:

گردن چرا نهیم جفای زمانه را راضی چرا شویم به هر کار مختصر
دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم سیمرغ وار زیر پر آریم خشک و تر
یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر
ارتباط از طریق نامه بین طغای و خواجه یحیی برقرار بود، بعد از چندی خواجه یحیی تصمیم گرفت نزد طغای برود، او با سیصد مرد جنگی به اردوی طغای در جرجان رفت، و در خیمه مخصوص طغای با او ملاقات نمود، هنگامیکه خواجه یحیی نزد طغای رفت چند نفر از ملازمان پیش او بودند.

خواجه یحیی کراوی و حافظ شقانی و دو نفر دیگر از سربداران هم با او بودند، آنها درباره خراسان با طغای به گفتگو نشستند، و در اثناء صحبت حافظ شقانی تبریزی بر سر پادشاه زد چنانچه بر روی افتاد، و خواجه یحیی هم سرش را از بدن جدا کرد.

سرداران خواجه یحیی که در بیرون بودند شمشیرها را کشیدند و هر کس را در آنجا دیدند از دم تیغ گذرانیدند، و در اندک زمانی اردوی او را متلاشی کردند و خرابیهای زیادی به آن حدود وارد نمودند و با غنائم زیادی به خراسان باز گشتند. در تاریخ جهان آراء گوید: همواره میان طغای و سربداران منازعه بود آخر در شهر سنه ۷۵۳ در سلطان دوین استرآباد بر دست خواجه یحیی کرابی سربدار کشته شد.

داستانی از طغای

دولت شاه سمرقندی در تذکرده خود در حالات رکن الدین صائن گوید: او شاعری ملایم سخن و فاضلی زیبا کلام بوده و از قاضی زادگان سمنان بوده است، در روزگار طغا تیمورخان تقریبی زیاده از وصف یافته و منصب پیشنمازی بدو متعلق بوده است.

خان امی بوده و ذوقی داشته که چیزی بخواند، و همواره مولانا رکن الدین هم صحبت خان بودی، شخصی از مولانا رکن الدین پرسید که خان چیزی آموخت، گفت: گربه خان را چیزی آموختن سهل تر است که مر او را یعنی مرده به از این زنده. خان این سخن را در پس خرگاه اصفا می نمود، فی الحال رکن صائن را که از ارکان بود بند گران فرمود و مدتی مقید و محبوس بود و در هنگام تقید این رباعی را انشاء کرد به خان فرستاد:

در حضرت شاه چون قوی شد رایم گفتم که رکاب را ز زر فرمایم
آهن چو شنید این حکایت از من در تاب شد و حلقه بزد در پایم

طغا تیمور در مشهد مقدس

دولتشاه می گوید: طغا تیمور از نژاد سلاطین مغول است، بعد از سلطان

ابوسعیدخان و اضطرار دولت آن دودمان نوبت خانی بدو رسید و سلطنت استرآباد و جرجان بدو قرار یافت و امراء سربداران خراسان بدو مطیع شدند و اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخت.

به هوای بهار سلطان در میدان و مرغزار رادکان بسر بردی و زمستان در کنار آب جرجان و سلطان دوین استرآباد قشلاق کردی، و در مشهد مقدس امام رضا علی ساکنها التحية و الثناء عمارات مرغوبه بنا فرمود.

اما مردم دون و بد اصل را تربیت نمودی با بزرگ زادگان مخالف بودی و دونان را سیور غال از مال تمغا ارزانی می داشت، اکابر از او نفور گشتند و در این کار با سربدار همداستانی نمودند و در زمان او استیلای کلی داشتند و او بنام و رسم سلطنت قانع بود و دفع سربداران نمی توانست کرد و آخر الامر بدست یحیی کرابی به قتل رسید.

کشته شدن طفا تیمور

او گوید: در تاریخ سربداران آورده اند که هر سال به جهت ملازمت و تجدید عهد سربداران از بیهق پیش خان به استرآباد می رفتند، چون نوبت حکومت به خواجه کرابی رسید به دستور استمرار به ملازمت خان شتافت و در سلطان دوین استرآباد به معسکر خان پیوست.

روز سوم خان برای یحیی جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و جهت او و ملازمان و امرای او شامیانه برافراشته بودند، و خان در مستقر خود بر تخت سلطنت جلوس نمود و حافظ شقانی نام سرهنگی در پهلوی خواجه یحیی و جمعی دیگر قریب به هزار کس دور تریسآوری نشسته بودند.

امیر یحیی حافظ را گفت: امروز این مغول را می توانی کشتن، حافظ گفت: در خاطر من نیز این معنی گذشته، پس یحیی حافظ را گفت تو روان شو مردم خواهند گفت که تو سخنی داری، گستاخانه خود را به خان نزدیک گردان و ضربتی بر او زن تا من نیز

مدد کنیم و کار او را آخر رسانم.

نوکران نیز در چنین محلی بی‌کار نخواهند بود، حافظ به طرف خان روان شد حاجبان خواستند تا او را منع نمایند، خان فرمود که بگذارید شاید که التماس داشته باشد به عرض رساند، حافظ به خان نزدیک رسید از موزه کارد برکشید و خان را زخم زد و خواجه یحیی دوان تبرزین بسر خان رسانید.

نوکرانش به تمام حمله کردند و جمعی که به خان نزدیک بودند جمله فرار برقرار اختیار نمودند و خان را بدین طریق به قتل رسانیدند، و بعد از قتل طغا تیمورخان سلطنت از آل چنگیز در این طبقه منتقل شد بر سربدار و عزیزی در قتل طغا تیمورخان گوید:

تاریخ مقتل شه عالم طغا تمور از هجره بود هفتصد و پنجاه چهار سال در روز شنبه از مه ذی القعدة شانزده کین حکم گشت واقع از حکم ذی الجلال

۸۹۷- طغرا مشهدی

او از شاعران و سخنوران مشهد مقدس رضوی بود نام او در اغلب تذکرها آمده و در میان اهل فضل و ادب بسیار مشهور می‌باشد و هر کدام بخشی از زندگی او را ذکر کرده‌اند، و ما اکنون گفته‌های تذکره نویسان را درباره او نقل می‌کنیم و تعدادی از اشعار و ابیات او را هم ذکر خواهیم کرد.

غلامی علی بلگرامی در تذکره سرو آزاد گوید: ملاطفرای مشهدی طغرای منشور استعداد است، و فروغ پیشانی قابلیت خدا داد طرح نثر بطور نو انداخته و لآلی عبارات را به جلای تازه نظر فریب جوهریان ساخته، از ولایت خود بسواد اعظم هند خرامید.

یک چند در ظل عنایت شاهزاده مراد بخش بن شاه جهان پادشاه به مراد دل کامیاب گردید، در رکاب شاهزاده بسیر ممالک دکن پرداخت آخر در کشمیر جنت نظیر

گوشه انزوا گرفت و همانجا به مقر اصلی شتافت و در نزدیک قبر ابوطالب کلیم مدفون گردید او گوید:

کلاه فقر ز ترک گل و گیاه مکن به غیر ترک هوا صرف این کلاه مکن
اگرچه آینه سر تا قدم شوی همه چشم بسوی دوست نگر سوی خود نگاه مکن
گدای عشق گرت جانشین خویش کند نشسته باش و تواضع به پادشاه مکن
قدرت الله کوپاموی در نتایج الافکار گوید: صاحب فکر بهار پیرا ملاطفا که
اصلش از مشهد مقدس است به طبع رنگین در چمنستان انشاء پردازی داد گلفشانی
داده و به گلهای آبدار معانی ابواب بهارستان بر روی نظاره گیان گشاده به کلام رنگینش
دامن امید گلچینان سخن لبریز.

عبارت متینش به کمال لطافت حلاوت بخش و شورانگیز فقرات دل نشینش از
فرط نزاکت رنگ پیرای سحر سامری و طرز خاصه فصاحت آگینش چهره آرای
عرائس جادوگرایی، طغرای منثور بلاغتش اگر نامند بجا است.

ملا از ولایت به گلگشت هند رسیده چندی در ظل عاطفت شاهزاده مرادبخش
گذرانید و آخر الامر در کشمیر دل پذیر به کنج انزوا نشست و همانجا اواخر مائه حادی
عشر رخت سفر آخرت بر بست و متصل قبر ابوطالب کلیم مدفون گردید، از اوست:
باید چو برق خنده زنان از جهان گذشت نتوان چه ابر بر سر دنیا گریستن
شاید ببیند آن چه بما کرد آسمان از دود آه سرمه به چشم ستاره کن
در منتجب اللطائف آمده ملاطفا مشهدی الاصل است، در عهد جهانگیر به
هندوستان آمد، چندی در دکن سیر کرد و در کشمیر جنت نظیر فرو کش شد، طنطنه
سخنش در اکناف عالم رسیده خصوصاً منشآتش مقبول در امم گرد سیاه او در بحری که
طغرا موزون نمی شود، شیفته تخلص می کند از اوست:

بدین نازک مزاجی تا به کی هرجا نهی پا را

همان بهتر که چون عینک به چشم ما نهی پا را

نصر آبادی در تذکره خود او را تبریزی نوشته و گوید: شخصی می‌گفت: که مشهدی است و در هند می‌باشد، در نظم و نثر کمال قدرت دارد، چنانچه منشآت او به نظر فقیر رسید طورش غرابتی دارد در کمال پاکی و کلامش مرغوب و خیالاتش محبوب.

با وجود آرام وحشت تخلص می‌کند مدتی در هند به اعتبار قرابت با میر محمد سعید میر جمله بود بنابر حب وطن مراجعت نموده بلای کدخدائی مبتلا شده بعد از مدتی طالعش مدد نمود زوجه‌اش فوت شد باز بی‌علاج یک سال قبل به هند رفت امید که سلامت مراجعت نماید این اشعار از منشآت اوست:

فضای لامکانی بارگاهش	هجوم بی‌نیازها سپاهش
ندارد ایزد از یک رنگی عار	بود الله را تشدید در کار
نگردد بی‌خیالش آب راهی	دمی بی‌خار خارش نیست ماهی

در تذکره ریاض الافکار آمده: طغرا اسم ملاطغراست، مولد خجسته بنیادش مشهد مقدس در نثر نویسی قدم به قدم ملاظهوری می‌رود مسودات و مکاتیب او را سرمشق می‌توان دانست، در تعریف باغ کشمیر رساله نوشته که بینش نظر اهل نظر دقیقه یاب بهار کشمیر برابر او خزان می‌نماید اگر از انصاف پرسند ملاهم طبع بلند داشت.

در عنفوان شباب در عهد سلطان شاه جهان پادشاه وارد هندوستان گشت اکثر بلاد دکن را به پای سیاحت پیمود من بعد به کشمیر شتافته رنگ توطن ریخت و پایان عمر در آن گل زمین رسانید گرچه در نظم هم بسا مایه عالی دارد مگر نثر او به از نظم رسانده است، ساقی نامه در جواب ساقی نامه ظهوری گفته است از اوست:

دست طغرائی ریاضت کش ندارد قوتی

کافکند هم چون شکار انداز صیدی را به تیر

چون کمانداری ثواب آمد به صحرا می‌رود
تا به جنگ آرد ثوابی در کنار آبگیر

مکاتیب و منشآت طغرانی

علامه تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان مکاتیب طغرا مشهدی از وی تعدادی مکاتیب که برای افراد مختلف فرستاده یاد می‌کند و آن مکاتیب عبارتند از: مکتوب به محمد کریم، قاضی نظاما، روشن قلم، میرزا سنجر، شمس خوشنویس، خواجه لالا، میرزا جلال اردستانی در این مکتوب می‌گوید اکنون سال هزار هجرت می‌باشد.

مکتوب به میرک دشت بیاضی، میرزا رحیم، میر محمد صالح، ملا احمد سلیمانی، ملانصیر محمد نجومی، حکمی محمد حسین پزشک، آقا محمدخان، احمد جلیلی، میرزا صانعی، میرزا بزمی، سید عبدالرحیم، میرزا شریف.

شیخ آغا بزرگ در ذیل عنوان منشآت طغرای مشهدی گوید: منشآت او عبارتند از: آشوب نامه، آهنگ بلبل، اشاراتیه، اعلامیه، التماس نامه، الهامیه، پریخانه، تاج المدائح، تجلیات، تحقیقات، تذکره الاتقیاء، تعداد النوادر، ثمره طبی، جلوسیه، جوش بلبل، چشمه فیض، حسن و عشق، خمسه ناقصه، دیباچه معیار الادراک.

ضیافت معنوی، عبرت نامه، عشق و حسن، فردوسیه، کاشف الغیوب، کلمه الحق، کنزالمعانی، گریه قلم، مجتمع البحرین، مجمع الغرائب، مرآت الفتوح، مرتفعات، مشابیهات، معراج الفصاحه، نمونه انشاء.

در ذیل عنوان دیوان طغرانی گوید: دیوان طغرانی مشهدی در دانشگاه تهران و موزه بریتانیا در لندن موجود است.

در وصف کشمیر

یکی از منشآت طغرای مشهدی به نام «تجلیات» است او در این مقاله از وصف

کشمیر و زیبایی‌های او سخن می‌گوید و نظم و نثر را در هم آمیخته است این مقاله با شرح حالی از طغرای مشهدی توسط محمد ریاض پاکستانی در مجله فرهنگ و هنر چاپ شده و اینک به عنوان نمونه از نظر خوانندگان می‌گذرد:

محمد ریاض گوید: اسم طغرا، علی ابراهیم خان بود، در شعر او علاوه بر طغرا احیاناً شیفته و وحشت، هم تخلص می‌کرد، اصل وی از مشهد است اگرچه بعضی از تذکره نویسان او را به تبریز منسوب دانسته‌اند. راجع به زندگانی ابتدایی وی اطلاعات ما بس ناچیز است. همین قدر معلوم است که او در جوانی راه شبه قاره را در پیش گرفت، و به دربار شاهزاده مراد بن پادشاه شاهجهان توسل جست.

او مدتها در حیدرآباد دکن بسر برد و سپس به دعوت قاضی زاده میرزا ابوالقاسم صاحب دیوان ناحیه کشمیر به آن سو آمد و تا حین مرگش که تا سال ۱۱۰۰ هـ ق به عهد پادشاه محمد اورنگ زیب عالمگیر اتفاق افتاد در همان سامان بسر برده است. طغرا در مزار الشعرا معروف کشمیر، واقع به روی تپه‌ای در ناحیه درگنجن آباد، در حوالی سرینگر کشمیر مدفون است و مزار وی متصل به مزار ابوطالب کلیم همدانی کاشانی می‌باشد.

طغرا در شعر و انشای فارسی مهارت تامه داشت و علاوه بر دیوان شعر، رسایل متعدد به نثر دارد که همگی آمیخته به نظم هم هست. او مردی بود بلند ذوق، ولی طبع بلندی نداشت و نسبت به جریانات معمولی هم زود-خاطرش را می‌رنجانند و اعیان و امراء و شعرای معاصر را در الفاظ بسیار رکیک و مبتذل هجو می‌گفت.

در دیوان شعر وی اشعار هجویه حاج محمدجان قدسی مشهدی محمدقلی سلیم تهرانی، ابوطالب کلیم مذکور فوق، محمدطاهر غنی کشمیری و میرزا محمدعلی صائب تبریزی اصفهانی و غیره را هم می‌توان مشاهده کرد. بعضی از شعراء مذکور، به جواب گویی هجویات طغرا هم پرداخته‌اند، مثلاً غنی کشمیری بر بهتان سرقه شعر از طرف وی گفته است:

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن نامش نبرند تا به شعرش برسد

آثار ملا طغرا بدین قرار می‌باشد:

۱- کلیات شعر طغرا ۲- هفت آشوب. دیباچه‌هایی است بر سبعة سیاره یا هفت
مثنوی حکیم محمد حسن زلالی خوانساری به نام آذر و سمندر، حسن گلو سوز، ذره و
خورشید، سلیمان نامه، شعله دیدار، و محمود و ایاز. ۳- آهنگ بلبل - منشآت ۴-
جوش بلبل - منشآت ۵- اشاریه خطاب به سرلشکر قطب شاه یولچی خان ۶- اعلامیه
هجو سرلشکر مذکور به نثر و نظم.

۷- التماس نامه، التماس به سرلشکر مزبور برای حذف اشعار و نثر هجویه نوشته
شده. ۸- الهامیه - در گزارش زندگانی خود ۹- پری‌خانه یا بت‌خانه - منشآت ۱۰- تاج
المدايح در مدح شاهزاده مرادبخش ۱۱- تحقیقات، منشآت ۱۲- تذکرة الاحباء در ذکر
۱۲ تن معاصر ۱۳- تعداد النوادر، منشآت ۱۴- ثمره طبی، منشآت در خواص گیاهها
۱۵- چشمه فیض - مجموعه ۶۶ مکتوب.

۱۶- جلوسیه، منشآت ۱۷- خمسه ناقصه در هجو ۵ تن از معاصران ۱۸-
ضیافت معنوی، منشآت ۱۹- سرقات، در هجو شاعران معاصر ۲۰- کاشف الغیوب.
۲۱- کلمه الحق ایضاً ۲۲- کنز المعانی ایضاً ۲۳- گریه قلم ایضاً ۲۴- مجمع الغرایب، در
مدح امراء ۲۵- مرآت الفتوح، در مدح شاهزاده مرادبخش ۲۶- مشابها، منشآت.

۲۷- معراج الفصاحه ایضاً ۲۸- منشآت طغرا ۲۹- مرتفعات، در ستاره شناسی
۳۰- فردوسیه در وصف کشیم به نثر و نظم ۳۱- رساله تجلیات (متن منقول)، چند
رسایل دیگر نیز به طغرا انتساب داده‌اند، آنطور که در فوق اشاره شد، سایر رسایل
منثور طغرا، سخت آمیخته به شعر می‌باشد.

انتخاباتی از رسایل وی تا اواخر قرن گذشته جزو کتب درسی شبه قاره پاکستان

و هند قرار می گرفته است طغرا چون بیشتر زندگانی خود را در دره کشمیر می گذرانده، مناظر زیبای طبیعی آن خطه در نثر و نظم خود کراراً بیان داشته است، علاوه بر تجلیات که متنش در زیر مورد تصحیح و تحشیه قرار می گیرد رساله فردوسی و نیز در وصف کشمیر و بیان هوای آن ناحیه مینو نظیر می باشد، محققان و نویسندگانی که پیرامون مناظر کشمیر نوشته اند، از رسایل ملاطفرای مشهدی استناد نموده اند.

رساله تجلیات قوت مشاهده و ژرف نگاهی نویسنده را به خوبی مبرهن می سازد او کیفیت بهار و خزان دره کشمیر را به نیکویی بیان نموده، و در ذکر گلهای و میوه ها صنایع لفظی و معنوی دلاویزی را بکار برده است. نمونه های شعر که در این رساله آمده نیز حسن لفظ و معنی شاعر را به اثبات می رساند، در اواخر رساله خودش نیز راجع به خیال تند و فکر تیز چنین آورده است:

خیال تند و فکر تیز باید سمند طبع را مهمیز باید

سخنور با سخن دارد سر و کار زمین فکر، چه گلخن چه گلزار

برای نمایاندن قوت انشاء طغرا متن رساله تجلیات وی را نقل می کنیم:

طغرا، تا از تجلیات خویش بی هوش، ساز کلیم ناطقه نگردد، معنی و حق خالقیت گیتی ساز در باب نثر و نظم به ظهور نرسد. رباعی:

کشمیر بود فصل خزان عالم نور در طالب فیض دیدنش هست ضرور

گویی که به این باغ چمن ساز فضا آورده نهال شعله ای از گلشن طور

جای موسی علیه السلام خالیست که پرکاری تجلی در این کوهسار مشاهده نماید، و از بسیاری شعله، کم کسی تواند به جانب اشجار دیده گشاید، هر طرف پشته پسته روشنی، الوان بر سر هم ریخته، و از جانب کوه، کوه رنگینی درخشان به یکدیگر آمیخته، درختان مسیح زبان تکرار ورق آفتاب نموده و جو بیار مشرق دهان بخواندن طومار صبح لب گشوده، بدستاری هوا، پاییز سفید از فواره نور می نماید و بسر کاری برگ ریز سرخ بید آبشار یا قوت به نظر می آید.

آنچه سیماب گر نیسان در بوته انداخته، اکسیر ساز مهرگان ذهب ساخته و هر جا نقاش بهار ملمع پردازی کرده، طراح خزان به زرنشان سازی دست برآورده به مشاهده تذهیب مصحف گل نیلم، مردمک دانه کهربا و به نظاره گلکاری مجموعه سنبل، آبنوس مژه شوسه طلا، زاغی که بر درخت نشسته، مرغ زرین برخاسته و مینایی که بر شاخ دویده نوری گردیده، چنار دسترسی دارد که خلخال طلا بسازد و قمری می تواند که به طوق مرصع پردازد.

عکس درختان روی آب را به آتشی گل افشان نکرده و چشم حباب نیفرودز و ابروی موج نسوزد، گل در این هنگام حسن خود را فرشته می داند و بلبل در این مقام، خویش را سوخته عشق می خواند به مقتضای فصل، طفل شبم لباس نباتی پوشید، و به فتوی موسم نقره و طلا در یک بوته جوشیده.

در کارخانه چمن داران، شب اندر روز می بافند، و در کارگاه گلشن، بجای اطلس زربفت می سازند، روز نسترن به شب رسیده و شام سوسن به صبح انجامیده، سبزه با مزه آفتاب سرهمچشمی دارد و سه برگه از ماه چهارده خود را زیارت می شمارد، برگ درختان شعله ایست تنگ و گل بوستان اخگریست خنک، آسمان از اشجار متلون و گوناگون بوقلمون و زمین از شاخسار رنگارنگ گوناگون - شهر و ده رنگ بسته طراوت افروختی، و کوه صحرا سرمست فشار سوختگی، مثنوی:

ز شادابی نغمه بلبلان	در آبست آغشته رنگ خزان
شررسازی ناله فاخته	درین خشک و تر آتش انداخته
اگر لاله گردید پی آب و تاب	چه غم ساغری شد تهی از شراب
خزان خون صالح ز سنبل کشید	حکیمی باین بی وقوفی که دید؟
گل افشاندن همیان خود بر زمین	ندارد دگر رهزنی در کمین
شقایق ز بند زمین رسته است	جو فواره از جای خود جسته است
ز دست خود افکنده نرگس عصا	در این فصل دارد سر باد باد

ز غریبال اشجار زر ریخته بصحن چمن اشرفی ریخته
از آنجا که دلنشینی این چمن است، بهار ریشه توطنی نتوانی دید که خزان
یکبارگی تواندش به غربت افکند، بلکه در حین زمستان، در بعضی از اطراف این
گلستان خصوصاً کوهسار پکلی بهار رنگ خزان ندیده است و بوی برگ ریز نشنیده -
از جوش سبزه کوهها، زمرد سر به آسمان کشده و از طغیان لاله پشتهای یاقوت به
کهکشان رسیده، از بنفشه یاسمین رنگ و بو میچکد و از ریحان و نسرين تر و تازگی
می ریزد - رباعی:

بهار دیده نگاه دیار کشمیر است دو چشم چهار یک چشمه سار کشمیر است
بهر دیار که گل کرد شال سبز چمن نسیم و شبنم گویند کار کشمیر است
آری، چون تمام اجزاء سال مشروط است به آنکه هر فصل چنانکه باید در باب
ترغیب موالید سعی نماید، لاجرم خزان لباس دست زده نسیم را از تن خوبان گلشن
بیرون می کند و زمستان به آب باران و صابون برف بدنشان را شست و شو می دهد تا
بدستکاری نو بهار بهتر از اول به لباس کرشمه در آیند و مرغان چمن را بیشتر از پیشتر
گرفتار نمایند، در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند و خرمن خرمن شکفتگی برداشته.
باغبانان به نهال کردن گل ترانه مشغول و دهقانان به کاشتن تخم نغمه صاحب
محصول، در کوچه و بازار حسن ریخته و بر در و دیوار عشق بیخته، زمینش تریهای
باران را می پذیرد و گل آبی از آب نمی گیرد، سیلاب هر چه تند می نماید، خاکش از جا
در نیاید.

رباعی:

گل نیست درین شهر بجز لای شراب هر چشمه رهی بود به دریای شراب
گشته خم باده آبشار چمنش فواره بود گردن مینای شراب
کوتاه سخن، دست تصرف خزان به این گلشن دراز است، عندلیب و قمری در
مقام سوز و گداز - قوت نامیه اگر کف زور آزمایی نمی گشاد، نزده بیضه خاک اینچنین

بیرون نمی‌فتاد، رگ ارغوان اگر به فشار در آید، یک آسمان خون شفق برآید، آب دل تیغ موج برآورده و قطع آشنائی کول کرده - کشتی آتشین ریان تند گذشته و آب در حلقه چشم گرداب گشته. مثنوی:

چه دریا، چه صحرا چه شهر و چه ده	بریده امید از گل روزبه
شود چون رقم ز روی برگ تاک	نماید زبان قلم شعله ناک
زند بید مجنون دم از عاقلی	ندارد چو پیران سر جاهلی
چمن زادگان را بلوغت رسید	دل دختر رز بشوهر کشید
چنار فراق جوانی بسوخت	چو پیران ز برگ طرب چشم دوخت
ز یکجا نشستن گل آزرده بود	نسیمش بسیر چمن رو نمود
زبان یافت از کثرت انبساط	که روی سخن شد به باغ نشاط

بزرگان باغ، راغب گرفتن جام کوچک دلی و سرکشان راغ مایل در آمدن بزم فروتنی - سبزان چمن از شراب زرد خزانی مستامست افتاده و نازنینان گلشن بجای باده ارغوانی دست رد نهاده، نرگس به مرتبه‌ای بی‌شعور نگشته که جام از دست ندهد و بنفشه به درجه‌ای بپنود نشده که سر بجایی ننهد.

از شراب زدگی گل، غنچه دل آزرده است و سیاه مستی ریحان، بر طبع لاله خورده، آب و رنگ یاسمین از رعشه خمار ریخته و ریشه حیات نسرین از خمیازه کشی گسیخته، سنبل یک موی از خود خبر ندارد و زنبق خویش را از زفتها می‌شمارد. مثنوی:

برغم یکدیگر خوبان گلزار	ز بس خوردند می، رفتند از کار
ز جمعیت فتاده نظم گلشن	پریشانی تخلص کرده سوسن
صدای پارگی دارد دف گل	بود کوک شکستن ساز بلبل
سه برگه از مثلث دید تأثیر	ندارد بعد ازین حاجت به تحریر
تذرو از دست برد چرخ داند	که بر بال و پرش هم گل نماند

به تنهائی فتاده سرو آزاد ندانم در چمن چون خواهد ایستاد
 سخن در وصف باغ فیض بخش است زخوان فیض تانقش است، بخش است
 به فتنه انگیزی نسیم عروسان گل بر وی هم می جهند و به شعبده بازی صبا طفلان
 غنچه بر یکدیگر می دوند، سوسن هندو مذهب، آتش پرست خزان گردیده و نسترن
 فرنگی مشرب به درد آشامی لباس کوشیده لاله پری صفت در مقام غایب گشتن است و
 بنفشه دیو صورت، در انداز نوره زدن ارغوان به سرخ رویی با اقران خود می زید و
 زعفران در بله جوانی بر امثال خویش می چربد، حسن گل چون زبان بقضا بنافرمانی،
 سر برآورده و گیسوی سنبل چون گل رعنا به دو رنگی میل کرده، وقت سماع بر سر
 شمشاد زر می پاشند و گاه رقص در پای سرو زمرد می ریزند. مثنوی:

صنوبر برده دلها را برندی	برنگ سبز تله گلگون بندی
حنا بسته چنار سالخورده	بکردار جوانان دست برده
ز عکس رخت زر تار سفیدار	رود آب طلا در جوی گلزار
نزیید ارغوان را رنگ دیگر	از آن رو سرخ می پوشد مکرر
کبود و زرد شد پیراهن تاک	برنگ کرتۀ زرد و ز افلاک
صنوبر نیست بارش خسته خسته	مکرر دل بکار خویش بسته
مده طغرا ز کف ساز سخن را	چو بلبل مدح خوان شو مر چمن را
سرودی از مقام لار سرکن	فغان را زین ترنم تازه تر کن

از بیم خزان، زمین داران سبزه در پی گریختن، و از تعدی سپاه مهرگان، مرزبانان
 سه برگه در فکر جلای وطن، غنچه را افسر پادشاهی گلشن از سرافتاده و قزلباشان تاج
 خروس رو به عزیمت نهاده، ریحان عنان شبرنگ را به مستی نگذاشت که نگاهش تواند
 داشت و گلنار از پشت گلگون به سختی بر زمین نخورد که تواند جان برد.

زعفران هر چند برای گریز شتافته به خوی طبله عطار پناهی نیافته، نیلوفر چون حباب
 پشیمی در کلاه ندارد، سری به آب فرو برده تا کجا بر آرد، به گمان سپاه بهمن، دستار گل

پنبه ندافی، و به تبر لشکر دی، طره سنبل، هدف موشکافی، جمازه نسیم به طریقی رم
 نکرده که محمل شقایق بر زمین نخورد و دست و پای لیلی داغ بشکند، از گل خیری،
 شرارت می بارد و زر به رشوه می آرد، صنوبر که به پیر دلی علم بود، در این جنگ
 زرگری، بیدلی نمود. مثنوی:

چنار از دستگاه زور بازو	ندارد سنگ جرأت در ترازو
ز دست نرگس افتاده سَنانش	گرفته غنچه از وحشت زبانش
نمی آید برش از دشنه بید	ندارد جوهری چون تیغ خورشید
گل صد برگ از بس زرد گوش است	بخونریز خزانی سرخ پوش است
فتاده هر طرف نسرین و سوسن	تن بی سر بر زمستان گلشن
کمند جلوه شبم گره شد	کمان خنده اش از گریه زه شد
صنوبر می خورد پیوسته این غم	که زخمش را که خواهد بست مرهم
کشیده صف بجای گل فواکه	که صفرا بشکند از وی که ومه

به دستیاری قوت نامه در صحن باغ، آتشبازی روی نداده که چشم بادام به
 تماشا نگشاید و لب پسته به تحسین باز نشود، مشعل از چپ و راست فروزان، و فانوس
 انار از پیش و پس آویزان - سیب هر طرف صد چراغ روشن کرده و انگور هر جانب
 هزار شمع برشته در آورد. شاخ عناب موشک هوایی انداخته و درخت به گرفتن مهتابی
 پرداخته، در این کار آتشباز گرگان اگر بی دست و پا نمی بود، در این کار آتشبازی
 می نمود عرعر سر به موشک دوانی فرود نمی آورد، و چنار از دور دست به آتش
 می دارد. مثنوی:

نه آتش بلکه رشک صد قند است	بدام لذتش نظاره بند است
حلاوت بسکه بر هر سو دویده	ز باد سرد شیرینی چکیده
انار خنده رو، طفلی است گستاخ	فکنده دست خود در گردن شاخ
زده شفتالویش از شاخ چوگان	ربوده گوی لذت را ز میدان

گره در کار انگورست پابست	بدندان باز کن گر می دهد دست
نبات از شوق امروزش بصد شاخ	دل قند از غمش سوراخ سوراخ
اگرچه میوه شیرین زده صف	ولی گلهای رنگین رفته از کف
چه غم گر بر گریز این چمن شد	خزان بر همزن سرو و سمن شد
بتأثیر دعای اهل عرفان	بهار تازه می آید به بستان
خصوصاً رهنمای رستگاری	حسن طینت، حسین سبزواری
چو بگشاید در فیض نفس را	بهارستان نماید خار و خس را

سالک منصور کیش نمونه از روی حالش برداشته و عارف حق اندیش خلوت
دل بخیالش گذاشته تیر دعایش در راست روی چون حرف اول ایزد الف است، تیغ
باطنش در تندی چون حرف آخر کردگار طاق دست قدرش از صبح ازل به تقلیل
نمی‌گشود، سبعة افلاک تا شام ابد در گردش نمی‌بود، کلاه فقرش حبابی است بسر
چشمه حقیقت دیده گشاده و چین آستینش موجی است به رودخانه وحدت دست
داده.

شاخ سدره به مناسبت عصایش دلنشین قدسیان و شجره طوبی بمجانست
نعلینش منظور بهشتیان بخیه خرقه‌اش چشمی است از ما سوی حتی پوشیده و بند
جبه‌اش زبانی است به حرف، لی مع‌الله گردیده ابریق قناعش از چشمه بی‌نیازی لبالب،
و بوریای خلوتش از بیشه شیر مردی مرتب کمند و حدتش دایره افق تجرید است و
تکمله کلامش قطب فلک تجرید. مثنوی:

کمان غیرتش در چله خانه	تهی کرد است ترکش بر نشانه
گرفته پیش او بهلول دانا	ز علم معرفت درس الف با
از و بسته دوایی شیخ عطار	چو گشته در ریاضتخانه بیمار
بزور باطنش منصور حلاج	نهاده بر سر دار فنا تاج
ندارد ایزد از یکرنگیش عار	بود الله را تشدید در کار

ز قرب آستانش کوه ماران زده صد طعن بر تخت سلیمان
 سلیمان کو که بر تختش نشیند ز هر جانب به گل عشرت بچیند
 بخدمت روز و شب از یاری بخت ستاده آب دل در پای آن تخت
 ز هر جانب هزاران باغ دلکش ز عکس میوه دیوارش منقش
 بنا کرده خلایق بر لب دل زر افشان قصرها مانند جدول
 الحاصل هر طرف صد باغ میوه دار است و در هر جانب هزار عمارت زرنگار
 است مسافران اختیار توطن کرده اند و متوطنان نیت سفر از دل برآورده در موسم برف
 کافور صبح می بارد و زمین را روسفید می شمارد، دلبستگی یخ به این باغ مشهور است
 و قطع تعلقش از تیغ آفتاب دور، تراکت میوه ها به مرتبه نیست که بی اعتدالی لشکر
 بهمن را تاب آرند و گریزان نشده علت به طبیعت دمنند، آری هندوانه حوصله برداشت
 خنکی هوا دارد و سرما به چند تندی بر وی بزرگ خود خود نمی آرد، خربوزه از بس دل
 شکسته است بر بریدن خو کمر بسته است، مثنوی:

هوا تا سرد می شد میوه ها رفت خزان هم زین گلستان جا بجا رفت
 به این باغ طرب هر کس در آید زمستان هم نمی خواهد بر آید
 برای بیش و کم در سایه میغ کشیده کوهها بر یکدیگر تیغ
 هوایش بسکه طغیان دارد از نم نشیند بر گل خورشید شبنم
 ز شوق آنکه گردد چند ساله دمیده از کف میخواره لاله
 درین گلشن چراغی گر کند گل زند پروانه اش گلبانگ بلبل
 چو طغرا وصف خوان این چمن شد بر غم بلبلان رنگین سخن شد
 خیال تند و فکر تیز باید سمند طبع را مهمیز باید
 سخنور با سخن دارد سر و کار زمین فکر چه گلخن چه گلزار
 رباعی:

خط عشق به نور این سخن می بازد اوراق بلفظ روشنش می نازد

چون خامه جلاپذیر شد از رقعهش آن به که «تجلیات» نامش سازد

۸۹۸- طفیلی مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس رضوی بوده است، اوحدی در تذکره عرفات گوید:
طفیلی مشهدی از شعرای زمان شاه طهماسب بوده و در تازه گوئیها همچو طفیلی
گیلانی اگر چه نیست اما مستحکم حرفها می گوید و شاعری متین صاحب روش خاص
بوده، او گفته است:

غمین مباش طفیلی ز نامرادی بخت بسا مراد که در ضمن نامرادیها است.
قدرت الله شوق در تذکره تکملة الشعراء گوید: طفیلی مشهدی از سخنوران معتبر
بوده از اوست:

عزم جفا مکن بکن رو بره رضای من
خنجر کین مکش، بکش خار ستم ز پای من
هر نفسم مران بران از در خود رقیب را
دشمن جان مشو بشو دوست به مدعای من
نگارنده گوید: از این شاعر در تذکره روز روشن، نیشتر عشق و ریاض الشعراء
هم نام برده شده و همه از یک منبع گرفته و مطلب تازه ای درباره او نگفته اند.

۸۹۹- طوسی

از نام او در تذکره ها ذکر نشده تنها تذکره عرفات آمده: طوسی از شاعران مقرر
زمان خود بوده، بغایت خوش طبیعت، هزال مزاج حاضر جواب، نمکین خطاب صاحب
فطرت رند همه جا همراه، در خدمت سلطان بابر نوازشات یافت و ظهورش در آن از منه
است او گوید:

امروز دیگرم بفراق تو شام شد ای دیده پاس دار که خوابت حرام شد

و نیز گفته اوست:

به خیال خم ابروی تو دائم طوسی روی اخلاص به محراب دعا می‌آرد

۹۰۰- طهماسب صفوی

شاه طهماسب صفوی دومین سلطان از دودمان صفویه است، در زمان این پادشاه کشور ایران ارج و اعتباری یافت و مورد توجه و عنایت کشورهای همسایه قرار گرفت، شاه طهماسب صفوی از کارگذارانی عاقل و کاردان برخوردار بود و خودش هم مردی با هوش و زیرک و در امور بصیرت داشت.

در زمان او شورشهایی در خراسان، سیستان، و قفقاز روی داد و ازبکها از شرق و عثمانیها از غرب به ایران می‌تاختند ولی او همه این حملات را دفع کرد از جنوب تا قندهار و از شرق تا جیحون و از شمال تا دربند قفقاز ز پیش رفت و فلات تاریخی ایران را متصرف شد.

در عصر او شورشهای داخلی که گاهی بین قبائل قزلباش روی می‌داد خاموش گردید، و امنیت و رفاه برای جامعه پدید آمد، در زمان او همایون پادشاه هند به خاطر اختلافاتی که با برادران خود پیدا کرد از هند به ایران آمد و به شاه طهماسب پناهنده شد. بعد از مدتی با کمک نیروهای قزلباش که شاه طهماسب در اختیار او قرار داد، به هندوستان رفت، و قزلباشها به فرماندهی محمد بایرام خان سردار بزرگ شاه طهماسب مخالفان او را از دهلی بیرون کردند و بار دیگر همایون را بر تخت سلطنت نشاندند.

این عمل شاه طهماسب بر اعتبار ایران افزود و کشورهای مجاور را وادار به تحسین کرد، ایرانیان هندوستان را گرفتند و بار دیگر در اختیار فرزندان ظهیرالدین بایر تیموری قرار دادند و نیروهای ایرانی به کشور بازگشتند و حکومت هند را به همایون واگذار کردند.

تولد شاه طهماسب و پادشاهی او

شاه طهماسب روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه ذی حجه سال ۹۱۹ در آبادی شهاباد اصفهان متولد شد، «آفتاب عالم افروز» تاریخ مولد او می باشد، او در کودکی از طرف پدرش حاکم خراسان گردید و در شهر هرات که در آن ایام مرکز خراسان بود اقامت گزید.

او مدتی در هرات زندگی کرد و تعلیم و تربیت یافت، پس از مدتی از خراسان نزد پدر برگشت و در کنار او زندگی نمود، بعد از درگذشت پدرش در حالیکه یازده سال از عمرش گذشته بود به سلطنت رسید، و در روز دوشنبه نوزدهم ماه رجب سال ۹۳۰ به جای پدرش نشست و شاعری در این باره گفته:

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفت
جای پدر گرفت کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد «جای پدر گرفت»
در تاریخ جلوس او به تخت سلطنت عبارات «بنده شاه ولایت طهماسب» نیز آمده است و شاعری در این باره گوید:

شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز بدایت طهماسب
نقش مهرش شده تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طهماسب

شاه طهماسب بر تخت سلطنت قرار گرفت امراء و سرداران قزلباش پیرامون او را گرفتند و کمر همت بر میان بستند تا از او در مقابل دشمنان حمایت کنند، او نیز زمام امور را به دست گرفت و فرمانداران و حاکمان ولایات و شهرها را معین کرد و کارگذاران عالی مقام را در مناصب عالیه نصب نمود.

حوادث زمان شاه طهماسب

نخستین حادثه در زمان شاه طهماسب اختلاف داخلی بود، عشایر قزلباش با هم درگیر شدند و نزاع خونینی بین آنها در گرفت که معروفترین آنها جنگ امراء استاجلو و

تکلو بود، و بعد جنگ شاملو و تکلو درگرفت، این شورشها بعد از مدتی فروکش کرد و اوضاع و احوال عادی شد.

در اثر اختلافات عشایر قزلباش ازبگها و عثمانیها از این اختلافها استفاده کردند و به ایران تاختند، ولی هیچکدام آنها به مقاصد خود نرسیدند و از ایران گریختند، مخصوصا سلطان سلیمان که چند بار به ایران لشکر کشید ولی ناگزیر شد ایران ترک گوید.

شاه طهماسب به قفقاز لشکر کشید و ولایت شیروان و شکی و گرجستان را تسخیر کرد، حوادث ایام شاه طهماسب در منطقه قفقاز بسیار مشروح و مفصل است. او در سال ۹۵۸ شکی را که بین گرجستان و داغستان و کوههای البرز بود فتح کرد، و از طرف جنوب هم قندهار و زمین داور و منطقه هیرمند را تصرف نمود. و حکومت صفویه را از دربند قفقاز تا کناره‌های سند بسط داد.

شاه طهماسب در خراسان

در زمان شاه طهماسب ازبگها به سرکردگی عبید خان مکرر به خراسان و شهرهای هرات و مشهد مقدس حمله کردند، آنها در این حملات گروهی را کشتند و اموال مردم را غارت نمودند، شاه طهماسب خود برای دفع ازبگها به خراسان و مشهد مقدس آمد و ازبگها را از خراسان بیرون کرد.

شاه صفوی از راه کالپوش به طرف مشهد مقدس روان شد بعد از ورود به مشهد بزیارت آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام مشرف گردید و از آن بزرگوار برای دفع دشمنان یاری خواست و از آنجا عازم هرات شد قبل از اینکه شاه طهماسب به هرات برسد عبیدخان از آنجا فرار کرد.

پایان زندگی شاه طهماسب

شاه طهماسب صفوی شصت و چهار سال زندگی کرد، و مدت پنجاه و سه سال سلطنت نمود، او در سال ۹۸۴ بیمار گردید و مرتب تب می نمود اطباء بسیار کوشش کردند تا او بهبودی یابد، ولی معالجات مؤثر نگردید و درگذشت و تنها فرزندش حیدر میرزا هنگام مرگ در کنار او بود.

بعد از درگذشت او مراسم مذهبی برای غسل او انجام گرفت علماء و فقهاء در کنار جسد او جمع شدند و میرسید حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امراء جسد او را غسل دادند و در محلی بامانت گذاشتند. و بعد از چند روز به مشهد مقدس رضوی حمل کردند و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بخاک سپردند.

آثار شاه طهماسب در مشهد

نگارنده گوید: شاه طهماسب را در پشت سر امام رضا سلام الله علیه به خاک سپردند، سابقاً در رواق پشت سر کنار پنجره فولادی محلی بود که آن را صدف شاه طهماسبی می گفتند، و قبر او در آن محل بود،

در تعمیرات و نوسازیهایی که در پنجاه سال اخیر در اماکن متبرکه انجام گرفته این صدف از بین رفته و بارواق در هم آمیخته است، اکنون جایی بنام صدف شاه طهماسبی در آنجا نیست.

یکی از آثار شاه طهماسب که در حرم مطهر وجود داشت ضریحی از، چوب بود که روی قبر مطهر حضرت رضا زیر ضریح فولادی قرار داشت، این ضریح در تاریخ ۹۵۷ در این مکان نصب شده بود مرحوم مؤمن مؤلف نامه آستان قدس رضوی از این ضریح یاد می کند و می گوید:

ضریحی است که قوائم آن چوب و اجزاء تشکیل دهنده شبکات آن میله های آهنی بوده و روی آنها قسمتی با ورقه نقره پوشیده شده که تقدیمی شاه طهماسب

صفوی بوده و در ظرف این مدت قوائم آن فاسد و قابل بقاء بوضع خود نبود و برداشته شد.

در سر در آن این عبارت روی ورقه طلا مرقم بود: در عهد سلطنت بنده شاه ولایت شاه طهماسب صفوی این محجر مبارک در این مکان مقدس نصب گردید سنه ۹۵۷، در زمان محمد ولی خان اسدی این ضریح را از روی قبر برداشتند و یک صندوق سنگی که هنوز هم وجود دارد به جای او نصب کردند و طلاها را هم آب کردند. در پاره از کتابها آمده که مناره متصل به گنبد مطهر حضرت رضا علیه السلام از بناهای شاه طهماسب صفوی می باشد، او مناره را بنا کرد و آن را با آب طلا مزین ساخت، ولی این مطلب ظاهرا درست نباشد، و مناره کنار گنبد همزمان با گنبد مطهر بنا گردیده و احتمالا شاه طهماسب آن را طلائی کرده باشد.

آثار ادبی شاه طهماسب

علاءالدوله قزوینی در نفائس المآثر برگ ۹۳ گوید: شاه طهماسب حالا که سنه ۹۸۱ می باشد پنجاه و یک سال است که بر مسند پادشاهی باستقلال تمام متمکن است از قلعه وان که نهایت آذربایجان است تا قلعه قندهار و از جزائر حرون و لار تا نهایت دریای خزر در حوزه تصرف و اقتدار اوست.

پادشاه صاحب طالع سخندان خوش طبع فصیح و مدبر است، همیشه به تدبیر جنود و لشکر و ترتیب جیوش و عسکر و جمع اسباب مشغول می باشد.

سلیقه به شعر مناسب دارد و اشعار بسیار محفوظ است و اکثر اوقات بر بدیهه اشعار از او سر می زند، قریب سی سال است که در قزوین باغ و خانه بنا کرده و آن را دارالسلطنه ساخته و در آنجا تمکن نموده است رباعی ذیل از اوست:

عشق است که شیر نر زبون آید از او	کاری است که فتنه ها برون آید از او
که دوستی کند که روح افزاید	که دشمنی که بوی خون آید از او

علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء شرح حال مبسوطی از او آورده و گوید: در سن سیزده سالگی در تبریز بر سریر فرمان فرمائی جلوس فرمود، عرصه ایران را رشک خلد برین نمود در شرح بزرگواری و معدلت گستری وی زبان خاصه معترف به قصور است، سلاطین آفاق از روم، هند و ترکستان سر اطاعت و نیاز بر آستان سده نشانش نهاده کامیاب گردیدند.

چنانچه سلطان ایلدرم بایزید خواندکار و پادشاه هندوستان و سلاطین ترکستان قاطبة دست توسل بدامن مکرمتش پست نموده به مراودات فائز و نائل شدند و در رعایت احکام شرعی به مرتبه ای مبالغه داشتند که شرح آن موجب تطویل می گردد، گاهی میل بگفتن شعر می فرمودند او گوید:

چون چرخ و فلک در اضطرابیم همه در محنت و غم به پیچ و تابیم همه
از بهر دو روزه عمرای بار عزیز بنگر که چگونه در عذابیم همه

تقی اوحدی در عرفات العاشقین گوید: قدوة السلاطین کعبة الخواقین مرشد کامل ستوده سیر مروج دین بر حق اثنا عشر شهنشاه دانای توانای رعیت پرور، خیر و عادل فاضل با ذل جامع مراتب صوری و معنوی ابوالمظفر شاه طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدر حسینی موسوی صفوی.

بعد از پدر در سن سیزده سالگی بتخت سلطنت نشست و جای آن خورشید عالمگیر را بتدبیر و دانش نگاهداشت و لفظ «ظل» تاریخ جلوس سلطنت وی است، در زمان وی علماء، فضلاء، فصحاء و شعراء در نهایت تمکن در رفاهیت بودند و عالم خصوص ایران در غایت امن و امان بود، و در روز سه شنبه هفدهم صفر سال ۹۸۴ وفات کرد در تاریخ فوت او گفته اند:

خسرو جنت مکان طهماسب شاه سوی جنت رفت زین غم خانه شاد
بهر تاریخ وفاتش عقل گفت حشر او با چارده معصوم باد
در تاریخ جلوس او گفته اند:

طهماسب شاه غازی کز نصرت الهی جا بعد شاه غازی بر تخت زر گزفتی
جای پدر گزفتی کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد «جای پدر گزفتی»
نقش نگین وی این بود:

گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما
اوحدی مؤلف عرفات گوید: در حاشیه کتاب همایون به خط شاه طهماسب این
بیت را دیدم که درباره کامران برادر همایون نوشته بود:

کامران خارجیست می گویند خارجی کامران نمی باشد
کامران برادر همایون پادشاه بود، و در مذهب تسنن بسیار متعصب، از این جهت
شاه طهماسب او را مانند خوارج تلقی کرده است، او با برادرش همایون اختلاف پیدا
کرد و موجب شد تا شیر شاه سوری بر دهلی مسلط گردد، همایون به شاه طهماسب
پناهنده شد و با کمک او بار دیگر به سلطنت هندوستان رسید و در تذکره سامی آمده که
همایون درباره شاه طهماسب صفوی گوید:
خورشید اوج رفعت طهماسب شاه عادل

شاهی که در دو گیتی کارش بود به دلخواه
صیت عدالت او رفته ز فرش تا عرش
فرمان پذیر حکمش از ماهی اند تا ماه
پا در رکاب تا کرد دشمن فتاد از پای
چون تیغ کین علم کرد شد دست فتنه کوتاه
گر اهل هفت اقلیم سویش پناه آرند
یا بند در رکابش صد سال حشمت و جاه

نگارنده گوید:

شرح حال و حوادث ایام زندگی شاه طهماسب بسیار مشروح و مفصل در کتب
تاریخ و تذکره ها آمده جویندگان می توانند به کتابهای ذیل مراجعه کنند.

- ۱- عالم آرای عباسی از اسکندربیک ترکمان
- ۲- احسن التواریخ از حسن بک روملو
- ۳- روضة الصفا از هدایت
- ۴- فارسنامه ناصری از حاج میرزا حسن فسانی
- ۵- ریاض الشعراء علی قلی واله داغستانی مخطوط
- ۶- عرفات العاشقین اوحدی. مخطوط
- ۷- نفائس المآثر علاءالدوله قزوینی مخطوط
- ۸- تاریخ همایونی مخطوط
- ۹- نامه آستان قدس از علی مؤتمن
- ۱۰- تاریخ آستان قدس رضوی از عزیز الله عطاردی

۹۰۱- طهماسب دوم

او فرزند سلطان حسین صفوی بود که در هنگام حمله افغانها به اصفهان از این شهر گریخت و برای جمع آوری لشکر به قزوین رفت، ولی موفق نشد لشگری فراهم آورد، وی در آنجا برای خود بساط عروسی راه انداخت و مشغول عیش و نوش گردید. طهماسب میرزا بعد از کشته شدن پدرش توسط افغانها در قزوین جلوس کرد و بر تخت سلطنت صفوی مستقر گردید، افغانها از این جریان آگاه گردیدند و به طرف او رهسپار شدند تا او را دستگیر کنند، او از افغانها بیمناک گردید و بطرف تبریز رفت. او از تبریز قاصدهائی نزد امپراطور روس و سلطان عثمانی فرستاد و از آنها کمک خواست ولی آنها به درخواست او پاسخ ندادند، او از تبریز عازم اردبیل گردید و از آنجا به تهران رفت و از تهران به مازندران رهسپار شد و در آنجا لشکریان او گرفتار بیماری گردیدند و هلاک شدند و از این جهت مازندران را هم ترک گفت:

طهماسب و نادر شاه افشار

طهماسب از مازندران به دامغان رفت و در آنجا از شجاعت و دلاوریهای نادر اطلاع پیدا کرد، او حسنعلی بگ بسطامی را بطرف نادر روانه کرد تا او را نزدش بیاورد، او هم دنبال نادر رفت و او را به حضور طهماسب رسانید، بین او و نادر گفتگوهائی انجام گرفت و نادر با افراد زیر نظر خود به طهماسب پیوست.

نادر افشار او را به عنوان سلطان ایران برسمیت شناخت و او را به عنوان شاه طهماسب دوم به مردم ایران معرفی کرد، در این هنگام نادر با گروهی بطرف خراسان رفتند و طهماسب هم بطرف سلطان عثمانی رفت تا با وی وارد جنگ شود، طهماسب در جنگ با عثمانیها شکست خورد و کاری از پیش نبرد.

اما نادر در خراسان با افغانها وارد جنگ گردید و افغانها را شکست داد و مشهور شد، شاه طهماسب در خراسان به نادر پیوست و همراه او برای سرکوبی افغانها به هرات رفت، قبائل افغانی در هرات شکست خوردند، نادر در هرات حاکمی نصب کرد و همراه طهماسب به مشهد مقدس آمدند.

طهماسب در اصفهان

پس از فتح هرات طهماسب و نادر افشار بطرف اصفهان حرکت کردند تا قبائل افغانها را از آنجا هم اخراج کنند، آنها از طریق دامغان وارد تهران شدند، طهماسب در تهران توقف کرد و نادر بسوی اصفهان رفت، در مورچه خورت جنگ شدیدی در گرفت و افغانها شکست خوردند و نادر وارد اصفهان گردید.

در این هنگام شاه طهماسب هم از تهران وارد اصفهان شد و بر تخت پدیان خود جلوس کرد، بعد از مدتی نادر بار دیگر به خراسان بازگشت و افغانها را تعقیب نمود، شاه طهماسب بدون اینکه با نادر مشورتی کرده باشد آماده گردید با سلطان عثمانی وارد جنگ گردد، از این روشگری فراهم کرد و بطرف آذربایجان رفت.

شاه طهماسب با سلطان عثمانی وارد جنگ شد و شکست خورد و چندین شهر ایران را از دست داد و گروهی از لشگریانش هم اسیر شدند، و خسارتهای فراوانی به کشور وارد شد، و با حالی آشفته و اندوه از آذربایجان برگشت و به اصفهان رفت در حالیکه هزاران نفر اسیر در دست عثمانی‌ها داشت.

نادر افشار از این جریانها آگاه گردید و از اینکه بدون اطلاع او این جنگ را آغاز کرد و شکست خورد بسیار اندوهگین گردید، او قاصدی به دربار عثمانی فرستاد و گفت: سرداران ایرانی هرگز مصالحه شما را با طهماسب قبول ندارند و آنها آماده‌اند شهرهای از دست رفته بازستانند.

حرکت نادر بطرف اصفهان

نادر از شکست سپاهیان ایران بدست عثمانی و از دست دادن تعدادی شهر و آبادی بسیار خشمگین شد، و آماده شد تا با عثمانیان بجنگد و شهرهای ایران را از آنها بگیرد، او لشگری فراهم آورد و از طریق دامغان و سمنان وارد تهران گردید، از تهران از شاه طهماسب تقاضای ملاقات کرد و او هم پاسخ مثبت داد.

نادر افشار با سپاه خود بطرف اصفهان رفت و لشگریان دیگری هم در بین راه به آنها پیوستند، نادر بعد از ورود به اصفهان در باغ هزار جریب منزل کرد، و بعد از آن نزد شاه طهماسب رفت، و در ظاهر او را بسیار تعظیم نمود و در برابر او کرنش کرد و زمین ادب را بوسید.

نادر اظهار داشت من خدمت کار شما هستم، و هر چه دستور دهید بکار می‌بندم، من مخالفان این دودمان و کشور را سر جای خود می‌نشانم، و کسانی که بخواهند به این مملکت تجاوز کنند وارد نبرد می‌شوم و به دشمنان و معاندان این مرز و بوم را سر جای خودشان قرار می‌دهم، او سخنان زیادی بر زبان راند و شاه طهماسب را رام کرد.

خلع شاه طهماسب از سلطنت

نادر افشار از شاه طهماسب دعوت کرد تا از لشکریان او در اصفهان دیدن کند، او هم دعوت نادر را پذیرفت، اطرافیان او به این دعوت بدبین شدند، گروهی به او پیشنهاد کردند این دعوت را نپذیرد و به اردوی نادر نرود، تعدادی هم گفتند: صلاح در این است شما با او رفت و آمد کنید و دعوت او را قبول نمائید.

شاه طهماسب دعوت نادر را پذیرفت و به طرف اقامتگاه او رفت، نادر از وی استقبال کرد و با تشریفات خاصی او را وارد اقامتگاه نمود، و هدایائی به او داد، و بعد از او درخواست کرد امشب در اینجا استراحت کنید و ما را مفتخر بفرمائید، شاه هم از پذیرائیا و خوش آمد گوئیهای او خوشحال شد و شب را در آنجا به استراحت و عیش و نوش پرداخت.

هنگام صبح سربازان نادر اطاق شاه طهماسب را محاصره کردند و سر و صداهائی در آنجا پیچید، شاه پرسید، چه خبر است، نادر فوراً حاضر شد و تعظیم کرد و گفت: خبری نیست، امراء لشکر می گویند ما زیر بار سلطنت شما نمی رویم شما از سلطنت کنار بروید و فرزندان را به جای خود بگذارید.

فورا او را بازداشت کردند و با تخت روانی که قبلاً آماده کرده بودند بطرف مشهد مقدس فرستادند، و نادر هم تا شش فرسخ با او همراهی کرد و به او دلداری می داد که این کار موقتی است و امرای سپاه به خاطر مصلحت هائی این کار را انجام داده اند.

کشته شدن شاه طهماسب

نادر شاه افشار طهماسب میرزا را به مشهد روانه کرد و فرزندش عباس را که کودکی شیرخوار بوده به سلطنت برداشت و او را هم روانه قزوین نمود، شاه طهماسب مدتی در مشهد زندگی کرد، و بعد که نادر شاه رسماً به پادشاهی ایران برگزیده شد، او را از مشهد مقدس به مازندران برد و دستور داد فرزندش عباس را هم که دو ساله شده بود

نزد او فرستادند.

نادرشاه شاه طهماسب و فرزند او را همواره تحت نظر داشت و بر آنها مراقب گماشته بود و زندگی آنها را از نظر خود دور نمی‌کرد، و در آخر آنها را از مازندران به سبزوار انتقال داد، شاه طهماسب و فرزندش در این شهر بسر می‌بردند و تحت نظر بودند.

در سال ۱۱۴۹ نادرشاه به قندهار و کابل رفت و پس از فتح قندهار و کابل خود را به پیشاور رسانید، او از پیشاور برای پادشاه هندوستان پیام فرستاد سران قبائل افغان را که به هندوستان گریخته‌اند به ایران تحویل دهد پادشاه هند امتناع کرد و به خواسته‌های نادرشاه وقعی ننهاد.

در این هنگام نادر دانست که پایگاه امیران افغان در دهلی می‌باشد و مرکز توطئه آنجاست، از این رو به دهلی حمله کرد و آنجا را فتح نمود هنگامیکه نادرشاه در هندوستان بود در ایران شایع شد که نادر در هند کشته شده است و این شایعه بزودی در ایران پخش شد.

رضاقلی میرزا فرزند نادرشاه که در ایران بجای پدرش فرمان میراند، هنگامیکه شایعه کشته شدن پدرش را شنید از بیم اینکه مبادا ایرانیان شاه طهماسب را به سلطنت اختیار کنند به محمدحسین خان قاجار دولو امر کرد به سبزوار برود و شاه طهماسب را با فرزندش که هفت سال داشت بکشد.

محمدحسین خان قاجار که حاکم استرآباد بود به سبزوار رفت و حکم را اجرا نمود، شاه طهماسب و فرزندش را کشتند و جنازه آنها را در مشهد مقدس دفن کردند، و یا بنا بقولی جنازه‌ها را به قم برده و در کنار قبر پدرش شاه سلطان حسین دفن کردند، و با کشته شدن شاه طهماسب طومار خاندان صفویه بسته شد و این سلسله تاریخی منقرض گردید.

نگارنده گوید: داستان نادرشاه و شاه طهماسب و حوادثی که در آن ایام رخ داد

در کتب تاریخی زمان افشاریه و قاجار بسیار مبسوط است و نقل همه آنها در آنجا ممکن نیست.

۹۰۲- طهماسب میرزا

او فرزند دولت شاه و نوه فتحعلی شاه قاجار بود، طهماسب میرزا با دختر عموی خود عباس میرزا ازدواج کرد، و مورد توجه او قرار گرفت، هنگامیکه خوانین خراسان سر بشورش برداشتند، عباس میرزا تصمیم گرفت برای مقابله با خوانین خراسان به این منطقه حرکت کند، طهماسب میرزا را برای جمع آوری نیرو و به آذربایجان فرستاد، او هم به آن ناحیه رفت و در حدود چهار هزار نفر سواره و پیاده گرد آورد.

او سربازان آذربایجانی را برداشته و در امیرآباد چناران به عباس میرزا ملحق گردید و پنج عراده توپ هم با خود آورده بود، بعد از اینکه امیرآباد توسط عباس میرزا تخریب گردید، نیروهای او عازم خبوشان - قوچان - شدند و این شهر را محاصره کردند.

طهماسب میرزا از قوچان به مشهد مقدس برگشت و بزیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد، بعد از تسخیر قلعه خبوشان عباس میرزا تصمیم گرفت بطرف سرخس برود و با ترکمانها وارد جنگ شود، طهماسب میرزا هم با سواران آذربایجانی که زیر نظر او بودند در این جنگ شرکت داشت.

سربازان و نیروهای طهماسب میرزا در این جنگ با قله‌های داغستانی گروهی از ترکمن‌ها را از پا در آوردند و گروهی از ایرانیان را که در دست آنها اسیر بودند آزاد کردند و به منازل خودشان برگردانیدند.

او از خراسان به تهران برگشت و در زمان محمدشاه قاجار به حکومت کاشان منصوب شد و به مؤید الدوله ملقب گردید، و بعد از آن حاکم همدان شد و به آن منطقه عزیمت کرد، سپس حکومت کرمان را در اختیار گرفت و اوضاع و احوال سرحدات

بلوچستان را زیر نظر قرار داد و دژهای زیادی را در آنجا تصرف کرد. در آن زمان بلوچستان از مناطق ناامن بود و عشائر بلوچ در آنجا حکومت داشتند و از دولت‌ها اطاعت نمی‌کردند، طهماسب میرزا که در کرمان حکومت داشت بلوچستان هم زیر نظر او بود، او به گرمسیرهای بلوچستان رفت و خوانین را وادار به اطاعت از حکومت مرکزی نمود.

فعالیت‌های او در بلوچستان

در روضه الصفای ناصری آمده امیرزاده آزاده طهماسب میرزای ملقب به مؤید الدوله خلف الصدق شاهزاده دولت شاه از آغاز شباب در خدمت نائب السلطنه بشرف مصاهرت اختصاص یافت و مدتها به لشگرکشی و کشورداری در سفر و حضر از حضرتش تربیت و تقویت دید.

او در کرمان مایه آبادانی آن بلوک شد و در آنجا قنات‌هایی احداث کرد و طوائف بلوچ را که گروهی صحراگرد و بیابان نورد بودند و مانند تراکمه غالباً به سرقت و غارت روی می‌آوردند سرکوب کرد، و آنها را مطیع و رام نمود و با افاغنه آن سامان هم سخت مبارزه کرد و آنها را هم سر جای خودشان نشانید.

در آن منطقه قراول خانه‌ها بنا کرد و در راه‌ها محافظ گماشت، و طرق و شوارع را امن نمود، او همه خوانین بلوچ و افغان را بطرف خود جلب کرد و همه را مطیع دولت مرکزی ایران ساخت او به لشکریان و کارگزاران خود امر کرد رعایا را بطرف خود جلب کنند و با زور و ظلم چیزی از آنها نگیرند.

او در بم و نرماشیر دو رشته قنات احداث فرمود و چون آن نواحی گرم سیر و قابل پرورش مرکباتست و اصلاً در آنجا موجود نبود مقرر داشت یک هزار اصله نارنج و نارنگی و لیمو از بلوک خبیص به آنجا برده مغروس نمودند و در جیرفت باغستانی نهاد که ده هزار درخت در آن کاشته آمد.

طهماسب میرزا در فارس

او مدتی هم والی فارس بود و در سال ۱۲۶۹ بفارس رفت، حاج محمدرحیم خان شیرازی که سالها در بمبئی ملک التجار بود حاکم بندر عباس گردید، امام مسقط او را احضار کرد و در جزیره هرمز زندانی نمود، خبر دستگیری ملک التجار به شیراز رسید و کارگذاران از آن آگاه شدند.

در این هنگام مؤید الدوله طهماسب میرزا بتسخیر بندر عباس و تخریب قلاع آن سامان و استخلاص محمدرحیم خان مامور شد و در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۰ با جنود نامحدود و توپهای دشمن کوب راه مقصد برگرفت.

لشگریان او که مرکب از ایلات و عشائر گوناگون ایران بودند با اعراب مسقط جنگیدند، و بندر عباس را از آنها گرفتند، و بر آنجا مسلط شدند، اعراب هم هر کدام در گوشه در آمدند و یا به نقاط دورتر فرار کردند، مؤید الدوله طهماسب میرزا به شیراز برگشت و حکومت بندر عباس به عباس خان همدانی تفویض گردید و چهارصد نفر سرباز قشقائی و گلپایگانی و یک هزار تفنگچی گرمسیری در آنجا به حفاظت مشغول شدند.

ارتش انگلیس در بوشهر

در سال ۱۲۷۳ نیروهای دولت انگلیس وارد بوشهر شدند، مؤید الدوله والی فارس به مقابله با آنان برخاست و نیروهائی را به منطقه برازجان حرکت داد و با ارتش انگلستان وارد جنگ شد ولی در این جنگ پیشرفتی نکرد و در سال ۱۲۷۵ به تهران احضار گردید.

دولت انگلیس ظاهراً از شکست اعراب مسقط توسط لشگریان فارس و تسلط ایران بر سواحل بندر عباس و اخراج تعدادی از شیوخ عرب که با کمک انگلیس بر آن

مناطق مسلط شده بودند برآشفته بود، از این رو بوشهر را مورد حمله قرار داد. عشایر فارس و رجال و بزرگان آن منطقه در برابر دولت انگلستان متحد شدند، دولت انگلیس مناطقی را در فارس و سواحل دریا اشغال کرد و هر جا را تصرف می کرد مردم را خلع سلاح می نمود و مقررات سختی را بر مردم ایران تحمیل می ساخت، تا سرانجام از طریق سیاسی جنگ پایان یافت و انگلستان منطقه را ترک گفت. منازعات دولت ایران و انگلستان مدت ها طول کشید، اخبار و حوادث آن زمان در کتابهای عصر قاجار بطور مشروح آمده و از مظالم دولت انگلیس در شهرهای ساحلی خلیج فارس مفصلاً بحث گردیده است جویندگان به کتابهای تاریخ و روزنامه های عصر قاجار در این مورد مراجعه کنند.

مهدی بامداد در رجال ایران گوید: طهماسب میرزا مردی باسواد و با فضل بود، از فقه و اصول اطلاع داشت، او ظاهراً کتابی بنام «فوائد فقه» داشته است، و در میان فرزندان فتحعلی شاه از یک موقعیت خاصی برخوردار بوده است.

۹۰۳- ظلی مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، نصرآبادی در تذکره خود گوید: میر ظلی از سادات مشهد مقدس است، آواز خوشی داشت، چنانچه گاهی در خیابان پائین پا مداحی می کرد، چنانچه غلغله به مردم می انداخت اما مشرب و سیعی و جرأتی در ارتکاب امور ناشایسته داشت از اوست:

پیش از آن کز گردباد فتنه ویرانت کنند
دامن افشان بر غبار جسم تا جانت کنند

آن چنان بگذر ز خود بینی که ارباب نظر
هر کجا پیدا شوی در دیده پنهانت کنند

با ضعیفان هر که گرمی کرد عالم گیر شد
ذره پرور باش تا خورشید تابانت کنند

۹۰۴- ظهیرالاسلام خطاط

او یکی از خطاطان معاصر مشهد مقدس می باشد، خط او اکنون در حاشیه یکی از درهای صحن موزه آستان قدس رضوی موجود است خطی بسیار زیبا که با خط نستعلیق در سال ۱۳۶۶ شمسی کتابت شده است.

۹۰۵- عابد اصفهانی

او از اهل اصفهان بوده و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته است، علی اکبر شیرازی در تذکره دلگشا گوید: عابد تخلصش با اسم مطابق و اسمش با رسم موافق اصلش از دارالسلطنه اصفهان و در ارض اقدس طوس از زمره سالکان بشغل تجارت مشغول و از حاصل عمرش عبادت باری محصول.

گویند جلاء العیون مجلسی را به بحر تقارب موزون کرده و در سنه ۱۲۲۹ بدرود زندگانی و وداع جهان فانی نمود در این خاک پاک خفت این اشعار از او بیادگار است.
بر تل ز لاله چون طبقی پر...

بر گل ز ژاله چون صدفی پر ز گوهر است
هر سو سرود قمری و آواز عندلیب

بر گوشه رقص سرو سماع صنوبر است
رایحه خلق او نفحه عنبر ببرد

چاشنی نطق او رونق شکر شکست
باد بهر سو که برد خاک سر کوی او

مجمره عود سوخت طبله عنبر شکست

۹۰۶- عابد میرزا

او از شاعران ساکن مشهد مقدس بوده و محتمل است با عنوان قبلی متحد باشد، مرحوم مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: افصح الشعراء عابد میرزا از شعراء معروف عصر مرحوم میرزا ابراهیم ناظر بوده در مدح علماء و اعیان و اعظم مملکت اشعاری سروده و دیوانی مدون نموده است، او دربارہ میرزا ابراهیم که در سال ۱۲۳۳ درگذشت گوید:

رسید مژده سحر هر طرف ز پیک نسیم

که تازه گرد به بستان بهار عهد قدیم

ببوی طبله عطار باغ راست هوا

به رنگ کلبه بزاز دشت راست ادیم

ز فیض باد چمن در طراوت طوبی

ز رشح امر شمر در شماره تسنیم

به صفحه‌های چمن گرد خط سبزه تر

کشیده هر قدمی جدولی است چون تقویم

نگارنده گوید: این قصیده بلند در کتاب شجره طیبه در شرح حال میرزا ابراهیم

ناظر نقل شده و چون طولانی بود از نقل همه آنها معذور هستیم جویندگان به کتاب مزبور مراجعه کنند.

۹۰۷- عابدزاده

او یکی از مردان فعال و پرکار مشهد مقدس رضوی در تاریخ معاصر بود، عابدزاده یک فرد عادی و بازاری و کاسب بود و از میان مردم ناگهان سر برآورد و به شهرت رسید، او در مشهد رضوی منشأ بسیاری از کارهای فرهنگی، اجتماعی، تبلیغی

و سیاسی گردید و گروهی را گرد خود جمع کرد و فعالیت‌هایی را آغاز نمود. او به خانواده‌های مشهور مشهد ارتباطی نداشت، در مدرسه و آموزشگاهی تحصیل نکرده بود، او مقداری عربی آموخته بود و با مسائل دینی آشنائی داشت و در حد تبلیغ در میان طبقات متوسط مشهد معلوماتی اندوخته بود، او بیانی گیرا و جذاب داشت و مردم را به طرف خود جلب می‌کرد.

در سالهای بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ که کشور عزیز ما و از جمله خراسان از طرف قوای اروپائی اشغال گردید و دولت مرکزی نفوذ خود را از دست داد گروه‌های سیاسی با عناوین مختلف در مشهد سر برآوردند و در میان مردم به تبلیغ افکار و اندیشه‌های خود پرداختند.

مرحوم عابدزاده در این میان به خاطر نفوذی که در میان کسبه و مردم عادی مشهد داشت جلسات تبلیغی در منازل تشکیل داد و با تبلیغ و ارشاد به میان مردم کوچه و بازار رفت و در مقابل گروه‌های سیاسی ایستاد و مردم را از گرایش به آنها باز داشت.

او بعد از مدتی در مساجد و حسینیه‌ها حضور پیدا کرد و جلسات خود را در اماکن عمومی تشکیل داد، جماعت زیادی از کسبه و اصناف و زائران پای منبر او جمع می‌شدند و به سخنرانیهای او گوش می‌دادند، او به زودی در مشهد مشهور گردید و مؤسساتی به نام ائمه اطهار علیهم السلام در این شهر بوجود آورد و فعالیت‌های خود را در مؤسسه‌ای به نام «مهدیه» متمرکز نمود.

آغاز زندگی او

مرحوم عابدزاده نام اصلی او حاج علی اصغر چراغچی بود و در میان مردم به عابدزاده معروف گردید، و ما هم در این کتاب برای شرح حال او همین عنوان را اختیار کردیم، او در سال ۱۲۹۰ شمسی در مشهد متولد شد خانواده او مردمانی متوسط بودند و

شهرتی نداشتند.

پدر ایشان مرحوم زین العابدین نام داشته و در حرم مطهر رضوی متصدی چهل چراغ بوده است، و عابدزاده را هم از همین زین العابدین گرفته بود. مرحوم عابدزاده خیلی زود پدر خود را از دست داد، ولی او با کوشش و فعالیت دنبال کار رفت، و با عشق و علاقه وارد بازار گردید، و کار مورد علاقه اش را دنبال کرد، او در جوانی به شغل حلبی سازی روی آورد و در همین شغل هم ابتکاراتی داشت و موفق بود.

او بعد از مدتی کارخانه آینه سازی تأسیس کرد، و با فکر و اندیشه خود این کارخانه را اداره نمود، او قابهائی خوب و مناسب می ساخت و مشتریان فراوانی داشت مرحوم عابدزاده از این راه امرار معاش می کرد و به کارهای خیر هم می رسید و در هر کاری پیش قدم بود.

تحصیلات او

او در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر حجره ای می گیرد، و در آنجا به فراگیری زبان عربی مشغول می گردد، و در عین حال به کار و کسب خود هم می رسد، او در این مدرسه به فعالیت های تبلیغی هم دست می زند، و گروهی از دوستان خود را به حجره می برد و به آنان تعلیمات دینی می دهد.

مرحوم عابدزاده به طوری که از زندگی او معلوم می گردد از روزهای جوانی در فکر تبلیغ و ارشاد بوده است، او کار خود را در واقع از مدرسه میرزا جعفر شروع کرد و از آنجا به منازل و مساجد و حسینیه ها کشانیده شد تا آنگاه که در مشهد مقدس مشهور گردید.

تأسیس انجمن پیروان قرآن

او بعد از اینکه در مشهد مقدس مشهور شد و مورد اعتماد مردم قرار گرفت اقدام به تأسیس انجمن پیروان قرآن کرد، این انجمن در میان مردم متوسط مشهد و کسبه و اصناف مورد توجه قرار گرفت، و در هر کوی و برزنی از طرف مردم شعبه‌های این انجمن تشکیل گردید و توسعه پیدا کرد.

در این انجمن‌ها قرائت قرآن، تجوید، بیان احکام و مسائل شرعی و مسائل اجتماعی و نیازهای محلی مورد توجه قرار می‌گرفت و منبر تبلیغ و ذکر مصیبت هم برقرار بود، مرحوم عابدزاده خود نیز در جلسات این هیئت‌ها شرکت می‌کرد و سخنرانی می‌نمود.

بنای مهدیه

همانگونه که تذکر دادیم مرحوم عابدزاده جلسات خود را نخست در مدرسه میزا جعفر و بعد از آن در منازل و مساجد و حسینیه‌ها تشکیل می‌داد، ولی پس از مدتی تصمیم گرفت بنائی مستقل برای کارهای خود بسازد و آنجا را مرکز کارهای خود قرار دهد.

او در نزدیک مقبره نادر شاه افشار در بالا خیابان ساختمانی به نام مهدیه بنا کرد، این محل دارای حیاط، سالن اجتماعات و سخنرانی و اطاقهای متعدد برای انجام کارها و برنامه‌ها بود، مرحوم عابدزاده این محل را به عنوان ستاد و مرکز فعالیتهای خود در آورد.

مرکز هیئت انجمن پیروان قرآن در اینجا مستقر گردید، و در این مکان جلسات علمی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی برگزار می‌شد، یکی از مراکز مشهور و فعال مشهد بود، و در همین مکان تعلیم قرآن، تجوید و بیان احکام و مسائل دینی و نشر آثار و فضائل اهل بیت علیهم السلام آغاز گردید.

در ایام عاشورا و وفیات، و یا اعیاد و جشنهای مذهبی در این مکان اجتماعات با شکوهی تشکیل می‌گردید، و عاظم و گویندگان منبر می‌رفتند و خطابه می‌خواندند، مداحان و شاعران و مرثیه‌سرایان سروده‌های خود را قرائت می‌کردند، و هیئت انجمن پیروان قرآن از این محل به خیابانها می‌رفتند.

تبلیغات و خدمات

مرحوم عابدزاده به کارهای تبلیغاتی و خدماتی بسیار اهمیت می‌داد و گروهی از طلاب جوان و فعال را در مهدیه گردآورده بود، و در کارهای تبلیغی و ارشاد مردم از آنها بهره‌مند می‌گردید، و در جلسات هیئت‌های محلی از آنها استفاده می‌شد و مردم متوسط جامعه با احکام دینی آشنا می‌شدند.

مرحوم عابدزاده گروهی را هم آماده کرده بود در مدارس و آموزشگاههای دولتی و کارخانجات که در آن ایام مرکز فعالیتهای سیاسی احزاب مخصوصاً حزب توده بود در آن مراکز حضور پیدا کنند و با مبلغان فاسد به مقابله برخیزند و پاسخ شبهات را بدهند.

او در مسجد گوهرشاد سالها منبر می‌رفت و مردم را ارشاد می‌نمود، او عمامه‌ای به سبک بازاریهای مشهد بر سر می‌گذاشت و لباسی معمولی مردم کوچه و خیابان را می‌پوشید و بالای منبر می‌رفت، او دعای کمیل و دعای ندبه را در شب و صبح جمعه گاهی در مسجد گوهرشاد و زمانی در مهدیه می‌خواند.

او سالها در مشهد مقدس منبر می‌رفت و مردم در پای منبر او جمع می‌شدند، او در منابر مردم را موعظه و نصیحت می‌کرد و به کارهای خیر دعوت می‌نمود، و اغلب آیات قرآن و اخبار و احادیث معصومان را بیان می‌کرد و مردم را به اتحاد و اتفاق و احسان و اتفاق فرا می‌خواند.

مرحوم عابدزاده در کارهای اجتماعی هم فعال بود، و به نیازمندان و مستحقان

رسیدگی می‌کرد، برای کودکان یتیم و بی‌سرپرست وسائل زندگی فراهم می‌نمود و برای دختران بی‌سرپرست و یا کم‌درآمد جهیزیه تهیه می‌کرد، و در بلاهای طبیعی مانند سیل و زلزله به یاری مردم می‌شتابید و از مردم پیریشان دلجوئی می‌نمود، او در هنگام حادثه زلزله بوئین زهرا در قزوین و زلزله طبرس به این مکانها شتافت و صادقانه خدمت کرد.

بناهای چهارده گانه

مرحوم عابدزاده در مشهد مقدس به نام هر یک از چهارده معصوم بنائی ساخت او نخست مهدیه را بنا نهاد و بعد در محلات مشهد بناهایی به نام جوادیه، عسکریه، موسویه تأسیس کرد و در اختیار اهل محل گذاشت و وسائل تبلیغ و ارشاد هم برای مردم تهیه کرد و حوزه‌های درس تشکیل داد.

بعد از مدتی این مراکز به صورت مدارس درآمدند و مردم کودکان خود را به آنجا می‌فرستادند تا تحصیل کنند، این مدارس مانند مدارس دولتی بودند و برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش در آنجا تدریس می‌گردید، این مدرسه‌ها مورد توجه خانواده‌های مذهبی قرار گرفت و رونق پیدا کرد.

این مدارس چند سال اداره شد ولی مقامات فرهنگی مشهد وجود آنها را تحمل نکردند و به بهانه‌های گوناگون در کار این مدارس اختلال نمودند و سرانجام این مدرسه‌ها را تعطیل ساختند، مقامات دولتی در مشهد می‌گفتند: عابدزاده خودش فرهنگ جداگانه دارد و به ما اعتنا نمی‌کند از این رو مدرسه‌های او را بستند.

مبارزات سیاسی عابدزاده

مرحوم عابدزاده یک مرد مسلمان و معتقد به مبانی مذهبی بود چون از بطن جامعه برآمده بود به علماء و فقهاء و رهبران دینی سخت علاقه داشت و در کارهای روزمره خود از آنها سرمشق می‌گرفت، و دستورات آنها را بکار می‌بست و از اسلام

سنتی سخت دفاع می‌کرد.

هنگامیکه حزب توده در مشهد فعالیت داشت و یا گروهکهای سیاسی و روشنفکری با اصول دین و احکام مسلمة اسلام و ضروریات مذهب مخالفت می‌کردند و جوانان و کارگران را با تبلیغات سوء خود منحرف می‌ساختند، مرحوم عابدزاده در منابر خود با آنها مقابله می‌نمود.

او گروهی از جوانان متدین بازاری را گرد خود جمع کرده بود، هرگاه توده‌ایها در جایی تجمع می‌کردند و یا سخنرانی می‌نمودند، جوانان پیرامون او وارد صفوف آنها می‌شدند و با تظاهرات و شعارهای خود جمعیت آنها را پراکنده می‌کردند و اجتماع آنها را بر هم می‌زدند.

در هنگام ملی شدن صنعت نفت که علماء مذهبی هم از آن حمایت کردند مرحوم عابدزاده هم وارد صحنه شد و با پشتیبانی از مرحوم حاج سید ابوالقاسم کاشانی مجتهد معروف همه توان خود را در این راه گذاشت و مهدیه که زیر نظر او قرار داشت یکی از کانونهای فعال در مورد طرفداری از ملی شدن صنعت نفت بود.

مؤلف این کتاب که در آن هنگام یک طلبه جوان بودم درست بخاطر دارم که در مهدیه مجالس زیادی تشکیل می‌گردید و پیرامون صنعت نفت سخنرانی می‌شد، و مهدیه همواره در صف اول مبارزه بود و مرکزی برای اجتماع کسبه و اصناف و مردم متوسط مشهد.

درست به خاطر دارم شبی که کنسولگری انگلستان در مشهد بسته شد، مجلس جشنی در مهدیه برگزار گردید و در آنجا گروهی سخنرانی کردند و تعطیلی نمایندگی انگلیس را به یکدیگر تبریک می‌گفتند و این همه کارها توسط مرحوم عابدزاده انجام می‌گرفت.

در هنگام ملی شدن صنعت نفت اجتماعات مردم توسط سه نفر اداره می‌شد، نخست علماء و طلاب حوزه علمیه که زیر نظر مرحوم حاج شیخ محمود حلبی واعظ

معروف و پایگاه اینها مدرسه نواب و مدرسه میرزا جعفر بود، دوم مرحوم استاد محمدتقی شریعتی مزینانی که پایگاه او کانون نشر حقائق اسلامی بود که روشنفکران مذهبی، دانش آموزان، فرهنگیان و کارمندان پیرامون او را گرفته بودند.

سوم مرحوم عابدزاده که اصناف و کسبه و مردمان متوسط پیرامون او بودند و پایگاه او هم مهدیه بود، خطابه‌ها و سخنرانیهای مرحوم عابدزاده در آن هنگام هنوز در خاطره‌ها مانده است، و اعلامیه‌های مشترک با امضاء این سه نفر منتشر می‌شد و آنها از ارکان ثلاثه هیئت مؤتلفه بودند.

بعد از کودتای بیست و هشت مرداد، مرحوم عابدزاده از سیاست کناره‌گیری کرد و دنبال تأسیس مدرسه رفت او در بناهایی که به نام ائمه علیهم‌السلام تأسیس کرده بود به تعلیم و تربیت کودکان مشغول اقدام کرد ولی کارهای او مورد اعتراض ساواک قرار گرفت و مدارس تعطیل و خودش هم بازداشت گردید و روانه زندان شد.

او بعد از مدتی از زندان رها شد ولی دیگر توان خود را از دست داده بود، و اوضاع و احوال هم اجازه نمی‌داد کارهای خود را دنبال کند، منبرهای او تعطیل شده و مدرسه‌هایش در اختیار دولت قرار گرفت و از دست او بیرون شد، و کسی هم از او حمایت نکرد.

درگذشت عابدزاده

مرحوم حاج علی‌اصغر عابدزاده پس از سی سال فعالیت‌های دینی، و فرهنگی در روز بیست و پنجم شوال سال ۱۴۰۶ در مشهد درگذشت و جنازه‌اش را در مهدیه که از بناهای خود او بود به خاک سپرده شد، شادروان قدسی مشهدی در تاریخ فوت او گفته است:

رفت از بر ما سخنوری آزاده	آنکو بره دوست دل از کف داده
قدسی پی تاریخ کشید آه و سرود	رحمت ز خدای ما به عابدزاده

نگارنده گوید: مقداری از شرح حال آن مرحوم را یکی از دوستان او تهیه کرده، و بسیاری هم از مشاهدات و خاطرات خودم بود که از آن سالها به یاد داشتم، اینک خوشوقت هستم که مختصری از کارهای دینی، علمی، فرهنگی و خدماتی او را که در طول سی سال در مشهد مقدس انجام داد در این صحیفه آوردم تا نام او در میان خدمتگذاران شهر مقدس مشهد جاودان بماند.

۹۰۸- عادل خراسانی

او از علماء و شعراء قرن دهم بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: عادل بن علی بن عادل خراسانی از حفاظ و معلمان بوده است و در الذریعه ذیل عنوان دیوان عادل خراسانی گوید: او در کتاب ترجمان قرآن جرجانی خود را به عنوان عادل بن علی بن عادل حافظ و معلم معرفی می‌کند.

او صد کلمه از سخنان کوتاه علی علیه السلام را نیز ترجمه کرده و در تهران و تبریز چاپ شد است، این صد کلمه را جاحظ جمع‌آوری کرده و توسط این عادل ترجمه گردیده، نسخه‌ای از این کتاب که در سال ۱۰۷۴ تحریر گردیده در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است.

یکی از آثار او ترجمه منظوم نثر اللئالی است که طبرسی آن را از سخنان علی علیه السلام انتخاب کرده و این کتاب هم در تهران چاپ شده است دیگر از آثار او شرح قصیده بستی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه تقوی در تهران موجود است او در آغاز گوید: چون فقیر حقیر مقصر تقصیر اصغر العباد - جرما و اکثرهم جرما.

آنکه نعت نبی و مدح ولی	بعبارات واضحات و جلی
گوید: از صدق نیت و اخلاص	افقر خلق عادل بن علی

۹۰۹- عارف عنبرانی

او از آبادی عنبران که یکی از قرای کوه پایه مشهد می باشد بوده است، در نشریه فرهنگ خراسان آمده: عارف عنبرانی نام او خداوردی است، پدر او در آن ایام در قشون کار می کرده و یوزباشی بوده است، پدرش در فتنه سالار از او حمایت کرده و حافظ قلعه شاندیز بوده، و عارف در این زمان نه سال داشته است.

عارف عنبرانی عمر زیادی کرده و تا زمان احمدشاه قاجار زنده بوده است، او با آنکه سواد فارسی نداشته ولی هوش فوق العاده ای داشته است، او در مکتبخانه محلی قرآن فرا گرفته و آیات شریفه قرآن را به خاطر سپرد و هر کس قرآن را غلط می خواند او از حفظ به او تذکره می داد و قرآن را درست تلاوت می کرد.

او در کوه پایه مشهد منحصر بفرد بود همه او را می شناختند، طبع شعر و ذوق او همه منطقه را فرا گرفته بود و در هر مجلسی حضور پیدا می کرد و شعر می خواند و همه را مجذوب خود می نمود، روزی شخصی وارد دهکده او شد و عارف هم با او در مجلس نشست. آن شخص که سمت حکومتی هم داشت از عارف عنبرانی پرسید سعدی شیرازی گوید:

هر گیاهی ز معدنی روید شکر از هند و سعدی از شیراز
تو چه گفته ای، من هم خواندم:

از راغ لاله روید و از باغ ضیمران از طرف دجله عنبر و عارف ز عنبران
گفت: والله تو از سعدی بهتر گفته ای، از عارف اشعاری در مدح حضرت رسول ﷺ و حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده و شعری هم در وصف طبیعت سروده است که ذیلاً نقل می شود:

ز تشریفات فروردین نگر باغ و دمن رنگین
هم از لاله هم از نسرين ز نگهتها عبیر آگین

سحاب از رحمت ژاله	شده این توده غیرا
رخ لاله از آن ژاله	فشاندی بر رخ لاله
مثال صورت لیلی	برون آورده تبخالی
سر اندر جیب افکنده	بنفشه همچنان بنده
خجل بودی و شرمنده	ز بی‌رنگی نزد خنده
بروی شاخه سوری	به نزد باقی گلها
از آن نغمات منصوری	نزد کوکو اگر قمری
به غیر از بردن دلها	ندارد هیچ منظوری
نشسته بر لب جوئی	بتان از بهر دلجوئی
بیک ایمای ابروئی	بغمزه گل کند بوئی

۹۱۰- عارف مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، شرح حال جامعی از او در دست نیست، نصرآبادی در تذکره خود از او یاد کرده و گوید: عارف از مشهد مقدس است فی الجمله تحصیل کرده شعرش این است:

دردمندی پیشه کن کو خاطر دل تنگ باش

آه را پرواز ده آئینه گو در زنگ باش

نشأ سرشار عشرت در شراب نیستی است

تا توان بر شیشه بنیاد هستی سنگ باش

۹۱۱- عامر جزائری

او از علماء عصر صفویه و در مشهد مقدس اقامت داشت، علامه تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: نظام‌الدین ابوالفتح بن فیاض مشهدی معروف به

عامر جزائری از شاگردان مولانا عبدالله بن محمود تستری است که در بخارا به شهادت رسید.

عامر جزائری از او روایت می‌کند و محمدتقی بن مظفر قزوینی هم از عامر روایت دارد، و در کتاب ریاض هم این مطلب را نقل می‌کند.

۹۱۲- عامر بن عبدالله

او حاکم مرو رود - مرغاب - بود و در دوره سامانیان زندگی می‌کرده است، شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه گوید: عامر بن عبدالله بیوردی حاکم مرو رود که از اهل حدیث بود برای من نقل کرد من در مشهد رضا بودم و در آنجا مردی را دیدم که به ترکی سخن می‌گفت.

او در زیر گنبد رضوی بالای سر قرار گرفته بود و گریه می‌کرد و به زبان ترکی می‌گفت: بار خدای اگر فرزندانم زنده است او را به من برگردان و اگر هم مرده است خبر مرگ او را به من برسان، او گوید: من سخنان او را می‌فهمیدم و نزد او رفتم و گفتم داستان شما چیست؟

او گفت: فرزندی از من در جنگ اسحاق آباد نیشابور همراهم بود و من او را در آن جنگ گم کردم و خبری هم از او ندارم، مادرش از دوری او بی‌تابی می‌کند و دائماً می‌گرید، من شنیده‌ام دعا در این بارگاه مقدس مستجاب می‌گردد از این جهت دعا می‌کنم تا خداوند به برکت صاحب این قبر فرزندانم را به من برساند.

عامر گوید: من دلم به حال او سوخت او را با خود بیرون آوردم تا از او پذیرائی کنم، هنگامیکه از مسجد کنار مزار بیرون شدیم ناگهان جوانی از راه رسید، هنگامیکه دیدگان آن مرد ترک به آن جوان افتاد به طرف او دوید و او را در بغل گرفت و با وی معانقه نمود و گریه کرد.

آنها یکدیگر را شناختند، معلوم شد آن جوان فرزند آن مرد ترک می‌باشد که

برای رسیدن او دعا می‌کرد، عامر گوید: از وی پرسیدم چطور شد به این مکان رسیدی، جوان گفت: من در جنگ اسحاق آباد به طبرستان افتادم در آنجا یک مرد دیلمی مرا بزرگ کرد و تربیت نمود.

اکنون که بزرگ شدم در طلب پدر و مادرم بر آمدم و از آنها هیچگونه اطلاعی نداشتم و محل زندگی آنها را هم نمی‌دانستم، من از طبرستان با گروهی اینجا آمدم، در این هنگام آن مرد ترک گفت: من یقین دارم که دعا در کنار این قبر مستجاب می‌گردد، و با خود عهد بستم تا زنده هستم در کنار این قبر زندگی کنم. (مسند الامام الرضا ج ۱/۱۷۳)

۹۱۳- عباس آفرنده

او یکی از معماران و مهندسان مشهد مقدس بوده، گنبدی که اکنون بر فراز ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد قرار دارد با طرح و نقشه او بنا گردیده است، گنبد سابق که در طول تاریخ فرسوده شده بود در سال ۱۳۴۱ شمسی به کلی برداشته شد و از نو بنا گردید. گنبد جدید زیر نظر مرحوم مهندس عباس آفرنده با رعایت کامل و اندازه‌های اولیه با بتون آرمه ساخته شد که در نوع خود از نظر ظرافت و استحکام بی‌نظیر است و در سالهای ۱۳۴۶ شمسی کاشیهای آن به طرز زیبایی بر گنبد نقش بست ارتفاع گنبد از کف ایوان تا زیر سقف عرق چین ۲۹ متر و از سطح مسجد تا بالای گنبد ۴۱ متر و محیط دور گنبد ۶۱ متر می‌باشد. نوسازی گنبد در زمان تولیت مرحوم سید محسن طاهری انجام گرفت.

۹۱۴- عباس اخوین

او از خطاطان مشهد مقدس بوده و نام او در کتاب پیدایش خط و خطاطان آمده است.

۹۱۵- عباس حکیم

او از شاعران معاصر مشهد مقدس می باشد، گلشن در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: عباس فرزند حاج غلام حسین زرگر در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی در مشهد مقدس متولد شد، او از جوانان با استعداد خراسان است و چون پدرش شغل زرگری داشت و حکمت هم تدریس می کرد.

او از این جهت تخلص خود را حکیم انتخاب کرد، او از مشهد به تهران رفت و در دانشکده ادبیات به تحصیل پرداخت و در تهران هم ساکن شد، او علاوه بر سرودن شعر ذوق نقاشی هم دارد اینک یکی از غزلهای او را ذیلاً به نظر خوانندگان می رسانیم:

دور از اغیار به صد ناله و فریاد امشب	دل دیوانه کند باز تو را یاد امشب
کرده چون داد فغانم اثری در دل کوه	کوه هم با من شوریده کشد داد امشب
ماجرای غم هجران تو در دامن کوه	گفت آخر دل دیوانه به فرهاد امشب
فصل گل کنج قفس سوختم از غم صیاد	بکن از لطف مرا یک نفس آزاد امشب
عجبی نیست اگر پاک بسوزد تا صبح	آتش سینه من خانه صیاد امشب
آفرین بر تو و بر این غزل نغز حکیم	می کند طبع گهر بار تو بیداد امشب

۹۱۶- عباس حسینی

او از علماء مشهد مقدس بوده و در هندوستان سکونت داشته است. عبدالحی لکنوی در نزهة الخواطر گوید: شیخ فاضل عباس حسینی رضوی مشهدی صاحب تألیفات متعدد وارد گجرات شد و مدتی در آنجا سکونت کرد و از آنجا رهسپار مکه معظمه گردید.

او پنج سال در مکه اقامت گزید و بار دیگر به احمد آباد کجرات بازگشت و در آنجا مقیم شد، او شیخی بزرگ بود و صاحب وجد و حال بشمار می رفت، عباس

حسینی در سال ۱۰۶۳ در احمد آباد درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

۹۱۷- عباس صفوی

شاه عباس صفوی یکی از سلاطین خاندان صفوی بود، این سلطان مقتدر در زمان حکومتش در راه توسعه و تمامیت ارضی ایران بسیار کوشش کرد و با سلاطین همجوار و امرای محلی بارها به جنگ پرداخت و تجاوز آنان را به شهرها و ولایات ایران دفع کرد.

تولد شاه عباس

شاه عباس صفوی در شب جمعه سوم ماه رمضان سال ۹۷۹ در هرات متولد شد پدرش سلطان محمد از طرف پدر حاکم خراسان بود و در هرات اقامت داشت مادر او علیا حضرت مریم دختر میر عبدالله مازندرانی بود، شعراء دربار صفوی تاریخ تولد او را «پادشه هفت اقلیم» که ۹۷۹ می باشد به نظم آوردند.

نونهال چمن پادشهی چون به گلزار جهان گشت مقیم

ناگهان از پی تاریخش گفت هاتفی «پادشه هفت اقلیم»

خبر تولد او را به سرعت به شاه طهماسب جد او رسانیدند، او از تولد نوه اش خورسند گردید و این شعر را سرود:

عباسعلی است شیر غازی سرلشکر دفتر حجازی

شاه عباس حاکم هرات

بعد از دو سال از تولد شاه عباس پدرش سلطان محمد به مرض آبله گرفتار و در اثر آن هر دو چشمش نابینا گردید، خبر نابینائی او به پدرش شاه طهماسب رسید، او دستور داد سلطان محمد با فرزندش حمزه میرزا به فارس برود و فرزند دیگرش عباس

میرزا بجای پدر به حکومت هرات بنشینند.

بنابراین شاه عباس در حالیکه دو ساله بود حاکم هرات گردید و سرپرستی او به عهده علی قلی خان شاملو گذاشته شد و در آن موقع هرات مرکز خراسان بشمار می‌رفت، پس از فوت شاه طهماسب صفوی شاه اسماعیل دوم به سلطنت رسید او بر خلاف پدران و اجداد خود به مذهب تسنن متمایل بود.

شاه اسماعیل دوم گروهی از شاهزادگان صفوی را کشت و به علی قلی خان شاملو که در هرات سرپرست شاه عباس خردسال بود امر کرد عباس میرزا را بکشد، علی قلی خان چند روزی صبر کرد و فرمان شاه اسماعیل را اجرا ننمود، ولی بعد در اثر فشار شاه تصمیم گرفت دستورات او را اجرا کند.

مادر علی قلی خان شنید فرزندش می‌خواهد عباس میرزا را بکشد، او نزد فرزندش آمد و گفت: اکنون ماه رمضان است فعلاً از کشتن او صرف نظر کنید، او هم امر کرد از کشتن عباس میرزا خودداری شود، روز دیگر سواری از جانب قزوین رسید و خبر فوت شاه اسماعیل دوم را آورد.

خبر درگذشت شاه اسماعیل موجی از شادی و شغف در هرات پدید آورد علی قلی خان از این جریان خوشحال گردید و جشنی ترتیب داد و در باغ مراد هرات تختی زرین نصب کرد و شاه عباس را بر آن تخت زرین نهاد، خود و اعیان و اشراف هرات مقابل تخت به احترام ایستادند و زر و گوهر بر وی نثار کردند.

احضار شاه عباس به قزوین

بعد از درگذشت شاه اسماعیل دوم سلطان محمد پدر شاه عباس به سلطنت رسید، او دستور داد فرزندش عباس میرزا از هرات به قزوین بیاید، و در نزد پدر زندگی کند، او میر عبدالله مازندرانی دائی عباس میرزا را به هرات فرستاد تا عباس میرزا را به قزوین بیاورد.

میرزا عبدالله به هرات رفت و جریان را به علی قلی خان سرپرست عباس میرزا گفت، علی قلی خان گفت: هرات جای مهمی است و بردن عباس میرزا از اینجا به مصلحت نیست، زیرا اگر هرات از وجود او خالی شود دشمنان به خراسان حمله می‌کنند و اکنون مصلحت نیست او را از هرات ببرید.

در این میان گفتگوها زیاد گردید، علی قلی خان نمی‌گذاشت او را به قزوین ببرند ولی گروهی دیگر که با علی قلی خان مخالف بودند نظر می‌دادند که او بهتر است از هرات به قزوین برود، سرانجام علی قلی خان پیروز شد و عباس میرزا را در هرات نگهداشت.

ولیعهدی شاه عباس

سلطان محمد فرزندش حمزه میرزا را به عنوان ولیعهد خود برگزیده بود، گروهی از امراء او با این انتخاب مخالف بودند، و لذا با لطایف الحیلی او را کشتند ما جریان کشته شدن او را در عنوان «حمزه میرزا» در این کتاب شرح دادیم، بعد از او فرزند دیگرش ابوطالب میرزا ولیعهد شد، و بعد از آن طهماسب میرزا ولیعهد گردید. ولی اطرافیان عباس میرزا رضایت به ولیعهدی آنان ندادند، گروهی از امراء قزلباش عباس میرزا را در خراسان بر مسند ولیعهدی نشاندند، و در این باره کشمکشهای زیادی بین امراء صفویه و رؤساء قزلباش روی داد و طرفداران شاه عباس پیروز شدند.

سلطنت شاه عباس

شاه عباس در سال ۹۹۶ در قزوین به تخت سلطنت صفویان نشست، و تاریخ جلوس او را «ظل الله» یافتند و کسی آن را به نظم کشیده است.

کرد بر مسند شهنشاهی چون جلوس آن شه همایون گاه

بود چون سایه خدای جهان سایه انداخت بر عبادالله
 سال تاریخ دل طلب می‌کرد هاتقی بانگ زد که «ظل الله»
 شاعر دیگری در تاریخ جلوس شاه عباس گفته است:
 بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد «عباس بهادرخان»
 رباعی ذیل نیز در این باره سروده شده است:
 عباس که هست شاه دین فخرامم افسراخت پی رواج مذهب چو علم
 تاریخ خرد «مروج مذهب» یافت «ظل الله» و «عباس بهادرخان» هم

شاه عباس در مشهد مقدس

شاه عباس صفوی در هرات با علی قلی خان که سرپرست او بود زندگی می‌کرد،
 بین علی قلی خان حاکم هرات و مرشد قلی خان حاکم مشهد جنگی درگرفت و علی
 قلی خان شکست خورد و به هرات بازگشت، مرشد قلی خان شاه عباس را در اختیار
 گرفت و عازم مشهد مقدس گردید.

شاه عباس همراه مرشد قلی سرپرست جدید خود وارد مشهد شد و به زیارت
 حضرت رضا علیه السلام مشرف گردید و مراسم زیارت به جای آورد، بعد از چند روز مرشد
 قلی خان مقدمات جلوس شاه عباس را فراهم نمود و برای این منظور در بیرون شهر
 مشهد در دامنه کوه سنگی مجلس بزرگی برگزار نمود.

در دامنه آن کوه جشن باشکوهی ترتیب داد و همه اعیان و اشراف و سران
 قزلباش را به آن مجلس دعوت کرد، او تخت بزرگی از جواهر آراسته شده را در آنجا
 نصب کرد و در سال ۹۹۴ شاه عباس را به عنوان پادشاه ایران برگزید و این مراسم را
 برگزار نمود و خود هم وکالت او را به عهده گرفت.

پس از این مراسم و تشریفات مرشد قلی خان تصمیم گرفت شاه عباس را به
 قزوین ببرد و در پایتخت در حضور خاندان صفوی و اعیان و اشراف مرکز و سران

قزلباش که در قزوین بودند رسماً بر تخت سلطنت بنشاند، و ضمناً نفوذ خود را هم گسترش دهد.

او برادرش ابراهیم خان را به عنوان حاکم و جانشین خود در مشهد مقدس معین کرد و عازم قزوین گردید، او از طریق نیشابور، سبزوار و دامغان وارد سمنان شد و در آنجا مدتی اقامت کرد، او از سمنان پیامی به قزوین فرستاد تا مردم خود را برای استقبال آماده کنند.

شاه عباس در قزوین

مرشد قلی خان همراه شاه عباس که هنوز سلطان رسمی نبود از سمنان عازم قزوین گردید، حاکم ری هنگامیکه شنید شاه عباس از ری می‌گذرد و به قزوین می‌رود، ری را ترک گفت و به الموت رفت و در قلعه آنجا منزوی گشت و منتظر حوادث بعدی شد.

شاه عباس که از حمایت مرشد قلی خان برخوردار بود و پانصد سوار هم او را همراهی می‌کردند به طرف قزوین رفت، در حالیکه پدرش سلطان محمد هنوز پادشاه بود و برادرش هم سمت ولیعهدی را داشت، ولی مرشد قلی خان در نظر گرفته بود او را به سلطنت برساند و پدرش را از تخت به زیر کشد.

مرشد قلی خان در حالیکه شاه عباس را با خود داشت بدون هیچگونه مانعی وارد قزوین گردید و در کاخ سلطنتی استقرار پیدا کرد، در یک روز معینی شاه عباس را بر تخت نشاندند و او را به عنوان سلطان معرفی کردند، پدرش سلطان محمد هم از روی اجبار و اکراه تاج شاهی را بر سر او نهاد.

حوادث زمان شاه عباس

شاه عباس در قزوین به حکومت و سلطنت نشست، و به رتق و فتق امور و

کشورداری پرداخت و کارهای او هم بدست مرشد قلی خان و عوامل او انجام می‌گرفت، کارگذاران سابق یکی پس از دیگری جای خود را به دیگران دادند، و حاکمان جدید به شهرها و ولایات رفتند.

در زمان شاه عباس اختلافات زیادی میان طوائف قزلباش روی داد، و در چند مورد بین آنها چنگ در گرفت و گروهی از طرفین کشته شدند، جریان این کشمکشها و اختلافات داخلی در کتب تاریخ به طور تفصیل آمده است و شاه عباس همه آن درگیرها را پایان داد.

حمله ازبگها به خراسان

بعد از اینکه شاه عباس خراسان را ترک گفت و به قزوین رفت و بین امرای قزلباش هم اختلاف پدید آمد عبدالله خان و عبدالمؤمن خان ازبگ موقع را مغتنم شمردند و از ماوراءالنهر عازم خراسان شدند، آنها شهر هرات مرکز خراسان را گرفتند و حاکم آنجا را کشتند و بر اوضاع مسلط شدند.

گروهی از ازبگها هم به مشهد مقدس حمله کردند و شهر را محاصره نمودند، و مدت چهل روز مشهد در محاصره ازبگها بود، آنها در این ایام قراء و قصبات مشهد مقدس را غارت کردند و گروهی را کشتند و جماعتی را هم به اسیری بردند و در منطقه بسیار مرتکب فساد شدند.

حمله به مشهد مقدس

از جمله حوادث آن زمان حمله عبدالمؤمن خان ازبگ به مشهد مقدس بود، عبدالمؤمن خان جوانی مغرور و خودخواه بود، او نخست به نیشابور حمله کرد و خواست آنجا را تصرف کند، کارگذاران نیشابور شهر را به او ندادند و گفتند: ماتابع مشهد مقدس هستیم اگر شما مشهد مقدس را گرفتید ما هم نیشابور را به شما خواهیم

داد.

عبدالمؤمن به طرف مشهد رهسپار گردید و این شهر را محاصره کرد، حاکمان و مسئولان شهر در قلعه جای گرفتند و از بالای باروها و سنگرها از مشهد مقدس دفاع کردند و جریان را به شاه عباس اطلاع دادند، شاه عباس بالشکری بزرگ از قزوین به طرف مشهد مقدس عزیمت کرد.

او بر سر راه خود به خراسان در تهران بیمار گردید، و از حرکت باز ماند، خبر بیماری او سبب شد که ازبگها نیرو گرفتند و مدافعان شهر مشهد هم ضعیف گردیدند، ازبگها زیاد بودند و مدافعان شهر نیروی اندکی داشتند، آنها سخت مقاومت کردند و از شهر دفاع نمودند.

محاصره طول کشید و مواد غذایی نایاب شد و مردم در تنگنا قرار گرفتند، آنها از ازبگها امان خواستند ولی آنها به مردم مشهد امان ندادند، سرانجام ازبگها موفق شدند از دیوارهای قلعه بالا روند و وارد شهر گردند، و به کشتار مردم بپردازند.

امت خان حاکم مشهد و علماء و رجال و اعیان شهر به حرم مطهر رضوی رفتند تا از تعرض آنها مصون بمانند، ولی عبدالمؤمن خان مغرور که شهر را فتح کرده بود دستور حمله به حرم مطهر را صادر کرد، ازبگها وارد روضه مبارکه رضویه شدند و گروهی از علماء و سادات و اشراف را کشتند.

امت خان حاکم مشهد و سران قزلباش با ازبگها جنگ کردند و همه در خاک و خون غلطیدند، عبدالمؤمن خان در صفه امیر علی شیر ایستاد و دستور قتل عام را صادر کرد، جماعت زیادی از مردم مشهد در این واقعه کشته شدند و اموال آستان قدس رضوی و ذخائر حرم مطهر به غارت رفت.

در این هنگام که خراسان زیر ظلم و فشار عبدالمؤمن خان ازبگ قرار گرفته بود شاه عباس بهبودی یافت و عازم خراسان گردید هنگامیکه شاه عباس وارد چمن بسطام گردید عبدالمؤمن خان از آمدن او آگاه گشت و چون دید در برابر او تاب

مقاومت ندارد خراسان را رها کرد و به طرف ماوراء النهر گریخت.

شاه عباس و عثمانیها

در زمان سلطنت شاه عباس شاهان عثمانی چند بار به کشور ایران حمله کردند، آنها هرگاه مشاهده می نمودند پادشاه صفوی گرفتاریهای داخلی و یا خارجی دارد به ایران می تاختند، و قتل و غارت به راه می انداختند، بین پادشاهان عثمانی و ازبگها در شرق ایران همواره یک هماهنگی بود.

هرگاه ازبگها و یا سائر قبائل سنی مذهب با قزلباشها وارد جنگ می شدند، عثمانیها هم از غرب به ایران حمله می کردند و در آذربایجان و عراق دست به تجاوز می زدند ولی در این جنگها همواره ناکام بودند و اگر هم گاهی پیشرفت داشتند ولی بعد از مدتی منطقه را رها می نمودند و جنگ و گریز همواره ادامه داشت.

مقابله با اروپائیها

در زمان صفویه روسها از طرف دریای خزر و مناطق قفقاز گاهی به ایران هجوم می کردند و موجب فساد و ناامنی می شدند، از آن جمله در زمان شاه عباس روسها به جانی به نام قلعه شوره گل حمله کردند و مایه نگرانی در آن منطقه شدند و در آنجا برای خود کلیسایی هم به راه انداختند.

شاه عباس به بهانه شکار به آن منطقه رهسپار شد، او در یک فرصت به آن قوم که در کلیسا سنگر گرفته بودند حمله آورد، سپاهیان قزلباش که همراه او بودند به کلیسا که در واقع ارک آنها بود یورش بردند، گروهی از آنها را کشتند و بقیه فرار کردند و کلیسا را هم تخریب کرده و با خاک یکسان نمودند، و در آنجا حاکمی نصب کرده و بازگشتند. در قسمت جنوب ایران و خلیج فارس و دریای عمان هم پرتغالیها در بنادر ایران دخالت می کردند و در سواحل و جزیره ها قلعه ها و استحکامات ساخته بودند.

شاه عباس با آنها هم وارد جنگ شد و آنها را از جزائر و سواحل ایران دور کرد، و بندر کامرون را که پرتغالیها در آن سکونت داشتند تصرف کرد و آن را بندر عباس نام نهاد.

فتوحات شاه عباس

در زمان شاه عباس صفوی دولت عثمانی و عمال آنها به سرزمینهای ایران حمله می‌کردند و زیانهای به کشور می‌رساندند، آنها رعایا و بازرگانان ایرانی را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و اموال آنها را غارت می‌کردند، شاه عباس به طرف آنها لشکرکشی کرد و مناطقی از آذربایجان و قفقاز و نواحی غربی ایران را از آنها گرفت و نفوذش را در آنجا مستقر کرد.

از طرفی قبائل ازبک و ترکمن هم در صغد و خوارزم همواره موجب ناامنی می‌شدند و در کنار جیحون و بلخ و طخارستان ایرانیان را مورد حمله قرار می‌دادند و باعث کشتار مردم بی‌گناه می‌شدند، شاه عباس به طرف بلخ و طخارستان لشکر کشید، و قبائل ازبک و ترکمان را از آن حدود بیرون کرد و از طرف خود حاکمانی در آنجا نصب کرد و بازگشت.

از سوی دیگر قبائلی هم در اطراف قندهار و زمین داور و کناره‌های رود هیرمند موجب ناراحتی رعایای ایران بودند، و گاهی امیرانی از طرف هند به مرزهای ایران تجاوز می‌کردند، شاه عباس به آن طرف هم رهسپار شد و با کمک نیروهای قزلباش قندهار و زمین داور را هم آرام کرد، و منطقه را از دست مفسدان گرفت و قلعه قندهار را مستحکم نمود.

سفیران کشورها در نزد شاه عباس

در عصر شاه عباس صفوی ارتباط ایران با کشورهای همسایه مانند هندوستان، ترکستان، عثمانی و تعدادی از کشورهای اروپائی برقرار گردید، سفیرانی از این ممالک

به دربار شاه عباس در قزوین و اصفهان آمدند و باب مذاکره را باز نمودند و ارتباط بازرگانی برقرار کردند.

میر معصوم خان از طرف جلال‌الدین اکبر به ایران آمد و پیام و هدایای او را به شاه صفوی رسانید، در میان آن هدایا تاجی از یاقوت و شمشیری گرانبها بود و در آن عصر نمایندگان و سفیرانی هم از اسپانیا و انگلستان و دیگر کشورهای اروپائی به دربار صفوی آمدند و هدایائی هم با خود آورده بودند، و از طرف شاه عباس هم نمایندگان و سفیرانی به اروپا رفتند.

عمران و آبادی در زمان شاه عباس

در زمان شاه عباس کشور ایران توسعه یافت و مناطقی که از ایران جدا شده بود بار دیگر به کشور ملحق گردید، و امنیت و آسایش و رفاه همه جا را فرا گرفت و شهرها آباد و طرق و شوارع امن گردید، بازرگانی رونق پیدا کرد و کسب و کار و حرفه‌ها وسعت یافت و امور کشاورزی و دامداری جایگاه خود را پیدا کرد.

در این زمان مساجد، مدارس، و مراکز فرهنگی پدید آمد راههای زیادی در کشور ساخته شد، کاروانسراها و رباطها در بیابانها و کوهستانها بنا گردید، کاروانهای تجارتي و مسافرتی به رفت و آمد بین شهرها و کشورها به راه افتادند و کالاها در کشور رد و بدل گردید.

بازار علم و ادب و هنر همه جا را فرا گرفت، شهر مقدس مشهد، هرات، اصفهان و قزوین مرکز تجمع اهل علم و فضل و هنر گردید، صنایع دستی رونق یافت، نقاشان، خطاطان، مصوران، و مذهبان در مساجد و مدارس و کاخهای سلطنتی نقش آفرینی کردند و هنر ایران را به حد اعلی رسانیدند.

شاه عباس در مشهد مقدس

شاه عباس در سال ۹۹۷ عازم خراسان گردید تا ازبگها را از خراسان بیرون کند، او وارد اسفراین شد و مدت چهل روز در النگ آنجا توقف کرد و بعد از اینکه لشکریانش از اطراف و اکناف رسیدند، عازم مشهد مقدس شد و به زیارت حضرت رضا علیه السلام نائل گردید.

او در مشهد مقدس رضوی به اوضاع و احوال روضه مبارکه رضویه رسیدگی نمود و نیازمندیهای زائران را بررسی کرد، او در سال یک هزار و هفت نیز از طریق هرات به مشهد مقدس مشرف گردید، و مدت یک ماه در این شهر توقف کرد و به امور آستانه مقدسه رسیدگی نمود.

شاه عباس به نظم امور آستانه پرداخت و برای خادمان و مدرسان و حافظان و خدمتکاران حقوق و مزایا معین فرمود، و تعدادی قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالی و ظروف به روضه مبارکه وقف نمود، او تا هنگامیکه در مشهد مقدس بود صبح و شب به حرم مشرف می گردید.

او مانند سایر خادمان در حرم مطهر به خدمت مشغول می شد و بدان فخر و مباهات می کرد، او بعد از مدتی عازم رادکان و خبوشان شد و مدتی در النگ رادکان توقف کرد و به شکار پرداخت و از آنجا از راه خبوشان به استرآباد رفت و به امور آن منطقه رسیدگی نمود.

در سال یک هزار و هشت نیز هنگام مراجعت از مرو به مشهد مقدس رهسپار شد و به زیارت امام رضا علیه السلام موفق گردید، او زمستان در مشهد گذرانید و در لیالی وایام متبرکه به زیارت و دعا پرداخت و در آن روضه مبارکه خدمت هم می کرد تا آنگاه که فصل بهار رسید.

در نوروز سال یک هزار و نه شاه عباس در مشهد مقدس بود، او در مشهد جشنی بر

پاکرد و چوکان بازی ترتیب داد، و به شور و نشاط پرداخت و سپس به هرات رفت و در باغ شهر فرود آمد و شاعری در این باره گفته و این جشن نوروزی را چنین ستوده است:

باد نوروز گشت مهر آئین	کرد صحن چمن چو خلد برین
شد نسیم بهار عنبر بیز	در و بام جهان نشاط انگیز
در نسیم بهار و فیض صبح	هر دمی جان دمد بقلب روح
به مشام جهان ز لطف بهار	می رسد بوی ذوق و نکهت بار

پیاده رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام

شاه عباس نذر کرده بود یک بار از اصفهان تا مشهد مقدس رضوی با پای پیاده برود و به بارگاه ملکوتی آن حضرت مشرف شود، او به این نذر خود وفا کرد و از اصفهان تا مشهد پیاده راه پیمود و به زیارت حضرت امام رضا نائل شد این موضوع در تعدادی از کتب تاریخی آمده و ما اکنون این جریان را از کتاب عالم آرای عباسی نقل می‌کنیم.

اسکندر بیک ترکمان در عالم آرای عباسی گوید: چون حضرت اعلی شاهی نذر فرموده بودند که یک مرتبه از دارالسلطنه اصفهان پیاده به زیارت روضه مطهر امام الجن و الانس روند، در سال یکهزار و نه اراده خاطر اشرف به آن متعلق گشت که آن نذر به وفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاد.

از دولت خانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد مرحله پیمائی آغاز نهاد، در روز اول از شهر به مشهد طوقچی که بیرون شهر واقع است تشریف بودند و از آنجا به موضع دولت آباد برخوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امراء و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مراقت نماید.

تکلیف پیاده رفتن به احدی نفرمودند، زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود، اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس به نوبه و کشیک مرافقت اختیار نموده، هرگاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار می شدند، اما دو سه کس از ابتداء تا انتهاء پیاده در ملازمت بوده مطلقاً سواری نکردند.

از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان بایندر ترکمان مشهور به کاولی و مهتر سلمان رکابدار باشی و از صفاهان میرزا هدایت الله نواده تجم ثانی و رفقای ثلاث طنابی به دست گرفته دوازده هزار ذرع را که یک فرسخ شرعی است منظور داشته راه می پیمودند.

عمدة المنجمین مولانا جلال یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب آن را نگاه می داشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی می شود و نیز معلوم گردد که از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است، و اردوی معلى بقاعده مقرر کوچ کرده منزل به منزل می رفت.

حضرت اعلى بر نهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت نموده هر جا که از پیاده رفتن دلگیر می شدند لحظه ای رحل اقامت انداخته استراحت می نمودند بعد اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین و تیره مراحل و منازل طی می شد.

تا آنکه در عرض بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده هم عنان مراحل توفیق داخل شهر مشهد مقدس معلى و روضه مطهره مزکی شده به ادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد مطهر منور و مشهد معطر فایز گشت.

تارک مباهات بر فرق فرقدان می سودند و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع به ادای نماز و نیاز اشتغال نموده به درگاه حضرت خالق الارض و السماء به عرض حاجات و ملتزمات و مطالب و مآرب دنیوی و اخروی زبان گشود.

بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت به چهار باغ مشهد مقدس که

دولتخانه مبارکه است تشریف برده به سعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند، تاریخ این واقعه از واردات طبع راقم حروف ثبت افتاد:

غلام شاه مردان شاه عباس	شه والا کهر خاقان امجد
به طوف مرقد شاه خراسان	پبیاده رفت با اخلاص بی حد
چو صدقش بود رهبر یافت توفیق	که فائز شد بدان فرخنده مقصد
چو از ملک صفاهان رو به ره کرد	بدان مطلب رسید از بخت سرمد
پبیاده رفت و شد تاریخ رفتن	ز اصفاهان پبیاده تا به مشهد

در آن زمستان در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب، و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام و لیالی متبرکه بود در آن روضه مقدس به طاعت و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شب های مبعث و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی مشهور متبرکه است در روضه منور معطر احیاء داشته، از اول شام تا طلوع آفتاب به خدمت خادمی و سر شموع گرفتن پرداخته دقیقه ای از دقائق خدمتکاری فرو گذاشت نمی کردند.

در سال یکهزار و یازده عازم گردید و بعد از تسخیر چند شهر در آن حدود به هرات بازگشت و بعد از آن به مشهد مقدس رفت و به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف گردید، چند روز در مشهد مقدس معلی بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان پرداخت.

همگی را به نوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریف صرف نسق سرکار آستانه و انجام ملتسمات سادات و خدام و ارباب وظائف و سائر مهمات آستانه نمود.

از آنجا عنان عزیمت به جانب عراق منعطف ساخته روزی چند در النگ رادکان خیمه اقامت نصب نمود بسان قورچیان و ملازمان سرکار خاصه شریف پرداخته چند

روزی در آن حدود به نشاط شکار سرورافزای خاطر بودند و جمعی که در این سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند با نعومات سرافراز کشته و جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند.

بعد از فراغ از آن امور از راه خوبشان شکارکنان رفته اردوی کیهان بوی را با اغرق از راه حنک مغز بسطام روانه نموده خود جریده و سبای با معدودی از ملتزمان رکاب اقدس بالکاء درون تشریف برده، به نیک و بدقلعه دورن و مهمات آنجا رسیده شاه قلی سلطان غلام خاصه شریفه میرچشکزک را برتبه خانی سربلند گردانیده حکومت الکاء دورن را به او عنایت فرمودند.

توسعه صحن رضوی

شاه عباس در سال یکهزار و بیست و یک از طریق فیروزکوه عازم مشهد مقدس گردید، او در این سفر تصمیم گرفت صحن بزرگ رضوی را که امروز به صحن کهنه معروف می‌باشد، توسعه دهد، این صحن در قسمت غربی حرم قرار داشته و ایوان طلائی که به ایوان امیر علی شیر معروف است در گوشه صحن قرار داشته است.

شاه عباس تصمیم می‌گیرد، قسمت شرقی این صحن را که در آن زمان مدرسه علمیه بود تخریب نماید و صحن را توسعه دهد، او دستور می‌دهد مدرسه را خراب کنند و به صحن ملحق نمایند، و ایوان امیر علی شیر که در گوشه صحن بوده در وسط قرار دهند و صحن بصورت مربع مستطیل در آید.

در عالم آرای عباسی آمده چون تراب عتبه علیه سلطان روضه رضا اعنی حضرت اعلی با جهان جهان شرف و عالم عالم ارادت و حسن اعتقاد به مشهد مقدس معلی رسیده سعادت و طواف آستان سدره نشان امام ثامن ضامن علیه السلام مشرف شدند. رأی جهان آرا که به معموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع مقطور و همگی نیت خیر امنیت بدان مقصور است به توسیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق

گشته، چون صحن سابق در نظر همت والا تنگ و حقیر می نمود و ایوان امیرعلی شیر که درگاه روضه مطهره از آنجاست و جانب جنوبی صحن واقع شده روی به شمال دارد. در یک گوشه صحن افتاده بغایت بد نما بود، طبع سلیم و دانش مستقیم آن حضرت که دانش آموز مهندسان فنون بدایع است اقتضای آن کرد که عمارات سابق جانب شرقی را که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافه صحن نمایند به نوعی که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شود.

ایوان دیگری در مقابل آن جانب شمالی صحن و روی به جنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان بلند ارکان بوده باشد و خیابانی از دروازه غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف به صحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد.

تذهیب گنبد امام رضا علیه السلام

شاه عباس در سال ۱۰۰۹ که از اصفهان با پای پیاده به مشهد مقدس مشرف گردید دستور داد گنبد مطهر را با خشتهای طلا بپوشانند، براساس کتیبه ای که اکنون دور گنبد مطهر می باشد در سال یک هزار و ده مشغول این کار بوده اند و در سال ۱۰۱۶ طلاکاری پایان گرفته است.

در اطراف گنبد کتیبه ای هست که به خط جلی تحریر شده است و با رنگ طلائی بر بدنه گنبد نصب شده است و صورت آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

من عظام توفیقات الله سبحانه أن وفق السلطان الأعظم مولی ملوک العرب و العجم صاحب النسب الطاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی تراب أقدام خدام هذه الروضة المعمورة الملکوتية مروج آثار اجداده المعصومین السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان.

فاستسعد بالمجئى ماشيا على قدميه من دارالسلطنة اصفهان الى زيارة هذا الحرم الاشرف، و قد تشرف بزيئة هذه القبة من خلص ماله فى سنة ألف و عشرو ثم فى سنة ألف و ستة عشر.

آب چشمه کلاس در مشهد مقدس

یکی از کارهای اساسی شاه عباس که در مشهد مقدس رضوی انجام گرفت آوردن آب چشمه کلاس از شش فرسنگی مشهد مقدس به داخل شهر است، این آب در نزدیک شهر طابران و در شمال شهر مشهد در یکجا از زمین می جوشد و جایی مفرح و دل انگیز است.

شاه عباس دستور داد این آب را به وسیله کانالی به مشهد مقدس بیاورند و از میان صحن عبور دهند، اسکندربیک ترکمان در این باره گوید: چون ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار روضه متبرکه از قلت آب در عذاب بودند آب از انهار سرچشمه گلسب و قنوات مجدد احداث کرده آن حضرت به شهر در آورده.

نهری در میان خیابان و حوزی بزرگ در وسط صحن موسع مذکور احداث فرمودند که آب از حوض گذشته به خیابان شرقی طرف پائین پای مبارک جای کرده و معماران، مهندسان و استادان چابک دست شروع در کار کرده در اندک وقتی فرموده ها به سرکاری حکام مشهد مقدس به نوعی که مکنون خاطر انور بود در کمال زیب و بهاء و خوبی و صفا انجام پذیرفت.

بنای بقعه خواجه ربیع

یکی از کارهای شاه عباس در مشهد مقدس تعمیر و تجدید بناء بقعه خواجه ربیع است، گنبدی که اکنون بر فراز قبر خواجه ربیع قرار دارد و از زیباترین بناهای تاریخی مشهد مقدس می باشد به امر شاه عباس بنا گردیده است ما درباره این بنا و

خصوصیات آن در فصل مزارات مشهد مقدس مشروحاً بحث کرده‌ایم جویندگان به آن فصل مراجعه کنند.

یکی از بناهای او در خراسان، احیاء عمارت قدمگاه نیشابور است، در عالم آرای عباسی آمده: احیاء عمارت قدمگاه در نیشابور واقع از غایت شهرت محتاج بیان نیست، چون در دامنه کوه واقع شده آب از بلندی می‌ریزد فواره‌ها قرار داده است. از درگاه عمارت تا نیم فرسخ که سمت راه و شارع عام است خیابانی طرح فرمودند که آب از دو طرف آن جاری و درختان و اطراف آن غرس شود. در وقتی از اوقات کمینه را که متوجه زیارت روضه مقدس بود عبور بر آن امکنه شریفه واقع شد از غایت خوبی و خرّمی مکان و شیرینی عمارت و زیب و زینت آن زبان قلم از توصیف آنها عاجز است. نگارنده گوید:

شاه عباس صفوی در مشهد مقدس موقوفات زیادی هم دارد، و ما آنها را در فصل موقوفات مشهد مقدس در همین کتاب مجلد دوم آورده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم، جویندگان به آن فصل مراجعه کنند و همچنین درباره صحن کهنه و توسعه آن در فصل مدارس مشهد مقدس در عنوان مدرسه ملاتاجی مطالبی آورده‌ایم.

شاه عباس و ادبیات

در تعدادی از تذکرها او را از شاعران آورده‌اند و اشعاری از او نقل می‌کنند در تذکره روز روشن بیت زیر از او نقل شده است:

ذات ما را نرسد نقص ز انکار حسود که نسب نامه ما مهر نبوت دارد
مؤلف تذکره عرفات شرح حال مبسوطی از او آورده و در پایان اشعاری هم از وی نقل می‌کند و ما اکنون دو نمونه از آنها را ذکر می‌کنیم:

تو دوستی و منت دوستدار از جانم به دوستی که بجز دوستی نمی‌دانم

ز هیچ کمتر و کمتر ز هیچ اما یگانه گوهر بهر محیط عرفانم
به پیش دیده حق بین تفاوتی نکند اگرچه مور ضعیفم و گر سلیمانم
و نیز گوید:

ملک ایران چو شد میسر ما ملک توران شود مسخر ما
آفتاب سریر اقبالیم می رسد بر سپهر افسر ما

در گذشت شاه عباس

شاه عباس صفوی در مازندران بیمار گردید، و پزشکان به معالجه او مشغول شدند ولی معالجات مؤثر واقع نشد، او در شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی الاولی سال ۱۰۳۷ درگذشت، فریاد و شیون از میان خاندان و ملازمان برخاست و همه لباس ماتم در بر کردند.

شاه عباس در هنگام مرگ شصت سال داشت او چهل و دو سال سلطنت کرد، جنازه او را از مازندران برداشته و به طرف اصفهان حرکت کردند هنگامیکه به کاشان رسیدند، مردم کاشان به استقبال جنازه رفتند و از شاه عباس بسیار تجلیل کردند. حاملان جنازه تصمیم گرفتند جنازه او را در کاشان دفن نمایند و از بردن به اصفهان منصرف گردیدند، از این رو بدن او را در امامزاده موسوم به امامزاده حسین به رسم امانت دفن کردند تا بعداً به یکی از اماکن متبرکه حمل گردد.
نگارنده گوید:

شرح حال شاه عباس بسیار مشروح است جنگها و فتوحات او در کتب تاریخی و تذکره ها مفصل آمده و نقل همه آنها در این کتاب موجب تطویل است جویندگان به منابع زیر مراجعه کنند:

۱- عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ ترکمان.

۲- ملحقات روضة الصفا هدايت.

۳- قصص خاقانی ولی قلی شاملو.

۴- عرفات العاشقین، تقی اوحدی.

۵- تذکره روز روشن، محمد مظفر صبا.

۶- تاریخ آستان قدس رضوی، عزیزالله عطاردی.

۹۱۸- عباس صفوی ثانی

شاه عباس ثانی صفوی فرزند شاه صفی بعد از فوت پدرش روز شانزدهم ماه صفر سال ۱۰۵۲ به تخت سلطنت صفویان نشست، شاه عباس ثانی در این وقت ۹ سال داشت، او در کاشان به سلطنت رسید و سپس رهسپار قزوین شد و به رتق و فتق امور پرداخت.

حمله اورنگ زیب به ایران

یکی از وقایع مهم زمان شاه عباس دوم این بود که اورنگ زیب پسر شاه جهان به مرزهای ایران حمله کرد و قلعه قندهار را محاصره نمود، در آن زمان شخصی به نام شاه حسین ابدالی از قندهار به هندوستان رفت و دولت هند را به جنگیدن با دولت ایران تشویق کرد.

شاه جهان پادشاه هندوستان فرزندش محمد اورنگ زیب را با گروهی از سرداران خود همراه با لشکری فراوان به طرف ایران روانه کرد، آنها به قندهار هجوم آوردند و قلعه را به محاصره گرفتند، آنها توپهای فراوانی هم با خود حمل می کردند. جالب اینجاست که لشکر هندوستان در این جنگ تعدادی مستشار فرنگی همراه داشتند و آنها توپها را هدفگیری می کردند، گروهی از هندیها نیز به طرف حصار بست رفتند و آنجا را محاصره نمودند، داراشکوه فرزند شاه جهان که ولیعهد بود، در کابل مستقر شد تا در صورت لزوم وارد جنگ شود.

در این هنگام منوچهر بگ با سپاه قزلباش به بست رسیدند، و با لشکر هند وارد جنگ شدند، هندیها تاب تحمل نیاورده به طرف قندهار گریختند و جریان ورود نیروی قزلباش را به اطلاع اورنگ زیب رسانیدند، او هم دید در برابر لشکریان ایران تاب تحمل ندارد و به طرف کابل فرار کردند.

نگارنده گوید: درباره حمله اورنگ زیب به قندهار در کتب تاریخی عصر صفویه و تیموریان هندوستان مطالب زیاد و گوناگونی آمده که تفصیل آن در این کتاب مقدور نیست.

درباره این جنگ کتابی به نام روزنامه مهم قندهار تألیف گردیده و اختصاص به این واقعه دارد نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشگاه لکنهو هند موجود است و نگارنده عکسی از آن را در اختیار دارد و امید است روزی این کتاب چاپ شود.

نذر محمد خان در ایران

در کتاب روضة الصفا آمده: نذر محمد خان در ترکستان سلطنت می‌کرد او لشکری از بخارا به طرف خوارزم فرستاد و آنجا را تصرف کرد و در ماوراءالنهر قدرتی به هم رسانید، و مغرور گردید، او در ترکستان کسی را به حساب نمی‌آورد و می‌گفت همه باید به من تعظیم کنند.

در این هنگام گروهی از ازبگها در تاشکند جمع شدند و شخصی به نام باقی‌یوز را به امارت برداشتند، او به طرف نذر محمد خان حمله کرد و با او به جنگ پرداخت، نذر محمد خان شکست خورد و از بخارا به بلخ گریخت او از پادشاه هندوستان کمک خواست تا از او حمایت کند.

گروهی از هندوستان به بلخ آمدند تا از او حمایت کنند، ولی نذر محمد خان متوجه شد که هندیها با او نیرنگ می‌کنند و در صدد نابودی او می‌باشند لذا از بلخ متوجه مرو شد و به حاکم ایرانی آنجا پناهنده گردید، حاکم هم جریان را به شاه عباس

دوم در اصفهان اطلاع داد.

شاه عباس از نذر محمد خان دعوت کرد تا به اصفهان برود، و مبلغ هزار تومان هم برای خرج سفر او حواله کرد، نذر محمد خان محترمانه وارد اصفهان شد و مورد استقبال شاه قرار گرفت، شاه عباس برای ورود او جشن بزرگی ترتیب داد و از نذر محمد خان بسیار تجلیل کرد.

نذر محمد خان از این جشن و سرور شادمان نگردید و همواره در این فکر بود که به بخارا برگردد و سلطنت کند از این رو بسیار بی تاب بود، شاه عباس دوم از این جریان آگاه گردید و دستور داد وسائل حرکت او را به طرف خراسان فراهم کنند و لشکری هم در اختیار او قرار داد تا به ترکستان برود.

شاه عباس به همه امراء خراسان امر کرد از نذر محمد خان حمایت کنند و او را در برابر مخالفانش تقویت نمایند، نذر محمد خان با کمک قزلباش به طرف بخارا حرکت کرد، هنگامیکه خبر رسیدن قزلباش به لشکر هندوستان رسید همه فرار کردند و به هندوستان رفتند و نذر محمد خان به تخت سلطنت مستقر گردید.

سفیران هند در ایران

هنگامیکه خبر نذر محمد خان به هندوستان رسید، و معلوم شد که لشکریان ایران نذر محمد خان را به سلطنت ماوراء النهر نشانده‌اند، و لشکر هندوستان میدان را خالی گذاشته و فرار کرده‌اند، شاه جهان از این جریان ناراحت گردید و در صدد برآمد سفیرانی به دربار ایران بفرستد و از این جریان عذر خواهی کند.

شاه جهان دو نفر از رجال دربار خود را به نام جان نثار خان و ارسلان بگ نزد شاه عباس دوم فرستاد و نامه‌ای با هدایا برای سلطان ارسال کرد، آنها پیام شاه جهان را با هدایای او به شاه عباس دادند و مورد احترام قرار گرفتند و چند روزی با شاه به شکار پرداختند و بعد روانه هند شدند.

شاه عباس در مشهد مقدس و قندهار

حاج میرزا حسن فسانی در فارسنامه ناصری گوید: شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۷، به مقصد زیارت حضرت امام ثامن علیه السلام بصوب خراسان نهضت فرمود چون نزدیکی شهر مشهد مقدس رسید مانند جد امجد خود پیاده شد روی نیاز را بر خاک گذاشته خالق متعال را ستوده وارد بارگاه عرش اشتباه رضویه شد لوازم زیارت را بجای آورد و سجدهات شکر نمود.

پس از زیارت از مشهد مقدس به طرف هرات رفت و از آنجا به سوی قندهار رهسپار گردید و در باغ عباس آباد خارج شهر قندهار فرود آمد، او سپس قلعه قندهار را در محاصره گرفت، ساکنان قلعه هراسان شدند و طلب امان نمودند، علماء و اعیان قندهار نزد شاه عباس رفتند و از وی خواستند ساکنان قلعه را امان دهد تا قلعه را تسلیم نمایند.

شاه عباس دوم آنان را امان داد و ساکنان قلعه تسلیم شدند و بار دیگر قندهار و اطراف به تصرف دولت صفویه در آمد، و تاریخ فتح مجدد قندهار در این مصراع گفته اند: «آمد کلید مملکت هند قندهار» او در قندهار مهری درست کرد که احکام و فرامین را به آن مهر می زدند.

در تاج مهر «الله، محمد علی» و بر دایره داخلی آن عبارات «بنده شاه ولایت عباس ثانی» نقش بسته بود و در خارج از دایره داخلی نیز این شعر را آورده بودند:

جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بر در او گر فرشته است خاک بر سر اوست

او بعد از مدتی قندهار را ترک گفت و از طریق هرات به مشهد مقدس رسید و پس از زیارت حرم مطهر رضوی چند روزی در مشهد مقدس توقف کرد و بعد از تهران عبور کرد و به اصفهان رفت.

درگذشت شاه عباس دوم

خاتون آبادی در وقایع السنین گوید: در سال ۱۰۷۶ شاه عباس در حوالی دامغان بیمار شد، او قبل از بیماری مقداری خربزه توسط نجف قلی خان برای پادشاه هندوستان فرستاد، بعد از مراجعت او از هند شاه عباس در نزدیک علی بلاغی دامغان بیماری اش شدت پیدا کرد، و در باغ خسرو آباد دامغان جان به جان آفرین تسلیم نمود. او در شب بیست و هفتم ماه ربیع الاول سال ۱۰۷۶ درگذشت، اطرافیان خبر فوت او را مخفی نگه داشته و همه در محلی که او فوت کرده بود جمع شدند بعد از اینکه همه امراء در آنجا گرد آمدند خبر درگذشت شاه عباس را به همه امراء و سران لشکر رسانیدند.

خاتون آبادی که در هنگام فوت در مجلس حاضر بوده گوید: یکی از علماء دامغان که به خسرو آباد آمده بود با گروهی از ارکان حکومت جنازه را شستشو دادند و بعد از تکفین بر او نماز گذاردند و روز سه شنبه در حضور علماء و درباریان جنازه را بر تخت روان گذاشتند و به طرف اصفهان بردند.

جریان درگذشت شاه عباس دوم را خاتون آبادی در وقایع السنین مشروح آورده است و چون خودش هم در آن هنگام در اردوی شاه بوده همه جزئیات را نقل کرده است، ولی مرحوم حاج میرزا حسن فسانی در فارسنامه گوید: در سال ۱۰۷۸ شاه عباس از مازندران عازم اصفهان گردید.

هنگامیکه به دامغان رسید تخت سلطنت را بدرود گفت و به روضه رضوان خرامید و جنازه او را به شهر قم بردند و در جوار حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپردند، شاه عباس ثانی سی و پنج سال زندگی کرد و بیست و هفت سال هم سلطنت نمود.

شاه عباس دوم و ادبیات

او نیز مانند پدران و اجداد خود گاهی شعر می سروده است، علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء گوید: شاه عباس ثانی صفوی از اساطین سلاطین جهان و اعظم خسروان زمان بود صیت سطوت معدلتش از شرق تا غرب رسیده و طنطنه جود شجاعتش کران تا کران را فرو گرفت.

او در سال ۱۰۵۲ تکیه فرمان و ساده سلطنت ایران گردید به نفس نفیس مباشر لشکرکشی و جهانگشائی شده محاربات نمایان فرموده، قلاع فلک ارتفاع عظیمه را فتح و ممالک بسیار به تصرف آورد از جمله قلعه قندهار است باغات بیشمار بنا فرموده.

از جمله باغ فردوس نشان سعادت آباد است که در کنار زاینده رود ترتیب داده و پل عظیم در آن رودخانه بسته و یکی را پل چوبی گویند و دیگری را پل حسن آباد، میرزا طاهر نصرآبادی در تاریخ آن گفته:

دارای جهان پناه عباس دریاچه و سد و پل بنا کرد

عرفی شیرازی در تاریخ جلوس او گفته است:

چون به فضل مالک الموت علی الاطلاق شد

قمر العین صفی عباس ثانی پادشاه

سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل گفت:

مسندی که شد مزین باز از عباس شاه

شاه عباس ثانی گاهی بر سبیل تفنن شعر می سرود و ثانی تخلص می کرد، اشعار

زیر نمونه ای از شعر اوست:

از هجر توام دو دیده خون می گردد احوال دلم بی تو زبون می گردد

ای دوست تو را اگر ببیند ثانی بر گرد سرت بین که چون می گردد

۹۱۹- عباس منبت کار

او یکی از هنرمندان منبت کار مشهدی بوده است، و نام او در یکی از درهای اماکن متبرکه که بین دارالحفاظ و راهرو کشیکخانه قرار دارد آمده است بر این در قصیده از ملک الشعراء صبوری به خط نستعلیق کتابت شده و منبت کاری آن هم توسط عباسعلی منبت کار انجام گرفته است.

۹۲۰- عباس هاشمی

او یکی از شاعران معاصر مشهدی می باشد، گلشن در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: سید عباس هاشمی فرزند سید نصرالله رضوی که هاشمی تخلص می کرد در سال ۱۲۷۶ شمسی در سرآسیاب شاندیز متولد شد و از پانزده سالگی به سرودن شعر پرداخت و برای ائمه اطهار مرثیه گفت.

او سه مجلد کتاب به نام گلزار هاشمی و گلزار کربلا سروده است و قصائدی هم در اخلاق و نصایح به رشته نظم کشیده، اگر چه اشعار او در مرتبه بلندی قرار ندارد ولی حسن نیت و علاقه او قابل تقدیس است، او گوید:

خسته گان عشق را ایام درمان خواهد آمد

غم مخور آخر طبیب دردمندان خواهد آمد

باغبانا سختی دی ماه سی روز است آخر

نو بهار و نغمه مرغ خوش الحان خواهد آمد

بوی پیراهن رسید و زین بشارت گشت معلوم

یوسف گم گشته سوی پیر کنعان خواهد آمد

دردمندان مستمندان بی پناهان را بگوئید

مصلح عالم پناه بی پناهان خواهد آمد

تلخی هجران شود شیرین به روز وصل جان
صبح صادق از پی شام قریبان خواهد آمد

۹۲۱- عباسعلی تبریزی

او از علماء و دانشمندان مشهور زمان خود بوده و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته است، مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب کرام البررة گوید: شیخ عباسعلی بن نجف علی تبریزی یکی از علماء ذوفنون بوده است، او مدتها در نجف اشرف ساکن بوده و در کتاب کشف الحقائق خود اشاراتی به سکونت خود در نجف اشرف دارد، من این کتاب را در نزد عبدالامیر جواهری دیدم.

عباسعلی تبریزی کتاب کشف الحقائق فی حل الدقائق را در مشهد مقدس تألیف کرده و محمدرضا مازندرانی که معاصر او بوده بر این کتاب تقریظی نوشته و از وی بسیار تجلیل کرده و او را صاحب رمز خفی و جلی معرفی نموده و از علم و فضل او تعریف کرده است.

او در سال ۱۲۴۴ در مشهد مقدس بوده و علم نجوم را در مشهد نزد مرحوم میرزا محمود ترشیزی فرا گرفته است او در سال ۱۲۴۶ در اصفهان بوده و در مدرسه جده اقامت داشته، و بعد از آن به حج رفته است، بعد از مناسک حج به نجف اشرف رفته و کتاب مفتاح المنجمین را در سال ۱۲۷۸ در آنجا تألیف کرده و در نجف اشرف رحل اقامت افکنده است.

۹۲۲- عباسعلی اختر طوسی

او از شاعران معاصر مشهد مقدس و با محافل علمی و ادبی در خراسان و شهرهای دیگر در ارتباط بود، گلشن در تذکره خود گوید: عباسعلی اختر طوسی از شعرای مسلم و معروف زمان خود بوده و عمری به کمال کرد، او دارای عزت نفس و

متانت طبع بود و به کسی اظهار حاجت نمی‌کرد.

اختر با شاعران زمان خود در مشهد مقدس معاشرت می‌کرد و با مردم حشر و نشری نداشت او مجرد زندگی کرد و همسری اختیار ننمود و مردی متدین و عقیف بود، لباس ساده در بر می‌کرد، و عبا روی خود می‌انداخت قدی کوتاه و چهره‌ای متفکر داشت.

او از مشهد مقدس به تهران و اصفهان و شیراز مسافرتی کرد و با گروهی از بزرگان ملاقات نمود او در آن شهرها اشعاری سرود و در مشهد آنها را برای اهل ادب و شعر می‌خواند، اختر طوسی به مکه معظمه هم مشرف شد و مناسک حج بجای آورد، اختر مدایحی هم در مناجات ائمه اطهار دارد، او در سال ۱۳۳۳ قمری در حالیکه ۹۵ سال داشت درگذشت اینک نمونه‌ای از شعر او ذکر می‌شود:

هر آن صحیفه که خالی ز وصف طلعت توست

به حکم مفتی عقلش به آب باید شست

قسم به جان تو جانا که نشکنم آن عهد

که در حضور تو بستم درست روز نخست

حدیث لاله و ریحان شد آن زمان منسوخ

که خط سبز تو از روی ارغوانی رست

اسیر عشق تو جانی نمی‌رود جانا

تو خواه سخت ببندش و یا خواهی سست

همان نگین که سلیمان نمود گم دل من

بدست اهرمن زلف تابدار تو جست

اگر تو دعوی خوبی کنی به حور و پری

دهد فرشته گواهی که حق به جانب توست

گرم فراق تو جان خست و دل شکست چه پاک
 سر تو باد سلامت تن تو باد درست
 چگونه اختر طوسی کند ز مهر تو دل
 که شد سرشته به مهرت گلشن به روز نخست
 دیوان او را کیمیا قلم خوشنویس آستان قدس رضوی در هشت هزار بیت نوشت
 و آماده چاپ کرد ولی دیوان چاپ نشد، و معلوم نشد کجا رفت و به دست چه اشخاصی
 افتاد و اکنون در کجا قرار دارد.

۹۲۳- عباسقلی قزوینی

او از کارگزاران دوران ناصرالدین شاه قاجار بوده و مدتی هم در مشهد مقدس
 رضوی با میرزا حسین خان سپهسالار کار می کرده است، مهدی بامداد در کتاب رجال
 ایران گوید: حاج میرزا عباسقلی اصلاً از اهل قزوین بود و در تهران در محله پامنار
 دکان صراف‌ی داشت.

او در کودکی خط و ربط آموخت و با رجال آن روز ارتباط برقرار کرد، و چون
 مرد خوش خط و خوش ذوقی بود مورد توجه و عنایت درباریان قرار گرفت، و به
 زودی مقرب الخاقان گردید و مورد عنایت ناصرالدین شاه هم واقع شد و گاهی در
 خلوت هم بطور خصوصی با او دیدار داشت.

میرزا عباسقلی مورد علاقه خاندان صدراعظم نوری هم قرار داشت و در بین
 آنها به حساب می آمد، و از نفوذ و موقعیت آن خانواده هم استفاده می نمود، او با میرزا
 حسین خان سپهسالار که از رجال سرشناس و صدراعظم بود ارتباط و خصوصیات
 داشت و در مجالس او شرکت می کرد.

هنگامیکه میرزا حسین خان عازم مشهد مقدس گردید و حاکم آنجا شد،
 عباسقلی را هم با خود برد، او تا در خراسان بود عباسقلی هم با وی همکاری می کرد، و

بعد از بازگشت سپهسالار به تهران او هم بازگشت و از طرف ناصرالدین شاه به عضویت دارالشورا در آمد و مورد توجه او قرار گرفت.

او در سرچشمه تهران باغی داشت، اعیان و اشراف و شاهزاده‌های قاجار در باغ او جمع می‌شدند و جلساتی تشکیل می‌دادند، عباسقلی مردی متین و مؤدب و مورد اعتماد رجال و طبقات بوده است، او در محل باغ خود مسجدی بنا کرد و به نام او معروف گردید، ولی بعد از مدتی به نام شیخ عبدالنبی نوری که در آنجا نماز می‌خواند مشهور شد.

این مسجد هم اکنون در سرچشمه و در حاشیه خیابان سیروس - مصطفی خمینی - قرار دارد و یکی از مساجد معروف تهران در مرکز شهر می‌باشد، عباسقلی هم در سال ۱۳۱۰ قمری درگذشت، گویند: یکی از پیشخدمت‌های ناصرالدین شاه خبر وفات او را به شاه داد و گفت: قربان مقام او را به من بدهید؟!

۹۲۴- عباسقلی خان میرپنجه

او در سال ۱۲۶۷ رئیس انتظامات مشهد مقدس بوده است، او از تهران به مشهد می‌رود و انتظامات شهر را به عهده می‌گیرد، وی در شهر قراولخانه‌هایی ایجاد کرده و برای نظم و انتظام مقرراتی وضع نمود در روزنامه‌های آن سال آمده که او وضع شهر را انتظام بخشید و در دروازه‌ها مأمور گماشت و جلو دزدیها را گرفت.

روزنامه وقائع اتفاقیه در شماره روز چهاردهم ماه ذی قعدة سال ۱۲۶۷ نوشته طائفه‌ای از ترکمانها به سرخس حمله کرده و از آنجا به طرف مشهد آمده تا قلعه نو مشهد پیش رفتند در این قلعه جنگی بین آنها و مردم درگرفت آنها بر قلعه مسلط شدند و گروهی از اهالی آنجا را کشتند.

خبر این حادثه به مشهد مقدس رسید، عباسقلی خان میرپنجه ترکمانها را مورد تعقیب قرار داد و آنها را شکست داد و اسیران را از دست آنها گرفت و تعدادی از آنها را

کشت و سیصد نفر را هم اسیر کرد و به مشهد بازگشت.

۹۲۵- عباسقلی خان شاملو

او در زمان شاه عباس دوم حاکم هرات بود، در قصص خاقانی آمده: عباسقلی خان شاملو پدر بر پدر در سلسله علیه صفویه خدمتگذار و جان سپار بودند، هنگامیکه شاه عباس دوم برای فتح قندهار به هرات رسید عباسقلی خان در این شهر حاکم بود او از شاه عباس پذیرائی کرد و مجلس جشنی برای او ترتیب داد.

عباسقلی خان در مشهد مقدس مدرسه‌ای بنا کرد که اکنون به نام او وجود دارد، مدرسه‌ای آباد و معمور که بیش از سه قرن است در اختیار طلاب علوم دینی و فضلاء قرار دارد، ما درباره این مدرسه و خصوصیات آن و همچنین موقوفات و املاک آن مدرسه در باب مدارس مشهد در جلد دوم این کتاب به تفصیل بحث کرده‌ایم جویندگان به آن فصل رجوع کنند.

۹۲۶- عباس میرزا قاجار

او فرزند فتحعلی شاه قاجار و نائب السلطنه او بود، عباس میرزا در سال ۱۲۰۳ در مازندران متولد شد و در سال ۱۲۱۳ به عنوان ولایتعهدی به آذربایجان رفت و در تبریز مقیم گردید، عباس میرزا در میان خاندان قاجار به شجاعت و جنگجویی مشهور می‌باشد.

عباس میرزا دوران کودکی و جوانی خود را در تبریز و تهران گذراند و مانند سایر شاهزادگان تحت نظر معلمان خصوصی علوم متداول روز را فراگرفت و در فنون جنگی و رزم تعلیمات لازم به او داده شد و چون ولیعهد بود بیشتر از سایر فرزندان فتحعلی شاه مورد عنایت و توجه بود.

عباس میرزا در قفقاز

عباس میرزا اگرچه سراسر زندگی خود را در جنگ گذرانید، ولی جنگهای او در قفقاز او را مشهور کرد، و نامش در جهان آن روز بر سر زبانها افتاد، این جنگها بسیار مشروح و مفصل می‌باشد و در کتابهای عصر قاجار مشروحاً آمده است و ما در اینجا خلاصه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم.

در سال ۱۳۱۸ روسهای تزاری عازم قفقاز جنوبی شدند، و در صدد برآمدن این منطقه را تصرف کنند و ضمیمه کشور خود نمایند، در آن زمان کشورهای اروپائی هر کدام در منطقه‌ای از جهان مشغول کشورگشائی و بسط نفوذ خود در دنیا بودند و کشورها را تصرف می‌کردند.

روسها هم به این منظور وارد قفقاز شدند و شهرهای ایران را یکی پس از دیگری گرفتند، و گروهی از مردم را قتل عام نموده و همه را از منازل خود آواره کردند، فتحعلی شاه قاجار فرزندش عباس میرزا را که ولیعهد هم بود با لشکریانی به طرف روسها روانه کردند.

عباس میرزا با نیروهای خود به مقابل روسها رفت ولی روسها با توپ‌های قوی وارد جنگ شده و اسباب و ادوات زیادی همراه خود داشتند و از کمکهای کشورهای اروپائی هم برخوردار بودند در این جنگ پیروز شدند و سرانجام با معاهده گلستان جنگ پایان یافت.

در این جنگ ایران شهرها و ولایات زیادی را از دست داد و حاکمیت ایران بر دریای خزر از بین رفت، تمام ولایات قراباغ، گرجستان، داغستان، ابخاز، دربند و بادکوبه و دهها قصبه و هزاران آبادی از تصرف ایران در آمد و به روسیه واگذار گردید و غم و اندوه سراسر ایران را فرا گرفت.

حوادث خراسان

از مطالعه کتب تاریخی معلوم می‌گردد که منطقه خراسان در اوائل حکومت قاجار بسیار مضطرب و متحول بوده است، بعد از اینکه محمدخان قاجار اولاد و احفاد نادرشاه را از صحنه سیاست بیرون کرد، بین امراء و عشائر خراسان همواره کشمکش بوده و هر کدام آرزو داشتند جای نادر را بگیرند.

رقابت بر سر حکومت خراسان بین امیران این منطقه جریان داشت، پادشاه قاجار به خراسان بسیار اهمیت می‌داد او در مدت خیلی چندین والی و حاکم به خراسان فرستاد ولی هیچ کدام آنها نتوانستند منطقه را آرام کنند و بعد از مدتی از مقام خود معزول گردیدند.

در میان امیران خراسان عشیره زعفرانلو که مرکز ریاست و حکومت آنان خوبشان بود - قوچان امروز - قدرت زیادی داشتند در خراسان از نظر عده و عده در مقام بالائی قرار داشتند، رئیس عشیره زعفرانلو رضاقلی خان مردی شجاع و فعال بود، و داعیه جانشینی نادر را داشت.

او خوبشان، شیروان، چناران و نیشابور را در اختیار داشت و امیران منطقه از او حساب می‌بردند و نفوذ او در خراسان شمالی و غربی گسترده بود و کسی نمی‌توانست با او مقابله کند، رضاقلی خان سه قلعه محکم در اختیار داشت و در هر کدام هزاران مرد جنگی گذاشته بود.

یکی از آنها قلعه امیرآباد در چناران بود که در آن ایام قلعه‌ای مانند آن در خراسان نبوده است، دوم قلعه خوبشان که مقر حکومت او بود، سوم قلعه سلطان میدان در سر ولایت، این سه قلعه به او امکان می‌داد که در برابر حوادث مقاومت کند و نیات و افکارش را پیش ببرد.

از این رو حکومت قاجاریه به رضاقلی خان بسیار بدبین بود و او را در خراسان رقیب خود دید، بنابراین کارگذاران قاجاریه صلاح دیدند عباس میرزا که ولیعهد و

نائب السلطنه می باشد شخصاً به خراسان برود و با رضاقلی زعفرانلو وارد جنگ شود.

فتحعلی شاه در اصفهان

اخبار خراسان و قیام رضاقلی خان زعفرانلو مرتباً به فتحعلی شاه می رسید، او از تهران به اصفهان رفت و در آنجا مجلس مشورتی تشکیل داد، کلیه کارگذاران و رؤساء کشوری و لشکری را به آنجا احضار کرد، سران قبائل وفادار خود را فراخواند و والیان و حاکمان را به اصفهان طلبید.

از سوی دیگر عباس میرزا ولیعهد که در کرمان بود به اصفهان فرا خوانده شد و در باب خراسان مذاکره شد، و درباره تعدادی از شاهزادگان قاجار هم که متهم بودند گفتگوهائی به عمل آمد، هنگام اقامت فتحعلی شاه قاجار در اصفهان نیروهای زیادی از اطراف و اکناف در آنجا گرد آمدند.

فتحعلی شاه اوضاع و احوال خراسان را در آن مجلس مطرح کرد و از خوانین خراسان و طغیان آنها مطالبی اظهار نمود، و گفت: برای این دولت ننگ است که این اعمال در خراسان انجام بگیرد و آنها هر کاری که می خواهند در خراسان انجام می دهند و کسی نباشد که این گره را بگشاید و خراسان را آرام نماید.

در این هنگام عباس میرزا ولیعهد از جای خود برخاست و گفت: من آماده هستم به خراسان بروم و آن منطقه را آرام نمایم، فتحعلی شاه هم او را نزد خود طلبید و یک جعبه شیرینی را که در مقابلش بود برداشت و به او داد، با این اظهارات مجلس پایان گرفت و عباس میرزا آماده حرکت به طرف خراسان شد.

عباس میرزا در خراسان

عباس میرزا نائب السلطنه خسرو میرزا و یوسف خان توبچی باشی را با توپهای بزرگ از راه بیابان به طرف خراسان فرستادند، و خودش هم از اصفهان به قم رفت و

پس از زیارت بارگاه حضرت معصومه از طریق سیاه کوه و سمنان عازم خراسان گردید و تمام خرج سفر خراسان را هم از فتحعلی شاه گرفت.

به دستور عباس میرزا لشکریان زیادی از آذربایجان، همدان و کرمان با ساز و برگ فراوان به طرف خراسان رفتند تا در آنجا به او ملحق شوند، عباس میرزا می‌ترسید در خراسان عشائر محلی با او همراهی نکنند و یا از رضاقلی خان حمایت نمایند از این رو از شهرها و ولایات دیگر هم نیروهای زیادی با خود برد.

خبر حرکت عباس میرزا به خراسان رسید، خوانین و امراء خراسان که با آمدن او مخالف بودند در فکر چاره برآمدند، آنها نزد احمدعلی میرزا حاکم خراسان رفتند و از وی خواستند عباس میرزا را به مشهد راه ندهد، آنها گفتند لشکریان عباس میرزا اغلب آذربایجانی هستند و در اثر بی‌توجهی مردم خراسان تلف خواهند شد.

سخنان آنها در حاکم اثر گذاشت، و او آماده به مقابله شد، اما از طرف دیگر میرزا موسی نائب الحکومه از مردم مشهد خواست خوانین را ترک گویند و به طرفداری از عباس میرزا روی آورند، در این هنگام شخصی وارد مشهد شد و گفت: عباس میرزا اکنون در بسطام است و بزودی وارد مشهد می‌گردد.

احمدعلی میرزا آن مرد را احضار کرد و گفت: چرا چنین خبری در میان مردم پخش کردی او دستور داد زبان آن مرد را بریدند، و به خوانین خراسان دستور داد در محل کارتان باشید و به حکومت خود ادامه دهید، حاکمان ولایات خراسان هم در جای خود قرار گرفتند و منتظر حوادث شدند.

عباس میرزا در سبزوار و سلطان میدان

هنگامیکه عباس میرزا به سبزوار رسید میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را برای آوردن رضاقلی خان به قوچان فرستاد و اردو هم به طرف سلطان میدان حرکت کرد و در حالیکه قلعه سلطان میدان در دست تفنگداران رضاقلی خان زعفرانلو بود.

از طرف لشکر عباس میرزا چند نفر به طرف قلعه رفتند و از نگهبانان قلعه آذوقه خواستند، نگهبانان به جای دادن مواد غذایی به طرف آنها تیراندازی کردند، عباس میرزا از این جریان بر آشفت و دستور داد قلعه سلطان میدان را محاصره کنند. قائم مقام در قوچان نزد رضاقلی خان رفت و پیام خود را به او رسانید، و در این هنگام خبر قلعه سلطان میدان و تیراندازی نگهبانان قلعه به فرستادگان عباس میرزا به قوچان رسیده و رضاقلی خان در حضور قائم مقام به نگهبانان قلعه نوشت از قلعه داری دست بکشند.

ولی خودش حاضر نشد نزد عباس میرزا برود، عباس میرزا قبل از رسیدن قائم مقام قلعه را گرفت و تفنگچیان رضاقلی خان گرفتار شدند، اما بعداً مورد عفو عباس میرزا قرار گرفتند و آزاد گردیدند و به اوطان خود مراجعت نمودند.

عباس میرزا در مشهد مقدس

او از سلطان میدان رهسپار مشهد مقدس گردید، هنگامیکه نزدیک شهر رسید شاهزاده احمدعلی میرزا به استقبال او آمد، عباس میرزا بلافاصله او را از مقامش عزل کرد و همراه چند نفر مستحفظ به تهران فرستاد و خود وارد مشهد مقدس شد و به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف گردید.

عباس میرزا هنگام زمستان به مشهد رسید، او مدتی در مشهد در انتظار رسیدن لشکریان خود گردید، لشکریان او از آذربایجان و جاهای دیگر رسیدند خسرو میرزا هم که قبلاً از اصفهان حرکت کرده و از راه بیابان عازم خراسان شده بودند با زحمات زیادی خود را به مشهد مقدس رسانیدند.

عباس میرزا در چناران

زمستان سپری شد و بهار خرم رسید، عباس میرزا نائب السلطنه برای تسخیر

قلعه امیر آباد به طرف چناران حرکت کرد و لشکریان زیادی هم با همه وسائل جنگی با او بود، او تصمیم داشت با فتح قلعه امیرآباد دژ بزرگ رضاقلی خان را متصرف شود و قدرت خود را به رخ خراسانیها نشان دهد.

رضاقلی خان زعفرانلو از بزرگان خوانین خراسان و صاحب قلعه‌های متعدد و کثرت مال و منال و عشیره و تفنگدار بود و در آن حدود کسی مانند او نبود، از این رو عباس میرزا در نظر داشت او را مطیع خود کند و یا نابود نماید تا خوانین و امراء دیگر حساب خود را بنمایند.

نائب السلطنه ابتداء به زیارت حضرت رضاعلی^{علیه السلام} رفت و بعد به طرف چناران عزیمت نمود، او خسرو میرزا را با گروهی به عنوان مقدمه الجیش به چناران فرستاد و از قلعه امیرآباد هم سوارانی برای مقابله با لشکر عباس میرزا بیرون شدند و مقابل هم قرار گرفتند.

نیروهای خسرو میرزا که گروهی از اکراد هم میان آنها بودند با تفنگچیان به افراد رضاقلی خان حمله کردند و آنها را تا در قلعه امیرآباد عقب راندند نائب السلطنه خسرو میرزا را تشویق کرد و او را به نیابت خود به مشهد مقدس فرستاد، و قلعه امیرآباد را محاصره نمود.

قلعه امیرآباد مانند قلعه‌های فرنگی ساخته شده بود خاکریز و خندق مانند قلعه‌های فرنگیان بالا آورده و هشت سال در ساختن آن وقت گذاشته بودند و یوسف خان تاتار هم با دو هزار تفنگچی محافظ آن بودند و مواد خوراکی هم در درون قلعه موجود بود.

مشاوران خارجی در اردوی عباس میرزا

در میان نیروهای نائب السلطنه تعدادی مشاور نظامی اروپائی بودند که به سربازان تعلیمات جنگی می‌دادند، چون تفنگها و توپها اغلب در کارخانه‌های اروپا

ساخته شده بود روش بکارگیری آنها را اروپائیا به ایرانیا یاد می دادند.
عباس میرزا دستور حمله به قلعه امیر آباد را صادر کرد و جنگجویان با توپ به قلعه حمله کردند، و گروهی هم مشغول کندن زمین شدند تا از زیر زمین به قلعه نفوذ کنند، نگهبانان قلعه هم تیراندازی کردند گروهی از لشکریان عباس میرزا و تعدادی هم از اروپائیا کشته شدند.

نائب السلطنه از کشته شدن لشکریان خود و فرنگیا سخت ناراحت شد و دستور داد با توپهای بزرگ قلعه را بکوبند، آنها پای دیوارها را گود کردند و در آن باروت ریختند و بعد باروتها را منفجر کردند و در اثر آن دیوارهای قلعه فرو ریخت.
لشکریان عباس میرزا وارد قلعه شدند و در این میان فرمانده توپچی عباس میرزا هم کشته شد، ساکنان قلعه امان خواستند و تفنگها را دور انداخته تسلیم گردیدند، نگهبان قلعه هم اسیر گردید و قلعه در اختیار نائب السلطنه قرار گرفت.

عباس میرزا در قوچان

او بعد از تخریب قلعه امیرآباد عازم قوچان شد، رضاقلی خان زعفرانلو در قلعه قوچان دوازده هزار نفر مرد جنگجو از طوایف کرد، بلوچ و ترکمن گردآورده بود، او در قلعه قوچان نشسته و آماده بود که از قلعه دفاع کند و تسلیم عباس میرزا نگردد.
نائب السلطنه نزدیک قوچان رسید، پیامی از طرف رضاقلی خان برای او آمد، رضاقلی خان تعهد کرده بود اگر او از محاصره قلعه قوچان دست بر دارد وی مالیات قوچان را به خزانه می پردازد و مطیع اوامر دولت مرکزی می گردد و هدایائی هم تقدیم می کند.

نائب السلطنه خواسته های او را قبول نکرد و گفت: باید از قلعه بیرون شود و نزد ما بیاید، عباس میرزا چند روزی در نزدیک قوچان توقف کرد تا لشکریان تبریز و گروهی از سربازان روسی که آنها را صالداات می گفتند برسند، پس از اینکه آن نیروها به

قوچان رسیدند حمله به قلعه را آغاز کرد.

سربازان مازندرانی و آذربایجانی قلعه قوچان را محاصره کردند و جنگ شدیدی بین طرفین آغاز گردید و حدود یک ماه ادامه داشت، رضاقلی خان که خود یک مرد جنگی بود دریافت در برابر نیروهای عباس میرزا نمی تواند مقاومت کند، از این رو حاضر به تسلیم شد و تقاضای امان نمود.

عباس میرزا فرزند ابوالقاسم قائم مقام میرزا علی را به درون قلعه قوچان فرستاد و به رضاقلی خان پیام داد بهتر است شخصاً از قلعه بیرون بیائی و نزد ما حاضر گردی در صورتیکه از این کار استتکاف نمائی ما قلعه قوچان را با قهر و غلبه خواهیم گرفت و خسارات و تلفاتی به اهالی خواهد رسید.

میرزا علی به درون قلعه رفت و رضاقلی خان را با جعفرقلی خان در حالیکه کفن پوشیده و شمشیری آویخته نزد عباس میرزا بردند، نائب السلطنه او را عفو کرد و قراول بر او گماشت، و یکی از سرداران خود را به درون قلعه فرستاد و وسائل جنگی را ضبط کرد، و همه سربازان درون قلعه را هم آزاد کرد تا به اوطان خود بروند.

بازگشت عباس میرزا به مشهد

عباس میرزا دستور داد قلعه قوچان را خراب کردند، قلعه ای که سالها روی آن کار شده بود او همه توپها و شمشالها را ضبط کرد و حاکمی هم برای قوچان تعیین کرد و سپس به مشهد مقدس بازگشت و به رتق و فتق امور پرداخت و به کارها و گزارشها رسیدگی کرد.

نائب السلطنه بعد از گرفتن قوچان و تسلیم رضاقلی خان در تعقیب خوانین دیگر خراسان بر آمد، او امیران عشائر را در مناطق مختلف با زبان و زور خاموش کرده آنها هم هنگامیکه مشاهده کردند رضاقلی خان نتوانست در برابر او مقاومت کند چاره ای جز تسلیم ندیدند و فرمان او را اطاعت کردند.

بازگشت عباس میرزا به تهران

عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ نوروز را در مشهد مقدس گذرانید، و بعد از آن عازم تهران شد، او خوانین خراسان را که بر ضد حکومت قاجار موضع گرفته بودند با خود به تهران برد، او هنگامیکه نزدیک تهران رسید خوانین و امراء خراسان را به غل و زنجیر کشید و آنها را با خواری و ذلت به تهران وارد کرد و در بازار و کوچه‌ها به مردم نشان دادند.

جلادان و کارکنان فتحعلی شاه نسبت به خوانین خراسان اهانت زیادی کردند و آنها را در انتظار مردم تهران خوار نمودند، و بعد هم با همان غل و زنجیر آنها را نزد فتحعلی شاه بردند، او هم امر کرد آنها را به زندان انداختند و از عباس میرزا هم بسیار تجلیل کرد.

سرنوشت خوانین خراسان

سه تن از خوانین خراسان را به زندان انداختند و آنان عبارت بودند از رضاقلی خان، محمد خان قرائی و عبدالرضا خان، عبدالرضا خان را به محمد ولی میرزا دادند تا او را بکشد، او هم به اعضاء خاندان خود و خدمتکاران امر کرد او را به طرز فجیعی کشتند و پاره پاره کردند.

رضاقلی خان را به محمدحسین ایشیک آغاسی دادند تا او را به آذربایجان ببرد، محمدحسین او را با خود برداشت و عازم تبریز گردید، هنگامیکه وارد میانج شدند شب در آنجا منزل کردند، رضاقلی خان شب به خواب رفت، هنگام صبح او را در بسترش مرده یافتند و علت مرگ او معلوم نشد و گفتند سکنه کرده است.

اما محمد خان قرائی مورد عفو فتحعلی شاه قرار گرفت و از کشتن او خودداری کرد، او را هم به تبریز بردند و در ارک تبریز زندگی نمود و آسیبی ندید، و اما علی مراد

خان را پس از مدتی از تبریز به خوی فرستادند و به کدخدای محله سپردند، او بعد از مدتی به ممالک عثمانی فرار کرد.

بازگشت عباس میرزا به مشهد

عباس میرزا در تهران مورد تشویق پدرش قرار گرفت، و این موضوع سبب شد تا گروهی زبان به بدگویی او بکشایند و در نزد پدرش از او سعایت کنند، ولی فتحعلی شاه به سخنان آنها گوش نمی‌داد، عباس میرزا که کسالت داشت بیماری او شدت گرفت. فتحعلی شاه به او گفت: بهتر است به همدان برود و در آنجا استراحت کند و به معالجه خود بپردازد، ولی عباس میرزا گفت: بهتر است من به مشهد مقدس بروم اگر فوت کردم در همانجا دفن خواهم شد و اگر بهبودی یافتم در خراسان خدمت می‌کنم. فتحعلی شاه هم موافقت کرد، عباس میرزا از راه فیروزکوه و کالپوش عازم خراسان گردید و وارد مشهد مقدس رضوی شد و مراسم زیارت بجای آورد، او در مشهد مستقر گردید و به کارهای کشوری و لشکری پرداخت و احمد میرزا حاکم قبلی خراسان به تهران بازگشت.

لشکرکشی به هرات

هنگام اقامت عباس میرزا در مشهد مقدس اوضاع و احوال هرات در هم ریخت و چون نیروهای ایرانی در آنجا کم بودند در مقابل دشمن نمی‌توانستند مقابله کنند، از این رو عباس میرزا لشکری فراهم کرد و به طرف هرات فرستاد، و خودش هم با اینکه مریض بود در نظر گرفت با لشکر به هرات برود.

ولی میرزا ابوالقاسم قائم مقام او را از رفتن به هرات به علت ناخوشی بازداشت، عباس میرزا به او گفت: پس باید خودت در رأس لشکر قرار گیری و به هرات بروی، او با اینکه نمی‌خواست به هرات برود ولی چاره‌ای ندید و به طرف هرات رفت و بعد از

درگذشت عباس میرزا به مشهد بازگشت.

درگذشت عباس میرزا

نائب السلطنه پس از ورود به مشهد مقدس بیماریش شدت پیدا کرد، طبیب مخصوص او یک نفر انگلیسی به نام کارمک بود، قبل از اینکه عباس میرزا از تهران به طرف مشهد مقدس حرکت کند، کارمک به تبریز رفته بود تا برای عباس میرزا دارو تهیه کند و نزد او برگردد.

بعد از اینکه عباس میرزا به مشهد رفت او هم دنبال وی روان شد، ولی در منزل مزینان نزدیک سبزواری درگذشت، او به عباس میرزا گفته بود این بیماری هنگامی خطر دارد که پاهایت ورم کند، بعد از مدتی پاهای او ورم کرد و علامت خطر فرا رسید.

عباس میرزا دریافت که مرگش فرا رسیده و او شبها به حرم مطهر رضوی مشرف می شد و به آن حضرت متوسل می گردید، او به فرزندان خود گفته بود من در هر جا فوت کردم جنازه ام را در همان جا دفن کنید و به جای دیگری نبرید، دوست دارم هرجا مردم همانجا دفن شوم.

نائب السلطنه در شب نهم ماه جمادی الاخره سال ۱۲۴۹ که چهل و هشت سال از عمرش می گذشت به زیارت حرم مطهر رضوی رفت و بعد از مراجعت به خواب رفت، بعد از مدتی از خواب بیدار می شود و استفراغ می کند و یقین به مرگ می نماید.

او در هنگام مرگ حاج علی اصغر خواجه را احضار می کند و رو به قبله می خوابد و کلمه توحید را بر زبان جاری می کند، و جان می دهد، هنگامیکه خواجه علی اصغر می رسد او را مرده می یابد، از میان اولاد او تنها یک دختر کوچک نزد پدر بوده و مرگ او را دیده است.

جنازه او را غسل و کفن نموده و نماز بر او می گذارند و در جایی به امانت می گذارند، خبر درگذشت او را به تهران می دهند، بعد از چند روز فرزندش محمدشاه به

مشهد مقدس می‌آید و با لباس عزا وارد شهر می‌شود و با تشریفاتی او را در دارالحفاظ آستان قدس رضوی به خاک می‌سپارند، قبر او اکنون در قسمت جنوبی دارالحفاظ قرار دارد و سنگی هم روی قبر او بر دیوار نصب گردیده است.

نگارنده گوید: اخبار و حوادث زمان عباس میرزا بسیار مشروح است جنگهای او در قفقاز، آذربایجان، و خراسان در کتب عصر قاجار به تفصیل آمده جویندگان به کتب ذیل مراجعه کنند.

۱- تاریخ نو، تألیف جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا.

۲- روضة الصفا، تألیف هدایت.

۳- ناسخ التواریخ، تألیف سپهر.

۴- رجال ایران، تألیف بامداد.

۹۲۷- عباس بن محمد عساری

او از محدثان و مشایخ بزرگ طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التجهیر گوید: ابومحمد عباس بن محمد عساری طوسی طبرانی از واعظان معروف طوس بود و او را عباسه هم می‌گفتند، و او در طبران طوس زندگی می‌کرد و حدیث می‌گفت.

او مدتی در نیشابور اقامت داشت و شیخی صالح بود، و گاهی نیز مردم را موعظه می‌کرد، او در طوس از ابوسعید فرخزادی حدیث فرا گرفت، و در نیشابور هم از گروهی حدیث شنید، من اخبار او را در تفسیر ابواسحاق ثعالی بنام الکشف و البیان دیدم.

او عمری دراز کرد و راویان او همه در گذشتند و او همچنان زنده بود، وی تنها کسی است که در زمان خود کتاب ثعالی را روایت می‌کرد و او در سال ۴۶۰ در طوس متولد شد، و در فتنه غزها در نیشابور گم گردید، معلوم نشد او را کشتند و یا آتش زدند، زیرا گروهی در آن هنگام در مساجد توسط غزها در آتش سوختند.

سمعانی در کتاب مشیخه خود هم او را عنوان کرده و گوید: او در مسجد عقیل

نیشابور موعظه می‌کرد، و در مقبره ابواسحاق ثعلبی در نیشابور تفسیر او را درس می‌داد، و من یکی از مجالس او را درک کردم، و تفسیر ثعلبی را از وی شنیدم، او در ماه شوال سال ۵۴۹ در فتنه غزها در نیشابور کشته شد.

یاقوت حموی در ذیل خاوران در کتاب معجم البلدان گوید: ابوالحسن بن محمد خاورانی یکی از محدثان خاوران بود، او در نیشابور از ابو محمد عباس بن محمد طوسی معروف به عباسه روایت کرده است و در ذیل طابران طوس هم از او یاد کرده و گفته‌های سمعانی را درباره او نقل می‌کند.

در کتاب کشف الظنون نیز از وی یاد شده و گوید: ابو محمد زاهد عباس بن محمد طوسی عساری جزوه‌ای دارد که در آن حکایات، احادیث و اشعاری گردآوری گردیده و تاج الاسلام سمعانی آن را روایت می‌کند، علامه امینی در کتاب الغدير ضمن شرح حال خطیب خوارزمی گوید: ابو محمد عباس بن محمد بن ابی منصور طوسی از مشایخ خوارزمی بوده است.

۹۲۸- عباس بن محمد رضا قمی

او حاج شیخ عباس محدث معروف معاصر مؤلف کتاب مشهور مفاتیح الجنان می‌باشد، مرحوم حاج شیخ عالمی فاضل و محدثی کامل و زاهدی پرهیزکار و عارفی جلیل‌القدر و مؤلفی عظیم‌الشأن بود، آثار وجودی این بزرگوار در قرن اخیر در همه جا پرتو افکنده و کتابهای او در دست همگان قرار دارد.

عامه مردم مسلمان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام به تألیفات او روی آوردند نوشته‌های او مکرر چاپ گردیده و در همه جا پخش شده است، کتاب دعای او مفاتیح الجنان جای خود را در میان طبقات باز کرده و میلیونها نسخه از آن در ایران و خارج چاپ شده است.

کتابهای عربی آن بزرگوار مانند سفینه البحار و الکنی و الالقباب زینت بخش

کتابخانه‌ها می‌باشند و هر محقق و مؤلفی به آنها نیازمند می‌باشد، سایر تألیفات او هم که در تاریخ و سیره ائمه علیهم‌السلام و یا در آداب و سنن و اخلاق و رجال نوشته شده‌اند مورد استفاده هستند.

درباره مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه در کتب تراجم قرن معاصر تحقیق گردیده و مقالات متعددی هم در مجلات پیرامون زندگی او نوشته شده، ما اکنون شرح حال او را از کتاب نقباء البشر مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی که با او معاصر و دوست و هم حجره بوده به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تولد شیخ عباس قمی

علامه تهرانی گوید: او در حدود سال ۱۲۹۰ در شهر قم متولد شده است و از همان آغاز زندگی عاشق علم و تحقیق بود، او مقدمات و سطوح عالی را در شهر مقدس قم به پایان رسانید و در نزد اساتید حوزه قم مانند میرزا محمد ارباب و دیگران تحصیل کرد و در زمره فضلاء قرار گرفت.

مهاجرت به نجف اشرف

حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه در سال ۱۳۱۶ قمری به نجف اشرف مهاجرت نمود و در حوزه درس علماء شرکت کرد، ولی بیشترین حضور او در محضر حاج میرزا حسین نوری رحمه‌الله علیه بود، و اکثر اوقات خود را در نزد او سپری می‌کرد و کتابهای او را استنساخ و مقابله می‌نمود.

من سه سال قبل از او وارد نجف اشرف شده بودم و دو سال قبل از وی با حاج میرزا حسین نوری در ارتباط بودم، روزی که او را به محضر حاج میرزا حسین آورده بودند من هم در آنجا حضور داشتم، معرف ایشان به حاج میرزا حسین نوری شیخ علی قمی بود که از اصحاب قدیم حاجی بودند.

حاج شیخ عباس قمی ملازم حاج میرزا حسین نوری گردید و در نزد او به مقابله و استنساخ آثار او مشغول گردید، او کتاب مستدرک الوسائل علامه نوری را استنساخ کرد و برای چاپ به تهران فرستاد، و کتابهای دیگری هم از آثار او نوشت و برای چاپ آماده نمود.

او در سال ۱۳۱۸ برای ادای مناسک حج و زیارت قبر رسول اکرم ﷺ اعزام حجاز شد، و از آنجا به ایران رفت و برای دیدن خویشاوندانش رهسپار قم گردید، و بار دیگر به نجف اشرف برگشت و کماکان به مصاحبت و ملازمت محدث نوری ادامه داد و از او اجازه گرفت، تا آنگاه که که استاد زنده بود او را ترک نگفت.

دوستی مؤلف ذریعه با حاج شیخ عباس

علامه تهرانی گوید: ما در بیت حاج میرزا حسین نوری با هم آشنا شدیم، و در حوزه‌های درس نجف اشرف در محضر اساتید بزرگ با هم بودیم، و بین ما محبت و الفتی بود، ما در یکی از مدارس نجف اشرف در یک حجره زندگی می‌کردیم، و در غذا و طعام با هم شریک بودیم و نیازهای یکدیگر را بر طرف می‌نمودیم.

بعد از این که شیخ ما محدث نوری رضوان الله علیه جهان را وداع کردند، ما در محضر اساتید دیگر به کسب علم و معرفت پرداختیم، من او را انسانی کامل آراسته به علم و فضیلت دیدم، او خوش اخلاق، متواضع، پاک سرشت و بزرگوار بود صفات نیک او همه را به خود جذب می‌کرد.

از طرف دیگر مردی فاضل، متقی، پرهیزکار و زاهد بود، من مدتها با او مصاحب بودم و از اخلاق و روحیات او بهره بردم، او مردی شریف و دوست داشتنی بود، و همگان به او علاقه داشتند، من در دوران معاشرت خود او را دارای صفات برجسته دیدم و به او علاقمند شدم.

مهاجرت به ایران و مشهد مقدس

او در سال ۱۳۲۲ عازم ایران شد و در شهر مقدس قم اقامت گزید، و در اینجا دنبال کارهای علمی خود را گرفت و به درس و بحث و تألیف و تصنیف پرداخت، در سال ۱۳۲۹ به مکه معظمه مشرف گردید، مناسک حج را بجای آورد و به زیارت قبر مطهر رسول اکرم و ائمه علیهم السلام نائل گشت.

مرحوم حاج شیخ عباس در سال ۱۳۳۱ به مشهد مقدس رضوی رهسپار گردید و آنجا را وطن دائمی خود قرار داد، او در مشهد مقدس هم به کارهای خود مشغول بود و کتابهایش را آماده چاپ نمود، او همیشه کار می‌کرد و از نوشتن خسته نمی‌شد و دائماً به تحقیق و تدوین کتاب اشتغال داشت.

هیچ کاری او را از نوشتن باز نمی‌داشت، او همه وقت خود را روی کار تألیف گذاشت و چیزی مانع او نمی‌گردید، او در خلال اقامت خود در مشهد مقدس گاهی به نجف اشرف مشرف می‌شد، او برای بار سوم عازم بیت الله گردید و قبور پیامبر گرامی و اهل بیت علیهم السلام را در مدینه زیارت کرد.

هنگامیکه شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم سکونت کرد و سرپرستی حوزه علمیه را به عهده گرفت حاج شیخ عباس او را یاری کرد و از اعوان و انصار او در تقویت حوزه علمیه بود و از حاج شیخ عبدالکریم ترویج کرد و از افکار و اندیشه‌های او حمایت نمود.

محمد حرزالدین در کتاب معارف الرجال گوید: شیخ عباس بن محمدرضا قمی از علماء عامل و ثقات عادل و از مؤلفان و نویسندگان عصر خود بود، او مردی امین و انسانی مهذب و زاهد بود، و کتابهای زیادی تألیف کرد و از حاج میرزا حسین نوری کسب کمال نمود.

او کتابهای زیادی نوشت یکی از آنها کتاب الکنی و الالقاب می‌باشد که در شرح حال علماء فریقین است، این کتاب در سال ۱۳۵۸ در صیدا چاپ شده و کتاب بسیار

متین و مفیدی است و از بهترین آثار او می باشد و کتاب دیگر او مفاتیح الجنان است که شیخ را بسیار مشهور کرده و در همه جا هست، او در روز سه شنبه ۲۳ ذی حجه سال ۱۳۵۹ در نجف درگذشت و در ایوان صحن شمالی به خاک سپرده شد.

وفات محدث قمی و آثار او

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در شب سه شنبه ۲۳ ذی حجه سال ۱۳۵۹ در نجف اشرف درگذشت و در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار قبر استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپرده شد، و آثار او عبارتند از:

۱- الکنی و الالقب ۲- نصاب الصبیان ۳- صحائف النور ۴- هدیة الزائر ۵- مختصر الابواب ۶- الفوائد الرجبية ۷- اللئالی المنثورة ۸- الغایة القصوى ۹- ذخیرة الاررار ۱۰- حکمت بالغه و کلمه جامعه ۱۱- الفصول العلیة ۱۲- نفس المهموم ۱۳- نفثة المصدور ۱۴- سبیل الرشاد.

۱۵- تحفه طوسية ۱۶- وقائع الايام ۱۷- ترجمه جمال الاسبوع ۱۸- مقالید الفلاح ۱۹- مقلاد النجاح ۲۰- تحفه الاحباب ۲۱- فوائد رضویه ۲۲- طبقات العلماء ۲۳- غایة المنی ۲۴- شرح و جیزه ۲۵- فیض الغدیر ۲۶- مقامات علیه ۲۷- غایة المرام ۲۸- بیت الاحزان ۲۹- منتهی الامال.

۳۰- تتمه المنتهی ۳۱- کحل البصر ۳۲- نزهة النواظر ۳۳- معدن الجواهر ۳۴- کلمات طریفه ۳۵- انوار الالهية ۳۶- دره یتیمه ۳۷- رساله در صفات و کبائر ۳۸- دستور العمل ۳۹- انوار البهیة.

۴۰- نفحه قدسیه ۴۱- مفاتیح الجنان ۴۲- باقیات الصالحات ۴۳- منازل الاخرة ۴۴- ترجمه مصباح المتجهد ۴۵- سفینه البحار ۴۶- ذخیره العقبی، لازم به ذکر است که اکثر این کتابها چاپ شده و مورد استفاده طبقات مختلف قرار گرفته اند - رحمة الله و رضوانه علیه و حشره الله مع محمد و آله علیهم السلام.

۹۲۹- عبدالاله در مشهد

امیر عبدالاله نائب السلطنه عراق در سال ۱۳۲۸ شمسی برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شدند، و این عبدالاله عموی ملک فیصل پادشاه عراق بود و هر دو از سادات حسنی و از اولاد و شرفاء مکه معظمه بودند، امیر عبدالاله همراه ملک فیصل در کودتای عبدالکریم قاسم در عراق کشته شدند.

۹۳۰- عبدالباقی متولی

او در زمان قاجار متولی آستان قدس بوده است، مرحوم مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس گوید: میرزا عبدالباقی از جمادی الاولی سال ۱۲۶۸ تا ربیع الاول سال ۱۲۶۹ تولیت آستان قدس رضوی را در دست داشته است. و در مطلع الشمس آمده مقداری از هزینه سنگهای ازاره صحن جدید رضوی توسط میرزا عبدالباقی منجم پرداخت شده است.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا عبدالباقی منجم باشی لنگرودی دخترزاده شاهرخ افشار و داماد فتحعلی شاه قاجار بود، میرزا عبدالباقی از احفاد میرزا موسی منجم باشی مشهور به نائب رشتی بوده است او مردی با سواد و با فضل بود و تحصیلات خود را در مشهد تکمیل نمود.

میرزا عبدالباقی پس از پدرش میرزا محمد مهدی به مقام پیشکاری و وزارت گیلان رسید و در جمادی الاولی سال ۱۲۷۶ بجای حاج شیخ محمد رحیم بروجردی متولی باشی آستان قدس گردید و یک سال و دو ماه متولی بود او از مشهد به تهران آمد و در این شهر درگذشت و در ابن بابویه دفن گردید.

۹۳۱- عبدالجبار بن حسین

او از علماء طوس در قرن پنجم بوده است، منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست خود گوید: زین‌الدین ابوعلی عبدالجبار بن حسین طوسی یکی از فضلاء و فقهاء و واعظان مورد اعتماد در عصر خود بوده است.

۹۳۲- عبدالجبار بن علی

او نیز از علماء طوس بوده است، منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست خود گوید: عبدالجبار بن علی طوسی در کاشان سکونت داشت، و از فقهای موجه و محترم بود.

۹۳۳- عبدالجبار بن محمد

او هم از علماء بزرگ طوس در عصر خود بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن پنجم گوید: عبدالجبار بن محمد طوسی از فضلاء است او از ابوجعفر طوسی روایت می‌کند، جمال‌الدین و خطیرالدین که هر دو در کاشان قاضی بوده‌اند از فرزندان او هستند.

۹۳۴- عبدالجواد اعدادی

او یکی از عرفاء و رجال مشهد بوده است، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس رضوی به مناسبتی از وی یاد می‌کند و گوید: جد بنده حاج عبدالجواد اعدادی سالها شیخ سلسله نعمه‌اللهی در مشهد بوده و افرادی را در تصوف تربیت کرده است.

او در اواخر عمر به پدرم وصیت می‌فرماید که باب تصوف بسته شده و مردانی که در این رشته رهروی داشتند دیگر پیدا نخواهند شد چون با وضع روز و آلودگی

ارزاقی که در دست مردم است و بین حلال و حرام فرقی نمی‌گذارند در آتیه صوفی واقعی بوجود نخواهد آمد.

زیرا وضع روزگار و محیط زیست و معاشرت با مردم زمان در آینده اقتضای پیدایش سالک و عاملی را نخواهد داشت و هر کس خود را در آینده قطب سلسله‌ای از تصوف فرض نماید مدعی تصوف است و از تصوف بهره‌ای ندارد.

زیرا مرشد سالک ریاضت دیده و سیر و سلوک در این زمان چگونه می‌تواند به وجود آید و چه کسی وی را پرورش دهد و آداب تصوف را بیاموزاند و به پدرم وصیت فرموده جانشینی مرا نپذیر چون در تصوف بسته است و بجائی نخواهی رسید.

از این جهت پدرم و فرزندان وی به هیچ سلسله از تصوف روی نیاوردند و وصیت جد خود را بکار بستیم و به هیچ یک از مدعیان قطیبت هر کس که بوده باشد نپیوستیم ولیکن عرفان را در هر کس باشد دوست داریم و تا بحال کسی را که عارف واقعی باشد با تفحص بسیار نیافته‌ایم.

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

در سال ۱۳۰۹ قمری وبائی همه‌گیر در مشهد بروز می‌کند که جدم و دو عمویم و زن پدرم و نه نفر دیگر از خانواده حاج ملا عبدالجواد اعدادی جان بجان آفرین تسلیم می‌کنند، خانواده ما در سال ۱۳۰۹ قمری در دو منزل بزرگ در محله عیدگاه مشهد بیست و دو نفر بوده‌اند.

سیزده نفرشان به وبا مبتلا می‌گردند و پدرم می‌فرمود از کفن و دفن هر کدام فارغ می‌شدم دیگری فوت می‌کرد و تا مدتی نمی‌توانستم باور کنم که آنها فوت کرده‌اند با اینکه در هر کفن و دفن حاضر بودم، در این وبا بیشتر از نصف مردم مشهد رهسپار دیار آخرت شدند و این وبا چهار سال قبل از مرگ ناصرالدین شاه بود.

مرحوم مولوی گوید: جدم در وبای سال ۱۳۰۹ قمری در مشهد مقدس درگذشت و در صحن عتیق مقابل پنجره فولادی بخاک سر نهاد.

۹۳۵- عبدالجواد ادیب

او عبدالجواد ادیب نیشابوری معروف به ادیب اول می باشد که از علماء و شاعران معروف عصر خود بود شرح حال ایشان در بخش نیشابور ذکر خواهد شد.

۹۳۶- عبدالجواد جودی

او یکی از شعرای مشهور مشهد مقدس در تاریخ معاصر بوده است این شاعر عالی مقام به نام جودی معروف می باشد، دیوان اشعار او که در مدایح و مرثیاتی بوده مورد توجه و عنایت مداحان و مرثیه خوانان در خراسان بود، و در مجالس و محافل و منابر خوانده می شد.

گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: جودی نامش عبدالجواد از مردم عنبران سه فرسخی مشهد مقدس است، در جوانی به شهر آمد و یک دکان قنادی در بازار سرشور باز کرد و به کسب و کار پرداخت، با آنکه او سواد درستی نداشت ولی طبع شعر و ذوقی سرشار داشت.

او به خاندان پیامبر علیهم السلام ارادت بسیار داشت، اشعار او اغلب درباره امام حسین علیه السلام و کربلا بود و دیوان مرثیاتی او در حدود سه هزار بیت بوده است، دیوان او چاپ شده و اهالی منبر اشعار او را حفظ کرده و در سراسر ایران می خوانند.

بنا به اظهار نوه او، جودی هنگامیکه اشعار خود را می سرود و شاگردش آن اشعار را می نوشت از شدت تأثر و ارادتی که به امام حسین علیه السلام داشت گریه می کرد و گاهی از شنیدن اشعار خود به اندازه ای متأثر می شد که از هوش می رفت.

دیوان او در سال ۱۳۰۰ قمری در مشهد مقدس چاپ شد، گویند دیوان او به امر ناصرالدین شاه توسط میرزا سعیدخان نائب التولیه آستان قدس رضوی و وزیر امور خارجه در چاپخانه سنگی متعلق به آستان قدس رضوی چاپ گردیده، و خطاط آن هم

میرزا شفیع اعتماد التولیه بوده است.

جودی سرانجام در سال ۱۳۰۱ قمری درگذشت و در اطاقی در صحن نو کنار مقبره شیخ بهاءالدین عاملی مدفون گردید، اختر طوسی قطعه‌ای در رثای وی سروده که این مصراع «کند حسین بروز جزا شفاعت جودی» ماده تاریخ آن می‌باشد و اینک نمونه‌ای از اشعار او:

بس بانگ غم و ناله به گردون شود امشب

گردون عجبی نیست که وارون شود امشب

لرزد فلک از ماتم و گرید ملک از غم

در حیرتم اوضاع فلک چون شود امشب

از خوف شیخیون زدن لشکر دشمن

در خیمه دل اهل حرم خون شود امشب

در دشت بلا از اثر کشتن اکبر

لیلا عجبی نیست که مجنون شود امشب

و نیز از سروده‌های او می‌باشد:

داغی که حسین از غم اکبر به جگر داشت

جز خالق اکبر ز دل او که خبر داشت

تا آن دم آخر که بریدند سرش را

او دیده حسرت بسوی نعل پسر داشت

می‌سوخت خود از تشنگی و تا دم مردن

از سوز لب خشک پسر دیده‌تر داشت

مجنون شدی و سر به بیابان بنهادی

لیلای جگر خون گراز این قصه خبر داشت

رباعی ذیل هم از سروده‌های اوست:

ای طاعت حق ز بهر دنیا کرده
یا از پی آسایش عقبی کرده
چون بهر خود این طاعت کردی باشد
ناکرده چه کرده کرده چون ناکرده
نگارنده گوید: در ایوان حجره‌ای در صحن نو رضوی که جودی در آن به خاک
سپرده شده است قصیده‌ای از اختر طوسی در رثای آن شاعر عالی مقام روی دیوار
ایوان نقش بسته است که اینک به نظر خوانندگان می‌رسید:

قبول حضرت معبود بود طاعت جودی
که بود شیوه چرخ کبود طاعت جودی
شدی به طبع توانگر هر آن فقیر که بودی
مشام وی به جهان بوئی از قناعت جودی
به شیر مرگ نیارست و پنجه کرد بقوت
و گر نبود قوی بازوی شجاعت جودی
جواب از آن بشنودی کسی بنا از جهل
اگر زبان بگشودی پی شفاعت جودی
به مدح شاه و به قدح وزیر صرف به گیتی
نشد ز عمر گرانه‌مایه نیم ساعت جودی
برون ز عالم فانی بسوی عالم باقی
کسی نبود به طاعت به از بضاعت جودی
بلی ولای علی آمد و بکای حسینش
به روزگار بهین مایه براعت جودی
شهی که مهر و را داده بود ما در دوران
بجای شیر ز پستان دم رضاعت جودی

غرض به صحن جدید سلیل موسی جعفر
 چو شد به خاک لحد هشته روی طاعت جودی
 بگفت از پی تاریخ سالش اختر طوسی
 کند حسین به روز جزا شفاعت جودی
 بیت ذیل نیز در همین ایوان نوشته شده است:
 بعد مردن گر شکافی قبر جودی را ببینی
 سر به زانوی مصیبت تا صف محشر نشسته

۹۳۷- عبدالجواد خراسانی

او از علماء و فضلاء عصر خود بوده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: ملاعبدالجواد خراسانی در زمان خود به مدرس کبیر شهرت داشت، او از دانشمندان معروف ایران و در اصفهان مقیم بود.
 اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار گوید: ملاعبدالجواد مدرس کبیر از علماء مشهور اصفهان بود، در فقه و اصول و طب و ریاضیات و ادبیات جمله مهارت کل و تدریسی عظیم داشت.

۹۳۸- عبدالجواد مشهدی

او از فرزندان سید مهدی شهید و از علماء بزرگ مشهد مقدس بوده است، مرحوم نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: سید محقق نقاد و صاحب طبع و قاد مولا حاج میرزا عبدالجواد طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه فرزند ارجمند مرحوم شهید سیدی رفیع المنزله و فاضلی شریف المرتبه از اجله ارباب زهد و فتوی و اهالی علم و فتوی بود.

در حضرت والد جلیل هر نوع فضائل و مآثر را تکمیل نموده و مادام الحیوة نشر

علوم شرعیه و ترویج احکام علمیه می فرموده در رعایت طلاب و حمایت صاحبان سداد و ثواب اهتمام موفور سعی مشکور مبذول می داشت ولادت با سعادتش سال ۱۱۸۸ و در سال ۱۲۴۶ از این جهان درگذشت و در حرم مطهر جنب تراب والد در قرب توحید خانه دفن گردید.

۹۳۹- عبدالجواد رضوی

او از کارگزاران آستان قدس رضوی بوده است، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا عبدالجواد مشرف فرزند میرزا مهدی رضوی سید با کفایتی بود، در بدو امر اشتغال به تحریر کارخانه زواری داشت به علو همت و حسن خدمت قدم به معارج ارتقاء گذاشت.

منصب مشرفی روشنائی حرم مطهر و سایر بقاع متبرکه را دارا گردید، از حسن کفایت و امانت به شئون عالیه نائل و در زمره امناء آستان قدس داخل شد، در اواخر عمرش ضعف مزاجی بر وی طاری گردید و حلیف البیت شد، او در سال ۱۳۱۲ درگذشت.

۹۴۰- عبدالحسین بروجردی

او یکی از بزرگان علماء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالحسین بروجردی خراسانی از علماء بزرگ بود، او بعد از درگذشت پدرش محمدرحیم بروجردی در جای او نشست و به امور مردم رسیدگی نمود و از فقراء و نیازمندان حمایت کرد.

مرحوم شیخ عبدالحسین بروجردی در میان خواص و عوام مشهور گردید و مقامی ارجمند پیدا کرد، او مردی عالم و با فضل بود و اخلاقی نیکو داشت و از پرهیزکاران هم بشمار می رفت او نسبت به طلاب علوم مهربان بود و حوائج آنان را بر

طرف می‌کرد او کتابخانه‌ای داشت که توسط مرحوم ملک خریداری گردید.

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس رضوی گوید: حاج آقا حسین ملک کتابخانه مرحوم حاج شیخ عبدالحسین مجتهد را در بست خرید و کتابها را به کتابخانه ملی ملک واگذار کرد، اما شیخ آغا بزرگ تهرانی گوید: کتابخانه شیخ عبدالحسین بعد از درگذشت او متفرق گردید و کتابخانه‌ای که مرحوم حاج آقا حسین ملک خریده کتابخانه پدر او شیخ محمدرحیم بروجردی بوده است.

در نامه آستان قدس رضوی آمده: خلد آشیان حاج شیخ عبدالحسین مجتهد بالا خیابانی فرزند فقیه بزرگوار شیخ محمدرحیم بروجردی نائب تولیت آستان قدس رضوی در سن هشتاد و دو سالگی به بیماری رعاف گرفتار و در سال ۱۳۴۴ قمری در گذشت و در صنفه مؤتمن السلطنه از رواق دارالسیاده به خاک سپرده شد.

او از شاگردان میرزا محمدحسن شیرازی بود و در مشهد مقبولیت عامه داشت و به وظائف تدریس و حکومت شرعی قائم بود، با مشروطیت ایران دمساز نبود، در آستان قدس منصب خادمی ضریح مطهر و مدرسی داشت، کتابخانه معتبری داشت که حاج آقا حسین ملک آن را خرید و همان کتابها اساس کتابخانه ملی ملک شد.

۹۴۱- عبدالحسین کرکری

او از فضلاء و علماء زمان خود بوده و چندی در مشهد مقدس اقامت کرده است، در کتاب تذکره شوشتر آمده: حاج عبدالحسین بن حاج کلب علی کرکری مردی عالم، عامل و پارسا بود، او مدتها در اصفهان و خراسان اقامت کرد و از فضلاء و علمای آن بلاد استفاده نمود.

او همواره بالطبع مایل به انزوا و خمول و از صحبت اهل دنیا منحرف و ملول بود، در علوم عقلیه بد طولی داشت و در سال ۱۱۴۱ درگذشت، در کتاب تذکره شوشتر او را از شاگردان

سید نعمه الله جزائری شمرده و در باب شاگردان او آورده است.

۹۴۲- عبدالحسین شریفی

او یکی از شاعران معاصر مشهد مقدس است، گلشن آزادی در تذکره خود به نام صد سال شعر خراسان گوید: عبدالحسین شریفی از کسبه مشهد و از شاعران فاضل و از مردم با تقوی و شریف این شهر است، وی فرزند محمد و به سال ۱۲۹۴ متولد گردیده و ضمن کسب معاش کسب علوم ادبی هم نموده است.

در این چند سال سفرهائی به شیراز هم کرده و وجد حالی پیدا نموده، او از اوائل جوانی به شاعری پرداخته غزل و قصیده هم می گوید: و در اواخر اسفند هر سال به مناسبت عید نوروز منظومه بهاریه می سراید و به عنوان تبریک عید برای دوستانش می فرستد و اینک یکی از آنها را ذیلاً ذکر می کنیم.

نوبهار آمد و گردید زمستان سپری

بوده اینگونه و می باشد اینگونه مدام

اینک از سبزه بم مانند زمرد شده است

آن در و دشت که می بود چنان سیمین فام

آنچه بنمود ستمگر به ستم دیده گذشت

وای بر آنکه بود ظلم و تعدیش مرام

نبود درد و جهان حاصل بیداد گران

جز سیه روزی و بی حاصلی و زشتی نام

ای خوش آن پاک سرشتی که پی خدمت خلق

کرده بر خویشتن آسایش و آرام حرام

صاحب همت و انصاف روا کی باشد

تلخ کام دگران باشد و او شیرین کام

او درباره مذمت می خوارگی گوید:
 مست از شراب جهلی و می نوش می کنی
 تا کی ستیزه با خرد و هوش می کنی
 بنموده نهی ایزد و شیطان نموده امر
 نیکو نگر که حرف که را گوش می کنی
 شمع که دست حق به شبستان جان تو
 افروخته به می ز چه خاموش می کنی
 کردار زشت و نیک چو دیو و فرشته است
 هشدار با که دست در آغوش می کنی
 با چشم دل نظاره کنی گر جمال دوست
 کی باد زلف و خال و برو دوش می کنی
 نوشی اگر ز باده توحید جرعه ای
 جز حق ز هر چه هست فراموش می کنی
 بر گوبه می گسار «شریفی» ز روی سوز
 نیش است این شراب چرا نوش می کنی

۹۴۳- عبدالحسین طباطبائی

او یکی از علماء و خطبای بزرگ مشهد مقدس رضوی بود، علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: سید عبدالحسین طباطبائی مشهدی عالمی بزرگ و خطیبی توانا و مشهور بود، پدر او هم یکی از محدثان بشمار می رفت، عبدالحسین طباطبائی یکی از نوابغ بود و در فقه، اصول، حدیث و رجال مهارت داشت.
 او در علم کلام و تفسیر هم دارای امتیاز بود و در مشهد مقدس و خراسان در میان علماء ممتاز بودند، و اقامه جماعت هم می کردند، وی در نزد ملاعبدالله کاشی و

سید علی یزدی حائری و دیگران تحصیل کرده بود، و دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را هم شرح نموده است.

سید عبدالحسین طباطبائی با همه این فضیلت‌ها منبر هم می‌رفت و در فن خطابه هم مهارت داشت و در وعظ و ارشاد کم نظیر بود، او در زندگی خود یکی از خادمان شریعت بشمار می‌رفت و تا هنگام مرگ خدمت کرد، او در سال ۱۲۷۳ متولد شد و شصت و سه سال هم عمر کرد و جهان را بدرود گفت.

۹۴۴- عبدالحسین قنودی

او از اهل قائن بود و در مشهد مقدس سکونت داشت و شرح حالش در بخش قهستان خواهد آمد.

۹۴۵- عبدالحسین مقدم

او از شاعران مشهد مقدس بود، گلشن آزادی گوید: میرزا عبدالحسین مقدم ساعت ساز فرزند شیخ ابوطالب معروف به شیخ دیزی پز بر از اهل ذوق مشهد و از جوانی با شعرا جلیس و ندیم بوده و حکایات زیادی با آنها داشت.

وی مردی وارسته بود و دو سال قبل از مرگش بواسطه کبر سن از شغل خود دست کشید و در سال ۱۳۳۹ شمسی به رحمت ایزدی پیوست وی گاهی شعری به مناسبتی می‌سروده و غزل ذیل از او می‌باشد:

یار بگذشت و به من کرد نگاه عجیبی

از دلم جست بـرون شـعله آه عجیبی

عقل و هوش و دل و دینم همه را داد بباد

آن نگار عجب از طرفه نگاه عجیبی

نرگس مست وی از خال و خط و ابرو و زلف
 دارد آراسته شاهانه سپاه عجبی
 هیچ نبود به همه باغ و گلستان جهان
 سرو قدی چو تو با روی چو ماه عجمی
 آنکه گوید پی خوبان مرو و باده مخور
 رهنمائی کندم لیک به راه عجبی
 ترک معشوقه و می در رمضان بهر ثواب
 خاصه با چون تو مهی هست گناه عجبی
 دیر یا زود گل روی تو ای آفت جان
 می شود دست خوش سبز گیاه عجبی
 آنکه می کند چه اندر گذر دشمن و دوست
 بسر افتاد نگون در ته چاه عجبی
 وانکه پیوسته برای همه می ساخت کلاه
 دیدی آخر بسرش رفت کلاه عجبی

۹۴۶- عبدالحسین آگاهی

او هم از شاعران معاصر مشهد مقدس بود، گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر
 خراسان گوید: عبدالحسین معروف به ملاباشی متخلص به آگاهی فرزند ملاداود
 سودخری در سال ۱۳۰۸ قمری در مشهد مقدس متولد شد فارسی و عربی را از پدرش
 فرا گرفت.

او جوانی خوش ذوق و خوش آواز بود و از پدرش موسیقی هم فرا گرفته بود،
 وی در اوائل مشروطیت روزنامه‌ای به نام آگاهی در مشهد مقدس تأسیس کرد و
 شماره‌هایی از آن را منتشر نمود و بعد وارد دادگستری شد و روزنامه را تعطیل نمود.

او در منزل خود مجالسی ترتیب می‌داد و گروهی هم دور او جمع می‌شدند، او با موسیقی مهمانان خود را سرگرم می‌نمود و برای آنها شعر می‌خواند، عبدالحسین باشی در سال ۱۳۲۵ به تهران مهاجرت نمود و یک سال بعد در سال ۱۳۲۶ در تهران درگذشت، ابیات ذیل نمونه‌ای از اشعار اوست:

پاکیزه و مختصر نویسیم	باید ز نخست فکر خود را
حرفی که دهد اثر نویسیم	هرگز نرویم گرد اغراق
نه کمتر و بیشتر نویسیم	الفاظ بقدر مطلب آریم
خواهیم اگر خبر نویسیم	با واقع خود شود مطابق
تا چند به یکدیگر نویسیم	قربان و تصدق دروغی

۹۴۷- عبدالحسین نصرت

او یکی از شاعران و ادیبان و منشیان معاصر بود و در مشهد مقدس رضوی اقامت داشت، گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان و مهدی بامداد در کتاب رجال ایران شرح حال او را آورده‌اند که اینک به نظر خوانندگان می‌رساند.

میرزا عبدالحسین خان معروف به منشی باشی و متخلص به نصرت فرزند محمدخان امین وظائف مستوفی اصفهانی در سال ۱۲۹۸ قمری در اصفهان متولد شد، او همراه پدرش به مشهد مقدس آمد و از کودکی در این شهر اقامت گزید.

او در مشهد تحصیل کرد و از محضر بزرگان علم و ادب دانش آموخت، او فقه را از مرحوم حاج میرزا حبیب، فلسفه را از حاج محمد علی فاضل و حاج ملاغلام حسین شیخ الاسلام و میرزا محمد خادم باشی که از شاگردان اسرار بودند آموخت.

وی علم کلام را از ملا محمدصادق حکمی و علوم ادب را از محضر اساتید فراگرفت او استعدادی قوی داشت و در بیست سالگی جوان دانشمند و جامعی شد و ضمناً انواع خطوط را هم تعلیم گرفت و خوب می‌نوشت و جامع علم و هنر گردید.

نصرت بعد از این حوزه علمیه مشهد را رها کرد و عازم تهران شد تا در آنجا کاری برای خود بدست آورد، او از تهران به شیراز رفت و وارد تشکیلات رکن الدوله والی فارس گردید و بعد از اینکه رکن الدوله حاکم خراسان گردید همراه او به مشهد مقدس آمد.

او در مشهد در تشکیلات ایالتی خراسان کار می‌کرد و با والیان و استانداران همکاری می‌نمود و چندی هم در مازندران و درگز گذرانید تا اینکه در سال ۱۳۱۴ بازنشسته شد و از خدمات دولتی دست کشید و به وزارت کشور نوشت:

مرا منبعد می‌باید به میخانه مکان باشد

که پیرم، رفتن و باز آمدن بر من گران باشد
وی مردی بود معتقد به اصول و مبانی دینی و یک مثنوی بر وزن حدیقه سنائی
سروده که چاپ شده است، کتابی هم به نام فرازنده در رد فرقه بهائی تألیف کرده و
کتابی هم به سبک کشکول شیخ بهاء الدین عاملی نوشته است.

نصرت در اقسام سخن توانائی داشت و ملک الشعراء بهار می‌فرمودند وقتی آدم مشاهده می‌کند نصرت در هشتاد سالگی به این خوبی غزل می‌سراید یقین می‌کند که سعدی هم تا آخر عمر غزل عاشقانه می‌ساخته است و استادان ادب خراسان دست پرورده او می‌باشند.

او تا آخر عمر در طلب دانش و علم بود و در هر موضوعی که به میان می‌آمد چندین آیه قرآن با شعر از مثنوی تحویل قائل و سامع می‌داد او غزلیات سعدی را استقبال می‌نمود و هر دورا با حذف کلمه تخلص بدوستان نشان می‌داد، وی در پانزدهم خرداد سال ۱۳۳۴ درگذشت، و دیوان اشعار او در سال ۱۳۴۷ به چاپ رسید و اینک نمونه‌ای از شعر او:

بازی شده است کار جهان بازی	منسوخ شد مروت و دمسازی
هم چون زنان نبینی از این مردان	الا هوا پرستی و خودسازی

آیین خود به جای صفای دل کردند همچو آینه غمازی
 هر یک چو گرز ما رو سیه دیوی در دشمنی و خانه بر اندازی
 هزل است پیششان حکم قرآن کفر است نزدشان سخن تازی
 هم چون بنفشه گشته سر افکنده چون سرو آنکه داشت سرافرازی
 مرغان نغمه سنج گلستانند اندر قفس به جرم خوش آوازی
 احوال روز تیره ملک ماست هر کس که دید خیمه شب بازی
 دولت به زیر حلقه جوشن دان نه زیر زلف حلقه بطنازی
 ایات ذیل نیز از آثار او می باشد:

عیش جهان نگر که چو برق جهان گذشت
 ناشادی زمانه بماند و زمان گذشت
 شب تیره راه سخت و تو تنها و پای سست
 بانگ درای دور شد و کاروان گذشت
 دور من و تو هم گذرد آخرای فلان
 خوشدل از آن مباش که روز فلان گذشت
 پیری مرا جوز خم کجک می دهد خبر
 هر روز و شب که مستی پیل دمان گذشت
 دیروز بود قامت من راست همچو تیر
 و ینک کمان شده است که تیر از کمان گذشت
 حق انتقام خلق کشد از شه زمین
 فریاد بی نوا چو ز هفت آسمان گذشت
 حور و قصور چیست که نصرت به عشق دوست
 باز به هر دو عالم و از این و آن گذشت
 قطعه زیر هم از طبع وزین او است:

خرقه پوش گزیده خرقان	بر در خانه‌ای نوشت عیان
هر که باشد بکوی ما گذرش	گر بود حاجتی به ماحضرش
بدهید ای معاشران نانش	کس نپرسد ز کفر و ایمانش
هر که شد از هوای نفس جدا	همه نیکی کند به خلق خدا
هر کجا جنگ و کینه در بشر است	این یقین دان که از برای زر است
در بر مرد و زن ز خیر و ز شر	نبود هیچ راهزن چون زر
بس دو دلخواه کز پی کابین	چون دو دشمن شدند بر سر کین
ای بسا مرد دین که از زر زرد	دین به یک سو نهاد و شرم نکرد

نگارنده گوید: در سال ۱۳۲۷ شمسی در مشهد مقدس در حوزه درس استاد بزرگوار و ادیب فرزانه حاج شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری - ادیب دوم - درس ادبیات فرا می‌گرفتم، استاد بزرگوار علاقه‌ای خاص به این حقیر داشت و همواره راهنمایی می‌کرد.

روزهای پنجشنبه و جمعه که ایام تعطیل بود به اتفاق یکی از دوستان که اکنون مدرس ادبیات در حوزه علمیه مشهد مقدس می‌باشد در محضر مبارک استاد حاضر می‌شدیم، و او اشعار خود را برای ما قرائت می‌کرد و ما هم در دفتری یادداشت می‌کردیم.

در این ایام پیر مردی نزد استاد می‌آمد و اشعار خود را برای مرحوم ادیب قرائت می‌کرد و استاد هم اگر نظری داشت به او می‌گفت، این مرد سالخورده همین شاعر عالی مقام عبدالحسین نصرت بود، و مرحوم استاد از او به عنوان منشی باشی یاد می‌کرد و از فضائل او برای ما سخن می‌گفت، خداوند آن هر دو ادیب دانشمند را رحمت کند و در فردوس برین جای دهد.

۹۴۸- عبدالحسین نصیری طوسی

او از خاندان نصیری طوسی بوده که در قرن دهم و یازدهم زندگی می‌کرده‌اند و آثاری هم از خود به جای گذاشته‌اند که شرح حال آنها در عناوین خود در این کتاب آمده است، یکی از آنها عبدالحسین نصیری است که در قرن یازدهم زندگی می‌کرده و آثاری هم از وی وجود دارد.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: عبدالحسین نصیری فرزند محمد زمان طوسی از علماء این قرن است، من خط او را در پشت نسخه‌ای از کتاب نهج الحق علامه حلی دیدم که در سال ۱۰۲۵ تحریر شده بود، این عبدالحسین پدر محمدرضا نصیری طوسی است که کتاب تفسیر الائمہ را نوشته است.

۹۴۹- عبدالحسین امینی

علامه جلیل‌القدر محقق عالی مقام مؤلف بزرگ و کم‌نظیر و مجاهد خستگی‌ناپذیر حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه مؤلف کتاب بزرگ الفدیر از مشاهیر علماء شیعه در قرن معاصر بودند، و با تألیف کتاب مشهور الفدیر عمر جاودانی پیدا کردند.

این عالم محقق عمر خود را در تحقیق و تتبع و نگارش کتاب سپری کرد و یادگار بزرگی از خود بجای گذاشت، عشق و علاقه او به تحقیق و تألیف و تصنیف و بیان فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام قابل توصیف و تعریف نیست.

او عمر پر برکت خود را در خدمت به اسلام و نشر معارف اهل بیت و دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام گذراند، و در این راه گامهای زیادی برداشت و آثار بزرگی از خود بجای نهاد، این بزرگوار ایام زندگی خود را در کتابخانه‌ها و مراکز علمی گذراند و با تمام توان خود قلم زد.

او مردی شجاع و نیرومند و اهل حق بود و از حقیقت دفاع می‌کرد و عقائد خود را آشکارا می‌گفت و از کسی هراس نداشت.

مرحوم امینی به دنیا داران بسیار بی‌اعتناء بود و زاهدانه زندگی می‌کرد و از گفتن واقعیات ابا نداشت، و اهل مسامحه نبود و عقائد خود را در قلم و زبان بیان می‌کرد و در تمام عمر خود مستقل و آزاد زندگی نمود و به کارهای علمی مشغول گردید. او به هرجائی که می‌رفت و به هر شهر و قصبه‌ای که گام می‌نهاد، علماء، فضلاء، خطباء، دوستان و علاقمندان اهل بیت علیهم‌السلام پیرامون وی جمع می‌شدند و از بیانات جامع و اطلاعات وسیع او بهره‌مند می‌شدند، مجلس او محل بحث و بیان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام بود.

او هنگامیکه سخن می‌گفت مجلس را سکوت فرا می‌گرفت، و همه متوجه بیانات او می‌شدند، وی بیانی جذاب و گیرا داشت و دلها را متوجه خود می‌کرد، بیانات او طوری بود که همه طبقات از مطالب او استفاده می‌کردند و لذت می‌بردند.

تولد علامه امینی

علامه حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه در سال ۱۳۲۰ قمری در شهر تبریز متولد شدند، خاندان او از اهل فضل و تقوی و معرفت و کمال بشمار می‌رفتند، پدر او میرزا احمد امینی از علماء و فضلاء زمانش در تبریز بودند و به زهد و تقوی شهرت داشتند.

علامه امینی در خانواده علم و فضیلت تربیت شدند و رشد پیدا کردند و از آغاز زندگی در محیط دیانت و تقوی پرورش یافتند، معلوم است کسی که از طفولیت و آغاز زندگی در بستر مناسبی قرار گیرد و محیط رشد و بالندگی به او امکان می‌دهد تا در راه ترقی و سعادت گام بردارد.

تحصیلات علامه امینی

مرحوم حاج شیخ عبدالحسین امینی نخست در محیط خانواده و در درون منزل از پدرش دانش آموخت و در نزد والد گرامیش به تحصیل پرداخت و بعد از مدتی به مدرسه علوم دینیہ طالبیہ تبریز راه یافت و در سلک طلاب علوم قرار گرفت. علامه امینی رضوان الله علیه مقدمات علوم را در مدرسه طالبیہ فرا گرفت و در محضر اساتید حاضر شد، استادان او در تبریز علاوه بر پدرش عبارت بودند از سید محمد موسوی مشهور به مولانا و سید مرتضی حسینی خسروشاهی، و شیخ حسین توتونچی و میرزا علی اصغر ملکی.

حاج شیخ عبدالحسین امینی در نزد اساتید مزبور مقدمات و سطوح را فرا گرفت و با متون آشنا گردید، او پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح تصمیم گرفت تحصیلات خود را در مراحل بالا نیز ادامه دهد، از این رو عازم عتبات عالیات شد.

علامه امینی در نجف اشرف

او تبریز را ترک گفت و به عراق مسافرت کرد و در نجف اشرف سکونت اختیار نمود تا در حوزه بزرگ نجف اشرف که مرکز فقهاء و مجتهدان بزرگ شیعه بود ادامه تحصیل دهد و در آن حوزه هزاران نفر طلبه از شهرها و ولایات مختلف گرد آمده بودند تا در آنجا به تحصیلات خود ادامه دهند.

مرحوم علامه امینی در حوزه درس سید محمدباقر فیروزآبادی و سید ابوتراب خوانساری و میرزا علی ایروانی و میرزا ابوالحسن مشکینی که از اعظام فقهاء و مجتهدان بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف بودند حضور پیدا کرد و فقه و اصول را از آنان فرا گرفت.

او سالها در محضر اساتید زانو زد و به مقام علم و فقاہت رسید، و از خرمن فیوضات آنها بهره مند شد، پس از مدتی اقامت در نجف بار دیگر به تبریز برگشت.

تشکیل مجالس وعظ و ارشاد در تبریز

او بعد از مراجعت از نجف در شهر تبریز مجالس وعظ و ارشاد تشکیل داد و مردم را به معارف دینی آشنا نمود، او در مجالس خود از آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام برای مردم سخن می گفت مردم تبریز هم پای سخنرانی او جمع می شدند و از بیانات او استفاده می کردند.

علامه امینی در تبریز به کارهای تحقیقی و تألیف روی آورد، و به مطالعه و تتبع پرداخت و از اوقات فراغت خود استفاده کرد و به قرآن مجید روی آورد و تفسیر سوره مبارکه فاتحه را به رشته نگارش در آورد و قدم در راه تألیف و تصنیف نهاد و این کتاب را در مجالس خود برای مردم بیان می کرد.

مهاجرت به نجف اشرف

علامه امینی بعد از مدتی که در زادگاهش تبریز گذرانید، با دیگر تصمیم گرفت به نجف اشرف برود و در آنجا اقامت گزیند، او این بار قصد مهاجرت نمود و تصمیم گرفت برای همیشه در نجف اشرف بماند و از آن حوزه بزرگ و اساتید آن برای کارهایی که در نظر دارد استفاده کند و به تألیف و تصنیف بپردازد.

او در نجف اشرف بار دیگر در حوزه درس مراجع بزرگ شرکت نمود، و به درس و بحث خود ادامه داد، مرحوم امینی در حوزه درس میرزا حسین نائینی میرزا علی شیرازی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ عبدالکریم یزدی حائری و شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی شرکت کرد و به مقام اجتهاد رسید.

مرحوم امینی در نجف اشرف علاوه بر حضور در مجالس و درس فقهاء و مراجع بزرگ شیعه در محافل فضلاء و محققان و مؤلفان هم حضور داشت و در کتابخانه های نجف اشرف هم سرگرم تحقیق و تتبع در مسائل مورد نظر بود و برای آینده برنامه ریزی

می‌کرد.

از اثر جاودانی او کتاب الغدیر پیداست که علامه جلیل القدر حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه از اوائل ورود به نجف اشرف در اندیشه تألیف کتاب جامعی درباره غدیر خم بوده و در این مورد تحقیق و مطالعاتی داشته است. مؤلف گرامی الغدیر در مورد تألیف این کتاب عظیم و علت نگارش آن در کتاب اشاره‌هایی دارد، و انگیزه خود را در نگارش آن بیان می‌کند، به طوری که از سیر زندگی او معلوم می‌گردد وی در ابتداء به قرآن روی آورد و تفسیر سوره حمد را نوشت.

تألیف الغدیر

علامه امینی رحمه الله علیه اکثر عمر خود را روی کتاب الغدیر گذاشت غدیر اگرچه در لغت به معنای گودال آب است ولی در باطن و حقیقت یک دریای بزرگ و اقیانوسی عظیم می‌باشد که در آن انواع و اقسام گوهرها گردآوری گردیده و در معرض دید صدها محقق و پژوهشگر نهاده شده است.

کتاب الغدیر تنها حاکی و نشان دهنده یک حادثه تاریخی نیست، بلکه در آن مباحث گوناگون ادبی، تاریخی، حدیث شناسی، سلسله راویان حدیث، مناظرات، احتجاجات، غلو و افراط، پرده پوشی از حقائق و ده‌ها مطالب خواندنی و جالب آمده است.

مؤلف الغدیر ده‌ها نفر از علماء و محدثانی که حقائق را پوشانیدند و برای خوشایند خلفاء و سلاطین و امیران و حکام ستمگر واقعیات را انکار کردند و یا اخبار و احادیث را بر طبق نظر زورمندان تأویل و توجیه کردند و حق را زیر پا گذاشتند رسوا می‌کند.

مسافرت‌های علمی او

علامه امینی برای تکمیل کتاب الغدیر و پیدا کردن منابع تازه و دسترسی به متون قدیم که نسخه‌های آنها در نجف و شهرهای دیگر عراق نبود تصمیم به مسافرت به کشورهای خارج نمود، تا از کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی دیدن کند و منابع جدیدی را بدست آورد.

او سفری به کشور پهناور هندوستان کرد و در شهرهای بمبئی، حیدرآباد، دکن، لکهنو، رامپور، پتنه و علگیر اقامت گزید، و در کتابخانه‌های سالار جنگ، آصفیه، در حیدرآباد، و کتابخانه خدابخش در پتنه، و کتابخانه رضا رد رامپور و کتابخانه دانشگاه علگیر به تحقیق پرداخت.

مرحوم امینی در شهر لکهنو از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی، مخصوصاً از کتابخانه ناصریه که از معتبرترین کتابخانه‌های هندوستان بشمار می‌رفت استفاده نمود، او توانست متون زیادی از آثار کهن را در کتابخانه‌های هند بدست آورد و مطالب مورد نیاز خود را یادداشت کند.

او سفری هم برای تحقیق و مطالعه به کشور سوریه انجام داد، و در کتابخانه ظاهریه دمشق که یکی از کهنترین کتابخانه‌ها می‌باشد به تحقیق پرداخت و در این کتابخانه به نسخه‌های معتبری دست یافت و از آنها میکروفیلم تهیه کرد.

علامه امینی برای دیدن کتابخانه‌های ترکیه به این کشور هم رفت و مدتی در اسلامبول در کتابخانه‌ها به مطالعه پرداخت، در کشور ترکیه ده‌ها هزار نسخه خطی در موضوعات فرهنگ و معارف اسلامی محفوظ است که دانشمندان و محققان از آنها استفاده می‌کنند.

مرحوم حاج شیخ عبدالحسین امینی از کتابخانه‌ها و نسخه‌هایی که در این کشورها دیده بود، سخن می‌گفت و از خصوصیات آنها بحث می‌کرد و همواره می‌فرمودند: باید یک کتابخانه جامع تأسیس کرد و همه نسخه‌ها را به صورت

میکرو فیلم در آنجا گرد آورد و در اختیار محققان قرار داد و بدون منابع نمی توان کتابی جامع تألیف کرد.

تأسیس کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام

علامه امینی رضوان الله علیه هنگام تألیف کتاب بزرگ الغدیر احساس کرد که نجف اشرف نیازمند یک کتابخانه جامع می باشد، از این رو تصمیم گرفت کتابخانه ای به نام امیرالمؤمنین علیه السلام تأسیس کند و در اختیار اهل علم و ادب و محققان و مؤلفان قرار دهد.

در نجف اشرف از زمانهای گذشته کتابخانه های زیادی وجود داشت، تعدادی از این کتابخانه ها عمومی و بعضی هم خصوصی بودند، که استفاده از آنها مشکل و گاهی غیر ممکن بود، از این رو یک کتابخانه جدید به صورت عمومی برای حوزه نجف اشرف مورد نیاز بود.

او نخست چند خانه را در یکی از محلات نجف خریداری کرد و با کمک افراد خیر در عراق و ایران به نیت خود جامه عمل پوشانید، و در سال ۱۳۷۵ قمری ساختمان کتابخانه آغاز گردید، و با همه مشکلاتی که داشت کار ساختمان پایان گرفت و مورد بهره برداری قرار گرفت.

مرحوم امینی نقل می کردند، به بغداد رفتم تا از مقامات دولتی عراق مجوز تأسیس کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام را بگیرم، مسئول دولتی که کار دستش بود، اصرار می کرد تنها امیرالمؤمنین کافی نیست باید شما نام کتابخانه خود را امیرالمؤمنین علی بگذارید.

من به او گفتم: ما این کتابخانه را «مکتبه الامام امیرالمؤمنین» نام نهاده ایم و چیزی بر آن اضافه نمی کنیم، او هم اصرار می کرد باید کلمه «علی» را هم به آن بیفزائید، مدتی ما بر سر این موضوع گفتگو کردیم و در نتیجه او از اصرار خود دست برداشت و

مکتبه الامام امیرالمؤمنین تصویب شد.

کتابخانه در موعد مقرر افتتاح گردید، و مورد استفاده محققان و مؤلفان قرار گرفت، و بعد هم توسعه پیدا کرد، علامه امینی برای پیشرفت این کتابخانه رنج فراوانی کشید و کوشش بسیاری نمود، و تا هنگام حیات در این باره کوشید و منابع زیادی از مخطوط و مطبوع و میکروفیلم در آن گردآورد.

آثار علامه امینی

مرحوم حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه در طول زندگی پر بار خود کتابهای متعددی تألیف کرد، و آثار مفیدی از خود بجای گذاشت، او علاوه بر تألیف کتب کتابهای زیادی را هم استنساخ نموده است، علامه امینی در استنساخ قوی بود و ده ها کتاب را رو نویسی کرده است، تألیفات او عبارتند از:

۱- الغدیر، کتابی که همه اهل علم و ادب آن را می شناسند، مرحوم امینی اکثر ایام زندگی خود را روی آن گذاشت، و با کوشش خستگی ناپذیری مجلداتی از آن را تألیف و منتشر کرد، تاکنون از این کتاب بزرگ یازده مجلد چاپ گردیده و در ایران و لبنان منتشر شده است.

مرحوم امینی در مجلد اول الغدیر گوید: حدیث غدیر خم، حدیث دعوت الهی حدیث ولایت کبری و حدیث اکمال دین و اتمام نعمت است، خداوند متعال آن را در قرآن مجید ذکر کرده و رضایت خود را ابراز نموده است، اخبار و سنت پیامبر گرامی در این باره در حد تواتر می باشد.

حلقات اسانید آن از عهد صحابه و تابعین تا امروز به یکدیگر پیوسته و حقائق آن بر همه آشکار می باشد متن و اسناد آن محکم و استوار و هر محقق حقیقت آن را دریافته است، ما در این کتاب از شاعران نام می بریم که از قرن اول تا قرن حاضر در اشعار خود از غدیر نام برده اند و این خود تواتر حدیث غدیر را می رساند و شهرت آن

را ثابت می‌کند.

ما این کتاب را در شانزده جزء تألیف می‌کنیم، و این کار را یک خدمت دینی تلقی می‌نمائیم، مقصود ما از نوشتن این کتاب اعلاء کلمه حق و احیاء امت اسلامی، است که یادگاری جاودانی از علی علیه السلام و صاحب ولایت می‌باشد، از خداوند می‌خواهیم ما را در این کار خطیر موفق بدارد و ما را به آنچه در نظر گرفته‌ایم توفیق دهد.

از این کتاب ارزنده فقط یازده جلد در زمان مؤلف عظیم الشان آن چاپ شده است، و بقیه اجزاء آن هنوز به چاپ نرسیده است، امیدواریم تتمه آن هم به زودی چاپ گردد و این کتاب کامل شود.

۲- تفسیر سوره فاتحه، این کتاب که در توحید و مسائل مربوط به خداشناسی تألیف شده در سال ۱۳۹۵ در تهران چاپ شده است.

۳- شهداء الفضیله، این یک کتاب رجالی و تاریخی است و در آن یکصد و سی نفر از شخصیت‌هایی که در راه دفاع از تشیع به شهادت رسیده‌اند ذکر شده‌اند این کتاب هم در سال ۱۳۵۵ قمری چاپ شده است.

۴- کامل الزیارات ابن قولویه، مرحوم علامه امینی این کتاب را در نجف اشرف تصحیح نموده و در سال ۱۳۵۶ قمری چاپ شده است.

۵- ادب الزائر، رساله مختصری است در آداب زیارت قبر امام حسین علیه السلام که در سال ۱۳۶۲ قمری چاپ شده است.

۶- سیرتنا و سنتنا، پاسخ به سؤالاتی است که از حلب برای علامه امینی فرستاده شده و معظم له آن سؤالات را جواب داده و در سال ۱۳۸۴ در نجف چاپ شده است.

۷- تعلیقه بر رسائل شیخ انصاری مخطوط.

۸- تعلیقه بر مکاسب شیخ انصاری مخطوط.

۹- مقاصد علیه مخطوط.

- ۱۰- ریاض الانس مجموعه‌ای از نظم و نثر به فارسی و عربی مخطوط.
- ۱۱- رجال آذربایجان مخطوط.
- ۱۲- عترت طاهره در قرآن مجید مخطوط.
- ۱۳- ثمرات الاسفار مخطوط.

استادان و مشایخ او

علامه جلیل القدر حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه در تبریز و نجف اشرف در نزد گروهی از علماء و فقهاء تلمذ کردند و اینک نام آنها را در اینجا مجدداً به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

- ۱- محمد بن عبدالکریم موسوی مشهور به مولانا متوفی ۱۳۶۳.
- ۲- مرتضی بن احمد حسینی خسروشاهی متوفی سال ۱۳۷۶.
- ۳- شیخ حسین بن عبد علی توتونچی متوفی سال ۱۳۶۰.
- ۴- میرزا علی اصغر ملکی.
- ۵- محمدباقر حسینی فیروز آبادی متوفی سال ۱۳۴۵.
- ۶- سید ابوتراب خوانساری متوفی سال ۱۳۴۶.
- ۷- میرزا علی ایروانی متوفی سال ۱۳۵۴.
- ۸- میرزا ابوالحسن مشکینی متوفی ۱۳۵۸.
- ۹- میرزا علی شیرازی فرزند میرزای بزرگ متوفی سال ۱۳۵۵.
- ۱۰- میرزا حسین نائینی متوفی سال ۱۳۵۵.
- ۱۱- شیخ عبدالکریم حائری یزدی متوفی سال ۱۳۵۵.
- ۱۲- سید ابوالحسن اصفهانی متوفی سال ۱۳۶۵.
- ۱۳- شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی متوفی سال ۱۳۶۱.
- ۱۴- محمد حسین آل کاشف الغطاء متوفی سال ۱۳۷۳.

۱۵- حاج آقا حسین قمی متوفی سال ۱۳۶۶.

۱۶- علی بن ابراهیم قمی متوفی سال ۱۳۷۳.

۱۷- محمد علی غروی اردوبادی متوفی سال ۱۳۸۰.

۱۸- شیخ آغا بزرگ تهرانی متوفی سال ۱۳۸۹.

علامه امینی در مشهد مقدس

مرحوم حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه تابستانها به ایران می آمدند و مدتی را هم در مشهد مقدس رضوی می گذراندند، او در این شهر با اهل علم و فضل مجالس بحث و مذاکره داشت و همواره گروهی در محضر ایشان حضور پیدا می کردند و از بیانات و تقریرات معظم له استفاده می نمودند.

علامه امینی در مدرسه نواب مشهد منبر می رفتند و طبقات مختلف در پای منبر ایشان اجتماع می کردند، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد سخنرانیهای مرحوم امینی در مدرسه نواب در نوارها ضبط می شد و در منازل و محافل مورد استفاده قرار می گرفت، اگر آن نوارها در نزد افرادی موجود باشد بهتر است مطالب آنها استخراج گردد و پس تنظیم به چاپ برسد.

آشنائی با علامه امینی

نگارنده این سطور از سال ۱۳۳۶ در تهران با آن عالم جلیل القدر آشنا شد و به مجلس او راه پیدا کرد، بعد از مدتی این آشنائی تبدیل به دوستی و ارتباط نزدیک گردید، او به من اجازه می داد مانند یک شاگرد در محضر او بنشینم و از او تعلیم بگیرم. من در آن ایام تازه به کارهای تحقیقی و تصحیح متون روی آورده بودم و نیازمند استاد و محققى که مرا به فنون و رموز تحقیق آشنا کند داشتم، از سعادت من در آن ایام آشنائی با مرد بزرگی مانند علامه امینی بود که در آن ایام شیخ المحققین به

حساب می آمد.

در سال ۱۳۴۰ کتاب مسند عبدالعظیم حسنی را تألیف کردم و این کتاب نخستین اثر علمی حقیر بود، بعد از اینکه کتاب تنظیم گردید و آماده چاپ شد به نظر ایشان رساندم، مرحوم امینی کتاب را از من گرفت و فصول و ابواب و روش تألیف آن را مورد بررسی قرار داد و کتاب را از هر جهت تأیید کرد.

علامه امینی هر ساله تابستانها به تهران می آمدند و چند ماهی در ایران اقامت می کردند، در این مدت پیوسته به حضورشان می رسیدم و از کارهایی که انجام داده بودم به نظر ایشان می رسانیدم، و از طرف ایشان ارشاد و راهنمایی می شدم و علاقه معظم له نسبت به کارهایم بیشتر می گردید.

مسافرت به نجف اشرف

در سال ۱۳۴۴ موفق شدم برای زیارت عتبات عالیات و استفاده از حوزه علمیه به نجف اشرف مشرف شوم، روز دوم ورودم به کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و خدمت ایشان رسیدم و برنامه های کارم را در نجف به استحضار ایشان رسانیدم. کتابخانه امیرالمؤمنین که توسط علامه امینی ایجاد شده بود از موقعیت ممتازی در نجف اشرف برخوردار بود و محققان اغلب به آنجا مراجعه می کردند، من هم تصمیم گرفتم کارهای خود را در آن کتابخانه دنبال کنم.

یکی از روزها که در کتابخانه خدمتشان بودم و از نظرم آگاه گردید و دریافت می خواهم روی چه موضوعی کارکنم، یکی از کارمندان کتابخانه را فرا خواند و گفت: این آقای عطاردی اهل کار است نزدیک میز من میزی برای ایشان بگذارید و هر کتابی هم که می خواهد برایش بیاورید. دستور ایشان مورد عمل قرار گرفت و ما در کنار ایشان قرار گرفتیم و به کار خود مشغول شدیم، من در آن ایام روی خراسان کار می کردم و برای این کار منابع فراوانی در آن کتابخانه بود، روزی چند ساعت در کتابخانه کار

می‌کردم و اوقات دیگر را در جلسات درس علمای اعلام شرکت می‌نمودم و یا به ملاقات فضلاء می‌رفتم.

برنامه آن مرحوم این بود که در سحرها به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می‌شد و بعد از اداء نماز صبح در حرم به کتابخانه می‌آمد و پشت میزش قرار می‌گرفت و کار می‌کرد، بعد از طلوع آفتاب به منزل می‌رفت و بعد از صرف صبحانه و استراحت بار دیگر به کتابخانه بر می‌گشت و تا ظهر به کار خود مشغول می‌گردید.

ظهر به منزل می‌رفت و عصر بار دیگر به کتابخانه می‌آمد و تا هنگام مغرب کار می‌کرد، و بعد از نماز مغرب و عشا در کتابخانه تا پاسی از شب مشغول کار می‌شد و بعد برای استراحت به منزل می‌رفت، برنامه‌های ایشان بسیار منظم بود و روزگار خود را چنین سپری می‌کرد رضوان الله و رحمته علیه.

استخراج اعلام و احادیث تاج العروس

یکی از روزها در کتابخانه خدمت علامه امینی رسیدم و در کنار میز کارش قرار گرفتم، کتابی در قطع رحلی بزرگ در مقابل خود گذاشته و مطلبی از آن را یادداشت می‌کرد، او متوجه من شد و فرمود این تاج العروس است، این یک کتاب نیست این یک دریا از معارف است و کتابی بسیار پرفائده برای اهل علم و محققان.

مؤلف این کتاب یک پهلوان در میدان ادب و علم می‌باشد او در این کتاب به تناسب موضوع مطالب گوناگونی گردآورده است ولی چون فهرست ندارد از این کتاب بزرگ و پرفائده چندان استفاده نمی‌شود و محققان و مؤلفان نمی‌توانند از این کتاب سودی ببرند.

شما بیاوید تصمیم بگیرید و همت کنید سه فهرست جامع برای این کتاب تهیه کنید، نخست اعلام مترجمین این کتاب را استخراج کنید و دوم اعلام بلاد و امکنه را فهرست نمائید و سوم اخبار و احادیث غریب را که در این کتاب شرح شده بیرون

بیاورید و مرتب نمائید.

در پاسخ عرض کردم این کار بزرگی است و سالها وقت لازم دارد تا این کار پایان گیرد و من اکنون کاری در دست گرفته‌ام و این کار مرا از کار دیگر باز می‌دارد، فرمودند: این خودش یک کار است، و خودت از این کار بسیار منتفع می‌شوی و دیگران را هم از این کار منتفع خواهی کرد.

بیانات ایشان در من اثر کرد و از همان روز تصمیم گرفتم روی این کتاب کار کنم، این کار چند سال طول کشید و ده‌ها هزار برگه از تاج العروس استخراج گردید و بعد از پایان کار مطالب را در سه موضوع مرتب کردم و بعد از پاک نویسی آماده چاپ نمودم فهرستهای سه گانه عبارتند از:

۱- اعلام رجال، در این بخش کلیه رجال تاج العروس که مؤلف از آنها نام برده و درباره آنان مطلبی آورده فهرست گردیده و با حروف تهجی مرتب شده است، این کتاب در سال ۱۳۶۱ در دائرة المعارف حیدرآباد در چهار مجلد چاپ شد و چاپ جدید آن هم در تهران در حال انجام است.

۲- غریب الحدیث و شرح آن در تاج العروس یکی از کارهایی بود که انجام دادم، در اینجا اخبار و احادیث مشکله را با شرح آن از کتاب استخراج کردم و چون تاج العروس بر حسب روش قدماء بر حسب ابواب مرتب شده ما آن را بر حسب حروف مرتب کردیم، این موضوع هم در چهار مجلد در حیدرآباد چاپ شده و چاپ جدید آن هم در تهران در حال انجام می‌باشد.

۳- موضوع سوم اعلام بلاد و امکنه است که در مطاوی کتاب به مناسبت‌هایی ذکر شده‌اند، این بخش در موضوع خود بسیار مفید و جامع است، عناوین آن از انساب سمعانی و معجم یاقوت هم بیشتر است و از صدها کتاب استفاده شده، این کتاب هم به زودی از چاپ خارج خواهد شد.

بسیار خوشوقت هستم که توصیه آن عالم جلیل القدر و محقق بی‌نظیر را به

مرحله عمل در آورم و خواسته‌های او را انجام دهم، او در تألیف کتاب تاریخ و فرهنگ خراسان و همچنین کتاب مشروح مسانید اهل البیت علیهم‌السلام هم مشوق این جانب بود و راهنمایی‌های لازم را می‌فرمود.

ترجمه النصایح الکافیه

هنگام اقامت در عراق تصمیم گرفتم ماه مبارک رمضان را در سه شهر سامراء، نجف اشرف و کربلای معلی بگذرانم و در هر شهری ده روز قصد کنم، برای استفاده از وقت در نظر گرفتم کتاب النصایح الکافیه لمن یتولی معاویه را که تا آن روز ترجمه نشده بود ترجمه کنم.

موضوع را با علامه امینی در میان گذاشتم، ایشان از این کار استقبال کردند، عرض کردم پس نسخه‌ای به ما مرحمت کنید تا روی آن کار کنم و ترجمه را آغاز نمایم، فرمودند: این کتاب در منزل است، اکنون می‌روم و برای شما می‌آورم، گفتم یکی از کارکنان کتابخانه را بفرستید بیاورند شما زحمت نکشید.

فرمودند: این خودش یک کار است، از کتابخانه به منزل رفتند و کتاب را آوردند و به حقیر دادند، ما آخر ماه شعبان از نجف اشرف به سامراء مشرف شدیم و ده روز در آنجا اقامت کردیم، ترجمه کتاب را در مدرسه مرحوم شیرازی شروع کردم، و در مدت ده روز ثلث آن را ترجمه کردم.

روز یازدهم ماه مبارک رمضان بار دیگر به نجف اشرف برگشتم و ده روز هم در نجف در مدرسه صدر روی کتاب کار کردم و ثلث دوم کتاب را هم در نجف ترجمه کردم، روز بیست و یکم ماه رمضان به کربلا مشرف شدم و ترجمه کتاب را ادامه دادم، شب عید فطر ترجمه کتاب پایان یافت.

بعد از عید فطر به نجف اشرف بازگشتم و به کتابخانه رفتم و کتاب را خدمت ایشان باز گرداندم، ایشان از اینکه کار ترجمه پایان گرفت و از سرعت عمل این جانب

بسیار تقدیر فرمود و درباره من دعا کردند، بعد از بازگشت به تهران کتاب چاپ شد و مورد توجه طبقات گوناگون قرار گرفت.

خصوصیات علامه امینی

او مردی زاهد، شجاع و آزاد بود و در تمام عمر گرانبهایش آزاد زندگی کرد، او دست به دامان امیرالمؤمنین علیه السلام زد و در پرتو عنایات آن حضرت بکارهای بزرگی دست زد و موفق شد، او به هیچ گروه و شخصی نپیوست و در هیچ جریان فکری و سیاسی مشارکت نداشت.

در طول معاشرت خود با آن بزرگوار داستانهای از او به خاطر دارم که حکایت از زهد، پارسائی و شجاعت و عدم وابستگی او به خداوندان زر و زور دارد، و اینکه آنچه خود از وی دیده و یا از او شنیده‌ام در اینجا به نظر خوانندگان این کتاب می‌رسانم.

مذاکره با حاج آقا حسین بروجردی

در سالهای ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶، یکی از بازرگانان تهران خدمت مرجع عالی مقام شیعه حاج آقا حسین بروجردی می‌رود و جبهی از بابت سهم امام به او می‌دهد، و به ایشان می‌گوید، این وجه را در حوزه علمیه قم مصرف کنید و به حوزه نجف از این وجه چیزی نفرستید.

این خبر به اطلاع مرحوم امینی که در آن ایام در تهران بوده می‌رسد، او به قم می‌رود و در منزل حاج آقا حسین بروجردی رضوان الله علیه حاضر می‌شود و با ایشان ملاقات می‌کند، پس از سلام و احوال پرسی مرحوم امینی متوجه مرحوم بروجردی می‌گردد و می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام «خضم شما است»؟! مرحوم حاج آقا حسین بروجردی می‌فرمایند: چرا امیرالمؤمنین خضم من باشد؟ مرحوم امینی پاسخ می‌هد بازرگانی از

تهران نزد شما آمد و وجهی به عنوان سهم امام به شما داد و شرط کرد از این وجه چیزی به نجف نفرستید و در قم مصرف کنید.

شما خود در حوزه نجف تحصیل کردید، و در آنجا به مقام اجتهاد رسیدید و اکنون هم از برکت حوزه نجف به مرجعیت شیعه رسیده‌اید، شما باید این وجه را از آن بازرگان قبول نمی‌کردید، او به حوزه نجف توهین کرده و شایسته نکوهش بوده است و حتماً غرض خاصی داشته است.

مرحوم امینی گفت: حاج آقا حسین بروجردی هنگامیکه گفته‌های مرا شنید سه بار فرمود: اشتباه کردم و باید این وجه را از او قبول نمی‌کردم، مرحوم امینی در حالی با مرحوم حاج آقا حسین بروجردی این چنین سخن می‌گفت که او در اوج قدرت و ریاست بود.

داستانی از زهد او

مرحوم علامه امینی سالی چند ماه در تهران بسر می‌برد، او اواخر عمرش در یک منزل محقری در خیابان امیریه کوچه حجازی زندگی می‌نمود، و دوستان و علاقمندانش در آن منزل با او ملاقات می‌کردند و از محضر پر فیضش استفاده می‌نمودند، او روزی داستانی برای من نقل کرد و آن قصه چنین است:

فرمودند: شخصی نزد من آمد و بعد از مدتی گفتگو گفت: این منزل برای شما کوچک است، شما علاقمندان زیادی دارید و مردم می‌خواهند نزد شما بیایند و از شما استفاده کنند من منزل بزرگی دارم آن را به شما می‌دهم، در آنجا اقامت کنید و افراد زیادی را بپذیرید و مجالس بحث تشکیل دهید.

در اثر اصرار او قرار شد از منزل مورد نظر دیدن کنم، روزی به اتفاق او به منزل وی که در خیابان لاله‌زار بود رفتیم، منزلی بزرگ و مجلل، وسیع با اطاقهای متعدد و زیر زمینی که برای تابستانها ساخته شده بود، بعد از اینکه منزل را دیدم گفتم اینجا منزل من

نیست؟!

او در میان بهت صاحبخانه که از بازاریهای سرشناس آن روز تهران بود منزل او را قبول نکرد و به همان خانه کوچک بسنده نمود و تا آخر عمرش در همان منزل کوچک زندگی کرد.

داستان او با یک بازرگان

مرحوم امینی رحمه الله علیه فرمودند تصمیم گرفتم کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام را در نجف اشرف توسعه دهم، چون مراجعات زیاد بود و ما جا نداشتیم، در کنار کتابخانه منزلی را به شانزده هزار تومان خریداری کردم و مقرر گردید در زمان معینی پرداخت شود و خانه ضمیمه کتابخانه گردد.

ایشان فرمودند: به یک بازرگان درجه اول تبریزی که سابقه‌ای با او داشتم و از فضل و ادب هم بهره‌ای داشت و از نظر مالی در تهران بی‌نظیر بود مراجعه کردم و از او خواستم این مبلغ را تأمین کند، او در پاسخ من گفت: من در حال حاضر توانائی پرداخت این وجه را ندارم.

بعد از لحظاتی گفت: من اینوجه را به شما پرداخت می‌کنم در صورتیکه در این محل جای قبری به من بدهی، من از شنیدن این سخن او ناراحت شدم و گفتم من قبرستان نمی‌سازم و قبر فروش هم نیستم من کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام را توسعه می‌دهم، این را گفتم و از منزلش بیرون شدم.

ایجاد کتابخانه در قم

یکی از روزها در تهران خدمت ایشان رسیدم، پس از احوال پرسی فرمودند: آقای عطاردی برای شما خوابی دیده‌ام، جواب دادم انشاءالله خیر است، گفتند تصمیم دارم در قم شعبه کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام را راه اندازی کنم و شما را برای مدیریت آن

کتابخانه در نظر گرفته‌ام خودتان را حاضر کنید و به قم بروید.

عرض کردم اگر شما در قم کتابخانه تأسیس کنید و نام امیرالمؤمنین علیه السلام را بر آن بگذارید با کمال میل و افتخار این پیشنهاد را می‌پذیرم و به قم می‌روم، و هرچه در توان دارم برای ترقی و پیشرفت آن بکار خواهم بست و انجام وظیفه خواهم نمود، ایشان ما را دعا کردند و از منزل بیرون شدم.

چند روز بعد بار دیگر طبق معمول به منزل ایشان رفتم، پس از احوال‌پرسی فرمودند: آقای عطاردی شیاطین نگذاشتند این کار انجام بگیرد! و موضوع تأسیس کتابخانه فعلاً منتفی است و با ناراحتی این جمله را بیان کردند و بعد ما از منزل ایشان بیرون شدیم.

جریان فضیه این بود یک بازرگان تبریزی که از علاقمندان آن مرحوم بود خدمت ایشان می‌رود و اظهار می‌کند دویست هزار تومان ثلث در اختیار من هست این پول را به شما می‌دهم در هر راهی که می‌خواهید مصرف کنید، دویست هزار تومان در حدود سالهای ۱۳۴۳ پول قابل توجهی بود.

مرحوم امینی به ایشان می‌گوید: شما بروید در قم زمینی تهیه کنید و در آنجا ساختمانی بسازید و ما هم در آن ساختمان کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام را راه می‌اندازیم، او هم قبول می‌کند و در این راه گام بر می‌دارد و دنبال کار را می‌گیرد.

در آن هنگام یک جریان قوی و با نفوذ در کشور فعالیت‌های دینی و فرهنگی داشت و با مراکز قدرت و سیاست در ارتباط بود، این جریان متوجه این قضیه شد، آنها به بانی این کار گفتند: ما در قم زمین مناسب برای ساختن کتابخانه داریم، شما این مبلغ را بیاورید در زمین مورد نظر کتابخانه بسازید.

او هم به طمع رسیدن به دنیا و اندوختن مال و ثروت و تقرب به صاحبان نفوذ علامه امینی را رها کرد و دنبال آن جریان رفت و در زمین مورد نظر آنها کتابخانه را ساخت و دل مرحوم امینی را به درد آورد، از قضاء انقلاب شد و آن جریان منحل گردید

و ساختمان هم مصادره شد و به صورت دیگری در آمد.

ولی علامه امینی همچنان زنده است و نامش در همه جا می درخشد و بنام الغدیر اکنون مؤسسات دینی و فرهنگی بنا گردیده و در تهران و شهرستانها مورد استفاده می باشند، که نمونه ای از آنها مسجد الغدیر در تهران، بوستان الغدیر در اصفهان، مهمانسرای الغدیر در مشهد مقدس هستند.

مبارزه با معاندان

حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه با معاندان و منحرفان از هر طبقه ای که بودند مبارزه می کرد و از هیچ کس و مقامی هراس نداشت، سخنرانی ایشان در موضوع امامت که در مدرسه نواب مشهد مقدس انجام می گرفت مورد اعتراض یکی از امامان مسجد گوهرشاد قرار گرفت.

امام جماعت مورد نظر با مقامات حکومتی در مشهد ارتباط داشت و از نظر علمی هم معتبر نبود ولی به عللی با سخنرانی مرحوم امینی مخالفت می کرد، علامه امینی از این جریان آگاه شد و بالای منبر در حضور فضلاء و طلاب و طبقات مختلف در برابر او ایستاد و حقائق را برای مردم افشاء نمود.

یکی از نویسندگان روشنفکر و بی مایه آن ایام که در محافل فرهنگی معروف بود و با مقامات عالیه کشور ارتباط داشت در یکی از کتابهایش به مقدس اردبیلی توهین کرده بود علامه امینی در مقابل او ایستاد و او را سخت نکوهش کرد و باطیل او را پاسخ داد.

یکی از علمای مشهور آن روز که به احزاب سیاسی گرویده بود و مطالب و موضوعات دینی را تحریف می کرد و آیات و اخبار را بر طبق دلخواه اعضاء آن حزب تفسیر می نمود مورد اعتراض مرحوم امینی قرار گرفت و نظریاتش مردود اعلام شد، در آن روز مقابله با این گونه افراد کار بسیار مشکلی بود.

درگذشت علامه امینی

مرحوم شیخ عبدالحسین امینی در سالهای آخر عمرش گرفتار بیماری گردید و مدتی سرپائی در تهران مشغول معالجه شد، دربارهٔ بیماری او نظرها متفاوت بود، ابتداء به او گفتند کمرت آسیب دیده و باید روی صندلی بنشیند، دوستانش او را به مناطق آب گرم بردند و او مدتی از آبهای معدنی استفاده کرد تا کمرش بهبود یابد.

درست به خواطر دارم طبق معمول روزی به منزلش در خیابان امیریه رفتم، هنگامیکه وارد حیات شدم مشاهده کردم اوضاع غیر طبیعی است و جمعیتی در حیات هستند و گروهی هم داخل اطاق گرد آمده‌اند و همه ناراحت و پریشان می‌باشند و گویا حادثه جدیدی پیش آمده و همه را اندوهگین دیدم.

در این هنگام یکی از کارمندان کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که برای آن مرحوم میکروفیلم تهیه می‌کرد نزد من آمد و گفت: کمر شیعه شکست؟! علامه امینی مبتلا به سرطان شده است، و دیگر قدرت حرکت ندارد، آن نخل بلند و پر ثمر بر زمین افتاد و قلم او از کار باز ماند و قامت رشیدش در بستر آرامید.

با شنیدن این خبر جانگداز اندوه غم سراسر وجودم را فرا گرفت و مدتی با دوستان در آنجا بودیم و نظاره گر آن وجود گرامی شدیم و از خانه بر آمدیم، معظم له را به بیمارستان بردند مدتی در بیمارستان بستری بودند و پزشکان عالی مقام و متخصصان بر بالین او حاضر می‌شدند و وی را مورد معاینه قرار می‌دادند.

مدتی در بیمارستان اقامت کردند، طبقات مختلف از ایشان عیادت نمودند و در مجالس و محافل برای او دعا کردند و شفای او را از خداوند طلب نمودند، بعد از چندی او را از بیمارستان به منزل منتقل کردند، معالجات مؤثر واقع نشد، او روز به روز ضعیف گردید تا آنگاه که در ماه ربیع الاول سال ۱۳۹۰ در تهران وفات نمود.

جنازه او را پس از تشییع با هواپیما به عراق منتقل کردند و پس از طواف در حرم

مطهر کاظمین و کربلای معلی به نجف اشرف بردند و پس از طواف در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در مقبره‌ای که قبلاً برای خودش تهیه کرده به خاک سپردند - و السلام علیه يوم ولد و يوم مات و يوم یبعث حیا.

۹۵۰- عبدالحسین رضوی

از کارگزاران آستان قدس رضوی و تقیب سادات طوس بود، او فرزند میرزا محمد مهدی رضوی و از اعیان و اشراف مشهد بشمار می‌رفت، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا عبدالحسین مناصب موروثی پدر را متصرف گشت و به منصب سرکشیکی آستان قدس و نقابت اشراف مفتخر گردید، و لقب رکن التولية به او داده شد. میرزا عبدالحسین از رجال منتفذ مشهد مقدس بود و مال و منال زیادی بدست آورد، در سال ۱۳۰۱ قمری هنگام حکومت میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی در مشهد بلوا و آشوبی پدید آمد، در این حادثه میرزا عبدالحسین متهم گردید که در آشوب دستی داشته است، از این رو حاکم خراسان او را به تهران تبعید کرد، او در سال ۱۳۲۰ درگذشت و در رواق رضوی مدفون گردید.

۹۵۱- عبدالحق تبادکانی

بخش شمال و شمال شرقی مشهد مقدس را تبادکان گویند و مرکز آن یک آبادی به نام تبادکان و یا تباد کوه است که در دو فرسخی مشهد مقدس در نزدیک کارخانه سیمان قرار دارد، از این منطقه چند عالم و شاعر بر آمده‌اند که یکی از آنها عبدالحق تبادکانی است.

سید مرتضی زبیدی مؤلف تاج العروس در ذیل عنوان تبوذک گوید: عبدالحق تبادکانی استاد و شیخ محمد بن محمد تبادکانی شارح منازل السائرین می‌باشد، از این عبدالحق شرح حالی به نظر نگارنده نرسیده و در تاج العروس هم فقط نام او آمده است

او در قرن نهم زندگی می‌کرده و از عرفا و متصوفه بوده است.

۹۵۲- عبدالحق طوسی

او از علماء و عرفاء طوس بوده و ظاهراً در هرات زندگی می‌کرده است، عبدالله واعظ اصیل‌الدین در کتاب مقصد الاقبال گوید: شیخ عبدالحق طوسی از علماء صورت و معنی و از اقران شیخ شاه فراهی و شیخ علاء رافعی و شیخ اسماعیل خوارزمی بود، او پیوسته در معرفت و محبت سخن می‌راند، تاریخ وفاتش معلوم نشد، مدفنش در قریه خواجه سرمق در بیرون مشهد خواجه جلال‌الدین سرمقی است.

نگارنده گوید: محتمل است که این خواجه عبدالحق طوسی همان عبدالحق تبادکانی باشد، زیرا تبادکان از توابع طوس است.

۹۵۳- عبدالحمید مترجم

او در مشهد مقدس رضوی کارمند و مترجم کنسولگری روسیه تزاری بوده و در جریان توپ بندی گنبد حضرت رضا علیه السلام توسط روسهای تزاری حضور داشته و پیامهائی از طرف روسها توسط او به مقامات و رجال مسئول شهر مشهد فرستاده می‌شده است.

هنگامیکه روسها تصمیم می‌گیرند گنبد حضرت رضا را توپ باران کنند، او را نزد سید ابراهیم رضوی که از مخالفان مشروطه حمایت می‌کرده می‌فرستند و جریان را به او اطلاع می‌دهند، در این مورد ادیب هروی در حدیقة الرضویه گوید: میر مرتضی قرباغی به من گفت:

من در کنسولگری روسیه بودم که رئیس قشون روس به آنجا آمد و کاغذی به کنسول نشان داد که آن را امضاء کند، در این نامه حکم توپ بستن به حرم مطهر صادر شده بود، در این هنگام کنسول روس عبدالحمید را به منزل میرزا ابراهیم رضوی

می فرستد و از او می خواهد دستور دهد شورشیان از اماکن متبرکه بیرون شوند.

عبدالحمید به منزل سید ابراهیم می رود و پیغام را می رساند و می گوید: شورشیان را از اماکن شریفه خارج کنید، اگر آنها تا عصر امروز از صحن ها بیرون نگردند و از گلدسته ها و بالای بامهای حرم مطهر پائین نیایند، هنگام غروب توپها به طرف بارگاه امام رضا علیه السلام رها خواهند شد.

عبدالحمید می رود و پیام کنسول را به سید ابراهیم می رساند، ولی سید می گوید: روسها این کار را نخواهند کرد و به خواسته های او ترتیب اثر نمی دهد.

در این هنگام در منزل میرزا ابراهیم رضوی جلسه ای با حضور رؤساء آستان قدس تشکیل می گردد، عبدالحمید به آنها می گوید سر کنسول سلام رسانید و گفت: اگر تا عصر امروز شورشیان خلع سلاح نشوند و صحنین را ترک نگویند آنجا را به توپ خواهیم بست.

رؤساء شورشیان که در رأس آنها حاج سید ابراهیم رضوی بوده به سخنان عبدالحمید گوش نمی دهند و می گویند این مطالب حقیقت ندارد و روسها جرأت ندارند این کار را انجام دهند، عبدالحمید از آن مجلس بیرون گردید و عصر همان روز توپها به طرف حرم مطهر رها شدند و آن حادثه را پدید آوردند.

ما در این کتاب در چند مورد به مناسبت هائی گفته ایم گروهی از شیعیان قفقاز و هندوستان در کنسولگری های روس و انگلیس کار می کردند و وسیله ارتباط آن دو دولت با علماء و اعیان شهر قرار می گرفتند و از همین طریق برای آن دو کشور خبر چینی می نمودند و عبدالحمید هم از اینگونه افراد بوده است.

۹۵۴- عبدالحمید مولوی

او یکی از فضلاء و دانشمندان مشهور خراسان و از کارگزاران و خادمان بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام و مسجد جامع گوهرشاد بود، مرحوم عبدالحمید مولوی

تمام عمر خودش را در آستان قدس و مسجد گوهرشاد گذرانید و از خود یادگارهای زیادی گذاشت.

او چندین سال رئیس اداره املاک آستان قدس و مدیر مسجد جامع گوهرشاد بود، از این رو اطلاعات بسیار وسیعی در امور روضه مبارکه رضویه و مسجد جامع داشت، و بسیار مورد استفاده بود، هر کس درباره آستان قدس و جامع گوهرشاد به مطلبی نیاز داشت به او مراجعه می‌کرد.

مرحوم مولوی غیر از آستان قدس و مسجد درباره مدارس، مساجد و آثار تاریخی مشهد مقدس و حومه هم اطلاعات مبسوطی داشت و آنها را به خوبی می‌شناخت و درباره رقبات و املاک وقفی مشهد کتابها و مقالات متعددی نوشت که اکنون مورد استفاده می‌باشند.

نگارنده این کتاب بیش از ده سال با آن مرد محقق، خوش بیان و خوش اخلاق در ارتباط بودم، و با او در موضوع مطالب مورد نظر گفتگو می‌کردم، و گاهی با هم به اطراف مشهد مقدس می‌رفتیم و پیرامون بناهای تاریخی با هم مذاکره می‌کردیم. درست به خاطر دارم برای اولین بار که می‌خواستم از چشمه کلاس دیدن کنم او مرا همراهی می‌کرد، در بین راه می‌گفت: من تمام جلگه طوس و کوه پایۀ آن را با اسب طی کرده‌ام، در آن زمان که هنوز ماشین وجود نداشت من این منطقه را سیر کردم و مطالعه نمودم.

ما در این کتاب مکرر از او یاد کرده‌ایم و از نوشته‌های او استفاده نموده‌ایم، کتاب موقوفات آستان قدس که از تحقیقات بسیار با ارزش آن مرحوم می‌باشد همه اهل فن استفاده می‌کنند و امیدواریم روزی این اثر ارزنده که سالها در تألیف آن رنج بردند و جمع آوری کردند چاپ شود.

مرحوم مولوی سالها با انجمن آثار ملی، اداره باستانشناسی خراسان و اداره هنرهای زیبا، کتابخانه آستان قدس رضوی، و کتابخانه ملی ملک در تهران همکاری

کردند و در جهت اهداف خود گام برداشتند، و مورد عنایت و توجه رجال علم و ادب و فضیلت و فرهنگ بودند.

شرح حال آن مرد بزرگ بسیار مشروح و مفصل است کسی که تمام عمر خود را در راه تحقیق و علم و فرهنگ گذاشت و ده‌ها مقاله و کتاب و رساله تدوین کرد و در مجالس و محافل علمی شرکت کرده و سخنرانی نمود و از شهرت زیادی در خراسان و کشور برخوردار گردید.

ما شرح حال او را از نوشته‌هایش که هنوز بصورت خطی موجود است استخراج کرده‌ایم، و مختصری هم فرزندش مرحوم احمد مولوی که مانند پدرش به ما محبت و علاقه داشت به خط خودش نگاشت و به حقیر داد و بعد هم به رحمت ایزدی پیوست، و مقداری هم اطلاعات شخصی خودم می‌باشد که در طول معاشرت با آن دانشمند فقید به خاطر دارم.

تولد مرحوم مولوی

مرحوم مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: تولد بنده در روز هجدهم ماه رجب سال ۱۳۲۱ مطابق با دهم میزان سال ۱۲۸۶ بوده است و این را پدرم یادداشت کرده است، مرحوم مولوی در خاندانی که به علم و تقوی معروف بودند متولد گردید.

پدرش مرحوم حاج میرزا علی محمد منجم التولیه از علمای عصر خود بوده و منصب خطابه در آستان قدس رضوی را به عهده داشت و این مقام را از اجداد خود به ارث می‌برد، و جدش مرحوم حاج میرزا عبدالجواد هم در آستان قدس خطیب بوده است.

تحصیلات او

مرحوم مولوی طبق معمول آن زمان نخست در نزد پدرش درس خواند، و بعد ادبیات فارسی و عربی را فرا گرفت، او نجوم و هیئت را هم نزد پدرش آموخت، و در حالی که هفده سال داشت پدرش وفات کرد، او بعد از درگذشت پدر به مدارس جدید جذب شد.

او در تمام عمرش از طلب علم و کمال دست برنداشت و همواره با کتاب و قلم و تحقیق اوقات خود را می‌گذرانید، او در خدمت علمای مشهد مقدس حاضر می‌گردید و کسب علم می‌کرد، او در مشهد با حاج شیخ حسنعلی اصفهانی و حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج میرزا علی اکبر نوقانی و دیگران ارتباط داشت.

مشاغل مرحوم مولوی

او بعد از درگذشت پدرش سرپرست خانواده‌اش بود، و عائله سنگین موجب شد تا دنبال کاری برود، و لذا مدرسه و تحصیل را رها کرد و به دعوت مرحوم طاهر طاهری متولی مسجد جامع گوهرشاد برای کار به این مسجد رفت و در آنجا به عنوان نیابت تولیت مشغول کار گردید و چند سال در این سمت کار کرد.

بعد از آن به آستان قدس رضوی منتقل شد و به ریاست اداره املاک آستانه انتخاب و منصوب گردید و مدت سی سال در این سمت باقی ماند او به خاطر سرکشی از املاک آستان قدس در مشهد و جاهای دیگر به مسافرت می‌رفت و این خود موجب گردید تا درباره املاک تحقیق کند و سند های وقفی را مورد مطالعه قرار دهد.

او در حین کار در اداره املاک صدها سند وقفی را در کتابخانه آستان قدس مورد تحقیق و بررسی قرار داد و صدها مدرسه، مسجد، کاروانسرا، بازار، حسینیه، حمام، طاحونه و آب انبار را که در اسناد و وقفنامه‌ها بود شناسائی کرد و بعد از چند سال به صورت یک محقق و کارشناس املاک و مستقالات آستان قدس در آمد.

یکی از مشاغل او ریاست کتابخانه ملی ملک در تهران بود، او به خاطر اطلاعات و معلوماتی که در کتابشناسی داشت مورد توجه و عنایت مرحوم حاج حسین ملک مؤسس و صاحب کتابخانه ملک بود، از این جهت چند سال مدیریت این کتابخانه را به عهده داشت.

مرحوم عبدالحمید مولوی به خاطر علاقه‌ای که به آثار تاریخی و باستانی داشت مورد علاقه باستانشناسان هم بود، او در مشهد مقدس با انجمن آثار ملی - انجمن مفاخر فرهنگی - امروز و اداره باستانشناسی خراسان هم همکاری می‌کرد، و مورد مشورت آنها قرار می‌گرفت.

فعالتهای فرهنگی او

کارهای فرهنگی جزء ذات او بود، او کتابخانه معتبری در اختیار داشت و در ایام فراغت از کارهای اداری به مطالعه و تحقیق مشغول می‌گردید، و درباره رجال معاصر و یا اماکن باستانی مقاله می‌نوشت و با اغلب رجال علمی و فرهنگی در ارتباط بود. مقالات فراوانی از او در نامه آستان قدس رضوی و نشریه فرهنگ مشهد و مجلات دیگر در تهران و مشهد چاپ شده است، او با شناختی که از منطقه داشت و معلوماتی که از آثار باستانی گردآورده بود آثار خود را مستند بیان می‌کرد و همواره مورد استفاده قرار می‌گرفت.

مقالات او بیشتر درباره سدهای باستانی خراسان، کاریزها، کاروانسراها، رباطها و مزارات بود، او رباط شرف را که در جاده مشهد و سرخس قرار دارد و از آثار دوره سلجوقیان می‌باشد، برای اولین بار در مطبوعات مطرح کرد و بعد از آن توسط باستانشناسان مورد مطالعه قرار گرفت.

او درباره قناتهای جلگه مشهد مقدس بسیار تحقیق کرد و در این باره مقالاتی نوشت، او با مهندسان اداره آبیاری خراسان درباره حفر چاههای عمیق اختلاف نظر

شدیدی داشت و می‌گفت حفر چاههای عمیق قنات‌ها را خشک می‌کند و از بین می‌برد. او همیشه از خشک شدن قنات‌های پر آب اطراف مشهد مقدس غصه و اندوه داشت، و از قنات‌هایی که در مشهد جریان داشت یاد می‌کرد و از اینکه به خاطر حفر چاه از طرف شهرداری مشهد کاریزهای شهر خشک شده‌اند رنج می‌برد و در گفتن و نوشتن از این کار انتقاد می‌کرد.

کارهای فرهنگی او در آستان قدس

مرحوم عبدالحمید مولوی به آستان قدس رضوی سخت علاقه داشت او عمر خود را در این روضه مبارکه گذرانیده بود و به این کار مباهات می‌کرد، پدران و اجداد او هم از خدمتکاران و کارگذاران آستان مقدس رضوی بودند و تمام زندگی و هستی او متعلق به آستان قدس بود.

او در کارهای فرهنگی و عمران روضه منوره تا هنگام حیات مستقیم و یا غیر مستقیم فعال بود، و مورد مشورت قرار می‌گرفت، او در هیئت‌های بررسی و یا بازرسی کتابخانه آستان قدس همواره عضویت داشت او در این هیئت نفر اول و صاحب نظر بود.

همگان به کار و تخصص او اعتقاد داشتند و به آراء و نظریات او اعتماد می‌کردند و مورد توجه قرار می‌دادند، یکی از کارهای او فهرست کتابخانه آستان قدس بود که در مدت چند سال انجام گرفت و همچنین فهرستی از قرآن‌های آستان قدس رضوی را تهیه کردند.

در حدود سال ۱۳۴۵ شمسی روزی به کتابخانه آستان قدس رضوی رفتم، و در نظر داشتم یک کتاب خطی را مورد بررسی قرار دهم، برای این منظور به اطاق بزرگ رئیس کتابخانه رفتم تا کتاب مورد نظر را برایم بیاورند، در این هنگام مشاهده کردم مرحوم عبدالحمید مولوی در آنجا نشسته و تعدادی قرآن‌های خطی را بررسی می‌کند.

من هم نزدیک او رفتم و در کنارش نشستم بعد از احوال پرسی فرمودند: قرار است در پاکستان نمایشگاهی از قرآنهای خطی باستانی تشکیل شود، آنها از دولت ایران خواسته‌اند تا تعدادی از قرآنهای قدیمی آستان قدس را هم در آنجا در معرض نمایش قرار داده شود.

مقامات آستان قدس از شاه - محمدرضا شاه - اجازه گرفتند و موافقت تولیت آستان قدس را در این مورد خواستند شاه هم موافقت کردند که قرآنها را بیمه کنند و به پاکستان بفرستند و بلافاصله بعد از نمایش به مشهد مقدس برگردانند.

مرحوم مولوی فرمودند: آستان قدس رضوی از من خواسته است تا قیمت و ارزش این قرآنها را تعیین و بر اساس آن بیمه نامه تهیه گردد، او یک قرآن کوچکی که در عهد سلطان محمود غزنوی در سال ۳۹۹ به آستان قدس رضوی تقدیم گردیده به من نشان دادند.

فرمودند: من این قرآن را به مبلغ یک میلیون تومان بیمه کردم - یک میلیون تومان در سال ۱۳۴۵ - یکی از مقامات آستان قدس گفت: این مبلغ زیاد است، من به او گفتم: این قرآن در دنیا منحصر به فرد است نسخه‌ای با این قدمت در کجا هست و اگر حادثه‌ای پیش آمد از کجا می‌توان آن را جبران کرد.

موقوفات آستان قدس رضوی

یکی از آثار ارزنده مرحوم عبدالحمید مولوی کتاب موقوفات آستان قدس رضوی می‌باشد که سالها روی آن تحقیق کرد و هزاران سند وقفی را مطالعه و بررسی نمود و به صورت کتابی تدوین کرد و در چند دفتر نوشته شده و اکنون در کتابخانه مبارکه آستان قدس موجود است.

در زمان نیابت تولیت باقر پیرنیا در سال ۱۳۴۶ مقرر شد چند نفر از اشخاص مطلع به امور آستان قدس پیرامون هم گرد آیند و فهرستی جامع و کتابی کامل از کلیه

رقبات وقفی آستان قدس رضوی را با توضیحات و مشخصات گردآورند و حدود آنها بررسی نمایند.

گروه مورد نظر مشخص شدند و از مرداد ماه سال ۱۳۴۶ کار را شروع کردند، آنها تمام وقفنامه‌ها، طومارها و دفاتر موجود در کتابخانه آستان قدس را بررسی کردند و گزارش کار را به نیابت تولیت دادند و قرار شد بصورت کتابی تنظیم گردد و در اختیار همگان قرار گیرد.

تنظیم و تألیف کتاب موقوفات به مرحوم مولوی واگذار گردید، و او هم با این کار موافقت کرد، بین مرحوم مولوی و آستان قدس در مورد تألیف این کتاب قراردادی منعقد گردید.

در یک دفترچه‌ای که درباره موقوفات آستان قدس رضوی و مسجد جامع گوهرشاد توسط مرحوم مولوی تنظیم گردیده و فرزندش مرحوم احمد مولوی نسخه‌ای از آن را در اختیارم گذاشت مرحوم مولوی می‌گوید:

مدت هفت سال طبق قراردادی که با آستان قدس مبادله شد در هشتصد و چهار صفحه کتابچه موقوفات آستان قدس را از آنچه در تصرف است، و یا آنچه از بین رفته فراهم کردم و به چهار صد و چهل و اند مدرک وقفنامه مراجعه نمودم.

طومارها و فرامین و اسناد آستان قدس را جزء به جزء خوانده و در کتاب بطور اختصار منعکس نمودم، یک هزار و هفتاد و شش رقبه را معرفی کردم و فهرستی برای تمام موقوفات اعم از متصرفی و غیر متصرفی و تاریخ وقف و نام واقف در آخر کتاب آوردم.

آستان قدس متعهد است پس از خاتمه کتاب اقدام به چاپ آن کند و سی نسخه از کتاب به علاوه مبلغ بیست و پنج هزار تومان به این بنده بدهد، چون حق التألیف مناسب با زمانی که برای تألیف کتاب کشیده بودم نبود از دریافت آن صرفنظر کردم تا کتاب را چاپ کنند.

استدعا نمودم تا زنده هستم اقدام به چاپ فرمایند، مدتها گذشت و از چاپ کتاب خبری نشد، به بازرسی شاهنشاهی شکایت کردم نتیجه نگرفتم، و حضور شاهنشاه آریامهر دامت عظمته عرضه داشتم و دستور رسیدگی فرمودند و باز هم چاپ نشد.

در شانزدهم رجب سال ۱۳۹۷ قمری با جناب آقای عبدالعظیم ولیان نائب تولیت عظمی ملاقات کردم قول شرف دادند که کتاب را به زودی چاپ می‌کنم و اکنون ده ماه از این قول شرف می‌گذرد باز هم اقدام به چاپ نکردند، حافظ فرموده:

بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
هرگاه کتاب تاریخچه موقوفات آستان قدس چاپ گردد، خوانندگان عظام بر
تمام سوابق موقوفات آستان قدس اطلاع حاصل خواهند فرمود و از عمری که در این
راه صرف کرده‌ام مرا خوشنود خواهند ساخت

نگارنده گوید:

کتاب موقوفات آستان قدس بعد از تنظیم و تألیف پاکنویس و ماشین شد و در دفاتر متعدد تجلید گردید، نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی است و این جانب کلیه آن را مورد بررسی و تحقیق قرار داده و در این کتاب از آن هم استفاده مکرر شده است.

نسخه دومی هم از آن کتاب به یکی از علمای بزرگ و مجتهدین عالی مقام مشهد مقدس که مورد احترام مرحوم مولوی هم بودند و ایشان در نوشته‌های خود از او به تجلیل یاد می‌کند داده شد، آن عالم جلیل‌القدر کتاب را مورد مطالعه قرار دادند.

عالم مزبور بعد از مطالعه آن کتاب نظر دادند چاپ کتاب مصلحت نیست، زیرا نشر و توزیع آن در میان مردم مشهد مقدس ایجاد عسر و خرج می‌کند.

از این رو آن عالم بزرگ به آستان قدس توصیه کردند این کتاب چاپ نشود و

برای مردم مشهد ایجاد ناراحتی نگردد، مقامات آستان قدس جریان را به محمدرضا شاه گفتند او هم دستور داد کتاب مزبور چاپ نشود، و بعد از انقلاب هم کتاب چاپ نشد.

من نسخه دوم این کتاب را در منزل آن عالم جلیل القدر دیدم، عالم مزبور که مانع چاپ این کتاب شد قبل از انقلاب در مشهد درگذشت رضوان الله و رحمته علیه، او که یک فقیه نامدار بود به خاطر مصلحت عامه از چاپ آن جلوگیری کرد و مرحوم مولوی از این جریان آگاه نبود.

کتابخانه مرحوم مولوی

مرحوم عبدالحمید مولوی از جوانی عشق به مطالعه و تحقیق داشته است و با علماء و فضلاء مشهد مقدس رضوی و فرهنگیان و نویسندگان در ارتباط بوده، از این جهت به کتاب و کتابخانه علاقه مند بوده و در طول زندگی خود کتابخانه معتبری فراهم کرده بود او در دفترچه موقوفات آستان قدس درباره کتابخانه خود چنین گوید:

بنده عبدالحمید مولوی بیست و پنج سال رئیس اداره املاک آستان قدس بوده‌ام و کتاب شناسی و ارزیاب کتاب، کتابخانه مفصلی شامل بیش از نهصد جلد کتاب خطی داشتم و کتابها را به دانشکده الهیات و علوم دینی دانشگاه فردوسی فروختم تا وجه آن را صرف هزینه روزانه زندگی کنم.

بد نیست بدانید با سوابقی که در امور آستان قدس دارم ماهی ششصد و بیست و نه تومان و یک قران بیمه ایران در مشهد به بنده می‌دهد، و ماهی چهارصد و هشتاد و دو تومان و هفت قران آستان قدس می‌پردازد و جمع دو مبلغ یکهزار و یکصد و یازده تومان و هشت قران در ماه می‌گردد.

با اسعار گران آیا چند روز زندگی را در ماه می‌توان با این مبلغ تأمین کرد و به همین جهت کتب نفیس و عزیز را فروختم تا بتوانم با احتیاجات بسیارگران و عوارض

مختلف شهرداری و حق الارض منزل که عرصه آن موقوفه جامع گوهرشاد است در این پایان عمر روزی را به شب آرام و شبی را به روز برسانم.

اشتغال بنده اکنون نوشتن مقاله و کتاب است که جملگی چاپ شده و در دانشگاههای دنیا و ایران محفوظ و مضبوط می‌باشند و دوپست و نه مجلد نفیس و قیمتی را که هر یک شامل چندین رساله و کتاب است به دانشکده الهیات مشهد هدیه دادم که در اشکافهای متعدد به نام بنده مضبوط می‌باشد.

اگر در تنگنا نبودم تمام کتابهای خطی در علوم مختلف را تسلیم می‌کردم و تقدیم می‌داشتم زیرا کتب خطی میراث بزرگان و دانشمندان ایران است و به تمام ایرانیان متعلق خواهد بود.

مولوی و عبدالعظیم ولیان

عبدالعظیم ولیان در سال ۱۳۵۳ به عنوان نیابت تولیت و استاندار خراسان معین شد، برنامه او در مشهد تخریب و نوسازی فضای فلکه آستان قدس رضوی بود، که ما این موضوع را در جلد اول این کتاب به تفصیل نوشته‌ایم.

در زمان نیابت تولیت او به علت گزارشاتی که به او رسیده بود مقرر گردید نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی بازنگری شود نسخه‌ها با دفاتر هم آهنگ گردند از این رو هیئتی از علماء و کارشناسان به سرپرستی مرحوم مولوی با حکم و ابلاغ نیابت تولیت به این کار اقدام کردند، مرحوم مولوی در این باره گوید:

شش ماه قریب دوازده هزار جلد خطی کتابخانه آستان قدس را انجمن مذکور بازرسی کرد و تمام کتب و نفائس در جای خود، طبق دفاتر کتابخانه محفوظ و مضبوط بود و کسی دستبردی نزده بود و این عمل موجب آسایش نائب التولیه گردید.

اما کتابها بقدری خاک داشت که در هر جلسه دست و لباس حاضرین پر خاک می‌شد و با اینکه قبلاً ظاهر کتاب را از خاک می‌ستردند مع الوصف اوراق داخل کتاب را

که نمی توانستند پاک و تمیز نمایند، و هر روز نیازمند به تعویض لباس می شدیم، علاوه بر اینکه مقداری گرد و خاک هم نوش جان می کردیم.

هر چه را در هر روز بازرسی می کردیم در پنج نسخه گزارش می دادیم که از شماره فلان تا فلان شماره را دیدیم و درست بود، و چندین گزارش داده شد و در آخر بهبود وضع کتابخانه در چند صفحه گزارش دادیم، و مدتها گذشت و از دفتر نیابت تولیت وصول گزارشها را ننوشتند و تشکر خشک و خالی هم نکردند.

روزی در صحن مقدس او را دیدم، عبدالعظیم ولیان به صحن آمده بود و کاشیهای نصب شده را تماشا می کرد، او را ملاقات کردم و در ضمن صحبت گفتم شش ماه به بازرسی کتابها اشتغال داشتیم و گزارشها را دادیم نه جواب وصول دیدیم و نه تشکر از این عمل و حتی کادوئی هم ندادید.

فرمودند: لابد جواب نداشته، گفتم: پس ما کار لغو و بیهوده کرده بودیم، فرمودند: مگر چیزی هم می خواستید، گفتم: بنده بازنشسته آستان قدس هستم ولیکن زر خرید شما نبوده ام، شما تقاضای کتبی کردید و ما شش ماه عمر را صرف رسیدگی به آن تقاضا کردیم.

فرمود: جای دفن می خواهید، گفتم جناب علی منصور در سال ۱۳۲۱ در دارالسرور جای دفن به من داده اند، اواز من جدا شد و چند قدمی جلورفت و برگشت و فرمود: مولوی اگر در نیابت تولیت من فوت کنی نمی گذارم تو را در آنجا دفن کنند، گفتم تا شما نائب التولیه باشید من هم فوت نمی کنم زهر خندی زد و رفت.

مولوی و یک سند وقفی

او در همین موضوع بازرسی کتابخانه آستان قدس داستان جالبی نقل کرده و گوید: در ضمن کتب آستان قدس جزوه های استادان خط و خوشنویسان معروف به تعدادی مضبوط است که دیدن آن روح بیننده امثال مرا شاد و مسرور می کند و مبهوت

می‌نماید.

در بین جزوه‌های نفیس کتابخانه کتابچه‌ای به دستم رسید و چون دقت کردم خط میرزا احمد نیریزی بهترین نویسنده خط نسخ در عهد صفویه بود، کتابچه را خواندم دیدم شاه سلطان حسین صفوی وقتی به مشهد آمده، سه پارچه ملک به نام عشرت‌آباد، علی‌آباد و ابراهیم‌آباد را خریده و وقف آستان قدس نموده است. خط وقفنامه از میرزا احمد نیریزی است، مهر شاه سلطان حسین صفوی نیز در وقفنامه هست، و مهر علمای وقت که سند وقفنامه را تسجیل کرده‌اند دارد، در قرون بعد نام ابراهیم‌آباد را تغییر داده‌اند و خورده‌اند و وقفنامه را هم از آستان قدس دزدیده‌اند. این وقفنامه از آستان قدس خارج می‌گردد و توسط افرادی فروخته می‌شود، خریدار او را از مشهد بیرون می‌کند، و دست به دست می‌گردد تا سرانجام به سمنان می‌رسد، و در اختیار شخصی قرار می‌گیرد، مرحوم محمد ولی خان اسدی در یک سفری در سمنان تصادفاً این وقفنامه را می‌بیند و از صاحب آن می‌خرد و به آستان قدس انتقال می‌دهد.

مولوی و حادثه مسجد گوهرشاد

در سال ۱۳۱۴ به امر رضاشاه دستور کشف حجاب از بانوان ایرانی صادر گردید و به استانداری خراسان هم ابلاغ شد، تا این قانون را در مشهد مقدس هم اجراء کنند، مردمان مشهد و علماء اعلام با این قانون به مخالفت برخاستند و در مسجد جامع گوهرشاد اجتماع کردند.

و عاظ و خطباء مشهد به منبر رفتند و از کشف حجاب انتقاد کردند و دولت وقت را از این کار باز داشتند، ولی دولت تصمیم داشت به هر صورت این کار را انجام دهد و حجاب از سر زنان بردارد، در مشهد در این باره قیام و شورش پدید آمد. خطیب مشهور آن زمان بهلول خراسانی در مسجد منبر می‌رفت و مردم را به

مقاومت تشویق می نمود، حادثه مسجد گوهرشاد یکی از خونین ترین حوادث تاریخی مشهد مقدس بود، و ما در این کتاب مکرر از آن یاد کرده ایم.

یکی از کسانی که در این حادثه ناظر بوده مرحوم عبدالحمید مولوی است او در آن زمان معاون مسجد گوهرشاد بوده و بر حفظ انتظامات مسجد نظارت داشته است و از نزدیک اوضاع و احوال را مشاهده می کرده است او در دفترچه موقوفات در این باره چنین گوید:

در شب پنجشنبه یکی از روزهای تیر ماه ۱۳۱۴ خورشیدی بهلول در جامع گوهرشاد منبر رفته و مردم را برای بیانات خاصی دعوت کرده بود تا در شب جمعه در مسجد جامع حاضر شوند، قبل از ظهر پنجشنبه مأمورین شهربانی بهلول را در ایوان عباسی صحن عتیق دستگیر کرده بودند.

مراتب را به مرحوم اسدی از صحن عتیق تلفن کردند او به دربانان آستان قدس دستور داده بود او را در زندان دربانها نگاه دارند، تا تکلیف بهلول را خود معلوم دارد، و به مأموران شهربانی گفته شود شما حق ندارید در داخل عمارات آستان قدس کسی را دستگیر کنید.

در زیر کشیک خانه دربانان زندان کوچکی بود که خلافکاران در عمارات آستان را گاهی در آنجا به زندان می بردند، قبل از ظهر پنجشنبه آقای دادرس که بازنشسته شهربانی و مأمور تأمینات بود به دفتر جامع گوهرشاد در پشت باغ ملی آمد. او صحبت های شب پنجشنبه بهلول را بیان کرد و گفت بهلول را نگذارید امشب که شب جمعه است منبر برود و احتمال می دهم این منبر شورش در مشهد برپا کند، او این مطالب را گفت و رفت.

من در آن هنگام در امور مسجد جامع کار می کردم و مراقب تنظیمات امور مسجد بودم، و هر شب از امور مسجد خبر می گرفتم، و دستورات لازم را به خدام جامع گوهرشاد می دادم، شب جمعه وقتی به مسجد رسیدم بین نماز مغرب و عشا تمام فضای

مسجد و شبستانها مملو از نمازگذاران شده بود.

از در قبله جامع که وارد فضا شدم دیدم کسی را روی شانه‌های مردم به طرف ایوان مقصوره که منبر در آنجا قرار داشت می‌آورند جلوتر که آمدم دیدم بهلول است و آوردن بهلول به جامع گوهرشاد چنان بوده است:

نواب احتشام رضوی با چند نفر به کشیک خانه دربانان رفته و در زندان را شکسته بهلول را بیرون آورده و از داخل صحن عتیق و ایوان طلای این صحن وارد دارالسیاده آستان قدس شده و مستقیماً به طرف منبر می‌برند، نماز جماعت داخل فضای مسجد به هم خورده و مردم هم نمی‌دانستند چه خبر است.

بهلول به نزدیک منبر رسید و بالای عرشه منبر نشست، بنده چون عجله داشتم کفشم هنوز در پایم بود از منبر بالا رفتم و از بهلول تقاضا کردم از صحبت راجع به امری که دیشب وعده داده بود منصرف شوند، و امشب در منبر بیانی نکنند.

بهلول گفت: برای این آمده‌ام تا آنچه می‌خواهم بگویم، گفتم: پس از منبر پائین بروید و وی را از منبر به داخل جمعیت روانه کردم، مردم بسیار ناراحت شده و یکی گفت: چرا با کفش بالای منبر رفته‌اید، گفتم الان منبر را هم می‌گویم بردارند، دیگری خواست کفش مرا بیرون بیاورد و به سینه وی زده او را انداختم.

چند نفر به پا خواستند مرا از منبر به زیر آورده بهلول را به منبر بفرستند و مردم تصور می‌کردند بنده مأمور شهربانی هستم، هر کس خواست پائین بیاورد، چون بنده در روی پله‌های منبر بودم حریف بنده نمی‌شدند، یکی گفت: منبر را بخوابانید تا بیفتد.

منبر سنگین را به روی زمین انداختند و مردم غوغا زده با عصا و کفش و مشت‌های گره کرده مرا لت فراوانی زدند و چون عده زیاد بود نمی‌دانم چه قدر این لت خوردن طول کشید، از بی حالی بی‌هوش شدم و زیر دست و پای مهاجمین افتادم.

خدام مسجد که جریان را از دور می‌دیدند آمدند و به مردم گفتند مولوی را چرا می‌زنید، مردم دست از آزار بنده کشیدند و منبر را راست کرده بهلول به منبر رفت و

خدام مسجد مرا بغل کرده به طرف خارج در قبله مسجد بردند.

در همان حال گاهی بی هوش و زمانی هوشم کار می کرد به در مسجد که رسیدم قریب سی نفر زوار بروجردی به من رسیدند و گفتند این زندیق را کجا می برید، یکی از افسران شهربانی رسید و اسلحه کشید و مردم را متفرق ساخت ولی او تیراندازی نکرد. به خدام مسجد گفتم: به بیمارستان شاهرضا اطلاع دهید اطاقی برای بنده حاضر نمایند و جراح بیمارستان دکتر معاضد کرمانشاهی حاضر باشد تا سرم را که شکسته است و سایر لطعات وارده معالجه کند، در آن وقت در مشهد اتومبیل و تاکسی و کرایه یافت نمی شد.

با درشکه مرا به بیمارستان بردند، در درشکه نتوانستم بنشینم و تکیه بدهم و در گودی محل پای درشکه میچاله وار خود را انداختم، گاهی بی هوش و زمانی بهوش می آمدم، گفتم مرا از بی راهه بیرید تا افراد دیگری مرا مورد حمله قرار ندهند، مرا به بیمارستان رسانیدند و در اطاقی قرار دادند.

دکتر محمد معاضد حاضر بود مرحوم طاهر طاهری متولی جامع گوهرشاد هم حضور داشت، دکتر محمد معاضد سرم را که شکسته بود بخیه زد و به قدری به چشمانم مشت زده بودند که چشمها ورم کرده و پر از خون مرده شده بود آمپول مرفین تزریق کرده بودند و دردها تسکین یافت.

شنیدم مرحوم طاهری از دکتر معاضد از چشمانم سؤال کرد، من خودم گفتم: همه جا را مشاهده می کنم، دکتر معاضد گفت مقداری از گوشت را کنده اند، گوشم را یکی از شورشیان گاز گرفته بود، پزشک مرا مداوا کرد و طبیب دیگری بر بالین من نهاد و خود رفت.

بهلول حافظه ای بسیار قوی داشت او دارای بیانی بسیار جذاب و در مدت کمی می تواند شورش و انقلابی فراهم کند و می داند که چه جملات و کلماتی را در کجا بگوید و بلاغت در کلام را کاملاً دارا می باشد، شب جمعه که منبر رفت عده ای در مسجد جامع

مانده و بسیاری هم به خانه‌های خود رفتند، فضای مسجد را چادر کشیده و فرش کردند.

نگارنده گوید: مرحوم مولوی بقیه داستان مسجد گوهرشاد را هم ذکر می‌کند ولی آن مطالب مسموعات او می‌باشند، چون او در بیمارستان بوده و ناظر حوادث نبوده است، ما در اینجا از ذکر آنها به خاطر طولانی بودن صرف نظر کردیم، و حادثه مسجد گوهرشاد را از طرق گوناگون در این کتاب آورده‌ایم.

مخالفت با تخریب آثار باستانی

در سال ۱۳۵۴ شمسی دولت و آستان قدس رضوی مصمم شدند طرح توسعه فلکه آستان قدس را به مورد اجرا بگذارند، این طرح وسیع که از سالهای ۱۳۴۰ تصویب شده بود به عللی اجراء نشده بود، و در زمان نیابت تولیت و آستانداری عبدالعظیم ولیان در سال ۱۳۵۴ به اجرا در آمد.

ما درباره این طرح و اجراء آن در مجلد اول این کتاب در باب اماکن متبرکه رضویه مشروحاً بحث کرده‌ایم و نیازی به تکرار آن نیست، هنگام اجرای این طرح تعدادی اماکن مذهبی و فرهنگی و خدماتی باستانی در اطراف حرم تخریب گردید، این اماکن ازدوره تیموریان، صفویان و قاجاریان بودند.

مرحوم عبدالحمید مولوی که به آثار باستانی سخت علاقمند بود از تخریب این بناها بسیار ناراحت بود و از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد، او به همه مقامات با نفوذ کشور متوسل گردید تا مانع تخریب اماکن باستانی شود ولی کسی توجه نکرد.

روزی در نزد ایشان بودم نامه بسیار مشروحی به من نشان داد که در موضوع آثار باستانی اطراف حرم مطهر رضوی نوشته بود این نامه را به دربار پهلوی فرستاده بود، نامه‌ای بسیار متین و مستدل ولی به آن هم ترتیب اثر ندادند.

مجریان طرح معتقد بودند که برای توسعه فضاهای زیارتی و رفاه حال زائران

باید این تنگناها بر طرف شوند و این اماکن تخریب گردند، اجرای این طرح به امضاء محمدرضا شاه رسیده بود و هیچ مقامی نمی توانست جلو آن را بگیرد.

من از مرحوم احمد مولوی فرزند گرامی عبدالحمید مولوی سؤال کردم اگر نامه مرحوم پدرتان را که در مورد عدم تخریب اماکن باستانی اطراف حرم مطهر را در اختیار دارید به من بدهید تا در تاریخ مشهد مقدس رضوی در شرح حال پدرتان بیاورم، فرمودند در میان نوشته های پدرم این نامه را ندیدم و معلوم نیست در کجا می باشد.

از سال ۱۳۴۰ که نوسازی رواقها و اماکن متبرکه شروع گردید، مهندسان جوان دانشگاه دیده در آستان قدس بکار گماشته شدند، آنها سنگهای قبور علماء، اعیان، و رجال را برداشتند و سنگهای از اره های رواقها را که با دست تراشیده بودند عوض کردند و به جای آن سنگهایی که به وسیله ماشین صاف شده و هیچ اثر هنری ندارد بجای آنها نصب کردند.

مرحوم مولوی با این کار سخت مخالف بود، و می گفت: شما سنگهایی را که بوسیله حجاران با دست بریده شده و مثبت کاری گردیده بر می دارید و بجای آن سنگهای ماشینی را که هیچ جنبه هنری و تزئینی ندارد به جای آنها قرار می دهید.

او می گفت روزی به صحن کهنه رفتم تا برای شیخ حر عاملی فاتحه بخوانم قبر مرحوم شیخ حر عاملی مؤلف کتاب وسائل الشیعه در سرداب مدرسه میرزا جعفر قرار دارد و مجاور صحن کهنه می باشد، در ایوان حجره ای که قبر شیخ در کنار آن قرار دارد یک پنجره مشبک بود.

بالای آن پنجره کتیبه ای بود که نام شیخ حر عاملی در آن نوشته شده بود، مردم کنار آن پنجره توقف می کردند و فاتحه می خواندند، مرحوم مولوی فرمودند مشاهده کردم آن سنگ و پنجره را برداشته اند و یک سنگ ماشین شده را در آنجا نصب کرده اند. او گفت: نزد مهندسی که دستور داده بود پنجره مشبک و کتیبه قبر شیخ حر را

بردارند رفته و به او اعتراض کردم که چرا این پنجره را برداشته‌اید، او گفت: ما تمام این سنگهای قبور را بر می‌داریم اینجا متعلق به امام رضا علیه السلام است و نباید نام هیچ کس در اینجاها باشد و ما همه را بر می‌داریم.

مرحوم مولوی گفت: به آن مهندس جوان گفتم شیخ حر عاملی یک فقیه و محدث بزرگ است، او مؤلف وسائل الشیعه و ده‌ها کتاب در مذهب شیعه می‌باشد، او یک مرد عادی نیست که شما سنگ قبر او را بردارید، او گفت: من مهندس جوان را قانع کردم و او هم سکوت کرد.

بعد از آن رفتم سنگی دیگر تهیه کردم و نام شیخ را بر آن نوشتم و آوردم در جای اول نصب کردم، و نگذاشتم نام او از اماکن متبرکه محو گردد، بطور کلی او در این موارد بسیار حساس بود و عکس العمل نشان می‌داد و با پاره‌ای از نوسازیه‌ها مخالف بود.

آثار و تألیفات مولوی

مرحوم عبدالحمید مولوی رحمه الله علیه از مردان پر کار و فعال معاصر بود، اهل فرهنگ و تحقیق می‌دانستند او چه کار می‌کند، وی تمام عمر خود را در تحقیق گذرانید، چه آنگاه که در آستان قدس رضوی مسؤول اداره املاک بود و یا در مسجد جامع گوهرشاد مسؤول دفتر خدمات.

او در احیاء املاک آستان قدس رضوی و حفر قنات و یا نوسازی آنها بسیار کوشش کرد و حدود ۴۰۶ رشته قنات را نوسازی و یا حفر نمود، البته این قنات‌ها که در جلگه مشهد و یا در داخل شهر بودند در اثر حفر چاههای عمیق خشک شدند و او از این جهت رنج می‌برد و به اداره آبیاری اعتراض داشت.

او درباره آثار باستانی مشهد و اطراف آن تحقیق بسیاری کرد و با کبر سن همواره در بیابانها و کوهها درباره این آثار به جستجو می‌پرداخت، و ما اینک در اینجا تألیفات و آثار او را به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

- ۱- کشف رباط شرف و تحقیق درباره آن.
 - ۲- آثار باستانی خراسان.
 - ۳- شرح حال خیام نیشابوری.
 - ۴- زندگی نادرشاه افشار.
 - ۵- نیشابور پایگاه علوم اسلامی.
 - ۶- آبهای پنهانی کاریزهای خراسان.
 - ۷- از قهستان تا جاجرم.
 - ۸- موقوفات آستان قدس رضوی.
 - ۹- موقوفات مسجد جامع گوهرشاد.
 - ۱۰- فهرست برخی از نسخه‌های خطی آستان قدس رضوی.
 - ۱۱- شرح دفترچه مختاریک در موقوفات مشهد مقدس.
 - ۱۲- ده‌ها مقاله علمی و تحقیقی در موضوعات گوناگون.
- مرحوم مولوی در بازسازی تعدادی از آثار اسلامی و ابنیه تاریخی در مشهد مقدس نظارت داشتند و آنها عبارتند از:
- ۱- نظارت بر تعمیر مناره مسجد گوهرشاد.
 - ۲- نظارت بر بازسازی و کاشی کاری مسجد شاه مشهد مقدس.
 - ۳- نظارت بر بازسازی و تعمیر گنبد سبز در مشهد.
 - ۴- بازسازی ضریح شیخ حر عاملی در صحن کهنه.
 - ۵- نظارت در بازسازی ازاره حرم مطهر رضوی و تعریض بالا سر مبارک.
 - ۶- نظارت بر کاشی کاری مقبره نادرشاه، فردوسی و عطار.
 - ۷- نظارت بر تعمیرات مسجد گوهرشاد و اماکن متبرکه رضویه در مدت چهل سال خدمت.
- مرحوم مولوی یک انسان جامع و هنرمند بود، او یک کتاب شناس ماهر بشمار

می‌رفت، او در شناخت عقیق، فیروزه، قلمدان، مهر تابلوهای نقاشی و هرگونه اشیاء عتیقه دارای تخصص بود و در این باره مورد مشورت قرار می‌گرفت.

مرحوم مولوی شعر هم می‌سرود و سها تخلص می‌کرد، ولی به توصیه پدرش از شعر و شاعری دست کشید و همه اشعارش را از بین برد، و اکنون شعری از او در دست نمی‌باشد، او به تلاوت قرآن و خواندن ادعیه مداومت داشت و در ماه مبارک رمضان پانزده ختم قرآن می‌نمود.

پایان زندگی او

او در اواخر زندگی در حجره‌ای در سرای مینو واقع در پشت مسجد گوهرشاد به کارهایش رسیدگی می‌کرد، و در این حجره از دوستان فرهنگی خود و طلاب علوم پذیرائی می‌نمود و با آنها به گفتگو می‌نشست، در سال ۱۳۵۴ این سرا در برنامه توسعه فلکه تخریب گردید.

مرحوم مولوی بعد از این در منزل خود از دوستان پذیرائی می‌کرد، او در مدرسه حسینی که توسط مرجع بزرگ و فقیه عالی مقام حضرت آقای حاج سید محمدهادی میلانی رضوان الله علیه تأسیس شده بود برای طلاب تاریخ اسلام را تدریس می‌نمود. مرحوم عبدالحمید مولوی سرانجام در هنگام ظهر روز ۲۷ مهر ماه سال ۱۳۵۷ خورشیدی پس از یک بیماری طولانی دعوت حق را لبیک گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد و در جوار آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد - رحمه الله رحمة واسعة.

۹۵۵- عبدالحمید بن محمد

عبدالغافر فارسی در کتاب سیاق او را از محدثان و مشایخ مشهد ذکر کرده و شرح حال مستندی از وی در دست نیست.

۹۵۶- عبدالحی رضوی

او از کارگذاران آستان قدس و از سادات رضوی مشهد مقدس در زمان نادرشاه افشار بوده است، از طرف نادرشاه حکمی درباره او صادر گردیده و منصب کلیدداری ضریح مقدس به نوه او واگذار گردیده و حکم مزبور که در نامه آستان قدس آمده به قرار ذیل می باشد:

بسم الله تعالی، الحکم لله، حکم همایون شد آن که عالیجاه خلاصة السادات العظام میرزا عبدالحی رضوی متولی سرکار به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداند که عریضه ای که در باب فوت مرحوم میرزا محمد خلیل کلیددار ضریح مقدس نوشته بود به نظر اقدس رسید.

خدمت کلیدداری را به نحوی که با مرحوم مزبور بود به سلاله السادات العظام میرزا عبدالغفور نواده او به موجب رقم اقدس مرحمت فرمودیم که به لوازم آن قیام و اقدام نماید، آن عالی جاه در خدمات متعلقه به خود سعی و اهتمام لازمه به عمل آورد طالب خود را عرض نمایند و در عهده شناسند، تحریراً فی شهر رمضان ۱۱۵۴.

مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا عبدالحی از قراری که در ظهر کتب موقوفه خزانه رضویه به تاریخ ۱۱۵۴ به خط و مهر عبدالحی رضوی دیده شد و نیز به موجب فرمانی که از نادرشاه درباره کلیدداری ضریح مطهر به میرزا عبدالحی صادر شده او را متولی سرکار فیض آثار خوانده است و سواد فرمان نادر به قرار ذیل است:

بسم الله تعالی

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا

به نام نادر دوران قرار داد خدا

و بعد فرمانی را که ما در بالا نقل کرده ایم آورده است.

۹۵۷- عبدالحی نقیب

او از معاصران سلطان حسین میرزا بایقرا بوده است در کتاب راهنمای آستان قدس آمده نظام‌الدین عبدالحی از نقباء طوس و از خادمان و متولیان آستان رضوی بشمار آمده و از طرف سلطان حسین میرزا به این سمت منصوب شده است و نام او در کتاب حبیب السیر هم ذکر گردیده است.

در کتاب روضة الصفا در حالات نقباء و علماء زمان سلطان حسین میرزا بایقرا آمده، مقدم این طبقه عالی شأن و اشراف این طایفه عالی مکان سادات عظام و نقباء گرام روضه مقدسه رضویه‌اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام‌الدین عبدالحی در مقام میمنت انجام به منصب جلیل المراتب نقابت منصوب بودند.

چنانچه سزاوار علو منزلت و سمور تبت ایشان بود به مراسم آن امر قیام و اقدام می نمودند و از سایر نقباء و سادات موسوی رضوی به اجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره هم عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد می گماشتند.

تفوق و تقدم ایشان بر صنادید اقطار جهان مقرر و مقدم و دودمان خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر، و حالا نیز امر نقابت آن سده سنی و عتبه علیه تعلق به اولاد و امجاد آن سید بزرگوار می دارد و هیچ آفریده‌ای از سادات روزگار مشارکت در آن امر بر لوح خاطر نمی نگارد.

علامه تهرانی هم در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم از وی یاد کرده و گوید: عبدالحی مشهدی میر نظام‌الدین در زمان سلطان حسین میرزا نقیب سادات مشهد مقدس بوده است.

۹۵۸- عبدالحی مشهدی

او نیز از سادات مشهد مقدس بوده و در هندوستان زندگی می‌کرده و در همان جا وفات کرده است، میر علاء الدوله در تذکره نفائس المآثر گوید: میر عبدالحی از سادات موسوی مشهد است، در خوردسالی در عهد فردوس مکانی - همایون پادشاه - به هندوستان آمد.

در حجر تربیت و ملازمت آن حضرت نشو و نما یافته و اکتساب حیثیات فرمود، خط مشکل نویسی باری را که از اختراعات حضرت فردوس مکانی است کسی از او زودتر و خوبتر یاد نگرفته و نوشته است در ایام سلطنت جنت آشیانی به منصب صدارت عروج کرد.

بغایت مورد نظر کیمیا اثر آن حضرت بود، در اواخر عمر در حضرت دهلی گوشه درویشی و فقر اختیار فرمود به ادای طاعات و عبادات اوقات می‌گذرانید طبعش بغایت مناسب بود و اشعار بسیار داشت و در سال ۹۸۰ در دهلی درگذشت.

۹۵۹- عبدالخالق طوسی

نام او در فهرست کتابهای خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آمده ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۹۶۰- عبدالخالق مشهدی

او از علماء و مدرسان مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالخالق مشهدی از علماء و ادباء مشهد مقدس بود، او مردی پرهیزکار و با ورع و از مدرسان علوم ادبی بشمار می‌رفت و گروهی از طلاب نزد او درس فرا می‌گرفتند.

او در حجره بالای در مدرسه مستشار تدریس می‌کرد، من در سال ۱۳۱۰ چند روزی در مجلس درس او شرکت کردم، او درس مطول تفتازانی را برای طلاب می‌گفت، عبدالخالق مرد مسنی بود و مورد احترام بزرگان و اشراف شهر هم قرار داشت و در آستان قدس هم خدمت می‌کرد او در حدود سال ۱۳۲۰ در مشهد مقدس درگذشت.

۹۶۱- عبدالخالق یزدی

او از علماء و مدرسان مشهد مقدس بوده است، او تألیفات و نوشته‌های متعددی دارد، که در حالات وی آمده، اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: مولانا عبدالخالق یزدی از شاگردان شیخ احمد احسانی است بعد از تحصیل اصول در خدمت شریف العلماء به یزد بازگشت.

او از یزد به مشهد مقدس رفت و در توحید خانه مبارکه تدریس می‌نمود و در مراسم مخصوص به مواظبت اشتغال می‌جست و در این صنعت استیلاء و تسلطی عجیب داشت مابین او که بر مسلک شیخیه می‌رفت با علماء مشهد مناظرات مکرر منعقد شد و ماده نزاع منحسم نگشت.

او کتابهایی هم تألیف کرد و آنها عبارتند از: مصائب الائمه علیهم السلام و معین الطالبین در اصول و کتابی در فقه، عبدالخالق یزدی در سال ۱۲۶۸ در مشهد درگذشت. شیخ آغا بزرگ تهرانی هم در کتاب کرام البررة او را عنوان کرده و گوید: عبدالخالق یزدی از علماء بزرگ مشهد مقدس بود و در روضه مبارکه رضویه تدریس می‌کرد و گروهی از علماء و فضلاء در حوزه درس او شرکت می‌کردند از او کتابهایی مانند بیت الاحزان و معین المجتهدین و اجازات به جای مانده است او در سال ۱۲۶۸ درگذشت و در بازار زرگرها به خاک سپرده شد.

۹۶۲- عبدالرحمان خان در مشهد

امیر عبدالرحمان خان فرزند امیر محمد افضل خان و نواده امیر دوست محمد خان از حاکمان و امیران افغانستان بود، بعد از درگذشت امیر دوست محمد خان سلطنت افغانستان به دست شیرعلی خان افتاد، در این هنگام میان فرزندان او بر سر سلطنت درگیری پیش آمد.

امیر عبدالرحمان خان سألها برای بدست آوردن حکومت افغانستان با خویشاوندان خود به جنگ و گریز مشغول شد، و همواره در بیابانها و کوهها در پی مقصود خود که گرفتن حکومت افغانستان بود فعالیت می کرد، و با قبائل افغان در حال مذاکره بود.

امیر عبدالرحمان خان که زندگی پرشوری دارد سراسر عمرش را در مبارزه و کشمکش با خویشاوندان و قبائل افغان گذرانید، او مدتها در ماوراءالنهر و ایران بسر می برد و با سران این دو کشور در گفتگو بود، او در راه بدست آوردن سلطنت افغانستان رنجهای زیادی کشید و خطراتی را گذرانید و از معرکه ها نجات پیدا کرد.

امیر عبدالرحمان سرانجام به مقصود خود رسید و حکومت افغانستان را بدست آورد، او زندگی خود را در کتابی گردآورده، و حوادث زمان خود را در آن نوشته است، او از خصوصیات قوم افغان و تلون آنها سخن می گوید و نقاط ضعف و قوت این قوم را بیان می کند.

ما در اینجا در صدد شرح حال زندگی و جنگهای او نیستیم، و از خصوصیات و ویژگیهای او سخن نمی گوئیم، زیرا او شرح حال بسیار مشروحی دارد و خود آنها را در یک کتاب گردآورده و تحت عنوان حالات والا حضرت امیر عبدالرحمان خان حکمران مملکت افغانستان در سال ۱۳۲۱ قمری در تهران چاپ سنگی شده است.

کتابی بسیار شیرین و جذاب و نثری پاکیزه و دلپذیر با انشائی روان و بیانی ساده

دور از تکلف، در این کتاب مطالب زیادی پیرامون افغانستان و حوادث آن ایام آمده جویندگان می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

امیر عبدالرحمان خان در این کتاب جریان آمدن خود را به مشهد مقدس رضوی شرح می‌دهد، و اینک ما مطالب او را که با قلم خودش بیان گردیده به نظر خوانندگان می‌رسانیم، امیر عبدالرحمان خان در این کتاب خود را از طرف مادر ایرانی می‌داند و می‌گوید:

مادر پدرم یکی از خواتین خانواده شاهی و از نژاد شاه طهماسب بوده است و مادر امیر دوست محمد خان که پدر بزرگ او بوده زنی از قزلباش بود، امیر عبدالرحمان خان این سخن را در برابر رقیب خود شیرعلی خان می‌گوید و مدعی است مادر شیرعلی خان از طایفه فوفل زائی است.

امیر عبدالرحمان خان در مشهد مقدس

امیر عبدالرحمان خان گوید: ما از طریق سیستان عازم تربت حیدریه شدیم و چند روزی در آنجا در منزل یک شاهزاده ایرانی که به تهران رفته بود بسر بردیم، در اینجا یک تاجر هراتی از ما پذیرائی کرد و بسیار محبت نمود، در این هنگام والی خراسان از ورود ما به تربت اطلاع پیدا کرد، او گوید:

بعد از چند روز والی خراسان از ورود ما مطلع گردید و حسب الامر شاه یک عدد تخت روان با بیست و چهار رأس قاطر به جهت عموم فرستاده کاغذی نوشته بود که شاه از ناخوشی شما اطلاع یافته است تخت روان را فرستاده است که شما را به مشهد برساند.

عموم این التفات ایشان را قبول کرد بعد از اقامت یک ماه عازم مشهد شدیم، تا این وقت هفت هزار تومان به حاجی هراتی مقروض شدیم، این نیک مرد تا تپه سلام که از تربت تا اینجا پنج منزل است با ما مشایعت نمود.

او گفت: از اینجا گنبد مطهر امام هشتم علیه السلام دیده می شود، من از مشاهده اینکه انوار خداوندی به گنبد منور می تابد فرحناک شده مشغول فاتحه و دعا گردیدم، از آنجا گذشتیم دو کالسکه که به یکی چهار اسب عربی و به یکی دو اسب عربی با زین و یراق مرصع بسته بودند.

جمعیت زیادی از اجزای آستانه مقدسه و ایالتی به استقبال ما رسیدند این تجمعات مال پسر شاه و عموی شاه بود، با نهایت احترام ما را وارد یکی از عمارات دولتی نمودند که در آنجا منزلی به جهت ما تعیین کرده بودند تا سه روز مهمان حضرت امام علیه السلام بودیم و بعد از آن مهمان دولت بودیم.

عموی شاه به مدافعه ترکمانها رفته بود حاضر نبود ولی بعد از ده روز مراجعت نمود، عمویم و پسرش سرور خان و چند نفر از همراهان ما را به شام دعوت نموده نسبت به ما خیلی اظهار محبت نمود، روز بعد هم شاهزاده حمزه میرزا به دیدن ما آمدند. من به زیارت قبر امام ثامن علیه السلام مشرف شده جبهه به آستان مبارکش سائیده از غبار مرقدش دیده را روشن کرده و قلبم را تسکین دادم، یکی از وزرای شاه که متولی باشی آستانه مقدسه بود مرا به منزل خود دعوت نمود دعوت او را با کمال شعف پذیرفتم.

در ایام توقف مشهد مدت پانزده روز تبی به من عارض شد ولی خداوند شفا کرامت فرمود، دفعه ثانی که با عموی شاه ملاقات حاصل شد سؤال کردم آیا لطف فرموده به من اجازه خواهند داد از راه درگز و اورگنج به ترکستان بروم یا خیر.

گفتند: قبل از اینکه به شما جواب بدهم باید خواهش شما را بخدمت شاه عرض نمایم و فوراً عرض خواهم کرد، بعد از چند روز از جانب شاهزاده یک نفر نزد من آمده بعد از صرف چای و قلیان اظهار داشت که خواهش شما را توسط دبیر الملک به شاه عرض کرده ایم.

دبیر الملک به جهت شما از شاه اجازه خواسته است، ولی قبل از اینکه شاه

خواهش شما را بپذیرد فرموده‌اند به تهران رفته خدمت شاه برسید، بعد اگر میل داشته باشید به ترکستان بروید، به شما اجازه خواهند داد، گفتم: عجالتاً خیال ندارم خدمت شاه بروم.

ولی اگر جای دیگر به مقصود خود نائل نشدم آن وقت مراجعت نموده خدمت شاه خواهم رسید و به خیال من صحیح نیست که بعد از ملاقات پادشاه بزرگی مثل شاه ایران از نزد او رفته به جهت امداد به دولت دیگری ملتجی شوم آن وقت دیگران خیال خواهند نمود که شاه از دادن کمک انکار کرده است.

فرستاده مذکور دو روز مهلت خواست که در باب اراده من خیال نماید، بعد از دو روز خبر آوردند که اگر چه شاه مایل است به تهران بروید ولی اگر مصمم شده‌اید به تهران نروید هر وقت خواستید می‌توانید روانه ترکستان شوید و شاه شما را همیشه مثل فرزند خود خواهند دانست و شما هم ایران را مثل خانه خود بدانید من هم از فرستاده شاهزاده تشکر کردم.

حرکت از مشهد به طرف درگز

چند روز بعد که عازم خروج از مشهد شدم، از طرف شاهزاده یک نفر سرکرده باده سوار و یک مراسله به اسم الله یار خان - حاکم درگز - به من سپرد، از مشهد حرکت نموده بعد از مسافرت شش روزه الله یار خان با یک هزار سوار به استقبال من آمد و باغی را در خارج شهر به جهت من معین نمود.

این شخص پذیرائی گرمی از من نمود که گمان می‌رفت چندین سال است با من آشنائی دارد یک ماه مرا نزد خود نگهداشت در ظرف این مدت به جهت سلامت رسیدن من از اهالی ترکمانیه ضمانت می‌خواست، و به من می‌گفت اینها قطاع الطریق هستند. در این وقت بعضی از تجار تراکم با هزار بار شتر مال التجارة به جهت تجارت وارد درگز شدند، این اشخاص را الله یار خان بطور گرو نگه داشت و سه نفر از سرداران

طون را به جهت راه بلدی تا اورگنج با من همراه نمود و از من مشایعت کرد و من هم به سوی اورگنج رفتم.

نگارنده گوید:

امیر عبدالرحمان خان به اورگنج رفت و از آنجا روانه ماوراء النهر شد و بعد از مدتی به افغانستان رهسپار گردید و حکومت آنجا را بدست آورد، بعد از تسلط بر مناطق افغانستان به شیعیان آن منطقه بسیار ظلم کرد و گروهی از آنها را کشت، و جماعتی هم به ایران مهاجرت کردند، و در مقابل محبتی که دربار ایران و والی خراسان به او کردند وی در مقابل آن همه لطف به شیعیان ستم روا داشت که شرح آن در این کتاب میسر نیست.

۹۶۳- عبدالرحمان شیرازی

او از علماء و مدرسان بزرگ مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: میرزا عبدالرحمان بن میرزا نصرالله شیرازی مشهدی از علماء بزرگ و مدرسان عالی مقام مشهد مقدس می باشد، پدر او میرزا نصرالله هم در آستانه مقدسه تدریس می کرد.

شیخ عبدالرحمان در روز دوازدهم ماه شعبان سال ۱۲۶۶ در مشهد مقدس متولد شد و در نزد پدرش علوم ادبی را فرا گرفت، او فقه را از گروهی که از جمله آنها عبدالوهاب شیخ الاسلام مشهد بود اخذ کرد و حکمت را هم از میرزا محمد شاگرد حکیم سبزواری آموخت.

او بعد از مدتی یکی از علماء و محققان مشهد مقدس رضوی شد، چهره ها به طرف او متمایل گردید، وی در فقه، اصول، معقول تبحر پیدا کرد و در مشهد به تدریس پرداخت و همه از فضل و کمال و علم و دانش فراوان او سود بردند و از خرمن علوم و

فضائل او خوشه‌ها چیدند.

بعد از وفات پدرش در سال ۱۲۹۰، طلاب علوم و فضلاء به او روی آوردند و حوزه درس او در مشهد رونق پیدا کرد و یکی از رجال بزرگ دین در مشهد رضا شمرده می‌شد او غیر از تدریس به تألیف و تحقیق هم پرداخت و کتابهای زیادی هم تألیف نمود و آثار او عبارتند از:

۱- رساله قمیه در علم حروف. ۲- تاریخ علماء خراسان. ۳- رساله در زکاة فطرة. ۴- شرح رساله عروض. ۵- حاشیه بر تحریر اقلیدس. ۶- شرح تذکره خفری. ۷- شوارق الالهام. ۸- معالم الاصول و حواشی و تعلیقات فراوانی که در موضوعات گوناگون نوشته است، وفات او بعد از سال ۱۳۰۶ واقع گردیده و تاریخ دقیق آن معلوم نیست.

نگارنده گوید: کتاب علماء خراسان که از تألیفات او می‌باشد و در جزء مختصری تنظیم گردیده چاپ شده و مورد استفاده می‌باشد، در کتاب مطلع الشمس از این کتاب در شرح حال علمای خراسان در چند مورد استفاده شده است.

مرحوم عبدالحمید مولوی گوید: او مدرس اول آستان قدس بوده، ریاضی و نجوم و اسطرلاب تدریس می‌کرده، نسل وی در تهران و مشهد با نام فامیلی مدرس زاده رحمانی زندگی دارند، میرزا عبدالرحمان مدرس شیرازی در سال ۱۲۹۶ خورشیدی درگذشت، منزل او در کوچه حمام شاه مشهد بود که اکنون در دست ورثه او می‌باشد.

۹۶۴- عبدالرحمان مدرس

او از علماء و مدرسان مشهد مقدس بوده است، اعتماد السلطنه در کتاب مطلع الشمس گوید: مولانا عبدالرحمان در عهد فتحعلی شاه شیخ الاسلام مشهد مقدس بود، زمانی که رئیس الفقهاء حاج میرزا مسیح تهرانی به مشهد مقدس آمد، وی در خدمت

مشارالیه به فقه و اصول اشتغال داشت و در سال ۱۲۹۲ فوت شد و در توحید خانه دفن گردید.

شیخ آغا بزرگ تهرانی هم در کتاب کرام البررة او را عنوان کرده و سخنان اعتماد السلطنه را بدون کم و کاست نقل کرده است.

۹۶۵- عبدالرحمان گهواره گر

او یکی از عرفاء قرن نهم هجری بوده و قبرش در دهکده نوزاد در غرب گلستان می باشد، قبر او بالای تپه بلندی که مشرف بر دشت و کوههای آن ناحیه می باشد قرار دارد، بالای قبر او گنبدی زیبا که مانند او در جانی دیده نمی شود بنا گردیده است، ما درباره این بنا در فصل مزارات مشهد مقدس در همین کتاب مطالبی آورده ایم جویندگان به آن فصل مراجعه کنند.

اما درباره خود عبدالرحمان گهواره گر آگهی چندانی از زندگی و خصوصیات او در دست نیست قدیمیترین کسی که از وی نام برده است جامی در نفحات الانس می باشد، او در شرح حال حافظ بهاءالدین عمر ابردهی از عبدالرحمان گهواره گر یاد می کند و گوید:

جامی از بهاءالدین عمر ابردهی نقل می کند او گفت: وقتی در این ولایت وبائی عظیم افتاد، چنانکه اکثر خلق از حیات خود مأیوس شدند، روزی خدمت مولانا رضی الدین علی مایانی از ده مایان به ابرده تشریف آورده و در بیرون ده منزل فرمود و مرا طلبید.

گفت: امر چنین است که همراه من بیائی و بر سر قبر محمد خالد رحمه الله تعالی علیه در قریه اسجیل قرآن ختم کنی شاید که خدای تعالی این را رفع فرماید، امستثال نمودم، اما بواسطه آنکه در آن فرصت خواجه عبدالرحمان گهواره گر که از محبوبان و مجذوبان حضرت حق سبحانه جل ذکره در قریه اسجیل.

بر سر سنگی که بر سر تربت شیخ محمد خالد است می نشست و سخنان بلند می گفت و خدمت مولانا رضی الدین مایانی در غایت تشرع بود، من متفکر شدم که مبادا امری واقع شود که مردم بلیت و بارا طلبند چون به نزدیک اسجیل رسیدم شخصی بیرون آمد وی را از احوال خواجه پرسیدم.

گفت: حالی بر سنگ نشسته بود ناگاه گفت: قومی می آیند که من حریف گله وی نیستم، از آنجا بر خواست در آن نزدیکی خراس بود به آنجا در آمد و در مفاکی پنهان شد، چون به ده رسیدیم و در سر زیارت فرود آمدیم و مردم جمع شدند خبر رسید امیر علی بک که حاکم ولایت بود زیارت خواجه می آید.

مردم ده با مولانا گفتند که خواجه سبب شما به این خراس در آمده است و اگر علی بگ بیاید و خواجه را نبیند جای آن دارد که بر ما غضب کند، خدمت مولانا متوجه خراس شدند، چون به خراس در آمده فرمودند: که مهمان را چنین دارید.

چون خواجه آواز مولانا شنید از آن مفاک بیرون آمد و یکدیگر را کنار گرفتند و خواجه چیزی در گوش مولانا گفت، مولانا در گریه شد مدتی هم چنان ایستاده بودند، شخصی مرا گفت که امیر علی بگ بر در ایستاده است و انتظار می کشد.

من مولانا را تنبیه کردم، مولانا فرمود: که امیر علی بگ منتظر شما است خواجه بیرون رفت و امیر علی بگ خواجه را دریافت، خواجه گفت مغولک برو مهمانی عزیز دارم، علی بگ روان شد و خواجه از عقب وی نعره می زد مغولک بدوید تا از نظر خواجه غایب شد.

بعد از آن خواجه و مولانا به زیارت در آمدند و از بیم آنکه مبادا خواجه سخن بلند گوید با مولانا گفتم که من قرآن را در یک شبانه روز ختم می توانم کرد مولانا فرمود امر به سه شبانه روز است من ختم را آغاز کردم و در اثناء تلاوت قرآن خواجه آغاز سخنان بلند کرد مولانا بانگ بر وی زد، دیگر تا آخر صحبت خواجه از آن سخنان هیچ نگفت چون ختم تمام شد و از دعا فارغ شدند یکدیگر را وداع کردند، حق سبحانه

تعالی آن بلیت به محض رأفت و رحمت خود رفع کرد.

نگارنده گوید: مرحوم عبدالحمید مولوی مقاله‌ای درباره چشمه سبز در نشریه تحقیقات فرهنگی دومین کنگره ایرانی که در مشهد تشکیل شده بود نوشته است و در این مقاله راجع به عبدالرحمان گهواره گر و آرامگاه او هم بررسیهایی انجام داده است. اما درباره مقبره شیخ محمد خالد که در آن زمان در اسجیل بود و گروهی از عرفا و متصوفه از آن دیدن می‌کرده‌اند و در آنجا ختم قرآن می‌نموده‌اند، در حال حاضر اثری نیست، من در هنگام تحقیق درباره مزارات ناحیه مشهد مقدس به اسجیل هم رفتم ولی مقبره و زیارتگاهی در آنجا ندیدم.

۹۶۶- عبدالرحمان جرجانی

او از محدثان و مشایخ جرجان - گنبد کاووس - بوده است ابوالقاسم سهمی در تاریخ جرجان گوید: ابو محمد عبدالرحمان بن ابی عبدالرحمان قاضی جرجانی از یحیی بن محمد بن صاعد و ابوبکر نیشابوری و دیگران روایت می‌کند و هم چنین گروهی از اهل همدان، و کرمان هم از او حدیث شنیدند، او به طوس مهاجرت کرد و در سال ۳۸۴ در طوس درگذشت.

۹۶۷- عبدالرحمان طوسی

او نیز از محدثان طوس بوده و نام او در کتاب منتخب سیاق آمده ولی از شرح حال وی مطلبی به نظر نگارنده نرسیده است.

۹۶۸- عبدالرحیم بروجردی

او از علماء بزرگ عصر خود در مشهد مقدس رضوی بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالرحیم بروجردی عالم جامع و فقیه بزرگ

یکی از رجال عالی مقام و شخصیت‌های معروف عصر خود در مشهد مقدس رضوی بود، او در نزد شیخ محمدحسن صاحب جواهر تحصیل کرده و به مقام اجتهاد رسیده بود، شیخ عبدالرحیم بروجردی در سال ۱۳۱۰ قمری در گذشت و در دارالسیاده دفن شد. مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: حاج شیخ محمد رحیم بروجردی از روحانیونی بوده که در خراسان ریاست داشته، نامبرده از شاگردان حاج ملاسیدالله مجتهد بروجردی مشهور بوده، و در سال ۱۲۶۶ تولیت آستان قدس را نیز عهده دار بوده است.

در روزنامه ایران شماره روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۰۹ نوشته شده: آقا شیخ عبدالرحیم بروجردی حجة الاسلام در سن یکصد و ده سالگی به رحمت ایزدی پیوست مجلس تعزیه و فاتحه آن مرحوم را بطور شایسته منعقد داشتند. نگارنده گوید: روزنامه ایران تاریخ فوت او را سال ۱۳۰۹ ضبط کرده در صورتیکه شیخ آغا بزرگ ۱۳۱۰ ذکر نموده است، ظاهراً منشأ اشتباه منتخب التواریخ ملاهاشم باشد زیرا در منتخب سال ۱۳۱۰ ضبط کرده و حاج شیخ آغا بزرگ هم از این کتاب نقل می‌کند.

۹۶۹- عبدالرحیم مشهدی

از این شخص اطلاع درستی در دست نیست و معلوم نشد در چه زمانی زندگی می‌کرده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: مولانا عبدالرحیم مشهدی مؤلف کتابی در جغرافیا به نام مسالک الممالک بوده است، و معلوم نیست این کتاب در کجا می‌باشد.

۹۷۰- عبدالرحیم نهاوندی

او از علماء و فقهاء بزرگ عصر خود بوده است او مدت یک سال در مشهد

رضا علی‌الایه اقامت گزید و مورد استفاده قرار گرفت، علامه تهرانی در کتاب تقیاء الشیبر گوید: میرزا عبدالرحیم نهاوندی از علماء متبحر و فقهاء صاحب نام بود، جد او از طرف محمدشاه قاجار حاکم نهاوند بود و میرزا عبدالرحیم در این شهر متولد شد و نشو و نما یافت.

او مقدمات علوم را در نهاوند تحصیل کرد و بعد به نجف اشرف مشرف شد و در حوزه درس شیخ مرتضی انصاری شرکت کرد، او بعد از مدتی از شاگردان برجسته شیخ انصاری گردید و مورد توجه قرار گرفت، او فقیهی نامدار و استادی عالی مقام بود که در زندگی استادش به شهرت رسید.

او در نجف اشرف حوزه درس تشکیل داد و شیخ هم او را تأیید کرد شیخ عبدالرحیم تا سالها بعد از فوت استادش شیخ انصاری در نجف اقامت داشت و تدریس می‌کرد و گروهی نزد وی به مقاماتی از فضل و علم رسیدند، یکی از آنها مرحوم میرزا محمود تهرانی بود.

شیخ عبدالرحیم نهاوندی در سال ۱۲۸۹ به ایران برگشت و یک سال در مشهد مقدس گذرانید، بار دیگر به تهران مراجعت کرد و در مدرسه مروی به تدریس پرداخت و مورد توجه مردم تهران قرار گرفت، او در تهران اقامه نماز جماعت می‌کرد و گروهی به وی اقتداء می‌کردند.

او در روز سه‌شنبه نهم و یا دهم ربیع الثانی سال ۱۳۰۴ قمری در تهران درگذشت در حالیکه شصت و هفت سال عمر داشت، جنازه او را به نجف اشرف حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند، او کتابهایی هم تألیف کرده که از آن جمله حاشیه قوانین، کتاب وقف و عتق در فقه و مجموعه‌ای از اشعار که خود سروده بود ولی اغلب آنها از بین رفته است.

۹۷۱- عبدالرحیم یزدی

او از علماء مقیم مشهد مقدس بوده است شرح حال او را در جائی ندیده‌ام، او کتابی در شرح احادیث قدسی دارد، نسخه‌ای از این شرح را در کتابخانه ملی تبریز دیدم، عبدالرحیم یزدی طوسی این کتاب را در سال ۱۲۴۲ نوشته است.

۹۷۲- عبدالرحیم طبرانی

او از محدثان طابران طوس بوده است، سمعانی در انساب خود ذیل عنوان طابران گوید: طابران را گاهی طبران هم ضبط کرده‌اند و ابوالحسین عبدالرحیم بن ابراهیم طبرانی از همین طابران طوس بوده، و ابواسحاق ثعلبی صاحب تفسیر از او نقل می‌کند، و او نیز از شافع بن محمد و دیگران روایت دارد.

۹۷۳- عبدالرحیم طوسی

او از علماء طوس بوده و در دمشق سکونت داشته است، در کشف الظنون آمده شمس‌الدین عبدالرحیم بن طوسی در دمشق منصب خطابه داشته است، او از شیخ ابو محمد عبدالعزیز بن عبدالسلام شافعی که در شعبان سال ۶۵۴ در قاهره درگذشت سؤالاتی کرده است و این سؤالات که ۸۹ مسئله می‌باشند به نام اسئله موصلیه معروف هستند.

۹۷۴- عبدالرزاق بغیری

او از فضلاء، دانشمندان و جغرافی‌دانان مشهور در عصر خود بوده است، و در ریاضیات و نجوم و هندسه هم اطلاعات و معلوماتی داشته و مورد استفاده بوده و آثاری هم از او بجای مانده است، مرحوم مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس گوید:

میرزا عبدالرزاق خان مهندس بغایری به سال ۱۳۴۲ قمری موقعی به اتفاق هیئتی برای کارهای مربوط به سرحد شمال شرقی بین کشور ایران و کشور روسیه به خراسان آمده و چندی در مشهد توقف داشته است، ضمناً از ابنیه و عمارات آستان قدس نقشه برداری کرده و یک نسخه کامل و بزرگ از نقشه مزبور را تقدیم آستانه نموده‌اند که اکنون در اداره آستان قدس موجود می‌باشد.

محمدحسین گنجی در کتاب جغرافیا در ایران گوید: مهندس عبدالرزاق بغایری در سال ۱۲۸۶ قمری در خراسان چشم به دنیا گشوده و در ده سالگی به تهران آمده است و پس از فراگرفتن علوم اولی نزد پدرش، جهت تکمیل تحصیلات در سال ۱۳۰۴ وارد دارالفنون شد.

او مدت شش سال در آنجا به تکمیل تحصیلات پرداخت، و در سال ۱۳۰۸ قمری اقدام به ترسیم نقشه ایران با استفاده از جمیع نقشه‌های انگلیسی، و فرانسوی و روسی کرده است، و آنچنان نقشه‌ای با اصول صحیح و تلفظهای کنترل شده فراهم ساخته که سالها مورد استفاده بوده است.

معروف است که بغایری کره مصنوعی بزرگی هم برای اهدا به ناصرالدین شاه ساخته که در ازای آن درجه سرتیپی و معلمی مدرسه نظام به او داده شده است، او همچنین نقشه‌ای از تهران آن روز تهیه کرده که از نظر مطالعه تهران صد سال پیش از این بسیار جالب است.

این کار را به قول خودش با کمک شاگردانش در دارالفنون انجام داده است، او در تحدید حدود بین ایران و عثمانی که در سالهای بعد از ۱۳۳۲ قمری به وقوع پیوسته مشارکت داشته و سالهای آخر عمر خود را در خدمت وزارت خارجه در سمت رئیس اداره فنی و نقشه‌برداری گذرانیده است بغایری از چهره‌های معارف جدید ایران است.

۹۷۵- عبدالرزاق خراسانی

او از علماء و فضلاء و مدرسان حوزه علمیه مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: عبدالرزاق خراسانی مشهدی که معاصر شمس الدین بدیع رضوی مؤلف حبل المتین است در آستان قدس رضوی مدرس بوده.

او در سال ۱۱۳۵ زنده بوده است و کتابی در اثبات ملکیت زمینهایی که از کشف رود آبیاری می شدند تألیف کرده است، محمد بن بدیع رضوی در کتاب حبل المتین و وسیلة الرضوان از او روایت می کند.

۹۷۶- عبدالرزاق طوسی

او از فضلاء و دانشمندان معروف طوس و از وزراء عصر خود بوده است ابوسعید سمعانی در کتاب التّجیر گوید: ابوالمعالی عبدالرزاق بن عبدالله بن اسحاق طوسی از وزیران عصر خود بود، او از ابوالمعالی جوینی فقه آموخت و یکی از سران اهل مناظره بشمار می رفت.

عبدالرزاق در زمان خود از مشاهیر علماء و از رهبران مردم نیشابور بود، بعد از آن ارتفاع مقام پیدا کرد و به صدارت دولت سلطان سنجر سلجوقی رسید، او در حال وزارت هم با علماء مباحثه و مناظره می کرد وی مردی فصیح بود و همواره غلبه با او پایان می گرفت.

او در نیشابور از یعقوب بن احمد صیرفی حدیث شنید و همچنین از جدم ابوالمظفر سمعانی و عبدوس بن محمد و دیگران روایت می کند، من در هنگام وزارت او را در مرو ملاقات کردم در حالیکه کودک بودم، و بابی از کتاب حاوی را نزد او قرائت نمودم و او به من اجازه روایت داد.

عبدالرزاق بن عبدالله طوسی در سال ۴۵۹ در نیشابور متولد شد و در روز پنجشنبه هفدهم ماه محرم سال ۵۱۵ در سرخس درگذشت جنازه او را به نیشابور حمل کردند و در منزلش در محله سرپل به خاک سپردند.

ابوالفرج بن جوزی در کتاب المنتظم گوید: عبدالرزاق بن عبدالله بن علی بن اسحاق طوسی برادر زاده نظام الملک طوسی از جوینی فقه آموخت مدتی به مناظره مشغول بود و فتوی می داد. او بعد از چندی فقه و فتوی را ترک گفت و لباس وزارت و لشکر را در بر کرد و به کشورداری مشغول گردید و در سال ۵۱۵ درگذشت.

ابن اثیر در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۵۱۵ گوید: در این سال شهاب ابوالمحاسن عبدالرزاق بن عبدالله وزیر سلطان سنجر درگذشت او برادر زاده نظام الملک بود و در نزد امام الحرمین جوینی فقه آموخته بود، او فقه و فتوی را رها کرد و وزارت سنجر را پذیرفت و در سال ۵۱۵ درگذشت.

۹۷۷- عبدالرضا شهرستانی

او از علماء و امامان جماعت مشهد مقدس بود و در این شهر به کارهای دینی و علمی و نشر معارف اسلامی مشغول بود، شرح حال او در مجله آئینه پژوهش شماره ۴۵ مورخ شهریور ماه ۱۳۷۶ به قلم آقای ناصرالدین انصاری تحریر شده است و ما اکنون خلاصه‌ای از آن را در اینجا می آوریم.

عالم جلیل القدر حاج سید عبدالرضا حسینی شهرستانی در سال ۱۳۳۹ قمری در بیت علم و فضیلت و تقوی در کربلا متولد شد، پدرش مرحوم سید زین العابدین شهرستانی در حرم امام حسین علیه السلام امام جماعت بود، مرحوم شهرستانی پس از دوران کودکی در سال ۱۳۴۶ وارد مدرسه جعفریه شد و به علوم ابتدائی پرداخت، و در سال ۱۳۵۰ به علوم دینی روی آورد.

او مقدمات و سطوح را در کربلا نزد شیخ علی اکبر سیبویه و شیخ جعفر رشتی و

شیخ یوسف بیارجمندی و شیخ محمدرضا اصفهانی فراگرفت و خارج فقه را در محضر مرحوم حاج سید محمدهادی میلانی، میرزا مهدی شیرازی و دیگران تحصیل کرد و به تدریس مشغول شد.

او در صحن مطهر سیدالشهداء نماز جماعت برگزار می‌کرد، و با گروههای معاند و الحادی مبارزه می‌نمود و به سؤالات اعتقادی و احکام پاسخ می‌داد و به کارهای تبلیغاتی و ارشاد مردم می‌پرداخت، او در کربلا مؤسسات و سازمانهایی به وجود آورد و به کارهایش توسعه داد.

مرحوم شهرستانی تألیفات و آثار زیادی هم دارد که تعدادی از آنها چاپ شده‌اند، او به خاطر فعالیتهای دینی و نشر آثار و کتابهای مذهبی مورد فشار قرار گرفت و سرانجام کربلا را ترک کرد و به ایران آمد و در مشهد مقدس اقامت گزید.

معظم له در مشهد مقدس هم به تدریس و ارشاد مشغول گردید و اقامه نماز جماعت نمود، و مجله‌ای به نام الارشاد هم در مشهد منتشر ساخت، مرحوم شهرستانی سرانجام پس از مدتی بیماری در حالیکه هفتاد و هفت سال از عمرش می‌گذشت در ۲۷ ربیع الاول سال ۱۴۱۸ - ۱۱ مرداد ماه ۱۳۷۶ درگذشت و در صحن آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد.

۹۷۸- عبدالرضا میرزا

او از اولاد اوکتای قاجار بود و در مشهد مقدس رضوی رئیس کتابخانه رضویه بوده است، او پدر عبدالعلی اوکتائی بود که بعد از درگذشت پدرش به ریاست کتابخانه مبارکه رضویه منصوب گردید، از این عبدالرضا شرح حالی به نظر نگارنده نرسیده است.

۹۷۹- عبدالرضا رضوی

او از شاعران معاصر مشهد مقدس بوده است، گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: میرزا عبدالرضا عضدالتولیه و معروف به مهرداد فرزند میرزا عبدالرزاق مهرداد از معاریف و صاحب منصبان آستان قدس بود و در سال ۱۲۴۷ شمسی در مشهد متولد شد.

او از سادات رضوی بود و در آستان قدس کار می‌کرد، مهر آستان قدس در دست او بود و او فرامین صادره از طرف نیابت تولیت را مهر می‌کرده است، او مردی دانشمند و از اعیان مشهد مقدس بود، در ایام جوانی حرکاتی از او سر زد که با سیادت و مقام شغلی او مناسب نبود.

از این جهت متهم به فساد عقیده گردید و ناگزیر شد مشهد مقدس را ترک گوید، او از مشهد به کشور عثمانی رفت و از آنجا به مکه معظمه رهسپار شد و بار دیگر به مشهد مراجعت نمود و منزوی گردید، او فقط با اهل شعر و ادب مجالست می‌کرد و داماد ادیب الممالک فراهانی بود.

او غزل، قصیده و رباعی هم می‌سرود، دیوان او به خطش در مشهد مقدس موجود است و در حدود سه هزار بیت می‌شود، و ظاهراً در آغاز سرودن شعر خازن تخلص می‌کرده است، او از ملک الشعراء صبوری و بهار به نیکی یاد می‌کند، او زبان فرانسه را می‌دانست و قصیده‌ای هم به زبان عربی در مدح قوام السلطنه سروده است، وی در سال ۱۳۱۰ در حالیکه ۶۳ سال داشت درگذشت و اینک نمونه‌ای از شعر او:

بخور بنوش و غنیمت شمر دو روزه عمر که زندگانی این نشأه جاودانی نیست
و نیز گفته است:

سیگار به لب نهاده آن ماه جبین	گوئی که ستاره گشته با ماه قرین
گر آتش و آب را ندیدی با هم	بر لعل لبش آتش و هم آب ببین

قطعه ذیل نیز از سروده‌های او می‌باشد:

نعمت تندرستی از هر چیز بهر انسان شریف‌تر باشد
گر نه‌ئی تندرست از دنیا کی تو را بهره و ثمر باشد

۹۸۰- عبدالسلام مشهدی

او از رجال بزرگ و کارگزاران تیموریان هندوستان بوده و در دربار جهانگیر و شاهجهان به کارهای مهم دولتی مشغول بود، عبدالحی لکنوی در نزهة الخواطر گوید: امیرکبیر میر عبدالسلام حسینی مشهدی یکی از رجال معروف در سیاست و تدبیر امور بود.

او از مشهد مقدس وارد هندوستان شد و نزد شاهجهان رفت و مقرب وی گردید، شاهجهان دیوان انشاء خود را به او داد و وی را به عنوان وکیل خود به پدرش جهانگیر معرفی کرد، عبدالسلام مشهدی این مقام را در سال ۱۰۳۱ بدست آورد.

بعد از فوت جهانگیر نوبت سلطنت به شاهجهان رسید، و عبدالسلام مشهدی به مقامات بلندی راه پیدا کرد، شاهجهان او را به اسلام خان ملقب نمود و چهار هزار پیاده و دو هزار سوار در اختیار او گذاشت و مقام بخشگیری را هم به او داد.

او چهار سال در این مقام ماند و بعد او را والی کجرات نمود، و دو سال در آنجا حکومت کرد، بعد از آن به عنوان حاکم بنگاله معین شد و چهار سال هم در آنجا ماند، و بعد به دهلی بازگشت و وزارت به او داده شد و پنج سال هم وزیر بود، و بعد از آن هم به دکن رهسپار گردید و حاکم آنجا شد.

او مردی بزرگ و دانشمند بود و در معقول و منقول تبحر داشت او خوش خط و در انشاء نظیر نداشت، مردی با هوش، زرنگ، عاقل و با تدبیر بود و کارها را به خوبی اداره می‌کرد، میر عبدالسلام در چهاردهم ماه شوال سال ۱۰۵۷ در اورنگ آباد درگذشت و همانجا دفن گردید.

۹۸۱- عبدالشکور اشراق

او از شعرای معاصر مشهد مقدس بوده است گلشن گوید: حاج میرزا عبدالشکور متخلص به اشراق اصلاً از اهل قراباغ بود و در نجف و مشهد تحصیل کرده بود و قریب به درجه اجتهاد رسید، او مردی شریف و عفیف و عضو انجمن ادبی خراسان بود. گروهی به او اعتقاد داشتند و او را صاحب خوارق عادت می دانستند، اشراق شعرش محکم و به فردوسی و شاهنامه و بحر تقارب علاقه داشت خوب شعر می خواند، مردی قانع و صبور بود، او در سال ۱۳۱۸ شمسی در مشهد درگذشت و اینک نمونه ای از اشعار او:

دردا که برفت یار دیرینه من داغ غم او بماند در سینه من
با من نه همین روز فلک کینه ور است کز روز ازل داشت بدل کینه من

۹۸۲- عبدالصمد جبعی

او برادر بهاء الدین عاملی و فرزند حسین بن عبدالصمد عاملی می باشد، که نام جدش را بر او نهادند، مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: شیخ ابوتراب عبدالصمد بن شیخ عزالدین حسین حارثی همدانی عاملی خراسانی برادر شیخ بهاء الدین عاملی یکی از فضیلات بزرگ زمانش بود.

شیخ بهاء الدین عاملی کتاب صمدیه را به نام او تصنیف کرد و در اول کتاب صمدیه به این موضوع اشاره کرده است، مؤلف ریاض گوید: من در سیستان حواشی او را بر رساله فرائض خواجه نصیرالدین طوسی دیدم مقداری از آن به خط او و مقداری هم به خط فرزندش حسین بود و خط آنها شبیه خط شیخ بهاء الدین بود.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: پدرش حسین در سال ۹۷۱ در مشهد مقدس به فرزندش عبدالصمد اجازه روایت داده و در

آخر جزء اول اجازات بحارالانوار از آن یاد شده است و حسین بن حیدر کرکی از او روایت می‌کند.

۹۸۳- عبدالصمد طوسی

در کتاب سفینه خوشکو از او به عنوان کاتب جامی یاد شده است، و ظاهراً او منشی و نویسنده جامی بوده و کتابها و اشعار او را پاکنویس می‌کرده است، شرح حالی از او به نظر نگارنده نرسیده است.

۹۸۴- عبدالصمد کشمیری

او از اهل کشمیر بوده و چندی در مشهد مقدس اقامت داشته است علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: عبدالصمد بن عبدالباقی کشمیری از شاگردان آقا ابراهیم شیخ الاسلام مشهد بود او با خط خود رساله تحریم نماز جمعه را در عصر غیبت تحریر کرده است.

عبدالصمد کشمیری این رساله را در سال ۱۱۲۰ به پایان رسانیده و محتمل است این عبدالصمد از علامه مجلسی هم اجازه داشته باشد و این اجازه در پشت نسخه‌ای از من لایحضره الفقیه که اکنون در تملک سید شهاب‌الدین می‌باشد ذکر شده است.

یکی از آثار عبدالصمد کشمیری تحفه عباسی است که آن را در پنج اصل تألیف کرده است: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد، او این کتاب را به شاه سلطان حسین صفوی اهداء کرده است و نسخه‌ای از آن در نزد سید محمد جزائری در تهران موجود است.

۹۸۵- عبدالصمد مشهدی

او از خطاطان و خوشنویسان مشهد مقدس بوده است، مرحوم مهدی بیانی گوید:
عبدالصمد مشهدی از شاگردان سلطان علی مشهدی است، شعر می‌گفت و خوش طبع
بود، امیرعلی شیرنوائی کتابت دیوان قدیم عبدالرحمان جامی را به وی وا گذاشت.
پس از اتمام کتاب نوائی نسخه را به جامی داد تا او مقابله کند، پس از چند روز
جامی گفت که کاتب کتاب را طوری نوشته که کوئی التزام کرده است که مصرعی
بی غلط ننویسد، نوائی از جامی خواست تا خود آن را تصحیح کند و جامی پذیرفت و
پس از حک و اصلاح در پشت نسخه به خط خود این قطعه را نوشت:

خوشنویسی چو عارض خوبان	سخنم را به خط خوب نوشت
لیک هرجا در او ز سهو قلم	گاه چیزی فزود و گاهی کاست
کردم اصلاح آن من از خط خویش	گرچه نامد چنانکه دل می‌خواست
هرچه او کرده بود با خطم	من به خطش قصور کردم راست

۹۸۶- عبدالعالی کرکی

او از علماء و رجال بزرگ علمی و مذهبی شیعه در عصر صفوی بود، شرح حال
او در کتب تاریخی عصر صفوی و تذکره‌های رجال علم و ادب آمده و همگان از فضل
و کمال و مقام و منزلت او در عصر صفوی و موقعیت علمی و اجتماعی او سخن گفته‌اند
و ما اینک شرح حال او را ذیلاً به نظر خوانندگان این کتاب می‌رسانیم و گفته‌های علماء
و مورخان را درباره او ذکر می‌کنیم.

اسکندربیک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی گوید: سرآغاز جریده فضل و
دانش از طبقه علیه مشایخ کرام و علماء اعلام و فضلاء ذوی‌العز و الاحترام مجتهد الثانی
فرید العصر و الزمانی شیخ عبدالعال است که خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی

شیخ علی کرکی است.

در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق بود، من حیث الاستقلال و الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت، اکثر علماء عصر اذعان اجتهاد آن جناب می نمودند و اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نمود به درس و افاده اشتغال می نمود.

جمعی را به فیصل قضایاء شرعیه و اصلاح بین الناس می گماشت و به نفس شریف نیز گاهی برای اجراء احکام شریعت غراء متوجه فیصل قضایا می گشت هرگاه به درگاه معلی تشریف می آورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم و توقیر آن جناب نهایت مبالغه می فرمودند.

همیشه باب سعادت مآبش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان مرجع علماء و دانشمندان عصر بود و اکثر علماء در اصول و فروع به قول او عمل می نمودند و اجتهادات آن جناب به تصدیق اکثر علماء مقرون بود، والحق ذات ملک صفاتش در آن حین آرایش ملک ایران و جهانیان بود.

در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علماء و فضلالی عرب و عجم بود جناب شیخ المحققین شیخ عبدالعال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمة مرتبه بلند اجتهاد یافته جمیع علماء اذعان اجتهاد او کردند.

میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: شیخ عبدالعالی بن شیخ نورالدین علی کرکی از علماء، فضلاء و فقهاء بزرگ بود، او بعد از پدرش رئیس مذهب امامیه شد و در جای پدر قرار گرفت، شیخ حر عاملی در کتاب امل الآمل گوید:

عبدالعالی کرکی مردی فاضل، فقیه، محقق، محدث، متکلم، و عابد بشمار می رفت، او از مشایخ بزرگ بود و از پدرش و دیگران روایت می کرد، میر محمدباقر حسینی معروف به میرداماد از وی اجازه دارد، او رساله درباره قبله مخصوصاً قبله خراسان تألیف کرده است.

شیخ یونس جزائری و قاضی معزالدین حسین اصفهانی و شیخ بهاءالدین عاملی از او روایت می‌کنند، تفرشی در رجال خود گوید: او عالمی جلیل القدر و عظیم الشأن بود و مقامی عالی داشت او دارای حافظه‌ای قوی و کلامی پاکیزه بود و از شاگردان پدرش بشمار می‌رفت.

او معاصر میرزا مخدوم شریفی از اهل سنت بود، میرزا مخدوم مؤلف کتاب نواقض الروافض است، بین آن دو نفر مناظرات و مباحثات زیادی در امامت انجام گرفت، شیخ عبدالعال بعد از فوت شاه طهماسب از قزوین به همدان رفت و از فتنه شاه اسماعیل دوم مصون ماند و آسیبی به وی نرسید.

آثار شیخ عبدالعال کرکی

- ۱- شرح ارشاد که تا کتاب نکاح شرح شده است.
- ۲- رساله در عدم وجوب نماز جمعه در زمان غیبت.
- ۳- حاشیه بر الفیه شهید.
- ۴- تعلیقات بر رساله شیخ علی بن هلال کرکی.
- ۵- رساله در تعیین قبله خراسان.

تولد و وفات او

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: در خط پدرش آمده که عبدالعال روز نهم ذی قعدة سال ۹۲۶ متولد شد و در تاریخ ۹۹۳ درگذشت، جنازه او را به مشهد مقدس حمل کردند و در دارالسیاده به خاک سپردند، تاریخ فوت او را «ابن مقتدای شیعه» گفتند همانگونه که فوت پدرش را «مقتدای شیعه» گفته بودند.

۹۸۷- عبدالعزیز

او یکی از هنرمندان و کاشی سازان قرن ششم هجری بوده است نام وی اکنون در یکی از کاشیهای قدیمی حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام محفوظ است و در طول قرون و اعصار از گزند حوادث مصون مانده است و نام عبدالعزیز بن آدم بر آن کاشی نقش بسته است.

در قسمت جنوبی حرم مطهر رضوی کاشی محرابمانندی بر دیوار حرم نصب گردیده است در اطراف این محراب آیات و احادیث حضرت رضا نوشته شده است، در میان کتیبههای کوفی چند سطر به فارسی کتابت گردیده و این عبارات خوانده می شود: خداوند ا بحق این امام پاک معصوم بر آن بنده رحمت کن که یکبار سورة فاتحه الکتاب بخواند از بهر این ضعیف عبدالعزیز بن آدم و بگوید که خداوند گناهانش عفو کن و او را رحمت کن بفضلک و کرمک و رحمتک.

۹۸۸- عبدالعزیز طوسی

در کتاب کشف الظنون از این عالم نام برده شده و گوید: امام ضیاء الدین عبدالعزیز طوسی بر کتاب مختصر منتهی الاصول ابن حاجب مالکی در گذشته سال ۶۴۶ شرحی نوشته و نام آن را کاشف الرموز و مظهر الكنوز نام نهاده است، از این عبدالعزیز طوسی که در کجا زندگی می کرده و در چه زمانی بوده اطلاعی در دست نیست.

۹۸۹- عبدالعزیز مدرس

او از مدرسان حوزه علمیه مشهد مقدس بوده و در آستان قدس تدریس می کرده است مرحوم مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس رضوی نام او را برده و گوید: او

سالی هفت تومان و پنج قران حقوق می گرفته است، عبدالعزیز مزبور در زمان ناصرالدین شاه زندگی می کرده.

۹۹۰- عبدالعزیز طباطبائی

او عالمی جلیل القدر و محقق عظیم الشأن و مؤلفی نامدار و کتابشناسی کم نظیر، و نویسنده ای شریف و بزرگوار در تاریخ معاصر بود، اطلاعات وسیع دانش فراوان، بصیر و صاحب نظر در کتب خطی و نسخه شناسی و آشنا به رموز تحقیق و کارشناسی عالی مقام از ویژگیهای آن مرد بود.

حاج سید عبدالعزیز طباطبائی رضوان الله علیه عمر شریف خود را در راه علم و فضیلت و تحقیق و تتبع گذرانید، او نمونه ای از رجال علم و ادب بود که زندگانی خود را وقف کارهای تحقیقی کردند، و عمر پر بار خود را در راه اهداف مقدس خود سپری نمودند.

نگارنده این سطور و مؤلف این کتاب در حدود سی سال با آن عالم بزرگوار آشنا و در ارتباط بود، و همواره از اطلاعات وسیع او در موارد و موضوعات مورد نظر استفاده می کرد، کتابخانه او در شهرستان مقدس قم در اختیار همه طلاب علوم و اصحاب علم و فضیلت بود.

او با سعه صدر و روی گشاده همگان را می پذیرفت و اطلاعات خود را در اختیار محققان می گذاشت، و به مصادر و مأخذ مورد نظر راهنمایی می کرد حتی نوشته ها و یادداشتهای خود را هم در اختیار اهل علم و تحقیق قرار می داد و همه را از دانش خود بهره مند می نمود.

تولد و بیت شریف او

مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سره روز یکشنبه بیست و سوم

جمادی الاول سال ۱۳۴۸ قمری در نجف اشرف متولد گردید، خاندان او همه از اهل علم و فضیلت و تقوی بودند، پدر او مرحوم سید جواد از علماء زمان خود بود و جدش فقیه عالی مقام و مجتهد بزرگ حاج سید محمدکاظم یزدی صاحب کتاب عروة الوثقی از مراجع بودند.

او در چنین خانواده‌ای پا به عرصه وجود گذاشت و در محیط علم و تقوی و طهارت و قداست نشو و نما یافت، آقای سید عبدالعزیز در آغاز جوانی پدر بزرگوارش را از دست داد و مانند اکثر بزرگان تاریخ در آغاز زندگی از نعمت وجود پدر محروم گردید.

تحصیلات او

مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبائی در نجف اشرف مهد علم و فضیلت تحصیلات خود را آغاز نمود، او ادبیات را نزد سید هاشم تهرانی فراگرفت و اصول را از محضر فانی اصفهانی آموخت، منظومه و اسفار را نزد حاج سید عبدالاعلی سبزواری و شیخ صدرا بادکوبه‌ای تحصیل کرد.

سطح فقه و اصول را نزد شیخ عبدالحسین رشتی و شیخ مجتبی لنگرانی پایان داد، بعد از آن وارد حوزه درس خارج شد و از محضر فقهاء و علماء بزرگی همچون حاج سید ابوالقاسم خوئی و سید عبدالهادی شیرازی استفاده کرد و به مقامی از علم و فضیلت رسید.

ارتباط با دو محقق بزرگ

در زمان زندگی مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبائی دو نفر محقق سرشناس در نجف اشرف زندگی می‌کردند و کارهای تحقیقی داشتند، یکی از آنها علامه جلیل القدر حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی مؤلف الذریعه و طبقات اعلام الشیعه بود و دیگری

محقق کم نظیر حاج شیخ عبدالحسین امینی تبریزی مؤلف کتاب بزرگ الغدیر. او با این دو عالم بزرگ که از مؤلفان و محققان عالی مقام معاصر بودند ارتباط برقرار کرد، و از دانش وسیع آنها بسیار استفاده نمود و روش کارهای تحقیقی را از آنها فراگرفت و با مصادر و مآخذ آشنا شد، و بعد از مدتی به صورت یک همکار با آن دو بزرگوار در آمد.

آقای طباطبائی همکاری خود را با مرحوم امینی مؤلف الغدیر و مؤسس کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف ادامه داد، و در تقویت و توسعه کتابخانه با علامه امینی رضوان الله علیه خدمات شایانی کرد و در جمع آوری و تهیه فهرس بسیار کوشش نمود.

مسافرت‌های علمی او

مرحوم حاج سید عبدالعزیز برای تحقیق و مطالعه پیرامون کتب خطی مسافرت‌هایی به کشورهای حجاز، سوریه، ترکیه، لبنان، انگلستان و امریکا انجام داد و در کتابخانه‌های آن کشورها مطالعات خود را پیرامون موضوعات مورد نظرش ادامه داد.

او در این مسافرت‌ها علاوه بر یادداشت‌هایی که از کتابها و نسخه‌ها بر می‌داشت، میکروفیل‌هایی هم از کتب نادر و کمیاب تهیه می‌کرد، و با خود می‌آورد، و در تحقیقات و تتبعات خود به نسخه‌های فراوانی از آثار علمای بزرگ دست یافت و در آثار خود از آنها استفاده نمود.

اقامت در مشهد مقدس

حاج سید عبدالعزیز طباطبائی مدتی در مشهد مقدس رضوی اقامت فرمود و با کتابخانه آستان قدس همکاری کرد، هنگام برگزاری مجلس بزرگداشت شیخ ابو جعفر

طوسی رضوان الله علیه که از طرف دانشگاه مشهد برگزار گردید معظم له در مشهد بودند و در آن مجمع هم شرکت کردند.

آستان قدس رضوی از ایشان دعوت کرد برای نسخه‌های خطی کتابخانه رضویه فهرستی تهیه کند، او هم این دعوت را پذیرفت و در مشهد سکونت کرد و کار فهرست نگاری را شروع نمود، او تعدادی از نسخ خطی را در کتابخانه آستان قدس فهرست کرد و بار دیگر به نجف اشرف برگشت.

مهاجرت به شهر قم

او در سال ۱۳۹۶ قمری از نجف اشرف به شهرستان قم مهاجرت کرد و در این شهر اقامت گزید، وجود او در شهر قم و حوزه علمیه بسیار نافع و سودمند بود، محققان و نویسندگان از حوزه و مراکز فرهنگی در تهران و شهرستانها به او مراجعه می‌کردند و از اطلاعات او استفاده می‌نمودند.

کتابخانه او به روی فضلاء و دانشمندان باز بود، و او با سعه صدر همه را می‌پذیرفت، کتابهای خود را در اختیار آنها می‌گذاشت و راهنمایی می‌کرد، و در صورت نیاز نوشته‌های خود را هم در اختیار محققان می‌گذاشت تا از آنها یادداشت بردارند.

بیت العلم آن سید بزرگوار یک دارالتحقیق بود، و همواره در ساعات شب و روز علماء و فضلاء و طلاب جوان که تازه قلم به دست گرفته بودند در آنجا حضور داشتند و از خرمن علم و فضل او خوشه‌ها می‌چیدند، و روش تحقیق را به دست می‌آوردند.

مرحوم طباطبائی در ایران هم دست از تحقیق و مطالعه نکشیدند، او به شهرهای تهران، اصفهان، شیراز، یزد، همدان و تبریز هم مسافرت‌های متعددی نمود و از کتابخانه‌ها و مخطوطات این شهرها هم استفاده کرد و بر معلومات خود افزود.

او با تمام مراکز علمی و فرهنگی در ایران و کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در ارتباط بود، با بیروت، دمشق، و ناشران آنجا رفت و آمد داشت، از این رو مطبوعات جدید زودتر از دیگران بدست او می‌رسید و همواره به مطالب نو و کتابهای تازه دسترسی پیدا می‌کرد.

آشنائی نگارنده با او

نگارنده این کتاب از سالهای ۱۳۴۵ با آن دانشمند و محقق فقید آشنائی داشت، در این سال در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف او را ملاقات کردم، و با ایشان آشنا شدم، بعد از اینکه در مشهد رحل اقامت افکند رفت و آمد ما با او زیاد شد. پس از اینکه در قم اقامت گزید، رفت و آمد با ایشان برقرار گردید، هرگاه به قم می‌رفتم جاذبه او مرا به طرف خود می‌کشانید، پس از ورود به قم نخست منزل او می‌رفتم و تا هنگام وفاتش این رفت و آمد ادامه پیدا کرد و جز در منزل او جایی دیگر اقامت نمی‌کردم.

صداقت، رفاقت، صمیمیت، و محبت او زبان زد خاص و عام بود، طبقه دوم منزلش که کتابخانه‌اش هم در آن طبقه قرار داشت محل پذیرائی از دوستان بود، هرگاه به منزل او می‌رفتم و در کتابخانه‌اش منزل می‌کردم مطلب تازه‌ای بدست می‌آوردم و کتاب جدیدی به دستم می‌رسید.

بین ما و او همواره ارتباط برقرار بود، هفته‌ای چند بار تلفنی با هم درباره مسائل فرهنگی گفتگو می‌کردیم، کتابهایی از او و نسخه‌هایی از من رد و بدل می‌شد، او اگر به یک کتاب عکسی و یا میکروفیلم نیاز داشت و من آن را داشتم در اختیارش می‌گذاشتم.

او هم اگر کتاب و یا نسخه‌های عکسی و میکروفیلم در اختیار داشت و من به آنها نیاز داشتم به من می‌داد تا از آنها استفاده نمایم، او چند ماه قبل از درگذشتش

کتابهایی که نزد او به امانت داشتم برای من آورد و من هم کتابهای امانتی او را برگرداندم.

بیاد دارم روزی به من فرمودند: من در مجله «تراثنا» که از طرف مؤسسه آل البیت در قم چاپ می‌شود درباره نسخه‌های نهج البلاغه و شروح آن در کتابخانه‌ها مقالاتی تنظیم می‌کنم، اگر میکروفیلم و یا نسخه‌های عکسی در این مورد دارید به من بدهید تا از آنها هم استفاده کنم.

حقیر هم تعدادی نسخه‌های عکسی از نهج البلاغه و تعدادی هم از شروح آن را که در اختیار داشتم و از هندوستان و جاهای دیگر تهیه کرده بودم در اختیار ایشان گذاشتم، او هم خصوصیات آن نسخه‌ها را در مجله تراثنا به چاپ رسانید.

هنگامیکه می‌خواستم کتاب التدوین رافعی را چاپ کنم، دو نسخه عکسی از این کتاب را داشتم، این نسخه‌ها قدیم نبودند، یکی از آنها در قرن نهم تحریر شده و دیگری هم تاریخ تحریر نداشت، در صدد بر آمدم نسخه‌ای قدیمی از این کتاب را بدست آورم.

در سفری به قم این مطلب را با او در میان گذاشتم، وی فرمود: من میکروفیلمی از نسخه التدوین را که پنجاه سال بعد از فوت مؤلف آن در قزوین تحریر گردیده و شاگردان رافعی آن را بر مؤلف قرائت کرده‌اند در اختیار دارم، و به شما می‌دهم و اصل نسخه در اسلامبول می‌باشد.

او بر خواست و میکروفیلم نسخه را بیرون آورد و به من داد، من میکروفیلم‌ها را به تهران آورده و عکسی از آنها تهیه کردم و بار دیگر به قم رفتم و میکروفیلم را به ایشان برگرداندم، و کتاب التدوین را با سه نسخه مقابله کرده و به چاپ رسانیدم.

آثار عبدالعزیز طباطبائی

مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبائی تمام عمر پر برکت خود را در تحقیق و

تألیف گذرانید، و کاری جز نگارش کتاب و مقاله نپذیرفت، آثار او بسیار زیاد است تعدادی از آنها چاپ شده و پاره از آنها هنوز چاپ نشده‌اند، فهرست ذیل از آثار او می‌باشد که توسط آقای ناصرالدین انصاری در مجله وزین آئینه پژوهش شماره ۳۶ مورخ بهمن ماه ۱۳۷۴ چاپ شده است.

- ۱- زندگانی شیخ یوسف بحرانی
- ۲- الغدیر در میراث اسلامی
- ۳- شیخ مفید و اندیشه‌های او
- ۴- کتابنامه نهج البلاغه در نسخه شناسی
- ۵- اساتید و مشایخ شیخ ابوجعفر طوسی
- ۶- معرفی کتابهای ارزنده خطی
- ۷- اهل بیت علیهم السلام در کتابخانه‌های عربی
- ۸- فهرست کتابخانه دانشگاه شیراز
- ۹- شیعه و حملات دشمنان
- ۱۰- فهرست شیخ منتجب الدین
- ۱۱- شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام از طبقات ابن سعد
- ۱۲- مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن ابی دنیا
- ۱۳- اربعین در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوالخیر قزوینی
- ۱۴- امام حسین علیه السلام و سنت از احمد بن حنبل
- ۱۵- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از احمد بن حنبل
- ۱۶- طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه از حافظ ذهبی
- ۱۷- شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن عساکر
- ۱۸- فرائد السمطين حموی
- ۱۹- عقد الدرر فی اخبار المهدی المنتظر از سلمی شافعی

۲۰- فهرست شیخ طوسی.

کتابهای چاپ نشده او

۲۱- استدراک حدیث غدیر

۲۲- نتائج الاسفار

۲۳- قید الاوابد

۲۴- مستدرک الذریعه تهرانی

۲۵- تعلیقات بر الذریعه تهرانی

۲۶- معجم اعلام الشیعة

۲۷- مکتبه علامه حلی

۲۸- انباء السماء برزیه کربلا

۲۹- فهرست مخطوطات عربیه کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۰- فهرست کتب حدیث و فقه در کتابخانه آستان قدس رضوی

۳۱- فهرست تعدادی نسخه های عربی در ترکیه

۳۲- فهرست کتب خطی عربی در کتابخانه های ایران

۳۳- فهرست تعدادی از مخطوطات حجاز

۳۴- فهرست تعدادی از نسخه های تبریز

۳۵- فهرست تعدادی از نسخه های لندن

۳۶- المهدی علیه السلام فی السنة النبویه

وفات حاج سید عبدالعزیز

حاج سید عبدالعزیز طباطبائی قدس الله روحه، پس از عمری تلاش و کوشش و

تحقیق و مطالعه در فرهنگ اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام روز هفتم ماه

رمضان سال ۱۴۱۶ مطابق هشتم بهمن ماه سال ۱۳۷۴ در سن ۶۸ سالگی جهان را وداع گفت و در صحن بزرگ حضرت معصومه در حجره جنوب غربی به خاک سپرده شد - رحمة الله و رضوانه علیه.

۹۹۱- عبدالعزیز بن ابی نصر

در کتاب منتخب سیاق او را از محدثان و مشایخ طوس دانسته ولی شرح حالی از او نیاورده است.

۹۹۲- عبدالعزیز بن احمد

در کتاب منتخب سیاق گوید: عبدالعزیز بن احمد طوسی از اهل حدیث و مشایخ روایت در طوس بوده است، ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۹۹۳- عبدالعزیز بن محمد

او از محدثان بوده و در دمشق سکونت داشته است، یافعی در مرآت الجنان گوید: ضیاء الدین عبدالعزیز بن محمد طوسی یکی از فضلاء بود و در مدرسه نجیبیه دمشق درس می‌گفت و در شهر دمشق در سال ۶۶۶ درگذشت.

یافعی در حوادث سال ۷۰۶ بار دیگر او را عنوان کرده و گوید: امام علامه ضیاء الدین ابو محمد عبدالعزیز بن محمد طوسی شارح حاوی صغیر و مختصر در علم اصول که یکی از علماء و فضلاء زمانش بود و در مدارس دمشق درس می‌گفت در سال ۷۰۶ در دمشق درگذشت.

ابوالفلاح حنبلی در کتاب شذرات الذهب ضمن حوادث سال ۷۰۶ گوید: ضیاء الدین عبدالعزیز بن محمد بن علی طوسی، شافعی به تحصیل روی آورد و فنون مختلف را آموخت و بعد در مدرسه نجیبیه دمشق به تدریس مشغول گردید.

او کتاب حاوی را شرح کرد و آن را مصباح نام نهاد، و مختصر ابن حاجب را هم شرح نمود، برزالی گوید: او شیخ فاضلی بوده است، ابن حبیب گوید: ضیاءالدین طوسی فضائل و کمالاتی داشت او گوهرهای علم و دانش را کنار هم می‌چید، و تصنیفات پرفائده هم دارد، او بطور ناگهانی در دمشق درگذشت و در مقابر صوفیان دفن گردید. ابن تغری بردی هم در کتاب النجوم الزاهرة ضمن حوادث سال ۷۰۶ گوید: در این سال شیخ ضیاءالدین عبدالعزیز بن محمد طوسی فقیه شافعی روز ۲۹ جمادی سال ۷۰۶ در دمشق درگذشت او در علم فقه و نحو مهارت داشت و حاوی را شرح نوشت. نگارنده گوید: یافعی او را در دو جا عنوان کرده اول در حوادث سال ۶۶۶ و دوم در حوادث سال ۷۰۶، و تاریخ اول اشتباه است زیرا تذکره نویسان وفات او را سال ۷۰۶ ضبط کرده‌اند.

۹۹۴- عبدالعظیم ولیان

او در سال ۱۳۵۳ به عنوان نیابت تولیت و استاندار خراسان به مشهد مقدس رفت و مهمترین برنامه او در مشهد تخریب بناهای اطراف فلکه حرم امام رضا (ع) و توسعه فضاهای زیارتی بود، ما اکنون کارهای او را در مشهد مقدس رضوی ذیلاً ذکر می‌کنیم.

عبدالعظیم ولیان از مجریان سیاست محمدرضا شاه بود، او در ارتش درجه سرهنگی و در علم حقوق دکترای داشت، ولیان سالها وزیر کشاورزی بود و سیاستهای اصلاحات ارضی شاه را به اجرا گذاشت و مورد توجه او قرار گرفت.

اجراء طرح فلکه آستان قدس

طرح اجراء فلکه آستان قدس رضوی و توسعه اماکن زیارتی سالها مورد تصویب قرار گرفته بود ولی اجرای آن به عللی تأخیر افتاده و نایب التولیه‌ها از اجراء

آن به خاطر مسائل اجتماعی خودداری می کردند، دربار در این اندیشه بود کسی را به خراسان بفرستد و این طرح را اجرا کند.

محمدرضا شاه و مشاوران او می خواستند کسی را به عنوان نیابت تولیت و استاندار به خراسان بفرستند که این طرح را در اولیت کار خود قرار دهد، از این رو انتظار درباریان متوجه عبدالعظیم ولیان شد و او را برای این کار به شاه پیشنهاد کردند. در آن ایام شهرت داشت امیر اسدالله علم وزیر دربار ولیان را احضار می کند و به او می گوید شاه می خواهد تو را به عنوان نیابت تولیت آستان قدس و استاندار خراسان منصوب کند ولی مشروط بر اینکه طرح تخریب فلکه که چند سال است معوق مانده اجرا نمائی.

او هم قبول می کند و حکم نیابت تولیت و استانداری را می گیرد، عبدالعظیم ولیان یک مرد مذهبی نبود، گویند: هنگامیکه پست نیابت تولیت به او پیشنهاد شد او سخت در شگفت آمد و گفت: من هرگز تصور نمی کردم روزی به این مقام منصوب شوم زیرا من یک مردی مناسب برای این مقام نبوده ام که در آستان قدس انجام وظیفه کنم.

ولیان در مشهد مقدس

او مقام نیابت تولیت و استانداری را بدست آورد و به مشهد مقدس رهسپار گردید، کار اصلی او اجرای طرح فلکه و تخریب بناهای اطراف حرم مطهر رضوی بود، او پذیرفته بود به هر صورت که شده باید این طرح را مورد عمل قرار دهد و این کار معوق را به پایان برساند.

او پس از ورود به مشهد مقدس و استقرار در محل کارش سوابق کارها را خواست و با موضوع آشنا گردید و مقدمات کار را فراهم نمود، ولیان دستور داد جلسه ای با حضور بازرگانان و کسبه و مدیران مسافرخانه های اطراف فلکه تشکیل گردد.

پس از انعقاد جلسه ولیان برای حاضران سخن گفت و اظهار داشت من برای اجرای طرح فلکه آمده‌ام و باید این طرح که سالها معوق مانده به مرحله عمل گذاشته شود و باید کسبه و تجار و مسافرخانه داران ساکن در این طرح بامن همکاری کنند. گروهی که در فلکه مسافرخانه داشتند و یا بازرگانان و کسبه‌ای که در بازار و سراها دارای حجره و مغازه بودند با اجرای طرح مانند گذشته مخالفت کردند، ولی او به اعتراضات آنها توجهی نکرد و در اجرای آن اصرار ورزید و تصمیم خود را به اطلاع آنها رسانید.

تخریب بناهای اطراف فلکه

عبدالعظیم ولیان کار خود را شروع کرد، او دستور داد ادارات دولتی و بانکها که در محل طرح مورد نظر کار می‌کنند محل‌های خود را ترک کنند و به مکانهای دیگری که برای آنها در نظر گرفته شده بود نقل مکان نمایند، مکانهای مورد نظر تخلیه شدند و در اختیار مجریان طرح قرار گرفتند.

او دستور داد ساختمانهای تخلیه شده را خراب کردند، در این وقت کسبه و اصناف دریافتند که این کار جدی است و کسی نمی‌تواند مانع مجریان طرح بشود، ولیان به روزنامه‌های مشهد مقدس دستور داد درباره این طرح و مزایای آن مقالاتی بنویسند و مردم را آماده پذیرش نمایند، روزنامه‌های مشهد هم تبلیغات وسیعی در این باب آغاز کردند و ولیان هم با روزنامه‌ها مصاحبه کرد و از مزایای طرح سخن گفت و جامعه بازاریان و اصناف اطراف حرم مطهر را تشویق کرد با او همکاری نمایند.

عبدالعظیم ولیان دستور داد از طرف نیابت تولیت از اصناف و بازرگانان دعوتی به عمل آید تا سخنان او را در مورد تخریب بناها گوش دهند گروهی از اصناف در صحن موزه گرد هم آمدند، عبدالعظیم ولیان به میان آنها رفت و چنین گفت:

من با امر اعلیحضرت باید این برنامه‌ها را انجام دهم، و طرح را اجرا کنم، او

گفت: باید معابر توسعه پیدا کنند و این تنگناها بر طرف شوند، او گفت: اکنون یک کمیسیون پنج نفری مرکب از فرماندار مشهد دادستان مشهد رئیس ثبت و دو نفر از نمایندگان دستگاه انتظامی مأموریت دارند با شما درباره طرح گفتگو کنند.

این کمیسیون نسبت به ارزیابی و اعلام حقوق صاحبان حق اقدام خواهد کرد، اینک صاحبان مسافرخانه‌ها، زوارخانه‌های واقع در منطقه اجرای طرح می‌توانند با تشکیل شرکت‌هایی و با برخورداری از حق اولویت و سایر تسهیلاتی که برای آنان فراهم خواهد شد به دفتری که در این مورد باز شده مراجعه کنند.

بعد از این کمیسیون تخریب عمومی آغاز گردید، در اوائل اسفند ماه ۱۳۵۳ نخست سقف بازار زنجیر را در مجاورت صحن کهنه برداشتند و از حساسترین جا کار را شروع کردند، با اینکه هنوز زمستان و فصل برف و باران بود آنها برنامه خود را آغاز نمودند.

هنگامیکه سقف بازار برداشته شد و از طرف ساکنان این ناحیه عکس العملی مشاهده نگردید تخریب عمومی که طبق یک برنامه قبلاً تنظیم شده بود از روز دوشنبه هجدهم فروردین ماه سال ۱۳۵۴ شروع گردید و از قسمت بیرونی فلکه از ضلع شرقی خیابان تهران مقابل صحن موزه آغاز گردید و مغازه‌ها و منازل را تا تکیه تهرانیها ویران گردید.

مشهور است که عبدالعظیم ولیان در یک ماشین ضد گلوله قرار گرفت و در مقابل صحن موزه توقف کرد و دستور تخریب اولین مغازه را صادر نمود، نخستین مغازه‌ای که باید تخریب می‌شد یک مغازه فرش فروشی بود که در نبش فلکه و خیابان تهران قرار داشت.

گویند صاحب این مغازه محل کار خود را تخلیه نکرد و در درون مغازه خود نشست، او گفت من از محل کار و کسب خود بیرون نمی‌شوم مگر اینکه مغازه را بر سرم خراب کنید، ولیان دستور می‌دهد مغازه را خراب کنند، صاحب دکان هنگامیکه

مشاهده کرد مغازه‌اش در حال فرو ریختن است آنجا را ترک گفت.

از این محل کار تخریب و توسعه شروع گردید و به حرف کسی هم توجه نکردند، تخریب به سرعت ادامه داشت و بدون وقفه انجام می‌گرفت، صدها کامیون و ماشینهای راهسازی را از اطراف و اکناف آوردند و کار تخریب را سرعت بخشیدند.

بعد از تخریب زمینها را مسطح کردند و بعد هم قسمت داخلی فلکه را که به اماکن متبرکه متصل بود ویران کردند، و بعد از تسطیح زمینها همه کوچه‌های منتهی به فلکه را بستند و یک دیوار بلندی را هم گرد اماکن متبرکه کشیدند و راه ارتباط شهر را به حرم مطهر از چهار خیابان اصلی شهر قرار دادند.

در این هنگام فضای بسیار وسیعی پیرامون حرم مطهر بوجود آمد زائران و مسافرانی که وارد مشهد مقدس می‌شدند از دیدن آن میدان بزرگ در شگفت می‌ماندند، دیگر پیرامون اماکن متبرکه ازدحام نبود، بازارهای تنگ و تاریک، بازارچه‌ها، تیمچه‌ها، سراها ویران شدند.

میدان جدید را چمن کاشتند، از کنار دیوارهای بلند راهی برای حرکت وسائط نقلیه باز کردند، زائران فضای بزرگی پیدا نمودند، در آنجا به استراحت و آسایش پرداختند کسبه و اصناف هم از اطراف حرم پراکنده شدند و هر کدام به جایی رفتند و زندگی جدیدی آغاز نمودند.

کسانیکه وضع فلکه را قبل از سال ۱۳۵۴ دیده بودند و ازدحام جمعیت و فشاری که در هنگام عبور و مرور از کوچه‌ها و بازارها به مردم می‌رسید مشاهده کرده‌اند، اکنون با دیدن این میدان بزرگ اجرای طرح فلکه را امری لازم و ضروری می‌دانند و مورد تأیید قرار می‌دهند.

اگر در سالهای ۱۳۵۰ مشهد سالی هفت میلیون زائر داشت اکنون سالی بیش از پانزده میلیون زائر به مشهد مقدس می‌روند، در آن روز مشهد یک میلیون جمعیت داشت و اکنون بیش از دو میلیون نفر جمعیت دارد و دومین شهر ایران به حساب می‌آید.

نگارنده گوید: مرحله اول طرح همان تخریب و تسطیح و دیوارکشی بود که انجام گرفت ولی مراحل بعدی مصادف با ایام انقلاب اسلامی ایران گردید، کارگزاران و مسئولان رده بالای آستان قدس رضوی در طوفان انقلاب و خشم مردم مسلمان ایران گرفتار شدند و هر کدام در گوشه‌ای پنهان گردیدند.

عبدالعظیم ولیان که این کار بزرگ توسط او انجام گرفت از ایران رفت و در امریکا اقامت گزید و در همان جا هم درگذشت ولی میدان و فلکه بزرگ آستان قدس رضوی یادگاری ماندنی از وی می‌باشد انار الله برهانه.

۹۹۵- عبدالعظیم بن عباس

او از علماء مشهد مقدس رضوی بوده است، مولی عبدالعظیم افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: سید عبدالعظیم بن سید عباس از شاگردان بزرگ و محترم شیخ بهاءالدین عاملی بود، سید هاشم بن سلیمان بحرانی در مشهد مقدس از وی روایت می‌کند و در تفسیر خود که به نام الهادی و مصباح النادی می‌باشد او را به عنوان سید فاضل پرهیزگار یاد کرده است.

۹۹۶- عبدالحی اوکتائی

او از فضلاء مشهد مقدس بود، و سالهای متمادی ریاست و مدیریت کتابخانه آستان قدس رضوی را به عهده داشت، او از خاندان قاجار بوده و پدرانش در مشهد اقامت داشتند، عبدالحی اوکتائی برای اولین بار برای کتب خطی آستان قدس فهرست تهیه کرد و در توسعه کتابخانه مبارکه رضویه بسیار کوشش نمود، او بر دیوان شکسته قاجار که در سال ۱۳۱۰ شمسی چاپ شده است مقدمه‌ای نوشته است.

۹۹۷- عبدالعلی مشهدی

او از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ میرزا علی بن میرزا محمدتقی خراسانی مشهدی از فضلاء بزرگ بود، او در علوم ریاضی مهارت داشت و اکثر فنون و کمالات را فرا گرفت و پیشرو همه گردید. او در علم نجوم مقام بلندی یافت و در آستانه مقدسه رضویه به خدمت مشغول گردید و مقامی عالی پیدا کرد و از طرف آستانه مقدسه به منجم باشی ملقب شد و تقویم سالانه استخراج می نمود.

اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار گوید: میرزا عبدالعلی بن میرزا محمدتقی از علماء بزرگ فن تنجیم، و به منجم باشی گری آستان رضوی قرین اعزاز و تکریم است و در اعمال موالید تألیفات نغز دارد.

۹۹۸- عبدالعلی نجاتی

او از شعراء مشهد مقدس بوده است، علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء گوید: عبدالعلی نجاتی مشهدی است او گوید:

ای خواجه که عمر تو فزون از شصت است بر خوان تو هرگز مگسی ننشسته است
 نان تو مگر لشکر چنگیزخان است کان را به همه عمر کسی نشکسته است
 صبا در تذکره روز روشن گوید: نجاتی عبدالعلی مشهدی نامش ملاعلی بود، وی در هجو گوئی مهارتی داشت از این رو دیگر کلامش بوی دلنشینی نداشت او گوید:

پیوسته نکو نیست نظر بر رخ ماهی گاهی سر راهی و سلامی و نگاهی

۹۹۹- عبدالغفار خراسانی

او از خطاطان و خوشنویسان زمان خود بوده است، لسان الملک در تذکره خود

گوید: میرزا عبدالغفار خراسانی شکسته را نیک نوشت و شعر نیز گفت، و از خط نستعلیق بی بهره نماند.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا عبدالغفار خراسانی متخلص به بیضای خاوری از خوشنویسان بود، میرزا محمدتقی سپهر مؤلف ناسخ التواریخ درباره وی می گوید: که هم نستعلیق را خوش می نوشت و هم شعر را نیکو می گفت، از آثار وی کتیبه های بیرون و اطراف صحن مسجد محمدعلی پاشا خدیو مصر در قاهره می باشد، نامبرده در سال ۱۲۵۰ قمری درگذشت.

۱۰۰۰- عبدالغنی مشهدی

او از علماء و مدرسان مشهد مقدس بود، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالغنی مشهدی از علماء فضلاء و فقهاء مشهد مقدس رضوی است و از پرهیزکاران بشمار می رفت، او در ایوان طلای صحن رضوی نماز جماعت برگزار می کرد و برای طالبان علوم درس می گفت.

شیخ محمد بن علی اشرف طالقانی در سال ۱۲۹۶ نزد او درس فقه و اصول می خواند او این مطلب را در کتاب بشارة الارحام خود گفته است وی این کتاب را در سال ۱۳۰۲ تألیف کرده و در سال ۱۳۰۳ حج گذارد، شیخ عبدالغنی در این سال حیات داشته است.

۱۰۰۱- عبدالقادر مشهدی

او از علماء مشهد مقدس بوده و در هرات سکونت داشته است، میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العماء در شرح حال جمال الدین دشتکی گوید هنگامیکه شاه اسماعیل صفوی هرات را فتح کرد، شیخ عبدالقادر در این شهر سکونت داشت، از او شرح حالی در دست نیست و در ریاض تنها به نام او اشاره شده است.

۱۰۰۲- عبدالقاهر طوسی

او از محدثان و راویان طوس بوده است، حافظ ابن عساکر دمشقی در مشیخه خود از او یاد می‌کند و گوید: من از عبدالقاهر بن احمد ابوعلی طوسی در بغداد حدیث شنیدم و او هم از ابو محمد جعفر بن احمد سراج فارسی حدیث شنیده بود.

۱۰۰۳- عبدالکریم متولی

او در زمان صفویه متولی روضه مبارکه رضویه بود، در زمان سلطنت سلطان محمد صفوی بین مرتضی قلی خان حاکم مشهد و علی قلی خان حاکم هرات جنگی در گرفت، و طرفداران علی قلی خان به مشهد مقدس حمله کردند بین طرفداران آنها جنگ شد، و میر عبدالکریم متولی آستانه مقدسه که در پای علم ایستاده بود کشته شد، این مطلب را اسکندربیک ترکمان در عالم آرای عباسی آورده است.

۱۰۰۴- عبدالکریم هاشمی نژاد

از علماء، فضلاء، خطباء و گویندگان نامدار عصر ما بود، او مردی شجاع، انسانی صریح و سیدی با فضیلت بود، مرحوم هاشمی نژاد اهل قلم و بیان و واعظی وارسته و فعال بشمار می‌رفت، او سالها در منابر مشهد مقدس و شهرستانهای مختلف ایران به روشنگری مردم می‌پرداخت و حقائق سیاسی روز را بیان می‌کرد.

خطیب عالی مقام حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد در حوزه علمیه مشهد مقدس چهره‌ای درخشان و عنصری فداکار و زبان حق و حقیقت بود، او عمر گرانبهای خود را در تبلیغ احکام و ارشاد مردم گذرانید، و از اسلام و تشیع دفاع کرد و با معاندان و مخالفان در ستیز بود.

ولادت و اصل او

شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد در سال ۱۳۱۱ در شهرستان بهشهر مازندران متولد شد، پدر او مرحوم سید حسن از افراد زحمتکش بهشهر بود و از طریق کسب و کار زندگی خود و افراد خانواده‌اش را اداره می‌کرد و مردی با ایمان و با فضیلت بود و با مختصر در آمدی که داشت زندگی خانواده را سامان می‌داد.

مرحوم هاشمی نژاد کودکی و نوجوانی خود را در زادگاهش سپری کرد و در دامن پدرش زندگی می‌نمود، او طبق معمول آن زمان هم درس می‌خواند و هم در مغازه پدرش به کمک او می‌شتافت و در امور مغازه با پدر همکاری می‌کرد و در زندگی یار و یاور پدرش بود و سختی معیشت را دریافت و مشکلات را درک کرد.

تحصیلات او

او بعد از اینکه به سن رشد رسید از پدرش درخواست کرد به او اجازه دهد به حوزه علمیه برود و به تحصیل معارف اسلامی بپردازد، پدرش هم اجازه داد و او به دهکده کوهستان در مجاورت بهشهر رفت و در حوزه علمیه عالم زاهد، و فقیه مجاهد مرحوم کوهستانی که از علماء مشهور خطه مازندران بود به تحصیل پرداخت.

او در مدرسه علمیه دهکده کوهستان زیر نظر استاد بی‌مانند کوهستانی به فراگیری علوم اسلامی مشغول گردید، و استعداد زیادی از خود نشان داد و مدت چهار سال در آن دهکده تحصیل کرد و مقدمات علوم را بدست آورد، زندگی ساده و بی‌پیرایه مرحوم کوهستانی در او بسیار اثر گذاشت و روحیه او را تقویت کرد و زندگی واقعی را به او نشان داد.

مرحوم هاشمی نژاد در قم

او بعد از چهار سال تحصیل در حوزه علمیه کوهستان بهشهر از استادش مرحوم

کوهستانی اجازه خواست تا به حوزه علمیه قم برود، او هم به شاگرد ممتاز خود اجازه داد برای ادامه تحصیل به قم برود، و حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد به قم رهسپار گردید.

او در قم به تحصیل خود ادامه داد، و در محضر استادانی همچون صدوقی یزدی شهید والا مقام و سید رضا صدر و داماد و مجاهدی حضور پیدا کرد و سطح را کامل نمود و از علامه طباطبائی هم استفاده کرد، و درس خارج مرحوم حاج آقا حسین بروجردی و امام خمینی را هم درک نمود.

مهاجرت به مشهد مقدس

حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد پس از درگشت مرج عالیقدر شیعه حاج آقا حسین بروجردی به مشهد مقدس رضوی رهسپار شد و در این شهر سکونت کرد، او در مشهد در حوزه درس فقیه عالی مقام آقای حاج سید محمدهادی میلانی شرکت کرد، و از مباحث و جلسه درس عالم جلیل القدر حاج شیخ مجتبی قزوینی هم حضور پیدا کرد و از آن استاد عالی مقام هم بهره برد.

مرحوم هاشمی نژاد در حوزه مشهد مقدس به کارهای تبلیغی روی آورد، او در ایام تعطیلی حوزه برای تبلیغات به شهرهای مختلف مسافرت می کرد و مردم را با احکام نورانی اسلام آشنا می ساخت و حقائق را بدون مسامحه اظهار می داشت و در مشهد هم جلساتی به راه انداخت و گروهی را به خود جذب کرد.

کانون بحث و انتقاد دینی

مرحوم هاشمی نژاد که عنصری فعال و کار آمد بود، برای جلب جوانان و تعلیم و تربیت آنان مؤسسه ای در مشهد مقدس به نام «کانون بحث و انتقاد دینی» با همکاری آقای حاج سید حسن ابطحی که از علماء و فضلاء مشهد مقدس بود به راه انداخت، این

کانون در مسجد صاحب الزمان واقع در سعدآباد مشهد تأسیس گردید. در این مؤسسه همانگونه که از نامش پیداست مسائل و احکام دینی و معارف اسلامی مورد بحث قرار می‌گرفت و تجزیه و تحلیل می‌گردید پس از چندی این کانون در مشهد توسعه پیدا کرد و مشهور شد و طبقات گوناگون به آنجا جذب شدند، مرحوم هاشمی نژاد در این مؤسسه فعالیت داشت و جلسات آن را اداره می‌کرد. کانون بحث و انتقاد به فعالیتهای خود ادامه داد، و در ایام هفته جلساتی در آن تشکیل می‌شد و از طرف علاقمندان سؤالاتی مطرح می‌گردید و بعد مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت و پاسخ‌های لازم داده می‌شد، این کانون همچنان فعال بود تا آنگاه که در سال ۱۳۵۱ مقامات امنیتی مشهد آن را تعطیل کردند.

مبارزات هاشمی نژاد

حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد از آغاز در فعالیتهای دینی و تبلیغی سری پر شور و نشاطی فوق العاده داشت، او در مشهد مقدس رضوی با تأسیس مؤسسه فرهنگی و مذهبی کانون بحث و انتقاد قدم در میدان مبارزه با فساد و تبلیغات گمراه کننده در جامعه نهاد و با کوشش خستگی ناپذیر خود مبارزه را آغاز کرد.

او در جلسات درس و بحث خود که در کانون و یا مجالس و محافل تشکیل می‌شد با شدت بر علیه مفاسد بر خورد می‌کرد و با مفسدان و تبهکاران مبارزه می‌نمود، فعالیتهای او در کانون مورد توجه مقامات سیاسی و امنیتی استان قرار گرفت و کارهای او تحت نظر مأموران دولتی در آمد.

مرحوم هاشمی نژاد تنها به مشهد مقدس بسنده نمی‌کرد او به نقاط مختلف کشور و شهرها و ولایات هم مسافرت می‌کرد و در مساجد و حسینیه‌ها به سخنرانیهای خود ادامه می‌داد، او با بیانات شیرین و جذاب خود هزاران انسان را به خسود جلب می‌کرد و با سخنرانیهای آتشین خود جامعه را متوجه خود می‌نمود.

بعد از جریان پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ که منجر به قیام حوزه علمیه قم گردید و به دنبال آن همه حوزه‌های علمیه در مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز و شهرستانهای دیگر هم قیام کردند، حوزه علمیه مشهد هم به قم پیوست و علماء و مجتهدان مشهد هم وارد میدان مبارزه شدند.

در این هنگام مرحوم هاشمی نژاد با تمام وجودش به صحنه آمد و در صف مقدم مبارزه قرار گرفت، او در مشهد مقدس در مساجد و اجتماعات سخنرانی می‌کرد و مردم مسلمان مشهد مقدس را از جریان روز آگاه می‌نمود، سخنرانیهای او را مردم معاصر مشهد درست به خاطر دارند و از مبارزات او آگاه می‌باشند.

فعالیت‌های مذهبی و سیاسی او در مشهد مقامات دولتی و امنیتی را متوجه آن خطیب عالی قدر نمود، کارگزاران حکومت پهلوی او را مورد تعقیب قرار دادند و مکرر به زندان انداختند و یا تبعید کردند و یا او را از منبر رفتن و سخنرانی کردن باز داشتند، و سرانجام کانون بحث و انتقاد را هم بستند.

بطور کلی مبارزات او از سال ۱۳۴۰ تا پایان حکومت پهلوی ادامه داشت، و او مکرر گرفتار زندان و تبعید گردید ولی هرگز از مبارزه دست بر نداشت، گزارشهای مأموران ساواک درباره او یک کتاب قطور است که اخیراً چاپ شده است، این گزارشها نمونه‌ای از فعالیت‌های آن سید جلیل‌القدر می‌باشد.

آثار و تألیفات او

شهید هاشمی نژاد از طریق قلم و نشر آثار و مقالات و کتاب هم وارد میدان مبارزه شد و گام‌های مهمی برداشت کتابهای او نیز در میان جامعه طرفداران و خوانندگان زیادی پیدا کرد و مکرر به چاپ رسیدند، نوشته‌های او عبارتند از:

- ۱- مناظره دکتر و پیر که مکرر چاپ شده و در آن مسائل دینی، اجتماعی و سیاسی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

- ۲- درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت، او در این کتاب داستان عاشورا را مورد تحقیق قرار داده و علل و عوامل آن را بیان کرده است.
- ۳- قرآن و کتابهای دیگر آسمانی مجموعه سخنرانیهای او که در حسینیه ارشاد تهران انجام گرفت.
- ۴- پاسخ به مشکلات جوانان.
- ۵- مشکلات مذهبی روز.
- ۶- مسائل عصر ما.
- ۷- اصول پنجگانه اعتقادی.
- ۸- مقالات متعدد در مجلات.
- ۹- رهبران راستین درباره رسالت و نبوت.
- ۱۰- هستی بخش.
- ۱۱- راه سوم بین کمونیسم و سرمایه داری.
- ۱۲- ولایت فقیه.
- ۱۳- زهر اطمینان و مکتب مقاومت.
- ۱۴- تقریرات اصول شیخ علی کاشانی مخطوط.

هاشمی نژاد بعد از انقلاب

مرحوم حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد بعد از انقلاب در مشهد مقدس در حفظ و حراست از انقلاب بسیار کوشش کرد و با کسانیکه در صدد ضربه زدن به انقلاب بودند وارد مبارزه شد، او در حفظ امنیت شهر مقدس مشهد در اوائل پیروزی انقلاب بسیار کوشش کرد و در حفظ پادگانها و اموال دولتی فعالیت نمود.

شهید هاشمی نژاد در اوائل انقلاب به تعدادی از کشورهای خارجی هم مسافرت کرد و پیام انقلاب اسلامی ایران را به سران آن کشورها رسانید، او از طرف مردم

مازندران به عنوان نماینده در مجلس خبرگان تصویب قانون اساسی برگزیده شد و در این مجلس بسیار فعال بود، و در هنگام جنگ ایران و عراق هم در جبهه‌ها شرکت می‌کرد.

شهادت هاشمی نژاد

شهید هاشمی نژاد در مشهد مقدس بعد از انقلاب مشاغل گوناگونی داشت یکی از مسئولیتهای او دبیری حزب جمهوری اسلامی در مشهد مقدس بود، او هر روز ساعاتی در دفتر این حزب حضور پیدا می‌کرد و به کارها رسیدگی می‌نمود، و برنامه‌های روزانه را تنظیم می‌کرد و بعد به کارهای دیگر می‌پرداخت.

او روز هفتم مهر ماه سال ۱۳۶۰ که مصادف با روز شهادت امام محمدتقی جواد الائمه علیهم‌السلام بود طبق معمول به حزب جمهوری اسلامی در مشهد می‌رفت، در بین راه شخصی به او می‌رسد و وی را از پشت بغل می‌کند، و نارنجکی را که در دست داشته منفجر می‌نماید و در نتیجه حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد به شهادت می‌رسد. بدن پاره پاره آن سید بزرگوار را جمع آوری کردند، و در دارالسلام آستان قدس رضوی به خاک سپردند، امام خمینی رضوان الله علیه درباره شهید هاشمی نژاد فرمودند: من از نزدیک با او و خصال و تعهدش آشنا بودم و آن را لمس کرده بودم و مراتب فضل و مجاهدت او بر اشخاص آشنا پوشیده نیست.

نگارنده گوید: در نوشتن این شرح حال علاوه بر اطلاعات شخصی از کتاب شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد که در سال ۱۳۷۷ چاپ گردیده استفاده شده است، جویندگان برای آگاهی از زندگی و خصوصیات این شهید بزرگوار به آن کتاب مراجعه کنند.

۱۰۰۵- عبدالکریم بن محمد سمعانی

او عبدالکریم بن محمد ابوسعید سمعانی مؤلف کتاب انساب و التحبیر است ابوسعید مکرر به مشهد مقدس، نوقان، طابران، سنگبست و جاغرق مسافرت کرده و از محدثان و مشایخ آن شهرها حدیث شنیده شرح حال این عالم بزرگ در بخش مرو خواهد آمد.

۱۰۰۶- عبدالکریم بن محمد طوسی

او از محدثان و مشایخ بزرگ طوس بوده است عبدالکریم بن محمد قزوینی در کتاب التدوین گوید: عبدالکریم بن محمد ابومنصور طوسی از اهل علم و حدیث بود، او وارد قزوین شد و در آنجا حدیث گفت، پدرم می‌گفت ابومنصور طوسی در سال ۵۲۹ در قزوین مجلس املاء حدیث برگزار کرد و من از وی حدیث شنیدم.

۱۰۰۷- عبدالله اصفهانی

او از علماء و شعراء زمان خود بوده است ولی قلی شاملو در قصص خاقانی گوید: جناب سیادت انتساب میرزای دانش پناه میرزا عبدالله خلف میرزا شفیع اصفهانی است، که در فن شعر خاقانی عصر صاحبقرانی بود، اشعار ترکی و فارسی بسیار دارد. اصل آن جناب از سادات رفیع الدرجات حسینی است، مولد و مکان نشو و نمای مومی الیه دارالسلطنه اصفهان بود از مساعدت بخت سعید به مصاهرت سلسله رفیعہ علیہ عالیہ سرافرازی یافت تخلص او در شاعری عشق است، دیوان ابیاتش از ده هزار متجاوز است.

سن شریف آن نورس نهال گلشن خیال چون به عقدسی رسید در سنه ۱۰۷۴ در ولایت تهران وفات یافته نعش او را به مشهد منور مقدس روضه رضویه نقل نمودند از

جمله اشعارش این بیت است:

آرزو به چندین رنگ می‌کند ز دل پرواز

آسمان طاووس است این دلی که من دارم

۱۰۰۸- عبدالله بن عیسی اصفهانی

او عالم جلیل‌القدر و محقق عظیم‌الشأن مولا عبدالله افندی مؤلف کتاب بزرگ و معروف ریاض‌العلماء می‌باشد که در میان علماء رجال شهرت زیادی دارد و همه از وی به عظمت و بزرگی یاد می‌کنند، او در زندگی مسافرت‌های زیادی به شهرها و ولایات نمود و از صدها کتابخانه دیدن کرد، و از آن جمله مدتها در مشهد مقدس به تحقیق پرداخت.

او در کتاب ریاض‌العلماء مقداری از شرح حال خود را ذکر می‌کند، او گوید: من هفت ماهه بودم مادرم درگذشت و هفت سال از عمرم گذشته بود پدرم وفات کرد، برادر بزرگم میرزا محمد جعفر مرا بزرگ کرد و تربیت نمود، و چندی هم زیر نظر دائیم زندگی نمودم.

من در شش سالگی نزد پدرم تحصیلات را آغاز نمودم، بعد از درگذشت او برادرم تحصیلات مرا به عهده گرفت و بعد از او نزد سایر علماء و اساتید به تحصیل خود ادامه دادم و علوم و معارف معمول روز را بدست آوردم، فقه، حدیث، کلام، منطق و فلسفه را از استادان آموختم.

من در زندگی خود بسیار سفر کردم، به اندازه‌ای که نصف عمرم در سفرها گذشت، من اکثر شهرهای ایران را دیده‌ام، روم، مصر و شام را سیاحت کردم سه بار حج خانه خدا را بجای آورده‌ام و سه بار به مشهد رضاعلیه مشرف شده‌ام و سه بار هم به عتبات عالیات رفته‌ام.

میرزا عبدالله افندی تألیفات زیادی هم دارد که آنها را در ریاض‌العلماء نام

می‌برد و نقل آنها در اینجا موجب تطویل است، او مدتی هم در تبریز اقامت داشته ولی از زندگی خود در آنجا راضی نبوده است زیرا خویشاوندان زنش او را اذیت می‌کرده‌اند.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: او وارد قسطنطنیه گردید و با سلطان عثمانی ملاقات کرد و از طرف او ملقب به افندی گردید، او مسافرت‌های زیادی کرد و اکثر شهرهای آن ایام را دید.

عبدالله جزائری گوید: عبدالله بن عیسی اصفهانی معروف به افندی از فضلاء و محققان بود، او حافظه‌ای بسیار قوی داشت و همواره تحقیق و مطالعه می‌کرد، مسائل عقلی و نقلی را به خاطر داشت، او از علامه مجلسی روایت می‌کرد و بسیار متبحر و متتبع بود.

او وارد شهر ما شد و در منزل ما حضور پیدا کرد، من در آن هنگام کودک بودم مشاهده کردم پدر من و علماء شهر از او سؤالاتی می‌کردند و از وی استفاده می‌نمودند، جزائری گوید: ما در کتابخانه خود نسخه‌هایی داشتیم که مؤلفان آنها را نمی‌شناختیم، میرزا عبدالله افندی همه آنها را شناسائی کرد و مؤلفان آن کتابها را به ما معرفی نمود، او در سال ۱۰۶۶ متولد شد و در حدود سال ۱۱۳۰ درگذشت.

۱۰۰۹- عبدالله برزش آبادی

او از عرفاء و شعراء مشهد مقدس بود، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: شهاب‌الدین امیر سید عبدالله برزش آبادی مشهدی از مشایخ تصوف قرن نهم و از مریدان خواجه اسحاق ختلانی و از پیشوایان سلسله ذهبی بوده است.

رشیدالدین محمد بیدوازی خلیفه و جانشین وی بود، او مؤلف رساله کمالیه است و غزل را هم نیکو می‌سروده و عبدالله تخلص می‌کرده است، دیوان غزلیات او در دست می‌باشد.

او در جای دیگری در همین کتاب گوید: امیر سید عبدالله برزش آبادی پسر سید محمد بن عبدالحی بن سید علی طوسی و مرید ابو عبدالله حسام الدین حسین بن حیدر اصفهانی، از مشایخ معروف زمان خود بوده و در خاک ختلان می زیسته و شعر عارفانه را استادانه می گفته است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در ذیل عنوان منقبة الجواهر که در مناقب میر سید علی همدانی تألیف گردیده است در الذریعه گوید: حیدر بدخشی از مریدان سید عبدالله برزش آبادی بوده است.

نگارنده گوید: برزش آباد هم اکنون در شمال شرق مشهد مقدس نزدیک کارخانه سیمان وجود دارد و قبر عبدالحی برزش آبادی پدر سید عبدالله در این دهکده زیارتگاه می باشد. خصوصیات مقبره او در فصل مزارات گذشت.

۱۰۱۰- عبدالله بروجردی

او از علماء بروجرد بوده ولی در همدان زندگی می کرده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: ملا عبدالله فرزند ملا محمد بروجردی با پدر خود در همدان زندگی می کرد، او از همدان به عتبات رفت و پنج سال در آنجا ماند و به تحصیل مشغول گردید.

او بعد از فوت پدرش به همدان برگشت و در این شهر متوطن گردید، وی در همدان در مسجدی امام جماعت بود و منبر هم می رفت، او به صوفیه و شیخیه و سایر فرق در منابر بسیار حمله می کرد، از این رو حوادثی در همدان پیش آمد و نزاع خونینی بین مردم در گرفت و جمعی کشته و مجروح شدند.

در این هنگام دولت در این موضوع دخالت کرد و تعدادی از سران شهر همدان را که در این آشوب ها دخالت می کردند مورد تعقیب قرار داد و شیخ عبدالله هم به جندق رفت و در سن هشتاد سالگی در آنجا در گذشت، جنازه او را به مشهد مقدس برده و در

آنجا دفن کردند.

۱۰۱۱- عبدالله هاشمی

او ملک عبدالله هاشمی پادشاه اردن می‌باشد که در سال ۱۳۲۸ برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف گردید، ملک عبدالله فرزند شریف مکه بود، که بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی به سلطنت اردن و شام رسید، و پس از چندی در بیت المقدس بدست یک فلسطینی کشته شد.

او نخستین فرد از خاندان هاشمی بود که در اردن به پادشاهی رسید و اولاد و احفاد امروز بر کشور اردن سلطنت می‌کنند، اردن نام رودخانه‌ای در شام می‌باشد و این کشور کوچک نام خود را از این رودخانه گرفته است اردن با سوریه، عراق، عربستان، و فلسطین مرز مشترک دارد.

۱۰۱۲- عبدالله شوشتری

او از علماء بزرگ عصر صفوی بود و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت شرح حال او و اسارت و شهادت وی بدست ازبگها در کتب تاریخ و تذکره‌های رجال علم و ادب به تفصیل آمده است، و ما اکنون بخشی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم. اسکندربک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی گوید: مولانا عبدالله شوشتری، مولد شریفش دارالملک شوشتر است، در اوائل حال مدتی در بلده شیراز که آب و هوایش فضل پرور است به کسب علوم معقول روزگار گذرانید، چون همتش به تحصیل علوم معقول بود.

متوجه سفر عربستان گشته به صحبت بسیاری از فضلاء و دانشمندان آن دیار خصوصاً فقهاء جبل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مستر شدی درجه کمال یافت و از آنجا به اردوی معلی آمد، بعد از استسعاد به سعادت بساط بوسی شاه جنت

مکان رخصت توطن مشهد مقدس یافت.

او مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجن والانس حاصل نموده مدتی در آن مکان شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است به افاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله و ترویج مذهب، خلق الله از مسلک غفلت و غوایت عدول نموده به شاهراه هدایت و آگاهی می‌رسیدند.

بالجمله همگی اطوار حمیده‌اش پسندیده اکابر و اصاغر بود و در اوان جلوس سعادت مأنوس حضرت اعلی شاهی اکثر اوقات در مشهد مقدس بناصح ارجمند آن حضرت پرداخته موجب مزید آگاهی می‌شد، و همیشه منظور نظر مرحمت شاهانه می‌شد.

تا آنکه در سال ۹۹۷ که آن بقعه متبرکه بدست اوزبکیه در آمد جناب مولانا را گرفته به ماوراء النهر بردند، میانه او و علماء آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد با وجود آنکه به شعار اهل بیت تقیه کرده متعصبان حضرات حنفی در قتل او غلو کرده آن عالم سعادت کیش خیر اندیش را به درجه شهادت رسانیدند و جسدش را در میدان بخارا به آتش بیداد سوختند.

داستان شهادت او

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء در شرح حال او گوید: عبدالله خان ازبک که در بخارا سلطنت می‌کرد فرزندش عبدالؤمن خان را به طرف هرات و مشهد مقدس فرستاد و این در هنگامی بود که بین امیران قزلباش در خراسان نزاعی در گرفته و از هم پراکنده بودند.

عبدالؤمن خان به مشهد مقدس آمد و با زور و غلبه مشهد را گرفت و گروهی را کشت و به حرم مطهر رضوی حمله کرد و درها را شکست و در داخل حرم و رواقها هم گروهی را به خاک و خون کشیدند، آنها شیخ عبدالله شوشتری را که در حرم مطهر بود

دستگیر کردند و نزد عبدالمؤمن خان بردند.

به عبدالمؤمن گفتند این شخص رئیس رافضیان است، او به شیخ عبدالله تأمین داد او را به بخارا فرستاد تا پدرش درباره او داوری کند، هنگامیکه او را وارد بخارا کردند، علماء بخارا با او به مباحثه و مناظره پرداختند و در مناظره با او شکست خوردند.

علماء بخارا به عبدالله خان گفتند: شما که در مذهب خود شکی ندارید پس چرا دستور می‌دهید ما با او مناظره کنیم، دستور بدهید او را اعدام کنند اگر او را آزاد بگذارید توده مردم را گمراه می‌کند، عبدالله خان امر کرد او را کشتند و بعد جسدش را هم سوزانیدند.

مؤلف ریاض العلماء گوید: در روایت دیگری آمده است که او با علماء بخاری مناظره و مباحثه نکرد بلکه تقیه نمود و خود را شافعی معرفی کرد ولی آنها به عبدالله خان گفتند: او از ترس جاننش تقیه می‌کند، از این رو آن عالم بزرگ را کشتند و جسدش را سوزانیدند.

شیخ عبدالله شوشتری در مشهد مقدس مقامی بزرگ و ارجمند داشت و در میان علماء بسیار محترم و همگان به او احترام می‌گذاشتند، او در این شهر به خدمات دینی مشغول بود و کتابی هم در امامت تألیف کرد و از گروهی اجازه دریافت نمود و به عده‌ای هم اجازه داد، و سرانجام در راه عقیده خود به شهادت رسید و به پاکان پیوست.

تألیفات و اجازات او

علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: شیخ عبدالله شوشتری کتابی به نام اربعین در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده، و کتابی هم رد بر عامه نوشت و برای علمای ماوراء النهر فرستاد، نسخه‌ای از تفسیر کشاف هم به خط او که در سال ۹۶۵ تحریر و مقابله شده در آستان قدس رضوی محفوظ است.

او از ابراهیم بن علی بن عبدالعال روایت می‌کند، و از او نیز جماعتی مانند نظام الدین ابوالفتح عامر بن فیاض جزائری و ابو محمد علی بن عنایت‌الله مشهور به بایزید بسطامی و عمادالدین علی بن نجم‌الدین استرآبادی و تاج‌الدین حسین بن شمس‌الدین صاعدی روایت کرده‌اند.

۱۰۱۳- عبدالله شوشتری اصفهانی

او از علماء بزرگ و رجال عالی مقام عصر خود بود، شیخ عبدالله شوشتری که بعضی‌ها او را با شیخ عبدالله شوشتری شهید سابق الذکر یک نفر دانسته‌اند متحد نیست او شخص دیگری است که از شوشتر بوده و مدتی هم در مشهد مقدس رضوی مقیم بوده است او به اصفهان رفته و در آنجا وفات کرده است.

سخنان علماء درباره او

شاگرد و معاصر او امیر مصطفی تفرشی در رجال خود گوید: شیخ و استاد ما امام علامه، محقق جلیل‌القدر و عالی مقام عبدالله بن حسین شوشتری انسانی باهوش و زیرک و حافظه‌ای قوی داشت او مردی با ورع و پرهیزکار و مورد اعتماد و اطمینان بود، او روزها روزه‌دار و شبها از اهل راز و عبادت و دارای فضائل و مکارم اخلاق بودند.

در کتاب امل‌الآمل آمده است، مولانا عبدالله بن حسین شوشتری از بزرگان علماء و فضلاء و ثقات عصر خود بود، او از شیخ نعمه‌الله بن احمد عاملی از شیخ عبدالعال کرکی روایت می‌کرد، و در سال ۱۰۲۱ درگذشت.

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض‌العلماء گوید: عبدالله بن حسین شوشتری اصفهانی از علماء، فضلاء، و فقهاء زمان خود بود او محدثی پرهیزکار و عالمی زاهد و پارسا بشمار می‌رفت، او را عبدالله شوشتری و عبدالله قصاب هم می‌گفتند.

او در شوشتر متولد شد، فرزندش حسنعلی هم از بزرگان علماء عصر خود بود، احفاد و اولاد او از اهل علم و فضل بودند و مردان شایسته‌ای به حساب می‌آمدند، و هنوز هم تعدادی از آنان در حال حیات می‌باشند و مشهور هستند.

عبدالله شوشتری در مشهد مقدس

او از شوشتر به اصفهان رفت و در آنجا با شاه عباس درگیری پیدا کرد، و از ترس و هراس و خوف شاه عباس به مشهد مقدس رضوی رهسپار گردید، و در آنجا به حرم مطهر ملتجی گردید، بعد از مدتی شاه عباس به مشهد مقدس رضوی مشرف گردید. در مشهد بین آنها ملاقاتی حاصل گردید و تفرقه به اتحاد کشید و آنها به هم نزدیک شدند و آشتی کردند، او باعث شد که شاه عباس موقوفه‌ای به نام چهارده معصوم به وجود آورد، تفصیل این موقوفه در عالم آرای عباسی آمده است.

مراجعت به اصفهان

شیخ عبدالله پس از مدتی اقامت در مشهد مقدس رضوی به اصفهان بازگشت، شاه عباس مدرسه‌ای به نام او ساخت و در اختیارش نهاد و این مدرسه به نام مدرسه شیخ عبدالله مشهور گردید، او در این مدرسه تدریس می‌کرد و شاگردانی تربیت نمود که یکی از آنها امیر مصطفی تفرشی مؤلف رجال می‌باشد.

شیخ عبدالله شوشتری نماز جمعه را در عصر غیبت واجب می‌دانست و کتابی هم در این موضوع تألیف نمود، و خودش هم بر آن مواظبت داشت و در اصفهان نماز جمعه را اقامه می‌نمود، ولی فرزندش اقامه نماز جمعه را حرام می‌دانست.

مباحثات او با میرداماد

شیخ عبدالله یک فقیه اخباری بوده و با معقولات چندان سر و کاری نداشت و با

مبانی آن مخالفت می‌کرد، از این رو بین او و میرداماد در مسائلی اختلاف بود و گاهی بین آن دو مشاجره و مباحثه پیش می‌آمد و نامه‌هائی رد و بدل می‌گردید میرداماد در یک نامه به او می‌نویسد:

عزیزم جواب است، این نه جنگ است، رحم الله امر أعرف قدره و لم يتعدّ طوره، نهایت مرتبه بی‌حیائی است که نفوس معطله و هویات هیولائیّه در برابر عقول مقدسه و جواهر قادسه بلاف و گزاف و دعوی بعضی برخیزند.

این قدر شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است نه به این جدل کردن و بحث نام نهادن چه معین است، که ادراک به مراتب عالیّه و بلوغ به مطالب دقیقه کار هر قاصر المدرکی و پیشه هر قلیل البضاعتی نیست.

فلا محاله مجادله با من در مقامات علیه از بابت قصور طبیعت خواهد بود نه از باب خفت طبع، مشتی خفاش منش که احساس محسوسات را عرش المعرفة دانش پندارند و اقصی الکمال هنر شمرند با زمره ملکوتیین که مسیر آفتاب بر مدارات انوار عالم قدسی باشد.

لاف تکافو زنند و دعوی مخاصمت کنند، روا نبود و در خور نیفتد ولیکن مشاکسه و هم با عقل و معارضه باطل با حق و کشاکش ظلمت با نور را منکر بشوند، حادث و بدعتی است نه امر و نهی والی الله المشتکی والسلام علی من اتبع الهدی.

شیخ عبدالله شوشتری در پاسخ او نوشت: جانا به زبان ما سخن می‌گوئی، رحم الله امر أعرف قدره، بدا به حال کسی که من ارسل الیه را از نفوس معطله شمارد و دعوی اسلام کند، از شیخ عبدالله شوشتری تألیفات و آثاری هم بجای مانده که اکنون به نظر خوانندگان می‌رسد.

۱- جامع الفوائد در فقه ۲- خواص القرآن ۳- رساله در تعیین کعب ۴- رساله در روزه مستحبی ۵- رساله در ذکر علی ولی الله در تشهد نماز ۶- رساله در نذر ۷- رساله در استبراء ۸- رساله در وقف ۹- رساله در غسل جمعه ۱۰- رساله در مسح ۱۱- رساله

در سجده ۱۲- رساله در وصیت به حج واجب ۱۳- رساله در اجیر ۱۴- رساله در تکبیر و تهلیل ۱۵- رساله در طلاق رجعی و رسائل دیگر.

شاگردان او عبارتند از: ۱- فرزندش حسنعلی، ۲- مصطفی تفرشی، ۳- میر محمدقاسم قهبائی، ۴- شریفالدین محمد رویدشتی، ۵- میر رفیعالدین نائینی، ۶- تاج الدین حسن، ۷- عنایتالله قهبائی، ۸- خداوردی افشار، ۹- محمدتقی مجلسی اول.

وفات او

اسکندربک ترکمان در عالم آرای عباسی ضمن حوادث سال ۱۰۲۱ گوید: از متوفی‌های این سال افضل الفقهاء و المجتهدين مولانا عبدالله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف به دیار عجم آمده و در دارالسلطنه اقامت داشت و همواره انوار توجه و التفات شاهانه بروجنات احوالش تافته معزز و گرامی بود.

روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام - سال ۱۰۲۱ - اندک عارضه‌ای بر وی طاری گشته روز سه‌شنبه میر محمدباقر داماد و شیخ لطف‌الله میسسی عاملی که مدتی بود به جهت مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فیما بین غبارنقاری ارتفاع یافته بود به عیادت او رفتند، جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شگفتگی صحبت داشت.

شب یکشنبه بیست و ششم قریب به صبح بعد از اقامت صلوٰة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید، در بازگشتن از پای فتاده بی‌آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود، جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی پرهیزکاری و ترک مستلذات دنیا درجه عالی داشت.

از مأكول و مشروب به سد رمق قناعت نمود اکثر ایام صائم بود و به شوربای بی‌گوشت افطار می‌کرد، قریب سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشت، در خدمت مجتهد مغمور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضائل و

استفاده مسائل می نمود.

گویند که از مولانای مذکور اجازت نماز جمعه و جماعت و تلقین مسائل اجتهادی یافته بود، در روز وفاتش آواز ناله صغیر و کبیر خلایق به اوج آسمان رسید، اشراف و اعیان سعی می نمودند که به تیمن و تبرک دستی به زیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از غلوی خلایق میسر نمی شد.

در مسجد جامع عتیق صفاهان به آب چاه غسل داده و در همانجا میر محمدباقر داماد و سایر فضلاء و علماء نماز کردند، چند روز در مزار فائض الانوار امام زاده واجب التعظیم و التسجیل امام زاده اسماعیل علیه و آبائه التحیه بود از آنجا به کربلای معلی نقل شد.

ارباب استعداد تاریخیهای مرغوبه در سلک نظم کشیدند، میر صحبتی تفرشی گفت: «آه آه از مقتدای شیعیان» دیگری گفت: «حیف از مقتدای ایران حیف» شیخ محمود جزائری گفت: «مات مجتهد الزمن».

۱۰۱۴- عبدالله خوئی متولی

او متولی آستان قدس رضوی در زمان محمدشاه قاجار بود، جهانگیر میرزا در تاریخ نو می نویسد: پس از درگذشت حاج میرزا موسی خان متولی باشی مشهد مقدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه حاج میرزا آغاسی منصب تولیت مشهد مقدس را به اسم خود از دولت علیه فرمان صادر نمود.

او حاج میرزا عبدالله خوئی را که مردی صوفی مسلک و عارف پیشه بود به اسم نیابت خود به آستان متبرکه حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه فرستاد و از قراری که مسموع شد حاج میرزا عبدالله بعد از رسیدن به آستانه متبرکه می گفته است:

حضرت امام الجن و الانس صلوات الله و سلامه را دو دفعه در خواب دیدم که

فرمودند: از اینجا برو که کشته می‌شوی، آن صوفی عارف دست از آن نیابت نکشید، خواب خود را اگر چه صادق بود از باب اضغاث احلام شمرده مشغول به نیابت خود بود. از قراری که مسموع شد با خدام روضه رضویه بد سلوکی آغاز نهاد و یکی از معتبران خدام را چوب کاری بسیار کرد، هنگامیکه امیرزاده حمزه میرزا والی خراسان از مشهد مقدس به طرف سرخس رفت خدام و عمال و کدخدایان و ریش سفیدان مشهد مقدس او را در شب ۲۷ رمضان سال ۱۲۶۴ در آستانه مبارکه کشتند و علم مخالفت برافراشتند.

جریان کشته شدن حاج میرزا عبدالله خوئی در بین راه مشهد و سرخس به حمزه میرزا والی خراسان رسید، او بلافاصله به طرف مشهد برگشت، ولی مردم مشهد او را به شهر راه ندادند و از سالار که در سرخس بود دعوت کردند به مشهد بیاید، او هم به مشهد آمد و به شهر مسلط گردید.

رضاقلی خان هدایت در روضه الصفاى ناصری گوید: الله یار خان آصف الدوله کوشش می‌کرد فرزندش حسن خان والی خراسان گردد و خودش هم نیابت تولیت آستان قدس رضوی را در اختیار بگیرد، حاج میرزا آغاسی صدراعظم هم با او مخالف بود و این مقام را به او نمی‌داد.

سرانجام حاج میرزا آغاسی و همکاران او در دربار محمدشاه تصمیم گرفتند حاج میرزا عبدالله خوئی را که یکی از منشیان و مردی متدین بود به عنوان متولی باشی آستان قدس رضوی به مشهد مقدس بفرستند، او انتخاب شد و به خراسان رهسپار گردید.

حاج میرزا عبدالله خوئی دبیری امین نیکخوی و مردی صدیق، از حقائق کار آگاه و راز دار بود، در هنگام مأموریت او به منصب بزرگ تولیت سرکار فیض مدار احکام و امثال بسیار به اهالی و امرای خراسان و ارباب مناصب دیوان که متوقف در آن شهر جنت بهر بودند نگاشته آمد.

حاج میرزا عبدالله بعد از ورود به حسن خلق و لطف بیان و گرمی دل و نرمی زبان قلوب اعظم شهر را در مدت شش ماه توقف از پیوستگی و میل به سالار منحرف و زبان حال و قال آنان را به خدمتگذاری دولت ابد مدت معترف ساخت و با عموم علماء و فضلاء و وجوه و اعیان شهر علی اختلاف طبقاتهم رفتاری عاقلانه گزید.

میرزا عبدالله خوئی بنا به گفته رضا قلی خان هدایت طبقات مردم مشهد را به هم نزدیک کرد و آنان را از گرایش به سالار باز داشت، ولی گروهی از طرفداران سالار به تحریک حسن خان کرد چنان‌رانی در مشهد مقدس به حرکت در آمدند و شهر را به آشوب کشیدند.

آشوبگران که در میان آنها تعدادی از سران قبائل هم بودند با نیروهای گوناگون کرد، ترکمن، و مردمان آشوب طلب در شب بیست و پنجم رمضان به منزل حاج میرزا عبدالله حمله کردند، او را با سر و پای برهنه بیرون کشیدند و اموال و اثاثیه او را به یغما بردند.

آشوبگران حاج میرزا عبدالله را نزد بگلربگی مشهد بردند و او هم دستور داد او را در کنار مسجد گوهرشاد نگهدارند، میرزا عبدالله مردی ذاکر و مقدس بود و غالب اوقات به تصفیه قلب و تخلیه سر مشغول و خوابی دیده بود که بر شهادت او دلالت داشت.

او دانست که «هذا تاویل رؤیای من قبل» است، و به حضرت سلطان اولیاء و برهان اصفیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام متوسل و متوکل شد، و به قضا رضا داد، نخست مردی به نام رجب لات که از اهل مرو بود و شریری قاتل و جسوری سفاک بود طپانچه بر وی خالی کرد او را از پای در افکند.

اشرار و چاکران سالار او را پاره پاره کردند، و ابراهیم سلطان داروغه شهر را که در خانه جناب میرزا هاشم برادر جناب سیادت مآب آقای امام جمعه و جماعت به مهمانی خوانده بودند هم در مجلس حضور او بر روی فرش پاره پاره کردند و جسد او

را منشق کرده و بر دروازه شهر آویختند.

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: اوائل سال ۱۲۶۲ چند زمانی اشرف الحاج متحلی به زیور رأفت و دلجوئی حاج میرزا عبدالله خوئی به خدمتگذاری و تولیت روضه عرش درجه مفتخر و سرافراز گردید.

در اوائل محاصره ارض اقدس اشرار و فجار او را در درب مسجد گوهرشاد مقتولش ساختند و بعد از قتل او اشرار و فجار که بنای طغیان و سرکشی گذاشتند اساس روضه را به غارت بردند و آنچه حلی و حلل و قتادیل طلا و نقره بود به یغما بردند و درب طلای روضه عرش درجه و درب مرصع ضریح مقدس را غارت نمودند و آنچه غله و دانه در انبار سرکار فیض آثار بود به تاراج ربودند.

نگارنده گوید:

مورخان دوره قاجار جریان کشته شدن حاج میرزا عبدالله خوئی را در آثار خود آورده‌اند، و هر کدام طبق فکر و نظریه خود موضوع را مطرح کرده‌اند و جهانگیر میرزا قتل او را تلویحاً به مقامات آستان مقدس نسبت می‌دهد.

ولی هدایت طرفداران سالار را قاتل او معرفی می‌کند، حاج میرزا عبدالله بر اساس نقل مهدی بامداد در کتاب رجال ایران دو سال در مشهد در سمت نیابت تولیت گذرانید و توسط طرفداران سالار کشته شد و در دارالحفاظ مدفون گردید.

۱۰۱۵- عبدالله حلوائی

او از شاعران مشهد مقدس بوده، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: عبدالله حلوائی مشهدی غزلسرا بوده است، او به همین اندازه بسنده کرده و چیزی درباره او نیاورده است.

۱۰۱۶- عبدالله خان ازبک

در اوائل سلطنت شاه عباس بین امرای قزلباش در خراسان اختلاف پیدا شد، علی قلی خان و مرشد قلی خان مقابل هم قرار گرفتند و ابن خبر به ماوراء النهر رسید، عبدالله خان ازبک به قصد تسخیر هرات که در آن ایام مرکز استان پهناور خراسان بود حمله کرد و آن شهر را تصرف نمود.

او بعد از تصرف هرات متوجه مشهد مقدس گردید و مشهد را محاصره کرد، جریان حمله عبدالله خان ازبک به مشهد مقدس رضوی در کتب تاریخی عصر صفویه با نقلهای گوناگون آمده است، ما اکنون این واقعه را از کتاب قصص خاقانی نقل می‌کنیم. ولی قلی شاملو در کتاب قصص خاقانی گوید: عبدالله خان ازبک پس از فتح هرات عنان عزیمت به صوب ولایت جنت آیت مشهد مقدس منعطف گردانید، او با عالم عالم جنود یاس به خطه پاک مشهد مقدس رضویه که در آن وقت به محافظت و محارست ابراهیم بگ برادر مرشد قلی خان مقرر بود نزول نمود.

او علماء اهل سنت را به بلده مبارکه مشهد به خدمت اعیان و اهالی و اشراف آن قلعه فرستاد و پیغام داد که مرا با سکنه این ولایت محبت تمام است و نمی‌خواهم که متوطنین این دیار فیض آثار منهوب سپاه کینه خواه ازبک شوند.

دل بر امداد و معاونت پادشاه خود مبندید که به عرض عالی متعالی ما چنین رسیده که از رهگذر مقتول ساختن مرشد قلی خان همگی سپاه قزلباش از او برگشته‌اند و کسی بداد شما نمی‌رسد، در این صورت اطاعت شما موجب رفاهیت عبادالله است.

ابراهیم بگ حاکم مشهد در جواب عبدالله خان ازبک نوشت: حاشا که قزلباش از پادشاه خود بدین سبب بر گردد، اگر این معنی وقوع داشته باشد به غیر از اطاعت ملازمان خانی چاره‌ای دیگر نخواهیم داشت، لیکن چهل یوم مهلت می‌خواهم تا قاصدی به اردوی کیهان پوی فرستاده حقیقت را معلوم کنیم و بعد از آن به مقتضای

وقت عمل نمائیم.

استمداد حاکم مشهد از شاه عباس

عبدالله خان قبول این معنی نموده، ابراهیم بک قاصدی را با عریضه‌ای که مشتمل بر کیفیت احوال بود به پایه سریر خلافت مصیر روانه کرد، در آن چند روز ازبکان بی‌پاک دست به نهب و غارت اموال مسلمانان گشودند و آنچه دیدند ربودند. بسیاری از شیعیان حیدر گرار را به قتل رسانیدند، در این وقت یکی از فضلاء خطه پاک مشهد مقدس نامه‌ای به عبدالله خان که خلاصه مضمونش این است نوشت: جناب خان و لشکریان ایشان به چه دلیل و برهان محاصره بلده مشهد مقدس و استیصال مردم آن را که اکثراً ذریه حضرت رسولند به خود حلال ساخته‌اند و دست نهب و تاراج و قتل بر جان و اموال و مزارع مردم و اوقاف سرکار فیض آثار گشاده‌اند. چون آن کتاب به خان مذکور رسید به افاضل ماوراء النهر که ملازم رکاب بغی انتساب بودند فرمود که جواب نامه علماء را بنویسند، و ایشان جوابی مشتمل بر وجوه فاسده و دلائل کاسده در بیان اباحت خون و اموال اهل مشهد ترقیم نموده به خدمت فضلاء ارسال داشتند.

نگارنده گوید: این نامه بسیار طولانی است، ما این نامه را با پاسخ آن که توسط مولانا محمد مشکک رستم‌داری نوشته شده در حالات و زندگی او در همین کتاب خواهیم آورد.

نامه ابراهیم بگ در چمن بسطام به شاه عباس رسید، شاه عباس فوراً به ابراهیم بک نامه نوشت او را به مقاومت و صبر تشویق کرد و قاصد را روانه نمود و خود نیز به طرف مشهد حرکت نمود، قاصد خود را به سرعت به مشهد مقدس رسانید و جریان را به حاکم مشهد گفت.

حرکت شاه عباس به طرف مشهد

ابراهیم یک دستور داد طبل شادمانی بزنند و بدین وسیله حرکت شاه عباس صفوی را به اطلاع اهالی مشهد مقدس و ازبگها رسانید، عبدالله خان از جریان آگاه گشت و دانست که در برابر شاه عباس نمی‌تواند مقاومت کند و از این رو تزلزل در ارکانش پیدا شد.

او دستور داد طایفه ازبک دست نهب و غارت از آستین ظلم برآورده و به اموال مردم مشهد تعدی نمایند، چنانکه کل غلات و سایر محصولات را سوخته معدوم مطلق گردانیدند، و بعد از چند روز طبل مراجعت کوفته از راه سرخس و زورآباد روانه ترکستان شدند.

در این هنگام که سال ۹۹۶ بود شاه عباس از طریق چمن بسطام عازم مشهد مقدس شد و بعد از چند روز به طرق رسید و در آنجا سرآمده زد.

هنگامیکه چشم او و لشکریانش بر گنبد زرین امام رضا علیه السلام رسید شکر خدای را بجای آوردند، و از آن مکان پیاده عازم زیارت گردیدند پس از ورود به حرم مطهر و انجام مراسم زیارت هدایای فراوانی از قنادیل طلا و نقره و پرده‌های زرکار و فروش الوان، زمین و آسمان روضه عرش درجه رضویه را زیب و زینت دادند.

۱۰۱۷- عبدالله رضوی

او از علماء مشهد مقدس بوده است مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: سید جلیل اصیل میرزا عبدالله رضوی از جمله علماء اعلام و فقهاء عظام بود و در مسجد گوهرشاد امامت جماعت داشت، خلق را به تقوی و زهدش و ثوقی بود و به عدالت و دیانتش عقیده و رسوخی، اوقاتش به تدریس آستانه مقدس در کشیک‌خانه معروف بود، خاطرش به رضا و تسلیم الهی مشعوف.

۱۰۱۸- عبدالله سیمی

او از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس بود، میرزا حبیب اصفهانی در تذکره خط و خطاطان گوید: عبدالله سیمی در مشهد رضوی معلم قرآن و مدرس قرائت بود و در شش قلم خوشنویس بیمانند و در اشعار و سایر فنون کمالات و تربیت اوراق و تعبیه مرکب و تذهیب استاد نامداری است.

به مناسبت مجرب بودنش در هر تعلیمی هزار شاگرد تربیت کرده است قادر بوده که در شبانه روز سه هزار بیت بسراید و روایت صحیح است که در یک روز دو هزار بیت سروده و نوشته است.

در مناقب هنروران و سایر کتب مسطور است که مولانا سیمی نیشابوری در مشهد رضوی ساکن بوده و در منش قلم و تذهیب و زرافشانی و وصالی و غزل گوئی و فن معما استادی نامدار و معلمی مکتب دار بود، حتی مولانا عبدالحی یگانه عالم در خط ایوانی و نقاشی از شاگردان مولانا سیمی بوده است.

مولانا سیمی در یک شب دوازده من طعام و میوه خورده و با اشتهای غالب هضم می کرد، روزی دو مرد با هم بحث داشتند، یکی می گفت: سیمی می تواند در یک نشست بیست من خرما بخورد، دیگری می گفت: نمی تواند، و با هم شرط بندی کرده و بیست من خرما برداشته بخدمت مولانا می آیند.

قضا را آن روز مولانا به علت اندکی کسالت در رختخواب بوده است به محض دیدن خرما و شنیدن شرط آن دو، آستینها را بالا زده و خرماها را مشت مشت می خورد و بعد رو به آن دو کرده می گوید: شرط شماها خرمای بدون هسته بوده است یا با هسته به هر حال من آنها را با هسته خوردم تا نزاع بین شما پایان پذیرد.

به فرمان شهزاده علاء الدوله یک روز در مشهد در حضور مردم در حالیکه دهل و تقاره می زدند و صدای همه بلند بود دو هزار بیت از قریحه خود سروده و به صورت

کنده کاری روی مرمر نوشت سجع مهر او چنین بود:

یک روز به مدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت بر گفت و نوشت
 سیمی بعد از آنکه نیشابور را با قلم خود رشک جنان کرد بجانب ترکستان سفر
 نمود، در اثنای توقف در آنجا شرح حالش را شکایت گونه و مؤثر چنانکه رقت خواننده
 را بر می انگیزد سروده و به نیشابور می فرستد اینجا چند بیت شایان ذکر است:

اگر شکایت کویم ز چرخ نیست صواب
 وگر عتاب کنم بر فلک چه جای عتاب
 ز جور اوست مرا صد شکایت از هر نوع
 ز جور اوست مرا صد حکایت از هر باب
 به پیشه شیران در تاب تب ز گرسنگی
 شده ردیف سلاطین ز طوق و یاره کلاب
 به تیغ قهر میان سپهر باد دو نیم
 که دور کرد مرا از دیار و از احباب
 فراق جستم و عاقل بخسته رنج فراق
 سفر گزیدم و دانا سفر ندیده صواب
 هر آنکهی که دهد باد بویشان گردد
 دلم پر آتش و سینه پر آب هم چو سحاب
 عجب مدار که از هجر دوستان نالم
 که از فراق بنالید تیر در پرتاب
 از آن جهت که ز ابنای جنس ماندم دور
 مرا بصحبت ناجنس می کنند عذاب
 اگر زیادت خون خواب آورد پس چیست
 مرادو دیده پراز خون نیست دروی خواب

چنان شدم که اگر کوه را دهم آواز
 امید نیست مرا کاید از صدایش جواب
 از آن جهت که به من کس کتاب نفرستاد
 شکسته پشتم و در تنگ مانده همچو کتاب
 ز من به عربده بستد زمانه طبع نشاط
 ز من بشعبده بر بود روز کار شباب
 خدای داند گر چرخ را به نفع و بصر
 سبب شناسم الامسبب الاسباب
 دراز گشت سخن چند درد دل گویم
 چو نیست مستمعی پس چو فایده اطناب
 چو سود دارم این اضطراب صبر کنم
 مگر دری بگشاید مفتاح الابواب
 او عاقبت به وطن اصلی خود برگشت، مردم نیشابور معاودتش را فوز عظیم
 دانسته و با احترام در تعظیمش کوشیدند و هم در نیشابور به رحمت حق واصل شد.

۱۰۱۹- عبدالله خان متولی

او عبدالله خان شیرازی است که مدتی متولی آستان قدس رضوی بوده حاج
 میرزا حسن فسائی در فارسنامه گوید: حاج میرزا عبدالله خان در سال ۱۲۳۰ در شیراز
 متولد شد و در اوائل حال بعد از تحصیل مراتب خط و ربط چند سالی سرکرده
 تفنگچیان شیرازی بوده است.

پس به طیب خاطر استعفا نموده طبعش تقاضای تحمل امور دیوانی نکرد و از
 مداخل و منافع املاک موروثه و مکتسبه خود سرمایه تحصیل نموده معیشت و زندگانی
 را به وسعت و فراخی گذرانیده، آنچه زائد آید در سفرهای پی در پی در اماکن مشرفه

عتبات عالیات و مشهد مقدس صرف نماید.

دو مرتبه حج بیت الله و التثام عتبه علیه حضرت ختمی مآب و ائمه بقیع صلوات الله علیهم را نموده و در زمان جوانی تا کنون که سنش از هفتاد گذشته است نوافل یومیه و نماز شب را به عمل آورده است، و در سال ۱۲۸۰ به نیابت تولیت آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز بود.

پس خانه عالی در شهر کربلای معلی ساخته رحل اقامتش را در آن انداخته گاهی برای سرکشی املاک خود به شیراز آمده باز عود کربلای معلی نماید.

۱۰۲۰- عبدالله خطاط شیرازی

او از خطاطان نامدار عصر خود بود، قاضی میر احمد در گلستان هنر گوید: مولانا عبدالله شیرازی در تذهیب و تربیت سرلوحها و شمسها ید بیضا داشت، رنگ و روغن را کسی بهتر از او کار نمی کرد، وی مدت بیست سال تمام در کتابخانه بهرام مقام سلطان ابراهیم میرزا خدمت نمود.

او از مخصوصان و معتمدان آن شاهزاده عالمیان گردید، بعد از رحلت آن اعلی حضرت ترک ملازمت کرده به مشهد مقدس رفته ساکن گردید و آخر فراش حرم محترم آن امام عالم و هادی تمامی امور و کافه بنی آدم شد و خدمت سر قبر شاهزاده مشارالیه نمود.

۱۰۲۱- عبدالله شیرازی

او از علماء، فقهاء و مراجع عصر حاضر بود، وی در اواخر عمر در مشهد مقدس رضوی اقامت گزید و مورد توجه قرار گرفت و در مبارزات سیاسی هم شرکت داشت، و اعلامیه ها و بیانیه های زیادی در قبل و بعد از انقلاب منتشر نمود و مجالس و اجتماعات زیادی هم در منزل خود تشکیل می داد، و خطیبان و واعظان در آنجا

سخنرانی می‌کردند.

حاج سید عبدالله شیرازی رضوان الله علیه از آغاز زندگی اهل مبارزه بود، و از زمان رضاشاه وارد میدان سیاست شد و در مقابل او ایستاد، و در این راه رنجهای زیادی هم کشید، زندگی او در ایران و عراق و فعالیتهای سیاسی و مذهبی وی در کتابها و مقالات آمده و ما اکنون گزیده‌ای از حالات او را در اینجا ذکر می‌کنیم.

آغاز زندگی او

حاج سید عبدالله شیرازی رحمه الله علیه در شب یکشنبه سیزدهم ماه شعبان سال ۱۳۰۹ قمری متولد شدند، پدر ایشان مرحوم سید محمد طاهر از علماء و فضلاء زمان خود بودند، مرحوم حاج سید عبدالله در خاندانی با فضیلت رشد و نمو پیدا کرد و در محیطی که با علم و تقوی توأم بود تربیت شد و استعدادش آشکار گردید. او دوران کودکی را در کنار پدر با فضلش گذرانید، و مادرش هم از خاندان علم و سیادت بودند و نسب به شیخ مرتضی انصاری رضوان الله علیه می‌رسانیدند، معلوم است که محیط خانوادگی در او اثر گذاشت و از کودکی در خاندانی که علم و دانش را با سیادت توأم کرده بودند پرورش یافت و راه آباء و اجداد خود را پیمود و در طریق علم گام برداشت.

تحصیلات او

مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی نخست در زادگاه خود شیراز به تحصیل ادبیات و مقدمات علوم پرداخت و در نزد معلمان و اساتید مشغول به تحصیل معارف گردید، او ادبیات و صرف و نحو را طبق معمول مدارس آن روز فرا گرفت، و بعد به فقه و اصول روی آورد و به فراگیری سطح مشغول شد.

استادان او در مقدمات و سطوح عالیه عبارت بودند از شیخ علی ابوالوردی و

میرزا محمد صادق و حاج شیخ محمد رضا ثامنی رحمۃ الله علیهم، مرحوم شیرازی سالها در محضر این بزرگان حاضر شد و از آنها فقه و اصول و معارف دینی را اخذ کرد و مقام ارجمندی یافت و انتظار را متوجه خود نمود.

تبعید به اصفهان

مرحوم حاج سید عبدالله که بیست و یک سال از عمرش می‌گذشت همراه پدرش مرحوم سید محمد طاهر توسط فرمانفرما حاکم فارس از شیراز به اصفهان تبعید می‌شود و این اولین نقطه کارهای سیاسی او می‌باشد که ما اکنون خلاصه‌ای از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم، جویندگان به کتاب شرح حال ایشان که در سال ۱۳۶۴ چاپ شده مراجعه کنند.

در سال ۱۳۳۰ قمری یکی از فرماندهان ارتش انگلیس به نام ژنرال ساکس به عنوان نماینده تام‌الاختیار دولت انگلیس به شیراز وارد می‌شود و برنامه‌هایی در آنجا داشته است، علماء شیراز و از آن جمله مرحوم سید محمد طاهر در مورد ورود این نماینده مرموز اعتراض می‌کنند و اعلامیه‌هایی صادر می‌نمایند.

فرمانفرما اعلان می‌کند مردم شیراز برای استقبال از ژنرال ساکس به خیابانها بیایند، و از او تجلیل کنند، علماء با این جریان مخالفت می‌کنند، لذا در هنگام ورود او به شیراز تنها معدودی از کارمندان دولت و تنی چند از اشراف از او استقبال می‌کنند، و مردم عادی از آمدن به خیابانها خودداری می‌نمایند.

نماینده انگلیس هنگام ورود مشاهده می‌کند مردم در استقبال او حضور ندارند، وی جریان را سؤال می‌کند، به او می‌گویند: سید محمد طاهر که از علماء مذهبی این شهر می‌باشد از مردم خواسته است به استقبال شما حاضر نشوند، نماینده متکبر و خودخواه انگلیس می‌گوید او را دستگیر کنید و اعدام نمائید تا دیگر کسی به نماینده انگلیس توهین نکند.

پس از مذاکراتی که در این مورد انجام می‌گیرد فرمانفرما والی فارس دستور می‌دهد حاج سید محمد طاهر و فرزندش سید عبدالله را که او هم در بخش اعلامیه‌ها مؤثر بوده به اصفهان تبعید شوند مأموران شب به خانه می‌ریزند و حاج سید محمد طاهر را با فرزندش سید عبدالله به اصفهان تبعید می‌کنند، و مدتی در آنجا بسر می‌برند و بار دیگر به شیراز بر می‌گردند.

در نجف اشرف

حاج سید عبدالله شیرازی رحمه الله علیه تصمیم گرفتند برای تحصیلات عالیه و استفاده از محضر علماء و فقهاء بزرگ به نجف اشرف مشرف شوند و از اساتید فقه و اصول در حوزه علمیه نجف استفاده کنند، از این رو در سال ۱۳۳۳ قمری شیراز را به قصد نجف اشرف ترک کردند و در آن شهر مقدس رحل اقامت افکندند.

او در نجف اشرف به حوزه درس فقیه بزرگوار حاج سید ابوالحسن اصفهانی و فقیه بزرگ حاج شیخ ضیاء الدین عراقی و فقیه عالی مقام حاج شیخ محمد حسین نائینی رضوان الله علیهم که از مراجع بزرگ شیعه بودند حضور پیدا کرد و از علوم و برکات آنها استفاده نمود و مدارج ترقی و تعالی را پیمود و به مقام اجتهاد رسید.

مرحوم شیرازی گوید: من سیزده سال مدام به درس مرحوم آقا ضیاء عراقی رفتم، در تمام این مدت حتی یک روز درس از من فوت نشد، نه به عنوان سفر و نه به دلیل دیگری، زیرا سعی بر آن داشتم که مطالب استاد را زنجیروار تلقی نموده و استفاده نمایم، من همواره با استاد کلنجار می‌رفتم تا مسئله حلاجی شود و موضوع روشن گردد.

مراجعت به شیراز

او بعد از سیزده سال اقامت در نجف اشرف به منظور دیدار با پدر بزرگوار و

خانواده اش به شیراز برگشت، و مورد استقبال طبقات گوناگون قرار گرفت، ورود او به شیراز مصادف بود با ایام روی کار آمدن رضاشاه و صدارت او و برداشتن سنن و آثار دینی و تعطیلی حوزه های علمیه شیعه.

در این هنگام علمای شهرستانها و قم با برنامه های رضاشاه به مخالفت برخاستند، و در مقابل او ایستادند، در این زمان پدر او مرحوم حاج سید محمد طاهر درگذشت و او جای پدر را گرفت و مستقلاً وارد فعالیتهای مذهبی و سیاسی گردید و جزء علماء طراز اول شیراز در آمد و انتظار را متوجه خود نمود.

ایشان به اتفاق مرحوم شیخ جعفر محلاتی و مرحوم حاج سید عبدالباقی رضوان الله علیهم در برابر رضاشاه ایستادگی کردند و از سنن و شعائر اسلامی دفاع نمودند و با سیاست های مخرب او مبارزه نموده و جلسات آنها در شیراز مرتباً ادامه داشت و با علماء سایر شهرستانها هم ارتباط برقرار کردند و تبادل افکار نمودند.

شیرازی در قم

فشار رضاشاه بر حوزه های علمیه و علماء و رهبران دینی زیاد گردید، علماء تصمیم گرفتند در حوزه علمیه قم گرد هم آیند و جریان کارهای رضاشاه را مورد بررسی قرار دهند، مقرر گردید که اجتماع بزرگی از علمای شهرستانها در حضور حاج شیخ عبدالکریم حائری تشکیل گردد و زیر نظر آن عالم جلیل القدر تصمیماتی گرفته شود.

علمای شیراز در منزل مرحوم حاج سید عبدالباقی جلسه ای تشکیل دادند و قرار شد آقایان سید عبدالباقی و سید عبدالله شیرازی به نمایندگی از طرف علمای شیراز به قم بروند، مرحوم سید عبدالباقی قرآن مجید را گشودند و درباره این سفر تفألی زدند و این آیه شریفه آمد: اذهبوا الی فرعون انه طغی فقولاً له قولاً لینا لعلّه یتذکر أو یخشی.

این آیه شریفه برای آنها پیامی بود که می‌باید به قم بروند و با رضاشاه مقابله کنند، آنان به قم رفتند و با سایر علماء که از شهرستانها آمده بودند در حضور مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به مذاکره پرداختند، جریان این اجتماع به گوش رضاشاه رسید، او هم مخبر السلطنه و تیمورتاش را به قم روانه کرد و با علماء به گفتگو پرداختند. مخبر السلطنه رئیس الوزراء و تیمورتاش وزیر دربار چند روز در قم ماندند و با علماء قم و شهرستانها به مذاکره پرداختند، آنها تعهد کردند که به شعائر دینی و علماء احترام بگذارند و قوانین و مقررات و اصول اسلامی را رعایت کنند، در این مورد تعهد نامه‌ای هم نوشته شد و به امضاء مخبر السلطنه و تیمورتاش رسید و رضاشاه هم آن را امضا کرد.

پیمان شکنی رضاشاه

مدتی از این تعهد نامه گذشت اوضاع و احوال اندکی آرام گرفت، بعد از چندی زن رضاشاه با تعدادی از زنان درباری برای زیارت عازم قم می‌شود، و با وضع نامناسبی از نظر حجاب وارد حرم حضرت معصومه می‌گردد، شیخ محمدتقی بافقی یزدی به این جریان اعتراض می‌کند و موضوع به گوش رضاشاه می‌رسد. او خود با گروهی سرباز به قم می‌آید و با چکمه وارد حرم می‌شود و شیخ محمدتقی بافقی را با چکمه‌های خود مضروب می‌کند و او را به تهران می‌برد، و به مأموران خود دستور می‌دهد علماء و طلاب را دستگیر کنند و کسانی که از شهرستانها در قم اجتماع کرده‌اند بازداشت شوند و یا از قم اخراج گردند.

مراجعت به شیراز

مرحوم حاج سید عبدالله از قم به شیراز بازگشتند و به وظائف شرعی خود مشغول شدند، او در مدرسه خان شیراز به تدریس پرداخت و در مسجد باقر آباد هم

امام جماعت بود، او در حالیکه به امور دینی و تدریس اشتغال داشت اوضاع سیاسی روز را هم تحت نظر داشت و جلساتی هفتگی با علماء برقرار کرد.

عمال رضاشاه در شیراز به کارهای خلاف شریعت مشغول بودند و مقدمات کشف حجاب را فراهم می‌کردند، در فروردین ماه سال ۱۳۱۴ میرزا علی اصغرخان حکمت وزیر فرهنگ آن روز که شیرازی هم بود وارد شیراز شد و در دبیرستان شاهپور به افتخار او جشنی برپا شد، و در آن زنان شیرازی برای نخستین بار بدون حجاب حاضر شدند.

این جریان در شهر شیراز در میان مردم آشکار گردید و همه از آنچه در مدرسه دخترانه شاهپور گذشته بود آگاه شدند، علماء و متدینین از این کار ناراحت شدند و کاری هم نمی‌توانستند انجام دهند زیرا دولتی‌ها و گروهی از اعیان با این برنامه‌ها موافق بودند و هر کس هم مخالفت می‌کرد بازداشت و تبعید می‌گردید.

مسافرت به مشهد مقدس

حاج سید عبدالله شیرازی بعد از این جریان شیراز را به قصد قم ترک کرد و در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ به قم رسید و با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری ملاقات کرد و سپس عازم مشهد مقدس شد، و با مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی قمی که در آن ایام در مشهد مرجع تقلید بودند دیدار کرد و آنچه در شیراز اتفاق افتاده بود به اطلاع ایشان رسانید.

علمای مشهد در این مورد جلساتی تشکیل دادند و تلگرافهایی برای رضاشاه مخابره کردند، مرحوم شیرازی در این مورد گوید: به مرحوم آقای قمی گفتم: این مرد گوشش از تگلامها پر است اگر اثری داشته باشد حرکت خود شما است و باید به تهران حرکت کنید و با او ملاقات نموده و بگوئید ما از اسلام و نوامیس اسلام دفاع می‌کنیم. او در مشهد مقدس با علماء ملاقات می‌کرد و از مفاسدی که در پیش بود گفتگو

می نمود، و جلسات با حضور علماء اکثر در منزل حاج سید یونس اردبیلی که از علماء و مجتهدین مشهد مقدس بود تشکیل می گردید و اعلامیه هائی صادر می شد و مردم را به اعتصاب و تحصن دعوت می کردند.

در مسجد گوهرشاد اجتماعات و تظاهراتی بر ضد برنامه های رضاشاه منعقد می گردید و واعظان و خطیبان در آنجا سخنرانی می کردند آقایان حاج شیخ مهدی واعظ، شیخ عباسعلی محقق، شیخ علی اکبر مدقق و شیخ محمد قوچانی برای مردم سخن می گفتند و علمای طراز اول در آنجا حضور داشتند.

از طرف دیگر مقامات دولتی هم متحصنین را محاصره کرده و از آنها خواستند تحصن را بشکنند و از مسجد خارج کردند ولی مردم به مأمورین اعتنا نکردند و همچنان در مسجد ماندند بعد از مدتی با نیروهای مسلح به مسجد حمله کردند و مردم را به رگبار بستند و گروهی را به خاک و خون کشیدند.

تبعید شیرازی به تهران

در این جریان دنبال افرادی رفتند که صورت تلگراف را برای رضاشاه امضاء کرده بودند، یکی از این امضاء کنندگان مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی بود، او را دستگیر کرده و به شهربانی بردند و از او بازجویی کردند و بعد هم طبق دستوری که از تهران رسیده بود او را به اتفاق تعدادی از علماء به تهران فرستادند.

در تهران آنها را به زندان انداختند و مورد اهانت و تحقیر قرار دادند و ساعتها از آنها بازجویی نمودند، حادثه مسجد گوهرشاد و تبعید علماء موجی از تنفر و انزجار در میان مردم ایران پدید آورد، و شیعیان هندوستان هم اجتماعاتی تشکیل دادند و به این جریانها در ایران اعتراض کردند و داستان جنبه دیگری پیدا کرد.

در این مورد گزارشهایی از داخل و خارج به رضاشاه رسید، او هم دستور داد علماء را از زندان آزاد کنند، مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی با دیگر علماء از زندان

رها شدند ولی اوضاع و احوال همچنان آشفته بود و مأموران و کارگذاران رضاشاه اوضاع و احوال را زیر نظر داشتند و مردم را سرکوب می کردند.

بازگشت به نجف اشرف

مرحوم حاج سید عبدالله از تهران به شیراز رفتند و به کارهای خود پرداختند، او نماز خود را در مسجد به جماعت برگزار می کرد، و حوزه درس خود را نیز برگزار می نمود، ولی تمام زندگی روزمره او زیر نظر مأموران بود، او مشاهده کرد حکومت جری شده و کشف حجاب اجباری گردیده است از این رو تصمیم گرفت شیراز را ترک گوید به نجف باز گردد.

او در ماه اسفند سال ۱۳۱۴ تصمیم گرفت به نجف برود، و این موضوع را مکتوم نگهداشت و فقط به برادرش مرحوم سید محمدجعفر طاهری که از علماء شیراز بود در میان گذاشت، او شیراز را ترک کرد و به بوشهر رفت و از آنجا با کشتی عازم خرمشهر شد و از آنجا به بصره رفت و از طریق عماره و دیوانیه خود را به نجف اشرف رسانید. او با زحمت فراوان در اواخر فروردین سال ۱۳۱۵ وارد نجف شد، در آن ایام مرحوم حاج سید ابوالحسن مرجع تقلید بودند، و آقایان شیخ ضیاءالدین عراقی و میرزا حسن نائینی و میرزا آقا اصطهباناتی از اساتید بزرگ و فقهاء عظیم الشان بودند، آنان مقدم تازه وارد را گرامی داشتند و از او تجلیل نمودند.

مرحوم حاج سید عبدالله حوزه تدریس تشکیل دادند و به تألیف کتاب روی آوردند و در اموره حوزه تشریک مساعی نمودند، و رساله عملیه خود را به نام انیس المقلدین چاپ کردند، او در نجف اشرف مدرسه علمیه هم تأسیس کرد و خود بر آن نظارت داشت و به گروهی از طلاب هم شهریه می داد و به نیازمندان هم می رسید.

او در نجف اشرف امور ایران را تعقیب می کرد و از کارهای خلاف شرع حکومت ایران همواره انتقاد می نمود، مرحوم شیرازی از شیعیان افغانستان حمایت و دلجوئی

می‌کرد و از مبارزات مردم فلسطین پشتیبانی می‌نمود، و تا آنجا که برایش امکان داشت از مسلمانان دفاع و با صدور اعلامیه پشتیبانی خود را اظهار می‌داشت.

بعد از جریان پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲ و قیام مردم بر ضد شاه او هم در نجف به میدان آمد و از امام خمینی و حوزه علمیه قم و علمای ایران حمایت کرد، مدرسه او در نجف اشرف محل برگزاری اجتماعات و سخنرانیها بر ضد حکومت شاه ایران بود و واعظان و خطبای ایرانی در آنجا سخنرانی می‌کردند.

اعلامیه‌ها و بیانیه‌های او در مورد حوادث ایران و تلگرافهای او به رؤسای کشورهای اسلامی در مورد حوادث و وقایع خونین ایران و حمایت از امام خمینی رضوان الله علیه مشهور و معروف می‌باشند و در کتابی که در شرح حال او نوشته شده ذکر شده‌اند، که نقل آنها در اینجا موجب تطویل کتاب است.

مرحوم شیرازی در برابر همه مخالفان و معاندان اسلام موضع گیری می‌کرد، او به حکومت عراق و حزب بعث و مقامات دولت ترکیه و حکومت افغانستان هم همواره توصیه می‌کرد و آنان را از ظلم و ستم به مسلمانان بر حذر می‌داشت.

مهاجرت به مشهد مقدس

مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی عراق را ترک گفت و به ایران برگشت، علت مهاجرت تضییقاتی بود که از طرف حکومت عراق برای ایشان فراهم شده بود، او ناگزیر نجف اشرف را ترک گفت و از طریق قصر شیرین و همدان وارد تهران شد، و در این شهر مورد پذیرائی علماء و مردم قرار گرفت.

او بعد از مدتی برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم رهسپار گردید و مورد استقبال علماء، اساتید و طلاب علوم قرار گرفت و بعد از زیارت قبر حضرت فاطمه معصومه به زادگاه خود شیراز رفت و در دهم دی ماه سال ۱۳۵۴ وارد شیراز شد، علماء و مردم شیراز مقدم او را گرامی داشتند و از او بسیار تجلیل کردند.

او چندی در شیراز توقف کرد و با علماء این شهر به گفتگو پرداخت و بعد عازم مشهد مقدس گردید و در آنجا مستقر شد، ورود او به مشهد مصادف بود با اوج مبارزه علماء و طلاب و طبقات مردم با حکومت شاه و جو خفقان و فشار شدید بر علماء و فضلاء مشهد مقدس و محیط رعب بر همه جا سایه افکنده بود.

مرحوم شیرازی در آن ایام به عنوان یک مرجع مطرح بود، علاوه بر این سابقه مبارزاتی او با پهلوی اول هنوز در مشهد مقدس در خاطره‌ها مانده بود، این دو خصوصیت موجب شد مردم پیرامون او جمع شوند، و بعد از اندکی از ورود ایشان مرحوم حاج سید محمد هادی میلانی هم درگذشتند و ایشان به عنوان عالم درجه اول شناخته شدند.

در ایام انقلاب منزل مرحوم شیرازی مورد توجه مبارزان و مخالفان حکومت بود، گروهی از واعظان و خطیبان در منزل او سخنرانی می‌کردند و ایشان هم اعلامیه می‌دادند و از امام خمینی حمایت می‌کردند، تلگرافهایی بین او و امام خمینی رد و بدل گردیده که در کتاب زندگانی مرحوم شیرازی آمده است.

بعد از پیروزی انقلاب از مواضع انقلاب دفاع کرد و از نظریات امام خمینی حمایت نمود، او در هنگام جنگ عراق بر علیه ایران مردم را به دفاع از اسلام و میهن و مقاومت در برابر دشمن ترغیب کرد و از هیچ کمک و مساعدتی دریغ نورزید و در این مورد پیامها و اعلامیه‌هایی صادر کرد که در کتاب شرح حال او آمده است.

سفر به بیت الله الحرام

او در سال ۱۳۵۸ عازم مکه معظمه گردید تا مناسک حج بجای آورد، وی پس از ورود به تهران رهسپار قم گردید و با امام خمینی رضوان الله علیه دیدن کرد و با علماء و مراجع دیگر و اساتید حوزه علمیه قم هم دیدارهایی انجام داد، و بعد در بازگشت به تهران حضرت عبدالعظیم را هم زیارت کرد و در بهشت زهرا هم حضور پیدا

نمود و بر مزار شهداء فاتحه خواند.

مرحوم شیرازی قدس سره روز شنبه ۲۱ مهر ماه سال ۱۳۵۸ تهران را به قصد جده ترک کرد، او در این سال مناسک حج بجای آورد و با گروهی از رجال و حجاج کشورهای اسلامی در مکه معظمه و مدینه منوره ملاقات کرد و درباره مسائل اسلامی با آنان گفتگو نمود.

درگذشت او

حاج سید عبدالله شیرازی رضوان الله علیه پس از سالها کوشش و جهاد در راه دین و تدریس و تربیت طلاب و مبارزه با معاندان سرانجام در شب اول محرم سال ۱۴۰۵ برابر با پنجم مهر ماه سال ۱۳۶۳ دعوت حق را لبیک گفت، و پس از مراسم تشییع با شکوه در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

۱۰۲۲- عبدالله طوسی

او از شاعران و ادیبان طوس بوده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: مولانا عبدالله طوسی از شاعران غزلسرای زمان تیموریان بوده و در زمان بابر سلطان مشهور شد، و آن پادشاه او را می نواخت، و پس از مرگ او به آذربایجان و از آنجا به عراق رفت.

امیر جهانشاه و پیر بوداق از او دستگیری کردند و مدتی مدید در این نواحی بود و از آنجا به شیراز رفت و سرانجام در آن شهر در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا به سال ۸۹۶ درگذشت و عمر او به صد رسیده بود.

طوسی از غزلسرایان نامی زمان خود بوده و در غزلیات خود امثال بسیار بکار می برده و به همین جهت شعرش بسیار پسندیده بوده است، و در ضمن مردی خوش طبع و خوش معاشرت بوده و بجز غزل چیز دیگری نمی گفته و دیوان غزلیات او شامل

هزار بیت یکبار در بمبئی و یکبار هم در تهران به نام خواجه نصیرالدین طوسی چاپ شده است.

۱۰۲۳- عبدالله قندهاری

او از اهل قندهار و در مشهد مقدس ساکن بود، اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار گوید: حاج ملاعبدالله قندهاری در مشهد سکونت می‌کند و از مشاهیر و مشایخ و کبراء علماء عصر است و تألیفات و تصانیف نغز دارد.

او در کتاب مطلع الشمس گوید: فاضل قندهاری اسم شریفش حاج ملاعبدالله است، پدرش ملانجم‌الدین از اکابر علماء صقع افغانستان بوده و خود در فقه، اصول، تفسیر و حدیث بر پدر بزرگوار تلمذ فرموده است.

بعد از آنکه از برکات خلوص نیت و آثار حسین عقیدت وی ما بین شیعه و سنی دارالملک کابل التیام حاصل آمده با قدام و اهتمام او چهل فوج عسکر انگلیس را از بلاد اسلام راندند و کار سردارهای آن ممالک با دولت انگلیس به صلح کشید نفی و جلاء این بزرگوار را از شرائط انعقاد مصالحه قرار دادند.

لاجرم بجوار حضرت رضا علیه السلام پناهیده در این شهر شریف به ترویج و تألیف مشغولی دارد، و از نتایج افکار و آثار خامه حقائق نگارش کتابهای ذیل می‌باشد:

۱- الفرائد البهیة فی شرح العقائد البهائیة.

۲- کشف الغطاء عن مسئله البداء.

۳- رسالة الهدایة فی تفسیر آیه الولاية.

۴- حل العقال فی خلق الاعمال.

۵- مصارع الملحدین فی رد الصوفیة و المتفلسفین.

۶- رسالة البرهان فی قطع شبه الشیطان.

۷- کتاب المقالات.

- ۸- تحریر الاصول.
 - ۹- کحل الطرف فی علم الصرف.
 - ۱۰- حواشی شرح طوالع.
 - ۱۱- تذکرة العلماء در رجال.
 - ۱۲- دلالة السالکین فی قواعد العارفین.
 - ۱۳- ترجمه تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام به فارسی.
 - ۱۴- کتاب کشکول.
- میرزا عبدالرحمان مدرس در کتاب تاریخ علمای خراسان گوید: عبدالله قندهاری ازهد علمای عصر و اورع فقهاء دهر جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول از نهایت تقوی و پرهیزکاری در گوشه منزل خود منزوی است.

مقاومت در برابر انگلستان

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: ملاعبدالله قندهاری فرزند ملانجم الدین از علمای اعلام مقیم مشهد بود و در سال ۱۳۲۷ قمری در شهر قندهار زاده شد، ملا عبدالله نزد پدرش ملانجم الدین که از علمای معروف افغانستان و مرجع شیعیان آن دیار بود مشغول به تحصیل گردید.

او رشته های علوم گوناگون را نزد وی آموخت تا بگرفتن اجتهاد از وی نائل گردید، در سال ۱۲۵۵ که انگلیسی ها قندهار را اشغال کردند او در قندهار بود، پس از سه سال که از این واقعه گذشت برای متحد کردن فرق شیعه و سنی ساکنان کابل و قیام آنان بر ضد انگلیسی های اشغال گر به کابل رفت.

تبلیغات او مؤثر واقع شد و وحدت نظری میان آنان ایجاد گردید و بدستگیری یکدیگر در سال ۱۲۵۷ مردم کابل، جلال آباد و جاهای دیگر برهبری و پیشوائی سردار محمد اکبر خان بر علیه انگلیسی ها قیام کردند و در این شورش در مدت کمی شانزده

هزار تن انگلیسی را از پای درآوردند و آنان را به کلی قتل عام کردند. در سال ۱۲۷۰ که امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان به موجب قرار داد و عهدنامه با انگلیسی ها صلح نمود و برای اینکه دوباره شورشی بر علیه انگلیسی ها روی ندهد خیلی از مخالفین آنان را از کابل به اطراف تبعید کردند، در این هنگام فاضل قندهاری مشهد مقدس را برای اقامت دائمی خود برگزید و در سال ۱۲۷۱ وارد مشهد شد.

پس از سیاحت در شهرهای ایران و عربستان دوباره به مشهد آمد و تا آخر عمر در آن جا میزیست، در این مدت کارش فقط موعظه در ماه رمضان و تألیف کتب بود، از وی چندین کتاب در رشته های گوناگون باقی مانده که بعضی از آنها چاپ شده است. نامبرده علاوه بر اینکه جامع معقول و منقول بوده طبع شعر هم داشته است، در اوائل مهجور تخلص می کرد و در اواخر وصال را برای تخلص خویش اختیار نمود و در سال ۱۳۱۲ در سن ۸۵ سالگی در مشهد درگذشت و در حرم امام رضا علیه السلام در دارالضیافه به خاک سپرده شد.

عبدالله قندهاری در نجف

علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالله بن ملانجم الدین مشهور به فاضل قندهاری یکی از علماء بزرگ و شخصیتی عالی مقام بود، پدر او نیز از علماء بود و شیخ عبدالله نزد او تحصیل کرد، او در نزد سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام نیز درس خوانده است.

شیخ عبدالله قندهاری برای ادامه تحصیل وارد نجف اشرف گردید و در حوزه درس شیخ مرتضی انصاری و کسانی که در طبقه او بودند به تحصیلات خود ادامه داد و در علوم اسلامی مقامی بلند پیدا کرد، او یک مرد جامع و ذوفنون بود و در هر علمی تبحر داشت و اظهار نظر می کرد.

او از نجف اشرف به خراسان برگشت و در مشهد مقدس ساکن گردید، او در مشهد مقدس رضوی مقامی ارجمند یافت و مشهور گردید و به صورت یکی از رهبران مردم در آمد، و مرجع خاص و عام شد، او در مشهد مقدس رضوی رو به تدریس آورد و حوزه‌ای تشکیل داد.

شاگردان زیادی پیرامون او جمع شدند و حوزه‌اش رونق گرفت، او در فقه، اصول، حدیث، تفسیر، کلام، عقائد، حکمت، تاریخ و ادب درس می‌گفت، و به شاگردانش اظهار می‌داشت مفاتیح علوم در دل من نهفته و در گنجینه من چهار صد جلد کتاب از تألیفات علماء عامه محفوظ است و او شرحی بر مشکاة الانوار نوشته بود.

در پای او یک بیماری پیدا شد که قدرت حرکت را از وی گرفت او در سالهای آخر عمرش زمین گیر شد، او عمر خود را در اطاعت خداوند و خدمت به دین و نشر علم و فضیلت گذرانید، و در سال ۱۳۱۱ قمری در حالیکه یکصد و هفت سال عمر داشت درگذشت و در دارالضیافه باگاره رضوی به خاک سپرده شد.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه گوید: من زمان او حیات او را درک کردم، و در سفر اول خود به مشهد مقدس در سال ۱۳۱۰ هنوز او در قید حیات بود ولی به علت بیماری او موفق به دیدنش نشدم ولی شاگرد او شیخ علی اکبر بجنوردی از مکارم او برای من سخن می‌گفت، وی کتابهایی هم تألیف کرده که در مطلع الشمس از آنها یاد شده است.

گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: وصال نامش حاج عبدالله معروف به قندهاری فرزند ملانجم‌الدین از علمای شیعه قندهار در سال ۱۲۲۷ در قندهار متولد شد علوم ادبی و عربی را در خدمت پدر آموخت و سالها بوسیله منبر به وعظ و سوق مردم به تشیع پرداخت.

او در تحریک مردم افغانستان بر علیه سلطه انگلیس عامل مؤثری بود یکی از مواد تقاضای انگلیسیها از حکومت افغان تبعید وصال از افغانستان بود و او که تاب و

تحمل مشاهده سلطه خارجی را به وطن نداشت از افغانستان به ایران مهاجرت کرد و در مشهد توطن اختیار کرد.

او قسمت اعظم عمرش را در مشهد گذرانیده و در این شهر درگذشت اینک برای تخلید نامش در این کتاب غزلی از وی ثبت می‌گردد.

دادیم ز دست دامن عقل	کردیم بباد خرمن عقل
صد شور ز عشق در سر افتاد	گردید خراب مسکن عقل
تیری زده است عشق بر جان	کز هم بدرید جوشن عقل
از جذبه او «وصال» سر را	بنمود برون ز روزن عقل

و نیز گوید:

إذا ذكرت حبيبي و كنت في الخلوات	جرت دموع عيوني بمثل ماء فرات
جز از وصال تو هر مقصدی که هست نخواهم	لان قسربك و الله أفضل الحسنات
به شوق روی تو هر لحظه می‌شوم مترنم	كسبليل تستغنى اذا رأى الروضات
خبر ز عشق ندارد دل فسرده زاهد	فان مرحلة العشق شامخ الهضبات
کسی که کامروا کرد از لب شکرینت	دگر نیاورد اصلا به خاطر آب حیات
چو خوشنما بود ار پانهی به منظر چشمم	فان منزل أهل الكمال في الغرفات
عجب که از تو برآید مراد عاشق مهجور	وان بكيت من الهجر في العشا و غدات

۱۰۲۴- عبدالله قزوینی

او از علماء قزوین بوده در مشهد مقدس اقامت داشته است، در امل الآمل آمده که او یک فقیه و محدث بود، او الفیه ابن مالک را به فارسی شرح کرد و رساله‌ای هم در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف نمود و آن را غدیریہ نامید.

میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: این عبدالله در بعضی از مدارس مشهد مقدس رضوی تدریس می‌کرد و از شاگردان استاد مجلسی دوم بود، هنگامیکه

علامه مجلسی در مشهد اقامت داشت عبدالله نزد وی تحصیل می‌کرد. بعد از اینکه علامه مجلسی مشهد مقدس را ترک گفت، و به اصفهان برگشت، عبدالله هم با او به اصفهان آمد و در مجلس درس او شرکت کرد و پاره از کتب فقه و حدیث را از وی فرا گرفت ولی از نظر علمی چندان موقعیتی نداشت که بتوان او را در زمره اعلام دانست.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: عبدالله بن شاه منصور طوسی قزوینی از شاگردان شیخ بهاء الدین عاملی بود، او خلاصة الحساب شیخ و استادش را شرح کرده و گوید: استادم مدظله العالی چنین گفته است، نسخه‌ای از این کتاب در نجف اشرف نزد میرزا حسین طباطبائی موجود است.

نگارنده گوید: عبدالله بن شاه منصور شاگرد شیخ بهاء الدین عاملی نمی‌تواند شاگرد علامه مجلسی باشد، آنها دو نفر هستند، یکی قزوینی و دیگری طوسی.

۱۰۲۵- عبدالله کاشانی

او از علماء و فقهاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالله کاشانی از فقهاء پرهیزکار و از علماء بزرگ در مشهد مقدس رضوی بود، او مرجع مردم و از شخصیت‌های برجسته بشمار می‌رفت، و در زهد، تقوی و عبادت اوقات گذرانید.

او در نجف اشرف در محضر درس شیخ مرتضی انصاری شرکت می‌کرد و از دیگران هم استفاده نمود، او بعد از فراغ از تحصیل به خراسان رفت و در آنجا اقامت گزید تا آنگاه که در سال ۱۳۰۳ درگذشت و در رواق توحید خانه به خاک سپرده شد.

۱۰۲۶- عبدالله مشهدی

او هم از علماء و مدرسان مشهد مقدس بود، نوروز علی بسطامی می‌گوید: سید

جلیل حاج میرزا عبدالله فاضلی کامل و عالم بود، او همشیره زاده مولانا حاج سید محمد سبزواری امام جمعه و مدرس آستانه مینو نشان و نائب الصدارة ارض اقدس بوده است.

تحصیل علوم و تکمیل آداب و رسوم در خدمت خال مکرم خود نموده نوبت حج بیت الله الحرام گذارده و به زیارت قبور ائمه انام علیهم السلام فائز گردیده گویند در وهلت اول اکراد عمارلو قافله را بین نیشابور و سبزوار تاراج کردند و مال سید بزرگوار را به غارت بردند.

با کمال افسردگی معاوت کرد و روی به ملجأ ضعفاء و مساکین آورد پس از ورود به شهر یکسر به حرم مطهر آمد بسی تضرع و زاری و عرض سوگواری داد و روی عجز به خاک نیاز نهاد، او را خلسه ای ربود در عالم مراقبت بزرگواری بدره زری به او عنایت فرمود.

چون به خویش آمد بسته در دست او بود شمردند صد تومان خراسانی بود، تهیه راه گرفت و بر مسطبه شوق نشست و در همان سال زیارت مکه معظمه زاده‌ها الله شرفا و تعظیما در پیوست او در آستان آسمان جناب نشر آداب و تعلیم طلاب می نمود و در سال ۱۲۳۹ جهان را وداع گفت و سن شریفش هشتاد و هشت سال بود.

۱۰۲۷- عبدالله مشهدی

او شهاب الدین عبدالله مشهدی است که در هندوستان زندگی می کرده و به امام ناصرالدین سونی بتی مشهور بوده است و میر قمرالدین منت مشهدی فرزند او می باشد، در مجمع الاولیاء اردستانی آمده که او خلیفه خواجه اسحاق ختلانی است و خواجه اسحاق هم خلیفه میر سید علی همدانی بوده و شیخ رشیدالدین محمد بیدوازی هم خلیفه عبدالله مشهدی است.

۱۰۲۸- عبدالله بن حمزه

او از علماء و رجال بزرگ مشهد مقدس رضوی در قرن ششم هجری بوده است، عبدالله بن حمزه دارای تألیفات و آثاری هم می باشد، او و پدرش و جدش از علماء و شخصیت های مشهد رضوی بوده اند، و نصیرالدین لقب داشته اند و ما اکنون گفته های علماء و تذکره نویسان را درباره او می آوریم.

منتجب الدین بن بابویه در فهرست خود گوید: شیخ امام نصیرالدین ابوطالب عبدالله بن حمزه طوسی مشهدی از فقهاء، ثقات و چهره های زمان خود بوده است.

مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: شیخ نصیرالدین ابوطالب عبدالله بن حمزه طوسی معروف به نصیرالدین از اعیان علماء امامیه بود یکی از فضلاء او را چنین وصف کرده امام بزرگ و عالم عالی قدر، زاهد، رئیس ظهیر الاسلام شیخ نصیرالدین.

قطب الدین کیزی شاکرد وی درباره عبدالله گوید: امام اجل، سعید نصیرالدین ظهیر الاسلام ابوطالب عبدالله بن حمزه طوسی قدس الله روحه، شیخ حر عاملی در امل الآمل گوید: او مردی فقیه، فاضل و صالح بوده و تألیفات و آثاری هم داشته است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم گوید: عبدالله بن حمزه نصیرالدین ابوطالب طوسی شارحی مشهدی از فقهاء و ثقات بوده است و در کتاب الذریعه نیز تألیفات و آثار او را ذکر می کند.

محقق عالی مقام معاصر حاج سید عبدالعزیز طباطبائی رضوان الله علیه در تعلیقات فهرست منتجب الدین گوید: عبدالله بن حمزه بن عبدالله بن حمزه بن حسن بن علی طوسی دائی و جیه الدین پدر خواجه نصیرالدین طوسی بوده است و جدش عبدالله نیز پسر عموی شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی محمد بن حسن می باشد.

آثار و تألیفات او:

- ۱- الهادی الى النجاة به زبان عربی.
- ۲- ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب به زبان فارسی، در کتاب حدیقة الشیعه از این دو کتاب روایت شده است.
- ۳- مناهج الیقین.
- ۴- الوافی بکلام المثبت و النافی، عبدالله افندی گوید من این کتاب را که در سال ۶۷۹ تحریر شده بود در لاهیجان دیدم.

مشایخ و راویان او

او از شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر، و از سید ابوالرضا فضل الله راوندی روایت می کند، و از وی نیز قطب الدین کیزری و حسین بن ردة و تاج الدین حسینی روایت می کنند.

مؤلف ریاض العلماء گوید: من پشت یک نسخه از صحیفة الرضا خط او را مشاهده کردم او نوشته بود این کتاب را که احادیث آن معروف به رضویات می باشند امیر اجل سید، امام، عالم محترم کمال الدین بهاء الاسلام تاج الاشراف منتهی بن سید امام حسینی کیکی بر من قرائت کرد و او اجازه داد این کتاب را از او روایت کنم، این اجازه در ماه ربیع الاول سال ۵۷۸ تحریر شده بود.

نگارنده گوید: اجازه عبدالله بن حمزه طوسی به محمد بن حسین قطب الدین کیزری در آخر کتاب حدائق الحقائق شرح نهج البلاغه کیزری در نسخه مورخ ۶۴۵ آمده، تاریخ اجازه در ماه رمضان سال ۵۹۶ می باشد.

ما این شرح را در سال ۱۳۶۰ شمسی برای نخستین بار در حیدرآباد دکن هندوستان چاپ کردیم، و چاپ دوم آن هم در سال ۱۳۷۵ در دو مجلد در شهرستان مقدس قم انجام گرفت، عبدالله بن حمزه کتاب نهج البلاغه را از طریق ابوالرضا راوندی

و او هم از طریق مشایخ خود از سید رضی روایت می‌کند.

۱۰۲۹- عبداللطیف مشهدی

او از علماء مشهد مقدس بوده و مدتها در شام و عراق زندگی می‌کرده است، رضی الدین حلبی که در قرن دهم زندگی می‌کرده و در سال ۹۷۱ درگذشته است در کتاب درة الحبيب فی تاریخ حلب درباره او گوید:

عبداللطیف حسینی مشهدی طوسی وارد حلب شد و با شهاب الدین احمد هندی در تفسیر آیه شریفه «فسحقا لأصحاب السعیر» اختلاف پیدا کرد، مؤلف کتاب درة الحبيب گوید: من در مجلسی با وی رو به رو شدم، او با من سخن نگفت و چهره درهم کشید.

یکی از حاضران به من گفت: این همان شخصی است که به شهاب الدین احمد هندی اعتراض کرده و او را تخطئه نموده است، من با او به گفتگو مشغول شدم ولی او سخنان خود را تکرار کرد و به شیخ ما شهاب الدین مذکور نسبت خطا داد، من او را نصیحت کردم و گفتم: دست از عیب گوئی از شیخ ما بردارد.

او گفت: شما هنوز مانند غزالی هستید، گفتم: خداوند غزالی را رحمت کند که نه شیعی بود و نه جبری و نه قدری، ما از هم جدا شدیم و او هم از مجلس بیرون شد من جزوهای در موضوع اختلاف او با استادم شیخ شهاب الدین نوشتم و از شیخ خود دفاع کردم و به قاضی حلب گفتم: در نظر دارم با وی مناظره کنم.

ولی یکی از کارکنان دارالقضاء با مناظره مخالفت کرد، او از حلب به طرف بغداد رفت و در مدرسه شرفیه به تدریس پرداخت، او در این مدرسه برای شاگردان تفسیر قرآن می‌گفت، و تفسیر آیه الكرسي را بر خلاف معمول بیان می‌کرد به طوری که اهل سنت و جماعت با او اختلاف پیدا کردند و در صدد جلوگیری از وی برآمدند.

علماء بغداد جریان او را به امیر الامراء گزارش کردند و گفتند او قرآن را بر

خلاف نظریات علماء اهل سنت تفسیر می‌کند و موجب گمراهی مردم می‌شود، حاکم به قاضی دستور داد او را زندانی کنند تا حدود شرعی بر او اجراء گردد، او را به زندان بردند ولی به زودی رها کردند مشروط بر آنکه از بغداد بیرون گردد، او از بغداد بیرون گردید و در حدود سال ۹۴۳ در دجله غرق شد.

۱۰۳۰- عبدالله بن احمد طوسی

او اصلاً از اهل طوس و در موصل خطیب و مدرس بود، ابن خلکان در شرح حال یوسف بن رافع درباره او گوید: یکی از شاگردان و راویان او شیخ مجدالدین ابوالفضل عبدالله بن احمد بن محمد بن عبدالقاهر طوسی است که در موصل منصب خطابه داشت.

او یکی از مشایخ عالی مقام بود که طلاب علوم از دور و نزدیک به وی مراجعه می‌کردند، و در حدود نود سال عمر کرد، ابوالفضل عبدالله در نیمه ماه صفر سال ۴۸۷ در بغداد متولد شد و در شب سه شنبه چهاردهم ماه رمضان سال ۵۷۸ در شهر موصل درگذشت و در مقبره باب میدان دفن گردید.

یوسف بن رافع ابوالمحاسن بن شداد گوید: من در نزد خطیب طوسی درس خواندم و بسیاری از مسموعات او را فراگرفتم و او هم همه مرویات خود را در روز بیست و ششم ماه رجب سال ۵۵۸ به من اجازه داد تا آنها را نقل نمایم.

ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزاهرة ضمن حوادث سال ۵۷۸ گوید: در این سال خطیب موصل ابوالفضل عبدالله بن احمد بن محمد طوسی در ماه رمضان سال ۵۷۸ درگذشت و در هنگام مرگ ۹۲ سال داشت.

فرید وجدی در کتاب دائرة المعارف ذیل عنوان «اثیر» گوید: ابوالحسن علی بن ابی الکریم شیبانی جزری در جزیره متولد شد و در حوزه درس ابوالفضل عبدالله بن احمد خطیب طوسی شرکت کرد و از او علم و ادب فراگرفت و بعد به بغداد، قدس و شام

رهسپار گردید.

حاج خلیفه در کشف الظنون گوید: کتاب روض الاسرار فی عیون الاخبار تألیف شیخ مجدالدین ابوالفضل عبدالله بن احمد بن عبدالقاهر طوسی است اسماعیل پاشا بغدادی در هدیه العارفین گوید: کتاب مشیخه مشهوره از آثار ابوالفضل عبدالله بن احمد طوسی خطیب موصل می باشد، که در سال ۴۸۷ متولد شد و در سال ۵۶۸ درگذشت.

۱۰۳۱- عبدالله بن حیدر

او از اهل قزوین بوده و در طوس تحصیل کرده و حدیث شنیده است عبدالکریم رافعی در کتاب التدوین گوید: عبدالله بن حیدر بن ابی القاسم ابوالقاسم قزوینی امامی بزرگ و محدثی بسیار مشهور بود، او اکثر اوقات خود را در همدان می گذرانید و در آنجا درس می داد.

او در آنجا فتوی می داد و مردی با هیبت و پر قدرت بود، عبدالله بن حیدر در نزد سلاطین، امراء، مردمان متوسط و عوام اعتبار و منزلتی خاص داشت، و مردم را همواره نصیحت می کرد، او کتابهایی هم تألیف نمود و گروهی هم از وی علم و دانش فرا گرفتند. او برای طلب علم و فقه مسافرتها زیادی کرد و با بزرگان و امامان حدیث ملاقات نمود، وی به نیشابور، سرخس و طوس و شهرهای دیگر برای کسب علم و معرفت مسافرت نمود و اطلاعات مبسوطی را گردآورد، و سرانجام در سال ۵۸۲ درگذشت.

۱۰۳۲- عبدالله متولی

او در سال ۱۱۲۲ به فرمان شاه سلطان حسین صفوی به تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید قبلاً پدرش داود تولیت آستانه مقدسه را در اختیار داشت، سید عبدالحسین خاتون آبادی این مطلب را در کتاب وقائع السنین ضمن حوادث سال

۱۱۲۲ ذکر کرده و از زندگی و خصوصیات عبدالله چیزی نیاورده است.

۱۰۳۳- عبدالله بن عبدالله

او از علماء و محدثان طوس بوده است، ابراهیم بن محمد جوینی در کتاب فرائد السمطين در باب ۴۲ حدیثی از عبدالله بن عبدالله ابوبکر هاشمی طوسی روایت می‌کند و او هم از شرف‌الدین محمود بن احمد معروف به شرفشاه روایت کرده که رسول خدا ﷺ نماز می‌خواند، هنگامیکه به سجده می‌رفت حسن و حسین علیهما السلام بر پشت او قرار می‌گرفتند، مردم آن دو را از این عمل باز می‌داشتند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گفتند آن دو را آزاد بگذارید، بعد از اینکه نماز خود را سلام می‌دادند آنها را در بغل خود می‌گذاشت و می‌فرمود: هر کس مرا دوست می‌دارد باید این دو را هم دوست بدارد.

۱۰۳۴- عبدالله بن علی

او برادر خواجه نظام الملک طوسی است، یافعی در مرآت الجنان ضمن حوادث سال ۴۹۹ گوید: در این سال عبدالله بن علی بن اسحاق برادر نظام الملک طوسی درگذشت.

۱۰۳۵- عبدالله بن عمر طوسی

او از علماء، محدثان و مدرسان معروف عصر خود بود و در دمشق تدریس می‌کرد، ابن حجر در کتاب الدرر الکامنه گوید: عبدالله بن عمر بن ابی بکر طوسی دمشقی ابومحمد ضیاءالدین در ۲۲ ماه شوال سال ۶۵۴ متولد گردید، او از عمر بن محمد کرمانی و اسماعیل بن ابراهیم و گروهی دیگر روایت می‌کند. از وی هم برزالی در معجم خود روایت کرده است او یکی از عدول دمشق بود و در مسجد قلعه اقامه جماعت می‌نمود، او اهل شعر و انشاء بود و در مدرسه امجدیه هم

درس می‌گفت، عبدالله بن عمر طوسی در ربیع الاول سال ۷۲۱ درگذشت.

۱۰۳۶- عبدالله بن محمد طوسی ابواحمد

او هم از محدثان و راویان طوس می‌باشد، نام او در کتاب منتخب سیاق آمده است ولی از خصوصیات و حالات او اطلاعی نیست.

۱۰۳۷- عبدالله بن محمد ابوسعید

در کتاب منتخب سیاق آمده عبدالله بن محمد ابوسعید طوسی از محدثان طوس می‌باشد.

۱۰۳۸- عبدالله بن محمد ابوالفضل

او از محدثان و مشایخ طوس می‌باشد، شیخ مفید ابو عبدالله در امالی خود مجلس هفتم حدیثی از طریق شیخ خود ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی از او نقل می‌کند و او نیز از عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل روایت کرده است. حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گوید: عبدالله بن محمد ابوالفضل فقیه طوسی در بغداد سکونت اختیار کرد و در آنجا از ابو عباس احمد بن بکر بغوی و ابراهیم ثقفی و عبدالله احمد بن حنبل حدیث گفت از وی نیز یوسف بن عمر و محمد بن جعفر نجار و دیگران روایت می‌کنند.

۱۰۳۹- عبدالله بن محمد ابوالقاسم

او نیز از راویان و مشایخ طوس بود و در بغداد اقامت داشت، خطیب در تاریخ بغداد گوید: عبدالله بن محمد ابوالقاسم محتسب که به طوسی شهرت دارد از محدثان بغداد است، او از عبیدالله بن سعد زهری روایت می‌کند و از وی نیز علی بن عمر سکری

روایت دارد.

۱۰۴۰- عبدالله بن محمد داود

او از اعقاب صفویه و کارگذاران آستان قدس رضوی بود سلطان هاشم میرزا در تذکره آل داود گوید: عالی جاه جنت آرامگاه میرزا عبدالله خلف نواب میرزا محمد داود چنانست که بعضی اوقات در مشهد مقدس معلی به نیابت والد ماجد خود به امر تولیت سرکار فیض آثار آستان مقدسه روضه رضویه قیام و بعضی اوقات در اصفهان در سلک آقایان مشغول تحصیل کمال بود تا در سنه در مشهد مقدس معلی فوت و در پائین پای مبارک در مقبره والد خود مدفون شد.

۱۰۴۱- عبدالله بن محمد فازی

او از محدثان و راویان طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر در ترجمه احمد فازی گوید: ابوبکر عبدالله بن محمد فازی خطیب از علماء و مشایخ طوس بوده و احمد بن عبدالله فازی صوفی از او حدیث نقل می‌کند، و او نیز از ابوالفتیان عمر بن عبدالکریم روایات کرده است، ابوبکر سمعانی درباره فازی گوید:

نزلنا بقعة تدعى بفاز فکان الذمن نیل المفاز

وقست الی ثراها کلّ ارض فکانت کالحقیقة فی المجاز

ابن عساکر دمشقی در مشیخه خود در ترجمه محمد بن عبدالله فازی از وی یاد کرده و گوید: ابوبکر عبدالله بن محمد فازی از ابوالفضل عبدالملک بن ابو بشر مقری طابرائی روایت کرده و از وی نیز ابوالفضل اسماعیل بن محمد روایت می‌کند، ابن عساکر گوید: فازی از آبادیهای طوس است و من در آن قریه حدیث شنیدم.

یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل عنوان «فاز» گوید: فازی یکی از آبادیهای طوس است که گروهی از آن برخاسته‌اند یکی از آنها ابوبکر عبدالله محمد فازی خطیب

است، احمد بن عبدالله فازی از وی روایت می‌کند.

۱۰۴۲- عبدالله بن محمد طوسی

او نیز از راویان و مشایخ طوس بوده است، سیوطی در کتاب اللآلی المصنوعه در اخبار کتاب صلوٰة از عبدالله بن محمد بن عیسی طوسی یاد می‌کند و گوید: او از ابوعثمان سعید بن عثمان خیاط روایت کرده است و از وی نیز عبدالله بن اذین نووی روایت می‌کند.

۱۰۴۳- عبدالله بن محمد سرکی

او هم از محدثان و راویان طوس می‌باشد، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «سرکی» گوید: سرک یکی از آبادیهای طوس است، و عبدالله بن محمد سرکی از این آبادی است، او یکی از علماء و فضلاء بود، او اشعار و اخبار زیادی جمع کرده بود، و از گروهی از متأخران روایت می‌کرد، پدرم و گروهی از او روایت دارند، او به بغداد هم مسافرت کرد و در آنجا هم مجلس املاء تشکیل داد و جماعتی از او حدیث شنیدند، او در سالهای ۵۱۰ درگذشت.

۱۰۴۴- عبدالله بن محمد لبان

او از علماء و مؤلفان طوس بوده و به عنوان ابو محمد اصفهانی هم شهرت داشته است، اسماعیل پاشا در کتاب اسماء المؤلفین از او یاد کرده و گوید: عبدالله بن محمد طوسی ابو محمد اصفهانی معروف به ابن لبان شافعی در سال ۴۴۶ درگذشت و کتاب روضة الاخبار از تألیفات او می‌باشد.

۱۰۴۵- عبدالله بن محمد

او یکی از شاعران و هنرمندان اوائل قرن هفتم هجری بوده نام او اکنون در یکی از کاشیای قدیم بارگاه ملکوتی امام رضا علیه السلام موجود است در یک کاشی که اکنون در طرف چپ در ورودی حرم مطهر از رواق دارالحفاظ قرار دارد این دو بیت فارسی خوانده می شود:

بادا هزار بار فزون تر سلام حق بر تو ایا غریب خراسان امام حق
مشتاق حضرت توام ای سید شهید حقا که هستم از دل و از جان غلام حق
گوینده این اشعار نام خود را عبدالله بن محمد بن عبدالله ذکر کرده و تاریخ کتابت آن ۶۱۲ می باشد، و این تاریخ اکنون قدیمترین کاشی در اماکن متبرکه می باشد و کاشیهای قدیمتر از آن در نوسازیهای بعد از سال ۱۳۴۰ در اثر سهل انگاری مسئولان و معماران و مهندسان از بین رفت و من خود کاشیهای قرن ششم را قبل از سال ۱۳۴۰ در آستان قدس دیده بودم.

۱۰۴۶- عبدالله بن محمد غزالی

او فرزند ابو حامد محمد غزالی طوسی بوده فصیحی خوافی در کتاب مجمل ضمن حوادث سال پانصد هجری گوید: در این سال شیخ عبدالله بن امام محمد بن محمد غزالی درگذشت.

۱۰۴۷- عبدالله بن محمدرضا

او فرزند محمدرضا نصیری طوسی است، علامه تهرانی در شرح حال پدر او در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: نسخه ای از تفسیر پدرش محمدرضا نصیری را دیدم که خط پسرش عبدالله در آن بود.

۱۰۴۸- عبدالله بن مسعود

او یکی از محدثان طوس بوده و نام او در سند یک حدیث در کتاب التذوین رافعی آمده و شرح حالی از وی در دست نمی‌باشد.

۱۰۴۹- عبدالله جزائری

او فرزند سید نورالدین بن سید نعمت‌الله جزائری است که از علماء بزرگ عصر خود بود وی نخست در زادگاه خود شهر شوشتر در نزد پدرش سید نورالدین به تحصیل علوم و معارف روی آورد، و بعد از آن به اصفهان رفت و مدتی در آنجا اقامت گزید و به تحصیل خود ادامه داد.

او از اصفهان به مشهد مقدس رهسپار گردید و مدتی هم در آنجا توقف نمود و از اساتید کسب علم و ادب نمود، بعد از چندی از مشهد به آذربایجان رفت و از آنجا به فارس رهسپار شد و بعد از زمانی به طرف روم رفت و از علماء آنجا استفاده نمود و پس از این مسافرتها در شوشتر مقیم شد.

سید عبدالله جزائری مردی ذوفنون و جامع بوده و در موضوعات گوناگون کتاب تألیف کرده است، او شعر هم می‌سرود و فقیر تخلص می‌کرد، او از نظر سیاسی مردی متهور بوده و در جلسات مهم سیاسی هم شرکت می‌کرده و خطابه می‌خوانده است.

تولد و تحصیلات او

مرحوم سید عبدالله جزائری روز هفتم ماه شعبان سال ۱۱۱۴ در شوشتر در بیت علم و فضیلت متولد شدند، هنگام تولد او پدر بزرگش سید نعمت‌الله جزائری در چهره او هوش و ذکاوت مشاهده کرد، و از این رو به او توجه نمود و زیر نظر خود قرار داد و در تربیت او کوشید.

مرحوم سید نعمت‌الله جزائری کتابهای نفیس خود را به او بخشید و دست نویسه‌های خود را هم در اختیار او گذاشت و تا در قید حیات بود او را از نظر دور نداشت، اما سید عبدالله هنوز دوران کودکی را سپری نکرده بود که جدش سید نعمت‌الله جهان را وداع گفت.

بعد از فوت جدش پدر او نورالدین جزائری تربیت او را به عهده گرفت و عبدالله در نزد پدر تحصیلات خود را ادامه داد و ادبیات عربی و علوم متداوله روز را از پدرش آموخت، او در فراگیری علوم ذوق و شوق زیادی داشت بطوری که در اوائل جوانی جامع علوم و معارف گردید.

مسافرتهاى محلى

سید عبدالله جزائری در آغاز جوانی به شهرت رسید، و نام او به عنوان یک عالم و محقق در همه حوزه‌های آن روز بر سر زبانها افتاد، او تصمیم گرفت برای ادامه تحصیلات عالیه و کسب کمال و فضل و ادب بیشتر به مراکز بزرگ علمی آن عصر هم مسافرت کند و بر دانش خود بیفزاید.

ازاین رو به سفرهای دور و دراز دست زد، او نخست به اصفهان رفت که در آن ایام یکی از مراکز علمی بود، او در اصفهان در حوزه‌های درس بزرگان این شهر شرکت کرد، و مدتی که زمان آن مشخص نشده در اصفهان سکونت کرد و به تحصیلات خود ادامه داد.

او بعد از مدتی از اصفهان به مشهد مقدس رضوی رهسپار گردید و در آنجا هم مدتی اقامت گزید و از علمای این شهر مقدس هم استفاده کرد و اقامت او در مشهد هم معلوم نیست چه مدت طول کشیده است و یا استادان او چه نام داشته‌اند.

او از مشهد مقدس به آذربایجان و فارس می‌رود، و در آنجاها نیز با رجال علم و ادب ملاقات کرده و بر معلومات خود می‌افزاید، و بعد عازم روم می‌شود و در آنجا به

سیاحت می‌پردازد و از علمای آن دیار استفاده می‌کند و با حکماء و دانشمندان به گفتگو می‌نشیند.

مراجعت به شوشتر

او بعد از مدتها دوری از وطن و مسافرت به شهرها و ولایات بار دیگر به وطن اصلی و زادگاه خود شوشتر باز می‌گردد، و در این شهر مقیم می‌شود و به کارهای علمی و رسیدگی به امور مردم مشغول می‌شود، و در جایگاه پدران و اجداد و خاندان خود می‌نشیند.

سید عبدالله با فضل و کمال و علم و دانش خود همه طبقات را به طرف خود جلب می‌کند، سوابق خانوادگی و تجربیاتی که از سفرها به دست آورده بود او را در جامعه ممتاز می‌کرد و انظار رجال سیاسی و اجتماعی را به طرف او جلب می‌نمود و همگان با او ارتباط برقرار کردند.

عبدالله جزائری و نادرشاه

سید عبدالله جزائری به خاطر موقعیت خانوادگی و شهرت علمی که در آن ایام داشت مورد توجه نادرشاه افشار قرار گرفت، و نادرشاه مقام و منصب پدران او را به وی داد و حکمی هم در این باره برای سید عبدالله صادر گشت و مناصب شرعیه در خوزستان به او واگذار گردید.

هنگامیکه نادرشاه افشار تصمیم گرفت خاندان صفویه را از سلطنت خلع کند و خود بجای آنها قرار گیرد، مجلس مهم و با شکوهی در دشت مغان در کنار رود ارس برگزار کرد و از همه علماء و رجال ایران که در محل‌های خود مقام و اعتباری داشتند به این مجلس دعوت شدند.

در این هنگام گروهی از فضلاء نام آور، و حاکمان و امیران نواحی ایران و

کدخدایان قراء و قصبات و ریش سفیدان اقوام گوناگون ایرانی در صحرای مغان گرد آمدند، و سفیرانی هم از روس، عثمانی و جاهای دیگر در آن مجلس بودند، برنامه‌های این مجلس که سقوط صفویه و اعلام سلطنت نادر بود از قبل معین شده بود.

بعد از این که مجلس آراسته گردید و هر کس در جای خود نشست، قرار شد شخصی بر خیزد و خطبه به نام شاه جدید نادرشاه افشار بخواند، همگان در انتظار بودند در آن اجتماع بزرگ چه کسی می‌خواهد خطبه به نام نادر بخواند و او را به عنوان سلطان کشور پهناور ایران معرفی کند.

آنچه از اخبار و حوادث آن روز استفاده می‌شود جامعه ایرانی طرفدار صفویه بوده، شیعیان هرگز راضی نبودند سلطنت از خاندان صفویه بیرون گردد علماء و زهبران شیعه به نادرشاه اعتقاد دینی نداشتند و او را از اهل سنت و یا لااقل طرفدار اهل سنت می‌دانستند.

در این هنگام که همه در انتظار بودند چه کسی خطبه می‌خواند و سلطنت نادرشاه را رسماً اعلام می‌کند ناگهان سید عبدالله جزائری از جای خود برخاست و بالای منبر قرار گرفت و خطبه‌ای بلیغ و فصیح ایراد کرد و سلطنت نادر را اعلام نمود و شگفتی همگان را برانگیخت.

در مجلسی که به حکم نادرشاه در حله و نجف اشرف برگزار گردید، و مقرر شد که علمای فریقین در آنجا اجتماع کنند و اختلافات را بر طرف نمایند و در مکه معظمه مقامی به شیعیان بدهند سید عبدالله هم حضور داشت و با گروهی از علماء که از اطراف و اکناف در آنجا گرد آمده بودند همراهی می‌کرد.

در آن مجلس این موضوع در دستور مذاکره قرار داشت، همانگونه که پیروان مذاهب اربعه هر کدام در خانه خدا و مسجد الحرام برای خود مقامی دارند، به شیعیان هم مقامی به نام مقام جعفری بدهند، تا این اختلافات بر طرف گردد و تفاهم بین فریقین حاصل شود.

این مجلس بسیار مفصل بود، و علمای فریقین از بخارا تا اسلامبول و از مصر تا کابل در آن شرکت داشتند، آنها مدتی در اینجا مهمان نادرشاه بودند و مذاکرات زیادی انجام گرفت ولی به علت کارشکنی سلطان عثمانی از این جلسه نتیجه‌ای گرفته نشد. نگارنده گوید: در کتابخانه شیخ الاسلام مدینه منوره یک کتاب خطی هست به نام «حدیقة الزوراء» در این کتاب کلیه علمائی که از شهرها و کشورهای مختلف در این مجلس حضور داشته‌اند آورده شده و به تفصیل درباره این اجتماع گفتگو شده است، امید است روزی این کتاب چاپ شود و در اختیار اهل علم و ادب قرار گیرد.

آثار علمی و تألیفات او

سید عبدالله جزائری مردی بسیار پرکار بود، او همواره به تألیف و تصنیف و نشر علم و فضیلت مشغول بود، از اطراف و اکناف ایران و شهرهای گوناگون از او سؤالات علمی می‌شد و او هم به همه پاسخ می‌گفت، برای میرزا قوام‌الدین سیفی قزوینی در چند مسئله فقهی شبهاتی پیش آمده بود.

او مسائل مورد شبهه را برای سید عبدالله نوشت و او هم با استدلال و برهان همه شبهات را پاسخ گفت، و زنگ شک و تردید را از دل گروهی زدود و مسائل را روشن کرد، او این مسائل را در رساله‌ای به نام جلیه تألیف کرد و به قزوین ارسال داشت و ابهامات را بر طرف ساخت.

او مردی فصیح و شیرین زبان بود که همه را به طرف خود جذب می‌کرد او در کتاب تذکره شوشتر که از تألیفات وی می‌باشد و در هندوستان چاپ شده است درباره خود گوید: آنچه الی الان بامداد توفیق ربانی در سلک تألیف کشیده عبارتند از:

۱- رساله مدینه النحو.

۲- حاشیه اربعین حدیثا حسب الامر والد.

۳- رساله فارسی در تحقیق قبله شوشتر حسب اشاره مرحوم اسفندیار بک.

۴- رساله در تحقیق قبله حویزه و بعضی فوائد دیگر حسب الاشاره والی حویزه سید علی خان بن سید مطلب.

۵- رساله تحفه نوریه باسم والد و آن ده مسئله است و در ده علم.

۶- شرح صحیفه اسطرلاب در ایام اشتغال شیخ ابراهیم بن عبدالله بن ناصر که الحال در دارالعلم حویزه مقتدی و امام جمعه است.

۷- شرح مفاتیح الشرایع موسوم به الذخر الرابع و آن کتابی جامع است.

یک مجلد آن به بیاض رسیده و مقبول فضلالی عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه اصل به خطوط شریفه خود تحسین نوشته اند، و میر قوام الدین سیفی قزوینی از منظومات خود این قطعه نوشته:

بحسبک ذخرا لیسید الموسوی فی بیان مفاتیح الشرایع کافیا

فقیه تمام الکشف عن مشکلاته بطرز أنیق جاء للعی شافیا

و أشرق نورالدین منه بنعمة عن الله أبدی کلّ ما کان خافیا

۸- جلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسئله از فنون متفرقه و سائل سید علی نهاوندی است.

۹- جلیه ثانیه مشتمل بر سی مسئله از سید علی مذکور.

۱۰- رساله علویه مشتمل بر جواب مسائل شیخ علی حویزی.

۱۱- رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسائل مولی احمد بن مطلب برادر سید علی خان مذکور.

۱۲- رساله در تحقیق قاعده استخراج انحراف در جمیع بلاد.

۱۳- کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فوائد کثیره از علم هیئت و نجوم.

۱۴- طلسمات حسب الاشاره ابو صالح سلطان ترشیزی.

۱۵- کتاب تحفه السنیه فی شرح النخبة حسب اشاره آخوند مولانا علی بن علی نجار برادر آخوند ملا محمد سابق الذکر آن کتابی دقیق است و سیاق آن مخالف سیاق

شرح والد است و آن کتاب الحال مطرح انظار مشتغلین این دیار است.

۱۶- حاشیه مدون بر مقدمات وافی.

۱۷- حواشی غیر مدونه بر مطول خصوصاً بدیعیات.

۱۸- ممالک و مسالک.

۱۹- بعض کتب حدیث و رجال.

۲۰- مغنی اللیب.

۲۱- خلاصه حساب و غیره.

خصوصیات اخلاقی او

او مردی وارسته بود و به امور دنیائی توجهی نداشت، او اهل بذل و انفاق و ایثار بود، بسیار فروتن متواضع و خلقی نیکو داشت با دوستان و خویشاوندان به نیکی رفتار می کرد و به مستحقان و نیازمندان رسیدگی می نمود، ساده زندگی می کرد و درویش منش بود.

او در ارتباط خود با بزرگان و رجال و شخصیتها رفتاری متعادل داشت و مقام هر کسی را محترم می شمرد و با طلاب علوم نیکوترین سلوک را انجام می داد و به مناصب دنیائی بی اعتنا بود، او منصب امامت جمعه و جماعت را قبول نکرد و گفت: برادرم به این کارها شایسته تر می باشد.

استفاده از غیر مسلمان

هنگامیکه آزادخان افغان بر اصفهان مسلط شد و مدعی سلطنت گردید محمدکریم خان زند به او حمله کرد و وی را شکست داد و گروهی را اسیر نمود، در میان اسیران یک کشیش نصرانی بود که او را در میان افغانان دیدند و به اسارت گرفتند. سید عبدالله کشیش را خرید و به خانه خود برد و با عزت از او پذیرائی کرد و از

وی انجیل آموخت و با شرح و تفسیر آن آشنا گردید و در آن اوقات یکی از علمای یهود را از اصفهان و یکی از موبدان مجوس را از یزد به شوشتر طلبید و تورات و کتب مجوس را از آنها فرا گرفت.

او در تحصیل علوم بسیار کوشش داشت، علوم متفرقه و فنون زیادی را در اندک زمانی بدست آورد او گفت: اگر پادشاه مقتدري بود که مخارج تأسیس یک زیج را تأمین می کرد رصدی درست می کردم که برزیجات و اساتید سلف رجحان داشته باشد.

سید عبدالله در عالم شعر و ادب

سید عبدالله جزائری شعر هم می سرود، دیوان او در حدود پانصد بیت است و به مناسبت‌هایی غزل و رباعی را به رشته نظم می کشید، و فقیر تخلص می کرد و اینک نمونه‌هایی از اشعار او:

یا جیره بنجد لم ترقبوا الجوارا صبرا علی جفاکم ضیعتم الذمازا
افروخت صبح پیری شهای وصل بگذشت واهای علی لیال بتنا مع العذارا
پیر مغان سحرگه بر کوی ما گذر کرد دستی ز باده افشانند بیدار کرد ما را
کی بیدلان شعوری وی غائبان حضوری فاح الصباح أنتم لم تکسرو الخمارا
و نیز از سروده‌های اوست:

ای مهر منیر روشنی بخش جهان من ذره بی قدر و تو خورشید جهان
خواهم ز عنایتت که تا بد بر من نوری که تخلصی عیان باشد از آن

وفات و مدفن او

او بعد از سالها کوشش در راه علم و تحقیق و نشر دانش و فضیلت و خیرخواهی و حق طلبی انزوا گزید و در سال ۱۱۷۳ دیده از جهان فرو بست و در جوار پدرش به خاک سپرده شد و مولانا قواس در تاریخ وفات او گفته است:

از امر خداوند جهاندار قدیم علامه دهر سید خلد مقیم
در باغ نعیم جای او شد قواس تاریخ وفاتش طلب از «باغ نعیم»
برای شرح حال او رجوع شود به کتابهای روضات الجنات سید محمدباقر
خوانساری، نجوم السماء محمدعلی کشمیری، طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم شیخ
آغا بزرگ تهرانی، و تذکره شوشتر تألیف عبدالله شوشتری چاپ کلکته.

۱۰۵۰- عبدالله بن هاشم رادکانی

او یکی از بزرگان علم حدیث و فقهاء ناحیه طوس بود، نام او در اکثر تذکره‌های
رجال آمده است و گروهی از او روایت دارند، حافظ ابوبکر بغدادی در تاریخ بغداد
گوید: عبدالله بن هاشم ابوعبدالرحمان طوسی از سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید قطان
و عبدالرحمان بن مهدی و گروهی روایت می‌کند.

از وی مسلم بن حجاج در صحیح و جماعتی از اهل نیشابور روایت کرده‌اند، او
وارد بغداد شد و در آنجا مجلس املاء حدیث تشکیل داد و گروهی از او حدیث شنیدند
او در سال ۲۵۱ هنگام سفر حج در بغداد برای جماعتی از علماء بغداد حدیث گفت.
احمد بن سیار گوید: عبدالله بن هاشم از اهل رادکان بود و بعد رهسپار طوس
گردید و در آنجا اقامت گزید، او همواره در طلب حدیث گام بر می‌داشت و پیوسته
کتابت می‌کرد و مردم از اطراف و اکناف به او مراجعه می‌کردند و در مجلس او شرکت
می‌نمودند و از او حدیث می‌شنیدند.

او نخست از اهل رأی و اجتهاد بود ولی بعد از این نظریه عدول کرد و به حدیث
روی آورد و به طریقه اهل ظاهر پیوست، عبدالله بن هاشم در سال ۲۵۹ درگذشت،
حسین بن محمد بن زیاد گفت: او در ماه ذی حجه سال ۲۵۵ وفات کرده، و هبة الله بن
حسن طبری وفات او را در سال ۲۵۸ ضبط نموده است.

ابوسعبد سمعانی در انساب ذیل عنوان «رادکانی» گوید: رادکان یکی از آبادیهای

بالای طوس است، و ابو محمد عبدالله بن هاشم طوسی ازاین آبادی است، وی در نیشابور سکونت کرد، او یکی از ثقات بود و مسلم بن حجاج و گروهی از او روایت می‌کنند.

ابوالفرج بن جوزی در کتاب المنتظم ضمن حوادث سال ۲۵۹ گوید: در این سال عبدالله بن هاشم ابوعبدالرحمان طوسی درگذشت، مسلم بن حجاج در صحیح خود از وی روایت می‌کند، او نخست از اصحاب رأی بود ولی بعد این طریقه را رها کرد و به اصحاب حدیث پیوست.

ابن ابی حاتم رازی در کتاب جرح و تعدیل او را عنوان کرده و گوید: عبدالله بن هاشم بن حیان طوسی که در بغداد سکونت داشت از قطان و عبدالرحمان بن مهدی روایت می‌کند و از وی نیز احمد بن سلمه نیشابوری روایت کرده است.

نگارنده گوید: عبدالله بن هاشم طوسی در بغداد سکونت نداشته و همانگونه که از خطیب بغدادی نقل شد او برای انجام مناسک حج از بغداد عبور کرد و چندی در آنجا اقامت گزید، و بعد هم به خراسان برگشت و در طوس و نیشابور زندگی می‌کرد. نام او در ده‌ها تذکره و کتب رجال آمده و همه از یکدیگر گرفته‌اند، و جامع تراز همه خطیب در تاریخ بغداد آورده است و ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم، و از نقل سایر منابع صرف نظر می‌نمائیم.

۱۰۵۱- عبدالله بن هشام

او نیز از محدثان و مشایخ اهل حدیث در طوس بوده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الاولیاء در حالات علی بن صالح از عبدالله بن هشام مطلبی درباره او نقل کرده است، و این عبدالله بن هشام از راویان وکیع بن جراح می‌باشد وکیع در سال ۱۹۶ درگذشت و محتمل است که صاحب این عنوان همان عبدالله بن هاشم باشد که توسط ناسخان و کاتبان تحریف شده است.

۱۰۵۲- عبدالمؤمن خان

او فرزند عبدالله خان ازبک حاکم و سلطان ماوراء النهر بود، او در سال ۹۹۷ ماوراء النهر را ترک گفت و به قصد تسخیر مشهد مقدس از آب جیحون گذشت و خود را به مشهد رضا علیه السلام رسانید و این شهر را محاصره نمود، او با چهل هزار نفر حرکت کرده و آماده جنگ شده بود.

عبدالمؤمن خان برای ساکنان مشهد مقدس پیام فرستاد مصلحت شما در این است که از مقاومت دست بکشید و شهر را تسلیم ما کنید، و از اینجا بروید، در غیر این صورت ما شهر مشهد را با غلبه و قهر خواهیم گرفت و شما را خواهیم کشت و اموال شما را غارت خواهیم کرد.

حاکم شهر مشهد تسلیم او نشد و مقاومت کرد، محاصره مشهد توسط عبدالمؤمن خان شش ماه ادامه داشت، او بار دیگر برای حاکم مشهد امت خان پیام فرستاد تسلیم گردد، ولی او تسلیم نگردید، و محاصره ادامه پیدا کرد و مردم مشهد در تنگنا قرار گرفتند.

زندگی در مشهد مقدس بر گروهی تنگ گردید از این رو عده‌ای به خاطر گرسنگی و تنگی معیشت شبها خود را از باروی شهر به زیر می‌انداختند و به اردوی عبدالمؤمن خان می‌رفتند، بعد از هفت ماه سپاه ازبک بر اهل مشهد مقدس غالب آمدند و با قهر و غلبه از باروی شهر مشهد مقدس بالا رفتند.

در این هنگام شاه محمد چوپان که امیر الامراء عبدالمؤمن خان بود و از اهل صلاح و اخلاص بشمار می‌رفت پیامی برای میر سیدعلی استرآبادی متولی آستانه مقدسه فرستاد و از او خواست تا حاکم مشهد مقدس را به صلح و آشتی راضی کند و جلو جنگ و خونریزی را بگیرد.

او با امت خان حاکم مشهد مذاکره کرد و او را راضی نمود و جریان را به اطلاع

شاه محمد رسانید، از طرف عبدالمؤمن خان شخصی به نام عبدالواسع با گروهی از ازبگها وارد شهر شدند و با حاکم به گفتگو مشغول شدند، در هنگام گفتگوی آنها شخصی فریاد زد که اکنون شاه عباس می‌رسد و ما را نجات می‌دهد.

حاکم مشهد بدون اینکه تحقیق کند این صدا از کجا برآمد و گوینده آن چه کسی بود این جریان را باور کرد و دست از مذاکره باز داشت و دستور داد طبل شادیانه بزنند و دستور داد عبدالواسع را که مردی عالم و محترم بود وارونه سوار الاغ کنند و در شهر بگردانند.

حاکم مشهد دستور داد همراهان عبدالواسع را هم کشتند و از دیوار قلعه به زیر انداختند و موهای ریش عبدالواسع را هم کردند، و زبان به سب و لعن خلفای سه گانه گشودند، عبدالواسع به لطایف الحیلی جان سالم بدر برد و خود را به عبدالمؤمن خان رسانید و جریان را به او گفت.

حاکم مشهد از این کارها پشیمان شد و متولی روضه مبارکه رضویه هم به او اعتراض کرد و او ناگزیر قاصدی نزد عبدالمؤمن خان فرستاد و از وی معذرت خواست، در یکی از شبها عبدالمؤمن خان به اتفاق محمد چوپان از خیمه بیرون آمده و قدم می‌زدند.

عبدالله تصمیم داشت از مردم مشهد نزد عبدالمؤمن شفاعت کند، در این هنگام علی بک مؤذن بالای گلدسته روضه منوره اذان می‌گفت، عبدالمؤمن خان هم به اذان گوش می‌داد، او بعد از اذان خلفای سه گانه را لعن کرد، عبدالمؤمن خان هم لعن‌ها را شنید و توبه توبه گویان به خیمه خود بازگشت.

هدیه حاکم مشهد به عبدالمؤمن خان

امت خان حاکم مشهد چند نفر از خواص خود را طلب کرد و آنها را نزد عبدالمؤمن خان فرستاد آنان عبارت بودند از خداوردی خان جلایر و رضاقلی بک و

حافظ نورالدین و سلطان محمد طنپوره چی، علی بک مؤذن هم همراه آنها بود. دوستان علی بک مؤذن او را از رفتن نزد عبدالؤمن منع کردند ولی او گوش نداد و همراه آنها رفت، حاکم مشهد یک قرآن مجید را که به خط علی علیه السلام بود و یکی از بانوان شاه اسماعیل آن را به آستان مقدسه تقدیم کرده و پنج هزار تومان خرج تجلید آن کرده بود به عنوان هدیه فرستاد.

فرستادگان حاکم مشهد با این قرآن و هدایای دیگر صبح زود از قلعه مشهد بیرون شدند و به خیمه شاه محمد چوپان رفتند و جریان را به او گفتند، محمد چوپان در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود گفت: اکنون کار از صلح گذشته است. فرستادگان امت خان گفتند: چاره‌ای نیست یا او خواسته‌های ما را اجابت می‌کند و حاضر به مصالحه می‌گردد و از ریختن خون مسلمانان جلوگیری می‌نماید، و یا اینکه با ما جنگ می‌کند و ما را هلاک می‌سازد، شما خواسته‌های ما را که خواسته‌های اهالی مشهد می‌باشد به او برسانید.

قتل فرستادگان حاکم مشهد

محمد چوپان آن جماعت را نزد عبدالؤمن خان برد، هنگامیکه آنها وارد شدند عبدالؤمن خان شطرنج بازی می‌کرد و متوجه آنها نگردید، آنها نخست هدایای خود را تقدیم داشتند امیر شاه محمد چوپان خواسته آنها را به عبدالؤمن خان اظهار داشت. خان توجهی به خواسته‌های آنها نکرد و پرسید چه کتابست آورده‌اید گفتند این کلام الله مجید است و به خط حضرت یعسوب الدین می‌باشد، عبدالؤمن خان اصلاً به قرآن توجهی نکرد و پرسید این فرستادگان چه نام دارند، یک یک آنها را معرفی کردند. هنگامیکه با اسم علی بک مؤذن رسید رنگ چهره خان افروخته گردید، قهر و غضب بر او مستولی شد، دستور داد در حضورش دیواری را سوراخ کردند و طنابی در گردن علی بک بستند و سرش را از سوراخ دیوار بیرون نمودند و بعد سر طناب را

برگردن دو گاو انداختند.

گاوها را به حرکت در آوردند، در این هنگام سر او از بدن جدا گردید و بدنش در درون دیوار ماند، سپس امر کرد سر خداوردی خان را بریدند و برگردن پسرش رضا قلی بک که همراه پدرش بود آویختند و او را با چند نفر در پای دیوار قلعه مشهد بدار آویختند.

دستور حمله به مشهد مقدس

محاصره هفت ماه و هفده روز به طول انجامید و اهالی مشهد به ستوه آمدند، میر سید علی متولی آستان قدس رضوی امت خان حاکم مشهد را سرزنش کرد که تو باعث ریختن خون هزاران نفر شدی و این مشکلات را پدید آوردی، او هم گفت: من با ازبگها جنگ می‌کنم و تسلیم آنها نمی‌شوم.

عبدالمؤمن خان متوجه شد که مردم مشهد در سختی بسر می‌برند و مشکل زندگی دارند، از این رو دستور حمله به شهر را داد، ازبگها به شهر حمله کردند و حاکم مشهد هم در مقابل آنها ایستاد، او شجاعانه جنگید و تعدادی از ازبگها را از پا در آورد و سرانجام در میدان جنگ کشته شد.

عبدالمؤمن وارد مشهد شد و شهر را در اختیار گرفت، و وارد اماکن متبرکه گردید، ملازمان او مردمان مشهد را دست بسته پیش او می‌بردند و او هم با حربه‌ای که در دست داشت آنها را می‌کشت، او در حدود سیصد نفر از اهالی مشهد را با دست خود از پا در آورد.

در این هنگام شاه محمد چوپان امر کرد هر کس به روضه رضویه پناه ببرد از کشتن مصونیت پیدا می‌کند، عبدالمؤمن خان در صفه امیر علی شیر قرار گرفت و خواست وارد حرم مطهر رضوی شود، خادمان او را به حرم را ندادند و او فریاد زد ما شما را بخشیده‌ایم بگذارید به حرم برویم و زیارت کنیم.

در این هنگام که همه سادات و بزرگان شهر در حرم مطهر جمع شده بودند ناگهان از بالای نقاره خانه آستان قدس تیری به طرف عبدالؤمن خان رها شد و از او گذشت و به یکی از خادمان آستان قدس اصابت کرد، عبدالؤمن از این جریان برآشفته و به شاه محمد چوپان گفت:

تو که تعصب رافضیان را می‌کشی بگوی که ما را در این باب چه باید کرد، در اینجا لشکریان عبدالؤمن ناراحت شدند و با قهر و غضب به کشتار مشهیدیان روی آوردند و گروهی از خواص و عوام را کشتند، آنها وارد حرم شدند و مردم را از پا در آوردند و دستهایی که بر ضریح آویخته بود قطع شدند.

مشهور است که در آن ایام چهار هزار نفر از سادات در آنجا کشته گردیدند و خون آنها بر در و دیوار حرم و ضریح مطهر پاشیده شد، کتابخانه و خزانه و اسباب از قنادیل و فرش و ظروف آستان قدس به یغما رفت، و یک قطعه الماس که قطب شاه دکنی هدیه کرده بود بدست عبدالؤمن افتاد.

او دستور داد امیر سید علی متولی روضه مبارکه را شکنجه کردند تا محل دفینه جواهرات را نشان دهد، او در زیر شکنجه درگذشت و به شهادت رسید، او عالم بزرگ مشهد شیخ عبدالله شوشتری را دستگیر کرد و به بخارا فرستاد و در آنجا به شهادت رسید.

بهبودی شاه عباس و فرار عبدالؤمن

عبدالؤمن پس از اینکه بر مشهد مقدس مسلط گردید به طرف نیشابور رفت و این شهر را هم گرفت، از آنجا به سبزوار رفت آنجا را هم مسخر ساخت و به طرف دامغان رهسپار گردید، در آنجا شنید که شاه عباس مرضش رفع گردیده و آماده مقابله با او می‌باشد.

از این رو قبل از اینکه با شاه عباس درگیری پیدا کند، از آنجا مراجعت کرد و

خراسان را ترک گفت و به جانب ترکستان رفت، او نامه‌ای برای شاه عباس نوشت، و شاه عباس هم نامه او را پاسخ گفت، این نامه‌ها طولانی است و نقل آنها در اینجا موجب تطویل است.

داستان حمله عبدالؤمن خان ازبک به مشهد مقدس یکی از بزرگترین حوادث این شهر در طول تاریخ می‌باشد، این حادثه در اکثر کتابهای دوره صفویه آمده، جویندگان به کتاب عالم آرای عباسی و قصص خاقانی مراجعه نمایند.

۱۰۵۳- عبدالؤمن شهرستانی

او در زمان صفویه متولی آستان قدس رضوی بوده است، خاتون آبادی در وقائع السنین گوید: میرزا عبدالؤمن شهرستانی در سال ۱۱۱۰ تولیت آستان قدس را به عهده داشت.

۱۰۵۴- عبدالمجید خرم

او از شاعران مشهد مقدس می‌باشد، علی‌اکبر شیرازی در تذکره دلگشا گوید خرم اسمش عبدالمجید از آدمی زادگان ارض اقدس رضوی به شغل تذهیب در این خاک پاک مشغول و از زمره موزونان آن سامان است زیاده از این از احوالش اطلاع به هم نرسید این شعر از او مسموع و به یادگار نوشته شد:

آتش نسوخت از چه پرمرغ نامه‌بر گویا نبسته نامه ما را به پره‌نوز

نام او در تذکره شهلا و مجمع الفصحاء نیز آمده است، محمود میرزا قاجار در سفینه خود گوید: خرم نامش عبدالمجید اصلش از سادات رضوی ارض اقدس، نهایت روزگاری در دارالعباده یزد اوقات گذرانیدی، حب وطن دامنگیر مجدداً رو به خراسان گذاشت به کسب کمال مشغول گشت، این ابیات از منتخبات اشعار اوست:

ز کوی یار سفر می‌کنم ولی بند امت

چرا که جان ز کفش می‌برم همی به سلامت

۱۰۵۵- عبدالمجید مشهدی

او از علماء مشهد مقدس بود، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: سید عبدالمجید خادم باشی فرزند میرزا علی اکبر رضوی مشهدی فقیهی صالح و عالمی بارع بود، او در نجف اشرف در حوزه درس میرزا حبیب رشتی شرکت می‌کرد و مدتها ملازم وی بود و از محضر او استفاده نمود.

او بعد از مدتی اقامت در نجف اشرف به مشهد مقدس بازگشت، و در صف علماء بزرگ و امامان جماعت مورد وثوق قرار گرفت و ریاست خادمان آستان قدس رضوی هم در اختیار او قرار داشت، او در سال ۱۳۳۹ بار دیگر به عتبات برگشت و ما تجدید عهدی با وی نمودیم، او بعد از چندی به مشهد مقدس بازگشت و در آن جا درگذشت.

۱۰۵۶- عبدالمجید مجیدی

او از شاعران مشهد مقدس در تاریخ معاصر بود، گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: عبدالمجید مجیدی فیاض فرزند عبدالحسین که در مشهد شغل وکالت داشت گاهی اشعاری می‌سرود، ابیات ذیل نمونه‌ای از شعر او می‌باشد:

دل من آرزو دارد خدایا	که طوفان مهیبی سر بگیرد
بجنبش آورد طوفان دریا	جهان را سر بسر در بر بگیرد
بیا ای باد طوفانی بپاخیز	خروشان و میان جنگل و کوه
غم پنهانی دلها برانگیز	بطغیان آور این دریای اندوه

۱۰۵۷- عبدالمجید همدانی

او از علماء بزرگ همدان بود و در مشهد مقدس رضوی اقامت داشت علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالمجید بن عبدالوهاب همدانی از علماء و فقهاء عالی مقام بود، او در سال ۱۲۷۶ متولد شد و مقدمات علوم را در محل خود فراگرفت.

در سال ۱۲۹۸ به عتبات مقدسه مشرف گردید و در کربلا اقامت گزید، او در اینجا چند سال در حوزه درس ملاحسین اردکانی و شیخ زین العابدین مازندرانی شرکت کرد، بعد از وفات آن دو نفر رهسپار نجف اشرف شد و در درس میرزا حسین خلیلی شرکت نمود.

او در سال ۱۳۱۶ به همدان بازگشت و در آنجا به وظائف شرعی خود اقدام کرد، وی مردی پرهیزکار و اهل عبادت و صلاح بود و کرامتهائی به او نسبت داده می شد، او بعد از مدتی اقامت در همدان به قصد توطن عازم مشهد مقدس و در آنجا رحل اقامت افکند و در سال ۱۳۴۶ درگذشت.

او کتابهائی هم تألیف کرده یکی از آنها مختصر الاحکام فی تکالیف الانام است که چاپ شده و دیگری مجالس المواعظ است که در چهل مجلس تألیف گردیده است، او به دعاء صیفی صغیر مداومت داشت و آن را از استادش میرزا خلیل آموخته و اجازه دریافت کرده بود.

۱۰۵۸- عبدالمجید شهیدی

او یکی از علماء مشهد مقدس رضوی و از کارگزاران و خادمان بارگاه ملکوتی امام رضا علیه السلام بود، در نامه آستان قدس رضوی درباره وی آمده: حاج میرزا عبدالمجید مجتهد آل شهید ثالث ملقب به ثقة الاسلام معروف به خادم باشی در حدود سال ۱۲۷۷

در مشهد متولد شد.

او فرزند علی تقی که با چهارده واسطه به شاه نعمت‌الله ولی می‌رسد و نسب او منتهی به امام حسین علیه السلام می‌گردد، ثقة الاسلام یکی از اعلام دین بود، او در مشهد مقدس مقدمات علوم را فرا گرفت و بعد عازم نجف اشرف گشت و در حوزه درس شیخ هادی تهرانی شرکت کرد.

او بعد از گرفتن اجتهاد به مشهد مقدس بازگشت، و به تدریس و وعظ پرداخت و اقامه جماعت نمود، فصل خصومت هم می‌کرد، او کتابی هم در طهارت و صلوٰة نوشت و در سال ۱۳۴۱ قمری درگذشت و در رواق پشت سر به خاک سپرده شد. نگارنده گوید: در نامه آستان قدس او را از اولاد شهید ثالث نوشته‌اند اگر مقصود نویسنده از شهید ثالث مرحوم حاج سید مهدی شهید که توسط افشاریها در مشهد کشته شد باشد، در شجره او نامی از سید مهدی شهید دیده نمی‌شود.

۱۰۵۹- عبدالمالک شادان

او از مقریان طوس بوده و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ارتباط داشته است از داستان اسرار التوحید معلوم می‌گردد او در طوس کودکان را تعلیم می‌داده و در آنجا مشهور بوده است.

۱۰۶۰- عبدالملک طابرائی

او از محدثان و مشایخ طابران طوس بوده است، حافظ ابن عساکر مؤلف تاریخ دمشق در مشیخه خود برگ ۱۹۱ در سندی از وی یاد می‌کند، در طریق روایت از ابوالفضل عبدالملک ابی بشر مقری طابرائی طوسی یاد شده، او از ابوبکر عبدالله بن محمد فازی روایت می‌کند، و از او هم ابواحمد یوسف بن ابی النضر روایت کرده است.

۱۰۶۱- عبدالملک رادکانی

او هم از محدثان و راویان ناحیه طوس بوده است، در کتاب منتخب سیاق از وی یاد شده ولی شرح حالی از او نیست.

۱۰۶۲- عبدالملک طوسی

او نیز از محدثان طوس است، و در منتخب سیاق از وی یاد شده ولی از حالات و خصوصیات او اطلاعی در دست نمی‌باشد.

۱۰۶۳- عبدالملک بن محمد

او هم از محدثان و مشایخ بزرگ طوس بوده است ابوسعد سمعانی ذیل عنوان «کوفیاذقان» در کتاب انساب گوید: کوفیاذقان یکی از آبادیهای طوس است، ابوالمعالی عبدالملک بن حسن از این آبادی بود، وی مردی فاضل و فقیه بوده و در مناظره هم شرکت می‌کرد.

او وارد مرو شد و از ابوالفتیان عمر بن عبدالکریم حافظ روایی روایت می‌کرد، من در طوس از او حدیث شنیدم و او روایات ابوالفتیان را برای من املاء نمود، وی در سال ۵۴۹ یا ۵۴۸ در طوس درگذشت.

۱۰۶۴- عبدالملک بن نظام الملک

او فرزند خواجه نظام الملک طوسی وزیر سلطان برکیارق بود، در کتاب ارشاد الوزراء آمده است: خواجه عبدالملک بن نظام الملک وزیر سلطان برکیارق فاسق، شریر، عیاش و متهتک بود، او در شهوات نفسانی و تمتع لذات جسمانی بغایت حریص و از تدبیر امور ملک غافل و متهاون، برکیارق چون عدم استعدادش معلوم کرد او را از

منصب عزل نمود.

۱۰۶۵- عبدالمنان طوسی

او از علماء طوس بوده و در اصفهان سکونت داشته است، علامه تهرانی گوید: شیخ عبدالمنان طوسی از فضلاء و صلحاء بود و در اصفهان زندگی می کرد گفته می شد او از اولاد شیخ ابوجعفر طوسی بوده است از این رو وی را ابوجعفری لقب داده بودند، او تعلیقہ ای بر تہذیب دارد و در سال ۱۲۱۹ در اصفهان درگذشت و در مقبرہ تخت فولاد بہ خاک سپردہ شد.

۱۰۶۶- عبدالنبی استرآبادی

او از اهل استرآباد - گرگان امروز - بود، وی پس از سالها اقامت در تهران و عتبات عالیات در مشهد مقدس سکونت کرد و در همانجا درگذشت، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ عبدالنبی بن شیخ علی استرآبادی فقیہی بارع و عالمی پرهیزکار و با ورع بود او از زادگاهش بہ تهران آمد.

پس از مدتی از تهران عازم عتبات عالیات شد و در سامراء رحل اقامت افکند، او در اوائل سال ۱۳۰۰ قمری در نزد عالم بزرگ ملا اسماعیل قرباغی و دیگران تحصیل کرد و تقریرات استادش قرہ باغی را نوشت، و نام آن را رموز الریاض گذاشت.

او چند سالی در سامرا اقامت گزید و از آنجا بہ مکہ رفت و مناسک حج را بجای آورد و بہ سامرا بازگشت، و بعد از چندی عازم تهران گردید، و در این شهر اقامت گزید، پدرش در سال ۱۳۱۵ وفات کرد او بار دیگر با اهل و عیالش بہ نجف اشرف بازگشت و چند سال در نجف و کوفہ زندگی نمود و در حوزه های درس شرکت می کرد.

در سال ۱۳۳۲ خانہ خود را در کوفہ فروخت و بہ تهران برگشت و بہ کارهای دینی مشغول شد، او در تهران مورد توجہ قرار گرفت و مردم در مسائل شرعی بہ او

رجوع می‌کردند، پس از چند سال اقامت در تهران به مشهد مقدس رضوی مهاجرت نمود و آنجا اقامت گزید، او در سال ۱۳۴۰ در مشهد رضوی درگذشت.

۱۰۶۷- عبدالنبی خوئی

او از آبادی طسوج در نزدیک شهر خوی بوده و در مشهد مقدس رضوی تحصیل کرده است، علامه تهرانی در کتاب الذریعه در عنوان «تفسیر شیخ عبدالنبی» گوید: شیخ عبدالنبی ابن اوجاق قلی طسوجی خوئی است او در مشهد مقدس نزد مولی رفیع‌الدین جیلانی تحصیل کرد.

وی از استادان میرزا زنوزی مؤلف ریاض الجنه است، زنوزی مدت پنج سال نزد او درس خواند، او تفسیری بر قرآن نوشته که دارای نکات برجسته‌ای می‌باشد، شاگردش زنوزی در ریاض الجنه از آن نقل می‌کند، او در سال ۱۲۰۳ درگذشت و در کربلا مدفون گردید.

۱۰۶۸- عبدالنبی مشهدی

او از علمای مشهد مقدس بوده است علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: شیخ عبدالنبی مشهدی در سال ۱۰۹۳ در مشهد مقدس کتاب من لا یحضره الفقیه را نزد شیخ محمد رضا بافقی خوانده و از او اجازه دریافت کرده است، این نسخه در کتابخانه مدرسه باقریه موجود است.

او در طبقات قرن دوازدهم بار دیگر شیخ عبدالنبی را عنوان کرده و گوید: او کتاب ذخیره المعاد سبزواری را تا باب اعتکاف تصحیح کرده و تاریخ تصحیح ذیقعه سال ۱۱۳۵ می‌باشد، ظاهراً عبدالنبی در مشهد مدرس بوده است.

۱۰۶۹- عبدالواجد مشهدی

او از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس بوده است، میرزا حبیب اصفهانی در تذکره خط و خطاطان گوید: عبدالواجد مشهدی شاگرد سلطان علی است، به شهر محروسه قسطنطنیه آمده و وظیفه خوار سلطان سلیم خان شده و آنجا ماندگار شد و به شهرت عظیمی دست یافت.

در کوتاهیه ساکن یکی از مدارس بوده که نامش مدرسه واجدیه بوده است، بر نقایه شرحی به نام نقایة الفقه الواجدیه نوشت و به شاه هدیه کرد، شاه را خوش آمد و انعام فراوانی به او داد و به التماس فناری زاده رساله منظومی هم در اسطرلاب نوشته که نسخه آن خیلی نادر است.

مهدی بیانی در تذکره خوشنویسان نام او را عبدالواحد ضبط کرده و مدرسه واجدیه را واحدیه نوشته است، در صورتیکه میرزا حبیب در تذکره خطاطان هر دو را با جیم آورده است، درباره تاریخ فوت عبدالواجد و یا عبدالواحد هم از طرف میرزا حبیب اشتباهی روی داده است.

او گوید عبدالواجد در سال ۸۳۸ درگذشت در صورتیکه او را شاگرد سلطان علی مشهدی می‌داند یعنی او سالها قبل از تولد سلطانعلی درگذشته، علاوه بر این وی معاصر سلطان سلیم عثمانی بوده و در دربار او کار می‌کرده است بنابراین وی تا اواخر قرن دهم زندگی داشته است.

آثاری از او در ایران و ترکیه اکنون محفوظ است یکی از آنها دیوان سلطان سلیم است که به خط او در کتابخانه کاخ گلستان می‌باشد، دیگر نسخه‌ای از روشنائی نامه ناصر خسرو به خط او در قونیه محفوظ است و یک نسخه بوستان سعدی در کتابخانه سید نصرالله تقوی در تهران.

۱۰۷۰- عبدالواحد تستری

او از علماء شوشتر بوده و در مشهد مقدس اقامت داشته است، سید عبدالله جزائری در تذکره شوشتر گوید: آخوند ملاعبدالواحد در اواخر حال به مشهد انتقال یافت، و شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: عبدالواحد بن علی شوشتری ساکن مشهد بوده است.

او استاد قاضی نورالله شهید می‌باشد و کتاب شرح مبادی الوصول را تألیف کرد، قاضی نورالله این کتاب را به خط خود استنساخ کرده و نسخه‌ای از این کتاب در آستان قدس رضوی موجود است، او حاشیه‌ای بر شرح مختصر اصول عضدیه دارد.

این کتاب را شاگرد او تدوین و مرتب کرده و در سال ۱۰۵۲ در مدرسه فاضل خان به این کتابخانه داده شده است، این کتاب به قاضی نورالله نسبت داده شده در صورتیکه از تألیفات عبدالواحد استاد او می‌باشد.

فرزند سید نورالله جزائری در کتاب محفل فردوس تصریح می‌کند که پدر او در سال ۹۷۹ به مشهد مقدس رفت و دوازده سال در آنجا اقامت گزید و در نزد ملاعبدالواحد و دیگران تحصیل کرد و در سال ۹۹۲ به هندوستان رفت.

۱۰۷۱- عبدالواحد بن فضل

او فرزند ابوعلی فضل بن محمد فارمذی طوسی است، فارمذ یکی از آبادیهای نزدیک مشهد مقدس می‌باشد و اکنون در کنار جاده مشهد به کلات قرار دارد و متصل به شهر است، و مشهدیها آن را «پرمی» تلفظ می‌کنند و با دهکده پاز همسایه می‌باشد.

عبدالواحد از علماء و محدثان بزرگ بوده او در طوس، نیشابور و بغداد تحصیل کرد و با گروهی از اعلام آن عصر در ارتباط بود، شهرت پدرش فضل بن محمد فارمذی او را امتیازی خاص بخشیده و در همه جا مورد احترام بوده است.

ابوسعبد سمعانی در کتاب انساب ذیل «فارمدی» گوید: ابوبکر عبدالواحد بن فضل فارمدی طوسی فرزند امام ابوعلی فارمدی مردی جلیل القدر دارای اخلاق نیک و اهل معاشرت بود، او مسافرتهاى زیادی کرد و با گروهی از مشایخ ملاقات نمود. او در طوس از پدرش و ابوالقاسم کرکانی و در مرو از ابوعبدالله محمد بن حسن و ابوالخیر محمد بن موسی، و در نیشابور از ابواسحاق شیرازی و احمد بن خلف و در بغداد از ابوعلی محمد بن سعید و ابوالقاسم علی بن احمد و جماعتی دیگر حدیث شنید و اجازه دریافت کرد.

سمعانی گوید من از وی بسیار حدیث شنیدم و مکرر او را دیدم، اجزاء زیادی از وی فرا گرفتم او به من محبت داشت و در سفر دوم خود به طوس او را در منزلش ملاقات کردم، او بیمار و فلج شده بود و مردم با او ملاقاتی نداشتند، او در گوشه‌ای از اطاق منزوی شده و قدرت حرکت نداشت.

من از وضع او که بدون حرکت در گوشه‌ای قرار گرفته بود گریستم و ساعتی با وی صحبت کردم و بعد از منزل او بیرون گردیدم و به نیشابور رفتم، او در ماه محرم سال ۵۳۰ در طوس درگذشت.

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان ذیل عنوان «فارمد» گوید: عبدالواحد بن فضل طوسی از اهل این آبادی است، شیرویه گوید: او مکرر نزد ما می‌آمد، او مردی خوش اخلاق، نیکو سخن و شیرین زبان بود، فرزندش و دیگران از او روایت کرده‌اند. عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین ذیل عنوان خسرو بن یوسف قزوینی گوید: عطاء بن علی رازی گفت: من در سال ۵۲۸ در طابران از ابوبکر عبدالواحد بن فضل فارمدی حدیث شنیدم و او از جدش ابوالقاسم کرکانی روایت می‌کرد.

۱۰۷۲- عبدالوهاب آصف الدوله

میرزا عبدالوهاب خان شیرازی از کارگذاران حکومت قاجار و از رجال و اعیان زمان خود بوده است او شرح حالی مفصل و مشروح دارد که در کتب تاریخی عهد قاجار و روزنامه‌های آن زمان آمده است و ما اکنون گزیده‌ای از زندگی او را در این کتاب ذکر می‌کنیم.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا عبدالوهاب خان شیرازی فرزند محمد جعفرخان از رجال فاضل و باسواد و تألیفاتی هم داشت که هیچ یک از آنها به چاپ نرسید، او در سال ۱۲۴۲ در شیراز متولد شد و از جوانی دنبال تحصیل رفت. او علوم ادبی و عربی را فرا گرفت و به سرودن شعر پرداخت و در میان عوام و خواص شیراز مشهور گردید و در شعر «یزدانی» تخلص می‌کرد وی همراه عمویش حاج محمدحسین خان به تهران آمد و با قآنی شاعر معروف که همشهری او بود آشنا شد.

قآنی که با دربار و شاهزادگان ارتباط داشت او را با خود به مجالس و محافل ادبی و بزمهای باشکوه رجال و اعیان برد و او را به رجال علم و ادب و شاهزاده‌ها معرفی کرد، و با اعتضاد السلطنه وزیر علوم هم آشنا شد و در دستگاه او به کار مشغول گردید و تقرب یافت.

او بعد از مدتی با میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر خارجه آشنا شد و به وزارت خارجه رفت و در آنجا ترقی نمود و ملقب به نائب الوزاره شد، بعد از این به تبریز رفت و در دفتر امور خارجی آنجا بکار مشغول گردید و چند سال در آنجا ماند و کارها را انجام داد.

او در سال ۱۲۸۸ ملقب به نصیرالدوله گردید و در گیلان به عنوان حاکم کار می‌کرد و در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار به ریاست کل گمرکات

ایران برگزیده شد، و در سال ۱۲۹۹ به عنوان پیشکار ولیعهد مظفرالدین شاه مأمور آذربایجان گردید ولی این مأموریت به هم خورد.

آصف الدوله در خراسان

عبدالوهاب خان در سال ۱۳۰۱ ملقب به آصف الدوله شد و بجای محمدتقی میرزای رکن الدوله والی خراسان گردید، او علاوه بر حکومت خراسان نیابت تولیت آستان قدس را هم به عهده داشت، او به مشهد مقدس رفت و کارهای حکومتی و آستان قدس را زیر نظر گرفت.

او در عین اینکه مرد عاقل و فهمیده‌ای بود ولی در مشهد گرفتار شد و مورد اعتراض مردم قرار گرفت، جریان حادثه از این قرار است که بین او و ابوالقاسم خان قرائی اختلافاتی پیدا شد، او از ترس آصف الدوله حاکم خراسان وارد اماکن متبرکه گردید و در آنجا بست نشست.

آصف الدوله دستور داد او را از بست بیرون کشیدند، مردم از این عمل حاکم ناراحت شدند و آن را اهانت به مقام امام هشتم علیه السلام تلقی کردند از این رو بر آصف الدوله شوریدند و ارک حکومتی را محاصره کردند و او را در میان گرفتند.

آصف الدوله از این عمل مردم ناراحت گردید و به سربازان و محافظان خود دستور داد به طرف مردم تیراندازی کنند تا آنها متفرق شوند و از اطراف ارک بروند، ولی مردم آنجا را ترک نکردند، جریان کار به تهران رسید و ناصرالدین شاه او را از مقامش عزل کرد.

نگارنده گوید:

شورش مردم مشهد موجب ناراحتی حکومت مرکزی گردید، زندانی کردن یکی از خوانین خراسان موجب ناراحتی سایر خوانین و رؤساء عشایر خراسان گردید، دولت قاجاریه بیم داشت بار دیگر خراسان دستخوش آشوب گردد.

از این رو آصف الدوله شیرازی را از حکومت خراسان برداشتند تا جریان آصف الدوله حسن خان سالار پیش نیاید، میرزا عبدالوهاب خان در حدود چهل ماه در خراسان حکومت کرد و بعد از آن به تهران بازگشت ولی حوادث مشهد او را ناراحت نمود و حواس خود را از دست داد.

کارهای او در مشهد مقدس

در روزنامه ایران شماره روز پنجشنبه بیستم شعبان سال ۱۳۰۲ قمری آمده: از زمانی که آصف الدوله به فرمانفرمائی مملکت خراسان و سیستان منصوب شده‌اند تاکنون در کلیه امور ایالت و مهم مملکت و اعمال تولیت آستانه مقدسه قانونهای صحیح و قرارهای مفید و تنظیمات حسنه داده‌اند.

موجب شکرگذاری و آسایش قاطبه اهالی آن مملکت شده است و خلاصه بعضی فقرات آن به موجب روزنامه‌جات وقائع آن مملکت نگارش می‌شود از قرار ذیل است:

۱- سنگ و اوزان فی الجمله اختلاف و نقصان داشت همه را مبدل به سنگ آهن ممهور به وزن ۶۴۰ مثقال تمام کردند.

۲- اشخاصی که مبتلا به امراض سوداوی و ناخوشیهای مسری از جذام و برص و غیره بودند همه را از شهر خارج کرده در قلعه مخصوصی سکنی دادند تا سایر سکنه بلد مبتلا نشوند و در آن قلعه مرضی معالجه می‌شوند.

۳- سابقاً اشخاص مختلف نیازموده غیر مجرب به شغل طبابت و جراحی و کحالی اشتغال داشتند ایالت جلیله همه را ممنوع از این شغل و در ضمن ترتیب دارالشفاء مبارکه مجلس حافظ الصحة و رئیس و اجزای حاذق مرتب و معین نمود که هفته‌ای دو روز حاضر شده از رؤس مطالب طبیه گفتگو نمایند.

هر کس بعد از اختبار و امتحان در مجلس حافظ الصحة و با اجازه و امضاء نامه

از این مجلس اشتغال به معالجه و طبابت نماید، به عطاران و دوا فروشان نیز در باب سلامت و بی عیبی ادویه و اهتمام در این عمل تأکیدات اکیده شده است.

۴- تنقیه و تنظیف حوضها و آب انبارها و خزینه حمامها و منع اشخاصی که مبتلا به امراض سوداوی هستند به حمامهای عمومی که از اصول حفظ صحت است.

۵- در امور آستان مبارکه و موقوفات سرکار فیض آثار قرارها و ترتیبات صحیحه داده و جمیع عمال و رؤساء و ارباب مناصب و مباشرین و اجزاء از مردمان آبرومند ذی شأن محترم انتخاب و وظیفه هر یک مشخص و معین گردیده است.

از حسن این ترتیبات و تمهیدات جزئی و کلی امور آستانه زیاده منظم شده است، شخص آصف الدوله هفته ای دو روز معین به دفترخانه مبارکه آستانه که مجلسی مرکب از رؤساء و اجزای آستانه تشکیل می یابد رفته گفتگو و تحقیق و رسیدگی در امور راجعه به آستانه می نماید.

برای حفظ صرفه و غبطه موقوفات قرارهای مفید داده و بسیاری از مخارج غیر لازمه را که در سابق معمول بوده متروک داشته اند که به این واسطه بعدها مقدار زیادی بر موقوفات افزوده خواهد شد.

مدارس ارض اقدس را که هر یک موقوفه قابل مخصوص داشته ناظم و متصدی امینی برای هر یک قرار داده و در حفظ و توفیر منافع موقوفات و نظم مدارس و انتخاب و امتحان طلاب علوم کمال سعی و مبالغه شده است.

۶- اهل تکدی را هر یک صحیح الاعضاء و قوی البنیه بوده یا به اوطان اصلیه خودشان رجعت داده یا به کسب و کار واداشته و هر یک ناقص الاعضاء و ناگزیر از سؤال بوده قراری برای معیشت آنها داده اند که عموم مردم از مزاحمت سائل آسوده باشند.

۷- حدود مملکت و شوارع چنان منظم و ایمن از جمیع خطرات شده که تمام بوادی و شوارع و طرق حکم شهر و آبادی و بلده به هم رساننده و به قسمی اسباب نظم و

- امنیت فراهم است که احدی را از داخل و خارج مجال شرارت و تجاوز از حد نیست.
- ۸- نظر به حسن ترتیباتی که در توفیر اجناس و تنزل و تعدیل اسعار و نظم بیع و شرای هر جنسی داده شده نرخ کلیه اجناس و ارزاق تنزل فاحش کرده و همه چیز نهایت و فور را دارد، و این فقره زیاده موجب شکرگذاری عامه اهالی است.
- ۹- رسم فرستادن محصل و مأمور به جهت وصول مالیات به ولایات جزء بالمرة متروک و موقوف شده است محض اینکه دیناری زیاده از اصل مالیه دیوان اعلی به هیچ اسم و رسم از رعیت گرفته نشود.
- ۱۰- برای تمام خدام و نوکرهای اداره حکومت مواجب و ماهانه قرار داده اند که ماه به ماه می گیرند و احدی را قدرت آن نیست که دیناری از احدی به اسم خدمتانه و غیره بگیرد حتی اگر مردم هم بدهند نوکر حکومت جرأت گرفتن ندارد.
- ۱۱- مقرر شده است که هر کس را در هر نقطه از مملکت عرض مطلب یا تظلمی باشد مستقیماً بوسیله پست عریضه به مرکز ایالت کرده و حکم آن در حاشیه عریضه به عهده حاکم آن محل صادر می شود که دادرسی و احقاق حق نموده قبض رسید از عارض گرفته ارسال دارد و در صورتیکه عرض عارض کذب بوده دروغ او را نیز در ایالت به ثبوت برساند.
- ۱۲- اجزای ایالت همه مردمان آبرومند معقول و مؤدب بی طمع هستند و هر کس عریضه بدهد زیاده از یک شب طول نمی کشد که جواب آن صادر و عارض آسوده می شود.

کتابچه موقوفات آستان قدس

میرزا عبدالوهاب آصف الدوله هنگام اقامت در خراسان در مقام ولایت خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی به میرزا محمد شفیع وزیر اول آستان قدس دستور دادند موقوفات آستانه مبارکه را در دفتری گردآورد، او نیز این کار را کرده و

کتابچه‌ای در این مورد نوشت، این کتابچه اکنون در کتابخانه ملی ملک در تهران موجود است.

شورش در مشهد مقدس

میرزا عبدالوهاب در حدود یکسال و چند ماه در مشهد حکومت کرد، ولی در ایام حکومت او در مشهد حوادثی پیش آمد که مردم مشهد بر او شوریدند و دارالحکومه را محاصره کردند و همین امر موجب شد که دولت مرکزی وارد میدان شود و صلاح خود را در آن بیند که او را به تهران احضار کند.

از حالات و خصوصیات او معلوم می‌گردد که وی مردی با فضل و دارای معلومات و سیاستمدار و تیزهوش و متوجه اطراف و جوانب خود بوده است و مسائل داخلی و خارجی آن روز را هم به خوبی می‌دانسته است و با سران کشور هم در ارتباط بوده است.

درباره شورش مردم بر ضد او دو جهت ذکر کرده‌اند، یکی اینکه او با ابوالقاسم خان قرائی درگیری پیدا کرد و خواست املاک او را بزور بگیرد، او هم به آستان قدس رضوی رفت و در آنجا بست نشست، و میرزا عبدالوهاب هم او را بزور از بست بیرون کشید.

مردم مشهد این حرکت بی‌سابقه را از حاکم توهینی به امام رضا علیه السلام تلقی کردند و بروی شورش نمودند و ارک را به محاصره خود درآوردند و در نتیجه مشهد متشنج گردید و جریان به تهران هم رسید و سرانجام دولت مرکزی او را از مقامش خلع کرد.

علت دیگری هم اعتماد السلطنه در خاطرات خود نقل می‌کند، او در خاطرات روز سه‌شنبه ۲۹ ربیع الاول سال ۱۳۰۳ گوید: شاه بقصد چند شب دوشان تپه تشریف بردند من صبح خانه امین السلطان رفتم، بعد سلطنت آباد رفتم که باغ محمد تقی بک را

بدهم بیل بزنند، از آنجا دوشان تپه رفتیم شب سر میز شام همایونی حاضر بودم. من الاتفاقات اهالی مشهد بلکه تمام خراسان به آصف الدوله شوریده‌اند می‌گویند به واسطه قتل شخص سیدی است که در بست بوده او را بیرون کشیده‌اند و سرش را بریده‌اند و بعضی تعدیات مالیاتی و مداخلی او را بد نام کرده و هم دولت را در سرحد روس بد نام نموده است.

گویند: الحال در ارک مشهد محصور است، سیم تلگراف را هم قطع کرده‌اند که از سبزوار به آن طرف مخابره نمی‌شود، اولیای دولت علیه چاره‌ای که دیده‌اند این است که آقا وجیه سیف الملک را با شش هزار سواره و پیاده به مشهد بفرستند تا تدبیر نماید و حکمران را از محاصره خلاص کند.

او دنباله این مطلب می‌نویسد صبح منزل امین السلطان رفتیم او از جریان مشهد چیزی نگفت، روز جمعه شاه سوار شدند، امین السلطان تلگرافخانه دوشان تپه بودند با خراسان حرف می‌زد، ظاهراً امین السلطان اهالی مشهد را اطمینان داده که چند روز صبر کنند و رسوائی فراهم نیاورند.

آصف الدوله از جایش معزول خواهد شد، روز شنبه رقعهای از امین السلطان رسید وزراء احضار شدند دوشان تپه، صبح من هم حاضر باشم، صبح بالای کوه که رفتیم اول منزل امین السلطان رفتیم دیدم دماغی داشت معلوم شد عمل خراسان به‌خیر گذشته است.

پایان زندگی او

میرزا عبدالوهاب از خراسان معزول گردید و به تهران آمد ولی بسیار ناراحت و حالت جنون پیدا کرده بود، او پس از یک سال که از مشهد مراجعت کرده بود ناگهان سکتہ کرد و درگذشت، اعتماد السلطنه در یادداشت روز چهارم جمادی الاولی سال ۱۳۰۴ گوید:

آصف الدوله دو روز است سکتته کرده و لقوه گرفته است، و در یادداشت روز سه شنبه ششم ماه جمادی الاولی آورده سه به غروب مانده آصف الدوله میرزا عبدالوهاب شیرازی به رحمت ایزدی پیوست، دیروز امین السلطان رفته بود صندوقخانه او را مهر کرده بود طوری بود که کفن او را هم که در صندوقخانه بود نمی دادند.

آخر به خواهش پسرهای معتمد الدوله که برادر زن آصف الدوله هستند امین السلطان در را باز کرده کفن او را بیرون آوردند دوباره مهر کردند، او می گوید: صندوق جواهرات آصف الدوله را نزد ناصرالدین شاه بردند او مبلغ پنجاه هزار تومان برداشت و اجازه داد فرزند چهارده ساله او تمثال ناصرالدین شاه را به سینه خود بزند و او را به خطاب جنابی هم مفتخر فرمود؟!

۱۰۷۳- عبدالوهاب استرآبادی

او از علماء مشهد مقدس بوده است، در امل الآمل آمده او از فضلاء بزرگ و محققان بود و در مشهد مقدس سکونت داشت، او کتابی هم در علم کلام تألیف کرده است عبدالله افندی در ریاض العلماء و علامه تهرانی در طبقات قرن یازدهم همین مطلب را ذکر کرده اند.

۱۰۷۴- عبدالوهاب بن محمد

او هم از علماء مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: عبدالوهاب بن محمد امین انصاری استرآبادی از خادمان روضه رضویه بود، او کتاب عیون اخبار الرضا^(علیه السلام) را برای فرزندش محمد معصوم نوشت.

او این نسخه را در سال ۱۱۳۰ پایان داد، و همه کتابهای خود را به فرزندش محمد معصوم بخشید، این نسخه در یکی از کتابخانه های بروجرد محفوظ می باشد.

۱۰۷۵- عبدالوهاب اصفهانی

او یکی از کارگزاران دولت قاجار بوده است او از خوشنویسان، ادباء و فضلاء و منشیان زمان خود بشمار می‌رفت، و در دوره سلطنت فتحعلی شاه به عنوان منشی الممالک انتخاب گردید، او سالها در خراسان کار کرد و موجب الفت و محبت خوانین و امراء خراسان شد.

او در سال ۱۲۳۳ هنگامیکه شاه محمود سدوزائی قصد تسلط بر خراسان را داشت و با خوانین خراسان مکاتبه می‌کرد و آنان را پیرامون خود فرا می‌خواند از طرف دولت قاجار مأمور شد به هرات برود و با امیران افغانی که بر آنجا مسلط شده بودند مذاکره کند.

او در هرات با تعدادی از قبائل افغان وارد مذاکره شد و آنها را به طرف دولت ایران جلب کرد و آماده همکاری با والی خراسان نمود، او در خراسان موفق شد تعدادی از خوانین سرکش را رام کند و آنها را به تهران نزد فتحعلی شاه بیاورد.

عبدالوهاب نشاط بسیار مورد توجه فتحعلی شاه قاجار بود او در اصفهان مبلغ سی هزار تومان مقروض شده بود، فتحعلی شاه همه قرضهای او را داد، او مردی سیاستمدار و با هوش و دورنگر بود و از فضلاء و شعراء هم بشمار می‌رفت.

رضا قلی خان در روضة الصفا گوید: ابوالمجد و المعالی میرزا عبدالوهاب علیه الرحمه ملقب معتمد الدوله تخلصش نشاط و دیوانش گنجینه و نسبش موسوی و نفسش عیسوی، خطش غیرت خط خوبان ختا، خلقش آرم ده اهل صفا، لقبش چون آفتاب مشهور و ادبش در همه ایران مذکور.

در فضل و کمال بی‌عدیل و در ذوق و حال بی‌بدیل، در اصفهان بواسطه مخارج زوار و مصارف بسیار مقروض و شرح حالش به خاقان بی‌همال معروض افتاد او را به حضور اعلی خواند و بر مسند عزت نشاند و سی هزار تومان قروض او را از خزینه

عامره ادا کرد.

او را به لقب معتمد الدوله ملقب فرمود و اختیار قبض و بسط و رتق و فتق مهمام انام یکف با کفایتش محول داشت آن جناب بر وجهی احسن از عهده بر آمد سالها در دارالخلافه و خراسان مرجع انام و ملجأ کرام بود شرح حالش در تاریخ مذکور است، او در سال ۱۲۴۴ تن را بدورد کرد.

مهدی بیانی در تذکره خوشنویسان گوید: سید عبدالوهاب ملقب به معتمد الدوله و متخلص به نشاط از سادات موسوی است، اجدادش از پزشکان شیراز بوده‌اند که در دوره صفویه به اصفهان احضار و در این شهر متوطن شدند.

معتمد الدوله در این شهر متولد شد و در آنجا به کسب علم پرداخت و از علوم معقول و منقول و ادبیات فارسی و عربی و ترکی بهره برد و از اصناف شعر در غزل از استادان طراز اول بشمار آمد.

او در زمان فتحعلی شاه به تهران فرا خوانده شد و با سمت و مقام منشی الممالک جزء وزرای درباری محسوب و ملقب به معتمد الدوله گردید محفلش مجلس انس شاعران و دانشمندان بود و خود در کسب معارف و حقائق می‌کوشید چنانکه وی را از عارفان عصر می‌دانستند.

معتمد الدوله طرف اعتماد فتحعلی شاه بود و مأموریت‌های خطیر را به وی وا می‌گذاشت، از جمله یکبار وی را به خراسان و بار دیگر به فارس فرستاد، از جمله مشاغل درباری معتمد الدوله تصدی و کتابداری کتابخانه سلطنتی ایران است.

از مؤلفات وی گنجینه معتمد است که مجموعه منشآت و مکاتیب و اشعار فارسی و عربی اوست، از خطوط در نستعلیق و شکسته نستعلیق دست قوی داشته و روش درویش عبدالمجید را استادانه تقلید می‌کرده است.

تاریخ وفاتش را سپهر سال ۱۲۵۰ ضبط کرده که درست نیست، و سال ۱۲۴۴ درست است، و منصف قاجار ماده تاریخ وفات وی را در این مصراع تصریح کرده

است: «از قلب جهان نشاط رفته».

۱۰۷۶- عبدالوهاب تهرانی

او از علماء بزرگ تهران در زمان خود بوده است و بعد به مشهد مقدس رضوی مهاجرت می‌کند و در آنجا سکونت می‌نماید، مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی گوید: شیخ عبدالوهاب تهرانی با پدرم پسر عمو بودند، او فقیهی با ورع و عالمی عالی مقام بود. پدرش از بازرگانان و اعیان تهران بود، او فرزند خود را به نجف اشرف فرستاد تا در آنجا تحصیل کند، او هم دستور پدر را بکار بست و روانه نجف اشرف گردید، او مقدمات علوم را در نجف فراگرفت و بعد وارد حوزه درس شیخ مرتضی انصاری و سید محمدحسن شیرازی گردید.

او مدتی در نجف تحصیل کرد و به مقامی از علم و کمال رسید، وی مردی پرهیزکار، با ورع و اهل عبادت و زهد و قناعت بود، پدرش از تهران مخارج زندگیش را می‌فرستاد ولی او ساده زندگی می‌کرد و به دوستانش هم کمک می‌نمود.

هنگامیکه میرزای شیرازی به سامراء رفت او به تهران بازگشت و مدتی در تهران زندگی کرد، او در اثر حوادثی که در خانواده‌اش پدید آمد به مشهد مقدس مشرف شد و در آنجا سکونت کرد، او در مشهد با یک علویه که پدرش از خدام امام رضا علیه السلام بود ازدواج نمود.

او در مشهد در حال انزوا زندگی می‌کرد، من در سال ۱۳۱۰ قمری همراه پدر و مادرم به مشهد مقدس مشرف شدیم، پدرم با او مأنوس بود و از او بسیار تعریف و تمجید می‌کرد، او مردی عالم بود که به علمش عمل می‌کرد و در زندگی خود صادق بود.

شیخ آغا بزرگ رضوان الله علیه گوید: هنگامیکه ما در مشهد مقدس بودیم شیخ فضل الله نوری هم در آنجا بود، پدرم به شیخ عبدالوهاب گفت: تو در نجف اشرف به شیخ

فضل الله بسیار کمک کردی و به زندگی او رسیدی اکنون او در مشهد است از وی دیدن کنید تا او نیکی های شما را جبران کند.

او حاضر نشد به دیدن شیخ فضل الله برود و از دیگران هم دیدن نمی کرد، او روزهای جمعه در منزل خود منبر می رفت و از روی کتاب ذکر مصیبت می نمود و خود می گریست، و در حدود سال ۱۳۱۲ در مشهد درگذشت و در دارالسعاده به خاک سپرده شد.

۱۰۷۷- عبدالوهاب حسینی

او از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس بوده است، لسان الملك در تذکره خود گوید: میر عبدالوهاب از جمله سادات حسینی مشهد مقدس است و دختر زاده سلطان علی، بس صاف و نازک می نوشت.

میر احمد منشی در گلستان هنر گوید: میر عبدالوهاب از سادات حسینی مشهد مقدس بود وی از دختر مولانا سلطانعلی بوجود آمد، مولانا را چون پسری نبود او را تربیت کرده بود خطش بغایت صاف بود اما نزاکت نداشت در همان ایام که راقم در مشهد بودم وی در سن هشتاد بود.

ریش رنگ می کرد و خیلی زکی و با مشرب است و لباس رنگین به رنگ آمیزی می پوشید و همیشه جزوه دان بزرگ پر از قطعه به خط خود همراه داشت که همه را افشان و حاشیه و جدول کرده بود و به مردم می نمود، و تعریف خط خود می کرد و احیاناً یکی از آنها گاهی بار باب مناصب تکلف می نمود.

مهدی بیانی در تذکره خوشنویسان گوید: از خطوط عبدالوهاب در کتابخانه های ایران و مجموعه ها چیزی نیافتم ولی در خارج ایران دیده ام.

سه قطعه از مرقع امیر غیب بک به قلمهای سه دانگ و دو دانگ خوش و متوسط بعضی رنگ و محرر با رقمهای کتبه عبدالوهاب الحسینی المشهدی و تراب درگه پر نور

حضرت رضوی و انا الفقیر عبدالوهاب الحسینی المشهدی غفر ذنوبه در کتابخانه خزینه اوقاف استانبول.

سه قطعه از مرقع سید احمد مشهدی به همان قلمها با رقمهای الفقیر سید عبدالوهاب الحسینی و تراب درگه پور نور حضرت رضوی فقیر عبدالوهاب الحسینی در همان کتابخانه.

یک قطعه از مرقعی به قلم دو دانگ و کتابت خوش با رقم در منزل قراباغ جهت تحفه درگاه عالم پناه تحریر یافت بنده کمترین عبدالوهاب الحسینی در همان کتابخانه. میرزا حبیب اصفهانی هم در تذکره خط و خطاطان از او یاد کرده و مطالب میر منشی را که ما در اینجا از گلستان هنر نقل کردیم آورده است.

۱۰۷۸- عبدالوهاب خادم

او از علماء و ریاضیدانان مشهد مقدس رضوی در زمان صفویه بوده و عنوان خادمی بارگاه ملکوتی حضرت رضاعلی^{علیه السلام} را هم داشته است، مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: عبدالوهاب بن محمد مؤمن خادم مشهدی از فضلاء و اهل کمال بود.

او در علوم ریاضی مهارت داشت و با خط خود اصول هندسه اقلیدس را که از تألیفات خواجه نصیرالدین طوسی است تحریر نمود و بر او تعلیقاتی نوشت و آن را از نسخه‌ای که متعلق به میرزا الغ بک بود استنساخ کرد، این نسخه در سال ۱۰۷۶ تحریر شده و در کتابخانه حسینییه شوشتریها در نجف اشرف محفوظ است.

۱۰۷۹- عبدالوهاب طوسی

او از فضلاء و شعراء طوس بوده است، عنوان مستقلی از وی به نظر نگارنده نرسیده است، دولت شاه سمرقندی در تذکره خود ضمن حالات خواجه منصور قراوقه

طوسی از وی یاد کرده و گوید: خواجه منصور روزی غزلی را که سروده بود برای مولانا عبدالوهاب طوسی خواند.

مولانا عبدالوهاب سرخیل فضلی روزگار بود و مولانا را بدو طریق مطایبت و مباسطت بودی، مولانا گفت: من نیز یک بیت بدین غزل الحاق می‌کنم و این بیت بگفت:

یا رب تو مرا حکومتی ده تا من بدهم سزای مردم

این بیت مولانا مشهور گشت و به سمع سلاطین و امراء رسید و چون خواجه منصور بسوء النفس شهرتی داشت امراء و فضلاء دائم چون منصور را دیدندی این بیت بر خواندندی، و خواجه منصور را سوء المزاجی بدین جهت با مولانا دست داد و این قطعه در حق مولانا گفت:

قاضیا بر سر یتیمانی خنشان می‌خوری مگر شپشی
گفته‌ای آفتاب شرع منم آفتابی ولی یتیم کشی

۱۰۸۰- عبدالوهاب مشهدی

او از علماء مشهد مقدس رضوی بود، اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: مولانا عبدالوهاب شیخ الاسلام مشهد مقدس بود و در ریاضیات تسلطی تام داشت، قبل از فوت فتحعلی شاه از دلائل نجومیه سلطنت محمدشاه را خبر داد.

او در سال ۱۲۶۲ وفات کرد و در توحید خانه مبارکه بیاسود، از آثارش حاشیه بر قوانین اصول و حواشی بر تذکره هیئت و تعلیقات بر ریاض در فقه می‌باشد، شیخ آغا بزرگ تهرانی نیز در کتاب الذریعه در عنوان کتابهای فوق از وی یاد می‌کند.

۱۰۸۱- عبدالوهاب رضوی

او از علماء و سادات رضوی مشهد مقدس بوده است شرح حالی از او در اختیار نیست، علامه تهرانی در کتاب کرام البررة گوید: سید عبدالوهاب مشهدی از سادات

رضوی و از اشراف مشهد مقدس بوده، من نام او را در پشت یک نسخه از شرح لمعه دیدم که در سال ۱۲۵۵ نوشته شده بود.

۱۰۸۲- عبدالوهاب طوسی

او از محدثان و راویان طوس بوده نام او در منتخب سیاق عبدالغافر فارسی آمده ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۱۰۸۳- عبدالوهاب طوسی

او نیز از محدثان طوس بوده، عبدالکریم رافعی قزوینی در کتاب التذوین ذیل همین عنوان گوید: عبدالوهاب بن عبدالرحمان طوسی در سال ۴۴۵ وارد قزوین شد و از ابویعلی خلیلی فرزند عبدالله حافظ حدیث شنید. نگارنده گوید: محتمل است این عبدالوهاب با عنوان گذشته یک نفر باشند.

۱۰۸۴- عبدالوهاب بن علی

او از فضلاء و خوشنویسان عصر خود بوده است، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: سید جلیل نبیل میرزا عبدالوهاب از معارف اعیان و مشاهیر خوشنویسان خراسان بشمار می رفت، در شئون بزرگی و جلال و انواع هنر و کمال در عصر خود طاق و مشهور آفاق بود.

اوقاتی که امیر نظام حسنعلی خان گروسی مأموریت خراسان داشت با جنابش الفتی داشت بلکه ارادت می ورزید، قرآنی باستدعاء وی قریب به نصف گذاشت و سرمشقی برای خطاطین بیادگار گذاشت، آن قرآن نزد ورثه اش موجود بود و از قطایع روزگار معدود.

روزگارش به کسب کمالات صوری و معنوی مصروف بود و خاطرش به افتخار

خادمی و جاروب کشی آستان عرش بنیان مشعوف، در سال ۱۲۸۷ دار فانی را وداع گفت و محاذی ایوان طلای صحن عتیق که الحال داخل محجر ایوان است سر رضا و تسلیم بر زمین گذاشت.

۱۰۸۵- عبدالوهاب حسینی

او هم از علماء و فضلاء مشهد مقدس رضوی بوده است، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: عبدالوهاب بن محمد حسینی در سال ۱۲۴۰ بدستور مرحوم سید قصیر کتابی در مناسک حج نوشت مشتمل بر جمیع اشکال بقاع، مساجد، معابد، و مزارات و منارات و جبال.

چه در مسجدین حرمین و چه در مشاهده مشرقه و چه در بقاع امام زاده‌ها با ذکر ادعیه و زیارات و آداب و سنن، و آن کتاب را به زاد الزائرین نام گذاری کرد، او از طرف مادر به سلسله رضویه نسبت داشت او در آخر کتاب نسب خود را تا امام سجاد علیّه آورده است.

۱۰۸۶- عبدالواسع مشهدی

او فرزند قدسی مشهدی است رحم علی خان در تذکره منتخب اللطائف او را عنوان کرده و گوید: عبدالواسع اقدس تخلص می‌کرد او پسر محمد جان قدسی است چنانکه گوید:

از من عجیبی نیست سخنهاى بلند گر نسبت قدسی است به قدسم پیوند
بی صرفه کنم نقد سخن صرف آری قدر از میراث ندارد فرزند

۱۰۸۷- عبدالهادی حائری

او از استادان، محققان معاصر بود و در دانشکده ادبیات مشهد مقدس تدریس

می‌کرد، از او مقالات و تألیفاتی بیادگار مانده و مورد استفاده می‌باشد مرحوم عبدالهادی حائری در سال ۱۳۱۴ در شهرستان قم دیده به جهان گشود، و در همان شهر به تحصیل پرداخت.

مرحوم عبدالهادی حائری سبط عالم بزرگوار و فقیه بزرگ و مجتهد معروف حاج شیخ عبدالکریم حائری رضوان الله علیه بود، او در سال ۱۳۳۶ وارد دانشگاه شد و دوره لیسانس را گذرانید، و بعد از آن به کشور کانادا رفت و در رشته تایخ دکتر گرفت. در مجله آیین پژوهش شماره بیستم مورخ مرداد ماه سال ۱۳۷۲ درباره وی آمده: او به سال ۱۳۲۸ نخستین مقاله خود را درباره تقلید در روزنامه استوار قم به چاپ رسانید، و بعد هم مقالات زیادی از او در روزنامه‌ها و مجلات منتشر گردید.

از عبدالهادی حائری کتابها و مقالات متعددی به زبانهای گوناگون به جا مانده است که از میان آنها تشیع و مشروطیت، ایران و جهان اسلام، نخستین رویارویی اندیشه ایرانی با دورویه تمدن غرب، تاریخ جنبشهای فراماسونری در کشورهای اسلامی، امپراطوری عثمانی، و آنچه گذشت پس از نیم قرن تکاپو، او در دانشکده ادبیات مشهد مقدس درس می‌داد، سرانجام در روز چهارشنبه ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۲ در مشهد مقدس درگذشت.

۱۰۸۸- عید خان ازبک

عید خان فرزند محمود بن ابوالخیر خان که از احفاد چنگیزخان بود در ماوراءالنهر حکومت می‌کرد، او همواره در صدد بود خراسان را بدست آورد و در این راه بسیار کوشش می‌کرد، و مرتب به هرات و مشهد مقدس که در آن ایام از شهرهای معتبر خراسان بودند لشکر کشی نمود، او می‌گفت:

باز جانم هوس ملک خراسان دارد تن بیجان شده من هوس جان دارد
روح بخش است شمالتش چو دم روح الله مگر او نیز هوای پل مالان دارد

در سال ۹۳۱ بین امیران قزلباش اختلاف افتاد، و سلطان تکلوه حاکم مشهد مقدس در این میان کشته شد، خبر جنگ و اختلاف قزلباش به ماوراءالنهر رسید، عبیدخان که همواره در فکر تصرف خراسان و مشهد مقدس بود از این اختلاف استفاده کرد و راهی مشهد گردید.

او به سرعت خود را به مشهد مقدس رسانید، و شهر را محاصره نمود، حاکم مشهد و گروهی از قزلباشها در مقابل آنها ایستادند و از قلعه مشهد دفاع کردند، محاصره طول کشید و کمکی نرسید، مردم شهر از نظر آذوقه در تنگنا قرار گرفتند و در نتیجه مقاومت خود را از دست دادند.

عبید خان بر مشهد مقدس مسلط گردید و در آنجا حاکمی از طرف خود نصب کرد و از آنجا به استرآباد رفت، در آنجا هم بین او و قزلباشها جنگ در گرفت و عبیدخان پیروز گردید، او حکومت استرآباد را به فرزندش عبدالعزیز خان داد و خود به طرف بلخ رفت.

اخبار خراسان و استرآباد به شاه طهماسب رسید، او گروهی از امیران قزلباش را احضار کرد و آنها را با لشکری مجهز به طرف ازبگها فرستاد، عبدالعزیز خان متوجه شد که در برابر قزلباش نمی تواند مقاومت کند، از این رو استرآباد را وا گذاشت و از منطقه گریخت.

عبید خان از این جریان آگاه گشت و بار دیگر با لشکری فراوان به طرف خراسان روی آورد، او سی هزار مرد جنگجو داشت، و قزلباشها در حدود سه هزار نفر بودند، این دو لشکر در چمن بسطام به هم رسیدند و جنگ شدیدی در گرفت از آنجا که ازبگها چند برابر قزلباش بودند پیروز شدند.

این جریانها به شاه طهماسب رسید او خود با لشکری به طرف خراسان حرکت کرد، خبر رسیدن شاه طهماسب به عبید خان رسید، شاه طهماسب از راه کالپوش عازم مشهد مقدس شد و پس از زیارت به طرف هرات رفت، و در آنجا جنگ در گرفت و

سرانجام ازبگها شکست خوردند و خراسان را ترک کردند.

حمله به مشهد مقدس

بعد از اینکه شاه طهماسب ازبگها را از خراسان بیرون کرد به طرف مرکز ایران بازگشت، بار دیگر عبید خان لشکر فراوانی گردآورد و اجتماع بزرگی در بخارا تشکیل داد، و در سال ۹۳۵ به مشهد مقدس رضوی حمله آورد و این شهر را محاصره کرد. امراء قزلباش در مقابل آنها قرار گرفتند، و چون باروی شهر تمام نشده بود در جلو کوچه‌ها با ازبگها به نبرد پرداختند، از آنجا که لشکر ازبک زیاد بود امیران قزلباش دست از جنگ بازداشتند و مشهد مقدس را ترک کردند عبید خان بدون مقاومت وارد شهر شد.

عبید خان اوزبک بار دیگر بر خراسان مسلط گردید، و ظلم و ستم آغاز کرد او گروهی از مردم خراسان را به جرم تشیع کشت و جماعتی از اهل سنت را هم به طمع مال به تشیع متهم کرد و از دم تیغ گذرانید، از جمله افرادی که در این جنگ کشته شدند هلالی جغتائی شاعر معروف بود.

جریان ورد ازبکها به مشهد مقدس و هرات به شاه طهماسب رسید و او در بغداد اقامت داشت، او پس از شنیدن حوادث خراسان از بغداد بیرون شد و عازم خراسان گردید، و هفتاد هزار نفر جنگجو همراه داشت، عبید خان ازبک از حرکت شاه طهماسب بسوی خراسان مطلع شد و می‌دانست که در برابر قزلباش‌ها تاب مقاومت ندارد، از این رو مشهد و هرات را رها کرد و به طرف مرو رفت.

نگارنده گوید:

عبید خان ازبک چندین بار به مشهد مقدس و هرات حمله کرد و موجب قتل و خونریزیهای زیادی شد، او در همه حملات خود شکست خورد و نتوانست در برابر سپاه قزلباش کاری از پیش ببرد، او دوست داشت در هرات حکومت کند و در کنار پل

مالان به عیش و عشرت مشغول گردد.

اما در این آرزو ناکام ماند، و از حملات مکرر خود نتیجه‌ای نگرفت، او در سال ۹۴۶ در بخارا بیمار گردید و طبیبان از معالجه او ناتوان گشتند، و او جان سپرد، شرح حوادث زمان عبید خان و جنگهای او با نیروهای قزلباش بسیار مشروح است، جویندگان به کتابهای عصر صفوی مخصوصاً احسن التواریخ روملو و عالم آرای عباسی اسکندر بگ مراجعه کنند.

۱۰۸۹- عبیدالله مشهدی

او از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس بوده است، مهدی بیانی در تذکره خوشنویسان گوید: از خوشنویسان گمنام عبیدالله مشهدی است، او در قرن دهم زندگی می‌کرده و به خط وی دو قطعه در کتابخانه خزینه اوقاف استانبول است، به قلم دو دانگ و کتابت با رقم کتبه العبد المذنب عبیدالله مشهدی.

۱۰۹۰- عبیدالله بن محمد

او عبیدالله بن محمد طوسی است که از محدثان و مشایخ زمان خود بوده است، نام او در کتاب منتخب سیاق آمده ولی شرح حالی از وی در دست نیست.

۱۰۹۱- عتیق منشی

او از خوشنویسان و منشیان شاه اسماعیل صفوی بود، میر احمد منشی در گلستان هنر گوید: خواجه عتیق منشی از خطه طویه اردوباد است، بسیار پخته و کنده می‌نوشته و در انشآت نواب جمجاه صاحبقران گیتی ستان علین آشیان شاه اسماعیل ترقیات کلی نمود و طغرای شاهی را که اکنون همچنان در میانست او پیدا کرد. بعد از استعفاء از ملازمت متولی مشهد مقدس معلی مزکی شد و سالها در آن عتبه

علیه و سده سنیه بسر می برد و عمارت عالی به جهت مقبره خود ساخت، که آن مقبره در جنب مدرسه شاهرخی واقعست و رقبات خود را که در آنجا داشت بر آن وقف نمود. نگارنده گوید: ظاهراً عتیق منشی همان عتیق علی بن احمد بن ملک اسماعیل طوسی اردوبادی باشد که در سال ۹۳۱ رقبات و املاک زیادی وقف آستان قدس کرده است، و سند وقفی او اکنون از قدیمیترین اسناد وقفی آستان قدس می باشد، جویندگان به عنوان وقف در مشهد مقدس به مجلد اول این کتاب مراجعه کنند.

۱۰۹۲- عثمان بن حسن طوسی

اواز محدثان و راویان طوس بوده، خطیب بغدادی در عنوان علی بن عبدالله فرغانی در تاریخ بغداد گوید: عثمان بن حسن طوسی ابویعلی وراق از اهل حدیث بوده و از علی بن عبدالله روایت می کند و از او هم برقانی روایت کرده است. ابوالفرج بن جوزی در منتظم در حوادث سال ۳۶۷ گوید: عثمان بن حسن بن علی ابویعلی وراق که به طوسی معروف بود از بغوی حدیث شنید و از وی هم برقانی روایت می کند، او گفت: عثمان بن حسن اهل فضل و معرفت بود و مجموعه هائی هم گردآورده بود، و از ثقات هم بشمار می رفت و در سال ۳۶۷ درگذشت.

۱۰۹۳- عثمان بن علی طوسی

او هم از مشایخ بزرگ طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوالقاسم عثمان بن علی جرموکی زاهد از مقریان طوس بود و در نوقان زندگی می کرد، او مردی فاضل، صالح و زاهد بود و از مشایخ علم قرائت بشمار می رفت. او اهل عبادت و کرامت بود و همواره در مجلس خود حضور داشت و تنها هنگام وضوء مجلس خود را ترک می کرد، مردمان نوقان به او اعتقاد زیادی داشتند و او را صاحب کرامت می دانستند، او از حاکم ابو منصور عارف و ابوالحسن علی بن حسین

نوقانی روایت می‌کرد، من صحیفه الرضا را از وی فرا گرفتم، او روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سال ۵۳۹ در نوقان درگذشت و در قبرستان دروازه منقّب دفن شد.

حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۱۳۷ گوید: من در نوقان طوس با عثمان بن علی بن محمد ابوالقاسم جرموکی طوسی ملاقات کردم، و او حدیثی از طریق شیخ ابومنصور محمد بن احمد عارف از علی بن موسی الرضا از پدرانش از رسول خدا علیهم السلام برایم روایت کرد و آن حدیث این بود: کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخله حصنی امن عذابی.

۱۰۹۴- عثمان بن محمد طوسی

او هم از مشایخ و راویان طوس بوده است، محدث بزرگ ابراهیم بن محمد جوینی در کتاب فرائد السمطین در باب ۲۴ بدون واسطه از او روایت می‌کند و گوید: شیخ امام واعظ حافظ نورالدین عثمان بن محمد دستجردی طوسی برای من حدیثی از علاءالدین ابوبکر عبدالله هاشمی طوسی روایت کرده است و آن حدیث که مسنداً نقل شده این است:

رسول خدا ﷺ نماز می‌خواند و هنگامیکه به سجده می‌رفت حسن و حسین علیهما السلام بر پشت آن حضرت قرار می‌گرفتند، هرگاه مردم می‌خواستند آنها را منع کنند پیامبر آنها را از این کار منع می‌کردند و می‌فرمودند: هر کس مرا دوست می‌دارد باید این دو را هم دوست داشته باشد.

۱۰۹۵- عثمان بن نظام الملک

او فرزند خواجه نظام الملک وزیر سلطان محمود سلجوقی بود، بعد از قتل خواجه نظام الملک و مرگ سلطان ملکشاه بین فرزندان او محمود و برکیارق اختلاف پیدا شد، عثمان بن نظام الملک به طرف محمود رفت و وزارت او را به عهده گرفت.

تاج الملك که در قتل نظام الملك طوسی شرکت داشت همراه ترکان خاتون زن ملک‌شاه برای گرفتن برکیارق در اصفهان توطئه می‌کردند، ترکان خاتون در نظر داشت فرزندش محمود را به سلطنت بنشانند ولی برکیارق پسر بزرگ ملک‌شاه مدعی سلطنت بود و با آنها مبارزه می‌کرد.

ترکان خاتون با لشکری به طرف اصفهان حرکت کرد و تاج الملك هم با او همراه بود، برکیارق هم در اصفهان بود و گروهی از طرفداران نظام الملك هم با او بودند، او شنید ترکان خاتون به طرف اصفهان در حال حرکت می‌باشد، برکیارق از اصفهان بیرون شد و در نزدیک بروجرود این دو لشکر به هم رسیدند.

این اثیر در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۴۸۵ گوید در اواخر ذی حجه این سال بین این دو لشکر جنگ در گرفت و لشکریان ترکان خاتون شکست خوردند، تاج الملك فرار کرد ولی طرفداران برکیارق او را دستگیر کردند و نزد او بردند در حالیکه وی اصفهان را محاصره کرده بود.

برکیارق تصمیم گرفت تاج الملك را به وزارت خود انتخاب کند، و از تجربه او استفاده نماید، تاج الملك هم پول زیادی بین طرفداران نظام الملك که در لشکر برکیارق بودند تقسیم کرد تا دل آنها را بدست آورد و آنها با صدارت او مخالفت نکنند. عثمان بن نظام الملك از این جریان آگاه گردید و ناراحت شد، او گروهی از غلامان خواجه نظام الملك را وادار کرد تا در مرگ خواجه شیون کنند و خواسته مجازات قاتل او که تاج الملك بود باشند، غلامان خواجه نظام الملك شیون کردند و خواسته خود را اظهار نمودند.

تاج الملك از جریان آگاه گردید و دانست که موضوع وزارت او به جایی نخواهد رسید و پولی که در این راه خرج کرده به او سودی نخواهد داد، در این هنگام طرفداران نظام الملك که در لشکر برکیارق بودند به اشاره عثمان بن نظام الملك که در لشکر برکیارق بودند به تاج الملك حمله کردند.

غلامان نظام الملک طوسی تاج الملک را کشتند، و بدنش را ریز ریز کردند و یکی از انگشتان او را هم به بغداد فرستادند، این حادثه در محرم سال ۴۸۶ پیش آمد و بدین وسیله طرفداران خواجه نظام الملک انتقام خود او را از تاج الملک گرفتند و او را ناکام گذاشتند.

پایان زندگی عثمان بن نظام الملک

عثمان بن نظام الملک طوسی پس از اینکه قاتل پدرش را کشت، در تشکیلات سلجوقیان فعال شد، ولی بعد از مدتی در کشمکش‌های داخلی خاندان سلجوقی گرفتار شد و او متهم گردید که با مخالفان سلطان محمود هماهنگ شده و در نهم با آنها مکاتبه می‌کند از این رو سلطان دستور داد او را توقیف کنند.

او را در شهر ترمذ در کنار جیحون بازداشت کردند و به زندان انداختند ولی کارگزاران سلطان سلجوقی متوجه شدند که او در زندان هم با حاکم غزنه - سلطان سنجر - که از مخالفان بود مکاتبه می‌کند، از این جهت سلطان دستور داد او را بکشند و جریان قتل او چنین است.

ابوالفرج بن جوزی در حوادث سال ۵۱۷ در کتاب منتظم گوید: در این سال عثمان بن نظام الملک وزیر سلطان محمود سلجوقی کشته شد، علت قتل او این بود که سلطان سنجر او را نزد خود خواسته بود، سلطان محمود از این جریان آگاه گردید و او را حبس کرد.

یکی از کارگزاران سلطان محمود به او گفت: اگر عثمان بن نظام الملک نزد سنجر برود تو از مکر او آسایش پیدا نخواهی کرد، بهتر است او را که اکنون در زندان می‌باشد بکشی و خود را از شر او آسوده کنی و سر او را برای سنجر بفرستی.

سلطان محمود هم به گفته او توجه کرد و یکی از خادمان خود را که «عنتر» نام داشت فرستاد تا عثمان بن نظام الملک را در زندان بکشد او هم نزد عثمان رفت، عثمان

هنگامیکه او را دید دانست او را می‌کشند، گفت: به من مهلت بده دو رکعت نماز بخوانم. او برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز گذارد و منتظر مرگ شد، او به قاتل گفت: با شمشیر خودم که از شمشیر تو تیزتر است مرا بکش و از عذاب من دست بردار، او هم با شمشیر عثمان گردن وی را زد و سرش را برای سلطان محمود فرستاد.

۱۰۹۶- عرب مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بود، علی قلی واله در ریاض الشعراء برگ ۵۶۵ گوید: میرزا عرب مشهدی مقلد و هزال مزاج بود، در خدمت حمزه میرزا و شاه عباس ماضی بوده است.

در تذکره عرفات آمده: میرزا عرب مقلد مشهدی از مشهد مقدس رضویه است از صاحبان طبع و کاملان فیض است و به عمو اشتهاار یافته چون سلطان حمزه میرزا به وی عمو خطاب کردی و شاه عالم پناه عباس شاه نیز به وی کمال التفات داشت و به همین لفظ خطاب می‌فرمود.

وی به غایت خوش طبیعت، خوش قریحت خوب ذات نیکو صفات، عالی همت بزرگ منش، شوخ فطرت، هزال مزاج، نکته سنج، بذله گوی، نمکین کلام، حاضر جواب، کامل خطاب واقع است، در صحبت و یکه گوئی و ظرافت بی‌مثل است و در وادی یاری و دوستی تمام.

بسیار نیک نفس و خوش اعتقاد است، در اردو و غیره به صحبت او بسیار رسیده‌ایم، از یاران مقرر است بالفعل همچنان در مشهد توطن فرموده از ملازمت استعفا جسته وقتی در ملازمت حمزه میرزا کمال تقرب داشت میرزا را به دیگران التفات زیاد کرده بود او گوید:

شهریارا به خاک درگه تو که دگر از حیات بی‌زارم
از زبونی بخت و طالع شوم نزد ارکان دولدت خوارم

هیچ کس قدر و قیمتم نشناخت که شدی در جهان خریدارم
 دست امید تا نرفته ز کار دامننت را ز دست بگذارم
 شب که خلقی به خواب خوش باشند من ز فکر معاش بیدارم
 وقت انعام نیست می دانم التماس مواجیبی دارم
 او این ابیات را برای شاه عباس فرستاده بود.

۱۰۹۷- عربشاه مشهدی

او از شاعران و ادبای مشهد مقدس بوده تقی اوحدی در عرفات گوید: میرزا عربشاه به اخلاق رضیه موصوف و به اوصاف مرضیه معروف است و از سادات عظام مشهد رضویه است، مولد و مرقدش آنجاست بغایت خوش طبیعت شگرف فطرت عالی همت بزرگ منش خوش محاوره بود و در زمان شاه طهماسب رحلت نموده به عالم باقی شتافت از مشاهیر و معاریف دوران بود او راست:

اگر دست خط نشاند نهالی نریزد از او تا به محشر شکوفه
 چه داند که بنیاد عمر است بر باد کفن پوش ز ما در شکوفه

۱۰۹۸- عزتی مشهدی

او اصلاً از شیراز بوده و در اواخر عمرش به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در آنجا درگذشت نام او در تعدادی از تذکرها آمده و از جمله در تذکره روز روشن تألیف صبا هم از او نام برده شده است، صبا گوید:

نامش میرزا جامی است از مردم باوقار ذی عزت و اعتبار و اولوالعزمان شیراز بود، اولاً عهده لشکر نویسی اللهوردی خان حاکم فارس داشت، پس شاه عباس ماضی او را به وزارت ایران نواخت، آخر الامر وی دامن از تعلقات دنیاه و به بر افشاند به زیارت عتبات عالیات شتافت و در مشهد مقدس جامه هستی گذاشت، از اوست:

چرا ویران نگردد کشور دل در او هر آرزوی پادشاهی است

۱۰۹۹- عزمی مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس می باشد، در تذکره عرفات آمده عزمی مشهدی بغایت خوش طبیعت بود، این غزل به نام وی مذکور شده:

جز زهر غم نصیب من... کام نیست گویا بدور ما می راحت بجام نیست
چشمم پر آب و حال خراب و دل کباب خودگو که در فراق تو ما را کدام نیست
در نامه ای که شرح فراق تو سر کنم گر صد هزار سال نویسم تمام نیست
عزمی ز سوز شعله آه دما دمت راه ملک بر این فلک نیلغام نیست

علی قلی واله نیز در ریاض الشعراء از او یاد می کند و غزل فوق را از وی آورده است.

۱۱۰۰- عزیز الله مشهدی

او نیز از شاعران و ادیبان و دانشمندان مشهد مقدس بود، اوحدی در تذکره عرفات گوید: حکیم علیم فهیم عارف اسرار سرمدی حکیم عزیزالله مشهدی از حکمای مقرر و معزز مشهد مقدس رضویه است و با کمال فکرت و طبیعت و حالت در آنجا معتکف، او گوید:

هر که بینمش بدلم کارگر شود چندان طپد دلم که دلش را خبر شود
در ناز و غمزه کوش ولی همچنان مکن گر بیشتر جراحات ما بیشتر شود

۱۱۰۱- عزیز بن نظام الملک

او از اولاد و احفاد خواجه نظام الملک طوسی بوده است سیوطی در کتاب بغیة الوعاة در عنوان علی بن بکمش که از فقهاء و علماء و اهل لغت و ادب بوده گوید: پدر او

یکی از بردگان و خدمتکاران عزیز بن نظام الملک بود شرح حال مفصلی در کتاب‌ها و تذکره‌ها از او بنظر نگارنده نرسیده است.

۱۱۰۲- عسکر خان افشار

او از کارگذاران و امیران لشکر قاجاریه بود و در آذربایجان با عباس میرزا و محمد شاه کار می‌کرد، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: عسکرخان فرزند لطفعلی خان افشار قاسملو در تبریز با ناصرالدین شاه کار می‌کرد بعد از اینکه محمد شاه در گذشت و ناصرالدین شاه به سلطنت رسید او را با خود به تهران آورد.

عسکرخان در تهران مورد توجه میرزا تقی خان امیرکبیر واقع شد و از طرف او با درجه سرتیپی بریاست فوج ارومیه منصوب گردید، او بعد از آن به تهران بازگشت و به خراسان رفت، عسکر خان بیش از چهار سال در خراسان ماند و در حوادث و وقایع خراسان شرکت داشت در این سفر برادر او بیوک خان و پسر عمویش علی قلی خان هم با او بودند.

عسکر خان در سال ۱۲۷۳ که در ارومیه فرمانده لشکر بود، گروهی جنگجو فراهم آورد و به سرکردگی برادرش یوسف خان به خراسان فرستاد تا همراه حسام السلطنه به هرات بروند، این گروه به هرات رفتند و در آنجا به سایر نیروهای ایرانی ملحق شدند و در نتیجه هرات فتح شد، عسکر خان در ارومیه زندگی می‌کرد و در همانجا به دست یکی از اکراد بناری کشته شد.

۱۱۰۳- عسکری امام جمعه مشهد

او از علماء، فضلاء و رجال عالی مقام مشهد مقدس در عصر خود بود، وی فرزند هدایت‌الله و حفید سید مهدی شهید می‌باشد که در زمان خود بسیار مورد توجه و عنایت ساکنان مشهد رضوی و زائران بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بوده است از او

تألیفات زیادی هم بجای مانده و شرح حالش در تعدادی از کتب تاریخی و انساب و رجال آمده است.

نوروز علی بسطامی در کتاب فردوس التواریخ گوید: حاج میرزا عسکری رفع الله درجته و زاد مغفرته فرزند سعادتمند میرزا هدایت الله، پس از مرحوم والد امامت جمعه ارض اقدس به ایشان رسید، به تعلیم علوم و ترویج آداب و رسوم اشتغال ورزید. بسیار مواظب حال و رعایت جانب فقرا و مساکین می‌کوشید و اکثر طلاب فیض قرین موظف به وظائف آن جناب بودند و جمعی از فضلاء و علماء و ادباء پیوسته در کتابخانه ایشان حاضر بودند و به مباحثه علمیه و تحقیق مسائل گفتگو می‌کردند.

هر عالمی که از بلاد ایران مرحله پیمای ارض فیض بنیان می‌شد در دید و بازدید و مهمانداری و غیره کوتاهی نمی‌نمود و پیوسته با علماء طریقه افاده و استفاده مرعی می‌داشت و بجز مباحثه علمی در مجالس به سخن و کلام دیگر نمی‌پرداخت.

نوروز علی بسطامی گوید: سؤالاتی از اهل خراسان و جاهای دیگر از میرزا عسکری می‌شد، او به من می‌گفت پاسخ آن مسائل را بنویسم، من پاسخها را می‌نوشتم و به نظر ایشان می‌رسانیدم، و پس از تأیید و امضای او به سؤال کنندگان می‌دادم.

او هنگام درگذشت محمد شاه قاجار در تهران بود و بر جنازه او نماز گذارد، و او توانست سام خان ایلخانی را به متابعت از قاجار دلالت کند و او را از مخالفت باز دارد، سالار هنگام تسلط بر مشهد مقدس او و برادرش را به زندان انداخت.

اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار گوید: حاج میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس از خاندان علم و ریاست بود، مقارن ارتحال مرحوم محمد شاه غازی در دارالخلافه توقف داشت و بر جنازه آن پادشاه نماز گذارد و در فتنه سالار در حبس شد و سامخان ایلخانی را با موعظه در اطاعت دولت در آورد.

میرزا عسکری شاعر و ادیب

مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: صاحب بستان العشاق او را با تخلص شرر یاد کرده و گوید: میرزا عسکری را در خراسان ملاقات کردم جوانی است در فطرت نیک و در صحبت بغایت بدل نزدیک، در غزلسرائی طبع خوشی دارد، اشعارش به قدر هزار بیت دیدم صاحب ذوق است و شرر تخلص می‌نماید.

صاحب حدیقه الشعراء درباره او گوید: حاج میرزا عسکری فاضل، عامل، کامل، فقیه، مدرس و امام جماعت و در نزد سلاطین معزز بود، در سال ۱۲۷۸ که به مشهد مشرف شدم خدمتش را دریافته و تا رحلت وی مکرر فیض یاب خدمتش شدم. علی اکبر شیرازی در تذکره دلگشا برگ ۱۲۳ گوید: شرر اسم شریفش میرزا عسکری خلف الصدق جناب مجتهد الزمان میرزا هدایت‌الله برادر اکبر میرزا داود المتخلص به بینواست، اباعن جد از فضلی عظام و از اجله سادات والا مقام است.

گویند جوانی است فاضل و فاضلی کامل شراره فکرت ثاقبش آتش خرمن فکرت روشن ضمیران و اخگر ضمیر روشنش شبستان دانش را شمعی فروزان مشکاة هنر را مصباح است و صباح فضائل را روح صاحب سلیقه صافی و ذهن وافی است، این شعر از ایشان استماع و بیادگار نوشته شد:

تابه کی شکوه ز بی مهری صیاد کنی باشد آن روز که از کنج قفس یاد کنی

در کتاب شجره طیبه این رباعی را از او نقل کرده:

ای پرورش مهر و مه از سایه تو ای دست خدا گشاده از پایۀ تو
یک ذره ز هستی بدو گیتی نبود بسی تابش گوهر گرانمایه تو

تألیفات و آثار او

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ آثار او را آورده است و آنها عبارتند از:

۱- ینایع الشریعه فی فقه الامامیه ناتمام.

- ۲- رساله در مناسک حج.
- ۳- منظومه در ارث.
- ۴- شرح تمهید القواعد ناتمام.
- ۵- رساله در حدود و قصاص.
- ۶- نجات المتقین در ابواب فقه.
- ۷- رساله صراط النجاء و خلاصة النجاة.
- ۸- رساله در بیع فضولی و قرائت ماموم در خلف امام.

تولد و وفات او

مرحوم میرزا عسکری بر اساس نقل مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه در ماه رجب سال ۱۲۱۱ متولد شده است و به گفته فاضل بسطامی در کتاب فردوس التواریخ که از شاگردان میرزا عسکری بوده در روز چهاردهم ماه شوال سال ۱۲۸۰ در مشهد مقدس درگذشت و پشت سر مبارک حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

۱۱۰۴- عشرتی اصفهانی

او از اهل اصفهان بود و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت، نصرآبادی در تذکره خود گوید: ملاعشرتی ولد حاج عین علی فروشانی از محلات ورنوسفادران که قریه‌ای از قرای اصفهان و برادر قطب العارفین حاج اسماعیل است. آقا علی نام داشت، طبعش خالی از لطفی نبود پاره در خدمت علامی مولانا حسنعلی ولد ملاعبدالله شوشتری تحصیل کرده بعضی از کتب طب پیش حکیم شفائی گذرانیده به اتفاق آقا محمد پیش کس نویس که به حجابت بجانب هند می‌رفت. به خدمت نواب میرزا رستم راه یافته مدتی آنجا بود مراجعت به ایران نمود، چون هنوز حاج محمدخان به هند نرفته بود در مشهد مقدس پاره‌ای با او صحبت داشته،

طالعش مدد نمود در آنجا فوت شد، اللهم ارزقنا، شعرش این است:

نرگس ز چشم مست تو کسب حیا کند گل هر زمان طراوت رویت ادا کند
با خال لب بگوی که مرغان دام را یا آب و دانه بدهد یا رها کند

۱۱۰۵- عصمت مشهدی

او از بانوان شاعره در قرن معاصر بود، گلشن آزادی در تذکره صد سال شعر خراسان درباره او گوید: عصمت از بانوان مشهد بود او تعریف می کرد طفل بودم که خانواده ما از مشهد به عراق مهاجرت کردند، یکی از گرایلی های نیشابور به کربلا آمد و با من ازدواج کرد.

من بدون مقدمه و با طرز خارق العاده ای به شعر گفتن پرداختم و به وطن بازگشتم، و خداوند بجای فرزند هزاران بیت به من داده است، گلشن گوید: من دیوان او را ندیدم و او هم در سال ۱۳۱۰ شمسی درگذشت و اینک نمونه ای از غزلهای او:

تارخ یار مرا در نظر است	دو جهان در نظم مختصر است
تا توانی مرو اندر ره عشق	وادی عشق دلا پر خطر است
بسکه گریم ز فراقش شب و روز	دائما دامنم از اشک تر است
قسمتم خون جگر هست از عشق	اینم از خوان قضا ما حضر است
نیست غائب ز نظر روی نگار	هر کجا می نگرم جلوه گر است
زاهد اطعنه مزین بر من مست	تو چه دانی که چه شورم بسر است
جاودان نیست غم و شادی دهر	خوش دلم زانکه جهان در گذر است
شکوه عصمت چه نمائی ز هنر	شجر فضل و هنر بی ثمر است

۱۱۰۶- عطاء الله مشهدی برهان الدین

او از شاعران مشهد مقدس رضوی در قرن دهم بوده است، میر خواند در کتاب

روضة الصفا در وفیات قرن دهم گوید: امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان ایام جوانی از بلده مشهد که منشأ و مولدش بود بدار السلطنه هرات آمد و آغاز تحصیل علوم نمود و به اندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرد.

او قصب السبق از امثال و اقران ربود و در علم عروض صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه رفیعه اخلاصیه همت بر تدریس می گماشت، از تصانیف شریفش رساله قافیه در صنایع و بدایع شعری در میان فضلاء مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع صفت تسمیط مذکور. به حمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل

زفر رأفت شامل ز عدل خسرو عادل
شه غازی که در هیجا چه شد پیدا هژبر او
شوند از بیم او اعدا چو روبه غایب و بی دل
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان

که نام رستم دستان و دستانش شده باطل
امیر عطاء الله که او را در اواخر اوقات حیات دیده ظاهر از رؤیت اشیاء عاطل
گشت، از بلده فاخره هرات به مشهد مقدس رفته در اواسط ماه شوال سال ۹۱۹
درگذشت.

خواند میر در کتاب حبیب السیر در وفیات قرن دهم گوید: امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان جوانی از بلده نیشابور که منشأ و مولدش بود بدار السلطنه هرات آمد تحصیل علوم نمود و به اندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرد و در سال ۹۱۹ در مشهد مقدس درگذشت.

۱۱۰۷- عطاء الله جمال الدین مشهدی

او جمال الدین عطاء الله مشهدی وزیر سلطان حسین میرزای بایقرا بوده

نخجوانی در مواد التواریخ گوید: تاریخ وفات جمال الدین عطاء الله مشهدی را که از فضلاء و ادبای عصر سلطان حسین بایقرا و چندی به منصب وزارت آن سلطان بود بعضی از شعراء در این قطعه چنین گفته:

خواجه سالکان عطاء الله که دلش میل داشت سوی جنان
جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بسوی جنان

خواند میر در کتاب حبیب السیر در حالات مشاهیر عصر سلطان حسین میرزا بایقرا گوید: خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر اداء وظائف طاعات و عبادات می گماشت، در اوائل جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی به یک بارگی درگذشت روی به محراب دینداری و پرهیزکاری آورد.

در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود به تقصیر راضی نگشت در علم سیاق و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و به واسطه وفور فراست و کمال کیاست روز به روز مهم او ترقی می کرد تا قدم از مسند وزارت بر تر نهاد زمام منصب اشرف دیوان را بدست آورد.

مؤلف حبیب السیر گوید: او بسیار مورد محبت و علاقه سلطان حسین میرزا بایقرا بود، و بعد از درگذشت او در خانه خود نشست و در زمان شیبانیها هم شغلی قبول نکرد، و در عصر حکومت صفویه که امیر خان مصلو به حکومت هرات رسید او بیمار و از کار افتاده بود و بعد از مدتی در تاریخ یکشنبه دوم ربیع الاول سال ۹۲۷ در هرات درگذشت و در مزار شیخ صوفی علی به خاک سپرده شد.

۱۱۰۸- عطاء الله بن محمود

او از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده و در هرات با امیر علی شیرنوائی وزیر

معروف در ارتباط بوده است، مرحوم سعید نفیسی در کتاب نظم و نثر او را عنوان کرده و گوید: عطاء الله بن محمود مشهدی متخلص به عطائی از شاعران نامی قرن نهم و دهم می‌باشد.

او از مختصان امیر علی شیرنوائی بشمار می‌رفته و مداح مخصوص او بوده و مؤلف کتابهای بسیار در صناعت شعر است، از آن جمله کتاب بدائع الصنائع که به نام امیر علی شیر تألیف کرده و شامل فن عروض و قوافی و محسنات کلام است.

در سال ۸۹۴ به تألیف آن آغاز کرده و در دهم جمادی الاخرة سال ۸۹۸ به پایان رسانیده و دیگر کتاب تکمیل الصنائه در معانی و اقسام شعر و محسنات کلام و معما و عروض و قافیه که پس از کتاب سابق الذکر تألیف کرده است.

دیگر رساله‌ای در قافیه که فصل آخر کتاب تکمیل الصنائه را بعدها خود به این رساله تبدیل کرده و به نام میر علی شیر به پایان رسانده دیگر کتاب منتخب الصنائه و رساله دیگر در قافیه که از مقطع کتاب منتخب الصنائه استخراج کرده است رساله‌ای در فن شعر و قوافی، کامل الصنائه در فن شعر و تکملة الصنائع که در سال ۹۲۵ به اتمام رسانده است.

نگارنده گوید: ظاهراً عطاء الله بن محمود همان عطاء الله برهان‌الدین مشهدی باشد که در هرات مقیم بوده و کتابهایی در عروض و ادبیات نوشته است، به گفته مؤلفان روضة الصفا و حبیب السیر او در سال ۹۱۹ درگذشت ولی در کتاب تاریخ نظم و نثر آمده که او در سال ۹۲۵ در قید حیات بوده است.

۱۱۰۹- عطاء مهاجرانی

او از شاعران معاصر مشهد مقدس می‌باشد، گلشن آزادی می‌گوید: عطاء مهاجرانی در سال ۱۳۱۲ در مشهد متولد شد و در مدارس این شهر تحصیل کرد و پس از دوره دبیرستان به تعلیم و تربیت پرداخت، او جوانی آرام است و به سبک متقدمان شعر

می‌سراید، غزل ذیل از آثار او می‌باشد:

صدای پای غم از این دل ویرانه می‌آید
 گمانم یادی از ما کرده صاحب خانه می‌آید
 دل من حال مرغ آشیان گم کرده را دارد
 که دنیا در نگاه خسته‌اش بیگانه می‌آید
 بفریاد و فغان مرغ شب سوزی نمی‌بینم
 که بوی عشق از خاکستر پروانه می‌آید
 صبا عطر دل انگیزی به دامن می‌کشد امشب
 مگر دامن کشان از بستر جانانه می‌آید
 چنان با یاد دیرین سرخوشم امشب که در گوشم
 صدای بوسه پیمانه بر پیمانه می‌آید
 عطا با قصه وصل تو هر شب می‌برد خوابش
 چو طفل تازه پا را خواب از افسانه می‌آید

۱۱۱۰- علاءالدین طوسی

او از علماء و رهبران دینی عصر مغول بوده است، در کتاب نامه دانشوران در شرح حال بدرالدین بیهقی از وی نام برده شده است در آن کتاب آمده: جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته به عرض اباقاخان بن هلاکو رسانید که در قرآن وارد است: اقتلوا المشرکین كافة.

آن יהودی گفت: به عقیده متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است، آباقا گفت: بر حقیقت امثال این مقال قآن از من داناتر است، آنگاه آن آیت نوشته مصحوب قاصدی نزد قوبلای قآن فرستاد.

قآن مولانا بهاءالدین را از ماوراء النهر فرا خواند و از وی سؤال کرد معنی اقتلوا

المشرکین كافة چیست؟ مولانا گفت: یعنی همه مشرکان را بکشید، قآن گفت: پس چرا مشرکان را نمی‌کشید؟ او گفت: ما اکنون قدرت نداریم آنها را بکشیم، قآن گفت: من قدرت دارم شما را بکشم و دستور داد او را بکشند.

یکی از شخصیت‌هایی که در آن مجلس حضور داشت گفت: بهتر است مجلسی در این مورد تشکیل دهیم و درباره این آیه بحث کنیم، قآن مغول این گفته را پسندید و دستور داد مجلسی از علماء مسلمانان تشکیل دهند، پس از اینکه مجلس منعقد گردید قآن گفت:

آیه اقتلو المشرکین كافة را برای من بیان کنید، آنها گفتند: یعنی مشرکان را بکشید، قآن گفت: پس چرا نمی‌کشید، در این هنگام علاءالدین طوسی برخاست و گفت: انتظار وقت می‌کشیم، قآن عدم مدهانه او را استحسان نمود، و گفت: اکنون بیایید تا از جانبین تعصب و عناد را بگذریم.

نگارنده گوید:

این مجلس مشروح می‌باشد و سرانجام با هوش و فراست بدرالدین بیهقی موضوع پایان یافت و مسلمانان از یک فتنه بزرگی که یک یهودی پدید آورده بود نجات یافتند، از این علاءالدین طوسی که در خان بالق زندگی می‌کرده اطلاع درستی بدست نیامد.

این داستان را میرخواند هم در کتاب روضة الصفا در حوادث زمان مغول آورده است و ظاهراً نویسنده نامه دانشوران از این کتاب استفاده کرده باشد.

۱۱۱۱- علاءالدین علی

او از علماء قرن نهم هجری بوده و در مملکت عثمانی زندگی می‌کرده است علامه تهرانی در کتاب الذریعة ذیل عنوان تهافت الفلاسفه گوید: ابو حامد غزالی کتاب تهافت الفلاسفه را تألیف کرده و در آن از فلسفه نکوهش نموده و مبانی آن را مردود

اعلام نموده است.

بعد از او محمد بن احمد بن رشد بر آن کتاب ردی نوشت و اندیشه‌های غزالی را مردود اعلام کرد، از آن زمان گروهی از غزالی حمایت کرده‌اند و جماعتی هم از ابن رشد طرفداری نموده‌اند، این موضوع گاهی موجب جنجال هم شده است. سلطان محمد فاتح از پادشاهان مقتدر عثمانی که در سال ۸۸۶ در گذشت، به مصطفی معروف به خواجه زاده و علاءالدین طوسی گفت: کتابی تألیف کنند و روشن سازند که حق با کدام یک از آنها بوده است، آنها در این مورد کتابی نوشتند و به سلطان دادند.

شیخ آغا بزرگ در مجلد ششم الذریعه ص ۵۰ بار دیگر از این علاءالدین نام برده و گوید: بعد از اینکه او کتاب خود را درباره غزالی و ابن رشد نوشت و به سلطان تسلیم کرد، سلطان کتاب خواجه زاده را پسندید و به کتاب علاءالدین اهمیتی نداد. علاءالدین طوسی از این عمل سلطان رنجید و به طرف ایران آمد و نزد علامه دوانی به فارس رفت، دوانی به او گفت: شما برای ما چه هدیه‌ای آورده‌ای، گفت: کتاب تهافت خواجه زاده را برای شما آورده‌ام، او کتاب را گرفت و مورد مطالعه قرار داد. دوانی گفت: خداوند به ملازاده پاداش دهد که مرا از کار بزرگی خلاص کرد، من تصمیم داشتم کتابی درباره تهافت الفلاسفه غزالی بنویسم، اکنون که خواجه زاده این کار را کرده من از این فکر منصرف شدم، اگر شما این کتاب را به من نداده بودی من به این کار اقدام می‌کردم.

مرحوم شیخ آغا بزرگ در عنوان حاشیه بر شرح مطالع نیز از این علاءالدین طوسی یاد کرده و گوید: علاءالدین در سال ۸۸۷ درگذشت و حاشیه‌ای بر شرح مطالع نوشت.

۱۱۱۲- علاءالدین نقیب

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: او در زمان سلطنت سلطان حسین میرزای بایقرا نقیب علویان طوس بوده است و شرح حالی از او نیاورده است.

۱۱۱۳- علاء الملک نقیب

او در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا نقیب سادات مشهد مقدس رضوی بود در کتاب روضة الصفا آمده است، امیر علاء الملک در مقام میمنت انجام به منصب جلیل المراتب نقابت منصوب بودند، چنانچه سزاوار علو منزلت و سمور تبت ایشان بود به مراسم آن امر قیام می نمودند.

او از سایر نقباء و سادات موسوی و رضوی به اجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز داشت و همواره هم عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد می گماشتند و حالا نیز امر نقابت به اولاد امجاد آن سید بزرگوار تعلق می دارد.

۱۱۱۴- علاء الملک علوی مشهدی

او از علماء و کارگزاران آستان قدس رضوی بود، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: علاء الملک علوی فرزند ابوطالب از علماء و فضلاء و نقباء مشهد مقدس بود، او از عالم بزرگ و محدث جلیل القدر شیخ حر عاملی اجازه مبسوطی دارد و این اجازه در سال ۱۰۸۶ تحریر شده است.

پدر او ابوطالب متولی آستان قدس رضوی بود و از نقبای مشهد هم بشمار می رفت، ابوطالب رضوی دختر شاه صفوی را هم تزویج کرده و از این جهت نیز

امتیازی با دیگران داشت.

۱۱۱۵- علم الهدی

از علماء و فقهاء مشهد مقدس و از امامان مسجد جامع گوهرشاد بودند، حاج سید علی که در مشهد مقدس رضوی به علم الهدی معروف بودند از رجال علمی و دینی مشهد رضوی بودند و عمر خود را در راه ترویج و تبلیغ دین و نشر آثار اهل بیت علیهم السلام گذرانیدند.

شریف رازی حاج سید علی علم الهدی رحمه الله علیه در ماه شعبان سال ۱۳۱۲ در کربلای معلی متولد شد، و در آنجا نشو و نما یافت، او هنوز کودک بود که همراه پدرش از کربلا به مشهد مقدس رضوی مسافرت کردند و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام سکونت نمودند.

او در حوزه علمیه مشهد مقدس به تحصیل مشغول شد و از استادان علم و فضل و کمال آموخت، و بعد از طی دوره‌های مقدماتی و سطح در درس خارج فقهاء مشهد حضور پیدا کرد و از حاج سید محمد عصار تهرانی که از فقهاء و اساتید بزرگ مشهد بود اجازه اجتهاد دریافت نمود.

در سال ۱۳۳۹ پدرش که او هم از علماء خراسان بود درگذشت، و به جای پدر در مسجد جامع گوهرشاد اقامه جماعت نمود، ولی بعد از مدتی عازم نجف اشرف گردید و از حوزه درس مرحوم نائینی و سید محمد فیروزآبادی و سید ابوالحسن اصفهانی استفاده نمود و با دریافت اجازات اجتهاد به مشهد مقدس بازگشت.

او در مشهد مقدس به اقامه نماز جماعت مشغول گردید و به تألیف و تصنیف هم روی آورد، آثار معظم له عبارتند از:

۱- رساله در وضوء به زبان عربی.

۲- رساله در احکام آبها به زبان عربی.

- ۳ - رایت رهنما در چهار مجلد که در توحید، امامت و رفع شبهات ملحدین و مخالفین، به فارسی تألیف گردیده.
- ۴ - کتاب عدل و معاد.
- ۵ - کتاب نهج الخطابه در خطبه‌های پیامبر و امامان علیهم‌السلام.
- ۶ - نهج الخطابه درباره خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه اطهار.
- ۷ - مناظرات.

۱۱۱۶- علی متولی

او در زمان شاه عباس صفوی متولی بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه‌السلام بود، در کتاب قصص خاقانی آمده: هنگامیکه عبدالؤمن خان ازبک به مشهد مقدس رضوی حمله کرد و جماعتی از زائران و اهالی مشهد را در اماکن متبرکه کشت و میر سید علی متولی را هم به طمع مال دستگیر نمود.

عبدالؤمن خان او را برای گرفتن گنجینه‌های آستان قدس شکنجه کرد و آن سید بزرگوار در زیر شکنجه و عذابهایی که بر وی وارد گردید تاب مقاومت نیاورد و جان سپرد، ازبکها هر چه در حرم مطهر بود غارت کردند و به ماوراءالنهر بردند.

۱۱۱۷- علی آقا تبریزی

او از علمای تبریز بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، علامه تهرانی در کتاب الذریعه زیر عنوان شرح باب حادی عشر گوید: میرزا علی آقا تبریزی که در مشهد مقدس اقامت داشت در سال ۱۳۴۰ قمری درگذشت او شرحی بر باب حادی عشر نوشته است.

۱۱۱۸- علی آهی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، سعید نفیسی گوید: مولانا آهی مشهدی از غزلسرایان معروف قرن نهم بوده و در اواخر دوره سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات می زیسته و خمسه‌ای هم سروده است.

سام میرزا در تذکره خود گوید: مولانا میر آهی از ترکان جغتائی است و در زمان سلطان حسین میرزا در جرگه امرا مهر می زد، عاشق پیشه، لوند و خوش مشرب بود، ابیات نیک از او مشهور است این چند بیت از آن جمله است:

وارسته‌ای کجا است که راه عدم رویم با یکدگر چو سایه قدم در قدم رویم
برما چه می‌کشی قلم رد به ملک عشق ما خود کمینه جور کش این قلمرویم
این رباعی نیز از گفته‌های او می‌باشد:

گر در غم عشق استوار آید دل بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق ور عشق نباشد به چه کار آید دل

۱۱۱۹- علی احتشام

او سید علی احتشام معروف به نواب احتشام رضوی از کاگذاران آستان قدس رضوی بود، نام او در جریان حادثه مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ شمسی مکرر آمده و کسانی که در این باره مقاله و یا رساله‌ای نوشته‌اند از او هم نام برده‌اند.

مرحوم نواب احتشام در آن ایام یکی از رجال سرشناس آستان قدس رضوی و از محترمین مشهد مقدس بوده است، مرحوم نواب چون از کارگذاران آستان قدس بوده لباس رسمی کارمندان روضه رضویه دربر کرده و کلاه با نشان آستان قدس بر سر می گذاشته است.

او در جریان قیام مردم مشهد بر ضد کشف حجاب و تغییر لباس با مردم و علماء

همراهی داشته و پس از اینکه بهلول وارد مشهد شد و مردم را در مسجد جامع گوهرشاد گردآورد مرحوم نواب احتشام هم به مسجدی‌ها پیوست و مبارزه را آغاز کرد. مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس رضوی که خود از نزدیک شاهد جریان بوده و در آن وقت مدیریت مسجد جامع گوهرشاد را در اختیار داشته و در آن صحنه از دست مردم کتک مفصلی خورده و به بیمارستان منتقل گردیده گوید:

از در قبله جامع گوهرشاد که وارد فضا شدم دیدم کسی را روی شانه‌های مردم به طرف ایوان مقصوره که منبر در آنجا قرار داشت می‌آورند، جلوتر که آمدم دیدم بهلول است و آوردن بهلول به جامع گوهرشاد چنان بود که نواب احتشام رضوی با چند نفر به کشیک‌خانه رفته بودند.

آنها در زندان را شکسته بهلول را بیرون می‌آورند و از داخل صحن عتیق و ایوان طلای این صحن وارد دارالسیاده آستان قدس شده و مستقیماً به طرف منبر می‌برند، تمام نمازهای جماعت داخل فضای مسجد شکسته و به هم خورده و مردم نمی‌دانستند چه خبر است.

از گفته‌های مرحوم عبدالحمید مولوی پیداست که مرحوم نواب احتشام در قیام مسجد گوهرشاد نقشی داشته و او در زندان موقت را در اماکن مقدسه شکسته و بهلول را به طرف مسجد برده و او را بالای منبر نشانده و او هم به ایراد سخن پرداخته است. ادیب هروی در کتاب حدیقة الرضویة گوید: بهلول بالای منبر قرار گرفت و گفت: مردم ساکت باشید، شما گله‌اید، آقای حاج آقا حسین قمی شبان، من هم سگ گله پهلوی هم گرگ گله در این وقت آقا سید علی احتشام نواب از میان جمعیت حرکت کرد.

او بالای منبر رفت، مردم خیال کردند نامبرده می‌خواهد بر ضد بهلول سخنرانی کند، در صدد بر می‌آیند او را هم مانند مولوی کتک بزنند، او فوراً مطلبی در گوش بهلول

می‌گوید، او به مردم اظهار می‌دارد او از ما هست کاری به او نداشته باشید.
نواب احتشام در حالیکه بالای منبر بوده، کلاه پهلوی را از سرش بر می‌دارد و می‌گوید لعنت بر این کلاه و مؤسس آن و کلاه را پاره می‌کند و دور می‌اندازد، و بعد از آن بهلول سخن می‌گوید و از برنامه‌های دولت سخت انتقاد می‌کند.

دستگیری نواب احتشام

پس از اینکه مردم حاضر نمی‌شوند مسجد را ترک کنند نیروهای انتظامی مشهد و ارتش در صحنه حاضر می‌شوند و متحصنین را تهدید می‌کنند که اگر بیرون نگرند دولت اقدام نظامی خواهد کرد، ولی مردم بیرون نشدند و مقاومت کردند.
سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر دستور حمله به مسجد گوه‌رشاد را صادر می‌کند، سربازان و افسران به طرف مردم تیراندازی کردند و گروهی را به خاک و خون کشیدند بطوری که مسجد و رواق دارالسیاده پر از خون شد و اجساد زیادی بر روی زمین ریخت.

سربازان به مسجد ریختند و گروهی را بازداشت کردند یکی از بازداشت شدگان مرحوم نواب احتشام رضوی بود، او را گرفته و به نظمیه بردند، ادیب هروی گوید: چند نفر طلبه عمامه به سر که در مقدم آنها آقای بحرالعلوم قزوینی واعظ بود مأمورین آوردند فاصله‌ای نگذشت نواب احتشام را آوردند.

نواب را در حالیکه کفش در پا نداشت وارد نظمیه کردند به محض ورود سرلشکر مطبوعی به او گفت: چرا این طوری کردی نایب سرهنگ بیات یکی دو چک به او زد، ادیب هروی گوید: من به فرخ که پهلوی من بود گفتم برو ممانعت کن نگذار او را بزنند اسیر را نمی‌زنند.

فرخ هم بطوری که دست خود را بر هم می‌زد و لب از تأثر می‌گزد، عبارت مرا به بیات گفت و منع کرد و در حدود شش هفت کلمه با نواب احتشام صحبت نمود به این

عبارت که به جدم و به جدت تو سبب شدی آخر برای چه و چرا خود را داخل کردی؟

تبعید نواب احتشام

مرحوم نواب احتشام رضوی با گروهی از علماء و فضلاء مشهد مقدس به شهرهای مختلف تبعید شدند، که نام تعدادی از آنها در این کتاب در محل خود ذکر شده‌اند و بقیه هم ذکر خواهند شد، عمال رضا شاه بر مردم مشهد بسیار سخت گرفتند و خواسته‌های خود را با زور تحمیل کردند.

مرحوم نواب احتشام به ساوه تبعید گردید و مدتها در آنجا به سربرد و بعد از آن به تهران آمد و در این شهر مقیم گردید و از بازگشت به مشهد مقدس منع شد و در خانه نشست و دم فرو بست، تا آنگاه که رضا شاه در شهریور سال ۱۳۲۰ تبعید گردید و جو خفقان شکست.

فعالیت‌های او در تهران

نواب احتشام پس از شهریور سال ۱۳۲۰ بار دیگر فعالیت‌های خود را آغاز کرد، او مردی مسلمان و معتقد به اصول و مبانی اسلام و تشیع بود و در ترویج و تبلیغ احکام و دستورات دینی کوشش می‌کرد او در تهران از طریق مطبوعات و نشر مقالات فعال بود و با معاندان از راه قلم مبارزه می‌کرد.

او در تهران با همه طبقات ارتباط داشت و همه او را دوست می‌داشتند او در محافل علماء و رجال دین رفت و آمد می‌کرد و مورد احترام بود، رجال سیاسی نیز او را دوست می‌داشتند، فرهنگیان و نویسندگان هم به وی علاقمند بودند به طور کلی یک چهره محبوب در نزد همه طبقات بود.

نواب احتشام رضوی که خود در زمانهای سخت با ستمکاران مبارزه کرده بود با مبارزان و مجاهدان واقعی همکاری داشت دلیل بارز در این باره ارتباط نزدیک او با

شهید سید مجتبی نواب صفوی رضوان الله علیه بود، بطوری که او را به عنوان داماد خود برگزید و صبییه اش را به او تزویج کرد.

نگارنده این سطور در اواخر عمرش با او آشنا شدم، منزل او در خیابان فرهنگ تهران محل رفت و آمد گروه های گوناگون بود، طبقات مردم از او دیدن می کردند و درباره مسائل روز با او به گفتگو می نشستند، من در آن ایام تازه قلم بدست گرفته و به تصحیح متون مشغول بودم.

او مرا به کارهای علمی تشویق می کرد، و اطلاعات فراوانی درباره مسائل روز داشت و از تاریخ معاصر مشهد مقدس اطلاعات خوبی داشت ولی افسوس که آن اطلاعات جمع آوری نشد و از معلومات او آن طور که باید استفاده نگردید، او سرانجام در تهران درگذشت و به جوار رحمت حق شتافت - حشره الله مع اجداده الطاهرین.

۱۱۲۰- علی بن احمد احسائی

او از علماء احساء بوده و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته است مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: جمال الدین علی بن احمد بن محمد حسینی مشهدی از علماء و فضلاء و متکلمان عصر خود بود، او در احساء متولد شد و در مشهد مقدس مسکن گزید.

من در تبریز نسخه ای از غرر و درر سید مرتضی را دیدم و پشت آن کتاب خطی بود که نشان می داد این سید در زمان شاه طهماسب و در سال ۹۵۹ زندگی می کرده است.

۱۱۲۱- علی اشرف

او در زمان ناصرالدین شاه به خراسان رفت و در امور مرزبانی و تعیین حدود

ایران و روسیه و افغانستان همکاری داشت، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: علی اشرف احتشام الوزارة سرهنگ و مهندس از کارمندان وزارت خارجه بود. او در سال ۱۳۰۱ قمری مأمور حدود خراسان بود، و در سال ۱۳۱۳ هم برای تعیین حدود ایران و متصرفات دولت انگلستان به منطقه بلوچستان رفت، و در آنجا هم با مقامات انگلیس در مورد مرزهای ایران با آنها مذاکره کرد ولی به جای اینکه منافع ایران را در نظر بگیرد تسلیم منافع دولت انگلیس شد و مقداری از خاک ایران را به آنها داد.

۱۱۲۲- علی اشتری

او از شاعران معاصر مشهد مقدس بود، مرحوم گلشن آزادی گوید: علی اشتری فرزند مرحوم محمدصادق در سال ۱۳۰۰ شمسی در مشهد دیده به جهان گشود و در همین شهر تحصیلات خود را پایان داد و به کار پرداخت، او مردی خوش ذوق بود و رباعی ذیل از آثار اوست:

هرگز دل من شاد ز احباب نشد بزم به تجلی از می ناب نشد
یک روز لبم باز نشد با خنده بی‌گریه شبی به چشم من خواب نشد

۱۱۲۳- علی اصغر امین السلطان

او از رجال مشهور عصر قاجار و از سیاستمداران عالی رتبه ایران در آن زمان بود، او القاب و عناوین زیادی داشت که از طرف پادشاهان قاجار به او داده شده بود، او را امین الملک، امین السلطان و اتابک اعظم هم می‌گفتند.

امین السلطان فرزند آقا ابراهیم امین السلطان بوده علی اصغر خان صدراعظم ناصرالدین شاه، مظفردین شاه و محمدعلی شاه قاجار را سالها در اختیار داشته و یکی از رجال متنفذ و فعال ایران در عصر خود بشمار می‌رفت و سالها اداره کشور ایران

را به عهده داشت.

او در سال ۱۲۷۵ متولد گردید، و طبق معمول آن روز به تحصیل پرداخت و بعد در کنار پدرش بکار مشغول گردید و با رموز و اسرار کارها آشنا شد پدر او در سال ۱۳۰۰ قمری عازم خراسان شد تا در مشهد به ناصرالدین شاه ملحق شود و در کنار او باشد.

ناصرالدین شاه از راه مازندران به خراسان رهسپار شد ولی ابراهیم امین السلطان از طریق سمنان و سبزوار به مشهد رفت، او در داورزن درگذشت، پس از وفات او ناصرالدین شاه تمام مشاغل او را به فرزندش علی اصغر خان که ۲۵ سال داشت واگذار کرد.

زندگی علی اصغر خان امین السلطان بسیار مشروح است، و در کتابهای عصر قاجار مشروحاً آمده است، اعتماد السلطنه در خاطرات خود از او بسیار یاد می‌کند و مرحوم مهدی بامداد هم در کتاب رجال ایران بطور مشروح حالات او را آورده است. ما در اینجا تنها به کارهای او در مشهد مقدس اشاره می‌کنیم، ابراهیم امین السلطان پدر علی اصغر خان در داورزن فوت کرد، جسد او را به مشهد مقدس بردند و در رواق دارالسعادة به خاک سپردند، و در این هنگام ناصرالدین شاه هم در مشهد مقدس بودند.

علی اصغر خان امین السلطان پس از مرگ پدرش در نظر می‌گیرد رواق دارالسعادة را که در شرق حرم مطهر رضوی قرار دارد آئینه کاری کند و آن را که بدون نقش و نگار بود تزئین نماید، مرحوم نوروز علی بسطامی در این باره در کتاب فردوس التواریخ گوید:

میرزا علی اصغر خان امین السلطان موفق به توفیق عظیمی گردیده مقرر فرمودند: که در و دیوار و سقف و جدار آن معبد فلک مقدار را به قطعات آئینه‌های بلورین و پارچهای زجاجیه رنگین لامع و درخشنده سازند و انوار باطنش به مفاد

الظاهر عنوان الباطن از پرده خفا بعرصه بروز و ظهور جلو دهند.

نگارنده گوید: در بالای ازاره‌های این رواق قصیده‌ای از صبوری ملک الشعراء آستان قدس رضوی بر روی سنگ مرمر با خط نستعلیق منبت گردیده که در آن نام امین السلطان ذکر گردیده، این قصیده بسیار طولانی و شصت و شش بیت می‌باشد و چهار بیت آخر آن این است:

یافت این کعبه صفا چون ز امین السلطان

علم الله بودش سعی زیارت مشکور

هم از این خدمت شایان پسر، روح پدر

شهد الله که بغفران خدا شد مغفور

الغرض بار که زاده موسی گردید

چون ز آینه روشن به مثل غیرت طور

زد رقم کلک صبوری ز پی تاریخش

اندر آینه این بقعه ببین آیت نور

مصراع آخر قصیده تاریخ آینه کاری رواق دارالسعادة را نشان می‌دهد و به

حساب ابجد سال یکهزار و سیصد قمری می‌باشد.

امین السلطان پس از سالها صدارت و وزارت، و مسافرتها طولانی به

کشورهای آسیائی، اروپائی و امریکا در حالیکه پنجاه سال از عمرش می‌گذشت هنگام

خروج از مجلس شورای ملی در روز بیست و یکم ماه رجب سال ۱۳۲۵ قمری کشته

شد و با هزاران آمال و آرزو به زیر خاک رفت.

۱۱۲۴- علی اصغر رضوی

او از علماء مشهد مقدس و از معاصران و شاگردان علامه مجلسی بوده است،

شیخ آغا بزرگ تهرانی - رضوان الله علیه گوید: علی اصغر رضوی مشهدی از استادان

عبدالبی قزوینی است، او در اجازه‌ای که برای بحرالعلوم صادر کرده درباره علی اصغر مشهدی گفته است:

او از اخباریها بود و با فلسفه مخالفت می‌کرد و همواره با حکماء و فلاسفه در حال ستیز بود، او از شاگردان مجلسی و خوانساری بشمار می‌رفت و از آن دو روایت می‌کرد، محمدحسین نیل فروش که در سال ۱۱۷۰ درگذشت و محمدحسین عاملی از شاگردان او بودند.

۱۱۲۵- علی اصغر طلوعی

او از شاعران معاصر مشهد مقدس می‌باشد، گلشن آزادی گوید: علی اصغر طلوعی قوام الشعراء در دالان مسجد گوهرشاد کتابفروشی داشت او در سال ۱۳۱۰ شمسی کتابفروشی می‌کرد و با گوهری و اختر طوسی معاشرت و مجالست داشت ابیات ذیل از اوست:

حیف است که در موسم گل باده ننوشیم

ایام طرب باشد و در عیش نکوشیم

چون چنگ ننالیم و چو بریط نخروشیم

با ساده رخان در چمن و باغ نجوشیم

پیمانانه نگیریم پی بستن پیمان

۱۱۲۶- علی اصغر فنائی

او از شاعران معروف مشهد مقدس در زمان خود بوده است، تقی اوحدی در عرفات برگ ۳۹۶ گوید: سید زاده عالی فطرت میر علی اصغر مشهدی از اعزه بوده

فنائی تخلص می فرمود و در عهد اکبرشاه به هند آمد بغایت سید زاده بلند قدر با همت و خوش طبیعت بود و در آن عهد درگذشت او گوید:

گر جان طلبی ز من فدا خواهم کرد دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد
هرگز به جفا از تو نگردانم روی هر چند جفا کنی وفا خواهم کرد
قدرت الله شوق در تکملة الشعراء نام او را آورده و گوید: علی اصغر مشهدی
متخلص به فنائی است او گوید:

به میزان نظر حسن تو را با ماه سنجیدم
میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم

۱۱۲۷- علی اصغر خراسانی

علامه تهرانی در ذیل عنوان شاهنامه پهلوی از او به عنوان مولی علی اصغر مجتهد خراسانی یاد می کند، گوید او در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت می نمود و مسموم از دنیا رفت، شیخ آغا بزرگ به همین اندازه بسنده کرده و از حالات و خصوصیات او مطلبی نیاورده است.

۱۱۲۸- علی اصغر نقطه

او از شعراء معاصر مشهد مقدس بوده است، گلشن آزادی گوید: شیخ علی اصغر متخلص به نقطه از اهل نقندر مشهد بود، و در مدارس قدیمه تحصیل می کرد و با طلاب زندگی می نمود، او ذوقی سرشار داشت و در جوانی که حدود سی سال داشت در سال ۱۳۱۰ شمسی درگذشت، و اینک نمونه ای از اشعار او:

دلبر سیمین بر از حال خبر دارد، ندارد
در دل او ناله زارم اثر دارد، ندارد

نزد رخسار مهش قدری ندارد ماه گردون
 پیش گفتار لبش وزنی شکر دارد، ندارد
 عندلیب آسا بیاد گلشن رویش بنالم
 ناله و آه مرا مرغ سحر دارد، ندارد
 از برای سر و قدی با قدش بینی نبینی
 سر و بهر اهل دل تیر نظر دارد، ندارد
 مهر روی او ندارد نسبتی با ماه خاور
 ماه خاور بر رخ خود مشک تر دارد، ندارد
 بهر این دلدادگان هرگز دلش سوزد، نسوزد
 از سر مهر و وفا بر ما گذر دارد، ندارد
 غیر آن ماه زمین شاهی برای خوبرویان
 خاک خاور از حلب تا کاشغر دارد، ندارد
 جز من سرگشته با کس دشمنی ورزد، نورزد
 دوستی مانند من آن سیمبر دارد، ندارد

۱۱۲۹- علی اصغر رضوی

او از علماء و فقهاء مشهد مقدس و از خادمان بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: عالم عامل و زاهد عابد حاج میرزا علی اصغر بن محمد حسین از بزرگان علماء و محققان و از زبده فضلاء مدققان بود. او سالیان دراز در خدمت علماء و اساتید به تحصیل کمال و تکمیل خصال گذراند و در راه بدست آوردن علم و دانش کوشش کرد تا به رموز استنباط و نکات اجتهاد رسید و به مقامی ارجمند از علم و کمال رسید، و در زهد و ورع و اخلاق و ملکات حسنه مقامی ارجمند یافت.

او در سال ۱۲۹۴ به سبزوار رفت و در آنجا ازدواج نمود و چند سال هم در آنجا اقامت گزید، و بعد از رحلت پدرش به مشهد مقدس بارگشت و در اواخر عمر به منصب فراشی ضریح مطهر مفتخر و سرافراز گردید، او در سال ۱۳۳۲ درگذشت و در پائین پای مبارک آرمید.

۱۱۳۰- علی اعتضاد

او هم از شاعران مشهد مقدس بوده است، گلشن گوید: میرزا علی اعتضادپور متخلص به نیاز فرزند میرزا محمدحسین اعتضاد الاطباء در مشهد مقدس متولد شد و پس از تحصیلات در آستان قدس رضوی به کار مشغول گردید، او خطی خوش و آوازی دلکش و در موسیقی هم اطلاعات کافی داشت، اعتضاد در سال ۱۳۴۴ شمسی درگذشت و اینک نمونه‌ای از شعر او:

ما جام می ز عالم معنی کشیده‌ایم	ساغر به یاد یار دلارا کشیده‌ایم
حرفی مخوان ز ما و منی پیش ما که ما	عمری است خط نقش من و ما کشیده‌ایم
از روزگار شکوه نداریم و هر چه هست	جور و ستم ز مردم دنیا کشیده‌ایم
سعی و صفای کعبه دل واجبست و ما	رخت ریا به جانب بطحا کشیده‌ایم
مجنون صفت به کوه و بیابان دویده‌ایم	دست از جهان بخاطر لیلا کشیده‌ایم
رنسdim و پاکباز و زهر آرزو تهی	نقش وجود خویش چه زیبا کشیده‌ایم
ما را سری به مهر و محبت همیشه بود	اما نیاز آه کز آن پا کشیده‌ایم

۱۱۳۱- علی اکبر ترک

او یکی از خطباء و منبریه‌های مشهد مقدس بود و با مشروطه مخالفت می‌کرد، در کتاب حدیقة الرضویه از وی نام برده شده ادیب هروی گوید: روزی نائب علی اکبر نوقانی با گروهی از شورشیان محله نوقان به طرف مسجد گوهرشاد می‌رفتند، و فریاد

می زدند «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم»، شیخ علی اکبر ترک هم با آنها همراه بود و مشروطه خواهان را مورد لعن و شتم قرار می داد.

علی اکبر ترک منبر می رفت و اهالی مشهد را به نطقهای دلفریب تحریک می کرد و می گفت: ای ملت از خواب غفلت بیدار شوید که ثروت و شوکت شما را باینها بردند هشیار باشید که مذهب و دین و شریعت شما را دمکراتها از کفتان ربودند، مشروطه خواهان بر همه شما استیلا یافتند، در هدم اساس آن بکوشید تا جامه زنان نپوشید.

۱۱۳۲- علی اکبر تفنگ ساز

او از صنعتگران ماهر عصر خود بوده و شغل تفنگ سازی داشته است، در روزنامه وقائع اتفاقیه شماره روز پنجشنبه ۲۸ ماه ربیع الثانی سال ۱۲۶۸ نوشته شده استاد علی اکبر تفنگ ساز که حسب الحکم دولت علیه مأمور بود به خراسان رفته که تفنگ سربازی بسازد.

از قراری که نوشته بودند این اوقات قریب پانصد ششصد قبضه تفنگ ساخته که خیلی خوب و در نهایت امتیاز است و اکثر اهل خبره از سرتیپان و غیره تفنگهای کار استاد علی اکبر را بسیار پسندیده اند و انشاء الله از اهتمام اولیای دولت علیه بعد از این بیشتر و بهتر ساخته خواهد شد.

۱۱۳۳- علی اکبر داغستانی

او اصلاً از اهل داغستان بود و در مشهد مقدس سکونت داشت، زین العابدین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه گلستان اول گوید:

ملا علی اکبر از اسرای داغستان بود، جد حقیر وی را خریده آزاد کرد، بنابر استعداد فطری عزیمت مشهد مقدس نمود قرب چهل سال به تحصیل علوم دینی و فنون رسمیه مشغول بود.

در علم فقه و حدیث بغایت دانا و در زهد و عبادت و تقوی به درجه قصوی بود و عمر عزیز خود را به هیچ گونه در بطلالت صرف نمی نمود و ابواب معاشرت بر روی ابنای روزگار کمتر می گشود، سخنان لغو و بیهوده بر زبان نیاوردی و نسبت به حقیر به طریق پدری سلوک کردی، در سال ۱۲۲۹ از این جهان به عالم باقی قدم نهاد رحمه الله علیه.

۱۱۳۴- علی اکبر فیاض

او از فضلاء و محققان و استادان ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد و از خاندان بزرگ شهیدی و از رجال سرشناس عصر خود بود، استاد علی اکبر فیاض سالهای متمادی به تألیف و تدریس و نوشتن مقالات در جرائد و مجلات اشتغال داشت.

شرح حال او در جرائد و مجلات مشهد مقدس رضوی توسط شاگردان و علاقمندان او آمده است، ما اکنون شرح زندگی او را از کتاب صد سال شعر خراسان به نظر خوانندگان می رسانیم.

استاد سید علی اکبر فیاض فرزند سید عبدالحمید ثقة الاسلام در سال ۱۲۷۳ شمسی در مشهد متولد گردید، از تعلیمات اولیه تا عالیّه، فقه، اصول، علوم ادبیه و حکمت را در مشهد از محضر اساتید خراسان استفادّه نمود، و بعد در آستان قدس رضوی به کار مشغول گردید.

او در سال ۱۳۱۱ به خدمات فرهنگی روی آورد، و در دبیرستانها به تدریس پرداخت، سپس عازم تهران شد و تا دوره دکترا در دانشگاه تهران به تحصیل ادامه داد و بعد در دانشکده ادبیات و دانشکده معقول و منقول به تدریس مشغول شد.

بعد از اینکه دانشکده ادبیات مشهد تأسیس گردید او به مشهد مقدس بازگشت و به ریاست آن دانشکده منصوب گردید، او سفری هم به کشور مصر نمود و در آنجا

سخنرانیهای انجام داد، و بعد به صورت کتابی به زبان عربی چاپ گردید.
مرحوم دکتر فیاض به زبانهای عربی، فرانسوی و انگلیسی آشنا بود و در طول
زندگی خود مقالات متعددی در موضوعات ادبی، و تاریخی نوشت و در جرائد و
مجلات چاپ کرد، او بعد از سالها فعالیتهای علمی روز چهارشنبه چهارم شهریور ماه
۱۳۵۰ دیده از جهان فرو بست.

آثار علمی او

- ۱- محاضرات مجموعه سخنرانیهای او در مصر به زبان عربی.
 - ۲- تصحیح تاریخ مسعودی از ابوالفضل بیهقی.
 - ۳- تصحیح تلویحات سهروردی.
 - ۴- تاریخ اسلام که در سال ۱۳۲۷ چاپ شده است.
 - ۵- بیهقی و تاریخ.
 - ۶- مقالات زیاد در موضوعات گوناگون.
- مرحوم علی اکبر فیاض شعر هم می سرود و اینک نمونه ای از شعر او را به نظر
خوانندگان این کتاب می رسانیم.

آن شنیدی که در ولایت بلخ	بود زالی که ماکسانی داشت
همه روز از فروش بیضه مرغ	خرج در رفته وجه نانی داشت
گفت کاین تخمهای پی در پی	بایدش مخزن نهانی داشت
خواست در لحظه ئی بدست آرد	آنچه پیدایشش زمانی داشت
شکم مرغ را درید و بدید	که حماقت عجب زیانی داشت

۱۱۳۵- علی اکبر قوام الملک متولی

قوام الملک شیرازی از کارگزاران حکومت قاجار در شیراز بود و به تولیت

آستان قدس رضوی منصوب گردید و به مشهد مقدس رفت، حاج میرزا حسن فسائی در فارسنامه گوید: در سال ۱۲۷۹ قوام الملک با گروهی از شیراز به تهران فرا خوانده شدند.

او در همین سال به عنوان نیابت تولیت آستان قدس رضوی انتخاب و از تهران رهسپار مشهد مقدس گردید، مهدی بامداد نیز در کتاب رجال ایران گوید: حاج میرزا علی اکبر قوام الملک فرزند حاج ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله صدراعظم محمدشاه و فتحعلی شاه در سال ۱۲۰۳ متولد شد، و پس از چندی از طرف فتحعلی شاه ملقب به قوام الملک گردید.

علی اکبر قوام الملک پس از درگذشت سید جعفر خان مشیرالدوله در سال ۱۲۷۹ به مشهد رفت و تا سال ۱۲۸۲ متولی باشی بود، او در این وقت حدود هشتاد سال داشت و در مشهد درگذشت و همان جا مدفون گردید.

۱۱۳۶- علی اکبر گلشن

علی اکبر گلشن آزادی مؤلف کتاب صد سال شعر خراسان است که ما در این کتاب مکرر از او نام برده ایم و از کتاب او استفاده کرده ایم شرح حال او انشاءالله در فرهنگ خراسان بخش تربت حیدریه خواهد آمد.

۱۱۳۷- علی اکبر مدقق

او از وعاظ و خطبای مشهور مشهد مقدس بود، و از علماء و فضلاء خراسان بشمار می رفت، بیانی جذاب و شیوا داشت و مردم به منبرهای او علاقه داشتند و هر جا منبر می رفت در پای منبر او جمع می شدند و از بیانات او استفاده می کردند، ما اینک مختصری از حالات او را در اینجا به نظر خوانندگان می رسانیم.

مرحوم حاج شیخ علی اکبر مدقق خراسانی در دهکده سعیدآباد واقع در مشهد

مقدس متولد گردید، او در حالیکه دوازده سال از عمرش می‌گذشت به حوزه علمیه مشهد مقدس رفت و در آنجا به تحصیل مشغول گردید، او علوم و معارف اسلامی را در مشهد مقدس فراگرفت و بعد از آن به وعظ و خطابه پرداخت.

او بیانی شیرین و جذاب داشت و مردم پیرامون او را گرفتند و زود در مشهد و خراسان مشهور گردید، مرحوم حاج شیخ علی اکبر مدقق در حادثه مسجد گوهرشاد وارد میدان مبارزه شد و با برنامه‌های رضاشاه به مخالفت برخاست، بعد از حادثه مسجد گوهرشاد او را با گروهی از علماء و خطباء مشهد بازداشت کردند.

مرحوم مدقق پس از آزادی از زندان به نجف اشرف رهسپار گردید و در آنجا اقامت گزید، او بعد از شهریور ماه سال ۱۳۲۰ و رفتن رضا شاه از ایران به مشهد مقدس بازگشت، و در جوار حضرت رضا علیه السلام به خدمات دینی و وعظ و ارشاد پرداخت، و در این شهر دیده از جهان بست و به رحمت خداوند واصل گردید.

۱۱۳۸- علی اکبر مروج الاسلام

او از علماء، فضلاء، و مؤلفان و شاعران مشهد مقدس بود، مرحوم مروج از نویسندگان پرکار عصر ما بشمار می‌رفت کرامات رضویه از آثار و تألیفات او می‌باشد، نگارنده این سطور مکرر خدمت ایشان رسیده و از اطلاعات او استفاده کرده است. ایشان مردی با فضیلت، قانع، زاهد و پرهیزکار بودند، و عمر خود را در تحقیق و مطالعه گذرانیدند، و آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشتند، او مردی خدوم و بی‌ادعا بود، و از عمر خود بسیار استفاده کرد و وقت خود را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام سپری نمود.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان مصائب الشهداء از وی یاد کرده و همچنین از کتاب دیگر او در ذیل عنوان نفايح العلام فی وقایع الایام گوید این دو کتاب از تألیفات علی اکبر مروج الاسلام فرزند غلامعلی کرمانی است که در مشهد

مقدس سکونت دارند.

گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: شادروان شیخ علی اکبر مروج الاسلام متخلص به شفیق متولد کرمان، از اوان کودکی همراه با پدر در مجاورت آستان قدس رضوی ساکن شد و پس از طی مقدمات علوم عربی و فارسی و استفاده از محضر اساتید حوزه علمیه به نشر احکام و حقائق نورانی اسلام پرداخت. تا آخر عمر لحظه‌ای از تحقیق و تدریس باز نماند و آثار ارزنده‌ای چون علم درایه، کرامات رضوی، سوانح الایام از خود به یادگار گذاشت، مجموعه اشعار آن مرحوم که نوعاً مدح و مراثی اهل بیت طهارت علیهم السلام است با عنوان توسل نامه منتشر شده است، او در ماه محرم سال ۱۴۰۰ درگذشت و در جوار حضرت ثامن الحجج به خاک سپرده شد.

آثار و تألیفات مرحوم مروج

او در ایام زندگی مفید و عمر پر برکت خود کتابهای متعددی تألیف کرده است تعدادی از آنها به چاپ رسیده و بعضی هم هنوز چاپ نشده‌اند، فهرست تألیفات او از این قرار است.

- ۱- هدیه المحدثین در علم درایه ۱.
- ۲- هدیه المحدثین در علم درایه ۲.
- ۳- توسل نامه در مدایح و مراثی منظوم.
- ۴- کرامات رضویه در مجلدات متعدد.
- ۵- نفائس اللباب در سه مجلد.
- ۶- سوانح الایام در مجلدات متعدد.
- ۷- دفائن اکبری و ذخائری مروجی در سه مجلد.
- ۸- دارالسرور فیما يتعلق بذوی الشرور.

۹- نخبة الاحادیث از چهل کتاب.

۱۰- رساله در اضداد لغت عرب.

۱۱- خزائن اللطائف.

۱۲- منتخب الاذکار.

۱۳- فهرست السوانح.

رباعی ذیل از آثار منظوم آن عالم جلیل القدر است:

این عکس مروج پریشان حال است چشم طمعش سوی نبی و آل است
هر کس که ز شفقت نگرد سوی شفیق گریاد به حمدی کندش خوشحال است

۱۱۳۹- علی اکبر مشهدی

او از علماء و فقهاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: علی مشهدی از فقهاء مشهد مقدس بود و در سال ۱۱۳۶ در این شهر زندگی می کرده است، او در مشهد در آستان قدس تدریس می نمود، مؤلف کتاب شیعه گوید ظاهراً او علی اکبر طالقانی خراسانی است که به ملاباشی معروف بوده و اندکی بعد از کشته شدن نادرشاه افشار او هم کشته شد.

مرحوم مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: مولانا علی اکبر معروف به باشی از علماء و فضلاء زمان خود و از مصاحبان نادرشاه افشار بوده، هنگامیکه نادرشاه در سال ۱۱۴۸ در دشت مغان آذربایجان جلوس کرد، ملا علی اکبر ملاباشی را نزد سلطان عثمانی فرستاد و شرائط خود را به او پیشنهاد کرد.

پادشاه عثمانی هم شرائط نادر را قبول نکرد و حاضر نگردید مذهب شیعه را به رسمیت بشناسد و در مسجد الحرام مقامی به آنها بدهد، و نادر هم برآشت و تصمیم گرفت عراق را از عثمانی بگیرد، مقدمات جنگ را فراهم نمود، و به همه والیان در این مورد دستوراتی داد.

ملا علی اکبر ملاباشی نزد نادرشاه محترم بوده و بر سایر علماء تقدم داشت، در سال ۱۱۶۰ که نادرشاه کشته شد، علی قلی خان برادر زاده او به مشهد مقدس وارد شد و خود را بجای او شاه خواند، علی قلی خان گروهی از اعوان و انصار نادر را کشت که یکی از آنها ملا علی اکبر بود.

۱۱۴۰- علی اکبر منبت کار

او یکی از هنرمندان مشهد مقدس بوده و در آستان قدس رضوی به کارهای هنری و تذهیب و خطاطی مشغول بوده است، اکنون نام او به عنوان یک منبت کار در یکی از غرفه‌های صحن نو موجود است، او در زمان نیابت تولیت مرتضی قلی خان نائینی زندگی می‌کرده است.

۱۱۴۱- علی اکبر موسوی

او یکی از کارگزاران جلال‌الدین اکبر پادشاه تیموری بوده است، در کتاب آئین اکبری علی اکبر موسوی مشهدی را در فهرست کارگزاران او آورده ولی شرح حال او را ذکر نکرده است.

۱۱۴۲- علی اکبر نهاوندی

او از علماء مشهد مقدس رضوی بود و در مسجد جامع گوهرشاد نماز جماعت می‌گذازد، نگارنده این کتاب اواخر عمر او را درک کرده و با او معاصر بوده است، مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی از علماء محترم مشهد مقدس بوده و علاوه بر امام جماعت و نشر احکام و مسائل شرعی اهل تألیف و تصنیف هم بود و کتابهای متعددی هم نوشته است.

معلم حبیب آبادی در کتاب مکارم الآثار ذیل شماره ۱۳۸۲ گوید: حاج شیخ

علی اکبر نهاوندی فرزند ملامحمد حسین از اجله علماء و در علم فقه، حدیث و اصول از افاضل بشمار می آمد، او نخست در ایران به تحصیل پرداخت و بعد به نجف اشرف رهسپار گردید.

مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در نجف اشرف در مجالس درس جماعتی از علماء و از جمله حاج شیخ محمد طاهانجف شرکت نمود و بعد از چند سال به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد و مورد توجه مردم قرار گرفت.

تألیفات و آثار او

- ۱- بنیان رفیع در احوال خواجه ربیع.
- ۲- جنتان مدهامتان در اخلاق و عقائد.
- ۳- رساله در نماز مسافر.
- ۴- تقریرات محمد طاهانجف.
- ۵- شرح دعاء سمات و کتابهای متعدد دیگری که در موضوعات گوناگون تألیف کرده است.

تولد و وفات او

علامه حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه در عنوان رساله در نماز مسافر گوید: حاج شیخ علی اکبر نهاوندی ساکن مشهد مقدس در سال ۱۲۹۹ متولد شد و در سال ۱۳۶۹ در مشهد درگذشت.

۱۱۴۳- علی اکبر نوقانی

عالم جلیل القدر، استاد عالی مقام، نویسنده و ادیب معاصر مرحوم حاج شیخ علی اکبر نوقانی از مشاهیر اهل علم و فضل و کمال و ادب در حوزه علمیه مشهد مقدس

بودند، همه طبقات و گروههای مختلف به معظم له علاقه داشتند و مورد عنایت و توجه همگان قرار داشت.

در زمانی که ما تازه وارد حوزه علمیه شده بودیم و مقدمات می خواندیم مرحوم نوقانی سرپرست مدرسه نواب بودند، تربیت طلاب آنجا را زیر نظر داشتند، مدرسه نواب در آن زمانها در مشهد موقعیت خاصی داشت و فضلاء و مدرسان عالی مقام در آنجا تدریس می کردند.

حاج شیخ علی اکبر نوقانی علاوه بر اینکه خود عالمی بزرگ و مدرسی عالی قدر بود از یک خاندان علمی هم بودند، جد ایشان حاج کلب علی کلاتی یکی از فضلاء و عرفاء و طبیبان عصر خود بوده است که ما انشاء الله شرح حال او را در بخش کلات خواهیم آورد.

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: حاج میرزا علی اکبر نوقانی در مشهد فقیهی بی بدیل و گوینده ای بی نظیر و شاعری ادیب و خوشنویسی ظریف و تاریخدانی توانا بود، من با معظم له در سفر حج و عتبات عالیات همراه بودم.

در کتاب صد سال شعر خراسان درباره او آمده: شادروان حاج میرزا علی اکبر نوقانی جلایر فرزند حاج میرزا موسی متخلص به ساقی از علماء و عرفای با ورع و با تقوای معاصر بود، او در سال ۱۳۰۰ قمری در مشهد مقدس متولد گردید و دنبال تحصیل و کمال رفت.

او در مشهد در محضر علماء و اساتید درس خواند و علوم و معارف را فرا گرفت و ادبیات را هم از ادیب نیشابوری عبدالجواد آموخت، و بعد از آن عازم نجف اشرف شد و در حوزه درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی شرکت کرد و از علمای دیگر هم استفاده کرد و بار دیگر به مشهد مقدس بازگشت.

او در مدت عمرش حوزه تدریس داشت و به تربیت طلاب مشغول بود، و سالها

تولیت مدرسه نواب را داشت و روی این کار رنجه‌ها کشید، موحوم نوقانی مردی شریف و منزّه بود، طبع شعر داشت و فقیر تخلص می‌کرد، او خطی خوش و ذوقی وافر و بیانی فصیح داشت:

آثار او عبارتند از سه مقاله نوقانی که چاپ شده است، و کتابی بر رد مادیون و تعلیقاتی بر شروح نهج البلاغه و جزوه‌هایی در موضوعات گوناگون که چاپ نشده‌اند، او اشعاری در غزل و مرثیه سروده که در حدود هفتصد بیت آن چاپ شده است و اینک نمونه‌ای از شعر او ذیلاً به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم	از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم
سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم	جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم
بس سعی نمودیم که بینیم رخ دوست	جانها به لب آمد رخ دلدار ندیدیم
ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر	آبی بجز از خون دل خود نچشیدیم
ای بسته به زنجیر تو دل‌های محبان	رحمی که در این بادیه بس رنج کشیدیم
رخسار تو در پرده نهان است و عیان است	بر هر چه نظر کردیم رخسار تو دیدیم
چندانکه بیاد تو شب و روز نشستیم	از شام فراق تو چو سحر گه ندمیدیم
تا رشته طاعت بتو پیوند نمودیم	هر رشته که بر غیر تو بستیم بریدیم
شاهها بتولای تو در مهد غنودیم	با یاد لب لعل تو ما شیر مکیدیم
ای حجت حق پرده ز رخسار بر افکن	کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم
ای دست خدا دست بر آور که ز دشمن	بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم
شمشیر کجست راست کند قامت دین را	هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم
شاهها ز فقیران درت روی مگردان	بر درگهت افتاده بصد گونه امیدیم

حاج شیخ علی اکبر نوقانی رضوان الله علیه پس از سالها کوشش در راه نشر علم و فضیلت و تربیت طلاب علوم و تبلیغ و ارشاد مردم در روز ۲۸ بهمن سال ۱۳۲۹ در سن هفتاد سالگی جهان را وداع گفت و در پائین پای مبارک در حرم مطهر رضوی به

خاک سپرده شد.

۱۱۴۴- علی باقرزاده

او از شاعران معاصر مشهد مقدس می‌باشد، باقرزاده در سال ۱۳۰۸ در مشهد مقدس متولد شد، وی اصلاً از اهل یزد بود، پدرش حاج علی اکبر باقرزاده از یزد به مشهد مهاجرت کرد و در این شهر سکونت نمود، و به تجارت پرداخت.

او در مشهد از محضر مرحوم حاج شیخ میرزا علی اکبر نوقانی تفسیر قرآن فراگرفت و از استاد مرحوم شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری ادبیات آموخت و از استاد همائی و فروزانفر و دیگران هم استفاده کرد.

باقرزاده متخلص به بقا علاوه بر شعر در زمینه تحقیقات ادبی نیز دست دارد و تا کنون آثاری از او به چاپ رسیده است، او به زبانهای عربی و انگلیسی آشنائی داشت و سفری به مکه معظمه نمود و حج بجای آورد و از کشورهای اروپا و خاورمیانه هم دیدن کرد، او در شعر طبعی توانا و حافظه‌ای قوی داشت.

آثار و تألیفات او

۱- چهل حدیث منظوم از حضرت رضا علیه السلام، ۲- لطیفه‌ها، ۳- زندگی طراز یزدی، ۴- ده مقاله در شعر و ادب، ۵- راز بقا مجموعه اشعار او، ۶- سفرنامه حج، ۷- سیر آفاق و انفس، ۸- شرح حال میرزا غیاث بک تهرانی پدر نور جهان ملکه هندوستان، ۹- کلمات بزرگان جهان و اینک نمونه‌ای از شعر او را نقل می‌کنیم:

من آن آواره مرغ بی‌پناهم	نباشد جز هوا خواهی گناهم
ز تف خود بسوزاند جهانی	اگر بیرون شود از سینه آهم
دو چشم خون فشان و رنگ رخسار	بود در عشق و ناکامی گواهم
بگفتن نیست حاجت می‌توان خواند	حدیث درد هجران از نگاهم

فغان از کید یاران تبه کار که افکندند چون یوسف به چاهم
 ره مقصود را پیموده بودم مناعت گسر نمی شد سد راهم
 به ملک فقر سلطانم از آن روی که خیل بی نیازی شد سپاهم
 نقل از کتاب نسیمی از دیار خراسان و صد سال شعر خراسان.

۱۱۴۵- علی بزرگ نیا

او نیز از شاعران معاصر مشهد مقدس بود، گلشن در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: علی بزرگ نیا صدر التجار در سال ۱۳۱۴ قمری متولد شد و در مشهد تحصیل کرد و بعد به تجارت پرداخت و بعد وارد سیاست شد و چند دوره هم به وکالت مجلس انتخاب گردید، او در سال ۱۳۵۱ شمسی در گذشت و در مشهد دفن گردید، اشعار ذیل نمونه‌ای از سروده‌های او می‌باشد:

ز دیدار این پرده‌های دورنگ	بکام من اندر فروشد شرنگ
گروهی همه سفله و خود پسند	گروهی همه فارغ از نام و ننگ
به نابخردانشان همی آشتی	به آزادگانشان همی کین و جنگ
همه چشمشان سوی ساقی و می	همه گوششان سوی طنبور و چنگ
غم وانده سخت ایران زمین	مرا شیشه شد عمر بر زد به سنگ
کجا شد همی کاوه شیرزاد	که بندد بیای عدو پالهنک
دریغاکه ایران والا مقام	بشد پست نیرنگهای فرنگ
یکی مرد پرخاشجوئی کجا است	که بر قتل بدخواه نارد درنگ

۱۱۴۶- علی جان عشقی

او از شاعران معاصر مشهد مقدس می‌باشد، در نشریه فرهنگ خراسان چند بیت شعر از وی نقل شده ولی شرح حال او را نیاورده است او گوید:

شکاری را که چشمانت بگیرد	بهمدستی مژگانت بگیرد
فرار از خاطر مجموع زاهد	سر زلف پریشانست بگیرد
مسوزان جان من دلداد کان را	مباد آهی گریبانست بگیرد
از آن ترسم که خون بی‌گناهی	برارد دست و دامنست بگیرد
از آن خال سیه زنهار عشقی	که چون اهریمن ایمانست بگیرد

۱۱۴۷- علی جبعی عاملی

وی از علماء جبل عامل و در مشهد مقیم بوده است، علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه گوید: علی بن ابی الحسن موسوی جبعی عاملی از شاگردان شهید ثانی بوده و میرداماد را هم درک کرده است میرداماد گوید: من از جبعی که مردی فقیه و مورد اعتماد در نقل حدیث بود در مشهد سناباد طوس حدیث فرا گرفتم و در سال ۹۸۸، اجازه‌ای از او دریافت کردم.

در امل الآمل آمده که علی جبعی، از اعیان علماء و فضلاء بزرگ عصر خود بود، او مردی زاهد، عابد و پرهیزکار و از شاگردان شهید ثانی به حساب می‌آمد، بعضی از علماء او را با علی بن ابی الحسن موسوی عاملی مؤلف مدارک متحد دانسته‌اند و الله اعلم بحقائق الامور.

۱۱۴۸- علی حسینی

او از علماء ساکن مشهد مقدس رضوی بوده است، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: شیخ فخرالدین رماحی در منتخب مراثی خود از او نقل می‌کند.

۱۱۴۹- علی حسینی مشهدی

او هم از علماء مشهد مقدس بوده است، در ریاض العلماء آمده است وی یکی از

بزرگان شیعه بود، یکی از مؤلفان شیعه در کتاب خود معجزه‌ای از او درباره امام حسین علیه السلام نقل کرده است، و استادام علامه مجلسی این معجزه را در باب گریه بر مصائب وارده بر امام حسین علیه السلام در بحارالانوار نقل می‌کند.

عبدالله افندی گوید: من در هرات در کتابخانه ملا محمد رضی مدرس هروی بخشی از کتاب اقصی الهمة فی معرفة الائمة که در زبان فارسی نوشته شده بود دیدم، این کتاب از تألیفات سید علی حسینی بود و محتمل است از آثار همین سید علی حسینی مشهدی باشد.

۱۱۵۰- علی حقیری

از شاعران معاصر مشهد مقدس رضوی است، گلشن آزادی گوید حقیری نامش سید علی و تخلصش حقیری از مردم مشهد است، نام او را در یک جنگی که در سال ۱۳۱۵ قمری نوشته شده دیدم و ابیات ذیل از او می‌باشد:

مرا دوشینه از در یار چون بدر منیر آمد

ز بوی موی او مشکوی من کان عبیر آمد

ز جا جستم سپند آسا بدو گفتم نگارینا

ز هجران رخت روزم سیه مانند قیر آمد

شده یعقوب سان چشمم سفید از فرقت رویت

که تا از چون تو یوسف جانب کنعان بشیر آمد

شود تاریک در چشمش جهان همچون شب یلدا

بزلفین سیاهت ماه من هر کس اسیر آمد

۱۱۵۱- علی حمید علوی

او از علماء و سادات مشهد مقدس بوده، و معاصر خاندان تیموری است،

گوهرشاد آغا پس از بناء مسجد جامع خود در مشهد اختیار اداره مسجد را به او تفویض کرد، در متن وقفنامه مسجد گوهرشاد که رونوشتی از آن به نظر نگارنده رسیده چنین آمده است:

شرط کرد که متولی بقاع متبرکه و اوقاف مذکوره اولاد حضرت مشار الیها بطنا بعد بطن قرنا بعد قرن و نعوذ بالله که نسل حضرت واقفه مشار الیها منقطع گردد، اولاد جناب شریعت پناه تقوی شعار فضائل دستگاه افتخار الاکابر و النجباء مولانا علاء الدوله و الفضیله و الدینا والدین علی حمیدی العلوی المشهدی الرضوی متولی اوقاف بقاع مذکوره باشند.

۱۱۵۲- علی خواجه طوسی

او از کارگذاران امیر تیمور بوده است، هنگامیکه امیر تیمور بغداد را گرفت حکومت بغداد را به خواجه مسعود سربدار داد، و خواجه علی طوسی را به ضبط اموال مأمور کرد و خود نیز بغداد را ترک نمود.

۱۱۵۳- علی خامنه‌ای

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آقای حاج سید علی خامنه‌ای که امروز بر مسند زعامت و رهبری ملت مسلمان ایران قرار دارند، از علماء، فضلاء و خطبای عالی مقام و دانشمندان، محققان و نویسندگان می‌باشند، آثار قلمی و ترجمه‌های متون دینی او در کتابها و مقالات تنظیم و منتشر شده‌اند.

معظم له از جوانی در حوزه علمیه مشهد مقدس چهره‌ای درخشان بود، و انظار را متوجه خود کرده و با افکار و اندیشه‌های نو طلاب جوان و طبقاتی از جامعه را به طرف خود جلب نموده و اثر نبوغ و استعداد از ایشان ظهور و بروز داشت، و او را از دیگران متمایز می‌ساخت، بیانات شیوا، زبان رسا و گویا و اندیشه‌هایش او را در جامعه مشهور

گردانید.

درباره زندگی و خصوصیات آن رهبر معظم و سید جلیل القدر قبل از انقلاب و بعد از انقلاب کتابها، جزوه‌ها و مقالات فراوانی منتشر گردیده و جامعه ما امروز او را به خوبی می‌شناسند و زوایای زندگی او را می‌دانند، خطابه‌های معظم له در نماز جمعه و در مراسم عمومی و ملاقاتها از وسائل ارتباط جمعی پخش می‌شوند.

بیانات و سخنان او در ده‌ها مجلد کتاب جمع‌آوری و چاپ شده‌اند و ما را از هر گونه تحقیق درباره رهبر عالی قدر بی‌نیاز می‌گرداند، و ما به مناسبت این کتاب که درباره مشهد مقدس در حال تحریر است مختصری از حالات و خصوصیات معظم له را در اینجا آورده‌ایم و اینک خلاصه‌ای از زندگی ایشان:

تولد رهبر معظم انقلاب

معظم له در سال ۱۳۱۸ شمسی در مشهد مقدس رضوی دیده به جهان گشودند، پدر و مادرش هر دو علوی بودند، پدر ایشان عالم جلیل آقای حاج سید جواد خامنه‌ای از علمای مشهد مقدس و امامان جماعت و مدرسان حوزه علمیه مشهد بود، و ما شرح حال او را در همین کتاب آوردیم.

مادر جلیله ایشان سیده علویه دختر عالم بزرگوار و مفسر قرآن حاج سید هاشم نجف آبادی از اعلام و رجال مذهبی مشهد مقدس و در مسجد گوهرشاد امام جماعت بودند و هر شب بعد از نماز تفسیر قرآن می‌نمودند و گروهی از مؤمنین از ایشان استفاده می‌کردند، شرح حال این عالم شریف و مفسر قرآن در این کتاب خواهد آمد.

تحصیلات او

حضرت آقای خامنه‌ای همانگونه که متذکر شدیم در بیت علم و فضیلت به دنیا آمدند، پدران و اجداد او همگان از علماء بزرگ و شخصیت‌های مذهبی بودند او از طرف

مادر مکرمه‌اش به حکیم و فیلسوف مشهور میرداماد می‌رسد، او نخست در دامان پدر و مادرش تربیت شد و راه وصول به علم و فضیلت را از آنان آموخت.

او از آغاز زندگی به تحصیل روی آورد و در نزد اساتید حوزه علمیه مشهد مقدس ادبیات و سطوح عالیه را فراگرفت و بعد در حوزه درس خارج فقیه عالی مقام و مجتهد و مرجع شیعه حضرت حاج سید محمدهادی میلانی قدس سره حضور پیدا کرد و از تقریرات آن استاد بزرگ استفاده کرد.

حضرت آقای حاج سید علی خامنه‌ای چند سال هم در حوزه علمیه قم تحصیل کردند و از اساتید حوزه علمیه و امام خمینی رضوان الله علیه هم استفاده نمودند، و بعد از مدتی قم را ترک کردند و به مشهد مقدس بازگشتند و در آنجا به خدمات مذهبی و تشکیل جلسات علمی و سیاسی پرداختند.

مبارزه با حکومت پهلوی

او در مشهد مقدس رضوی با طلاب جوان حوزه علمیه ارتباط برقرار کرد و با حکومت پهلوی که با علماء و رجال مذهبی در مورد تغییر قانون اساسی ایران درگیری پیدا کرده بود وارد مبارزه شده و از امام خمینی و افکار و اندیشه‌های او حمایت کرد و در منابر مساجد و حسینیه‌ها به سخنرانی پرداخت و افشاگری نمود.

در آن ایام سران نهضت در مشهد مقدس عبارت بودند از آقایان حاج سید محمدهادی میلانی مجتهد معروف و آقای حاج آقا حسن طباطبائی قمی از علمای عالی مقام و تعدادی از اساتید و سران حوزه علمیه و گروهی از بازاریان و دانشگاهیان که در صف اول مبارزه بودند و افکار عمومی را هدایت می‌کردند.

زندان و تبعید

حضرت آقای خامنه‌ای در منابر و سخنرانیهای خود مردم را از اوضاع و احوال

روز آگاه می‌گردانید و جامعه را به پیروی از دستورات امام خمینی رضوان الله علیه دعوت می‌کرد و سیاستهای جاری مملکت را محکوم می‌نمود، از این رو مقامات امنیتی و کارگزاران دولت در خراسان تحمل تبلیغات او را نداشتند.

فشارها بر علیه ایشان افزون گرفت مدتی معظم له را ممنوع از سخنرانی و منبر رفتن کردند، و ارتباط او را با مردم قطع نمودند، و زمانی هم به زندان انداختند و مدتی هم او را به نقاط دور دست و بد آب و هوا تبعید کردند، ولی او همچنان استوار ایستاده و هیچگاه تسلیم مقامات نشد.

حضرت آقای خامنه‌ای در انقلاب

معظم له از آغاز پیروزی انقلاب در صف مقدم رهبران قرار گرفت و از طرف امام خمینی قدس سره به عضویت در شورای انقلاب برگزیده شد، و یکی از ارکان مهم این شورا بود، و بعد از چندی به عنوان نماینده شورای انقلاب در ارتش و معاونت امور انقلاب در وزارت دفاع ملی معین گردید.

بعد از چندی از طرف امام خمینی به فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شد و در سازماندهی این سازمان نوپیاذ بسیار کوشش کرد، او بعد از طرف رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به عنوان امام جمعه تهران انتخاب گردید و در این سنگر بزرگ منشأ آثار و خدماتی شد.

در سال ۱۳۵۹ در هنگام انتخابات مجلس شورای اسلامی از طرف مردم تهران برای مجلس انتخاب گردید و راهی مجلس اول شد، و بعد از تشکیل شورای عالی دفاع به نمایندگی از طرف امام خمینی به این شورا رفت و مشغول خدمت گردید و گزارش امور را به امام می‌داد.

در تیر ماه ۱۳۶۰ هنگام سخنرانی در مسجد ابوذر تهران مورد سوء قصد قرار گرفت و مجروح گردید، مدتی در بیمارستان بستری شد و از این حادثه جان بدر برد

ولی دست او آسیب دید و هنوز هم دست او بهبودی کامل پیدا نکرده است.

حضرت آقای حاج سید علی خامنه‌ای در سال ۱۳۶۰ پس از شهادت محمدعلی رجائی رئیس جمهوری اسلامی ایران رحمه‌الله علیه به عنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردید، و دو دوره در این مقام انجام وظیفه کرد، و در این مدت رئیس شورای عالی دفاع و رئیس شورای انقلاب فرهنگی هم بودند.

معظم له پس از رحلت امام خمینی رضوان الله علیه در خرداد ماه سال ۱۳۶۸ توسط مجلس خبرگان به رهبری جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردید و در جای امام خمینی قرار گرفت و هنوز هم در این مقام انجام وظیفه می‌کند و انقلاب را رهبری می‌نماید و جمهوری اسلامی ایران را به پیش می‌برد.

مسافرت‌های رهبر انقلاب

ایشان در طول انقلاب به عنوان امام جمعه تهران و رئیس جمهوری اسلامی ایران مسافرت‌های متعددی به کشورهای خارج انجام دادند و از کشورهای چین، هندوستان، پاکستان، و چند کشور آفریقائی دیدن کردند و برای شرکت در جلسه سازمان ملل به نیویورک هم رهسپار شدند و در آنجا سخنرانی کردند.

در سال ۱۳۵۹ برای شرکت در مجلس بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجری در هندوستان شرکت کردند، جماعت اسلامی هندوستان از ایشان به عنوان امام جمعه تهران دعوت کرد تا در آن اجتماع عظیم شرکت کند و برای مسلمانان هندوستان سخنرانی نماید، و مواضع جمهوری اسلامی ایران را روشن سازد.

نگارنده این سطور هم در آن ایام در حیدرآباد بود، و این اجتماع در حیدرآباد هندوستان تشکیل می‌گردید، معظم له به حیدرآباد آمدند و در آن اجتماع چندین صد هزار نفری سخنرانی کردند، و از انقلاب اسلامی ایران سخن گفتند که در مطبوعات آن روز منعکس گردید، ایشان در این سفر از چند شهر هندوستان هم دیدن کردند و با

مسلمانان گفتگو نمودند.

آثار و تألیفات ایشان

حضرت آقای خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب در حالیکه یک خطیب و سخنران فصیح و بلیغی می‌باشند یک نویسنده خوش قلم هم هستند، ایشان از دوران جوانی کتابها و جزوه‌هایی در فرهنگ و معارف اسلامی تألیف کرده و کتابهایی را هم ترجمه کرده‌اند و اینک نام تعدادی از آثار معظم له را ذیلاً ذکر می‌کنیم:

- ۱- صلح امام حسن علیه السلام.
- ۲- ادعا نامه‌ای علیه تمدن غرب.
- ۳- نقش مسلمانان در آزادی هندوستان.
- ۴- طرح اندیشه‌های اسلامی در قرآن.
- ۵- ژرفای نماز.
- ۶- زندگی امام صادق علیه السلام.
- ۷- مجموعه سخنرانی درباره امامت.
- ۸- پرتوی از نهج البلاغه.
- ۹- مجموعه‌ای از دروس اسلام شناسی.
- ۱۰- مجموعه‌ای از خطبه‌های نماز جمعه.
- ۱۱- مجموعه سخنرانیها.
- ۱۲- مجموعه مصاحبه‌ها.
- ۱۳- شخصیت سیاسی حضرت رضا علیه السلام.
- ۱۴- ترجمه فی ظلال القرآن.
- ۱۵- پرسش و پاسخ.

مجموعه آثار و مقالات ایشان در حدود هشتاد عنوان می‌باشد که در قطعات

مختلف به چاپ رسیده‌اند و در اختیار همگان قرار گرفته‌اند.

۱۱۵۴- علی خان مستوفی

او از کارگزاران حکومت قاجار در مشهد مقدس بود، علی خان در زمان ولایت مؤید الدوله در خراسان مستوفی و پیشکار او بود، در روزنامه ایران شماره روز پنجشنبه دهم ماه ربیع الاول سال ۱۳۱۱ چنین آمده حاج میرزا علی خان مستوفی وزیر همه روزه با مراقبتی تمام به فیصل مهمام پیشکاری و اعمال مالیه و محاسبات مملکتی مشغول است.

امسال به واسطه قلت بارندگی بهار که قدری نقصان به حاصل غله خراسان رسید گندم خرواری سه تومان متدرجاً ترقی کرده به خرواری نه تومان و ده تومان رسید و عموم اهالی از متوطنین و زائرین متوحش و مضطرب‌اند و به ایالت شکایت کردند.

ایالت جلیله برای تنزل نرخ و توفیر غله و نان و نظم خباز خانه تدبیر صوابی اندیشیده عمل خباز خانه را به ملک التجار واگذار کردند، به محض رجوع این مهم به مشارالیه فوراً دو هزار خروار گندم که در انبار موجود داشت بیرون آورد از قرار خرواری هفت تومان به خبازان داد و قرار دادند نان را یک من هفتصد دینار بفروشند.

۱۱۵۵- علی خان مدنی

عالم عظیم الشأن، ادیب جلیل القدر، شاعر توانا، محقق عالی مقام سید علی خان صدرالدین حسینی مدنی از بزرگان علماء و رجال کم نظیر در قرن دوازدهم هجری بود، شرح حال این بزرگوار و خدمات علمی، دینی و ادبی او در تذکره‌ها و کتب رجال علم و ادب مشروحاً آمده است.

مؤلفان و تذکره نویسان از علم و دانش و فضیلت و ادب او بحث کرده‌اند و از

آثار و تألیفات او گفتگو نموده‌اند، و از شعر و ادب او وصف و تعریف کرده و از خصوصیات اخلاقی و شرافت نسب و خاندان وی مطالبی آورده‌اند و جوانب و اطراف زندگی او را شرح داده‌اند.

ما برای اینکه این عالم بزرگ و مشهور مدتی از عمر خود را در مشهد مقدس رضوی گذرانیده مختصری از حالات او را در این کتاب ذکر می‌کنیم، و کوشش می‌کنیم که نکات برجسته زندگی او را در اینجا نشان دهیم و از تألیفات و آثار او اطلاعاتی در اختیار خوانندگان قرار دهیم.

سادات دشتکی

سلسله نسب این خاندان به زید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌رسد و سید علی خان مدنی در کتاب شرح صحیفه سجادیه به این موضوع تصریح کرده و نسب نامه خود را در آن کتاب آورده است، و در کتاب سلوة الغریب گوید: جد این خاندان ابوسعید علی بوده که از نصیبین به شیراز هجرت کرد و در این شهر اقامت گزید.

ابوسعید علی در محله دشتک شیراز سکونت کرد و از این جهت این خاندان بزرگ به دشتکی مشهور گشتند، مهاجرت ابوسعید به شیراز در سال چهار صد و هفده بوده است، این خاندان در طول تاریخ همواره در شیراز و فارس، حجاز و هندوستان منشأ آثار و خدمات بوده‌اند، نام آنان در کتب تاریخ و تذکره‌ها آمده است.

سادات دشتکی در عصر صفویه مقام و موقعیت ممتازی داشته‌اند و مورد عنایت و توجه سلاطین این سلسله بوده‌اند، بطوری که در کتب تاریخ ثبت شده میرزا ابراهیم دشتکی با دختر ابراهیم میرزا صفوی که نوه شاه اسماعیل صفوی بوده ازدواج کرده است، و ابراهیم دشتکی در سال نهصد و نود در شیراز درگذشته است.

سادات دشتکی در مکه معظمه

بطوری که از مصادر و منابع استفاده می‌شود نخستین فرد از این خاندان سید نصیرالدین حسین از شیراز به حجاز مهاجرت می‌کند و در مکه معظمه اقامت می‌نماید، او مردی فقیه و عالمی جلیل بوده است، او بعد از سالها اقامت در مکه معظمه در سال ۱۰۲۳ در طائف وفات می‌کند و جنازه‌اش را به مکه معظمه حمل می‌کنند و به خاک می‌سپارند.

جد سید علی خان مدنی در مکه

مهاجرت نصیرالدین حسین به حجاز موجب می‌گردد که جد سید علی خان مدنی هم از شیراز به مکه هجرت کند و در مکه معظمه مقیم گردد، میرزا محمد معصوم دشتکی جد سید علی خان در مکه معظمه به نشر علوم و معارف اسلامی مشغول می‌گردد و در مسجدالحرام حوزه درس تشکیل می‌دهد و اهل تشیع و تسنن را به هم نزدیک می‌کند.

جد سید علی خان در مکه و طائف سالها به خدمات علمی و مذهبی ادامه می‌دهد او تابستانها را در طائف می‌گذراند و بقیه اوقات را در مکه معظمه به تدریس و تحقیق و تبلیغ صرف می‌نماید، او در مکه و طائف منازل و املاکی هم داشته است و سرانجام در سال ۱۰۳۲ درگذشت و فرزندش نظام‌الدین احمد جای او را گرفت.

پدر سید علی خان مدنی

نظام‌الدین احمد پدر سید علی خان مدنی در سال ۱۰۲۷ در شهر طائف متولد شد و در مکه معظمه به تحصیل پرداخت و به مقاماتی از علم و فضل و ادب رسید، و شهرتی پیدا کرد، در آن هنگام پادشاهان قطب شاهی دکن هندوستان نام او را شنیدند و از فضل و کمال و سیادت او آگاهی یافتند و او را به هندوستان دعوت نمودند.

او در سال ۱۰۵۵ شهر مکه را ترک گفت و به هندوستان رفت و در شهر حیدرآباد دکن به سلطان عبدالله قطب شاه پیوست، و با دختر او ازدواج کرد، و وزارت او را هم به عهده گرفت، نظام‌الدین احمد سالها در حیدرآباد به عزت و احترام گذرانید و منشأ خدمات علمی و دینی شد او در سال ۱۰۸۵ در حیدرآباد درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

ولادت سید علی خان مدنی

صدرالدین علی بن نظام‌الدین معروف به سید علی خان مدنی در سال ۱۰۵۲ در مدینه منوره دیده به جهان گشود، و در آنجا نشو و نما یافت و لفظ «بی غم» تاریخ تولد او می‌باشد، او ایام کودکی خود را در مدینه منوره و مکه معظمه و طائف گذرانید و تا چهارده سالگی در حجاز زندگی می‌کرد.

صدرالدین سید علی خان مدنی را از این جهت مدنی می‌گفتند که او در مدینه طیبه متولد شده بود، و به این نسبت مشهور گردید، در حالیکه او اکثر ایام زندگیش را در مکه و هندوستان گذرانید و بعد هم به ایران مهاجرت کرد و سرانجام در موطن آباء و اجدادی خود شیراز اقامت گزید و در همان جا هم وفات کرد.

مهاجرت به هندوستان

سید علی خان چهارده سال در مکه زندگی کرد و تحصیلات مقدماتی را در همین شهر آغاز نمود، و چون پدرش در هندوستان زندگی می‌کرد او هم مکه معظمه و حجاز را ترک گفت و عازم هندوستان گردید، وی در سال ۱۰۶۶ مکه را ترک گفت و به حیدرآباد دکن رفت و به پدرش در آن شهر پیوست و زندگی جدیدی را آغاز نمود. پدر او در حیدرآباد مقامی بزرگ داشت از طرفی داماد قطب شاه بود و از طرف دیگر وزارت و اداره امور کشور قطبشاهیان را در دست داشت، و از سوی دیگر مردی

عالم و دانشمند و ادیب و با کمال بود و مجالس درس و بحث داشت و گروهی نزد او تحصیل می‌کردند، و از هر جهت معزز و محترم بود.

تحصیلات سید علی خان مدنی

همان گونه که تذکر دادیم سید علی خان مقدمات علوم را در مکه معظمه فرا گرفته بود، در آن ایام تحصیلات از کودکی آغاز می‌گردید، و از اینکه او در مکه نخست نزد چه شخصی حاضر گردیده و علم فرا گرفته است در مصادر ذکر نشده و از اساتید او در مکه و یا مدینه نام برده نشده است.

او بعد از ورود به هندوستان و استقرار در شهر حیدرآباد به تحصیلات خود ادامه داد، و در محضر پدرش و سایر استادان و معلمان که در آن روز در حیدرآباد دکن اقامت داشتند به تکمیل معلومات خود پرداخت و در اندک زمانی از علوم و معارف و فضائل و مکارم بهره‌مند گردید و از معقول و منقول و ادب اطلاعات فراوانی بدست آورد.

کارهای علمی و سیاسی او در دکن

سید علی خان مدنی در حیدرآباد تحصیلات خود را پایان داد و در کنار پدر به کارهای سیاسی و اجتماعی هم مشغول گردید، او با خاندان سلاطین قطبشاهی وصلت کرد و با دختری از خانواده شاهی ازدواج نمود، و در تشکیلات حکومتی هم سمتی به او واگذار شد، و از طرف عبدالله قطبشاه به لقب خانی هم ملقب گردید و به سید علی خان مشهور گردید.

او در حیدرآباد که پایتخت قطبشاهیان بود حوزه درس تشکیل داد و شاگردان زیادی در حوزه درس او شرکت می‌کردند، سید علی خان علاوه بر تدریس و کارهای حکومتی به تألیف و تصنیف هم مشغول بود و کتابهای زیادی هم تألیف کرد، او در

حدود چهل و هشت سال در حیدرآباد اقامت گزید و تمام این مدت از کارهای علمی و اجتماعی باز نایستاد.

سلطان عبدالله قطبشاه مدت چهل و هشت سال در منطقه دکن هندوستان سلطنت کرد، او به نظام‌الدین احمد پدر سید علی خان علاقه داشت و او را به دامادی خود برگزید، بعد از درگذشت پدر، سید علی خان باز هم مورد احترام قطب شاه بود، و به کارهای خود می‌رسید، و کسی مزاحم او نبود، عبدالله قطب شاه در سال ۱۰۸۳ درگذشت.

بعد از عبدالله ابوالحسن تاناشاه در حیدرآباد به سلطنت رسید این ابوالحسن مردی ضعیف بود، در زمان سلطنت او گروهی کارهای کشور را در دست گرفتند که باعث ضعف دولت قطبشاهیان گردید این گروه با اقدامات خود باعث شدند تا دشمن در دربار نفوذ کند و در میان کارگزاران و ابوالحسن تاناشاه اختلاف ایجاد نماید.

تا نظام‌الدین احمد در قید حیات بود کسی متعرض سید علی خان نگردید، و او محترمانه زندگی می‌کرد و وظائفش را انجام می‌داد، نظام‌الدین احمد یکسال بعد از درگذشت عبدالله قطبشاه وفات کرد، بعد از درگذشت او، ابوالحسن تاناشاه دستور داد سید علی خان را به دربار او را ندهند و او را محدود کنند و اطرافیان نظام‌الدین احمد را از کارها برکنار نمایند.

سید علی خان در این مورد نامه‌ای برای ابوالحسن تاناشاه نوشت و او را در جریان کار خود قرار داد، و بعد همراه خانواده خود از حیدرآباد به برهانپور رفت و با شاه ملاقات نمود، سلطان به او احترام گذاشت و او را با خود به اورنگ آباد برد و حکومت این شهر را به او داد، و بعد هم چند بار تغییر مقام داد و در آخر به حکومت برهانپور منصوب شد.

با مطالعه در حوادث زمان سلطنت ابوالحسن تاناشاه آخرین سلطان از سلسله قطبشاهیان دکن معلوم می‌گردد گروهی در دربار او بوده‌اند که وجود سید علی خان و

امثال او را به خاطر منافع خود تحمل نمی‌کردند، از این رو او را از حیدرآباد مرکز حکومت دور نمودند، و او را در شهرهای کوچکی مانند برهانپور منزوی کردند. دور شدن شخصیت‌هایی مانند سید علی خان از مرکز حکومت سبب گردید تا دشمنان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام در مرکز سلطنت سلاطین قطبشاهی نفوذ کنند و این حکومت را ساقط کنند و در نتیجه اورنگ زیب بر حیدرآباد مسلط گردید و شیعیان را قتل عام کرد و حکومت سلاطین شیعه قطبشاهی را برانداخت.

بازگشت سید علی خان به مکه معظمه

سید علی خان مدنی از هندوستان بار دیگر به مکه معظمه برگشت در اینجا بین مورخان و تذکره نویسان تاریخ عزیمت او از هندوستان به مکه مختلف آمده، مؤلف نجوم السماء گوید: او از ابوالحسن تانا شاه اجازه گرفت به مکه معظمه برود، او هم اجازه داد و سید با خانواده‌اش به مکه معظمه بازگشت.

اما حاج میرزا حسن فسانی در فارسنامه می‌گوید: سید علی خان مدنی در سال ۱۱۱۲ به مکه معظمه بازگشت، در این صورت او در هنگام سقوط سلطنت قطبشاهیان در هندوستان بوده، زیرا ابوالحسن تانا شاه آخرین سلطان قطبشاهی در سال ۱۰۹۸ سقوط کرد و در سال ۱۱۱۱ هم درگذشت، و سید علی خان دو سال بعد از وفات تانا شاه هندوستان را ترک کرده است.

در هر صورت او به مکه معظمه بازگشت و املاک موروثی خود را آباد کرد و در مکه معظمه منازل و دکانینی داشته و آنها عبارتند از: ۱- منزل بزرگی در مقابل بازان، ۲- یک خانه و مدرسه در کنار باب العمرة، ۳- خانه‌ای در بازارچه مکه معروف به بیت شدم، ۴- منزلی و رباطی در کنار بیت القهوة، ۵- خانه و دکان و قهوه‌خانه در مکه معظمه.

اما املاک او در طائف عبارتند از: ۱- زمینهای مزروعی در قریه سلامه،

۲-باغهایی در همین محل که از آب سلامه آبیاری می‌شوند، ۳-املاک واقع در قریه مثنا که از چشمه مثنا آبیاری می‌شوند، سید علی خان تمام این منازل و املاک را وقف بر اولاد خود نمود و تولیت آنها را هم به عهده فرزندان ارشد خود گذاشت، حاج میرزا حسن فسانی گوید این وقفنامه در دست من می‌باشد.

مسافرت به ایران و توطن در مشهد مقدس

او مدت سه سال در مکه معظمه بسر برد و املاک و منازل خود را سر و سامان داد، در سال ۱۱۱۶ شاه سلطان حسین صفوی از او دعوت کرد به ایران بیاید، او هم حجاز را ترک گفت و به طرف ایران آمد او از طریق نجد به عراق رفت و به عتبات عالیات مشرف گردید و بعد از زیارت اعتاب مقدسه رهسپار اصفهان شد.

سید علی خان وارد اصفهان گردید و با شاه سلطان حسین و ارکان حکومت او دیدن کرد، و بعد از مدتی به مشهد مقدس رفت و در آنجا قصد توطن کرد و تصمیم گرفت برای همیشه در آنجا سکونت کند، و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام زندگی نماید.

او هنگامیکه تصمیم گرفت در مشهد بماند چند آبادی در نیشابور خریداری نمود تا از در آمد آنها به زندگی خود ادامه دهد و امرار ماش نماید، آن آبادیها عبارت بودند از: اراله آباد، مزرعه ده نو، مزرعه رباط ترکمان، مزرعه ریچندن و مزرعه زیکار. سید علی خان رضوان الله علیه مدتی در مشهد توقف کرد ولی بعد از چندی هوای مشهد مزاج او را بر هم زد و از اعتدال خارج نمود، او املاکی را که در نیشابور خریده بود وقف اولاد کرد و مشهد را ترک گفت و رهسپار اصفهان گردید، و در اصفهان هم توقف زیادی ننموده به شیراز رفت.

شیخ محمد علی حزین در تذکرة الماصرین کتاب خود را از شرح حال سید علی خان شروع کرده و گوید: سید کبیر و فاضل نحریر صدرالدین سید علی خان بن سید

نظام‌الدین احمد حسینی، خلف سلسله علیه غوث العلماء میر غیاث‌الدین منصور شیرازی است.

ولادت با سعادت سید علی خان و نشو و نمای ایشان در حجاز اتفاق افتاد در خدمت والد مبرور خود به حیدرآباد دکن ارتحال و چندی در آن مقام به اجلال و اکرام گذرانید بعد از چندی با همه تجمل و احترام کراحت تمام از مکت در آن مقام به خاطر سید علی خان مرحوم راه یافت.

قطع علائق از آن دیار نموده به مکه مکرمه انتقال فرمود، و پس از چندی به عزیمت زیارت عتبه علیه غریه و مشاهد مقدسه عراق با کاروان حاج ایران به نجف اشرف آمده شرف ادراک آن سعادت یافت پس ارخای عنان به صوب دارالسلطنه اصفهان فرمود.

اشراف و اکابر و اعیان و سلطان مقدم او را به اکرام و اعزاز تلقی نمودند راقم حروف در آن بلده فاخره با آن سلاله عزت طاهره صحبت‌های مستوفی داشت، عهد محبت و وفاق در میان استحکام تمام یافته بود آخر به شیراز رفته داعی حق را اجابت نمود در جوار مراقد اجداد خود امیر صدرالدین محمد و امیر غیاث‌الدین منصور آرامگاه یافت بالجمله سید عالی قدر در علوم عربیت امام اعلام و در بلاغت نظما و نثرا به منتهی المرام و اقصی‌المقام ارتقاء نموده و اعوام و دهور انقضاء یافته که در عرب شاعری چون او به عرصه ظهور نیامده بود و در اکثر علوم نیز وسیع الباع و به دقت طبع وجودت ذهن مزید می نمود.

اقامت در شیراز و درگذشت او

او از اصفهان رهسپار شیراز شد و به دیار آباء و اجدادی خود رفت و در آنجا قصد اقامت نمود، سید علی خان در محله بازار مرغ شیراز خانه‌ای مناسب خود خریداری کرد و در آنجا سکونت اختیار نمود، زندگی وی در شیراز چندان طولی

نکشیده مردم از وجود او منتفع نشدند، سید علی خان در ذی حجه سال ۱۱۱۸ دیده از جهان فرو بست و بدن پاکش در بقعه احمد بن موسی مشهور به شاهچراغ به خاک سپرده شد.

تألیفات و آثار او

او در طول زندگی کتابهای زیادی تألیف کرده تعدادی از آنها چاپ و تعدادی هم به صورت خطی در کتابخانه‌ها موجود می‌باشند و امیدواریم توسط محققان چاپ و منتشر گردند و اینک فهرست آثار او:

- ۱- سلافة العصر در حالات شعراء معاصر.
- ۲- ریاض السالکین شرح صحیفه سجادیه.
- ۳- انوار الربیع در علم بدیع.
- ۴- الحدائق الندیة در شرح صمدیه مبسوط.
- ۵- الفرائد البهیة در شرح صمدیه مختصر.
- ۶- سلوة الغریب در غرائب و عجائب.
- ۷- الکلم الطیب در ادعیه و احراز.
- ۸- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة.
- ۹- دیوان اشعار عربی.
- ۱۰- رساله در سلسله راویان از خاندان او.
- ۱۱- شرح ارشاد در علم نحو.
- ۱۲- الطراز الاول در علم لغت و ادب.
- ۱۳- رساله در اغلاط فیروزآبادی مؤلف قاموس.
- ۱۴- تخمیس قصیده برده.
- ۱۵- شرح حال صاحب بن عباد.

۱۶- شرح قصیده فرزددق.

۱۷- تذکرة، ۱۸- الزهرة، ۱۹- کشکول.

۲۰- نغمة الاغانى.

۲۱- الحاشية على المحيط لابن عباد.

۲۲- احوال صحابه و تابعين.

منابع شرح حال او

۱- رياض العلماء تأليف ميرزا عبدالله افندى.

۲- امل الآمل شيخ حر عاملى.

۳- روضات الجنات سيد محمدباقر خوانسارى.

۴- طبقات اعلام شيعه شيخ آغا بزرگ تهرانى.

۵- نجوم السماء محمدعلى کشميرى.

۶- تذکرة المعاصرين شيخ على حزين.

۷- فارسنامه حاج ميرزا حسن فسانى.

۱۱۵۶- على دايه در طوس

او از کارگذاران و اميران لشکر سلطان مسعود غزنوى بوده است، هنگامیکه ترکان سلجوقى به سرکردگی طغرل بک در خراسان قيام کردند، امير مسعود او را با جماعتی از اميران و سران لشکر بطوس فرستاد تا در برابر ترکان سلجوقى قرار گیرند. ابوالفضل بيهقى در تاريخ مسعودى ضمن حوادث سال ۴۲۳ گوید: على دايه را به جامه خانه بردند و خلعت سپاه سالارى پوشانیدند که خواجه بزرگ گفته بود که از وی وجیه ترمردى و پیرى نیست و آلت وعدت و مردم و غلام دارد و چنان خلعتی که رسم قدیم بود سپاه سالاران را پوشانیدند و بازگشت و او را نیکو حق گزاردند.

دیگر روز سوی خراسان رفت با چهار هزار سوار سلطانی چنانکه جمله گوش به مثالهای تاش فراش سپاه سالار دارند و از آن طاهر دبیر و بطوس مقام کنند و پشتیبان آن قوم باشند و همکنان را دل می دهد و احتیاط کند تا در خراسان خلل نیفتد.

در حوادث سال ۴۲۴ گوید: امیر رضی الله عنه سپاهسالار علی دایه را مثال داد تا بطوس رود و حاجب بزرگ بلکاتکین سوی سرخس و طلیعه فرستند و احوال ترکمانان مطالعه کنند و حاجب بزرگ بلکاتکین از نیشابور برفت با غلامان و خیل خود. سپهسالار علی دیگر روز با نامه ها با کالنجابا مجزمان تا هشیار و بیدار باشد و لشکری قوی بدهستان فرستد تا بر باط مقام کنند و راهها نگاه دارند و هم چین نامه ها رفت به نسا و باورد تا شحنه و مردم آن نواحی گوش به سپهسالار علی و حاجب بلکاتکین دارند.

نگارنده گوید:

این همه تمهیدات برای جلوگیری از ورود ترکان سلجوقی به خراسان و حفظ شهر نیشابور بود که ترکان در صدد تسخیر آن بودند، ولی سپهسالاران مسعود نتوانستند جلو آنها را بگیرند، تا سلطان مسعود خود در جنگ حاضر گردید، و از طغرل بک شکست خورد، و سرانجام نیشابور بدست ترکان سلجوقی افتاد و آنها بر خراسان مسلط شدند.

۱۱۵۷- علی خان زنگنه

او یکی از کارگزاران و عوامل شاه عباس دوم بود، هنگامیکه شاه عباس در مازندران اقامت داشت از طرف مردم مشهد و متولی آستان قدس رضوی شکایت هائی از حاکم مشهد صفی قلی خان به او رسید و از شاه عباس درخواست شده درباره او دستور رسیدگی صادر شود.

شاه عباس برای شیخ علی خان زنگنه حکمی صادر کرد و او را مامور نمود تا در

این مورد اقدام کند. متن این حکم که در سال ۱۰۷۷ صادر گردیده به این شرح است و ما آن را از قصص خاقانی در اینجا نقل می‌کنیم:

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه زینالایاله و الشوکه و الجلاله و العز و الاقبال شیخ علی خان زنگنه سردار لشگر ظفر اثر خراسان و حاکم کلهر و سنقر به عنایت شاهانه سرافراز گشته بداند که بنا بر بد سلوکی و ناسازگاری صفا قلی بگلبرگی مشهد مقدس معلی و ارتکاب بعضی امور و شکایت رعایای الکای مذکور از مشارالیه او را از امر مزبور معزول فرمودیم.

عرایض رعایا که مشتمل بر زیادتى و بی‌حسابی مومی‌الیه داده بودند نزد آن عالی‌جاه فرستاده شد و انشاءالله عنقریب حاکم به جهت الکاء مذکور تعیین و فرستاده خواهد شد، چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد مومی‌الیه را در خانه بدون اینکه قید و بندی داشته باشد محبوس ساخته مردم اعتمادی تعیین نماید که همه وقت به محافظت و محارست او مشغول بوده باشند.

کل اسباب و اموال و مایعرف او را به وقوف وزیر خراسان ضبط نموده چند نفر از ملازمان و عمله او را که دخیل معاملات مشارالیه بوده باشند به دستور به مردم اعتباری سپارد که نگاه دارند و عمل کرد مومی‌الیه را صیغه به صیغه از روی دفاتر جزو روزنامجات او مشخص نموده نسخه منقحه بر آن درست داشته با نسخه اموال او به مهر وزیر خراسان به درگاه جهان‌پناه فرستند.

مومی‌الیه را به دیوان حاضر نموده به حضور عالی‌جاه متولی آستان منوره مقدسه مطهره و وزیر خراسان به حقیقت مقدمات که رعایا در عرائض مذکور عرض نموده‌اند رسیده حقیقت مقدمات واقعی را عرض نماید و در باب محافظت مشارالیه عالی‌اهتمام به تقدیم رساند.

تا تعیین حاکم، شهر و بلوکات را به واجبی ضبط نموده نگذارد که از احدی بر رعایا و غیر هم ستمی واقع شود، و به توجهات شاهانه سرافراز و مستمال باشد، تحریرا

شهر صفر سنه ۱۰۷۷ در اثر این حکم شیخ علی خان زنگنه به مشهد مقدس رفت و به جریان رسیدگی نمود.

۱۱۵۸- علی قباد بک

او از کارگزاران شاه عباس دوم صفوی بوده است، در قصص خاقانی آمده است، شاه عباس ثانی به قباد بک ایشیک آغاسی باشی حرم علیه دستور داد تعمیر عمارات فیض بخش سرکار مقدس امام مفترض الطاعة فرموده، و به لسان گوهر بار مقرر فرمودند که صحن آستان مقدسه روضه را از خشت فرش و جدار آن مقام رفیع البنیان را کاشی و دیگر که تعمیر لازم باشد بنحوی شایسته بنماید.

۱۱۵۹- علیرضا آریان

از شاعران معاصر مشهد مقدس بوده است، گلشن آزادی در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: علی رضا آریان فرزند عبدالوهاب از جوانان تحصیل کرده و مستعد خراسان بود، او در فرهنگ خراسان بکار اشتغال داشت و شعر می سرود و در مجلات مقاله می نوشت، قطعه ذیل از آثار او می باشد:

برکه همچون دمی قرین امید	هست آرام و رفته اندر خواب
گشته از سبزه ها کناره آن	با صفا همچو خاطرات شباب
از جمال و جلال افسونگر	دامن سبزه ها و چهره آب
گوئیا نقش آرزو بستند	بر رخ خواب رفته مرداب
رنگ زیبای آسمان در آن	می نماید چو گوهری نایاب
بر روی برکه مرغ دریائی	می رود همچو عمرها بشتاب
جمله بخشد بروح آرامش	قلب را می رهاند از تب و تاب
کاش جاوید بود این همه لطف	کاش هرگز نگشت زشت و خراب

۱۱۶۰- علیرضا عباسی

او از خطاطان و هنرمندان عالی مقام عصر صفوی بوده است علیرضا از اهل تبریز بود و در آنجا نشو و نما یافت و دنبال تحصیل و هنر رفت، وی در این شهر نزد اساتید خط آموخت و در زمره خوشنویسان درآمد و به دربار شاه عباس صفوی راه پیدا کرد و نزد او مقرب گردید.

او همواره ملازم شاه عباس بود و در سفرها نیز او را همراهی می نمود، از این رو به عباسی شهرت پیدا کرد و او را علیرضا عباسی گفتند، گویند شاه عباس به اندازه ای به او علاقه داشته که خود شبها شمعدان را بدست می گرفت تا وی خط بنویسد.

علیرضا عباسی در مشهد مقدس رضوی هم از خود آثاری به جای گذاشته که هنوز هم نام او در اماکن متبرکه موجود می باشد، کتیبه ای در ایوان ساعت صحن کهنه حضرت رضا علیه السلام هست که در آن آمده فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله، صدق رسول الله صلی الله علیه و آله، کتبه علیرضا العباسی.

یکی از آثار جاودانی او در مشهد مقدس رضوی کتیبه صندوق چوبی روی قبر مطهر حضرت رضا علیه السلام است، شاه عباس صفوی صندوقی از چوب روی قبر مطهر امام هشتم علیه السلام در داخل ضریح می گذارند کتیبه های این صندوق با خطوط طلائی علیرضای عباسی بود.

در سال ۱۳۱۱ شمسی این صندوق را از داخل ضریح بر می دارند و به جای آن یک صندوق سنگی می گذارند، خطوط طلائی علیرضای عباسی را که بسیار هنرمندانه و زیبا نگارش یافته بود به موزه منتقل می کنند و بعد هم به تهران می برند و به بانک ملی تحویل می دهند این کتیبه نفیس و کم نظیر سالها در مخزن بانک ملی ایران در تهران می ماند و بعد به مشهد مقدس منتقل می گردد و در موزه آستان قدس قرار داده می شود، ما درباره این کتیبه و جریان نقل و انتقال آن در کتاب تاریخ آستان قدس بطور تفصیل

بحث کرده ایم.

از علیرضای عباسی خطوط و قطعه‌هائی در موزه‌ها و کتابخانه‌های ایران و خارج کشور موجود است، جویندگان در این باره به کتاب شرح احوال خوشنویسان تالیف مهدی بیانی مراجعه کنند، تاریخ وفات او دقیقاً معلوم نیست و به قولی او یکصد و بیست و پنج سال عمر کرده است.

نصر آبادی در تذکره خود گوید: مولانا علی رضا تبریزی است، بسیار پاکیزه وضع و آدمی روش بوده است، هفت قلم را خوش می‌نوشت کتابه در مسجد شیخ لطف‌الله و کمرصفه در مسجد جامع عباسی خط اوست و به طاقهای روی بازار خفافان و حلاجان واقع بدر مسجد شیخ لطف‌الله دو رباعی به خط نسخ نوشته و خوب نوشته این طرفه که بر (خوش نویسنده) با علی رضا در عدد موافق آمده این رباعی از ایشان مسموع شد:

تا خانه نشین شدی تو ای در خوشاب	پیوسته مراست از غمت دیده پر آب
من خانه دل خراب کردم ز غمت	تو خانه نشین شدی و من خانه خراب

۱۱۶۱- علی رضا مشهدی

او هم از خوشنویسان مشهد مقدس بوده است میر منشی در گلستان هنر در حال میر احمد حسینی مشهدی گوید: مولانا علی رضا مشهدی از شاگردان مخصوص میر احمد بود، او بسیار خوش می‌نوشت و بعد از میر مدتی در مشهد مقدس بود و زود رحلت نمود، و در تذکره خط و خطاطان و تذکره لسان الملک هم نام او ذکر گردیده و سخنان میر منشی را که در گلستان نقل شده عیناً ذکر شده است.

۱۱۶۲- علی رضا آگاه

از شاعران مشهد مقدس بوده است، میر علی شیر قانع تتوی در مقالات الشعراء

گوید: آگاه میر علی رضا نام مشهدی به عنوان تجارت به سند آمده کالای بلاغتش معروض بارگاه میرزا شاه حسن ارغون گردید و میرزا بجان خریدار گوهر گرانمایه استعدادش شد، تا حیات معزالیه نقد آمالش کامل عیار و جنس حالش گرم بازار بود، بعد فوت او به وطن مراجعت کرد و در مدح میرزا گفته:

خلق حسن از نقش جبینت روشن زیبد بولای علیت نام حسن

۱۱۶۳- علی رضا واعظ

از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است علامه تهرانی گوید: علی رضا واعظ مشهدی فرزند علی دوست یک دوره اصول و فروع و روضه کافی را در سال ۱۰۴۹ به خط خود نوشته و نسخه‌ای از آن در مدرسه سبزواری مشهد موجود است، ظاهراً مقصود مدرسه باقریه می‌باشد که در سال ۱۳۵۴ هنگام توسعه فلکه تخریب گردید.

۱۱۶۴- علی رضا رضوی

از علماء مشهد مقدس و از سادات رضوی این شهر بوده است، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: علی رضا رضوی فرزند حاج میرزا حسن از علماء اعلام و فقهاء کرام بود، بعد از والد ماجدش بترویج احکام شرعی و رسیدگی بامور خلق مصروف بود، او در سال ۱۲۸۲ به مکه معظمه مشرف گردید، و پس از انجام مناسک حج هنگام مراجعت درد و منزلی مکه معظمه در گذشت.

۱۱۶۵- علی رضا شهرستانی

او از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب الذریعة ذیل عنوان تمدن اسلام گوید: تمدن اسلام کتابی است فارسی، مؤلف آن سید علی رضا فرزند سید علی اصغر شهرستانی می‌باشد، او در مشهد مقدس یک روز نامه‌ای بنام

ترویج اسلام در سال ۱۳۴۶ قمری چاپ می‌کرد.

۱۱۶۶- علی زرگر باشی

او یکی از هنرمندان و میناکاران و مذهبیان مشهد مقدس در زمان خود بوده است، میناکاری دربار دارالسلام به دارالسرور که در سال ۱۳۹۵ نصب گردیده، توسط او میناکاری و تزئین گردیده است و آبیاتی از مرحوم ریاضی در آن در کتابت شده است.

۱۱۶۷- علی ساروی

از شعراء و اهل ادب بوده است، نصرآبادی در تذکره خود گوید: ملاعلی مشهور به حبش از ولایت ساری مازندران است، گویا نسبت به بلال مؤذن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دارد، مرد فاضل کریم الطبع بوده، در اوائل شباب در مشهد مقدس به تحصیل مشغول بود.

بعد از آن تا آخر عمر به قضای بعضی از الکاء مازندران اشتغال داشت، اما اوقات صرف صحبت موز و نان می‌کرد، در اول حال دانش تخلص می‌نمود و در آخر جاوید تخلص داشت و در سنه ۱۰۷۰ در اصفهان فوت شد و در مزار بابا رکن الدین در بقعه محمد بک مدفون است از اوست:

یاد رخ تو در دل اندوهگین ما چون تیر غمزه تو بود دلنشین ما
برعکس مدعای دل خویش چون نگین پیداست سرنوشت ز لوح جبین ما

۱۱۶۸- علی سرخوش

او از شاعران مشهور عصر خود در مشهد مقدس بوده است، در تذکره صد سال خراسان آمده علی متخلص به سرخوش از شعرای معروف عصر خود در مشهد بود و تا اوائل این قرن در این شهر می‌زیست، اولاد و احفاد او هنوز وجود دارند، از طلوعی نقل

شده که سرخوش هراتی بوده است.

سرخوش علاوه بر سرودن شعر خوش خط هم بوده و کتابهایی هم استنساخ کرده است، از طلوعی نقل شده که اوسه دیوان داشته ولی اکنون اثری از آنها نیست، او در جریان قیام و شورش سالار از وی حمایت کرده و در این مورد گفته است:

دست خواهم زد بدامان خواجه ایام را
گر برای بی زری از بنده بیزار آمده است
نامور سالار دریا دل که از روز ازل

بر خداوندان گیتی میرو سالار آمده است
نگارنده گوید: اکنون در کتیبه‌های اماکن مقدسه رضوی اشعاری از سرخوش بر دیوارها نقش بسته است، از آن جمله در صفه‌ای که از دارالسیاده بدارالحفاظ رفت و آمد می‌شود کتیبه‌ای است که در سال ۱۲۷۱ در آنجا نصب گردیده است.

قصیده‌ای دیگر هم از سرخوش در ایوان طلای صحن نو با خط نستعلیق در زمینه لاجوردی با طلا نوشته شده، این قصیده بیست و پنج بیت است و بسیار هنرمندانه کتابت و تذهیب شده است و یکی از زیباترین خطوط در آستان قدس رضوی می‌باشد.

۱۱۶۹- علی خراسانی

از شاعران و ادیبان خراسان بوده است، قدرت‌الله کوپاموی در تذکره نتایج الافکار گوید: میر سید علی متخلص به سید اصلش از مشهد مقدس است بنظم پردازی طبع بلند داشت و فکر دشوار پسند، در مشق سخن از هم طرازان میر معز موسوی‌خان فطرت بود و به کلام متین راه سخن سنجی می‌پیمود آخر در اوائل مائة ثانی عشر سفر دار آخرت نمود از اوست:

و ز بحر وجودش دو جهان نقش بر آب است

با هستی او هستی ما موج سراب است

۱۱۷۰- علی سیستانی

او از علماء، فقهاء و مراجع بزرگ عصر حاضر است و در نجف اشرف اقامت دارد، شرح حال معظم له و آباء و اجدادش که به سیستانی شهرت دارند در فرهنگ سیستان انشاء الله نگارش خواهد یافت.

۱۱۷۱- علی شاه افشار

او علی قلی خان افشار برادر نادر شاه بود وی بعد از کشته شدن نادر شاه در فتح آباد خوشان در مشهد مقدس مدعی جانشینی نادر شاه شد و در ماه جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ در مشهد بر تخت سلطنت نادری جلوس کرد و خود را علی عادل شاه معرفی نمود.

علی شاه در زمان نادر مدتی حاکم مشهد بود و خلق و خوی مردم این شهر را می دانست، او بعد از اینکه بر تخت سلطنت نشست نخست به قلع و قمع اولاد نادر شاه که در کلات بودند پرداخت و کلیه خزائن و جواهرات او را که در کلات محفوظ بود بدست آورد.

او یکی از سرداران خود را به کلات فرستاد و شاهزادگان نادری را به مشهد مقدس آورد و تعدادی از آنها را هلاک کرد و ذخائر نادری را بزور از آنها گرفت، او در مشهد بنام خود سکه زد و دستور داد در خطبه های رسمی نام او را بخوانند.

بعد از استقرار بر حکومت در صدد استمالت از امرا و خوانین خراسان برآمد زیرا بعد از کشته شدن نادر شاه شیرازه حکومت از هم پاشید و هرامیری در منطقه خود دم از استقلال می زد و منتظر حوادث بود، او در این باره بسیار کوشش کرد و بذل و بخشش نمود و اموال و ذخائر را در این راه صرف نمود.

علی شاه فردی ستمگر و قسی القلب بوده است او برای رسیدن به سلطنت به هر

کاری دست زد حتی بر ضد نادرشاه اعلامیه‌ای صادر کرد او را متهم کرد که شیعیان را از دم تیغ گذرانید و از اهل سنت حمایت نمود، علی‌شاه برای اینکه فرزندان نادر مزاحم او نشوند همه را کشت و تنها شاه‌رخ فرزند رضاقلی میرزا را که مادرش از صفویه بود زنده نگه داشت.

جنگ بین دو برادر

ابراهیم خان برادر کوچک علی‌شاه که در مرکز ایران حکومت می‌کرد با سلطنت برادرش علی‌شاه به مخالفت برخاست، علی‌شاه از این جریان آگاه گشت و به طرف او لشکر گشید ابراهیم خان هم هنگامیکه شنید برادر بطرف او در حال حرکت می‌باشد وی نیز لشکر خود را مهیا کرد و آماده جنگ شد.

این دو لشکر در چمن سلطانیه به هم رسیدند، جنگ سختی در گرفت، در حین جنگ گروهی از لشکریان او به نیروهای برادرش ابراهیم خان پیوستند، او دریافت که تاب مقاومت ندارد، از این رو با چند نفر از یاران خود بطرف تهران گریخت و در آنجا مستقر گردید.

ابراهیم خان از جریان آگاه شد، افرادی را نزد حاکم تهران که از طرف علی‌شاه در آنجا حکومت می‌کرد فرستاد و از او درخواست کرد علی‌شاه را دستگیر کند و نزد او بفرستد، حاکم تهران به امیر خود پشت کرد و گروهی از اهالی تهران را واداشت رفتند و علی‌شاه را دستگیر کردند.

آنها هم رفتند و علی‌خان را دستگیر نمودند و نزد ابراهیم خان برادرش بردند، او هم در اثر تحریکات اطرافیانش دستور داد برادرش را کور کردند، بعد از آن بطرف آذربایجان رفت و با مخالفان خود به جنگ پرداخت و برادر کورش را نیز همواره با خود می‌برد.

کشته شدن علی شاه

ابراهیم خان بعد از اینکه از آذربایجان برگشت علی شاه را در قم گذاشت و خود عازم خراسان گردید هنگامیکه به آبادی سرخه نزدیک سمنان رسید لشگریانش پیرامون او را ترک کردند، گروهی نزد شاهرخ به مشهد رفتند و جماعتی هم به ولایات خود رهسپار شدند.

ابراهیم خان ناگزیر شد بار دیگر به قم برگردد، اهالی قم دروازه شهر را روی او باز نکردند، او با جماعتی از افغانها که همراه او بودند با زور وارد شهر شدند و شهر را غارت کردند و خانه‌ها را ویران نمودند، پس از قتل و غارت اهالی قم افغانها او را رها کردند و بطرف قندهار رفتند.

ابراهیم تنها ماند و با تنی چند از همراهان در قلعه‌ای تحصن اختیار کرد، اهل قلعه او را دستگیر کردند، و جریان را به شاهرخ در مشهد اطلاع دادند او هم دستور داد ابراهیم خان را کور کردند و بعد هم در بین راه مشهد او را کشتند و جنازه‌اش را به مشهد حمل کردند.

علی شاه هم که در قم بود بار و بنه را برداشت و به طرف مشهد رفت در همان روز ورود به مشهد او را به قصاص خون فرزندان نادر کشتند، در خبر دیگری آمده جماعتی از مشهد به قم آمدند و ابراهیم خان را با علی شاه که هر دو کور شده بودند بطرف مشهد بردند.

آنها در بین راه ابراهیم خان را در حالیکه از هر دو چشم نابینا بود کشتند و علی شاه را به مشهد بردند، و بعد از رسیدن به مشهد مقدس او را به حرم سرای نادری سپردند، و زنان هر کدام با حربه‌ای به او حمله کردند و بدنش را ریز ریز نمودند و این واقعه در ماه جمادی الاول سال ۱۱۶۲ رخ داد.

نگارنده گوید: اساس کور کردن مجرمان را شخص نادر شاه افشار در حکومت خود رسمیت داد، او فرزندش رضا قلی میرزا را کور کرد، علی شاه برادرزاده‌اش

تعدادی از اولاد نادر را کور نمود، ابراهیم خان برادرزاده دیگر او برادرش علی شاه را کور کرد، شاهرخ میرزا نوه نادر شاه ابراهیم خان را کور نمود، و سرانجام شاهرخ هم به دستور علی خان قاننی کور شد، فاعتبروا یا اولی الابصار.

کارهای علی شاه در مشهد

علی شاه افشار بعد از اینکه در مشهد مقدس به سلطنت نشست، از تشیع رسماً پشتیبانی کرد و سیاست‌های نادر را در مورد از رسمیت انداختن تشیع در ایران محکوم نمود، او در این مورد اعلامیه نوشت و به سراسر ایران فرستاد و در این اعلامیه آورده بود:

چون نادر شاه مذهب شیعه را وا گذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور اعتسافش از حد گذشت، چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سر بندگان خدا و دوستان علی مرتضی کله مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمد قلی خان افشار آن غدار را گرفته از تخت به تخته کشید.

این عمل را خدمت به عموم ناس و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم، سپس بدعوت امرا از سیستان به مشهد مقدس آمدیم و باتفاق اعیان سپاه و استدعای اهالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم، از این اعلامیه معلوم می‌شود که علی شاه در قتل نادر دست داشته است.

استرداد موقوفات آستان قدس

نادرشاه افشار در زمان حکومت خود اموال و موقوفات آستان قدس رضوی را ضبط کرد و در اختیار دولت گذاشت و جزو اموال خالصه نمود، ولی علی شاه بعد از اینکه در مشهد براریکه حکومت مستقر گردید تمام موقوفات را بار دیگر از تصرف دولت بیرون کرد و در اختیار آستان قدس قرار داد.

طومار علی شاه

علی شاه مدتی که در مشهد حاکم بود به امور آستان قدس رسیدگی کرد، علاوه بر آنکه موقوفات آستان قدس و جامع گبهرشاد را از دولت گرفت و در اختیار مسئولان آستان قدس و مسجد جامع قرار داد تمام موقوفات را هم در یک طوماری گردآورد، و این طومار، بنام طومار علی شاهی معروف می باشد.

این طومار یکی از اهم مدارک و اسناد موقوفات آستان قدس رضوی است که در طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفته است، در این طومار مصارف هر یک رقبه وقفی را با سیاق نوشته و حقوق موظفین و کارمندان را با اسم و رسم و نقد و جنس بیان کرده و تعداد خدمه و کارکنان آستان قدس را در آن زمان آورده است.

علی شاه نظری خاص هم به دارالشفای آستان قدس داشته و برای مخارج آن یکصد زوج زراعت که شامل چند روستا می باشد از اموال شخصی خود وقف کرده که در دارالشفای صرف بیماران شود، اسامی آن روستاها که در جلگه مشهد مقدس و نزدیک قوچان و چناران بوده اند در آن طومار آمده است.

مقبره علی شاه در کنار فلکه آستان قدس نزدیک قبر طبرسی قرار داشت، و در تخریب و توسعه فلکه در سال ۱۳۵۴ مانند ده اثر تاریخی ویران گردید و به فضای سبز تبدیل شد.

منابع تحقیق در حالات علی شاه

شرح حال علی شاه و جنگهای او در زمان نادرشاه و حوادث ایام سلطنت او بسیار مفصل و مشروح است و نقل آنها در این کتاب موجب تطویل می باشد جویندگان و محققان به کتابهای ذیل مراجعه کنند.

۱- جهانگشای نادری از میرزا مهدی خان

- ۲- روضة الصفای ناصری از هدایت
- ۳- فارسنامه از حاج میرزا حسن فسائی
- ۴- رجال ایران از مهدی بامداد
- ۵- موقوفات آستان قدس رضوی از عبدالحمید مولوی
- ۶- تاریخ آستان قدس از عزیزالله عطاردی

۱۱۷۲- علی شریعتی

از استادان، محققان، و نویسندگان روشنفکر مذهبی عصر حاضر بودند، شرح حال او در بخش بیهق، سبزوار و مزینان خواهد آمد.

۱۱۷۳- علی شیرنوائی

امیر علی شیر نوائی از شاعران، ادیبان، دانشمندان و وزیران مشهور عصر تیموریان است، او در کشورداری و اداره امور و نظم کارهای دولتی و حکومتی از مردان بزرگ و کم نظیر تاریخ می باشد، امیر علی شیر در نشر علم و تشویق علماء و اهل فضل بسیار کوشش داشت و به آنها احترام می کرد.

او در عمران و آبادی و توسعه کشور کام بر می داشت در زمان او شهر هرات و مشهد مقدس بسیار آباد و رونق یافتند، علماء و اهل فضل و هنر و صاحبان حرفه و فن در این دو شهر اقامت گزیدند، امیر علی شیر در طرق و شوارع برای مسافران و بازرگانان رباطهای زیادی بنا کرد و ارتباطات بین شهرها را توسعه داد.

خدمات او در مشهد مقدس رضوی و بناهای زیارتی او در این شهر و ایجاد مدارس و رباطها و حفر قنات و رسانیدن آب به مشهد مقدس جهت رفاه حال ساکنان و وزائران بارگاه ملکوتی از جمله کارهای خیر و پسندیده آن عالم ارجمند و وزیر بزرگ می باشد.

امیر علی شیر از جمله وزیرانی است که علم و ادب را با سیاست و کشورداری در هم آمیخته است، او در عین اینکه یک شاعر بزرگ و عالی مقام و یک عارف آگاه به رموز عرفان و ادب می باشد، یک وزیر و سیاست مدار هم هست که کشوری وسیع را اداره می کرد و حدود و ثغور آن را حفظ می نمود.

شرح حال او در کتابهای تاریخی عصر تیموریان هرات آمده و در تذکره های رجال علم و ادب هم از او یاد شده و خصوصیات وی بیان گردیده است، درباره زندگی و حالات امیر علی شیر در ایران، افغانستان، هندوستان، پاکستان و ازبکستان مقالات و رسائل فراوانی به چاپ رسیده است.

امیر علی شیر نوائی به دو زبان فارسی و ترکی شعر سروده او بیشتر عمر خود را در مشهد مقدس رضوی و هرات گذرانید، و در این دو شهر یادکارهایی از خود به جای گذاشته است، ما اکنون از خدمات علمی، فرهنگی، ادبی و کارهای عمرانی او در این کتاب مطالبی به نظر خوانندگان می رسانیم.

ولادت و نسب او

امیر علی شیر نوائی در سال ۸۴۴ دیده به جهان گشود، فصیح الدین که یکی از شاعران معاصر او بوده در قصیده ای که درباره او سروده تاریخ تولد او را آورده، و ما این قصیده را در فصل وفات او ذکر خواهیم کرد، و دیگران هم تاریخ وفات او را از فصیح الدین گرفته اند.

غیاث الدین خواند میر که معاصر او بوده در کتاب حبیب السیر گوید: آباء کرام و اجداد عظام آن امیر از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان بوده اند، آن جناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان «ظفر لو» می برد.

در وقتی که آن حضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می کرد امیر علی شیر نیز

ملازمت آن پادشاه عالی جاه را اختیار کرد، حسن بک روملو هم در احسن التواریخ ضمن حوادث سال ۹۰۶ گوید: علی شیر بن امیر غیاث الدین کجکنه اجداد وی در سلک مخصوصان میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور انتظام داشتند.

امیر علی شیر در ایام طفولیت پیوسته در خدمت سلطان حسین میرزا بسر برد در وقتی که آن حضرت ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر می بود، امیر علی شیر نیز ملازم بابر بود، دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء گوید: والد بزرگوار این امیر نامدار عالی مقدار از مشاهیر روزگار بود، و از جمله صنادید الوس جغتای بروز کار سلطان اعظم ابوالقاسم بابر.

مدبر ملک و کافی دولت و معتمد علیه و مشارالیه گشت، با وجود تزکیت ترک فضائل نمی نمود و غایت همتش بر آن مصروف بود که فرزند سعادت مندش بزیور فضل متحلی و با نوار هدایت متجلی گردد، سعی آن بزرگوار ضایع نشد و از آن سلف خلفی چنین نادر روزگار بر مسند عز و تمکین قرار یافت.

تحصیلات امیر علی شیر

از حالات او معلوم می گردد که در ایام کودکی و نوجوانی در مشهد مقدس زندگی می کرده است، ولی معلوم نیست او چه وقت و چگونه به مشهد منتقل گردیده، آیا در زمان پدرش بوده و یا بعد از آن، آنچه پیداست هنگام اقامت او در مشهد مقدس سلطان حسین میرزا هم در مشهد بوده است.

خواند میر در حبیب السیر گوید: چون میرزا بابر وفات یافت خاقان منصور - سلطان حسین میرزا - از مشهد مقدس به مرو شتافت آن امیر صافی ضمیر هم در آن ولایت توقف نموده به تحصیل فضائل و کمالات مشغولی فرمود، و این مطلب را حسن بک روملو هم در احسن التواریخ آورده است.

سام میرزا در تذکره خود گوید: امیر نظام الدین علی شیراز کمال علو قدر و

عظمت شأن محتاج به ستایش و بیان نیست، وی خلف الصدق کجکینه بهادر است که در ایام سلاطین جغتای در زمان سلطان ابوسعید از متعینان درگاه آن پادشاه بود و جد مادریش میر بوسعید در سلک اعظام امرای بایقرا میرزا جد سلطان حسین میرزا منتظم بوده است.

در ایام صبی با پادشاه مذکور در یک مکتب چیزی خواندند، در خلال آن احوال چنانکه مشور است بینهما عهد و میثاق سمت رسوخ پیدا کرده و در اوائل نشو و نما ملازمت ابوالقاسم بابر میرزا را اقدام نموده بنابر وفور قابلیت از آن پادشاه ملقب به فرزندی گشت و بعد از فوت او در مشهد مقدس به تحصیل کمالات مشغول گشت. در خراسان فترتی واقع شد و امیرعلی شیر به صوب ماوراالنهر رفت در سمرقند در مدرسه خواجه افضل الله به تکمیل قواعد فضائل اشتغال داشت تا آنکه سلطان حسین میرزا بر سریر سلطنت خراسان جلوس کرد، و سلطان او را به هرات فراخواند. از عبارت تحفه سام میرزا معلوم می‌گردد که امیرعلی شیر ایام کودکی و جوانی را در مشهد گذرانیده و در اینجا تحصیل خود را آغاز کرده است، و ظاهراً الفاظ نشان می‌دهد که پدرش در قید حیات نبوده و یا لااقل در مشهد حضور نداشته و سرپرستی و تربیت او را ابوالقاسم بابر به عهده داشته است.

بعد از آن در مشهد مقدس و خراسان حوادثی پیش آمده، و امیرعلی شیر ناگزیر این شهر را ترک می‌گوید و به سمرقند می‌رود و در آنجا تحصیلات خود را ادامه می‌دهد، ولی از اینکه او در مشهد مقدس یا سمرقند نزد چه کسانی درس خوانده در مصادری که نزد نگارنده هست از کسی اسم برده نشده است.

علی شیر در مسند وزارت

خواند میر مؤلف حبیب السیر که با او در ارتباط بوده گوید: امیرعلی شیر در سمرقند مشغول مطالعه و تحقیق بود، و با امرای ماوراءالنهر هم رفت و آمد می‌کرد

هنگامیکه شنید سلطان حسین میرزا بر هرات مسلط شده همراه سلطان احمد از رود جیحون عبور کردند و به طرف خراسان رهسپار شدند.

او از امیر احمد درخواست کرد به وی اجازه دهد تا به هرات نزد سلطان حسین میرزا برود او هم امیر علی شیر را آزاد گذاشت، امیر به طرف هرات رفت و به سلطان حسین میرزا پیوست و مورد محبت و عنایت او قرار گرفت، و در روز عیدی که سلطان جلوس داشت قصیده‌ای خواند.

قصیده امیر علی شیر مورد توجه سلطان قرار گرفت و بر اعتبار او افزوده گشت، او در دربار سلطان حسین میرزا بکار مشغول شد و روز به روز ترقی کرد تا آنگاه که به صدارت او رسید و همه امور کشوری و لشکری دولت سلطان حسین میرزا در اختیار او قرار گرفت.

سام میرزا در تحفه سامی گوید: سلطان حسین میرزا بر سریر سلطنت خراسان جلوس کرد، در روز مسرعی بجانب ماوراء النهر روانه ساخت و کتابتی به سلطان احمد میرزا پادشاه آنجا نوشت و استدعای ارسال و اعزام امیر علی شیر را کرد.

آن پادشاه امیر مذکور را با آنکه در آن اوقات در کمال فقر و فاقه بود یراق لایق نموده به خراسان فرستاد، چون میر به هری رسید پادشاه و ارکان دولت و اعیان مملکت موردش را به انواع تعظیم و تبجیل تلقی کرده و در بدو حال منصب جلیل مہرداری بدو مفوض گشت.

بعد از چندی مقدم امراء دیوان گشته بر پشت نشانها و دفاتر مهر می زد و بعد از چند وقت ترک اشتغال دیوانی کرده اعتکاف و اعتزال اختیار نمود و ثانیاً حسب تکلیف پادشاه متقلد دارائی ولایت استرآباد و آن نواحی گشت و در آنجا علم اقتدار بر افراشت.

امیر علی شیر بعد از مدتی حکومت استرآباد را ترک کرد و در خانه خود قرار گرفت، و به کارهای علمی و ادبی خود مشغول شد، تا آنگاه که از طرف سلطان حسین

میرزا به صدارت برگزیده شد و بر تخت وزارت نشست، و به قول سام میرزا هیچ کس در دولت هیچ پادشاهی اینقدر قبول نیافت که او یافت.

مقام علمی، ادبی و اجتماعی او

همانگونه که قبلاً تذکر داده شد امیر علی شیر نوائی از کودکی دنبال علم و تحصیل رفت، او در مشهد مقدس رضوی، مرو و سمرقند تحصیل کرد، با استادان، علماء، فضلاء و رجال علم و ادب ارتباط برقرار نمود و علوم متداول روز را بخوبی فرا گرفت و فنون ادب و انشاء را آموخت.

بعد از اینکه در هرات به وزارت رسید و امور اداره کشور به او محول شد هنگام فراغت را در انعقاد مجلس علمی و ادبی سپری می‌کرد و هیچگاه اوقات خود را به بطالت و لهو لعب که مرسوم روزگار تیموریان بود صرف نمی‌کرد و همواره با علماء و فضلاء و اهل ادب مجالست داشت.

سام میرزا می‌گوید: شاه و سپاه دقیقه‌ای از دقائق از اکرام و احترام و عزت و حرمت او فرو گذاشت نکردند و اکثر شاهزادگان ملازمتش نمودند و به خدمتش تقرب می‌جستند، و فی الواقع همچو او صاحب توفیقی کمتر به صفحه ظهور آمده.

از جمله توفیقاتش آنکه مدت الحیات لمحای از اوقات را به تعطیل نگذرانید بلکه همواره مستغرق تحصیل کمالات بوده و به تصنیف و تألیف و نظم اشعار آبدار که تا قیامت اثر او بر صفحه روزگار باقی خواهد بود، بذل سعی و جهد مالا کلام می‌نمود.

دولتشاه در تذکره خود گوید: این امیرکبیر با وجود احتشام و حکومت دائماً به فضیلت کوشیدی و با ارباب فضل صحبت داشتی و طبع کریم و ذهن مستقیمش به گفتن اشعار و شنیدن آثار اخبار مولع بودی، در اوان شباب دولسانین شد، در شیوه ترکی صاحب فن گردید و در طریق فارسی صاحب فضل.

سلطان بابر پادشاهی بود سخن شناس و هنر پرور و دائماً بر لطف طبع وقاد این

امیرکبیر آفرین کردی و احیاناً در ترکی و فارسی شعری از منشآت او را مطالعه نمودی و در قدرت طبع و زیبایی کلام شریفش تعجب کردی و به الطاف بی‌دریغش مستفید و به دعای خیرش مدد فرمودی.

الیوم این امیرکبیر حامی دین و دولت و پشت و پناه شرع و ملت است، خسرو روزگار از نصایح مفیدش مستفید و اصحاب مناصب و ارباب مراتب از صحبت شریفش مشکور و راضی، مجلس منی‌عش مقصد فضلاء است و درگاه رفیعش ملجأ ضعفا و فقراء خوان نعمتش برای مهجوران نعمت مهیا نهاده و باب کرمش بر رخ نیازمندان دائماً گشاده.

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، طبع شریف و عنصر لطیف این امیرکبیر با وجود تقرب حضرت سلطان و تکفل مهمام مسلمانان و رونق شرع و سنت و تدبیر ملک و ملت دائماً به فضل و علم اشتغال دارد، جلیس او جز نیکو طبعی و فاضلی نیست، انیس خاطرش جز اهل دل نی، گرانان به چشمش سبک می‌نمایند بلکه نااهلان به مجلس لطیفش در نمی‌آیند.

اشعار ترکی و فارسی خلاصه طبع شریفش و گفتن و شکافتن معما خاصه فکر لطیفش و بهر چند روزی موج دریای دانشش عقد در منظوم و منثور بر می‌فشاند و اهل عالم در گوش می‌گیرند بلکه زیور گوش اهل هوش می‌کنند، آنچه تا امروز از آن طبع لطیف صادر شده در ترکی جواب خمسه نظامی است و در جواب قصید بحر الابرار خواجه خسرو دهلوی قصیده‌ای غرا گفته است.

نگارنده گوید: این قصیده هفتاد و دو بیت است و مطلع آن چنین می‌باشد:

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است

اخکری بحر خیال خام پختن در سر است

شه که یاد مرگ نارد زوست ویرانی ملک

خسرو بی عاقبت خسر بلاد و لشکر است

امیر علی شیر و نهج البلاغه

یکی از آثار امیر علی شیر نوائی ترجمه و شرح نهج البلاغه است و همچنین کتاب نثر اللثالی را که مجموعه‌ای است از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام توسط او به ترکی به نظم کشیده شده، ظاهراً امیر علی شیر هنگام تحصیل در مشهد مقدس رضوی با این کتاب آشنا شده و آن را شرح کرده و به نظم در آورده است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب الذریعة ذیل عنوان «نهج البلاغه» گوید: نظام‌الدین امیر علی شیر جغتائی هروی در سال ۸۴۱ متولد و در سال ۹۰۶ درگذشت، او وزیر سلطان حسین میرزای بایقرا بود و در مشهد مقدس و سمرقند تحصیل کرد.

از او نام نیکی باقی ماند، و خیرات و مبرات زیادی در زندگی خود نمود، از وی مدارس و بقاع زیادی باقی مانده است، او شرحی بر نهج البلاغه نوشته است، و همچنین کتاب نثر اللثالی را که حاوی کلمات قصار علی علیه السلام می‌باشد به ترکی ترجمه کرده است و نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مجلس در تهران موجود است.

ایجاد مدارس، مساجد، و رباط

از کارهای این مرد بزرگ و بی‌نظیر تأسیس مدارس، بناء مساجد و ساخت رباط در طرق و شوارع بود، او تعدادی از بقاع و اماکن و مزارات را تعمیر و بازسازی نمود، آثار او هم اکنون در ایران و افغانستان و جاهای دیگر موجود است که باید مورد شناسائی و بررسی قرار گیرند.

او مدتی در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا حاکم استرآباد بود، و در آنجا بسر می‌برد، و بین هرات و استرآباد زیاد رفت و آمد می‌کرد، امیر علی شیر بین هرات و استرآباد - گرگان فعلی - رباطهای زیادی بنا کرد که تعدادی از آنها هنوز باقی است و

رباط عشق در نزدیک شقان یکی از آنها می باشد.

رباط دیگری از او تا چندی قبل در دزباد نیشابور وجود داشت و بر سر راه هرات و نیشابور بنا گردیده بود، در هنگام اصلاحات ارضی دوره محمدرضا شاه زمینهای اطراف آن را بین رعایا تقسیم کردند، و مالکان زمین از آنجا رانده شدند، روستائیان هم به رباط هجوم آوردند و آن را خراب کردند و آجرهای آن را بردند و برای خود خانه ساختند و کسی هم جلو آنها را نگرفت.

سام میرزا صفوی در تحفه سامی گوید: امیر علی شیرابواب خیرات و مبرات را مفتوح داشته به تعمیر سیصد و هفتاد بقاع خیر که از آن جمله نود رباط است که در اکثر آنها در ایام حیاتش به صادرین و واردین آب و آتش می دادند و باقی مساجد و مدارس و خوانق و پل موفق گردید.

به یمن رعایت او ارباب حرفت چون صحاف، مذهب، مصور، حفاظ، محرر، خطاط، نقاش و سایر اهل صنایع در آن امور نهایت دقت به تقدیم رسانیده یگانه روزگار گشتند.

دولتشاه گوید: رای صواب نمایش اقتضاء کرد که فواضل اموال را صرف خیرات و مبرات نماید و دست تطاول میراث خواران از آن کوتاه گرداند، پس بر فحوای کلام «ما عندکم ینفد و ما عند الله باق» از خالص اموالش که در راه خدا بر غم ریا و هوا در این ممالک بر مدارس و مساجد و رباطات و بقاع خیر و دارالشفای خرج و صرف کرد.

عمارات مسجد جامع هرات، مدرسه و خانقاه و دارالشفای حمام جمله در یک محل بر کناره جوی انجیل که سلبیل و انهار جنت از غیرت آن دیده تر دارند و مسافران در تمامی ربع مسکون بدین نزهت و محل عمارتی نشان نمی دهند، و دیگر احداث رباط عشق است که به عمارت آن رباط مسافر پناه اشارت فرمود.

این عمارت و رباط در جنب دربند شقان است و بر سر دو راهی واقع است که از خراسان به جرجان - گنبد کاووس - و استرآباد - گرگان فعلی - می روند به اندک مایه

روزگاری دیوار آن چون سد سکندر محکم و سقف آن چون طاق فلک معظم شد، امروز در این اقلیم مثل آن عمارتی نشان نمی‌دهند، پناه مسافران و شکوه مجاوران آن دیار است، حق تعالی ذات ملک صفات این امیر خیر را مستدام بدارد.

الهی تا جهان را آب و رنگست فلک را دور و گیتی را درنگست
ممتع دارش از عمر و جوانی ز هر چیزش فزون ده زندگانی

آثار او در مشهد مقدس

قبلاً تذکر دادیم امیر علی شیر ایام کودکی و نوجوانی خود را در مشهد مقدس رضوی سپری کرد و در این شهر تحصیل نمود و رشد یافت، از حالات و خصوصیات او پیداست که او به مشهد مقدس رضوی و حضرت رضا علیه السلام بسیار علاقه داشته و در عمران و آبادی این شهر و توسعه حریم رضوی کوشش داشته است.

ما در این کتاب مکرر از او نام برده‌ایم و از خدمات او در مشهد مقدس گفتگو کرده‌ایم، او در مشهد در کنار حرم مقدس رضوی منزل داشته و سالها در آن زندگی می‌کرده است، بعد از آنکه در هرات به وزارت رسید به مشهد مقدس که محل نشو و نماي او بود توجه بیشتری نمود و در عمران و آبادی آن کوشید، و ما اکنون کارهای او را در مشهد مقدس ذکر می‌کنیم.

ایوان امیر علی شیر در صحن کهنه

صحن کهنه بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بسیار کهن است و از عصر تیموریان و شاید قبل از آن هم وجود داشته است و تاریخ بناء آن به خوبی روشن نیست، این صحن در زمان تیموریان کوچک بوده و مساحت آن نصف مساحت امروز بوده است.

امیر علی شیر در ضلع جنوبی این صحن ایوان بلندی می‌سازد که زائران از آن

ایوان به حرم مطهر مشرف می‌شدند، این ایوان اکنون در وسط صحن کهنه در قسمت جنوب قرار گرفته و به ایوان طلای صحن کهنه معروف است در آن زمان در گوشه صحن بوده است، و هنگامیکه شاه عباس صفوی صحن را از طرف شرق توسعه داد ایوان در وسط قرار گرفت.

این ایوان در سالهای بین ۸۸۰ تا ۸۸۵ بنا گردیده، عرض آن ۷/۸۰ و طول آن ۱۴/۷۰ و ارتفاع آن ۲۱/۴ متر می‌باشد، این ایوان یکی از باشکوه‌ترین بناهای اماکن متبرکه می‌باشد، در پیشانی ایوان نام سلطان حسین میرزا بایقرا ذکر شده و ایوان در زمان سلطنت نادرشاه افشار طلاکاری و تزئین گردیده است در کنار این ایوان صفه‌ای بوده که آن را هم صفه امیر علی شیر می‌گفته‌اند، این صفه بعداً به کفشداری تبدیل گردید.

احداث نهر آب از چشمه کلاس

در زمان سلطنت تیموریان مخصوصاً سلطان حسین میرزا بایقرا جمعیت مشهد مقدس رو به فزونی نهاد و به خاطر امنیت راهها زائران زیادی به مشهد رضاعلیه روی می‌آوردند، در این هنگام آب قناتها کفاف اهالی را نمی‌کرد از این رو امیر علی شیر تصمیم گرفت از آب چشمه کلاس نهری به مشهد بیاورد.

دولتشاه در تذکره خود در این مورد می‌گوید: چند وقت است همت عالی بر خیری گماشته که آب چشمه کل را که از مشاهیر عیون خراسان است و از منتزهات جهان و در اعلی ولایت طوس واقعست به مشهد مقدسه رضویه آورده و مجاوران و مقیمان مشهد مقدس را از جور بی‌آبی خلاص سازد.

در این کار مدد همت اهل الله شامل حال این امیرکبیر است، چه احسانی است که جباران عالم و سلاطین در این کار عاجزند و قریب به ده فرسخ شرعی است منبع این آب که مجموع در ناهمواریها و شکستگیها آب می‌باید آورد و این خیر بر جمیع خیرات

شریفه‌اش شرف دارد و مشهد مقدسه از این جوی رشک بهشت برین و غیرت نگارخانه چین خواهد شد.

رباط سنگ بست

در دهکده سنگبست که از آبادیهای قدیم ناحیه مشهد مقدس می‌باشد و بر سر راه مشهد و هرات قرار دارد در زمان غزنویان رباطی توسط حاکم طوس ارسلان جاذب بنا گردید، در آن زمان راه نیشابور به سرخس، مرو و بخارا از سنگبست می‌گذشت و رباط ارسلان جاذب یک بارانداز و مرکز تجارت و محل رفت و آمد بازرگانان و مسافران بود.

این رباط در طول تاریخ مورد استفاده بود و بعد در اثر گذشت زمان و عدم توجه حاکمان ویران گردیده بود، در اثر موقعیت محل و تردد بازرگانان و مسافران از این طریق که راه ارتباطی ناحیه مرکز ایران به طرف مرو و ماوراء النهر و از آنجا به چین و ترکستان بود مورد توجه امیر علی شیر واقع شد و او تصمیم گرفت بار دیگر این رباط را تعمیر و نوسازی کند.

امیر علی شیر در نزدیک این رباط مخروبه رباط دیگری ساخت که اکنون در کنار جاده مشهد مقدس به فریمان قرار دارد، دولت‌شاه درباره این رباط در تذکره خود گوید: ارسلان جاذب حاکم طوس که از خویشاوندان سلطان محمود غزنوی بود در سنگبست رباطی ساخت و آن رباط امروز ویران است.

امیرکبیر عالم فاضل نظام الحق والدین علی شیر در جنب آن رباط رباطی مجدد احداث فرمودند که چشم روزگار چنان عمارتی ندیده، و امروز مقصد مسافران و مطلب مجاوران آن دیار است، در زیبایی چون عروسی آراسته است و در رعنائی چون بوستان پیراسته.

موقوفات امیر علی شیر در مشهد

او در مشهد مقدس رضوی موقوفاتی هم از خود بجای گذاشته بود، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: میر علی شیر نوائی در دهکده طرق مشهد زمینهایی وقف کرد و در کنار آن یک آسیابی هم که از نهر طرق کار می‌کرده ساخته بود و این آسیاب هم اکنون نیز بنام او معروف است.

مرحوم مولوی معتقد است که اراضی طرق را امیر علی شیر وقف آستان قدس کرده و سد طرق هم از بناهای او می‌باشد، او این سد را برای آبیاری زمینهای دشت طرق بنا کرده، و سند وقفی آن در غارتهائی که در مشهد پیش آمد توسط ازبکها از بین رفته است.

آثار و تألیفات امیر علی شیر

او در زندگی خود کتابهایی هم تألیف کرده و نام آنها در تذکرها ذکر شده، ما اکنون فهرست آثار او را در اینجا از تحفه سامی نقل می‌کنیم:

- ۱- نظم الجواهر، ۲- نثر اللثالی، ۳- نسائم المحبة، ۴- خمسة المتحیرین، ۵- قصه شیخ صنعان، ۶- منشآت ترکی، ۷- مفردات در فن معما، ۸- عروض ترکی، ۹- تواریخ دقیقه، ۱۰- حالات سید حسین اردشیر، ۱۱- حالات پهلوان محمد، ۱۲- محبوب القلوب، ۱۳- مجالس النفائس، ۱۴- حیرت الابرار، ۱۵- فرهاد و شیرین.
- ۱۶- شرح نهج البلاغه، ۱۷- لیلی و مجنون، ۱۸- سد سکندری، ۱۹- دیوان شعر ترکی، ۲۰- دیوان شعر فارسی دیوان ترکی شامل غرائب الصغر، نوادر الشباب، بدایع الوسط و فوائد الکبر، او در شعر ترکی نوائی تخلص می‌کرد و در فارسی فانی تخلص می‌نمود.

او با اکثر شعراء و ادبای عصر خود در ارتباط بود و مجالسی تشکیل می‌داد و با اهل شعر و ادب مذاکره می‌کرد، در حالات شعراء معاصر او به این موضوع اشاره شده و

جای تفصیل و اطاله سخن در این کتاب نیست و ارتباط او با شعراء و علمای زمانش نیازمند تألیف یک کتاب می باشد.

نمونه ای از اشعار فارسی او در تذکرها

قدرت الله کوپاموی در تذکره نتائج الافکار گوید: امیر نظام الدین علی شیر متخلص به فانی به کسوت فضائل و کمالات آراسته بود و به حلیه اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده پیراسته، با وصف اشتغال مهمات ملکی که داشته از طبع بلند در ترکی و فارسی تألیفات گذاشته، این دو رباعی را هنگام سفر حجاز و حین مراجعت مولانا جامی گفته است:

رفتگی که چو آفتاب یکتا باشی	وز پرتو نور عالم آرا باشی
ناشاد گروهی که تو زیشان ببری	آباد دیاری که تو آنجا باشی

و در مراجعت جامی از حج گوید:

انصاف بده ای فلک مینا فام زین هر دو کدام خوبتر کرد خرام
خورشید جهان گرد تو از مطلع صبح یا ماه جهان تاب من از جانب شام
نصر آبادی در تذکره خود گوید: میر علی شیر از ولایت ترکستان است در هنگام طفلی با پادشاه قدردان سلطان حسین میرزا بر آمده و با او شیر خورده، بنابراین در ایام سلطنت میرزا در هرات بوده و به امر وکالت مأمور بود، در آن امر کمال دینداری و مروت به عمل می آورد و نهایت اعتبار داشت این معما از اوست:

دی سرو ناز ما ز رخ	چون خوی چکان شد بر زمین
خورشید زر داد و خرید	آن خاک را بهر جبین

در منتخب اللطائف آمده: امیر علی شیر فانی از سلاطین زادهای جغتو و سرآمد اراکین سلطان حسین بایقراست، در قدرشناسی فضلاء و شعراء و اهل هنر وحید العصر بود، بیت ذیل از اوست:

نیست آن دل که من زار بلاکش دارم از تو در سینه خود پاره آتش دارم
صبا در تذکره روز روشن گوید: امیر نظام‌الدین علی شیر از اتراک و خاندان
سلاطین جغتو بود و در احتوای فضائل حمیده و فنون پسندیده کمتر کسی مثلش از این
دار فانی بر خواست، زمانی که سلطان حسین میرزا دیهیم خلافت بر سر گذاشت امیر در
ماوراءالنهر به اکتساب علوم اشتغال داشت.

سلطان او را به عاجلترین زمان طلب نمود و وی بعد زمانی مزاج سلطان را از
خود منحرف یافته از وزارت کناره‌گزید، بار دیگر سلطان او را به کمال التفات بر وزارت
مجبور ساخت، و او هم قبول کرد، در قدردانی ارباب علم و فضل و جوهرشناسی
هنروران هر پیشه و حرفه و تربیت آنها.

از علماء، شعراء، مصوران، بنایان، صحافان و زرگران و دیگر محترفه چند هزار
کس از اطراف و اکناف عالم در هرات جمع آمده بود و همت والا نهمت مدام به کارهای
خیرات و مبرات می‌گماشت، دوازده هزار مساجد، مدارس، آبار، و انهار از او یادگار
ماند و در ذکاوت طبع و رزانت رأی وحدت ذهن و بلندی فکر یگانه روزگار بود، از
اوست:

خیال طاعت شب می‌کنم به روز بسی

چو شب رسید ربود از خودم خیال کسی

دلم بدست تو مرغی است در کف طفلی

که نی‌کشد نه گذارد نسازدش قفسی

نگارنده گوید: خلاصه‌ای از زندگی و نمونه‌ای از اشعار فارسی و ترکی او در
تذکره‌های فارسی آمده و تذکره نویسان همگان از وی تجلیل و تکریم نموده و ابیاتی
از او نقل کرده‌اند، ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم و به این بحث پایان می‌دهیم.

وفات امیر علی شیرنوائی

او پس از سال‌ها کوشش و فعالیت و کارهای مداوم فرهنگی، ادبی، هنری و عمران و آبادی و احداث بناهای خیر و تالیف و نگارش کتاب و ترویج علم و ادب در شهر هرات بیمار گردید و از کار باز ماند، خواند میر مؤلف حبیب السیر که از نزدیکان او بود درباره وفات او گوید: سلطان حسین میرزای بایقرا برای مقابله با مخالفان خود به طرف استرآباد رفته بود، او بعد از پیروزی عازم هرات گردید، روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری سال ۹۰۶ قاصدی از طرف سلطان رسید که او بزودی وارد هرات خواهد شد.

کارگزاران دولت و امراء و اشراف آماده استقبال از سلطان شدند، امیر علی شیر هم با سایر رجال و درباریان به استقبال رفتند، هنگامیکه موکب سلطان از دور پدید آمد، استقبال کنندگان خود را به سلطان حسین رسانیدند و ورود او را تبریک گفتند.

امیر علی شیر خود را به مرکب سلطان رسانید و او را در آغوش کشید، ولی ناگهان حالش به هم خورد و از سخن گفتن باز ماند، او را در تخت روان گذاشتند و به سرعت وارد هرات کردند و طبیبان را بر بالین او حاضر نمودند و به معالجه او پرداختند. بعد از مشاوره و گفتگو درباره معالجه او مقرر گردید ابتداء رک او را بگشایند و به اصطلاح آن روز فصد کنند، تا خون‌های کثیف از بدن او خارج گردد و بعد به معالجه مشغول گردند، این رای مورد تصویب قرار گرفت و عمل فصد انجام شد.

در این بین حال او به هم خورد و بی‌هوش گردید، سلطان حسین میرزا خود بر بالین او حاضر گردید و بر معالجه او نظارت کرد ولی معالجات سودی نداد و در گذشت، مرگ امیر علی شیر همه طبقات مردم هرات را متأثر کرد و آنها را در اندوه فرو برد.

جنازه او را در حضور علماء و مشایخ و رجال و بزرگان هرات غسل دادند و بر آن نماز گذاردند و در جایی که قبلاً برای دفن او در نظر گرفته به خاک سپردند، مدت سه روز برای او عزاداری کردند و در روز هفتم او سلطان حسین میرزا مجلس بزرگی

تشکیل داد و همه سادات و مشایخ و اهل علم و ادب و امیران و کارگزاران در آن شرکت نمودند.

امیر علی شیر صبح روز یکشنبه یازدهم ماه جمادی الاخر سال ۹۰۶ در گذشت شعراء در وفات او مرثیه‌های زیادی گفته‌اند، امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی در مرثیه او گوید:

میر دین پرور علی شیر آنکه بود	عقل و رایش ملک و ملت را پناه
در هدایت هادی راه هدی	در ولایت والی دیــــن اله
عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ	شد سوی فردوس با صد عز و جاه
در جنان پرسید از تاریخ فوت	گفت رضوانش ولایت انتباه

خواند میر مؤلف حبیب السیر هم گفته است:

جناب امیر هدایت پناهی	که ظاهر از او گشت آثار رحمت
شد از خارزار جهان سوی باغی	که آنجا شگفته است گلزار رحمت
و نازل شد انوار رحمت بروحش	بجوسال فوتش ز انوار رحمت

فصیح‌الدین از شعرای معاصر امیر علی شیر که با او مصاحب و معاشرت داشته ترکیب بندی در تاریخ تولد و وفات او گفته است، در این ترکیب بند یک بیت تاریخ تولد و یک بیت تاریخ وفات او می‌باشد، این ترکیب بند که شامل پنج بند و هر بندی هشت بیت می‌باشد در کتاب بدائع الوقائع محمود و اصفی و مواد التواریخ حاج حسین نخجوانی نقل شده و مؤلف بدائع در این باره گوید:

تاریخ و مرثیه آن امیر فرخنده صفات را به وجهی در سلک نظم آورده که از منظومات امثال و اقربان به مزید صنعت و غرابت ممتاز و مستثنی است بلکه می‌توان گفت که از زمان حضرت آدم الی یومنا هذا این چنین نظمی از هیچ فاضلی بر صحیفه بیان نیامده.

از این دم تا انقراض عالم از قبیل محالات است از کسی مثل این سر بزند ارباب

فضل که اهل انصافند می‌دانند که فقیر چه می‌گویم، مصراع اول هر بیتش به حساب
جمل از تاریخ ولادت آن حضرت خبر می‌دهد و مصراع ثانی او سال وفات و اینک بند
اول آن:

ای فلک بیداد و بی‌رحمی بدینسان کرده‌ای (۸۴۴ سال تولد)
وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده‌ای (۹۰۶ سال وفات)
کرده بر جانها کَمین بـنهادۀ دام عـنا
هر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده

بر جهانبا نان چو می‌گوئی حسد نبود مرا
از حسد باری جهان را بی‌جهانبان کرده
کرده‌ای گاه از جفا حیران دل صد اهل دین
که ز کین قصد هلاک صد مسلمان کرده
عالمی را کرده از حزن پژمان دم بدم
اهل عالم را به کین محزون و پژمان کرده
کی رها سازی عزیزان راز زندان حزن
از جفا کاری که چون یوسف بزندان کرده
آسمانا بر دل و جانهای دینداران از آن
جور بی‌حد و جفاهای فراوان کرده
کز دل و جان‌های ایشان هیچ‌جا ناید برون
ناامیدی و عنا رنج و بلا گردد فزون

بند دوم:

داد داد از دیو دهر آدمی کش داد داد
کو بود بادی جور و قاتل اهل سداد

آه و فریاد از جفای آسمان و سیر او
 کش بود با کاملان کون پی در پی عناد
 که به قصد بی عدیلی بی سبب ناوک کشید
 گه بر وی بیدلی ابواب بی رحمی گشاد
 اینک آن بی دل منم کز دار و دهر و کین او
 دم بدم گردد نشاطم کم ولی انده زیاد
 نی همین من مانده ام محزون که افعال فلک
 همچنان نامد که هرگز کس از او بیند مراد
 بهمن آئینی شد اکنون از زمان کز سوک او
 هیچ کس را یاد می ناید ز جمشید و قباد
 قصد جانهاگو نمای این دم جهان از روی عجب
 کان سر اعیان دلا پای از جهان بیرون نهاد
 آنکه او را جسم و جان بهر نبی بود و علی
 مایه دین زبده ایمان علی شیر ولی
 نگارنده گوید: این ترکیب بند که از آثار بدیع و بی نظیر در ادبیات فارسی
 می باشد، شامل پنج بند است، و ما به خاطر طولانی بودن و رعایت اختصار از نقل
 بندهای دیگر خودداری نمودیم جویندگان به اصل کتاب بدایع الوقائع مراجعه کنند.

۱۱۷۴- علی صیدی تهرانی

او از شعرای معروف زمان خود بوده است از ایران به هندوستان رفت و در آنجا
 درگذشت، جنازه او را به مشهد مقدس حمل کرده و در آنجا به خاک سپردند، ولی قلی
 شاملو در کتاب قصص خاقانی گوید:
 میر سید علی متخلص به صیدی از بسیاری فصاحت کلام و طلاقت لسان شهره

آفاق شده، مولد شریفش طهران و در بلده طبیه اصفهان نشو و نما یافته و از فضیلت بهره‌ای تمام دارد، در فن شعر صیدی تخلص می‌کند، دیوان آن جناب از آنچه به نظر کمترین رسیده دو هزار بیت خواهد بود.

در اواخر حال اراده هندوستان نمود، در هنگامیکه ابرش سبک خرام عمرش موازی سی ... مرحله از مراحل حیات طی نموده بود در سنه ۱۰۶۹ در جهان آباد وفات یافت، وصی مرحوم الیه نعش او را به مشهد مقدس منور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل نموده و از اوست:

بعد مرگ افتان و خیزان در هوای کوی تو

استخوانم چون پری افتاده آید سوی تو

۱۱۷۵- علی طوسی

او از کارگذاران و مشاوران سلطان سنجر سلجوقی بوده است، و از طرف او مأمور گردید تا به الموت برود و با رهبران اسماعیلیه که در آنجا سنگر گرفته بودند مذاکره کند، رشیدالدین فضل الله همدانی عالم مشهور و وزیر معروف در جامع التواریخ گوید:

به تاریخ منتصف شعبان سنه ۵۴۱ سلطان سنجر به شهری رسید، و اسفهلار علی طوسی را با کیا حسن بن عبدالجبار به رسالت به الموت فرستاد که معتقد شما چیست، ایشان به جواب گفتندی که خدای هست و یکی است و او را بیاید شناخت و بخرد و نظر.

درست آن باشد که موافق و مقابل قوای خدای تعالی و رسول او باشد علیه السلام و مراعات احکام شرع بدان وجه که امر حق تعالی بدان ناطق است و اخبار رسول بدان صادر، واجب و به هر چه در مبدأ و معاد و ثواب و عقاب و صفات قیامت و آخرت که حق تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است و مطابق و

موافق آن فرموده ایمان و ایقان داشتن.

هیچکس را نرسد که برای خود از احکام خدای تعالی و رسول ﷺ تصرفی کند، یا حرفی از آن بگرداند، تا به قیامت اصلاً و قطعاً، فلن تجد لسنة الله تبديلاً ولن تجد لسنة الله تحويلاً، آنچه معتقد و دین این جماعت است در اصول و فروع این است، اگر نیک است فبها، و اگر نه دانشمندی را بفرستد تا آنچه دانیم می‌گوئیم تا قرار کلی بنفاد پیوندد.

۱۱۷۶- علی طوسی

از علماء و فضلاء طوس در قرن دهم بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: علی طوسی از علماء محترم و معاصر عبدالعال کرکی بوده است، فرزندش قاضی حبیب الله که از مشایخ حسین بن حیدر کرکی است از او نقل می‌کند، همان گونه که در مشیخه بحار الانوار آمده است، و فرزندش قاضی حبیب الله از عبدالعالی بن محقق کرکی هم روایت کرده است.

۱۱۷۷- علی عاملی مشهدی

او از احفاء شهید ثانی و از علماء جبل عامل بود، مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء از امل الامل نقل کرده که او از فضلاء و ادباء عصر خود بوده است، وی در نزد عمویش و دیگران تحصیل کرد و در اصفهان سکونت نمود.

شیخ آغا بزرگ تهرانی او را در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم و دوازدهم عنوان کرده و گوید: علی کبیر عاملی مشهدی از احفاء شهید ثانی است، علی بن محمد بن حسن بن زین الدین را علی کبیر می‌گفتند، و برادر زارهاش شیخ علی را علی کوچک خطاب می‌کردند.

او در جبل عامل متولد شد و همراه پدرش به نجف اشرف رفت و در آنجا

تحصیل نمود و بعد به اصفهان رفت و در آنجا سکونت اختیار کرد، علی عاملی در نزد برادرش زین الدین و علی بن محمد مکی شاگرد صاحب معالم و نورالدین علی عاملی برادر صاحب مدارک و دیگران تحصیل نمود.

شیخ علی عاملی مرد پر کار و فعالی بوده و در حدود هفتاد جلد کتاب به خط خود استنساخ نمود و کتابهای زیادی تألیف کرد، او در مکه مکرمه صحیفه سجادیه را به خط خود نوشت و در روز ششم ربیع الثانی سال ۱۰۶۴ به پایان برد و این نسخه اکنون در نجف اشرف می باشد، او در مدرسه میرزا جعفر مشهد مقدس به خاک سپرده شده است.

۱۱۷۸- علی فرزلی

او از علماء جبل عامل بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: علی بن علی فرزلی شامی پدرش از فقهاء شام بود، من مجموعه ای را به خط او دیدم که در آن اربعین شهید اول و اربعین شهید عبدالله شوشتری و اسرار الصلوة شهید دوم را در مشهد مقدس نوشته بود.

در ذیل این مجموعه صورت اجازه استادش که در سال ۹۸۳ تحریر شده معلوم می گردد که او در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته و این نسخه را در آن تاریخ بر استادش قرائت کرده است، و اصل کتاب هم روز بیست و هفت ذی قعدة سال ۹۸۲ در مشهد مقدس کتابت شده است.

۱۱۷۹- علی قباد بک

نام او در کتیبه های در ورودی ایوان غربی صحن کهنه آستان قدس ایوان زیر ساعت آمده و در زیر کتیبه نوشته شده به سعی ذره خاکسار علی قباد بک ایشیک آقاسی باشی به معماری استاد محمد شریف ولد استاد عرب معمار شیرازی به امر عالیه

کتابه محمدرضا امامی، ۱۰۲۰.

۱۱۸۰- علی قلی خان میر پنجه

از سرداران و فرماندهان قشون در زمان ناصرالدین شاه بود، او در ماه محرم الحرام سال ۱۲۶۸ با فوج توپخانه از تهران به مشهد مقدس اعزام گردید، و مقرر شد که با سلطان مراد میرزا حسام السلطنه والی خراسان همکاری کند، او در مشهد مقدس اردو زد و کار خود را آغاز نمود، این لشکر برای تقویت نیروهای حسام السلطنه که با قبائل افغان و ترکمن می‌جنگید به خراسان فرستاده شد.

۱۱۸۱- علی قلی خان شاملو

او یکی از سرداران خراسان در اوان ظهور نادرشاه افشار بود، علی قلی خان در سال ۱۱۳۵ حاکم مشهد مقدس بوده است او در ابتداء زیر نظر اسماعیل خان سپهسالار خراسان کار می‌کرد، ولی با او به مخالفت پرداخت و وی را دستگیر نمود و در خانه خود زندانی کرد.

در این هنگام گروهی بر علی قلی خان شورش کردند و به خانه او ریختند علی قلی خان در این جنگ و غوغا و شورش کشته شد و اسماعیل خان را از بند رها کردند و به حکومت مشهد برداشتند، اسماعیل خان هم چون دید در برابر مخالفان خود تاب مقاومت ندارد از ملک محمود سیستانی دعوت کرد تا به مشهد بیاید.

ملک محمود هم دعوت او را لبیک گفت و به مشهد مقدس آمد او در آنجا محیط را خلوت دید و ادعای سلطنت نمود و تاج کیائی بر سر نهاد و به نام خود سکه زد و خطبه خواند، و بعد نادرشاه افشار که او را ندرقلی می‌گفتند به مشهد حمله کرد و شهر را محاصره نمود و وارد شهر شد و ملک محمود را کشت، حکومت علی قلی خان در مشهد با ورود افغانها به اصفهان همزمان بود.

۱۱۸۲- علی قلی خان لر

از شعراء و ادباء زمان خود بود، نصرآبادی در تذکره خود گوید: علی قلی خان ولد شاه وردی خان والی لر کوچک صبیبه زاده سارو سلطان بیگدلی است مدتی بعد از پدر والی ایل مذکور بود، چون بی نهایت بی همت و بی پروا بود و به نظم و نسق احوال خود نپرداخت.

الوار که شرارت طبیعی ایشان است فرصت یافته به شکایت او آمدند و ناخوشی بسیار کرده و بی علاج به جانب اردو آمده معزول شد، حسب الامر توطن مشهد مقدس اختیار نموده در آنجا فوت شد شعرش این است و از خودش مسموع شد.
بعد مجنون علم عشق ز پا افتاده است همتی کو که کنم راست به بالای کسی

۱۱۸۳- علی قلی مصور

از شعراء و سخنواران خراسان و معاصر محمدشاه قاجار بوده است، گلشن در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: مصور خراسانی نامش حاج علی قلی است، مصور از نوادر زمان و بسیار خوش صحبت و شیرین زبان و در فن نقاشی ماهر است، او به نزد محمدشاه رفت و قصیده‌ای در مدح او سرود و صفحه‌ای از نقاشی خود را هم به او داد، او تصویری هم از شاه کشید و در سال ۱۲۷۳ قصیده‌ای در تهنیت فتح هرات سروده اشعار ذیل از اوست:

دوش دلبر بی حجاب آمد ز در چون آفتاب

کافتاب از شرم رویش مستتر شد در سحاب

بی سحاب آمد مکدر آفتاب اندر نظر

زان زمان کز در در آمد بی حجاب آن آفتاب

با رخی کز وی مگوی و با قدی کز وی میپرس
 با دهانی کو مجوی و با میانی کو میاب
 روی نیکویش چو گلشن، گلشنی از باغ خلد
 موی خوشبویش چو خرمن خرمنی از مشک ناب
 روز و شب با نور و ظلمت کی قرین با هم شوند
 از قران روی و موی وی عیان شیئی عجاب

۱۱۸۴- علی مایانی

او از عرفاء عصر خود بوده است، جامی در شرح حال عمر ابردهی از وی یاد می‌کند و گوید: شیخ حافظ عمر ابردهی گفته است که وقتی در این ولایت وبائی عظیم افتاد چندانکه اکثر خلق از حیات خود مأیوس گشتند، روزی خدمت مولانا رضی الدین مایانی از ده مایان به ابرده تشریف آورد و در بیرون ده نزول فرمود و مرا طلبید و گفت: همراه من بیائی و در سر قبر شیخ محمد خالد در قریه اسجیل قرآن ختم کنی شاید خدای تعالی این بلیت را دفع کند.

نگارنده گوید: دنباله این داستان را که درباره خواجه عبدالرحمان گهواره گر می‌باشد در شرح او در همین کتاب آورده‌ایم، جویندگان به عنوان عبدالرحمان گهواره گر مراجعه کنند.

۱۱۸۵- علی مؤتمن

او از فضلاء و خادمان آستان قدس رضوی بود، مرحوم علی مؤتمن از خدمتگذاران صدیق آستان قدس رضوی و در مشاغل و مناصب مهم و متعددی در روضه مبارکه رضویه اشتغال داشت و حدود نیم قرن در آستان قدس کار کرده است. مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: مرحوم سید

علی مؤتمن در شرکت فلاحتی خراسان رئیس آبیاری رقبات و کاریزهای آستان قدس بود و چند سر مقنی درست و خبیر زیر دست داشت، وی به اصلاحات کاریزها می پرداخت و کارها بسیار خوب پیشرفت می کرد.

زیرا رئیس آنها - مرحوم مؤتمن - بسیار جدی و فعال بود و درست و از کارکنان قدیمی آستان قدس بود، کاریز عشرت آباد تنقیه و رشته بایره علی آباد را سر مقنی ها در بیابان یافتند و کار کردند و آب علی آباد را در پیشکار کاریز عشرت آباد به رشته عشرت آباد اتصال دادند و آب فراوانی از شکافته کاریز عشرت آباد جاری گردید و صرف زراعت در زمین عشرت آباد شد.

نگارنده گوید: مرحوم علی مؤتمن کتابی به نام «نامه آستان قدس» تألیف کرد و به چاپ رسانید، کتابی بسیار مفید و سودمند در عصر خود، او نخستین کسی است که درباره روضه مبارکه رضویه و خصوصیت آن کتابی مشروح و جامع الاطراف تألیف نمود، و من در اواخر عمر آن مرحوم با وی آشنا شدم و در مجالس مرحوم سید جلال الدین تهرانی او را می دیدم، و مرحوم سید جلال الدین از وی تجلیل می کردند.

۱۱۸۶- علی مؤید ثابتی

او از ادباء و شعراء معاصر خراسان است، مؤید ثابتی غیر از شعر و ادب در امور سیاسی هم فعال بود، او چند دوره وکیل مشهد در مجلس شورای ملی بوده و در امور کشاورزی و صنایع هم فعالیت داشت، و کارخانه قند ثابت در مشهد به وسیله او تأسیس گردید.

گلشن آزادی در تذکره خود گوید: سید علی مؤید ثابتی فرزند مرحوم سید حسین نائب التولیه آستان قدس می باشد، او در مشهد به سال ۱۲۸۱ شمسی متولد شد و تحصیلات خود را در مشهد پایان داد، وی از شعرای نامور و توانای معاصر و در انواع سخن غزل، قصیده و تصنیف آثاری دلپذیر دارد، او کتابهایی هم تصحیح کرد و چاپ

نمود و اینک نمونه‌ای از شعر او ذکر می‌شود.
 بیرون نرفته است گل از بوستان هنوز
 گلبن ندیده آفت باد خزان هنوز
 گل همچنان به طرف چمن خنده می‌کند
 گلگشت سیر باغ و چمن می‌توان هنوز
 خیل خزان اگر چه نمایان شده ز دور
 آرد نسیم بوی گل از گلستان هنوز
 روزی دو بیش نیست که بلبل ز باغ رفت
 گرم است آری از نفسش آشیان هنوز
 رفتند اگرچه همسفران پیشتر ز من
 آید بگوش بانگی از آن کاروان هنوز
 زین درد و غم که روز جوانی بباد رفت
 دارم دلی پر آتش و اشکی روان هنوز
 دیری است گرچه دورم از آن آستان ولی
 جانم بود ملازم آن آستان هنوز
 بازاکه باز با همه بی‌مهری و جفا
 من دوست دارم به خدا همچنان هنوز
 گر چه دلم شکستی و جانم بسوختی
 هستی مرا تو مونس و آرام جان هنوز
 بنگر وفا و عهد مؤید که در غمت
 جان می‌سپرد و نام تو اش بر زبان هنوز

۱۱۸۷- علی محمد خان

او در اواخر حکومت قاجار استاندار خراسان بوده است، در کتاب وقایع خاوران آمده است: علی محمد خان بنی آدم شریف الدوله از تحصیل کرده‌های مدرسه علوم سیاسی بود، و پسر میرزا محمد علی کاشانی معروف به داماد، او بعد از وثوق السلطنه داور در سال ۱۳۰۴ شمسی به استانداری خراسان اعزام گردید، و تا آخر سال ۱۳۰۵ در استانداری خراسان باقی ماند.

۱۱۸۸- علی محدث

او از علماء، فضلاء و خطبای مشهد مقدس در قرن معاصر بود، مرحوم حاج شیخ علی محدث در مسجد جامع گوهرشاد منبر می‌رفت فضلاء و طبقات مختلف پای منبر او جمع می‌شدند و از بیانات او در موضوعات گوناگون استفاده می‌کردند. درست به خاطر دارم منبر او در مشهد امتیاز خاصی داشت، او معارف اسلامی را با بیانی شیوا و زبانی ساده توضیح می‌داد به طوری که همگان از سخن او بهره‌مند می‌شدند، من منبر خطابه او را برای نخستین بار در قوچان در سال ۱۳۲۶ دیدم هنگامیکه در مسجد جامع قوچان سخن می‌گفت.

مرحوم حاج شیخ علی محدث فرزند خطیب معروف مشهد حاج شیخ حسن پائین خیابانی بود که از وعاظ مشهور مشهد مقدس بودند و ما شرح حال او را در جای خود در این کتاب ذکر نمودیم، حاج شیخ علی در یک خانواده‌ای که از اهل وعظ، خطابه و منبر بودند متولد و تربیت گردید.

مرحوم حاج شیخ علی ادبیات را در نزد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و حاج شیخ عبدالعلی آموخت، فقه و اصول را از مرحوم میرزا محمدباقر مدرس و شیخ موسی خونساری را گرفت، معقول را در محضر حاج شیخ حسن بررسی تحصیل کرد و اسفار

را هم نزد آقا بزرگ حکیم خواند و خارج را هم از حوزه آقا میرزا محمد آقازاده خراسانی استفاده کرد.

حاج شیخ علی محدث رحمه الله علیه در حادثه خونین مسجد گوهرشاد که در سال ۱۳۱۴ برای اعتراض به کشف حجاب در زمان رضاشاه به وقوع پیوست مورد تعقیب قرار گرفت گروهی از علماء و وعاظ مشهد دستگیر شدند و تعدادی هم متواری گردیدند.

مرحوم حاج شیخ علی محدث متواری گردید، و در آبادی های اطراف مشهد بطور مخفیانه زندگی می کرد، و بعد از مدتی عازم نجف اشرف گردید و در آنجا در حوزه درس مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی شرکت کرد، او مدتی در نجف اشرف اقامت گزید و بعد از آن به موطن اصلی خود بازگشت و به نشر معارف پرداخت.

حاج شیخ علی محدث غیر از اینکه یک خطیب و گوینده توانا بودند، در میدان تحقیق و مطالعه و تألیف هم دست قوی داشتند او کتابی تحت عنوان خورشید تابان نوشت و در دو مجلد آن را چاپ کرد، و مورد استفاده قرار گرفت و کتابی هم در تقریرات فقه و اصول استادان خود نوشته است.

مرحوم حاج شیخ علی محدث پس از سالها فعالیت و کوشش و ترویج و تبلیغ با بیان و قلم و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام و در روز هفتم ماه ربیع الاول سال ۱۳۷۰ قمری دیده از جهان فرو بست و به جوار رحمت حق شتافت.

نگارنده گوید: ما در نوشتن این زندگی نامه از نوشته آقای حاج شیخ احمد محدث فرزند مرحوم حاج شیخ علی محدث استفاده کردیم حاج شیخ احمد در مشهد مقدس مانند پدران خود منبر می روند و در دبیرستانها هم تدریس می کنند و انجام وظیفه می نمایند.

۱۱۸۹- علی محمد شیبانی

او در زمان قاجار از همکاران اعتماد السلطنه وزیر انطباعات بوده و در طبع و توزیع روزنامه‌های آن عصر فعالیت می‌کرده است، مهدی بامداد گوید: میرزا علی محمد خان شیبانی ملقب به مجیر الدوله در دستگاه محمد حسن خان اعتماد السلطنه کار می‌کرد.

او در روزنامه‌هایی که زیر نظر اعتماد السلطنه چاپ می‌شدند با او همکاری داشت و بعد هم معاون وزارتخانه شد، او مردی خوش خط و خوش تحریر بود، و مدتی هم در مشهد رئیس استیناف بود در سال ۱۳۰۷ خورشیدی درگذشت.

۱۱۹۰- علی محمد نجم التولیه

او پدر مرحوم عبدالحمید مولوی بوده است، مرحوم نجم التولیه از ریاضیدانان و منجمان عصر خود بشمار می‌رفت، او منجم باشی آستان قدس رضوی و مستوفی موقوفات مسجد جامع گوه‌رشاد بوده و در علم سیاق هم مهارت داشته است، عبدالحمید مولوی در آثار خود پدرش را با این اوصاف ستوده است، مرحوم احمد مولوی در شرح حالیکه برای پدرش عبدالحمید مولوی نگاشته گوید: مرحوم علی محمد نجم التولیه خطیب آستان قدس رضوی بوده است.

۱۱۹۱- علی مرادخان

او در زمان سلطنت شاه سلطان حسین حاکم مشهد مقدس بود و در سال ۱۱۲۲ مقام خود را از دست داد و معزول گردید.

۱۱۹۲- علی معتمدی

او از نایب التولیه‌های آستان قدس رضوی بود و از فروردین سال ۱۳۳۲ تا فروردین سال ۱۳۳۴ نیابت تولیت آستان قدس را به عهده داشت.

۱۱۹۳- علی مشهدی خطاط

او از خطاطان عصر خود بوده است، لسان‌الملک در تذکره خود گوید: میر علی حسینی از خطاطان مشهدی بوده است، او اصلاً از هرات بود و در مشهد سکونت داشت، او در خط اسلوب و قاعده جدید نهاد و از همگنان گوی سبقت ربود و در کمال صباحت بود، در اوایل حال در خدمت مولانا زین‌الدین محمود و چندی در حضرت سلطانعلی مشهدی تعلیم گرفت، یک چند در هرات زیست و از آنجا به بخارا رفت و درگذشت.

۱۱۹۴- علی مشهدی

او از علماء مشهد مقدس بوده است، او یک دوره کامل از اصول و فروع و روضه کافی را استنساخ و تصحیح کرده و برای شاگردان خود قرائت نموده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی گوید: این نسخه در یک مجلد بزرگ در سال ۱۰۵۹ تحریر شده و اکنون در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف محفوظ است.

۱۱۹۵- علی کاتب مشهدی

از خطاطان و خوشنویسان مشهد مقدس رضوی بود، در تذکره خط و خطاطان آمده میر علی کاتب مشهدی شاگرد مولانا اظهر است، او در سال ۹۳۵ در کجرات هند درگذشت.

۱۱۹۶- علی ملک حاکم طوس

او از کارگذاران و عمال مغولان بوده است، عطا ملک جوینی گوید: در ماه جمادی الاخر سال ۶۴۹ فرماندهان و امرای مغول در مجلس منکوقاآن گرد آمدند و برای هر یک از مناطق مفتوحه امیر و حاکمی معین گردید، و اوامر و دستورات لازم به حکام داده شد.

در این میان ملک ناصرالدین به فرمانداری نیشابور، طوس، اصفهان، قم و کاشان منصوب گردید او را مأمور کردند تا با همکاری و شرکت ارغون این مناطق را اداره کنند، و احکام و قوانین مغول را در آن سرزمینها به مورد اجراء بگذارند، ملک ناصرالدین که یکی از اعیان ملوک بود با امیر ارغون مغول کار می کرده و جزء اعوان و انصار او بوده است.

۱۱۹۷- علی منصور

علی منصور از کارگذاران و عمال رضاشاه بود، او بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ به جای پاکروان به استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید، و پاکروان به تهران بازگشت، ورود علی منصور به مشهد مقدس مصادف بود با اشغال خراسان توسط نیروهای شوروی.

منصور از دی ماه سال ۱۳۲۰ تا بهمن ماه سال ۱۳۲۴ نیابت تولیت و استانداری خراسان را به عهده داشت، در زمان نیابت تولیت او عمارت کتابخانه و موزه آستان قدس پایان گرفت و در بیست و دوم آذر ماه سال ۱۳۲۴ به روی مردم گشوده شد.

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس رضوی گوید: محل کتابخانه و موزه آستان قدس قبلاً مدرسه علوم دینی بود و در سه طبقه در زمان صفویه بنا گردیده و در اختیار طلاب قرار داشت، این مدرسه در زمان نیابت تولیت پاکروان

تخریب گردید.

مقرر شد در اینجا ساختمان کتابخانه و موزه بنا گردد، در زمان پاکروان آغاز به کار گردید ولی حوادث شهریور ماه سال ۱۳۲۰ موجب شد تا پاکروان از مقامش معزول گردد، به جای او علی منصور به مشهد آمد و در مقام نیابت تولیت این ساختمان را تکمیل کرد و به صورت کتابخانه و موزه در آمد.

نگارنده گوید:

این ساختمان در سال ۱۳۵۲ تخریب گردید و به صحن موزه ملحق شد، ساختمانی محکم و مجلل که مبالغ فراوانی خرج آن شده بود به دستور محمدرضا شاه ویران گردید و به جای آن بنای دیگری در کنار صحن ساخته شد که اکنون موزه آستان قدس در آنجا قرار دارد.

از کارهایی که در زمان نیابت تولیت علی منصور انجام گرفت اتمام و تزئینات مقبره شیخ بهاءالدین عاملی بود، که در بین صحن جدید و صحن موزه قرار دارد، و اکنون به صورت یک رواق مجلل در آمده است و زائران در آنجا زیارت می خوانند و یا نماز می گذارند.

۱۱۹۸- علی موسوی نقیب

اواز نقباء طوس و مشهد مقدس رضوی در قرن ششم هجری بوده است، ابن اثیر در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۵۴۸ گوید: سلیمان شاه فرزند سلطان محمد سلجوقی لشکریانی فراهم کرد و به طرف مرو رفت تا با ترکان غز که در آنجا جمع شده بودند وارد جنگ شود.

هنگامیکه لشکر او با ترکان غز روبرو شدند فرار کردند و میدان را خالی گذاشتند، و به طرف نیشابور رفتند، ترکان غز آنها را مورد تعقیب قرار دادند و دنبال آنها

وارد طوس شدند، در آن زمان طوس مرکز عالمان و زاهدان بود، آنها طوس را غارت کردند و مردان را کشتند و زنان را اسیر نمودند.

خانه‌ها و منازل طوس را ویران ساختند و مسجدها را خراب کردند، تنها جائی که از تعرض آنها مصون ماند مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام بود و یا جاهائی که برج و بارو داشت، یکی از کسانی که در این حادثه کشته شد علی موسوی نقیب سادات طوس بود و دیگری عالم بزرگ این شهر محمد مارشکی و اسماعیل بن محسن خطیب و گروهی دیگر بودند.

۱۱۹۹- علی شوشتری

او از علماء و فضلاء زمان خود بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: علی بن علی نجار شوشتری بنا به گفته شیخ عبدالله جزائری از علماء محترم و با ورع زمان خود بوده، او از اهل تقوی و قناعت و امام جماعت بود و در زمان خود کم نظیر بودند.

من از آغاز جوانی با او در ارتباط بودم و از وی در طول زندگی لغزشی ندیدم او برای طلب علم به خراسان و اصفهان رفت و پس از مدتی بازگشت و در نزد پدرم به تحصیل خود ادامه داد و ما با همدیگر در درس پدرم شرکت می کردیم او همواره نزد من می آمد و من از او استفاده می نمودم.

من همواره از او در کارها و مشکلات بهره مند می شدم و او با حضور خود در منزل من قلبم را شاد می کرد و اندوه را از دلم می برد و در مشکلات به فریاد من می رسید و حوائج مرا بر طرف می نمود، او تفسیری هم بر سوره یوسف نوشت و این تفسیر به زبان فارسی می باشد.

۱۲۰۰- علی نصیرالدین طوسی

او از علماء قرن هفتم بوده است، فرید و جدی در دائرة المعارف خود در عنوان طوس گوید: طوسی نامش علی نصیرالدین است، او کتابی به نام تهافت دارد، و این تهافت غیر از تهافت حجة الاسلام غزالی است، نصیرالدین علی طوسی در سال ۶۷۳ وفات کرده است.

۱۲۰۱- علی نقی اردبیلی

او از علماء ساکن مشهد مقدس بوده است، اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: میر علی نقی اردبیلی از متوطنین ارض فیض قرین و از اعظم علماء و مقدسین بوده، در یک هزار و یکصد و سی و پنج به نشر علوم و ترویج فنون اشتغال داشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی نیز در کتاب طبقات شیعه قرن دوازدهم همین مطالب را از کتاب وسیلة الرضوان نقل کرده است، کتاب وسیلة الرضوان از تألیفات محمد بن بدیع رضوی است که شرح حالش در این کتاب خواهد آمد.

۱۲۰۲- علی نقی شیرازی

او از علماء شیراز و ساکن مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: علی نقی شیرازی در مدرسه نواب مشهد مقدس ساکن بود، او یکی از علماء و فضلاء زمان خود بشمار می رفت محمد بن بدیع رضوی در کتاب وسیلة الرضوان که در سال ۱۱۰۵ تألیف کرده از او نقل می کند.

۱۲۰۳- علی نقی مشهدی

او نیز از علماء و صلحاء زمان خود بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات

اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: ملاعلی نقی مشهدی از عالمان صالح و پرهیزکار و از خادمان حرم حضرت رضاعلی^{علیه السلام} بود شمس الدین محمد بن بدیع کرامتی از او در کتاب وسیلة الرضوان نقل می‌کند و این کرامت را به نظم آورده و گوید:

شنیدم ز ملاعلی نقی که بد عالم و صالح و متقی

بصافی دلش رشک باغ ارم بد از جمله حافظان حرم

تا آخر منظومه که در کتاب وسیلة الرضوان نقل گردیده است مرحوم شیخ آغا بزرگ گوید: من این کتاب را در نزد شیخ علی اکبر نهاوندی در مشهد مقدس دیدم.

۱۲۰۴- علی نقی میرزا قاجار

علی نقی میرزا رکن الدوله در اوائل مشروطیت والی خراسان بود، و در زمان حکومت او گنبد و بارگاه حضرت رضاعلی^{علیه السلام} توسط روسهای تزاری به توپ بسته شد و گروهی به خاک و خون کشیده شدند ما درباره جریان باران توپ به اماکن متبرکه رضوی به مناسبت‌هایی در این کتاب بحث کرده‌ایم و نیازی به تکرار آن نیست.

مهدی بامداد گوید: علی نقی میرزا رکن الدوله پسر بزرگ محمد تقی میرزا رکن الدوله در سال ۱۳۲۱ پس از عزل سلطان حسین میرزا نیرالدوله از حکومت خراسان به جای وی به خراسان آمد و تا سال ۱۳۲۲ حاکم خراسان بود، و بعد به تهران بازگشت.

در سال ۱۳۲۲ قمری محمدعلی شاه قاجار از روسیه وارد ایران شد و در شهرها آشوب پیا گردید، در مشهد مقدس هم حوادثی پیش آمد و گروهی به پشتیبانی شاه مخلوع شورش کردند و در اماکن متبرکه موضع گرفتند، و دولت روسیه تزاری دخالت کرد و حرم مطهر رضوی را به توپ بست و گروهی را به خاک و خون کشید، و رکن الدوله هم از مقامش معزول شد.

۱۲۰۵- علی نقی رضوی

از سادات رضوی و از بزرگان مشهد مقدس بوده است مرحوم مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا علی نقی فرزند میرزا حسین از معاریف اعیان و مشاهیر ارکان خراسان در عصر خود بود، امور عرفیه و عادیه برادرش میرزا محمد مجتهد به عهده او بود، تحریر سجلات و قبالات بر ذمه او قرار داشت.

هر مشکلی را رأی رزینش مفتاح بود و هر مهمی را موجب انجام او به عتبات عالیات مشرف گردید و بعد از مراجعت در پنجم محرم سنه ۱۲۵۰ عالم فانی را وداع گفت و در جلو ایون طلای صحن عتیق معلی ملتجی به رفیق اعلی گشت.

۱۲۰۶- علی نمازی شاهرودی

مرحوم حاج شیخ علی نمازی از علماء عالی مقام مشهد مقدس و از محدثان و مؤلفان حوزه علمیه مشهد مقدس بودند، شرح حال او در بخش قومس و بسطام - دامغان و شاهرود - خواهد آمد.

۱۲۰۷- علی واقفی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، صبا در تذکره روز روشن گوید: خواجه علی مشهدی برادرزاده حاج محمد جان قدسی در مشهد مقدس امام جماعت بود، در بعضی تذکرها خواجه علی تخلص مذکور است، بعضی تذکره نویسان واقفی را یک شاعر و خواجه علی را شاعر دیگری دانسته‌اند، از اوست:

این پیش‌نمازیم نه از روی ریاست حق می‌داند که از ریا مستثنی است
اینک خوشم افتاده که در وقت نماز بستم به خلائق است و رویم به خداست

۱۲۰۸- علی یزدی

او اهل یزد و در مشهد مقدس سکونت داشته است، محمد مهدی در کتاب تکمله نجوم السماء گوید: آقا سید علی خراسانی یزدی امام مسجد گوهرشاد بود، وی عالم جلیل و مجتهد نبیل است، امامت جمعه و جماعت در جامع مذکور می‌کند، حسن اعتقاد اهل خراسان با اوست.

۱۲۰۹- علی رضوی

او از علماء و رجال مشهد مقدس رضوی و دارای علوم غریبه بوده است، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا علی فرزند ابوالحسن جوانی کریم الطبع و سلیم النفس بود، در حال حیات والد ماجدش قواعد کلیه جفر را آموخته بود. بعد از فوت والدش به زحمات زیاد از نسخه‌های موروثه تکمیل نموده در این فن ید طولائی به هم رسانید، شاهزاده رکن الدوله حضوراً از وی سؤال کرد که امسال در مشهد مقدس هستم یا راحل، استخراج شد او در این سال می‌میرد، او ترسید جواب را به او بگوید.

ولی به او گفت: امسال بر مسند حکومت باقی هستید، بعد از اینکه او از مجلس بیرون شد به من گفت: او ماه شوال خواهد مرد، و اتفاقاً همین طور هم شد او در ماه شوال درگذشت.

در سفر بخارا از وی سؤالاتی کرده بودند، که غالباً مطابق با واقع در آمده بود، مردم آنجا سخت به او علاقمند شده بودند، از وی درخواست کرده بودند در بخارا اقامت کند، او هم قول مساعد داده بود ولی مرگ ناگهانی او را ربود و در سال ۱۳۱۹ درگذشت و در دارالضیافه مدفون گردید.

نگارنده گوید: رکن الدوله در سال ۱۳۲۲ در مشهد حاکم بوده و میر علی رضوی

در سال ۱۳۱۹ درگذشته، ظاهراً مرحوم مدرس رضوی در اینجا دچار اشتباه شده و سال فوت او را درست ضبط نکرده و یا کاتبان در این مورد به خطا رفته‌اند.

۱۲۱۰- علی بن ابی علی

او از محدثان و مشایخ طایران طوس بوده است ابوسعید سمعانی در مشیخه خود گوید: ابو عبدالله علی بن ابی علی نقاش طبرانی از طایران طوس می‌باشد، او از صوفیان و صالحان طوس بشمار بود، و ظاهری نیکو داشت او از فضل بن محمد فارمزی روایت می‌کرد.

او در ری از محمد بن عبدالله بیاضی و در همدان از ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی حدیث شنید، من در سفر چهارم خود به طوس از وی حدیث نوشتم و اربعین ابو جعفر همدانی را از او شنیدم، علی بن ابی علی در حدود سال ۴۷۰ متولد شد و در سال ۵۴۳ درگذشت.

۱۲۱۱- علی بن احمد طوسی

او از علماء و محدثان شیعه می‌باشد که به سه واسطه از مفضل بن عمر روایت می‌کند، حدیث او را سید بن طاووس در باب نمازهای روز جمعه در جمال‌الاسبوع نقل کرده است، و ملا عبدالله افندی هم در کتاب ریاض العلماء گوید: او از قدمای علماء شیعه است و از محمد بن علی رازی روایت می‌کند.

۱۲۱۲- علی بن احمد نقیب

او از فرزندان ابو عبدالله احمد نقیب بود که از قم به خراسان رهسپار شد ابوالقاسم علی بن احمد در خراسان با دختری یکی از رؤساء ازدواج کرد و در طوس مقیم گردید و اعتباری بدست آورد، نام این ابوالقاسم علی بن احمد در کتاب منتقلة الطالبین و نهایة

الانساب و شجره طیبه آمده ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۱۲۱۳- علی بن احمد سهیلی

از راویان و مشایخ طوس بوده و نام او در سلسله روایات ذکر گردیده است، عبدالغافر فارسی در کتاب منتخب سیاق از او یاد می‌کند.

۱۲۱۴- علی بن احمد بن زید

او هم از مشایخ و محدثان طوس بوده است، عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین گوید: علی بن احمد در قزوین از استاد ابو عمر شافعی بن داود مقری حدیث آموخت.

۱۲۱۵- علی بن اسماعیل طوسی

او نیز از محدثان و راویان طوس است، عبدالغافر فارسی در منتخب سیاق از وی نام می‌برد.

۱۲۱۶- علی بن حبیب الله

او فرزند حاج میرزا حبیب مجتهد، فقیه، عارف و شاعر معروف معاصر بوده است، مرحوم مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: حاج میرزا علی فرزند بزرگ حاج میرزا حبیب سالیانی چند در نجف اشرف به طلب علم مشغول بود و بعد به مشهد مقدس مراجعت کرد.

او مدتی در مشهد به درس و بحث پرداخت ولی بعد از چندی درس و بحث و امامت جماعت را رها کرد، او در اواخر عمرش در مزرعه ملکی خود در خارج شهر اقامت گزید.

۱۲۱۷- علی بن حسن طوسی

از محدثان و مشایخ طوس بوده و در نیشابور اقامت داشته است، تاج الاسلام ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوالحسن علی بن حسن طوسی از مقریان طوس بود، او در نیشابور سکونت کرد و در مسجد امام جماعت بود و مجلس درس و بحث داشت.

او مردی فاضل و عالم بشمار می‌رفت و در علم قرائت مهارت داشت، وی مردی ظریف و پاکیزه و نیکو سیرت و پاک نفس بود، وی از ابوالحسن بن غزال علم قرائت فرا گرفت و مردم را با قرائت قرآن آشنا نمود و از مدرسان علم قرائت گردید، من از وی حدیث شنیدم و از ملاقات او بهره‌مند گردیدم و در مشیخه خود هم از وی یاد می‌کند. سمعانی در مشیخه خود برگ ۱۷۸ گوید: از امام عمر بن ابی الحسن بسطامی شنیدم می‌گفت: روزی در مجلسی بودیم که در آن گروهی از علماء شرکت داشتند، در آن میان علی بن حسن طوسی هم بود، در آن مجلس نام عثمان طرازی امام مسجد را عوم در بلخ به میان آمد.

من به خاطر مسائلی که بین ما بود از وی بدگوئی کردم، او در این هنگام در گذشته بود، و من مطالبی آن روز درباره او گفتم، بعد از پایان مجلس به منزل خود رفتم، در این هنگام درب خانه من زده شد، من اجازه ورود دادم کوبنده در وارد شد مشاهده کردم علی بن احمد مقری است.

من از دیدن او خوشحال شدم و با هم به گفتگو مشغول شدیم، او به من گفت: چرا از امام جماعت مسجد بلخ بدگوئی کردی مگر نمی‌دانی او مرده ست برای چه از مرده بدگوئی می‌کنی مگر نشنیده‌ای که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده از مردگان خود به نیکی یاد کنید.

من اکنون از شما می‌خواهم دست از بدگوئی او بردارید، او مرده و در این جهان

نیست، اگر هم به شما بد کرده است از وی درگذرید و سکوت کنید، من از تذکرات او خوشحال شدم و گفتم: دیگر از وی بدگویی نخواهم کرد و از این تذکرات پند گرفتم و از او سپاسگزاری کردم.

۱۲۱۸- علی بن حسن

او نیز از محدثان و راویان طوس است، خطیب در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: علی بن حسن طوسی وارد بغداد شد و در آنجا از علی بن وهب رازی حدیث گفت، و از وی طبرانی روایت می‌کند.

۱۲۱۹- علی بن حسن موسوی

وی از علماء جبل عامل بوده است و در سال ۹۸۹ در مشهد مقدس رضوی مجلس املاء حدیث و مذاکرات علمی و فقهی داشته است، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: سید علی بن ابی الحسن موسوی عاملی، از اعیان علماء و فضلاء زمان خود بوده است او نزد شهید ثانی تلمذ کرد و یکی از عابدان و زاهدان بود.

شیخ حسن بن شهید و میرداماد در مشهد مقدس از او روایت کرده‌اند، میرداماد در سند یکی از دعاها گوید: من این دعا را از سید ثقه و فقیه مورد اعتماد علی بن ابی الحسن عاملی روایت می‌کنم، و این را با سندی از وی شنیدم و اجازه نقل آن را گرفتم. میرداماد گوید: او در سال ۹۸۹ در مشهد مقدس رضوی بود و ما در آنجا از او اجازه روایت دریافت کردیم، مؤلف ریاض العلماء گوید: امیر فیض الله تفرشی هم از شیخ حسن روایت می‌کند و همچنین فرزندش صاحب مدارک از او روایت کرده است، و شیخ حسن بن شهید هم از راویان او می‌باشد.

۱۲۲۰- علی بن حسوله

او از کارگذاران بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام در زمان غزنویان بوده است، و در سال ۴۲۱- سال در گذشت سلطان محمود غزنوی - در آستان قدس و مشهد رضوی کار می کرده، و در قران وقفی ابوالبرکات که در عنوان بعد نام او می آید از وی اسم برده شده است.

۱۲۲۱- علی بن حسین

نام کامل او ابوالبرکات علی بن حسین است، او در سال ۴۲۱ قرآنی به روضه مبارکه رضویه وقف کرده است در پشت این قرآن هزار ساله که اکنون در موزه آستان قدس رضوی محفوظ است و یکی از آثار کهن می باشد چنین آمده است، وقف و حبس مخلد، وقفه و حبسه کاتب ابوالبرکات علی مشهد الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، ابتغاء المرضات الله عزوجل و طلبا لثوابه و سلمه الی علی بن حسوله علی آن یكون فی یده، لایخرج من القبة والمسجد، و ذلک فی شهر رمضان سنة احدى و عشرين واربعمائة.

۱۲۲۲- علی بن حسین نوقانی

او از محدثان و مشایخ طوس بود، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوالحسن علی بن حسین بن محمد نوقانی طوسی از اولاد و احفاد سعید بن جبیر بود و در نوقان طوس اقامت داشت او مردی صالح و از اهل علم بود، او اهل عبادت و تهجد و همواره به قرأت قرآن اشتغال داشت، او مردی پرهیزگار و از نظر ظاهر و باطن یکسان بود.

من کتابی در فضائل قرآن که از تألیفات ثعالبی بود از وی شنیدم، او از فرخزادی

روایت می‌کرد و در شب پنجشنبه نوزدهم ماه شوال سال ۵۳۵ در گذشت و در یک مقبره خانوادگی دفن شد.

سمعانی در مشیخه خود برگ ۱۷۸ درباره او گوید: علی بن حسین نوقانی در جوانی به یک دختر جوان که اهل ساز و آواز بود دلبستگی پیدا کرد و در مجالس بزم او شرکت می‌کرد، و بعد از چندی توبه کرد و مجلس او را ترک گفت و همواره گریه می‌کرد و از گذشته خود نام می‌برد.

۱۲۲۳- علی بن حسین طوسی

او هم از مشایخ و راویان طوس بود و در نیشابور سکونت داشت، سماعی در مشیخه خود برگ ۱۷۸ گوید: ابوالحسن علی بن حسین صوفی طوس در شهر نیشابور ساکن بود، او یکی از مردان صالح بشمار می‌رفت، او از ابوالقاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی روایت می‌کرد و در سال ۵۳۴ در نیشابور درگذشت.

۱۲۲۴- علی بن حمزه طوسی

او از علماء و بزرگان طوس در عصر خود بوده است شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم گوید: علی بن حمزه بن حسن شیخ نصیرالدین طوسی از فضلاء بزرگ و عالمان جلیل القدر بود، وی کتاب‌هایی هم تألیف کرده که علی بن یحیی خیاط از او نقل می‌کند، و ملا عبدالله افندی هم در ریاض العلماء او را عنوان کرده و همین مطلب را درباره او آورده است از این عالم بزرگ شرح حال جامعی در دست نمی‌باشد.

۱۲۲۵- علی بن سلیمان در طوس

او از علماء اندلس بود و برای تحصیل به خراسان رفت و در نیشابور و طوس در

مجالس املاء حدیث شرکت کرد، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب خود ذیل عنوان «فرغلیظی» گوید: رفیق و مصاحب ما ابوالحسن علی بن سلیمان فرغلیظی اندلسی وارد نیشابور شد و در آنجا از محمد بن یحیی فقه آموخت.

او مردی عابد و نیکو سیرت بود، ما با وی در مجالس علمی نیشابور به تحصیل مشغول بودیم و از مشایخ خود کتب احمد بن حسین بیهقی را فرا گرفتیم، و بعد از آن به اتفاق رهسپار طوس شدیم و تفسیر ابواسحاق ثعلبی را در طوس قراءت کردیم. او از طوس بار دیگر به نیشابور بازگشت، و از آنجا به حجاز رهسپار شد و از مکه به غرب رفت ولی چون آن منطقه ناآرام بود بار دیگر به دمشق بازگشت و از آنجا به شهر حلب رفت و در آن شهر در روز دهم دی... در حالیکه پنجاه سال هم نداشت در گذشت.

۱۲۲۶- علی بن شعیب طوس

او از محدثان و مشایخ طوس بوده و در بغداد اقامت داشته است، خطیب در تاریخ بغداد گوید: علی بن شعیب ابوالحسن سمسار اصلش از طوس بود، او از هشیم بن بشیر و سفیان بن عیینه و گروهی روایت می‌کند و از وی قاسم بن زکریا مطرز و عبدالله بن محمد بغوی روایت می‌نمایند، علی بن شعیب از ثقات بود و در بغداد درگذشت، ولی قول درست آن است که او در روز سه‌شنبه هجدهم ماه شوال سال ۲۵۳ وفات کرده است.

۱۲۲۷- علی بن عبد الجبار

او از علماء و فضلاء طوس بوده است، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: قاضی جمال‌الدین علی بن عبد الجبار بن محمد طوسی از فقهاء موجه بود و در کاشان اقامت داشت، این مطلب را شیخ منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست گفته

است.

در کتاب امل الامل آمده که کنیه او ابوالفتح بوده و شادان بن جبرئیل از وی روایت می‌کند، علی مذکور از پدرش عبدالجبار از شیخ طوسی روایت کرده، و راشد بن ابراهیم بحرانی فقیه و ادیب هم از او روایت می‌کند.

۱۲۲۸- علی بن عبدالرحمان طوسی

- از عالمان و مشایخ بوده، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۱۴۵ گوید: علی بن عبدالرحمان ابوالحسن طوسی در بغداد اقامت داشت من در بغداد از وی حدیث شنیدم او از ملک بن علی مالکی روایت می‌کرد، ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزهرة در وفیات سال ۵۶۳ گوید: در این سال ابوالحسن علی بن عبدالرحمان بن تاج القراء طوسی درگذشت.

۱۲۲۹- علی بن عبدالله طوسی

او از شعراء و ادباء بزرگ عصر خود بوده است، یاقوت حموی در معجم الادباء گوید: علی بن عبدالله بن سنان طوسی یکی از اعیان علماء کوفه بود، او از ابن اعرابی علم ادب را فرا گرفت، محمد بن اسحاق گوید: طوسی اخبار قبائل و اشعار بزرگان را حفظ کرده و آنها را نقل می‌کرد، او از مشایخ بصره و کوفه استفاده کرد ولی کتابی را تنصیف ننمود، احمد بن ابی طاهر در مرثیه او گوید:

لقد هوی جبل للمجد لو و زنت به الجبال الرواسی الشمّ لم تزن
و أصبح الحبل حبل الدین منتترا و ادرج العلم و الطوسی فی کفن

ابن خلکان در وفیات الاعیان در شرح حال یزید بن سلمه گوید: ابوالحسن علی بن عبدالله طوسی، نخستین کسی است که دیوان اشعار یزید بن سلمه را جمع کرد و گفت: او شاعری خوش طبع و مردی عاقل و فصیح بود، در ادبیات کامل و در مردانگی

بی نظیر بود.

علی بن عبدالله طوسی از اهل لغت هم بوده است، سید مرتضی رضوان الله علیه در کتاب امالی خود در معنی واژه‌های عربی از او استفاده کرده است، سیوطی در کتاب بغیة الوعاة او را از طبقه چهارم اهل لغت ذکر می‌کند و گوید او از داناترین اصحاب ابو عبید می‌باشد.

۱۲۳۰- علی بن علی عاملی

او از علمای جبل عامل بوده و مدتی در مشهد مقدس اقامت داشته است مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: او از علماء، فضلاء و محققان بود و در علم ادب و شعر هم مهارت داشت، او با ما در مجالس درس در نزد اساتید و مشایخ شرکت می‌کرد. وی به مکه معظمه رهسپار گردید و در آنجا مجاور شد و بعد از آن به مشهد مقدس رضوی رفت و از آنجا به حیدرآباد هند رفت و اکنون در آنجا سکونت دارد و فضلاء و بزرگان آنجا از او استفاده می‌کنند، از او نوشته‌ها و اشعاری به جای مانده است او در مدح شیخ حر عاملی گفته است:

سوی حر تملک رق قلبی	هوای به منوط و الضمیر
و باب القول فیه ذو اتساع	تضیق لعد أیسره السطور
فتی کھف الانام و خیر مولی	له فضل تقلّ له البحور

۱۲۳۱- علی بن فتح الله شوشتری

او از علماء شوشتر بوده و در مشهد مقدس رضوی اقامت داشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه گوید: علی بن فتح الله یکی از افرادی بود که در مشهد مقدس روی کتاب کشف الغمه کار می‌کردند او با تنی چند از فضلاء مشهد رضوی نسخه‌ای از آن کتاب را تصحیح کردند نسخه مزبور در کتابخانه سماوی در نجف

اشرف که در ۱۰۱۳ تحریر گردیده موجود می باشد.

۱۲۳۲- علی بن فرامرز

او اجزائی از قرآن مجید را وقف آستان قدس کرده است، در مصادر آمده که فرامرز بن علی باروی مشهد را بنا کرد و این شهر را از آسیب دشمنان محفوظ داشت، فرامرز در جای خودش خواهد و سَی پاره علی بن فرامرز در موزه آستان قدس محفوظ است.

۱۲۳۳- علی بن فضل فارمدی

او فرزند فضل بن محمد فارمدی عارف مشهور است، علی بن فضل از علماء و بزرگان زمان خود بوده است، ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان فارمدی گوید: ابوالمحاسن علی بن فضل از زاهدان بود و مردم به او اعتقاد داشتند، او از ابوبکر محمد بن ابی الهیثم و گروهی حدیث شنید.

ابراهیم بن محمد جوینی در فرائد السمطین باب نهم روایتی از طریق علی بن فضل فارمدی مسنداً از براء بن عازب درباره حدیث غدیر نقل می کند که پیامبر فرمود علی بر کسانیکه من مولی و رهبر آنها هستم مولی و سرپرست می باشد در این هنگام عمر بن خطاب برخاست و این مقام را به علی علیه السلام تهنیت گفت.

در باب بیست و چهارم همین کتاب نیز از شیخ الاسلام ابوالمحاسن علی بن فضل فارمدی به سند متصل از عبدالله روایت می کند که گفت هنگامیکه رسول خدا در نماز به سجده می رفت حسن و حسین بر پشت او قرار می گرفتند، هنگامیکه جلو آنها را می گرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: آنها را آزاد بگذارید.

۱۲۳۴- علی بن فیاض مشهدی

از علماء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم در شرح حال تقی صوفی قزوینی که در سمنان اقامت داشته گوید: او از نظام الدین ابوالفتح علی بن فیاض مشهدی روایت می‌کند، و این علی بن فیاض هم از شاگردان عبدالله شوشتری است که در بخارا به شهادت رسید و او از علماء قرن دهم و یازدهم می‌باشد.

۱۲۳۵- علی بن قدامه طوسی

از مشایخ بزرگ حدیث و راویان اخبار بوده است، خطیب در تاریخ بغداد گوید: علی بن قدامه وکیل اصلاً از اهل طوس بود، او از مجاشع بن عمرو و ایوب بن جابر و عبدالله بن مبارک روایت می‌کند، از وی فرزندش محمد و عباس بن محمد دوری و دیگران روایت می‌کنند، احمد بن محمد بن بکیر می‌گفت علی بن قدامه در سال ۲۲۹ درگذشت.

۱۲۳۶- علی بن قرچغا در مشهد

او از علماء حکماء و ریاضیدانان قرن یازدهم در مشهد مقدس بوده است علامه تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید پدر او در مشهد مقدس حاکم بوده و فرزندش علی قلی هم با وی بوده است، علی بن قرچغای کتابهای متعددی هم تألیف و تصنیف کرده که نام آنها از قرار ذیل می‌باشد.

- ۱- خزائن جواهر القرآن، ۲- ایمان کامل، ۳- احیاء الحکمة، ۴- فرقان الرأیین، ۵- مزامیر العاشقین، ۶- تعلیقات، ۷- تمهیدات، ۸- تنقیحات، ۹- سبعة سماویه.
- مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی هر یک از آثار و تألیفات او را در کتاب الذریعه

در عناوین خود آورده و خصوصیات نسخه‌ها را بیان و محل آنها را هم نشان می‌دهد.

۱۲۳۷- علی بن محمد طوسی

از مشایخ حدیث و راویان طوس بوده است، ابوالقاسم سهمی در تاریخ جرجان - گنبد کاووس - گوید: ابوالحسن علی بن محمد فقیه طوسی در سال ۲۴۹ وارد جرجان شد و از بغوی و ابن ابی داود حدیث گفت.

۱۲۳۸- علی بن محمد ابوالحسین

او هم از راویان و محدثان طوس بوده است عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی در کتاب التدوین گوید علی بن محمد بن حسین ابوالحسین بر خود آبادی طوسی از مشایخ پدرم بوده است، بنابراین او در قرن ششم زندگی می‌کرده و احتمالاً رافعی در خراسان در مجلس املاء او حضور پیدا کرده و اجازه نقل حدیث از او دریافت نموده است.

۱۲۳۹- علی بن محمد قاضی

عبدالغافر فارسی در منتخب سیاق نام او را ذکر کرده ولی از زندگی و خصوصیات او اطلاعی در دست نمی‌باشد.

۱۲۴۰- علی بن محمد تبادکانی

تبادکان نام یک منطقه وسیع در شمال مشهد مقدس رضوی می‌باشد و مردم مشهد آنجا را تبادکوه می‌نامند و اکنون دهی هم به نام تبادکوه در حومه مشهد مقدس می‌باشد، علی بن محمد تبادکانی از همین ناحیه می‌باشد و نام او در کتاب سردالنقول و اسماء المؤلفین آمده است، این دو کتاب بصورت خطی در کتابخانه مکه معظمه محفوظ

می باشد.

۱۲۴۱- علی بن محمد خالدي

از راویان و علماء طوس بوده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء در شرح حال کرزۀ حارثی به یک واسطه از او روایت کرده، و از سند روایت معلوم می شود که او کتابی هم داشته و ابونعیم از کتاب او حدیثی نقل می کند و خالدي هم از جعفر بن خالد در سمرقند حدیث شنیده است.

۱۲۴۲- علی بن محمد غزالی

او در حلب سکونت داشته و از احفاد ابو حامد غزالی طوسی بوده است محمد بن ابراهیم حلبی در کتاب درة الحبیب گوید: علی بن محمد غزالی از صوفیان شافعی بود و در حلب سکونت داشت و او را ابن قصیبیه می گفتند و خود را به ابو حامد غزالی نسبت می داد. او بسیار خوب می نوشت و انشاء زیبایی داشت، و دارای فضل و کمال بود اما دستش از مال دنیا تهی و چیزی در بساط خود نداشت و با فقر زندگی می کرد، او وارد شهر حلب شد و با خط زیبای خود نامه هایی به روش صوفیان می نگاشت. او نامه های خود را با مداد سیاه و قرمز می نوشت و برای بزرگان و اعیان حلب می فرستاد تا به او توجه کنند و به وی ابراز محبت نمایند، او رساله ای به نام میزان الاستقامه نوشت و برای جدم جمال حنبلی فرستاد و این دو بیت را که خود سروده بود در آن رساله مشاهده می شد:

بسطت کفی لصرف الدهر حين سطا علی الافاضل و الايام قد قسطت

و ان تکن راحتی عن قبضها صرفت لیوسف حاکم الشهباء انبسطت

مؤلف درة الحبیب گوید: جد من رساله او را مطالعه کرد، این رساله در ماه رجب

سال ۸۰۱ نوشته شده و اکنون در دست من است.

۱۲۴۳- علی بن محمد کارزی

او از مشایخ بزرگ حدیث و از اعلام عصر خود بوده است ابوسعید سمعانی در انساب خود ذیل عنوان «کارزی» گوید: ابوالحسن علی بن محمد کارزی طوسی به این نسبت مشهور بوده او برای طلب علم و حدیث به عراق، شام و حجاز رفت و از مشایخ آنجا استفاده کرد.

او در نیشابور مجلس املاء حدیث ترتیب داد، و حاکم ابوعبدالله از وی حدیث شنید و نام او را در تاریخ نیشابور آورده، او بعد از نیشابور به مکه رفت و در سال ۳۶۲ در آنجا درگذشت، او از ابوبکر باغندی و اقران او روایت می‌کرد.

یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل عنوان «کارز» گوید: کارز یکی از آبادیهای طوس است، و علی بن محمد ابوالحسن طوسی کارزی از این آبادی می‌باشد، او به دمشق، رمله، و عراق رفت و در آنجاها در مجالس مشایخ شرکت کرد و از گروهی حدیث شنید و در نیشابور مجلس املاء حدیث تشکیل داد و در سال ۳۶۲ در مکه معظمه درگذشت.

نگارنده گوید: در نزدیک مشهد یک آبادی به نام میرکاریز بود و اکنون این آبادی جزء شهر شده و در بخش شمالی مشهد مقدس قرار دارد، احتمالاً کارز همین «کاریز» باشد که در انساب و معجم البلدان به عنوان کارز آمده است.

۱۲۴۴- علی بن محمد مقری

او یکی از خطاطان و هنرمندان قرن هفتم هجری بوده و در تزئینات حرم مطهر رضوی که در اوائل قرن هفتم زمان خوارزمشاهیان انجام می‌گرفته فعالیت داشته است، اکنون نام او در کاشیهای حرم مطهر که در سال ۶۱۲ نصب گردیده موجود است و این کاشیهای زیبا به خط او زینت یافته و نصب شده‌اند.

ممکن است علی بن محمد مقری از کارگزاران و خادمان بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام در آن عصر بوده که با مباشرت او این کاشیها فراهم شده و در اماکن متبرکه نصب گردیده است.

۱۲۴۵- علی بن محمد موسوی

از شاعران و مؤلفان عصر خود بود، قطب الدین ابوالفتح بعلبکی در کتاب ذیل مرآة الزمان گوید: علی بن محمد بن رضا ابوالحسن حسینی موسوی طوسی معروف به ابن دمیر خان یا دفترخان در چهارم ماه صفر سال ۵۸۹ در شهر حماة متولد شده است. او دارای اشعار زیبا و تألیفات زیادی است او از فضلی صاحب فن بود و در سال ۶۲۵ بغداد را ترک گفت و وارد اربل گردیده، علی بن محمد در بغداد مستنصر بالله خلیفه عباسی را هم مدح کرد و هدایائی از او دریافت نمود، از این شاعر بزرگ و مؤلف طوسی الاصل شرح حالی در دست نیست و تنها یک قصیده عربی در ذیل مرآة الزمان از او آورده است.

۱۲۴۶- علی بن محمد کاشانی

در قرن ششم هجری در شهر کاشان تعدادی هنرمند، نقاش و کاشی ساز زندگی می کردند که برای مزارات متبرکه و مساجد کاشی می ساختند، یکی از این کاشی سازها علی بن محمد بن ابی طاهر می باشد که اکنون آثار او در مشهد مقدس رضوی موجود است و یادگاری از آن قرون می باشد.

در حرم مطهر رضوی دو محراب از کاشی قرار داشت که در دیوار طرف قبله حرم نصب بود، در حال حاضر یکی از آنها هنوز در حرم مطهر بر دیوار نصب است و محراب دوم را پس از توسعه حرم به موزه آستان قدس برده اند و اکنون در آنجا در مقابل بینندگان قرار داده اند.

درباره این محرابها در مجلات و جرائد مقالات متعددی نوشته شده و هر کس طبق برداشت خود مطالبی نوشته است، در یکی از این محرابها که در طرف مسجد بالا سر قرار گرفته و عرض آن ۱/۲۵ و ارتفاع ۱/۹۰ متر می باشد کتیبه هائی هست که در آن آمده:

«اقم الصلوة لدلوك الشمس، تا آخر آیه به خط ثلث، بر دور هلالی همین محراب نوشته شده: شهد الله انه لا اله الا هو، تا آخر و سپس آیه شریفه ان فی خلق السموات و الارض، تا آخر آیه و در پایان نوشته شده عمل علی بن محمد بن ابی طاهر غفرالله ذنوبه.

۱۲۴۷- علی بن محمد طوسی

او از مشایخ بزرگ طوس و از علماء مشهور عصر خود بوده و یکی از استادان حافظ ابونعیم اصفهانی است ابونعیم در حلیه الاولیاء در شرح حال عبدالرحمان بن مهدی از وی روایت می کند، و او نیز از ابوبکر بن اسحاق بن خزیمه روایت کرده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضمن شرح خطبه شماره ۵۷ از علی علیه السلام به عنوان نخستین مسلمان یاد می کند و حدیثی از طریق ابوالحسن علی بن محمد بن اسماعیل طوسی نقل کرده که علی علیه السلام اولین فردی بود که به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آورد.

ابراهیم بن محمد جوینی در کتاب فرائد السمطین باب هفتادم حدیثی از طریق علی بن محمد بن اسماعیل طوسی نقل کرده است و او حدیث را با شش واسطه از علی علیه السلام روایت می کند و خلاصه آن حدیث این است که شما کوشش کنید تا اعمال شما مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد.

۱۲۴۸- علی بن محمد بن سلیمان

از محدثان و راویان طوس بوده است، یاقوت حموی در ذیل عنوان «زملکان» در معجم البلدان آورده است: علی بن محمد بن سلیمان طوسی از جماهیر بن احمد بن زملکانی روایت می‌کند و این زملکانی در سال ۲۱۳ متولد شده و در سال ۳۱۳ در گذشته است.

۱۲۴۹- علی بن محمد مقری

او از قاریان و مربیان علم قرائت در طوس بوده است جزری در کتاب غایة النهایة گوید: علی بن محمد بن حسین بن نازک و یانیزک از مقریان طوس بود، او علم قرائت را از خلف بن هشام گرفت، محمد بن عبدالله نقاش گوید: من حدود صد بار قرآن مجید را نزد علی بن محمد قرائت کردم، او مردی زاهد و صالح بود، وی در اواخر قرن سوم زندگی می‌کرده است.

۱۲۵۰- علی بن محمد عمادالدین

او از علماء و فقهاء طوس بوده است، منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست خود او را از فقهاء و واعظان طوس ذکر کرده و شرح حالی از او در دست نمی‌باشد و با مختصری از وی گذشته‌اند.

۱۲۵۱- علی بن مسلم طوسی

او از مشایخ بزرگ عصر خود بوده و ابوجعفر طبری در حوادث سال ۳۷ بدون واسطه از او روایت می‌کند، خطیب بغدادی در تاریخ خود گوید: علی بن مسلم بن سعید ابوالحسن طوسی در بغداد سکونت اختیار کرد و در آنجا از عبدالله بن مبارک و جریر بن

عبدالحمید و جماعتی روایت می نمود.

از وی محمد بن اسحاق صاغانی و محمد بن اسماعیل بخاری و عبدالله بن احمد بن حنبل و دیگران روایت می کنند، عبدالرحمان گفته روایت از او اشکالی ندارد، علی بن مسلم طوسی روز یکشنبه بیست و سوم جمادی الاخره سال ۲۵۳ در بغداد درگذشت در حالیکه ۹۳ سال از عمرش می گذشت.

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب اخبار اصفهان و حلیه الاولیاء به اخبار وی استناد کرده و چند روایت از او نقل می کند، ابونعیم او را درک نکرده و به واسطه از او استفاده کرده است، نام علی بن مسلم طوسی در تمام کتب رجال و تذکره ها آمده و تکرار آنها در اینجا موردی ندارد.

۱۲۵۲- علی بن موسی طوسی

او از مورخان و اهل حدیث و سیره بوده است، ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل آل ابی طالب از علی بن موسی روایتی درباره امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نقل کرده است و روایت علی بن موسی طوسی به امام محمد باقر علیه السلام می رسد، ابوالقاسم سهمی نیز در کتاب تاریخ جرجان در عنوان ابو محمد وزان از علی بن موسی طوسی یاد کرده است و از او هم سلم بن جناده و ابوالاشعث روایت می کنند.

۱۲۵۳- علی بن ناصر نوقانی

از مشایخ روات و محدثان بزرگ بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوالحسن علی بن ناصر بن محمد نوقانی از اهل نوقان طوس بود، او از امامان اهل حدیث، فضلاء، و مذهب شافعی داشت، او روش نیکی داشت و در فتوی دقت می کرد و جانب حق را مراعات می نمود و به خطا نمی رفت، علی بن ناصر مردی عابد بود و به فقه علاقه داشت.

گروهی از اهل نوقان و شهرهای دیگر از وی فقه و حدیث فرا گرفتند، و از دانش او سود بردند، و سودش به همه رسید. او در نوقان از ابوالحسن علی بن حسین نوقانی علم آموخت، من در نوقان او را دیدم و از وی حدیث نوشتم و کتاب اربعین حسن بن سفیان را نزد او قرائت کردم.

علی بن ناصر در فتنه ترکان غزاز ترس و وحشت قلبش آسیب دید و از نوقان به مشهد رضا منتقل گردید و در آنجا درگذشت او در ماه رمضان سال ۴۷۶ در نوقان متولد شد و در ماه رمضان سال ۵۴۹ در مشهد رضا درگذشت و در مشهد هم دفن گردید، سمعانی در مشیخه خود برگ ۱۸۴ هم از وی یاد کرده است.

نگارنده گوید: شرح حال او در طبقات الشافعیه اسنوی و طبقات الشافعیه سبکی هم آمده و آنها سخنان سمعانی را نقل کرده‌اند و مطلب تازه‌ای نیآورده‌اند و لذا ما از تکرار خودداری نمودیم.

۱۲۵۴- علی بن نصیرالدین

او فرزند خواجه نصیرالدین طوسی و از دانشمندان و رجال بزرگ عصر خود بود و مدتها در رصدخانه مراغه کار می‌کرد، هنگامیکه هلاکو خان مغول در فکر تاسیس رصدخانه مراغه بر آمد و خواجه نصیرالدین اقدام به ساخت آن نمود گروهی از دانشمندان را در آنجا گردآورد، یکی از آنها صدرالدین علی فرزند خواجه نصیر بود. مرحوم مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار خواجه نصیرالدین از کتاب فوات الوفيات نقل می‌کند که حسن بن احمد رفیق می‌گفت: من به مراغه مسافرت کرده و برای دیدن رصدخانه به آنجا رفتم، در آن وقت صدرالدین علی پسر خواجه نصیرالدین طوسی متولی رصد بود.

او در علم نجوم و شعر تبحر و مهارتی بسزا داشت و در آنجا با گروهی از دانشمندان ملاقات کردم در آنجا آلات رصد بسیاری دیدم، صدرالدین علی اکبر اولاد

خواجه است، مردی دانشمند و در زمان حیات پدرش متولی امور رصد مراغه بود و در علم نجوم دست داشت.

پس از مرگ پدر بیشتر کارها و مناصب او را بدست آورد و تا مدتی بعد از خواجه ریاست رصدخانه مراغه را داشت، پس از آن دست صدرالدین از موقوفات کوتاه گشت و امور موقوفات در دست حکام بغداد قرار گرفت، صدرالدین علی با دختر عمادالدین ابوالفداء قهستانی ازدواج کرد و ابوالفداء در سال ۶۶۶ درگذشت.

بعد از فوت برادرش اصیل الدین مشاغل او را به صدرالدین دادند و او در نزد سلاطین و امراء مغول تقریبی پیدا کرد و با غازان به شام رفت و تا مدتی که سلطان در آنجا بود تصدی اوقاف آنجا را در دست داشت و بعد از آن با غازان به بغداد بازگشت. فصیحی خوafi در کتاب مجمل گوید: خواجه صدرالدین علی در هنگام وفات خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا که در سال ۶۸۱ درگذشت در وفات او گفته اند:

آصف عهد علاء حق و دین زبده کون کرد بدرود جهان را چو سرآمدش زمان
در شب شنبه چارم ز مه ذی حجه سال بر ششصد و هشتاد و یکی در ارا

۱۲۵۵- علی بن نظام الملک طوسی

او فرزند خواجه نظام الملک و وزیر سلطان سنجر بود شرح حال او در کتب تاریخ و سیره آمده است ابوالفرج بن جوزی در حوادث سال پانصد هجری کتاب المنتظم گوید: در این سال روز عاشورا فخر الملک ابوالمظفر بن نظام الملک فرزند بزرگ او بدست یکی از باطنیان کشته شد.

جریان قتل او از این قرار است که فخرالملک علی بن نظام الملک در شب عاشورا حسین بن علی علیه السلام را در خواب دید، امام حسین سلام الله علیه به او فرمودند زود به طرف ما بیائید و نزد ما افطار کنید، او از خواب بیدار شد و ترس او را فرا گرفت و

در افکار خود فرو رفت.

اطرافیان به او قوت قلب دادند و گفتند: شما امروز از جای خود حرکت نکنید، او روز عاشورا روزه گرفت و در خانه ماند، هنگام عصر از اطاق خود بیرون گردید و در نظر داشت به اطاق یکی از زنهای برود، در این هنگام یک نفر به شکایت آمده بود و فریاد می‌زد به من ستم شده است.

او می‌گفت: مسلمانی رخت بر بست و کسی نیست به فریاد مظلوم برسد و از دست ناتوانی بگیرد و یا اندوهی را بر طرف کند، فخر الملک گفت: او را نزد من بیاورید که سخنانش دل مرا ناراحت کرده است، او را نزد فخر الملک بردند، از وی پرسید چه می‌خواهی؟

آن مرد نامه‌ای بدست فخر الملک داد، و او نامه را گشوده و مشغول خواندن آن شد، آن مرد شاکی فرصت را غنیمت شمرد و کاردی بیرون کشید و بر سینه فخر الملک زد و او را از پا در آورد، این حادثه در شهر نیشابور اتفاق افتاد و او در آن هنگام وزیر سلطان سنجر بود.

ابن وردی در تاریخ خود به نام تنمة المختصر ضمن حوادث سال پانصد گوید: در این سال فخرالملک ابوالمظفر علی بن نظام الملک که فرزند بزرگ خواجه نظام الملک بود در روز عاشورا کشته شد، او نخست وزیر برکیارق شد و بعد به وزارت برادرش سنجر رسید.

او شب عاشورا حسین بن علی علیه السلام را در خواب دید و حسین به او فرمود: زودتر به طرف ما بیا و نزد ما افطار کن، فخر الملک به یاران خود گفت: فکرم به این خواب مشغول است و در قضاء خداوند تغییری پیدا نخواهد شد و من هم به قضاء خداوند راضی هستم.

به او گفتند: شما امروز از منزل خارج نگردید، او هم آن روز در نماز و قرائت قرآن گذرانید، و صدقه داد، وقت عصر اراده کرد به منزل یکی از زنان خود برود، در این

هنگام فریاد مردی را شنید که برای دادخواهی آمده بود، گفت: او را نزد من بیاورید. شاکی را نزد او بردند، او نامه‌ای به فخر الملک داد، وی نامه را گشود و مشغول مطالعه آن شد، آن مرد کاردی از زیر جامه خود بیرون کشید و بر قلب فخر الملک فرود برد و او را از پا در آورد، او را دستگیر کردند و نزد سلطان سنجر بردند، او گروهی را به عنوان محرک معرفی کرد، سنجر هم امر کرد قاتل را با متهمین دیگر اعدام کردند.

فخر الملک و شهاب الملک

شهاب الملک یا شهاب الاسلام فرزند عبدالله بن علی برادرزاده خواجه نظام الملک بود، او با فخر الملک که با هم پسر عمو بودند سر ناسازگاری داشت، شهاب الملک ظاهراً از باطنیان طرفداری می‌کرده و فخرالملک با آنها در حال مبارزه بود از این رو با هم در ستیز بودند.

فخر الملک موجبات دستگیری شهاب الملک را فراهم نمود، سلطان سنجر او را به اتهام طرفداری از باطنیان دستگیر نمود و به ترمذ تبعید کرد و در آنجا زندانی شد، و در میان مردم شهرت داد که او را کشتند، از این رو پدرش که از فقهاء عصر خود بود با شنیدن قتل او درگذشت.

شهاب الملک در زندان ترمذ بود که فخر الملک پسر عمو او در نیشابور بدست فدائیان با ضرب کارد درگذشت، و بعد از یکسال از زندان آزاد گردید و بعداً در سال ۴۱۱ به وزارت سلطان سنجر رسید و تا سال ۴۱۵ وزارت او طول کشید، مختصری از شرح حال شهاب الاسلام در عنوان او گذشت.

۱۲۵۶- عماد رضوی

او از شاعران معاصر است و اشعار بسیاری سروده و مجموعه‌ای فراهم آورده و چاپ کرده است، گلشن در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: عماد خراسانی نامش

سید عمادالدین برقمی و تخلصش عماد فرزند سید تقی معین از سادات رضوی است.
او در سال ۱۳۰۰ شمسی در مشهد مقدس متولد گردید، وی شاعری شوریده و
شورانگیز است و مجموعه‌ای در حدود سه هزار بیت در سال ۱۳۴۱ چاپ کرده و اینک
نمونه‌ای از شعر او:

پروانه وار سوخته شب را سحر کنیم
با بالهای سوخته با هم سفر کنیم
اما نه هر که رفت دگر بار بر نگشت
و ز سر خاک تیره کسی با خبر نگشت
الحق جهان فسانه پر پیچ مبهمی است
شام در از تیره با خواب تو امی است
این گیر و دار عمر به غیر از خیال نیست
معلوم نیست حاصل این گیر و دار چیست
امشب عجب زیاده مرا فکر درهمی است
با عالم خیال مرا باز عالمی است

۱۲۵۷- عمادالدین مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، در تذکره روز روشن آمده خواجه عماد
الدین اوحدی مشهدی تلمیذ حاج محمد خوشانی بود، محمد خان شیبانی به تکرار
تخالف مذهبی در سنه ۹۱۴ وی را کشت، قبرش در مشهد است، او گوید:

بر مشهد دوست تحفه جرجان نبری دردش چو دهند نام درمان نبری
بی درد ز درد عشق نالان گشتی خاموش که نام دردمندان نبری

۱۲۵۸- عماد شیرازی

او از شاعران شیراز بود و در مشهد مقدس اقامت داشت، در تذکره روز روشن آمده است میر عمادالدین شیرازی از سادات شیراز بود و در خراسان اقامت داشت و سلطان حیدر خلف شاه اسماعیل صفوی باعزاز و اکرام قدر و منزلتش افزود، از اوست: چو ترک سر نکنی ترک یار باید کرد از این دو کار یکی اختیار باید کرد در تذکره ریاض الشعراء و عرفات هم به همین نحو از او یاد شده است.

۱۲۵۹- عماد مشهدی

از شاعران مشهد مقدس بوده است، قدرت الله شوق در تذکره تکملة الشعراء گوید: عماد مشهدی، موسوی تخلص، جوان دانشمند و خوش طبع بوده و در فن معما مهارت تمام داشت، یک بیت او که در جواب غزل کمال گفته: گفت چشمتم را بگو تا جز خیال روی ماه صورتی دیگر نیارد در نظر گفتم به چشم

۱۲۶۰- عمر ابردهی

او از آبادی ابرده در غرب مشهد مقدس بوده است، قبرش هم در آنجا می باشد، بهاءالدین عمر ابردهی معاصر عبدالرحمان گهواره گر و از عرفای قرن هشتم بوده است، شرح حال او را عبدالرحمان جامی در کتاب نفحات الانس آورده ولی از تاریخ تولد و وفات او چیزی نگفته است.

شیخ حافظ بهاءالدین عمر ابردهی طوسی در کودکی پدر خود را از دست داد، خویشاوندان او بهاءالدین را به خیاطی سپردند تا وی را خیاطی بیاموزد روزی رضی الدین علی مایانی به ابرده رفت و از او جو یا شد، گفتند: بهاءالدین عمر در نزد خیاط به

کار مشغول است، او گفت: هر کس در پیش درزیان باشد درزیان باشد؟!
 عمر ابردهی را پیش رضی الدین مایانی حاضر کردند، او عمر را با خود به طوس
 برد و به یک حافظ قرآن سپرد تا او را قرآن بیاموزد، او بعد از مدتی به طوس رفت و
 استاد عمر ابردهی را دید که در حالش تغییری پیدا شده، مایانی به معلم ابردهی گفت:
 شما از همان طعامی که خود می خورید به شاگرد خود هم می دهی؟
 او پاسخ داد: آری من هر چه خود می خورم به او هم می دهم، رضی الدین گفت:
 شما با شاگرد خود به ابرده بروید و در آنجا باشید تا عمر قرآن حفظ کند، او هم همراه
 شاگرد خود به ابرده رفت، او در آبادی خود قرآن را فرا گرفت و به حافظ معروف
 گردید.

عمر ابردهی گوید: من بعد از فراگیری قرآن در فکر سیر و سلوک بر آمدم و به
 نیشابور رفتم و در نزد مولانا شمس الدین که به ارشاد مشغول بود فرود آمدم و از رموز
 عرفان و سیر و سلوک آگاهی یافتم، و از آن به بعد به شهرها و ولایات رفتم و با عرفاء و
 صوفیان به گفتگو مشغول شدم.

او بعد از گشت و گذار در شهرها و ولایات آهنگ سفر حج نمود و در بغداد به
 خانقاه شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفرائینی رفت، و در آن وقت نبیره شیخ نورالدین
 شیخ الاسلام بغداد و خلیفه جد خود بود، او از عمر ابردهی پذیرائی کرد و از او خواست
 در مکه و مدینه او را دعا کند.

او زیارت خانه خدا و روضه مبارکه حضرت رسول ﷺ را انجام داد و مناسک
 حج بجای آورد و به خراسان بازگشت و در ابرده اقامت گزید، بهاء الدین عمر گوید در
 خراسان وبائی پیش آمد و ما در مزار شیخ محمد خالد در قریه اسجیل جمع شدیم و
 دعا کردیم و خداوند آن بلیه را از ما دفع کرد.

بهاء الدین عمر ابردهی از عارفان قرن هشتم بوده و در آبادی ابرده درگذشت، قبر
 او اکنون در کنار جاده شاندیز به ابرده در بالای یک بلندی که مشرف به جلگه طوس

می‌باشد قرار دارد، حسام السلطنه والی خراسان بنائی روی قبر او ساخت ولی بناء اکنون ویران گردیده و بصورت یک خرابه در آمده است.

۱۲۶۱- عمر نوقانی

او از ادباء و قاریان قرن ششم و از معاصران خاقانی است، نام او در کتاب مناقب ابن شهر آشوب در باب فضائل علی علیه السلام آمده است، ابن شهر آشوب دو بیت از اشعار او را که در مدح علی علیه السلام سروده شده نقل کرده است و آن دو بیت این است:

اشهد بالله و آلائه شهادة بالحق لا بالمراء
ان علی بن ابی طالب خیر الوری من بعد خیر الوری

محمد عوفی در کتاب لباب الالباب ضمن حالات شرف الدین محمد بن ابی بکر نسفی گوید: از بزرگی شنیدم که در آن وقت که به سفر قبله رفته بود، چون بری رسید، چنین اتفاق افتاده بود که خاقانی در ری بود، حسام الدین به زیارت او رغبتی کرد و به نزدیک او شد.

عمر نوقانی که استاد قراء و داود دلها بود در خدمت او برفت و چون به محاوره یکدیگر انسی گرفتند خاقانی پرسید که مولانا را لقب چیست؟ عمر نوقانی گفت: مولانا شرف الدین حسام که به حسام بیان حق را شرح و باطل را شرحه کند.
نگارنده گوید: از این عمر نوقانی که هم قاری بوده و هم شاعر عنوانی در مصادر ندیدم و تنها در این کتاب از او نام برده شده است.

۱۲۶۲- عمر بن ابی بکر طوسی

او از راویان و محدثان طوس بوده و نام او در یک سند روایتی در کتاب التدوین آمده و شرح حالی از او در دست نیست.

۱۲۶۳- عمر بن احمد طوسی

از مشایخ طوس و اهل حدیث بوده است، ابراهیم بن محمد جوینی در کتاب فرائد السمطین باب هفتاد از محمد بن محمد بخاری روایت کرده که او گفت: من در خانقاه شیخ الاسلام ابوعلی فارمذی در طوس از ابوالمحاسن عمر بن احمد جرموکی حدیث شنیدم او هم از جدم محمد بن حمویه در بحر آباد جوین حدیث شنیده بود.

۱۲۶۴- عمر بن اسماعیل طوسی

او از علماء و فضلاء طوس بود، ابن اثیر جزری در حوادث سال ۴۵۹ کتاب کامل التواریخ گوید: در این سال عمر بن اسماعیل بن محمد ابوعلی طوسی قاضی طوس درگذشت، او را عراقی لقب داده بودند زیرا مدتی طولانی در بغداد سکونت داشت، او نزد ابوطاهر اسفرائنی فقه آموخت.

ابن جوزی در کتاب منتظم ضمن حوادث سال ۴۵۹ نام او را محمد بن اسماعیل ضبط کرده و گوید: ابوعلی محمد بن اسماعیل از اهل طوس بود او در طول عمرش به امور قضاء اشتغال داشت، و چون مدتی در بغداد سکونت داشت وی را عراقی می‌گفتند، او مردی فقیه بود و از فضلاء بشمار می‌رفت و در نزد ابو محمد باقی و ابوطاهر اسفرائنی تحصیل کرد و از ابوطاهر مخلص هم حدیث فرا گرفت.

۱۲۶۵- عمر بن نظام الملک طوسی

او فرزند خواجه نظام الملک طوسی و از رجال عصر سلجوقیان و از کارگذاران آنها بود، عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین او را عنوان کرده و گوید: عمر بن حسن بن علی ابوحفص جمال الملوک فرزند نظام الملک مدتی حاکم قزوین بود و در آنجا فرزندان او از خود بجای گذاشت او اهل فضل بود و با مردم به خوبی رفتار می‌کرد یکی از شاعران دو بیت ذیل را برای او در باب ولایت قزوین نوشت.

تشاغلتم عنا بصحبة غیرنا و اثرتم الهجران ما هکذا کنا
 ولایة قزوین و سکر شبیبة ابا حفص المشکور یشغلکم عنا
 ابوالمعالی هبة الله بن حسن کاتب فزونی قصائدی درباره او گفته که در دیوانش
 آمده است، و یک قطعه را مؤلف التدوین در شرح حال جمال الملوک عمر بن نظام
 الملک آورده است.

۱۲۶۶- عمر بن علی نوقانی

از علماء و محدثان بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابو حفص
 عمر بن علی بختری معروف به قاضی از اهل نوقان طوس بود، او مردی فاضل، مناظر
 متدین و متواضع و از رهبران به شمار می‌رفت.

او روشی پسندیده و ظاهر و باطن خوبی داشت، از ابوالقاسم فضل بن محمد
 زجاجی و ابوبکر احمد بن علی شیرازی و دیگران حدیث شنید، من در نوقان طوس از
 وی حدیث شنیدم و اجازه روایت اربعین قاسم بن ابی حرب را از او گرفتم، او در شب
 پنجشنبه اول ماه صفر سال ۵۳۴ درگذشت، سمعانی در مشیخه خود برگ ۱۶۹ نیز از او
 یاد کرده است.

حافظ ابن عساکر هم در مشیخه خود برگ ۱۵۶ گوید عمر بن علی بن احمد
 ابوحفص طوسی معروف به فاضل بختری از فقهاء بود، من در نوقان نزد او حدیث
 خواندم، او از فضل بن ابی حرب جرجانی روایت می‌کرد.

۱۲۶۷- عمر بن محمد طوسی

از علماء و مشایخ طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در التحبیر گوید: ابوحفص
 عمر بن محمد طوسی از اهل طابران طوس بود، او مردی عالم، و فاضل بشمار می‌رفت و
 در طابران اسناد و سجلات را می‌نوشت و از ابوسعید حسن بن عبدالله روایت می‌کرد، من

از او چند حدیث نوشتم، وی در حادثه ترکان غز با تیر کشته شد و مرگ او در سال ۵۴۹ بود، و در مشیخه برگ ۱۷۲ نیز از او ذکری نموده است.

۱۲۶۸- عمرو بن عبدالله طوسی

او از محدثان طوس بوده است فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر آیات سوره احقاف روایتی از او نقل کرده، نام او ابوتراب عمرو بن عبدالله بن هارون طوسی است وی به واسطه احمد بن عبدالله هروی ابوعلی شیبانی از محمد بن جعفر علیه السلام حدیث نقل می‌کند.

عمرو بن عبدالله طوسی مجهول است ولی احمد بن عبدالله جویباری نامش در تمام کتب رجال حدیث آمده و شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام چند حدیث از او نقل می‌کند، علمای عامه او را مردود و تضعیف نموده‌اند.

۱۲۶۹- عنایت‌الله مشهدی

از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: عنایت‌الله بن محمد حسین از علمای مشهد مقدس بوده و فرزندش محمد محسن در کتاب دعائم‌الدین از وی روایت می‌کند، عنایت‌الله هم از بدرالدین عاملی شاگرد شیخ بهاء‌الدین اجازه دارد.

۱۲۷۰- عنایت مشهدی

او از شعرای مشهد مقدس بوده و در تذکره عرفات از او یاد شده است.

۱۲۷۱- عوض بن محمد مشهدی

از علماء و فضلاء مشهد بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه

قرن یازدهم و دوازدهم او را عنوان کرده و گوید: عوض بن محمد امین مشهدی رضوی مجلد اول کتاب وافی ملامحسن فیض را در سال ۱۰۹۱ کتابت و تصحیح کرده است، و همچنین کتاب فرحة الغری را نیز کتابت کرده و در سال ۱۱۰۷ پایان داده و نسخه آن در کتابخانه رضویه می باشد.

۱۲۷۲- عیسی نیکوکار

او از شاعران معاصر مشهد مقدس بوده است، گلشن آزادی در تذکره خود گوید: عیسی نیکوکار در سال ۱۳۱۷ در مشهد متولد گردید و تحصیلات خود را در مشهد انجام داده و در دبیرستانها تدریس می کند از اوست:

به کنج آشیان غم چه مرغ خسته خاموشم
مگر این چرخ بازیگر کند چندی فراموشم
اگر در بر چو مروارید بگرفتم شبی باری
برفت و چون صدف عمری تهی بگذاشت آغوشم
بیاد کناروانی سالها بگذشته ای یاران
غباری مانده بر دامان صدائی مانده در گوشم

۱۲۷۳- غازان خان

از پادشاهان و امرای معروف مغول بود غازان خان فرزند ارغون شاه مغول در ۲۹ ربیع الثانی سال ۶۶۷ در سلطان دوین مازندران متولد شد و در سال ۶۹۴ در حالیکه ۲۵ سال داشت بر تخت سلطنت جلوس کرد و در تاریخ مبارک غازانی تألیف رشیدالدین فضل الله آمده ارغون خان بعد از اینکه بر تخت سلطنت نشست حکومت خراسان را به غازان خان داد.

رشیدالدین فضل الله گوید: چون ارغون خان بر تخت پادشاهی نشست شاهزاده

غازان را در خراسان به قائم مقامی خود گذاشت و آن ممالک را با لشکرهای بزرگ به وی داده و آن سرحد که از معظمتا ثغور است به وی سپرده و او بر وفق پدر آنجا می بود و مصالح آن ممالک را ضبط و ترتیب می فرمود.

غازان خان در طوس

رشیدالدین فضل الله گوید: غازان در اوائل ربیع الاول سال ۶۸۸ به جانب طوس و رادکان روان شد و ساداق را بایلچی گری پیش نوروز فرستاد که ما کوچ کرده آنجا می رسیم، می باید که برودخانه فرغانه که کشف رود است برابر آئی، امیر نوروز قاصد غازان را گرفت و قصد داشت او را بکشد ولی با وساطت زنهای او را نکشت و دربند کرد. نوروز لشکری گردآورد و به طرف طوس رهسپار گردید و با غازان خان وارد جنگ شد، بین دو لشکر جنگ در گرفت و غازان خان از معرکه گریخت و به طرف سنگبست رفت و از آنجا هم رهسپار نیشابور گردید، لشکریان نوروز خیمه و خرگاه او را تاراج کردند و اطرافیان او را هم دستگیر نمودند.

وفات ارغون خان

غازان در خراسان بود و پدرش در قفقاز بسر می برد، ارغون خان پدر او در اران بیمار گردید، اطباء به معالجه پرداختند ولی معالجات نتیجه نداد نزدیکان از بیماری ارغون سخت ناراحت گردیدند و صدقات به نیازمندان رسانیدند و زندانیان را آزاد کردند.

بیماری ارغون بالا گرفت و کسی را نزد او راه نمی دادند، در این هنگام قاصدی به خراسان فرستادند و غازان خان را از جریان آگاه کرده و او را نزد پدرش فرا خواندند، ارغون پس از مدتی بیماری روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سال ۶۹۰ در باغچه اران درگذشت.

کشته شدن سعدالدوله یهودی

در زمان سلطنت ارغون خان سعدالدوله یهودی به صدارت او رسید، سعدالدوله با مسلمانان مخالف بود و کینه آنها را در دل داشت او ارغون را وادار کرد تا نسبت به مسلمانان سخت گیری نماید و آنها را به اطراف خود راه ندهد و در اثر تحریک او گروهی از مسلمانان کشته شدند و اموال آنها تاراج گردید.

اما کید و مکر سعدالدوله و یهودیان و معاندان دین مقدس اسلام به جایی نرسید و توطئه آنها به خودشان برگشت، بعد از اینکه ارغون خان بیمار گردید، گروهی از اطرافیان او که از اعمال سعدالدوله ناراحت بودند نخست عوامل سعدالدوله را دستگیر و اعدام کردند و همه را از دم تیغ گذرانیدند.

بعد از آن سعدالدوله هم دستگیر شد و او را هم کشتند، اعدام سعدالدوله موجب خوشحالی مسلمانان و قوم مغول گردید، مسلمانان از کشته شدن سعدالدوله از بند رستند، و شکر خدای را بجا آوردند، سعدالدوله قبل از مرگ ارغون کشته شد و ارغون از کشته شدن او بی اطلاع بود.

تشریف غازان خان به دین اسلام

آغاز مسلمانی غازان خان از اینجا شروع گردید که امیر نوروز به او گفت: اگر اسلام اختیار کنی و دلت را به نور ایمان مزین گردانی ما همه از شما حمایت خواهیم کرد و با مخالفان و معاندان شما جنگ خواهیم نمود، غازان خان گفته های او را قبول کرد و به طرف آذربایجان روان شد تا با مخالفان خود که در آن حدود جمع شده بودند وارد جنگ شود.

غازان خان به موجب وعده ای که به امیر نوروز داده بود روز چهارم ماه شعبان سال ۶۹۴ در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم جوینی کلمه توحید بر زبان جاری کرد و

رسماً مسلمان شد و نام خود را محمود گذاشت و از آن روز او را سلطان محمود غازان خان گفتند.

رشیدالدین فضل الله که از خواص غازان خان بود در کتاب تاریخ مبارک غازانی گوید: بر عالمیان پوشیده نماند که پادشاه اسلام - غازان خان - چون در سن طفولیت بود جدش اباقا خان او را پیش خویش می داشت و مراعات و محافظت می فرمود و بخشیان بت پرست را ملازم او می گردانید و بدان واسطه آن شیوه در اندرون وی راسخ گشت.

به تخصیص چون معتقد پدران او آن مذهب بود و بر آن طریقه می رفتند و شیوه بت پرستی که از بدو اسلام باز در جمیع دیار شعار آن بکلی مرتفع شده بود در زمان ایشان ظاهر گشت و آن طائفه قوی حال شدند، اصناف بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای باعزاز و اکرام تمام بیاوردند.

در هر موضع بتخانه ها ساخته و اموال فراوان بر آن صرف کردند و کار مذهب ایشان به عیوق رسید چنانکه همگان مشاهده کردند و پادشاه همواره با بخشیان با هم در بتخانه ملازم بود و آن شیوه را ملاحظه می نمود و روز به روز میان او به آن معنی زیادت می شد و اعتقادش در آن باب مستحکم می گشت.

چون اباقا خان درگذشت و پدرش ارغون خان او را به حکومت و سرلشکری خراسان فرستاد در شهر خبوشان بتخانه های معتبر بساخت و اکثر اوقات گفت و شنید و خوردن و آشامیدن او در آن بتخانه ها با بخشیان می بود و رسوخ اعتقادی که بدان طریقه داشت و عبادتی که بتان را می کرد زیادت از حد و وصف بود.

تا آن زمان که پیامد و ملک بدست گرفت و آغاز استخلاص آن فرمود حق تعالی چون سعادت او مقدر گردانیده بود و مقدور آنکه سلطنت و پادشاهی او را باشد و به مدد تأیید و توفیق ربانی آثار عدل و انصاف در عالم ظاهر گرداند و کارهای خلل پذیرفته را به صلاح باز آورد و ممالک خراب را آبادان کند.

تقویت دین اسلام و تمشیت امور شریعت و احکام بر دست او باشد و هم او و هم عالم از آن غافل، ناگاه در آن سر وقت از فیض لطف الهی نور هدایت به سینه پاک او فرود آمد و پای مبارک در دایره اسلام نهاد و دست در حبل متین ایمان زد و بابطال شعار ادیان باطل فرمان داد.

ظن اکثر خلق چنان بود که سبب اسلام او ترغیب و تحریض بعضی امراء و مشایخ بود ولیکن بعد از تفحص معلوم گشت که آن ظن خطاست چه وقتی در خلوتی با من بنده ضعیف که مؤلف این کتابم - رشیدالدین فضل الله - تقریر فرمود که چند گناه باشد که خدای تعالی آن را عفو نکند.

از آن جمله معظم تر آن گناهیست که کسی سر پیش بر زمین نهد چه قطعاً آن را آمرزش نخواهد بود، مسکین مردم به جهل گرفتار شده که پیش بت سر بر زمین می نهند و من نیز همچنین بودم، لیکن حق تعالی روشنائی و دانش داد و از آن خلاص یافتم و به حضرت حق از آن گناه پاک شدم.

نگارنده گوید: گفته های غازان در این مورد و اینکه چرا او بت پرستی را رها کرد و مسلمان شد و علاقمندی او به احکام اسلام و ترویج شریعت بسیار مفصل و مشروح است جویندگان به کتاب مبارک غازانی مراجعه نمایند.

جلوس بر تخت سلطنت

سلطان محمود غازان خان در ماه ذی حجه سال ۶۹۴ در شهر تبریز بر تخت سلطنت قرار گرفت و فرمان روای کشور گردید، او دستور داد که همه مغولان مسلمان شوند و به احکام شریعت اسلام گردن نهند و مطابق دین اسلام عمل نمایند و از کفر و عناد و مخالفت با اسلام دست بردارند.

رشیدالدین در تاریخ مبارک غازانی گوید: در اوائل شعبان سنه ۶۹۴ به حضور شیخ زاده بزرگ صدرالدین ابراهیم حموی با تمامت امراء کلمه توحید گفت و جمله

مسلمان شدند و در آن ماه طویها کردند و به عبادت اشتغال نمودند و جماعت سادات و ائمه و مشایخ نواخت فرمود و ادارات و صدقات داد.

در باب عمارت مساجد و مدارس و خانقاهات و ابواب بر احکام به مبالغت اصدار فرمود و چون ماه رمضان در آمد با جمعی ائمه و مشایخ بطاعت و عبادت مشغول شد و بر کافه عقلاء پوشیده نیست که اسلام و ایمان پادشاه اسلام غازان خان از سر صدق و اخلاص بود و از شوائب ریا و رعونت مبرا و مصفا.

خدمات او به علویان

خواند میر در کتاب حبیب السیر گوید: غازان خان دو نوبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا مشاهده نمود، و در هر دو کرت امیرالمؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آن حضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده و فرموده:

می باید که نسبت به ایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی، لاجرم محبت اهل بیت پیغمبر آخرالزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده تقباء و سادات را تعظیم و احترام تمام می نمود و جهت آن زمره عظیم الشأن چند دارالسیاده بنا کرد.

گاهی بر زبان می آورد و می گفت من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم، اما چون در خواب حضرت رسالت مآب میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم.

آنچه مقدور است نسبت به آن طبقه کریمه لوازم نیازمندی بجای می آورم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده و به مشهد مقدسه حائریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب

گردانیده مزروع و معمور کردند.

نصایح غازان خان

در حالات غازان آورده‌اند او روزی در یک مجمع بزرگ که همه علماء و سران کشوری و لشکری او گرد آمده بودند و جشنی بزرگ بر پا شده بود خطاب به حاضران گفت: شما که لباس علم و دانش و عبادت و زهد در بر کرده‌اید و دعوی امانت و دیانت می‌کنید، باید نیک بیاندیشید و از عهده بر آئید و وظائف خود را انجام دهید، که این کار از شما مطلوب است.

اگر از عهده و میثاق دین و اخلاق بیرون گردید و عهد و پیمانها را نادیده بگیرید، نتیجه اعمال و کردار شما موجب هلاکت و خسران خواهد شد و نزد خدا و خلق محکوم خواهید گردید و مورد ملامت و سرزنش قرار خواهید گرفت و راه بجائی نخواهید برد. خداوند که مرا در این مسند نشانیده تا از وی اطاعت کنم، و عدل و داد را در جامعه توسعه دهم و ابواب انصاف را به روی مردم بگشایم، بر من لازم است عدالت پیشه گیرم، مجرمان را عقوبت نمایم، و مخلصان و نیکوکاران را پاداش نیک دهم و راه حق را بگیرم و رضای خدا را بجویم.

من همواره ناظر کارهای شما هستم، به لباس و صورت شما نگاه نمی‌کنم من به اعمال و کردار و رفتار شما می‌نگرم و گفتار شما مورد عنایت و توجه من می‌باشد، می‌نگرم شما در جامعه چگونه عمل می‌کنید نیکی و بدی شما در نظر من می‌باشد و هر کدام را طبق اعمال و کردارش مورد محاسبه قرار می‌دهم.

شما باید به طریق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کنید، و به مردم تجاوز نکنید و زور نگوئید، جامعه را به راه راست هدایت نمائید و از فریب و تزویر دوری کنید، و از هوای نفس و بدعتها احتراز نمائید و از تعصب و عناد و نفاق دور باشید.

اگر از من حکمی و دستوری که مخالف شرع باشد صادر گردید، مرا به راه

صواب هدایت کنید و آگاهم گردانید، همواره حق را در نظر داشته باشید و به حق عمل کنید، اگر از شما خلاقی سر بزند و حقی ضایع گردد و یا به کسی ستمی شود، غضب من شما را می‌سوزاند و به عقوبت می‌رساند.

آوردن آب جاری به کربلای معلی

رشیدالدین فضل الله در تاریخ مبارک غازانی گوید: غازان خان به هر شهر و ولایت عمارت می‌فرماید و آنها را و کهریزها بیرون می‌آورد و جاری می‌گرداند، و از آن جمله آنچه معظم تر است و در آن خیری تمام نهری بغایت بزرگست که در ولایت حله جاری فرموده و نامش نهر غازانی نهاده.

آن آب را به مشهد مقدس حسین علیه السلام برده و تمامت صحرای دشت کربلا که بیابان بی‌آب بود و در مشهد جهت خوردن آب شیرین زلال فرات روانه گردانید، چنانچه این زمان تمامت حوالی مشهد مزروع است و باغات و بساتین را بنیاد نهاده‌اند. کشتیها که از بغداد و دیگر شهرها و کنار فرات و دجله‌اند به مشهد می‌تواند رفت و قرب صد هزار تغار حاصل آن است و حبوبات و انواع خضر در آنجا بهتر از تمامت اعمال بغداد می‌آید، و سادات که مقیم مشهداند بدان واسطه عظیم مرفه الحال شده‌اند.

غازان خان و مشهد مقدس رضوی

همانگونه که تذکره داده شد غازان خان در خراسان حاکم بود و در زمان پدرش ارغون منطقه خراسان زیر نظر او قرار داشت، و غازان خان هم اغلب در طوس و رادکان زندگی می‌کرد، او به مشهد مقدس رضوی هم علاقمند بوده و به توسعه و عمران این شهر هم توجه داشته است.

او چند رقبه ملک وقف آستان قدس رضوی کرده بود، و بر اساس نوشته‌های مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس رقبات وقفی غازان خان در

طول تاریخ از بین رفته و تنها یک رقبه وقفی از او در فرهاد گرد نزدیک فریمان در تصرف وقف می‌باشد.

رشیدالدین فضل‌الله گوید: او در اوائل حال در خراسان به زیارت مشهد مقدس طوس علی ساکنه السلام و تربت سلطان بایزید و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء رفته بود، و بعد از آن که مسلمان شد زیارت مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیاء را دریافت.

روزی فرمود کسی که بر این وجه مرده باشد مشهد و مزار او بر این گونه بود، او را چگونه از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگران است، هر چند ما را مرتبه صلحاء نیست، لیکن از راه تشبه به ایشان ابواب البری ساختن که جای آخرت ما باشد.

بناء شنب غازان در تبریز

در تاریخ مبارک غازانی تألیف رشیدالدین آمده: غازان خان پس از دیدن مزارات و مقابر بزرگان تصمیم گرفت برای خود در تبریز مقبره‌ای بسازد تا نام او هم در جهان باقی بماند و بدان واسطه خیری و صدقه‌ای جاری گردد تا به برکات آن رحمت خدای تعالی دستگیری نماید و ثوابی مدخر گردد.

او می‌گفت در این وقت که حق تعالی قدرت داده آغاز کنیم باشد که به یمن توفیق تمام گردد، چون در دارالملک تبریز بود آنجا اختیار فرمود و خارج شهر در جانب غربی در موضع شنب خویشتن طرح کشیده آن را بنیاد نهاد و این زمان چند سال است به عمارت آن مشغول‌اند.

غازان خان گنبد مقبره سلطان سنجر سلجوقی را در مرو دیده بود، و این گنبد در آن ایام بزرگترین گنبد عالم بود، از این رو دستور داد گنبد مقبره او هم مانند گنبد سلطان سنجر باشد و به طرح و هیئت آن بنا گردد، و گفته بود کوشش کنند که گنبد قبر او از گنبد

سنجر هم بزرگتر و باشکوه‌تر باشد.

غازان خان دستور داد بناهایی هم در اطراف مقبره او بسازند و به صورت وقف در اختیار طبقات مختلف قرار دهند و آن بناها عبارت بودند از مسجد جامع، مدارس، خانقاه، دارالسیاده، دارالشفاء، کتابخانه، خانه قانون، خانه متولی، حوضخانه و گرمابه. غازان خان برای اداره هر یک از این بناها موقوفه‌ای معین کرد تا به مصرف برسد، در اینجا طلاب علوم تحصیل می‌کردند، بیماران درمان می‌شدند و داروی رایگان دریافت می‌نمودند، غرباء و درماندگان در آنجا اطعام می‌گردیدند، علماء سادات و رجال مورد پذیرائی قرار می‌گرفتند.

طلاب علوم و محققان در کتابخانه تحقیق می‌کردند، عرفا و صوفیه در خانقاه به آداب و رسوم خود عمل می‌نمودند، غازان خان وصیت کرده بود که همه فرق اسلامی از مؤسسات او استفاده نمایند و هر کس از آنجا گذشت مورد پذیرائی قرار گیرد.

وقفنامه غازان خان

خواند میر گوید: او در وقفنامه خود مقرر داشته بود در مقبره چند حافظ هر روزه به تلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا ضیافت فرمایند، و در مسجد جامع خطیب و پیشنماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش معین کنند.

در هر یک از مدارس مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیشنماز و خادم، و در دارالسیاده نقیب و خدام و بادرچی که جهت سادات آینده و رونده طبخ نمایند و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش.

در دارالشفای طبیب و کحال و جراح و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوضخانه

و سقايه فراش و در حمام، حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرد.

مجموع ارباب و وظیفه و عمله را به وظائف گرامند نوازش نموده و جهت فرش و روشنائی بقاع مذکور مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقراء و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند.

فرمود: برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر مایحتاج دارالشفاء و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخه بیت القانون و جهت بهاء ابریق و سبو و خم و کوزه و حوضخانه و سقایا و اخراجات حمام آنچه ضرورت باشد متولی و عمله اوقاف سال به سال و ماه به ماه سامان نمایند.

شروط وقفنامه

۱- آنکه هر جماعت از سادات و علماء و حکماء که افضل و اکمل عصر باشند از بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند.

۲- آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امراء مغول و اشراف تازیک او را زیارت کند خدام مقبره آنکس را به کوشک عادلیه که نزدیک بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند.

۳- دیگر آنکه هر ساله در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علماء و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکور و باب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند.

۴- آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته به ساکنان آن بقاع دهند و هم چنین در عیدین و سایر ایام ولیائی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذ ترتیب

نموده و به مجاوران و مسافران بخش کنند.

۵- آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته پیوسته صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ به معلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتب‌خانه‌ها هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهت غم‌خواری صبیان موجب دهند.

۶- دیگر آنکه هر سال دو هزار توپ پوستین از پوست گوسفند خریده به مستحقان رسانند.

۷- آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفاء بر درهای بقاع و سر راهها می‌اندازند بر دارند و دایه باجرت گیرند تعهد حال ایشان نماید و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول به سن رشد و تمیز سرانجام کنند.

۸- دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند.

۹- آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور بر چینند و هیچ کس آن مرغان را نگیرد و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد.

۱۰- آنکه هر ساله پانصد بیوه زن عاجز را دو هزار من پنبه محلولج دهد چنانچه حصه هر یک چهار من باشد.

۱۱- آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهت آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مالک خود بترسد آن را عوض خریده به وی دهد.

۱۲- آنکه هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کند و بر آنهاار کوچک پل بندند تا فقیران به سهولت عبور توانند کرد.

هفت وقفیه مشتمل بر شروط مذکور قلمی فرموده آنها را به خطوط قضاة و علماء مسجل ساخت، یکی را به متولی موقوفات سپرد دیگری را به مکه معظمه زاده‌ها الله تعظیما ارسال داشت و وقفیه سوم را در دارالقضاة تبریز نهاد، به محافظت آن امر نموده و چهارم تعلق به قاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگهدارند.

پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت او در جمیع قری و قصبات، ولایات عراقین، فارس، کرمان و آذربایجان حمام و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروئی رفیع به اوج فلک برافراختند.

درگذشت غازان خان

او روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الاول سال ۷۰۳ به عزم بغداد از تبریز بیرون گردید و در اواسط ربیع الثانی به «حومه سرای» رسید و در آنجا به خاطر سردی هوا و باریدن برف توقف کرد و از رفتن به طرف بغداد منصرف گردید و در همین محل بیمار شد.

خواند میر در حبیب السیر گوید: اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و امان از کشور طبیعت غازان روی بر تافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فائده داد، در ایام بهار غازان خان عازم بیلاق شد و در اثناء راه مرض شدت پیدا کرد.

قوت ماسکه او از امساک عنان عاجز گشت، پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول به حدود قزوین خسرو معدلت آئین قطع رشته علائق کرد، وزراء و مقربان و خوانین را جمع کرد و شرائط وصیت بجای آورد و برادر خود سلطان محمد خداپنده را

ولیعهد خود گردانید.

روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ۷۰۳ در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی از حرکت باز ایستاد و لوای توجه به عالم عقبی بر افراشت، امراء و ارکان و وزراء و اعیان حضرت به لباس تعزیت ملبس شده جسد او را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده بود به خاک سپردند.

نگارنده گوید: قاضی احمد غفاری در کتاب نگارستان گوید: غازان مرض صعبی پیدا کرده از راه ری چون به پشکل دره قزوین رسید در عصر یکشنبه یازدهم شوال سال ۷۰۳ وفات یافت و ولادت او در سحر روز جمعه سوم ربیع الاول ۶۷۰ در حدود مازندران به طالع عقرب.

گنبد غازان خان در تبریز

مورخان گویند سلاطین مغول را مدفنی معین نبود، و هر کس از ایشان از دنیا می رفت جسد او را در موضعی از عمارت و زراعت دفن می نمودند و اطراف آن را محصور می کردند ولی او هنگامیکه مسلمان شد و به زیارت اعتاب ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید در این فکر افتاد برای خود مقبره ای بنا کند.

فرمان داد تا معماران و مهندسان در شنب تبریز که بعد به شنب غازان معروف گردید گنبدی بلند برای دفن او بسازند و از ثقات نقل شده که پهنای دیوار آن گنبد هجده کز می باشد، در تاریخ و صاف آمده که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها پانزده من بود از آن مقبره آویخته بودند و سیصد هزار من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نمودند.

نگارنده گوید:

اخبار و حوادث روزگار سلطنت غازان خان زیاد است و کارهائی که او در

آذربایجان، قفقاز، خراسان، فارس، ایالات مرکزی ایران، عراق و شام انجام داده بسیار و مفصل می‌باشد، جویندگان می‌توانند به کتابهای حبیب السیر، روضة الصفا، و صاف الحضرة، تاریخ جهان آراء و مخصوصاً به کتاب تاریخ مبارک غازانی که درباره او نگاشته شده مراجعه نمایند.

۱۲۷۴- غانم مشهدی

او از علماء مشهد مقدس رضوی بوده است، در کتاب نامه دانشوران ضمن شرح حال ابن ابی جمهور احسائی از او یاد شده است، ابن ابی جمهور گوید: روز عید اضحی به همراهی سید محسن به عزم تقبیل آستان حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثناء و ملاقات برادران دینی از منزل بر آمدیم.

پس از فوز آن سعادت عظمی به رسم دیدن طلاب مدرسه شاهرخ که در جنب همان مرقد شریف است در آمدیم، مجلسی به وجود فاضل هروی و ملاغانم مدرس و برخی اعیان مشهد آراسته یافتیم من و سید در آن مجمع آمدیم، ملاغانم را با برخی از طلاب صحبت علمی به میان بود، چون وی را به ما نظر افتاد دست از مناظره برداشت و خاموش نشست.

نگارنده گوید:

ملاغانم مناظره را به ابن ابی جمهور واگذار کرد و او با فاضل هروی به مناظره پرداخت و ملاغانم هم ناظر مباحثات و گفتگوی آن دو شد، مناظره بسیار طول کشید و هر یک برای اثبات مدعای خود استدلال می‌کردند این مناظره بسیار مفصل و طولانی است جویندگان به نامه دانشوران ترجمه ابن ابی جمهور احسائی مراجعه کنند.

۱۲۷۵- غانم طوسی

او از کارگزاران و امراء لشکر بنی عباس بوده است، طبری در حوادث سال ۲۳۱

گوید: در این سال محمد بن عمرو خارجی که از قبیله تغلب بود با سیزده نفر در ناحیه ربیعہ قیام کرد و بر ضد خلیفه عباسی شورش نمود، خلیفه غانم بن ابی مسلم بن حمید طوسی را به طرف او فرستاد.

غانم امیر لشکر موصل بود و در آن شهر برای جنگ با مخالفان و دشمنان بنی عباس لشکری مهیا داشت، از بغداد به او دستور دادند به طرف محمد بن عمرو خارجی برود و او را سرکوب کند، او به طرف خارجی رفت و با او جنگ کرد، تعدادی از اطرافیان محمد کشته شدند و خودش هم اسیر گردید.

خارجی را به زندان انداختند و سرهای همراهان او را در بغداد در کنار چوبه دار بابک آویختند، ابن اثیر هم در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۲۳۱ همین مطالب را آورده است، او گوید محمد بن عمرو را در سامراء به زندان انداختند.

ابن اثیر در حوادث همین سال آورده است در موصل سیل بسیار مهیبی جاری گردید و گروهی از مردم در آن سیل غرق و هلاک گردیدند، دجله طغیان کرد و آب به بازارها و میادین شهر موصل سرازیر گردید، غانم بن ابی حمید طوسی امیر موصل سی هزار نفر را کفن کرد و به خاک سپرد و گروهی هم زیر آوارها ماندند، و جماعتی را هم آب با خود برد.

۱۲۷۶- غزالی چنیک مشهدی

اواز شاعران مقیم مشهد مقدس بود، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: غزالی چنیک مشهدی بجز غزالی مشهدی شاعر معروف دوره اوست - قرن دهم - او بیشتر در هندوستان زندگی می کرده و اصلاً از مردم هرات بود و چندی در مشهد می زیسته است.

در جوانی عاشق پیشه بوده است، چون کارش بالا گرفت به عراق آمد و با مادر خود به خانه بزرگان دربار رفت و آمد کرد و چون تخلص وی با تخلص غزالی مشهدی

شاعر معروف قرن دهم یکسان بود قرار گذاشتند که اگر غزل خوب بسازد همان تخلص را نگهدارد، و وی غزلی شیوا گفت.

۱۲۷۷- غزالی طوسی

در تذکره اسحاق بک از او نام برده شده و به همین عنوان بسنده کرده و درباره او چیزی نگفته است، و تنها بیت ذیل را از او آورده:

کس را نبینم روز غم جز سایه در پهلوی خود
آن هم چو بینم سوی او گرداند از من روی خود

۱۲۷۸- غزالی مشهدی

غزالی مشهدی از سخنوران و ادیبان عصر خود بوده است، نام او در اکثر تذکره‌ها آمده و همه از او تجلیل کرده‌اند، قدرت‌الله شوق در تذکره تکملة الشعراء برگ ۳۲۲ گوید: مولانا غزالی مشهدی الاصل است، از سخنوران کامل عهد خود بود از وطن در ملک دکن آمد.

چون کارش در آنجا رونق نیافت خان زمان سیستانی بر احوالش آگهی یافته یکهزار روپیه و یک قطعه از طبع خود را برای او فرستاد و از وی دعوت کرد تا نزد او برود آن قطعه این است:

ای غزالی بحق شاه نجف که سوی بندگان همچون آی

چون که بی‌قدر گشته‌ای آنجا سر خود گیر و زود بیرون آی

غزالی به حضورش رسید و بعد به خدمت اکبر پادشاه مشرف گشت و در سنه

۹۰۸ درگذشت، بسیار قابل و خوشگو بود و ملافیضی معتقد کلام اوست او گوید:

از بزم طرب باده گساران همه رفتند ما با که نشینیم که یاران همه رفتند

نی کوهکن بی سر و پا ماند و نه مجنون از کوی جنون سلسله داران همه رفتند

واله داغستانی در ریاض الشعراء برگ ۵۸۶ گوید: مولانا غزالی مشهدی از حقائق و معارف آگاه و در صفای طبع غیرت خورشید و ماه بود مدتها در خدمت خان زمان و بهادر خان بسر کرد، و بعد از ایشان به خدمت اکبر پادشاه اعزاز تمام یافت و در سنه ۹۸۰ به مرگ مفاجات درگذشت، شیخ فیضی در تاریخ فوت او گفته:

قدوه نظم غزالی که سخن همه از طبع خدا داد نوشت
نامه زندگی او ناگاه آسمان بر ورق باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش به دو طور سنه نهصد و هشتاد نوشت
گویند کلیاتش هفتاد هزار بیت می‌رسد، مثنوی اسرار مکتوم و مثنوی رشحات الحیات از منظومات اوست و اینک نمونه‌ای از شعر او:

ای غزالی گریزم از یاری که اگر بد کنم نکو گوید
من و آن ساده دل که عیب مرا همچو آینه روبرو گوید
علاء الدوله قزوینی در نفائس المآثر برگ ۱۱۱ گوید: غزالی مشهدی از خوش طبعان و نوادر زمان بود، در بدو حال و عنفوان شباب در عتبه علیه رضویه علی مشرفها التحية و الثناء بسر کاری خبازی قیام می‌نموده و.... خلوص این نیت و سعادت خصوصی این خدمت چون قرص خورشید تابان از افق فصاحت و عرفان طلوع و ظهور کرد.

نوادر الوان معانی و بیان بر خوان احسان آورده طبع نقادش به اصناف نظم ملایم افتاده و در هر جا داد سخنوری داده است، دیوان اولش ده هزار بیت است، و دیوان دوم چهار هزار بیت داشته که خیالات بر کمال در آنجا نموده یکهزار بیت است و سواد اعظم که از اقسام و اصناف شعر در هند ترتیب داده مولانا گفت: قریب چهل هزار بیت است. مثنویات وی نقش بدیع بر وزن مخزن الاسرار یکهزار بیت است، عاشق و معشوق چهار هزار بیت و واردات که درهری گفته قریب به ده هزار بیت است، مواهب کتابی است بر وزن سلسله الذهب قریب به ده هزار بیت و منثوراتش کتاب اسرار مکتوم

و کتاب رشحات الحیات در تصوف و مرآة الکائنات کتابی است بر بیان اخلاق.
 اما ظاهراً بعضی صورت اتمام نیافته است، مولا مدتی با علی قلی خان می بود و
 او نیز در مراعاتش اعتماد می نمود و در فرصتی که ملا در دکن می بوده علی قلی خان
 یک هزار روپیه راه خرج جهت ملا فرستاد، بعد از قتل علی قلی خان به این درگاه معلی
 آمده به عنایات شاهانه سرافراز و ارجمند شد و خطاب ملک الشعرائی یافت.
 مولانا منبع لآلی سخنان دلپذیر و مخزن جواهر اسرار اشعار بی نظیر بود و الحق
 آن قدر اشعار به خاطر داشت که ناطقه سخن سرائی قلم از شرح احصای آن عاجز
 است، در ایامی که مولانا در قزوین بود جمعی به ملا رسانیدند که از شما نزد میرزا شرف
 جهان غیبت کرده اند ملا غزلی گفت و نزد میرزا شرف جهان فرستاد و مطلعش این است:
 غیر پیشت فرصت غیبت نخواهد یافتن

هر که غیبت می کند فرصت نخواهد یافتن

میرزا هم غزلی در جواب او گفت که مطلعش این است:

زهی سر تا به پا خوبی تو را کس بد چرا گوید

کدامی عیب داری تا به غیبت غیر وا گوید

ملا غزالی بار دیگر در جواب او گفت:

حدیث دوست عاشق پیش نامحرم چرا گوید

چرا با مردم بیگانه حرف آشنا گوید

مولانا غزالی در رکاب حضرت اعلی به احمد آباد کجرات رسید، در شب جمعه
 بیست و هفتم رجب به موت فجأة به عالم بقا رفت او را به سرگیج که در دو گروهی
 احمد آباد است و مقبره مشایخ کبار و سلاطین سالفه آن دیار است نقل کرده در عمارتی
 که.... در روی زمین کم باشد دفن نمودند و مولانا قاسم ارسلان در تاریخ فوت او گفته:

بود گنجی غزالی از معنی مدفنش خاک پاک سرگیج است

بعد یکسال سال تاریخش احمد آباد و خاک سرگیج است

میر اسیری نیز درباره تاریخ فوت او گفته است:

غزالی رفت چون بیرون ز عالم ز چشم اهل معنی جوی خون رفت
 نشان جستم ز تاریخش خرد گفت: ز کان فضل یک گوهر برون رفت
 قدرت الله کوپاموی در تذکره نتائج الافکار گوید: صاحب طبع عالی مولانا
 غزالی که اصلش از مشهد مقدس است در اوائل حال از ولایت سری بدکن کشید فاما
 در آنجا نقل مرادش کرسی نشین نگشت علی قلی خان زمان که از اکابر اکبری بوده و به
 حکومت جوینور امتیاز داشت چند رأس اسب و هزار رویه زاد و راحله فرستاد و این
 قطعه نگاشت:

ای غزالی به حق شاه نجف که سوی بندگان بی چون آی
 چون که بی قدر گشته ای آنجا سر خود گیر و زود بیرون آی
 سر غزالی که غین است کنایه به هزار رویه نموده بالجمله غزالی از آنجا بر آمده
 به ظل عاطفت خان زمان جان گرفت و به مراعات او مخصوص گشت و او سرانجام در
 سنه ۹۰۸ در کجرات درگذشت.

نگارنده گوید:

شرح حال او در تذکره عرفات، تذکره هفت آسمان، خزانه عامره منتخب
 اللطائف هم آمده و نقل آنها موجب تکرار مکررات است، جالب این است که گروهی
 سال وفات او را ۹۰۸ نوشته اند، و شگفتی اینجاست همه معتقدند که او معاصر اکبرشاه
 بوده ولی توجه ندارند که اکبرشاه در آن تاریخ نبوده و قول صحیح آنست که او در سال
 ۹۸۰ درگذشته است زیرا جلال الدین اکبر در این ایام زندگی می کرده است.

۱۲۷۹- غلام حسین اشرفی

در کتاب نامه آستان قدس آمده: غلام حسین اشرفی از مرداد ماه سال ۱۳۲۵ تا
 بهمن ماه سال ۱۳۲۶ نائب تولیت آستان قدس رضوی بوده است.

۱۲۸۰- غلام حسین برزگر

او از شاعران معاصر مشهد مقدس رضوی بوده است، گلشن در تذکره خود گوید: امیر غلام حسین برزگر در محله نوقان مشهد متولد گردید او از جوانی به شعر، موسیقی و نقاشی علاقه داشت و در دانشگاه ادبیات فارسی و روانشناسی خواند، اییات ذیل از اوست:

مرا که جز تو دگر یار نیست یاری کن	غم تو جان مرا سوخت غمگساری کن
بیا و عطر نفسهای سبز کرم را	بشاخسار تنم چون بهار جاری کن
نمی رسد چو بدامان زلف تو دستم	بدست باد رها ساز و مشکباری کن
بر غم غصه من شعر چون شرابم را	غزل غزل به گلو ریز و شعر خواری کن
مرا که یک نفسم زندگی به فرمان نیست	تو مرده گیر و سیه پوش سوگواری کن
ز عمر ما چو حبایست یک نفس باقی	اگرچه بار گرانیست بردباری کن
پای عشق که تنها حقیقت هستی است	امیر تا بسردار پایداری کن

۱۲۸۱- غلام حسین تبریزی

از علماء، فقهاء و مدرسان و امامان جمعه و جماعت در مشهد مقدس رضوی بود، مرحوم حاج شیخ غلام حسین تبریزی عمر گرانبهای خود را در خدمت به شریعت مقدس اسلام و ترویج و تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم السلام و تهذیب نفوس و تربیت ابناء مسلمان سپری کرد و از طریق بیان و قلم خدمات زیادی به جامعه اسلامی انجام داد.

عالم جلیل القدر حاج شیخ غلام حسین تبریزی در سنگر مسجد و خطابه با معاندان و مخالفان احکام مقدسه اسلام مبارزه کرد و از راه قلم و نشر مجله و کتاب از پیشگامان و مدافعان قلعه استوار و محکم دین بود، و در این راه گامهای زیادی برداشت

و با دشمنان اسلام به مقابله برخاست.

آغاز زندگی او

او در سال ۱۳۰۳ قمری در دهکده دایقان از توابع تبریز در یک خاندان متدین قدم به دنیا گذاشت و در دامن مادری مؤمنه پرورش یافت و رشد پیدا کرد، او همانند کودکان دهکده به مکتب خانه رفت و در نزد معلمان محلی با روش سنتی به تحصیل پرداخت و قرآن مجید آموخت و احکام و مسائل دینی را فرا گرفت.

او هنوز در آغاز زندگی بود که همراه پدرش از دهکده به تبریز منتقل گردید و در تبریز زندگی جدیدی را آغاز نمود، پدرش در بازار به کار پرداخت و او هم در کنار پدر بود، بعد از مدتی مادرش در تبریز درگذشت در حالیکه او هنوز دوران کودکی را می‌گذرانید و نیاز به محبت و نوازش مادر داشت.

تحصیلات او

مرحوم حاج شیخ غلام حسین رضوان الله علیه پس از اینکه تحصیلات نخستین خود را در مکتبخانه‌های سنتی انجام داد، روی عشق و علاقه‌ای که به تحصیل علوم و معارف اسلامی داشت به مدرسه علوم دینی تبریز رفت و در نزد اساتید حوزه علمیه تبریز به فراگیری ادبیات و مقدمات علوم مشغول گردید.

در آن زمان شهر تبریز مدارس متعددی داشت و علماء و اساتید به تدریس اشتغال داشتند، مرحوم حاج شیخ غلام حسین مقدمات و سطوح را نزد استادان فرا گرفتند، و بعد در درس خارج فقیه عالی مقام و مجتهد معروف تبریز مرحوم حاج سید ابوالحسن انگچی رضوان الله علیه شرکت کردند و از محضر آن بزرگوار استفاده نمودند.

مسافرت به نجف اشرف

مرحوم حاج شیخ غلام حسین در میان شاگردان و همسالان حوزه علمیه تبریز امتیاز خاصی پیدا کرد و مورد عنایت و توجه استادان خود قرار گرفت و به زودی استعدادش آشکار گردید و آثار رشد و ترقی در او نمودار شد، از این جهت او را تشویق کردند برای ادامه تحصیل به نجف اشرف برود و در آنجا به تحصیل ادامه دهد. پدرس و سائل سفر او را به نجف اشرف فراهم کرد، و او رهسپار عراق گردید و در نجف اشرف به حوزه درس مرجع بزرگ و فقیه عالی مقام

حاج شیخ محمدکاظم خراسانی و مجتهد عالی قدر حاج سید محمدکاظم یزدی رضوان الله علیهما رفت و از آن دو فقیه و مجتهد نامدار حوزه نجف اشرف استفاده شایانی نمود.

او در مجلس درس مرحوم شریعت اصفهانی هم حضور پیدا می کرد و از این فقیه جلیل القدر هم بهره مند گردید، او مدتی در نجف اشرف اقامت گزید و از برکات حوزه علمیه نجف بهره ها برد و از معنویت امیرالمؤمنین سلام الله علیه و از علماء و اساتید استفاده علمی و معنوی کرد و با رموز اجتهاد و استنباط احکام آشنا شد.

مراجعت به تبریز

آقای حاج شیخ غلام حسین پس از چند سال اقامت در نجف اشرف به تبریز باز می گردند، او پس از ورود به تبریز به اقامه نماز جماعت در یکی از مساجد تبریز مشغول می گردد و در مدرسه حاج صفرعلی هم به تدریس می پردازد، طلاب علوم دینی و مردم از وجود او منتفع می گردند و از بیانات او استفاده می کنند.

بعد از مدتی ایشان در جلسات سیاری که در آن روزها در تبریز معمول بوده شرکت می کنند و برای مردم صحبت می نمایند و منبر و عظ و تبلیغ بر گزار می کنند، این جلسات در آن ایام مدتها ادامه پیدا می کند و ایشان علاوه بر تدریس و امامت در

مسجد از راه تشکیل جلسات در منازل هم به خدمات دینی خود ادامه می‌دهند.

تأسیس مجله دینی

ایشان در سال ۱۳۴۳ قمری در تبریز مجله‌ای به نام «تذکرات دیانتی» تأسیس کردند و در آن مقالاتی درباره فرهنگ و معارف اسلامی انتشار دادند، و آن زمان در تبریز و آذربایجان گروه‌های مخرب و مخالف شریعت اسلام به عنوان آزادی و روشنفکری جرائد و مجلات گوناگونی چاپ می‌کردند و احکام اسلام را زیر سؤال می‌بردند.

مرحوم حاج شیخ غلام حسین از راه انتشار مجله به میدان آمدند و با معاندان مقابله کردند، این مجله در آن ایام دو هزار نفر مشترک در داخل و خارج داشته است و این خود نشانگر فعالیت آن مرحوم در عرصه فرهنگ و مطبوعات بوده، و نشر مجله در آن روز از شهامت و غیرت دینی او حکایت می‌کند.

مبارزه با رضاشاه

رضاشاه پس از نشستن بر اریکه سلطنت ایران و تسلط بر مملکت در صدد اجرای اتحاد شکل بر آمد، و قانونی از مجلس گذرانید که مردم ایران از فرق مختلف همه باید یک لباس متحد الشکل و یک کلاه بر سر گذارند و از پوشیدن لباسهای محلی دست بردارند و لباس فرنگی بپوشند و در خیابانها رفت و آمد کنند.

این دستور العمل مورد اعتراض علماء تبریز قرار گرفت و آنان در مقابل این قانون قرار گرفتند، رضاشاه تصمیم داشت این قانون خود ساخته را به هر عنوانی که شده اجرا کند و مخالفان را با زور و غلبه از صحنه خارج نماید، او چند نفر از علماء محترم تبریز را تبعید کرد و جماعتی را به زندان انداخت و تعدادی هم مخفی شدند.

مرحوم حاج شیخ غلام حسین تبریزی در این جریان مخفی گردید و مدتی در

تبریز در حال اختفاء بود، مأموران حکومت در تبریز کوشش می‌کنند مخفیگاه او را پیدا کنند و او را دستگیر کنند ولی موفق نمی‌گردند، سرانجام به توصیه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رضوان الله علیه حکومت از دستگیری و تعقیب او منصرف می‌گردد و ایشان از مخفیگاه بیرون می‌شوند.

مهاجرت به مشهد مقدس

مرحوم حاج شیخ غلام حسین رحمه الله علیه با مشکلاتی که برایش در تبریز بوده تصمیم می‌گیرد به مشهد مقدس مهاجرت کند و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام سکونت نماید، او در سال ۱۳۵۰ قمری با اهل و عیال تبریز را ترک می‌گوید و روانه مشهد مقدس می‌گردد، و در این شهر ساکن می‌گردد و به خدمات خود ادامه می‌دهد.

ورود او به مشهد مصادف بوده با جریان کشف حجاب و قیام مردم مشهد مقدس در مسجد گوهرشاد، بعد از کشتار مسجد و تبعید علماء و وعاظ از مشهد مرحوم حاج شیخ غلام حسین هم مورد تعقیب قرار می‌گیرد، و مقرر می‌گردد کسانی که اجازه اجتهاد دارند می‌توانند عمامه بر سر بگذارند و لباس روحانی را بپوشند.

مرحوم حاج شیخ غلام حسین چون دارای مدرک اجتهاد بود آن را توسط یکی از علمای تهران به اداره معارف می‌برند و جواز اجتهاد ایشان را تأیید می‌کنند و برای مقامات دولتی در مشهد می‌فرستند و اجازه می‌دهند ایشان با لباس علماء مذهبی در شهر رفت و آمد نمایند و کسی هم نباید مزاحم ایشان بشود.

در مسند خطابه و تدریس

ایشان پس از ورود به مشهد مقدس و استقرار در این شهر فعالیت‌های علمی، تحقیقی و ارشادی خود را شروع کردند، و مشغول تدریس و تبلیغ شدند، با اینکه حوزه

علمیه مشهد بظاهر تضعیف شده و علماء یا تبعید شده بودند و یا در خانه‌های خود به حال انزوا بسر می‌بردند و یا تحت نظارت مأموران دولت قرار داشتند. اما مرحوم حاج شیخ غلام حسین در مسجد گوهرشاد اقامه نماز می‌کردند و حوزه درس داشتند و در منزل هم جلسات بحث و سخنرانی برگزار می‌نمودند، مرحوم شیخ غلام حسین روز جمعه نماز جمعه برگزار می‌کرد و در مسجد گوهرشاد در شبستان جنوبی متصل به صحن موزه نماز جمعه می‌خواندند و گروهی هم در نماز جمعه ایشان شرکت می‌کردند.

در یکی از سفرهای وی به شهر مقدس قم که در حیات حضرت آقای حاج آقا حسین بروجردی مرجع تقلید زمان انجام گرفت، روزی ایشان به منزل مرحوم بروجردی می‌روند، یکی از حاضران می‌گوید: آقای حاج شیخ غلام حسین نماز جمعه می‌خواند، فقیه عالی مقام حاج آقا حسین بروجردی رضوان الله علیه می‌فرمایند: ایشان مجتهد هستند و به فتوای خود عمل می‌کنند، مرحوم بروجردی نماز جمعه را واجب نمی‌دانستند ولی به آن معترض این گونه پاسخ دادند و از مرحوم شیخ غلام حسین در انعقاد نماز جمعه دفاع کردند و راه اعتراض بر او را بستند آن مرحوم تا پایان زندگی نماز جمعه را برگزار کردند جالب این است تا ایشان زنده بودند امام خمینی رضوان الله علیه برای مشهد مقدس امام جمعه‌ای معین نکردند.

تألیفات و آثار او

همان گونه که تذکر دادیم مرحوم حاج شیخ غلام حسین تبریزی از جوانی در تبریز قلم به دست گرفت و با معاندان و مخالفان از راه نگارش مقاله و کتاب به مبارزه برخاست او در تبریز مجله تذکرات دینی را منتشر کرد و شبهات دشمنان اسلام و مذهب تشیع را پاسخ گفت، و در مشهد مقدس هم این روش را ادامه داد. او در برابر کسروی تبریزی که از جوانی او را می‌شناخت و با افکار و

اندیشه‌های وی آشنا بود به پا خواست و با او مبارزه کرد و با گروهی دیگر هم که در خراسان و کردستان بر ضد مذهب تشیع تبلیغات می‌کردند مقابله نمود و از طریق خطابه و قلم پاسخ شبهات آنها را داد، بطوری کلی مردی شجاع و متعهد بود و سکوت را جائز نمی‌دانست.

از ایشان کتابهایی به یادگار مانده تعدادی از آنها چاپ شده، و تعدادی هم هنوز به چاپ نرسیده است از آثار چاپ شده آن مرحوم کتاب اصول مذهب است که برای طالبان علم نوشته شده و سوره جمعه، و سوره اعلی را هم تفسیر کرده‌اند.

درگذشت او

مرحوم حاج شیخ غلام حسین رحمه الله علیه پس از ۹۷ سال زندگی که تقریباً نیمی از آن در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام گذشت، پس از عمری تلاش در راه دین و نشر احکام اهل بیت عصمت و طهارت در پایان ماه رجب سال ۱۴۰۰ بعد از اقامه نماز جمعه در منزل سکنه کرد و روز شنبه اول ماه شعبان به رحمت حق واصل گردید و در دارالسلام آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد - رضوان الله و رحمته علیه.

نگارنده گوید:

ما در نگارش این شرح حال علاوه بر اطلاعات شخصی از نوشته‌های فرزندان ایشان آقای حاج شیخ محمد تقی مجتهدزاده که از علماء، فضلاء و خطبای زمان ما می‌باشند استفاده کردیم.

۱۲۸۲- غلام حسین مشهدی

از علماء و بزرگان و اهل فضل و کمال بوده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: آخوند ملا غلام حسین شیخ الاسلام فرزند میرزا محمد در سال ۱۳۴۶

قمری در مشهد زاده شد، نامبرده از ادباء، فقهاء و حکمای خراسان بود که در محضر درس بسیاری از اساتید و بزرگان علم و ادب و حکمت حضور پیدا کرد. او شیخ مرتضی انصاری و حاج ملاهادی سبزواری را درک کرد و استفاده شایانی نمود، پس از درگذشت شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ به مشهد بازگشت و به منصب شیخ الاسلامی نائل گردید، او در مشهد حوزه درس تشکیل داد و حاج میرزا حبیب و حاج شیخ محمدعلی معروف به فاضل از او استفاده کردند. ملا غلام حسین در سال ۱۳۱۹ درگذشت در حالیکه هفتاد و سه سال از عمر او می‌گذشت و در مشهد مقدس به خاک سپرده شد.

۱۲۸۳- غلام حسین غفاری

از کارگذاران و رجال عصر قاجار بود، مرحوم مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: غلام حسین خان غفاری پسر میرزا هاشم خان امین الدوله از درباریان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بود، او در سال ۱۲۷۶ متولد گردید، نخست از پیشخدمتان دربار ناصرالدین شاه بود و جزو عملة خلوت بشمار می‌آمد و همراه پدرش در دربار کار می‌کرد.

او در سال ۱۲۹۹ به جای برادرش امین خلوت شد، و در سال ۱۳۰۹ قمری ملقب به وزیر گردید و در زمان مظفرالدین شاه وزیر دربار شد، او در دوران مشروطیت در نقاط مختلف استاندار بود و چندی نیز استاندار خراسان بوده است، او مدتی هم وزیر جنگ و ریاست دفتر احمدشاه را به عهده داشت و در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در سن نود سالگی درگذشت و در قم به خاک سپرده شد.

۱۲۸۴- غلام حسین کیمیا قلم

او از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس رضوی بود و آثارش هم اکنون در اماکن

متبرکه موجود است، او کتبیّه نویس آستان قدس بوده و منصب مؤید دفتری آستان مبارکه را هم داشته است، او در مشهد مقدس شاگردانی هم داشته و تعلیم خط می‌داده است.

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: شیخ عبدالکریم درگزی نزد مرحوم میرزا غلام حسین کیمیا قلم مشهدی خط نستعلیق و شکسته را یاد گرفته و محکم می‌نوشت و کتبیّه سر در صحن عتیق به طرف بست بالا خیابان به خط کیمیا قلم نگارش شده است.

۱۲۸۵- غلام حسین مشهدی

او اهل مشهد مقدس و ساکن هندوستان بوده است، عبدالحی لکنوی در کتاب نزّه الخواطر در شرح حال شیخ رفیع‌الدین دهلوی گوید: سید غلام حسین مشهدی در مجلس درس او شرکت می‌کرده است، و رفیع‌الدین فصوص فارابی را برای او شرح کرده بود.

۱۲۸۶- غلام حسین محامی

از علماء و فضلاء و مدرسان عالی مقام معاصر در حوزه علمیه مشهد مقدس بودند، مرحوم شیخ غلام حسین محامی اصلاً از اهل بادکوبه بودند، او در زادگاه خود یکی از روستاهای بادکوبه به تحصیل پرداخت و بعد از تحصیلات ابتدائی به بادکوبه رفت و در مدرسه علمیه این شهر مشغول تحصیل گردید.

او ادبیات را در بادکوبه فراگرفت و بعد از درگذشت پدرش عازم مشهد مقدس گردید و در مدرسه خیرات خان سکونت اختیار کرد و دنبال تحصیلات خود را گرفت و در درس اساتید حوزه علمیه مشهد مقدس شرکت فعالی داشت و در راه رسیدن به هدف کوشش می‌کرد.

اوفقه، اصول و فلسفه و معارف را از محضر بزرگان و شخصیت‌هایی مانند میرزا محمد آقازاده، و حاج آقا حسین طباطبائی و آقا بزرگ حکیم و میرزا مهدی اصفهانی رضوان الله علیهم فرا گرفت و به مقامی از فضل و کمال و علم و ادب رسید و در مشهد به تدریس پرداخت.

او عالمی زاهد، عابد و با تقوی بود، و در حوزه علمیه مشهد مقدس مشهور و مورد اعتماد همگان قرار داشت، او قلبی پاک، ضمیری روشن، و عاشق شیفته معارف اهل بیت عصمت و طهارت بود. هنگامیکه نگارنده یک طلبه جوان در حوزه علمیه بود او مردی سالخورده و سنین آخر عمر خود را می‌گذرانید، خصوصیات او در کتاب مکتب تفکیک تألیف محقق ارجمند آقای محمدرضا حکیمی آمده است.

۱۲۸۷- غلام حسین یوسفی

از ادیبان، شاعران و محققان معاصر بود و در دانشکده ادبیات مشهد تدریس می‌کرد، گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: غلام حسین یوسفی فرزند عابد در سال ۱۳۰۶ در مشهد متولد گردید، تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در مشهد مقدس طی کرد.

بعد از آن به تهران رفت و در دانشکده ادبیات به تحصیل پرداخت و با موفقیت آن را پایان داد و به مشهد بازگشت و به خدمات فرهنگی مشغول گردید، و به ریاست دانشکده ادبیات مشهد هم رسید، مرحوم غلام حسین یوسفی از بزرگان ادب خراسان و از افاضل ایران بود و در نظم و نثر و ترجمه آثاری از خود بجای گذاشت. نگارنده گوید:

مرحوم استاد غلام حسین یوسفی مقالات و نوشته‌های زیادی دارد، بعد از درگذشت ایشان دوستان، همکاران و فضلاء برای او مجلس بزرگداشتی ترتیب دادند، و در مورد فعالیتها و خدمات آن ادیب عالی مقام مجموعه‌ای به نام «فرخنده پیام»

تدوین و چاپ گردید جویندگان به آن کتاب مراجعه کنند.

مرحوم غلام حسین یوسفی پس از مدتی کار و تلاش و تدریس و تحقیق و نگارش مقاله و کتاب و سخنرانی در محافل علمی و ادبی روز چهاردهم ماه آذر سال ۱۳۶۹ درگذشت و در دارالعباده آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد و اکنون نمونه‌ای از اشعار او به نظر خوانندگان می‌رسد.

مایه فخر بشر قوه ذوق و هنر است

چون هنر آینهٔ فکرت روح بشر است

چهره بر خاک بسایند به درگاه هنر

در جهان هرچه هنرپرور و صاحب نظر است

اگر آثار هنر را ز جهان بگیرند

مردن از زندگی آن روز بسی خوبتر است

گر عنایت نکند اهل هنر زی زر و مال

طبعشان خالق گنج و زر و کان گهر است

ای بسا شاه که محتاج هنرمند شده است

هنری مرد یکی پادشه تاجور است

خوبرویان که خود انگیزه شعر و هنرند

حسنشان از اثر اهل هنر معتبر است

حرف هر کس نکند در دل مردم تأثیر

همه گویند سخن، گفته سعدی دگر است

دلی از سنگ ببايد که به دنیای ادب

غزل حافظ شیراز در او بی اثر است

ای بسا کلک فسونگر که چو بر صفحه نهند

با هنرمندی خود خالق صد سیمبر است

ای بسا پنجه شیرین که برارد از ساز
 نغمه‌هایی که دل انگیزتر از شعرتر است
 هر چه زیبایی و ذوق است، پسندد انسان
 همه از فیض هنر جلوه گر و مفتخر است
 گرچه اینجاست همان ملک که در علم و هنر
 دیرگاهی است به اقطار جهان مشتهر است
 لیکن افسوس که در جامعه جاهل ما
 هنر اینک سبب ذلت صاحب هنر است
 وای بر حال دیاری که در آن ارزش مرد
 بسته با وسعت ملک و عدد گاو خر است
 آدمی نیست هر آن کس که بدنای وجود
 نزد ارباب هنر فخر وی از سیم و زر است
 در دل من بود این شوق که در کشور ما
 این کساد هنر و فقر و ستم درگذر است
 جانشین سفه و جهل شود علم و هنر
 کز پی هر شب تاریک فروغ سحر است
 فکر آزاد و هنر نیز ببايد آزاد
 ورنه در سایه بیداد هنر بی‌ثمر است
 هنرم خادم این ملت مظلوم بود
 قلم دشمن هر خائن و بیدادگر است

۱۲۸۸- غلامرضا آذر

از شاعران معاصر مشهد مقدس است، گلشن آزادی گوید: حاج غلامرضا آذر

حقیقی فرزند محمد ولی تخلصش آذر به سال ۱۲۸۰ شمسی در قریه کاهو از دهات کوهپایه مشهد متولد شد وی پس از تحصیل و آموختن به سرودن شعر و نوحه‌های سینه‌زنی پرداخت، اشعار او را در دستجات عزاداری می‌خواندند و اینک نمونه‌ای از شعر او که درباره مسلم بن عقیل گفته است:

بزیر تیغم و این آخرین سلام من است

عزیز فاطمه سوی تو این پیام من است

بکوی عشق نخستین فدائی تو منم

هزار شکر که سربازیت مرام من است

لبم به ذکر تو گویا است تا توان دارم

که عشق روی تو کار علی الدوام من است

به جرم یاری دین گر شوم شهید چه غم

که این عقیده و این علت قیام من است

براه عشق تو جان می‌دهم ولی شادم

از این که قرعه جان باختن بنام من است

۱۲۸۹- غلامرضا ریاضی

از فضلاء معاصر مشهد مقدس بود، در نامه آستان قدس رضوی درباره او آمده:

غلامرضا ریاضی فرزند محمد خان در سال ۱۲۷۳ خورشیدی در مشهد مقدس متولد شد، علوم ادب را نزد شیخ غلامعلی کاشانی و ادیب بجنوردی خواند و بعد وارد خدمت در فرهنگ گردید و در مدارس مشهده معلمی و تربیت دانش‌آموزان مشغول شد.

مرحوم ریاضی پس از مدت‌ها از کارها کناره گرفت و در خانه به مطالعه و

تحقیق پرداخت و کتابهایی هم تألیف کرد، از آثار او زندگانی حضرت رضا علیه السلام،

دانشوران خراسان و راهنمای مشهد می‌باشد، او در سال ۱۳۴۱ تعدادی از کتابهای خود

راوقف آستان قدس رضوی نمود.

۱۲۹۰- غلامرضا سهامی

از شاعران معاصر مشهد مقدس بود، گلشن آزادی می‌نویسد، غلامرضا میرزا سهامی فرزند یحیی میرزا از خاندان قاجار و از احفاد فتحعلی شاه است، او در سال ۱۲۷۱ در مشهد متولد گردید، پس از طی تحصیلات مقدماتی در مشهد برای ادامه تحصیل به اروپا رفت.

بعد از مدتی از اروپا برگشت و وارد خدمات دولتی شد و در شهربانی به کار مشغول گردید و بعد از چند سال از کارها کناره‌گیری کرد و بازنشسته شد، او گاهی شعر هم می‌سرود و دوبیتی ذیل از آثار اوست:

چرا پنهان کنم شوق درون را دلی دارم که سر تا پا تمنا است
جوانی گر چه از من رخت پرست ولی شوریده احوالش برجاست

۱۲۹۱- غلامرضا قدسی

شاعر عالی مقام، سخنور آزاده و ادیب فرزانه قدسی از شاعران بزرگ خراسان در زمان معاصر بود، نگارنده این سطور از جوانی با اشعار آن سراینده نامی آشنائی داشت، در اواخر عمرش در آستان قدس رضوی مکرراً با او هم صحبت و هم‌نشین بودم و از افکار بلند و اندیشه‌های او بهره‌مند می‌شدم، قدسی مردی متدین و مذهبی و انقلابی بود.

او از جوانی یک شاعر انقلابی و پرجوش و خروش بود و اشعار حماسی او که توسط خودش در مجامع سیاسی مشهد خوانده می‌شد هنوز در نظرم هست قدسی از مبارزان و آزاد مردان تاریخ معاصر در مشهد مقدس بود و سالها در زندان مورد آزار و اذیت قرار گرفت.

گلشن آزادی در تذکره خود گوید: غلامرضا قدسی فرزند مرحوم میرزا مهدی مشهدی در سال ۱۳۰۴ شمسی متولد گشت، او تحصیلات علوم قدیمه و ادبیات را در مشهد مقدس نزد اساتید فرا گرفت، و چون نسب به محمد جان قدسی شاعر معروف می‌رسانید تخلص قدسی برای خود برگزید.

او مردی آرام، آزاده، متقی و شاعری خوش قریحه و قادر است مضامین را نیکو و شیرین ادا نماید، غزل و اشعار اجتماعی را استادانه می‌سراید و از اعضاء مستعد انجمن قلم و انجمن ادب خراسان می‌باشد.

در تعلیقات کتاب صد سال شعر خراسان که در شرح حال او در پاورقی این کتاب آمده نویسنده گوید: استاد غلامرضا قدسی از چهره‌های سرشناس ادبیات معاصر و از مفاخر شعر و ادب زمان ما است، از دامان مهد هنر خیز و ادب پرور خراسان قامت افراشت و برومند شد و آنچه باید به اختصار بشرح حال آن مرحوم افزود این است:

وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و از زمان کودتای ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ جزو مبارزان سیاسی مذهبی بود و به سبب همین فعالیتها یکبار در سال ۱۳۴۲ و پس از آن در سال ۱۳۵۲ به مدت چهار سال در زندان حکومت پهلوی بسر برد و ساواک چند بار به خانه‌اش دستبرد زد و آثار و نوشته‌های او را به یغما برد.

پس از آزادی در سال ۱۳۵۵ در دفتر نشر فرهنگ اسلامی بکار تصحیح و ترجمه پرداخت و بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی یکسال در سمت مدیر کلی اوقاف و یکسال مدیریت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان را عهده دار بود و پس از آن شغلی نپذیرفت و در اواخر عمر در دانشکده ادبیات مشهد تدریس می‌کرد.

استاد قدسی بیش از ۶۴ سال در خراب آباد دنیا نزیست و روز سه شنبه ۲۱ آذر ماه سال ۱۳۶۸ دیده از جهان فرو بست و در جوار آستان مقدس رضوی در یکی از غرفه‌های صحن نو و در کنای جودی شاعر مخلص اهل بیت آرمید در سوگ وی سروده‌هایی از اساتید شعر عرضه شد و استاد احمد کمالپور در تاریخ فوت او گفته:

لب فروبست اوستاد سخن آنکه بودی مرا چو جان در تن
گفت تاریخ این مصیبت را دل از درد و غم شکسته من
جودی از جمع شاعران برخاست سر قدسی گرفت در دامن
پس از درگذشت استاد مجموعه‌ای از اشعار او با عنوان نغمه‌های قدسی چاپ
و منتشر گردید.

در کتاب نسیمی از دیار خراسان آمده: شادروان غلامرضا میرزا جانی قدسی در
سال ۱۳۰۴ در مشهد مقدس متولد گردید، قدسی فردی متدین مذهبی رک و صریح
بود، وی از نوادگان مرحوم میرزا حاج محمد جان قدسی است که در عصر صفوی قرن
یازدهم می‌زیسته و خزانه دار آستان قدس رضوی بوده است.

قدسی در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در متن مبارزات حضور
داشت و با جمعیت‌های مذهبی روشنفکری همکاری می‌کرد، به همین خاطر در حکومت
پهلوی دو بار به زندان افتاد و چهار سال در زندان بسر برد، وی مدتها جزو مدرسین
مهدیه بود و با انجمن پیروان قرآن و کانون نشر حقائق اسلامی همکاری می‌کرد.

قدسی در دروس مرحوم محمدتقی ادیب نیشابوری شرکت می‌کرد و در
انجمنهای ادبی مشهد شمع جمع بود، وی مردی آزاده و با عزت نفس فراوان زندگی
می‌نمود برای برطرف ساختن مشکلات دوستان و گشودن گره از آنان با روی خوش و
چهره‌ای باز برخورد می‌کرد.

قدسی عمدتاً به سبک هندی می‌سرود، در شعر به غزل‌گرایی داشت، مجموعه
اشعار وی در یورشهای ساواک از بین رفت ولی بطور پراکنده آثار وی در نشریات ۲۵
سال اخیر به چاپ رسیده است، کتاب یاران پیامبر از وی منتشر گشته است، غلامرضا
قدسی در آذر ماه سال ۱۳۶۸ زندگی را بدرود گفت، روانش شاد باد.

نگارنده گوید: از مرحوم غلامرضا قدسی اشعار و غزلیات فراوانی چاپ شده و
در اختیار اهل ادب قرار دارد، غزل ذیل به عنوان نمونه‌ای از اشعار او به نظر خوانندگان

این کتاب می‌رسد:

که شادی در این خانه جانی ندارد	به جز غم دلم آشنائی ندارد
که چون نی بغیر از نوائی ندارد	چنان بند بند من از درد سوزد
شکست دل ما صدائی ندارد	به آیینۀ ما وزن سنگ هر چند
بجز آه دست دعائی ندارد	بیندیش از خسته جانی که هرگز
دل بسی محبت صفائی ندارد	سحرگه سروشی به آواز گفتا
شتابان و بانگ درائی ندارد	روان است سوی عدم کاروانی
از آن رو که در دل هوائی ندارد	حباب از چه بر چشم دریا نهد پا
به بزمی که جز نی نوائی ندارد	ز طبع روان این غزل گفت قدسی

۱۲۹۲- غلامرضا شیشه‌گر

او از عرفاء عصر خود بوده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: حاج استاد غلامرضا شیشه‌گر در حدود سال ۱۲۲۱ قمری در شیراز زاده شد او از عرفای زمان خود بود و چندی در ساری، قم و تهران سکونت کرد و گروهی از اعیان و اشراف تهران به او روی آوردند، او در ماه شعبان سال ۱۳۰۱ قمری در تهران درگذشت، کالبدش را به مشهد بردند و در آنجا به خاک سپردند تاریخ وفات او «استاد شیشه‌گر» می‌باشد.

۱۲۹۳- غلامرضا صدیق

از شاعران معاصر مشهد مقدس بوده است، گلشن آزادی گوید: غلامرضا صدیق فرزند بمانعلی در بهمن ماه سال ۱۳۰۵ در مشهد متولد شد، او تحصیلات خود را در مشهد و تهران انجام داد و در سال ۱۳۳۵ وارد خدمات فرهنگی شد، او در دبیرستانهای مشهد و دانشکده الهیات این شهر تدریس می‌کرد اشعار ذیل از اوست:

گفتم مگر به آمدن نوبهارها بتوان گرفت کام دل از گلعدارها
 اما چو سود از آنکه خزان شد بهار عمر دیگر مرا چو فائده از این بهارها
 زیر درخت بید کهنسال پای جوی آغوش دشت و دامن آن سبزه زارها
 من بودم و تو بودی و شب بود و ماه بود و اندر کف من از سر زلف تو تارها
 رفتی و در فراق تو خون گریه می‌کنم هر دم که یاد آیدم آن روزگارها

۱۲۹۴- غلامرضا طبسی

از وعاظ و خطبای معروف خراسان و از شخصیت‌های عصر خود بود، شرح حال او در بخش طبس خواهد آمد.

۱۲۹۵- غلامرضا یزدی

او از علماء و فضلاء یزد بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان «مفتاح علوم قرآن» گوید: این کتاب از تألیفات شیخ غلامرضا فرزند ابراهیم یزدی است که در مشهد ساکن بود، او این کتاب را به عنوان یک مقدمه بر تفسیری که می‌نوشت تألیف کرده است.

غلامرضا یزدی در سال ۱۲۹۵ متولد شد و در سال ۱۳۱۹ به نجف اشرف و پس از پنج سال مراجعت نمود و در یزد اقامت گردید، او کتاب خود را در سال ۱۳۶۱ تألیف کرد و در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسانید.

۱۲۹۶- غیاث الدین افضل

از علماء و رجال مشهد مقدس بوده است، میر خواند در روضه الصفا در فصل اعلام زمان سلطان حسین میراز بایقرا گوید: سید غیاث‌الدین افضل بن سید حسین به مزید علم و فقاہت از اکثر سادات مشهد مقدس ممتاز و مستثنی بود، سالهای فراوان

بلوازم منصب شیخ الاسلامی و فیصل مهمات شرعیه اقدام نمود.

۱۲۹۷- غیاث‌الدین مذهب

از خطاطان و مذهب‌ان و هنرمندان مشهد مقدس بود، مهدی بیانی در کتاب احوال خوشنویسان گوید: غیاث‌الدین مذهب مشهدی در خط نستعلیق شاگرد سلطان علی مشهدی بود، یک قطعه سید احمد مشهدی بقلم نیم دانگ با رقم مشقه العبد الفقیر الحقیق غیاث‌الدین مشهدی مذهب غفر ذنوبه در کتابخانه خزینه اوقاف استانبول و قطعه دیگری هم از وی در همین کتابخانه موجود است.

۱۲۹۸- غیاث‌الدین مشهدی

از شاعران و ادبای مشهد مقدس بوده است، قدرت الله شوق در تذکره تکملة الشعراء گوید: غیاث‌الدین مشهدی رنگریز بود و مردی خوش خلق و خوش فکر این رباعی از اوست:

خوبان که ز جام حسن تو مستند همه هر عهد که بستند شکستند همه
با عاشق خویش آشنائی نکنند بیگانه و بیگانه پرستند همه

۱۲۹۹- غیاث‌الدین نقیب

او از سادات و نقباء مشهد مقدس بود، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام قرن دهم گوید: غیاث‌الدین عزیز نقیب سادات مشهد خراسان در عهد سلطان حسین میرزای بایقرا بوده است.

امیرعلی شیر نوائی در مجالس النفائس او را عنوان کرده و گوید: میر غیاث الدین از سادات بلکه از نقبای مشهد است و در غایت اهلیت و ملایمت است و مزاجش به مطایبه و هزل غالب شده و در شوخ طبعی و فیلسوفی بی اختیار است، چون در بشره

میرزا صفرت غالب است، سید شرقه هم می‌گویند این مطلع از اوست:

دمی از دست دنیا وانرستم بیا ساقی که یکدم می‌پرستم
مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میر غیاث‌الدین عزیز فرزند میر
شمس‌الدین از اهالی مشهد و روضه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و نقیب ولایت
است و زبان از بیان تعریفش قاصر است، و این مطلع از اوست:
بازم از دست بتی دامن عصمت چاک شد

جز خیالش هر چه بود از لوح خاطر پاک شد
در حبیب السیر آمده امیر نظام‌الدین عبدالحی، و امیر غیاث‌الدین عزیز و
امیر علاء الملک در مقام میمنت انجام به منصب جلیله نقابت منصوب بودند و چنانچه
سزاوار علو منزلت و سمو رتبت ایشان بود به مراسم آن امر قیام و اقدام می‌نمودند و این
سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقباء و سادات موسوی و رضوی به اجتماع اسباب
صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند.

همواره همم عالیّه بر ترویج و تعمیر و آثار آن مزار اقدس آثار و ضیافت صادر و
وارد می‌گماشتند و تفوق و تقدم ایشان بر صناید اقطار جهان مقرر و مقدم دودمان و
رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده
عتبه عالیّه تعلق به اولاد امجاد آن سه بزرگوار می‌دارد.

کنیه میر غیاث‌الدین عزیز ابوصالح است و در فرمان عبید خان اوزبک وقتی که
مشهد مقدس را تصرف کرد محض ائتلاف قلوب رؤساء مشهد تخفیف مالیاتی به املاک
ایشان داد که یکی از آنها غیاث‌الدین عزیز و اسم آن جناب غیاث‌الدین ابوصالح نوشته
شده است.

نگارنده گوید:

فرمان عبید خان ازبک که درباره غیاث‌الدین عزیز در تاریخ ۹۳۲ صادر شده
بسیار مفصل است و نقل آن در این کتاب موجب تطویل است جویندگان به کتاب

شجره طیبه مراجعه کنند.

۱۳۰۰- غیاث الدین غوری

از سلاطین و فرمان روایان غور بود، غور و غرجستان در مشرق هرات یکی از ولایات کوهستانی افغانستان می باشد و مرکز آن فیروزکوه است، غوریها از احفاد و اولاد شنسب نامی هستند که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به دین مقدس اسلام گروید و حاکم منطقه غور گردید.

غوریها خراسان را گرفتند و در آنجا سلطنتی تشکیل دادند، و بعد هم غزنویان را در هندوستان و ولایات سند، کابل و غزنین بر انداختند و حکومت آن مناطق را در اختیار گرفتند، و در هندوستان شهرها و ولایاتی را بدست آوردند و دهلی را مرکز حکومت خود قرار دادند.

یکی از آنها سلطان غیاث الدین غوری بود که بعد از فوت عمویش محمد بن علاء الدین حسین که بدست ترکان غز کشته شد به سلطنت رسید، و فیروزکوه را مقر سلطنت خود قرار داد، سلطان غیاث الدین خراسان و هندوستان را تصرف کرد و کشور خود را توسعه داد و روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاولی سال ۵۷۹ درگذشت و در هرات جنب مسجد جامع به خاک سپرده شد.

غیاث الدین در مشهد مقدس

اولیاء الله آملی در تاریخ رویان گوید: سلطان غیاث الدین غوری بعد از اینکه نیشابور را فتح کرد همراه برادرش سلطان شهاب الدین به زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف گردید، و در این سفر فخرالدین رازی عالم بزرگ و دانشمند معروف هم همراه آنها بود.

به سلطان غیاث الدین غوری گفته شد که در خزانه روضه رضویه نسخه ای از

عهدنامه مأمون و حضرت رضا علیه السلام موجود است، آنها به خزانه روضه مبارکه رفتند و آن خط را مشاهده کردند و بعد از آن سخن از جفر و جامعه به میان آمد و ما جریان آن را در حالات شهاب الدین در این کتاب آوردیم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم جویندگان به عنوان شهاب الدین غوری مراجعه نمایند.

۱۳۰۱- غیاث الدین موسوی

از نقباء و سادات محترم مشهد مقدس بود، در کتاب رساله الاسدیه که در انساب سادات تألیف شده آمده است غیاث الدین محمد از اولاد حمزه بن موسی علیه السلام می‌باشد او در زمان سلطان غازان از مشهد مقدس به اتفاق پدر خود سید علاء الدین و بعضی از بنی اعمام متوجه تبریز شد سید علاء الدین در راه به قتل رسید، سید طاهر از پادشاه مذکور لقب نقابت گرفت و اول کس از سادات موسویه در مشهد مقدس نقیب او بود.

۱۳۰۲- فائق خادم

او از کارگزاران و امیران لشکر سامانیان بود، او را فائق خادم و فائق خاصه هم می‌گفتند، از او در جنگهای سامانیان با غزنویان مکرر ذکر شده و در کتب تاریخی هم از وی یاد شده است، هنگامیکه بین عضد الدوله و فخرالدوله دیلمی اختلاف ایجاد و عضد الدوله برادرش فخرالدوله را شکست داد او به طرف گرگان رفت و به قابوس پناهنده شد.

عضد الدوله از قابوس خاست برادرش فخرالدوله را به او تحویل دهد، ولی قابوس امتناع کرد، عضد الدوله مؤید الدوله را به جنگ قابوس فرستاد بین دو لشکر جنگی در گرفت و قابوس و فخرالدوله شکست خوردند و مؤید الدوله بر گرگان - گنبد کاووس - مسلط شد.

قابوس گنجهای خود را برداشت و همراه فخرالدوله به طرف نیشابور رفت و به

امرای سامانیان پیوست، مؤید الدوله پیامی برای فائق الخاصه که در نیشابور بود فرستاد و او را به طرف خود فرا خواند، فائق هم پاسخ مثبت به او داد و گفت: هرگاه دو لشکر به هم رسیدند و جنگ آغاز گردید، من میدان را رها می‌کنم تا شما بر دشمن پیروز گردید.

بعد از چندی قابوس و فخر الدوله با پشتیبانی امیر بخارا به طرف گرگان رفتند و در مقابل لشکر عضد الدوله که بر پایتخت قابوس - گنبد کاووس - مسلط شده بود قرار گرفتند، هنگامیکه جنگ شروع گردید فائق الخاصه به وعده‌اش وفا کرد و میدان را ترک گفت، قابوس و فخر الدوله شکست خوردند و به نیشابور بازگشتند و جریان را به امیر بخارا اطلاع دادند.

درگیری فائق با امیر نوح سامانی

فائق الخاصه همواره با امراء و رجال سامانیان در حال زد و خورد و رقابت بودند، فائق زمانی در بلخ و مدتی هم در هرات حکومت می‌کرد هنگامیکه بغراخان حاکم کاشغر به بخارا حمله کرد فائق الخاصه در مرورود بود، او یاران خود را جمع کرد و با لشکری عازم بخارا گردید، او بدون اجازه گرفتن از امیر نوح سامانی به بخارا رهسپار شد.

وقتی که فائق با لشکر خود نزدیک بخارا رسید، امیر نوح از حرکت او آگاه گردید و ترس او را فرا گرفت و لشکری به طرف او فرستاد تا مانع ورود وی به بخارا گردند، لشکریان امیر نوح هنگامیکه به سپاه فائق نزدیک شدند با او وارد جنگ گردیدند، فائق الخاصه شکست خورد و بازگشت و به ترمذ رفت.

امیر نوح سامانی نامه‌ای به حاکم جوزجانان ابوالحرث بن احمد فریغونی نوشت تا با فائق وارد جنگ شود، او هم لشکری گردآورد و به طرف فائق رفت بین آنها جنگ در گرفت و فائق پیروز گردید و اموال حاکم جوزجانان را به یغما برد، و نامه‌ای هم

برای بغراخان فرستاد و او را تحریک کرد به بخارا حمله کند بغراخان به بخارا حمله کرد و فائق هم خود را به او رسانید و با هم وارد بخارا شدند و شهر را تصرف کردند، امیر نوح مخفی گردید و بعد نهانی بخارا را ترک کرد و از جیحون گذشت و به آمل رسید و در این شهر منزل نمود، و یارانش هم به او پیوستند و در آمل مقیم شدند.

بعد از اینکه بغراخان بخارا را تصرف کرد و بر تخت سامانیان جلوس نمود، فائق از او خواست به وی اجازه دهد تا به بلخ برود و اوضاع و احوال این شهر را زیر نظر قرار دهد، بغراخان هم به او اجازه داد و فائق به بلخ رفت و این شهر بزرگ را زیر نظر گرفت.

بازگشت امیر نوح به بخارا

بغراخان مدتی در بخارا اقامت گزید، و بعد در اثر تغییر هوا در بخارا بیمار گردید و حالش به وخامت گرائید، او بخارا را ترک کرد و به ترکستان رفت بعد از بیرون شدن بغراخان مردم بخارا بر لشکریان او شوریدند و آنها را از پا در آوردند و اموال آنان را هم غارت کردند و بغراخان هم در وسط راه درگذشت و شیرازه حکومت او از هم پاشید. جریان قیام مردم بخارا به امیر نوح رسید، و او یاران و لشکریان خود را جمع کرد و به سرعت عازم بخارا گردید و وارد شهر شد، و بار دیگر بر تخت سلطنت استقرار پیدا کرد، مردم بخارا هم از ورود او شادمان شدند و به او شادباش و خیر مقدم گفتند.

جنگ مجدد فائق با امیر نوح

بعد از اینکه امیر نوح در بخارا استقرار پیدا کرد فائق در فکر افتاد بار دیگر به طرف او برود و در تشکیلات او قدرتی پیدا کند و در آنجا کاری بدست آورد، او از بلخ به طرف بخارا رهسپار گردید، خبر حرکت فائق به امیر نوح رسید، او فرمان داد مانع ورود او به بخارا شوند و راه را بر او بگیرند.

امیر سامانی لشکری به مقابل او فرستاد و بین آنها و فائق جنگ در گرفت، فائق

و یاران او فرار کردند و به ابوعلی سیمجور که از مخالفان امیر نوح بود پیوستند، ابوعلی از این جریان خوشحال گردید و از پیوستن فائق به او اظهار شادمانی نمود، و جبهه‌اش در برابر امیر نوح تقویت شد.

امیر نوح سامانی از این جریانها آگاه گشت و از اتحاد آن دو نفر که از سرداران و امراء بزرگ خراسان بودند بیمناک گردید، از این رو نامه‌ای برای امیر سبکتکین حاکم غزنه نوشت و جریان را به او اطلاع داد و از وی کمک خواست و او را فرماندار خراسان نمود.

سبکتکین در این ایام در هندوستان با بت پرستان جنگ می‌کرد و از حوادث خراسان اطلاع درستی نداشت، هنگامیکه نامه امیر نوح سامانی به او رسید خواسته‌های او را اجابت کرد و بدون سپاه و لشکر عازم بخارا شد و با امیر سامانی دیدن کرد و قرارداتی با او گذاشت و بار دیگر به غزنه بازگشت و در تهیه لشکر و وسائل جنگی بر آمد.

جنگ فائق با سبکتکین

هنگامیکه خبر انتصاب امیر سبکتکین به ولایت خراسان به فائق و ابوعلی رسید و دریافتند که او در نظر دارد با لشکری به آنها حمله کند، آن دو نفر نامه‌ای به فخرالدوله فرستادند و از او کمک خواستند، او هم خواسته‌های آن دو را اجابت کرد و لشکر زیادی به کمک آنها روانه نمود.

امیر سبکتکین همراه فرزندش محمود از غزنین به طرف هرات حرکت کردند و در آنجا دو لشکر به هم رسیدند و جنگ در گرفت، در وسط جنگ دارا فرزند قابوس که از گنبد کاووس به کمک فائق آمده بود، خود را از معرکه کنار کشید و در نتیجه فائق و ابوعلی شکست خوردند.

فائق و ابوعلی از هرات به نیشابور رفتند، امیر سبکتکین چند روز در هرات

استراحت کرد و بعد در تعقیب فائق عازم نیشابور گردید، خبر حرکت سبکتکین به فائق و ابوعلی رسید، آنها نیشابور را ترک گفتند و به طرف جرجان - گنبد کاووس - رفتند و جریان را به فخرالدوله اطلاع دادند.

امیر سبکتکین بر نیشابور که در آن ایام مرکز خراسان بود تسلط یافت و فرزندش محمود را به عنوان حاکم در نیشابور گذاشت، امیر سامانی در اثر این فتوحات سبکتکین را ناصرالدوله لقب داد، و محمود فرزندش را هم به سیف الدوله ملقب نمود، امیر نوح به بخارا بازگشت و امیر سبکتکین نیز به هرات رفت و محمود هم در نیشابور ماند.

فائق در طوس

پس از اینکه فائق و ابوعلی به طرف گرگان رفتند بار دیگر تصمیم گرفتند به نیشابور برگردند و آنجا را تصرف کنند، آن دو نفر با لشکری به طرف نیشابور آمدند، محمود که در این شهر حاکم بود از جریان آگاه گردید و از پدرش در هرات کمک خواست، و خود از نیشابور بر آمد و در مقابل فائق قرار گرفت.

بین محمود و فائق جنگ در گرفت، محمود شکست خورد و به طرف پدرش رهسپار شد و اموال او توسط لشکریان فایق تاراج گردید، در این هنگام بین فائق و ابوعلی سیمجور اختلاف شد، ابوعلی نامه‌ای برای امیر نوح و سبکتکین فرستاد و اطاعت خود را از آنها اعلام کرد و تقصیرها را به گردن فائق انداخت ولی آن دو عذر او را نپذیرفتند.

سبکتکین لشکری فراهم آورد و به طرف فائق حرکت کرد، آنها در طوس به هم رسیدند و در جمادی الاخر سال ۳۸۵ بین آن دو جنگ در گرفت، محمود هم با لشکری به کمک پدر آمد و جنگ شدت پیدا کرد، و در نتیجه فائق شکست خورد و به طرف ایبورد گریخت و سبکتکین آنها را تعقیب کرد.

فائق در سمرقند

در این هنگام بین فائق و ابوعلی سیمجور اختلاف پیدا شد، فائق از وی جدا شد و به طرف ایلک خان به ترکستان رفت، ایلک خان از او احترام نموده و وعده کمک به او داد، ایلک خان نامه‌ای برای امیر نوح فرستاد و از فائق شفاعت کرد و از او خواست فائق را حاکم سمرقند کند، او هم قبول کرد و فائق به حکومت سمرقند رسید.

در سال ۳۸۷ نوح بن منصور درگذشت و با مرگ او در حکومت سامانیان اختلافی پدید آمد و ارکان دولت آنها ضعیف گردید، بعد از نوح فرزندش منصور به سلطنت رسید و امراء با او بیعت کردند و بکتوزن به وزارت او رسید، و دولت استقرار پیدا کرد.

فائق در بخارا

ایلک خان از درگذشت نوح مطلع شد و به طرف سمرقند رفت و فائق هم که در آنجا حاکم بود به او ملحق گردید، ایلک خان فائق را بدون لشکر به بخارا فرستاد، منصور از جریان آگاه گردید و بخارا را ترک گفت و از جیحون عبور کرد و فائق وارد بخارا شد.

فائق در بخارا اعلام کرد من برای خدمت منصور بن نوح آمده‌ام و آماده‌ام با او کار کنم، من سالها از کارگذاران و خادمان این خاندان بوده‌ام و مشایخ و بزرگان بخارا را نزد منصور بن نوح فرستاد و از وی خواست به بخارا باز گردد و به کارها برسد و پیمان بست که با منصور کار کند و نظر سوئی نسبت به او ندارد.

منصور هم بازگشت و در بخارا مستقر گردید و فائق هم کارهای او را در دست گرفت و به کار مشغول شد و بکتوزن هم به فرماندهی لشکر خراسان منصوب گردید و برای سامان دادن کار به نیشابور رفت و در مقام فرماندهی لشکر خراسان مستقر گردید

و فائق هم در بخارا امور کشور را در اختیار گرفت.

بعد از کشته شدن ابوعلی سیمجور در خوارزم برادرش ابوالقاسم به گرگان نزد فخرالدوله رفت، بعد از فوت فخرالدوله ابوالقاسم سیمجور تصمیم گرفت بار دیگر قیام کند، فائق از این جریانها آگاه گردید، او ابوالقاسم را تحریک کرد به نیشابور برود و با بکتوزن فرمانده لشکر خراسان وارد جنگ شود، او هم به طرف نیشابور رفت و با بکتوزن جنگ کرد ولی شکست خورد.

سرانجام فائق الخاصه

در سال ۳۸۹ منصور بن نوح از سلطنت خلع گردید، و برادرش عبدالملک به جای او قرار گرفت، و فائق از کسانی بود که در خلع منصور از حکومت کوشش می کرد، محمود غزنوی که خود قصد سلطنت داشت از کار فائق برآشت و او را در خلع منصور سامانی سرزنش کرد و برای جنگیدن با او آماده شد.

محمود با لشکری به طرف بخارا حرکت کرد و از آن طرف هم فائق و بکتوزن در حالی که عبدالملک را همراهی می کردند به مقابل محمود رفتند، و در مرو دو لشکر به هم رسیدند و جنگ آغاز گردید، فائق در جنگ شکست خورد و از منطقه گریخت و به بخارا برگشت و خراسان در اختیار محمود قرار گرفت.

فائق در بخارا با عبدالملک و سایر امراء به گفتگو مشغول شدند و لشکری آراستند و در نظر داشتند بار دیگر به خراسان برگردند و با محمود وارد جنگ شوند، در این هنگام فائق درگذشت و مرگ او در ماه شعبان سال ۳۸۹ روی داد، با مرگ فائق سامانیان ضعیف شدند و در این سال حکومت هم از دست سامانیان بیرون شد.

نگارنده گوید: اخبار فائق الخاصه در کتب تاریخ عصر غزنویان بطور مشروح آمده و مورخان قرون بعد هم که حوادث عصر سامانیان و غزنویان را مورد بحث قرار داده اند، از او یاد کرده اند و ما به همین اندازه بسنده کردیم، جویندگان به کتابهای تاریخ

بیهقی، ترجمه تاریخ یمنی، زین الاخبار گردیزی، کامل التواریخ ابن اثیر مراجعه کنند.

۱۳۰۳- فاطمه مشهدی

او از کسانی بود که هنگام هجوم مغول به منطقه طوس از مشهد مقدس اسیر گردید و به مغولستان برده شد، عطا ملک در تاریخ جهانگشای داستان او را چنین نقل می‌کند: به وقت استخلاص موضعی که مشهد مقدس علی الرضا علیه افضل الصلوة و التحية در آنجا است او را به اسیری بیرون آوردند.

وی به قراقورم افتاد و در بازار آن دلاله بود، در فنون ذکا و زیرکی دلاله محتاله شاگردی او را شایستی و بهر وقت در عهد دولت قاآن او را در اردوی توراکینا خاتون آمد شدی بودی، چون حال دیگرگون شد و امیر جینقای پای از میان بیرون نهاد قربت او زیادت گشت.

تمکن او بغایت انجامید چنانکه محرم اسرار اندرونی و محل رازهای نهانی شد و ارکان از کارها محروم شدند و دست او در اوامر و نواهی گشاده شد و بزرگان اطراف به حمایت او متوسل می‌نمودند، خاصه بزرگان خراسان و جمعی از سادات مشهد مقدس به نزدیک او رفتند.

در زعم او آن بود که از سلاله سادات کبار است و چون خانی بر کیوک خان قرار گرفت سمرقندی بود می‌گفتند علوی است، شیر نام، شرابی قداق او فاطمه را غمز کرد که کوتان را سحر کرده است تا چنین معلول شد چون کوتای بازگشت و رنجوری که داشت زیادت شد.

ایلچی به نزدیک برادر خود کیوک خان فرستاد که استیلای علت نتیجه سحر فاطمه است، اگر حالتی حادث شود قصاص از او طلبد، در عقب آن خبر پیغام وفات کوتان برسید، و جینقای تمکن یافته بود این سخن و پیغام را تازه گردانید و به استحضار فاطمه به نزدیک مادر ایلچی فرستاد.

مادر برفتن او رضا نداد به علت آنکه او را در مصاحبت خود می آورم و به چند نوبت دیگر فرستاد، هر نوبت دفعی دیگر می داد از این سبب مزاج او با مادر نیز بغایت بد شد سمرقندی را باز گردانید، تا اگر در فرستادن فاطمه تعویق اندازد و دفعی گوید به تکلیف بیارد.

چون مجال عذر نماند فاطمه را بفرستاد و او نیز رحلت کرد در عقب، و بعد فاطمه را با او معارضه کردند، روزها و شبها برهنه بسته و تشنه و گرسنه داشتند و انواع تکالیف و تشدید و تعنیف و تهدید تقدیم می کردند تا عاقبت کار تصدیق افترای غماز هماز کرد و به تزویر او اعتراف آورد منافذ علوی و سفلی او را بر دوختند و در نمدی پیچیده در آب انداختند.

کشته شدن شیره سمرقندی

شیره سمرقندی که به فاطمه تهمت زد خودش هم گرفتار شد، شخصی به نام علی خواجه شیره را متهم کرد که او نیز خواجه را سحر می کند، این خواجه اغل پسر کیوک خان بود، شیره را گرفتند و در بند کردند، او دو سال در بند ماند و مورد شکنجه و آزار قرار گرفت و مثله شد.

او بدانست که این عذابها و شکنجه ها ادامه خواهد یافت و خود موجب گرفتاری خود شده است از این رو تن به مرگ داد و به گناه ناکرده اقرار نمود او را نیز در آب انداختند و زنان و فرزندان او را با شمشیر پاره پاره کردند.

نیارا بکشت و خود ایدر نماند جهان نیز منشور او بر نخواند

۱۳۰۴- فتاوی مشهدی

در تذکره عرفات برگ ۴۲۶ نام وی آورده شده است، مؤلف عرفات گوید: او از شاعران معاصر امیرعلی شیرنوائی بوده و از حالات و خصوصیات او مطلبی نیاورده

است.

۱۳۰۵- فتحعلی خان صاحب‌دیوان

از متولیان آستان قدس رضوی در زمان قاجاریه بود، در راهنمای آستان قدس رضوی آمده میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان از سال ۱۳۰۸ قمری تا سال ۱۳۱۰ نیابت تولیت آستان قدس و حکومت خراسان را با هم داشته است.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: فتحعلی خان ملقب به صاحب دیوان پسر حاج میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی و داماد فتحعلی شاه در سال ۱۲۲۶ در شیراز متولد شد، در اوائل جوانی در تهران با میرزا آقاخان نوری ارتباط داشت، او از سن بیست سالگی وارد خدمات دولتی شد و در وزارت دارائی استخدام گردید.

او بعد از مدتی کار و حکومت در خوار ورامین در سال ۱۲۷۴ ملقب به صاحب‌دیوان شد و در دربار فتحعلی شاه دفتردار گردید، او سالها در ولایات به حکمرانی مشغول بود تا آنگاه که در سال ۱۳۰۸ حاکم خراسان و متولی باشی آستان قدس شد و دو سال در مشهد بکار مشغول بود، و در سال ۱۳۱۴ در حالیکه ۷۸ سال از عمرش می‌گذشت وفات کرد و در دارالسعادة آستان قدس روی به خاک سپرده شد. نگارنده گوید:

فتحعلی خان صاحب‌دیوان در سال ۱۳۱۰ قمری در کاشمر ملکی را وقف آستان قدس کرده و شرط نموده در آمد آن ملک را روز سوم شعبان که روز تولد امام حسین علیه السلام می‌باشد در آستان قدس جشن مفصلی گرفته شود، اعیان و اشراف مشهد به آن مجلس دعوت شوند و با بهترین غذاها و ماکولات از آنها پذیرائی شود؟!

۱۳۰۶- فتحعلی خان قاجار

فتحعلی خان قاجار قوانلو از سرداران و امیران قبیله قاجار در اواخر عهد صفویه

بود، او در سال ۱۱۰۴ در اواخر سلطنت شاه سلیمان صفوی در استرآباد - گرگان امروز - متولد شد و در هنگام جلوس شاه سلطان حسین صفوی دو ساله بوده است، فتحعلی خان در میان عشیره قاجار نشو و نما یافت و به روش سنتی تربیت شد.

او از جوانی سری پرشور داشت و در جستجوی نام و مقام کوشش می کرد و در منطقه استرآباد و سواحل دریای مازندران به زندگی خود ادامه می داد در زمان شاه سلطان حسین یکی از ترکمانان قزوین به سمت بیگلربیگی به استرآباد رفت، مخالفان فتحعلی خان که گروهی از ترکمانان و قاجاریه بودند حاکم را تحریک کردند تا فتحعلی خان را دستگیر کند و جلو کارهای او را بگیرد.

حاکم استرآباد امر کرد فتحعلی خان را با دو برادرش دستگیر کردند، فتحعلی خان از قید و بند رها شد و گریخت ولی برادرانش کشته شدند، فتحعلی خان از استرآباد و گرگان به میان ترکمانان یموت رفت و جریان کار خود را با آنها در میان گذاشت، ترکمانها هم به او وعده همکاری و مساعدت دادند، در این ایام خبر کشته شدن برادرانش هم به او رسید.

فتحعلی خان از کشته شدن برادرانش سخت ناراحت گردید و در صدد انتقام از قاتلان آنها برآمد، او با گروهی از ترکمانها به قلعه مبارک آباد که بگلربیگی استرآباد در آنجا سکونت داشت حمله آوردند و قلعه را در محاصره گرفتند، و با نگهبانان قلعه وارد جنگ شدند.

یکی از افراد ایل قاجار که سرکیشیک آن قلعه بود با فتحعلی خان همکاری کرد و در قلعه را گشود فتحعلی خان وارد قلعه شد و گروهی را از دم تیغ گذرانید و جوی خون روان کرد و قلعه را مسخر کرد و مخالفان خود را بر انداخت و بقیه اهالی قلعه هم از او اطاعت کردند.

روز بعد از فتح قلعه، اهالی استرآباد نزد فتحعلی خان رفتند و از او دعوت کردند به استرآباد بیاید و بر آنها حکومت کند، او هم به استرآباد رفت و در آنجا به رتق و فتق

امور پرداخت.

جنگ فتحعلی خان با شکربرگ

هنگامیکه دولت صفویه رو به ضعف نهاد، یکی از اکراد جهان بیگلو به نام شکربرگ در اطراف استرآباد قیام کرد، و موجب ناامنی و فساد گردید، او گروهی را کشت و کسی را هم توانائی مقابله با او نبود، از این رو فتحعلی خان قاجار به تعقیب او پرداخت، و گروهی را به جنگ او فرستاد.

فتحعلی خان مجلسی تشکیل داد و سران قبائل و عشائر را احضار کرد و جریان شکربرگ را به اطلاع آنها رسانید و پس از مذاکراتی که در این مورد انجام گرفت تصمیم گرفته شد بطور گروهی به فندرسک بروند و با شکربرگ وارد جنگ شوند و او را سرکوب کنند و یا از منطقه خارج نمایند.

فتحعلی خان با سران عشائر و طرفداران خود با شکربرگ وارد جنگ شدند و شکربرگ شکست خورد و بدست لشکریان خان قاجار اسیر شد، او را نزد فتحعلی خان بردند و او هم دستور داد او را پاره پاره کردند و منطقه او هم بدست فتحعلی خان قرار گرفت و او نیرومند گردید.

فتحعلی خان قاجار در منطقه استرآباد قدرتی به هم رسانید، و تصمیم گرفت به طرف مازندران برود و آنجا را تصرف کند، او به مازندران حمله کرد و یک قلعه را هم گرفت، ولی سران عشائر با او مخالفت کردند و هر چه خواست آنها را رام کند نتیجه‌ای نگرفت از این رو بار دیگر به استرآباد برگشت و به استراحت پرداخت.

فتحعلی خان در اصفهان

در زمان حمله افغانها به اصفهان، فتحعلی خان قاجار به طرف اصفهان رفت و با افغانها جنگ نمود، ولی کارگذاران دولت صفویه او را متهم کردند که داعیه سلطنت

دارد، از این رواز آنان رنجید و بار دیگر به استرآباد برگشت، و مشغول رتق و فتق امور گردید.

فتحعلی خان قاجار بار دیگر به مقابله افغانها رفت و در ورامین با آنها درگیر شد و بسیاری از آنها را کشت، او شنید شاه طهماسب دوم به مازندران رفته از این جهت به مازندران رفت و او را به استرآباد برد و از وی پذیرائی نمود و طهماسب هم او را نائب السلطنه کرد و کارها را به او واگذار نمود.

فتحعلی خان قاجار در مشهد

هنگامیکه شاه طهماسب دوم در استرآباد نزد فتحعلی خان قاجار بود متوجه شد که او مرد نیرومندی است و عده و عده بسیار دارد و به درد او می خورد از این رو وی را نائب السلطنه خود قرار داد و کارها را به او واگذار کرد، و بعد هم که تصمیم گرفت به مشهد مقدس برود او را هم با خود به خراسان برد.

طهماسب از استرآباد بیرون شد و عازم خراسان گردید، و در چمن قصبه چهارده کلاته هزار جریب توقف کرد تا فتحعلی خان با سپاه استرآباد به او برسند، بعد از چند روز فتحعلی خان با سپاه خود که مجموعه ای از قبائل قاجار و ترکمان بودند به شاه طهماسب ملحق گردید.

فتحعلی خان قاجار و نادر

فتحعلی خان قاجار و شاه طهماسب دوم به طرف مشهد مقدس حرکت کردند و وارد دامغان شدند و از آنجا در چمن بسطام فرود آمدند، در این هنگام ملک محمود سیستانی مشهد مقدس را در تصرف داشت، عشائر خراسان با نادر متحد شده بودند و تصمیم داشتند ملک محمود را از مشهد اخراج کنند.

قبائل اکراد و اطرافیان نادر در خبوشان و درگز گرد هم آمده و درباره اخراج

ملک محمود از مشهد مقدس مذاکره می‌کردند، ناگهان دریافتند طهماسب دوم با فتحعلی خان قاجار عازم خراسان و مشهد مقدس می‌باشد، و معلوم شد فتحعلی خان نائب السلطنه و همه کاره شاه طهماسب می‌باشد.

نادرشاه و قبائل اکراد از این جهت برآشفتنند و با فتحعلی خان به مخالفت برخاستند و در خوشان گرد هم آمدند، نادرشاه که در آن ایام نیرومند شده بود قبائل اکراد را از فتحعلی خان دور کرد، و برای اینکه اکراد را به خود جلب کند با دختر سام خان چمشکرک ازدواج نمود و بین آنها اتحاد پدید آمد.

فتحعلی خان قاجار از این جریان آگاه گشت و ناراحت شد، او به شاه طهماسب پیشنهاد کرد از رفتن به مشهد مقدس خودداری کند، و به مازندران برگردد، او در نظر داشت که شاه طهماسب را با خود داشته باشد و او را از نادر و خوانین اکراد خراسان دور کند ولی موفق نشد.

کشته شدن فتحعلی خان قاجار

طهماسب دوم در حسین آباد خوشان فرود آمد و همه سران قبائل اکراد و امیران عشائر خراسان هم نزد او حضور پیدا کردند، آنها همگان از فتحعلی خان قاجار و مقام او هراسان بودند و نادر هم از او عدم رضایت کرد، آنها شاه طهماسب را به کشتن او تحریک کردند.

فتحعلی خان متوجه توطئه شد و از طهماسب خواست به او اجازه دهد تا به استرآباد برود و لشکر تهیه کند، ولی شاه طهماسب اجازه بازگشت به او نداد و گفت اگر شما بروید لشکریان من ضعیف خواهند شد، شاه طهماسب به کشتن فتحعلی خان راضی نبود و می‌گفت: او را زندانی کنید.

ولی مخالفان می‌خواستند به هر نحوی که شده او را بکشند، از این رو تصمیم گرفتند او را به هر طریقی شده به دام اندازند، روز چهاردهم ماه صفر سال ۱۱۳۹

فتحعلی خان را با تعدادی از رؤسای ایل قاجار به سراپرده شاه طهماسب دعوت کردند و او را در یک خیمه زندانی نمودند.

مخالفان فتحعلی خان می‌دانستند که شاه طهماسب به کشتن او رضایت نخواهد داد، از این رو با یکی از نزدیکان شاه که با او مخالف بود نقشه قتل او را کشیدند و بدون اینکه موضوع را با شاه طهماسب در میان بگذارند مقدمات قتل او را فراهم کردند.

مخالفان یکی از افراد ایل قاجار را که مهدی خان نام داشت و فتحعلی خان یکی از افراد خاندان او را کشته بود، تحریک کردند، او هم بدرون خیمه که فتحعلی خان در آنجا محبوس بود رفت و گردن او را زد، و بعد سر او را نزد شاه طهماسب بردند و او را در برابر عمل انجام شده قرار دادند.

جنازه فتحعلی خان قاجار را در مزار خواجه ربیع به خاک سپردند، عمر او در هنگام مرگ سی و پنج سال بود و در سنین جوانی کشته شد، فتحعلی خان مردی شجاع و دارای افکاری بلند بود و داعیه جهاننداری و جهانگیری داشت و در آن ایام در میان قبائل ایران از نفوذ فراوانی برخوردار بود.

نگارنده گوید:

شرح حال فتحعلی خان قاجار در کتاب‌های عصر افشاریه و قاجاریه به تفصیل آمده و ما خلاصه‌ای از حالات او را در اینجا ذکر نمودیم، جویندگان به کتاب روضه الصفای ناصری و جهانگشای نادری مراجعه کنند و از خصوصیات وی آگاه شوند.

۱۳۰۷- فتحعلی شاه قاجار

فتحعلی شاه دومین سلطان از سلسله سلاطین قاجار ایران بود، او فرزند حسین قلی خان قاجار بوده و در سال ۱۱۸۳ در شهر دامغان متولد شد و نام جدش فتحعلی خان قاجار را که در عنوان قبل گذشت بر او نهادند و او را فتحعلی ثانی گفتند.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: بابا خان ملقب به جهانبانی نام

فتحعلیشاه برادرزاده آغا محمد خان و پسر بزرگ حسین قلی خان قاجار قوآنلو معروف به جهانسوز بود، و به مناسبت هم اسمی با جدش، آغا محمد خان او را بابا خان خطاب می‌کرد.

پدر او حسین قلی خان قاجار معروف به جهانسوز از طرف کریم خان زند حاکم دامغان بود، و فتحعلی شاه در آنجا متولد گردید، و دوران کودکی خود را در دامغان گذرانید و بعد از چندی پدرش به استرآباد رفت و در فندرسک به حکومت پرداخت.

فتحعلی شاه در شیراز

حسین قلی خان پدر فتحعلی شاه در منطقه گرگان که محل حکمرانی او بود بدست ترکمانها کشته شد و فرزند او با مادرش به شیراز رفتند و مدتی در آنجا بودند، او در شیراز با عموی محمدخان زندگی می‌کرد، اقامت او در شیراز تا درگذشت کریم خان زند ادامه داشت.

بعد از درگذشت کریم خان با عمویش محمدخان به تهران آمد و همواره با عمویش زندگی می‌کرد، و مدتی هم در گرگان و مازندران بسر برد، فتحعلی شاه قاجار از میان خویشاوندان و برادران محمد خان بیشتر مورد عنایت بود، و محمد خان او را بر همگان ترجیح داد و به خود نزدیک نمود.

ولیعهدی فتحعلی شاه

محمدخان برادرزاده اش فتحعلی شاه را به ولایتعهدی خود برگزید، و مقدمات کار را برای او فراهم آورد، و برادرش جعفرقلی خان را که رقیب او بود و بیم داشت که ممکن است بعد از درگذشت او موجب مزاحمت برای فتحعلی شاه باشد و مدعی سلطنت گردد کشت.

در سال ۱۲۱۱ محمد خان قاجار تصمیم گرفت به قفقاز برود و با لشکر روس

وارد جنگ شود، او قبل از رفتن به قفقاز فتحعلی شاه که عنوان ولایتعهدی و نیابت سلطنت داشت به فرمان روائی فارس منصوب کرد و همه اعیان و رؤساء قبائل فارس را احضار نمود و به آنان گفت از فتحعلی شاه حمایت کنند و خود نیز به طرف قفقاز رهسپار گردید.

سلطنت فتحعلی شاه

او در شیراز اقامت گزید و به حکمرانی پرداخت وی هم ولیعهد بود و هم نائب السلطنه و در غیاب محمدخان اداره امور در اختیار او قرار داشت، محمد شاه به قفقاز رفت و در آنجا به دست چند نفر از محافظانش کشته شد و جنازه‌اش را در محلی مطمئن به امانت گذاشتند.

بعد از کشته شدن محمدخان برادرش علی قلی خان که حاکم ایروان بود برای گرفتن تهران و نشستن بر تخت سلطنت عازم تهران گردید و با گروهی از امراء که از او حمایت می‌کردند به تهران رسید و در صحرای دولا ب سراپرده زد و می‌خواست قبل از اینکه ولیعهد برسد خود را شاه معرفی کند.

میرزا محمد خان قاجار دولو که از طرف محمد خان حاکم تهران بود دروازه‌های تهران را بست و مانع ورود علی قلی خان شد و منتظر ورود فتحعلی شاه ولیعهد گردید، و علی قلی خان هم در بیرون شهر منتظر فرصت بود تا وارد تهران گردد و بر تخت بنشیند.

از طرف دیگر بعد از اینکه محمد خان کشته شد بابا یوسف شاطر را که مردی تندرو و دونده بود احضار کردند و او را به شیراز فرستادند تا جریان کشته شدن محمد خان را به اطلاع ولیعهد برساند، شاطر از قلعه شوش حرکت و در مدت یازده روز خود را به شیراز رسانید و جریان را ابلاغ کرد.

فتحعلی شاه اعیان و امراء را خواست و جریان را به آنها گفت، و سلطنت خود را

اعلام کرد، او حکام و امراء شهرها و ولایات را معین نمود و چند روز لوازم تعزیت و مراسم یاد بود برگزار کرد و به همه حکام و امیران دستور دادند در یک روز معین در تهران باشند.

فتحعلی شاه پس از انجام مراسم عزا فرزند نه ساله اش محمدعلی میرزا را در شیراز به عنوان حاکم معین کرد و وزارت او را در اختیار میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی گذاشت و خود عازم تهران گردید، در شش فرسخی تهران امراء و اعیان به استقبال او رفتند و جریان علی قلی خان را به او گفتند.

به فتحعلی شاه اظهار نمودند که علی قلی خان خود را وارث تخت و تاج می داند و به وصیت محمد خان اعتنائی ندارد، او حسینقلی خان را نزد علی قلی خان فرستاد و از او دعوت کرد به تهران بیاید تا با هم مذاکره کنند، فتحعلی شاه وارد تهران شد و بعد از چند روز علی قلی خان هم به تهران آمد، فتحعلی شاه دستور داد او را کور کردند و به مازندران تبعید نمودند.

فتحعلی شاه در روز عید فطر سال ۱۲۱۲ تاج پادشاهی ایران را بسر نهاد و جلوس کرد، و به نصب و عزل حکام و امراء مشغول گردید، فتحعلی خان صبا در تاریخ جلوس او گفته: ز تخت آغا محمد خان شد و بنشست بابا خان - و فرهاد میرزا تاریخ جلوس او را لفظ بابا ۱۲۱۲ تخریج کرده است.

حوادث داخلی زمان فتحعلی شاه

هنگامیکه فتحعلی شاه به سلطنت رسید حوادثی بر ضد او آغاز گردید، نخست علی قلی خان برادر محمد خان بود که تا دروازه تهران هم پیش آمد ولی حاکم تهران او را به شهر راه نداد، و بعد از ورود فتحعلی شاه از شیراز به تهران، او را برای مذاکره نزد خود فراخواند و دستور داد او را کور کردند و به مازندران تبعید نمودند.

دومین شخصی که بر ضد او شورش کرد صادق خان شقاقی بود، این صادق خان

همراه آقا محمدخان در قفقاز بسر می‌برد، هنگامیکه آغا محمد خان کشته شد، او جواهرات را برداشت و با فتحعلی شاه بر سر سلطنت به مبارزه برخاست، و در آذربایجان نفوذی به هم رسانید و آن منطقه را در اختیار گرفت.

صادق خان از آذربایجان به قزوین حمله کرد تا این شهر را هم تصرف کند، ولی قزوینی‌ها مقاومت کردند و از فتحعلی شاه کمک خواستند، و او هم قشون جمع آوری کرد و به قزوین فرستاد، بین صادقخان و نیروهای تهران جنگ درگرفت و صادق خان شکست خورد و جواهرات را به فتحعلی شاه داد و مورد عفو قرار گرفت.

شورشهای دیگری هم در ایالات ایران و شهرها و ولایات پدید آمد، ترکمنها بختیارها، عشایر فارس و خراسان در مناطق خود بر علیه حکومت مرکزی قیام کردند ولی کاری از پیش نبردند و همه یا تسلیم شدند و یا تبعید گردیدند.

از جمله قیام رضا قلی خان زعفرانلو بود که در دژ خبوشان قرار گرفت و مدتی در برابر حکومت قاجار مقاومت نمود سرانجام تسلیم گردید ما جریان قیام او را در عنوان عباس میرزا شرح دادیم.

حوادث خارجی عصر او

در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار روسهای تزاری از مرزهای خود گذشته و به طرف قفقاز حمله کردند و به شهرها و ولایات ایران در آن سوی رودخانه ارس هجوم آوردند، و با نیروهای ایرانی به جنگ پرداختند، قوای روس به انواع و اقسام سلاحها مجهز بودند، در صورتیکه لشکریان ایران سلاح سنتی داشتند.

خیانت و همکاری تعدادی از قبائل ایرانی با روسها و همراهی قبائل غیر مسلمان در آن منطقه و نبودن یک سیاست منسجم در تشکیلات دولت قاجار موجب گردید مناطق زیادی از قفقاز و شمال رودخانه ارس از دست دولت ایران خارج گردد و به روسیه تزاری ملحق گردد.

سقوط قفقاز بدست نیروهای تزاری و شکست و عقب نشینی لشکریان ایران و تحمیل قرار دادها و واگذاری سرزمینها و شهرها و قراء و قصبات آباد به روسها یکی از غم انگیزترین حوادث تاریخی کشور ایران است و دل هر مسلمانی را آزار می دهد و قلبها را اندوهگین می سازد.

از سوی دیگر دولت انگلستان هم از طرف جنوب و جنوب شرقی به ایران نزدیک شده و در بلوچستان و سیستان مشغول فعالیت بود، آنها هم عشایر و قبائل بلوچ و سیستان را تحریک به اغتشاش می کردند، و مرزهای ایران را ناامن می نمودند، در زمان سلطنت فتحعلی شاه دولت بریتانیا که هند را تصرف کرده بود تا قندهار و کویته پیش آمده بود و مرزهای ایران را تهدید می کرد.

از طرف دیگر قبائل ترکمن و ازبک از خوارزم و سرزمینهای بین رود جیحون و دریای مازندران همواره در حال نزاع و جنگ و گریز با حاکمان و والیان خراسان بودند خوانین خویه و امرای بخارا از آنها حمایت می کردند و آنان را بر ضد حکومت مرکزی ایران تحریک می نمودند.

تحریکات خارجی و اختلافات داخلی موجب تضعیف حکومت گردید خود خواهی شاهزادگان قاجار و چپاول اموال عمومی و تجاوز و تعدی حکام و امراء به یکدیگر سبب گردید تا دشمن خارجی فرصت پیدا کند و ایران را تجزیه نماید، و نفوذ ایران را در قفقاز و بخشهایی از خراسان و سیستان را قطع کند و کشور پهناور ایران را تجزیه نماید.

ارتباطات خارجی فتحعلی شاه

در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار ارتباط سیاسی بین ایران و کشورهای اروپائی برقرار گردید و سفیرانی رد و بدل شدند، آنچه مسلم است سفیرانی از دربار فرانسه و انگلستان و روسیه تزاری و همچنین سفیرانی از کشور عثمانی و امیران بخارا

به تهران آمدند و مذاکرات و معاهداتی انجام گرفت شرح این مطالب در کتب عهد قاجار به تفصیل آمده است.

در زمان فتحعلی شاه برای نخستین بار گروهی برای تحصیل به اروپا و روسیه رهسپار شدند، تا با فنون جدید آشنا شوند، درباریان فتحعلی شاه هنگامیکه دیدند روسها و انگلیسها با وسائل جنگی جدید به میدان آمدند و ایرانیان را شکست دادند آنها هم در صدد برآمدن گروهی را به اروپا بفرستند تا با ابزار و وسائل جدید آشنا شوند و طرز استعمال آنها را فراگیرند.

از کتابهای عصر قاجار به خوبی معلوم می‌گردد که در زمان فتحعلی شاه در ارتش ایران از مستشار خارجی استفاده شده و از آنها در توپخانه‌های سنگین استفاده شده است، در جنگ عباس میرزا با رضا قلی خان زعفرانلو در خبوشان - قوچان فعلی - از این مستشاران نظامی استفاده گردیده است.

فتحعلی شاه در خراسان

فتحعلی شاه در نیمه ماه شوال ۱۲۳۲ عازم خراسان گردید و از طریق خبوشان به مشهد مقدس مشرف شد، او هنگامیکه به دروازه مشهد رسید از اسب پیاده شد و به حرم مطهر رضوی با پای پیاده مشرف گردید و مبالغی برای مخارج آستان قدس رضوی هدیه کرد تا در توسعه حریم رضوی خرج شود.

فتحعلی شاه شش روز در مشهد مقدس رضوی توقف کرد و به میرزا موسی وزیر خراسان دستور داد صحنی جدید قرینه صحن کهنه بسازند، این صحن مقدس در قسمت شرقی حرم مطهر قرار دارد و یکی از صحنهای با شکوه آستان قدس می‌باشد این صحن بزرگ و مربع مستطیل همانند صحن کهنه بنا گردیده است.

ایوانها و حجره‌های تحتانی و فوقانی و تمام بدنه آنها با کاشیهای الوان و زیبا پوشیده شده و بینندگان را به طرف خود جلب می‌کند و جلوه خاصی به بارگاه ملکوتی

حضرت رضا علیه السلام می دهد، و زائران و مشتاقان روضه مبارکه رضویه را در فضائی از هنر قرار می دهد.

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: صحن جدید که در پائین پای مبارک آن امام شهید واقع است اولاباغی بود و قدری از مزارات و خانات و دکاکین در آن واقع بود که خود در اول ورود به ارض اقدس در آنجا به مکتب می رفتم، و در زمان میرزا موسی خان تعمیر و تزئین و کاشی کاری گردید.
نگارنده گوید:

ابعاد این صحن مقدس در طول از شرق به غرب ۸۱/۵ متر و عرض از شمال به جنوب ۵۱ متر می باشد، در این صحن چهار ایوان رفیع و باشکوه در چهار طرف قرار دارد و ۵۶ حجره تحتانی و به همین اندازه غرفه و حجره در طبقه بالا هست.
در یک کتاب خطی عصر ناصرالدین شاه آمده: صحن جدید از ابنیه عالییه و آثار باقیه فتحعلی شاه قاجار است، صحن با فضا و صفا است در وسط حوضی دارد حجرات فوقانی و تحتانی آن با کاشی ممتاز زینت یافته و سقاخانه نیز بوده که از اعمال جناب حاج میرزا رضا مؤتمن السلطنه است.

درب ضریح مقدس

در مطلع الشمس آمده: از پائین پای مبارک در بند وسطی یک برآمدگی دارد در عقب آن در مرصع خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه می باشد، این در را محض نمایش آنجا گذاشته اند، اصل در چوبی است تنکه طلای ضخیم بر روی اوست که بدنه های یاقوت و زمرد و لعل درشت به قدر بادام و کوچکتر به قدر پسته مرصع کرده اند و بر آن در نوشته شده است:

این در که دری بود ز درهای بهشت

فضل الله از اخلاص در این روضه بهشت

نی نی غلط است و نسبتی باشد زشت

کان هشت بهشت است از این در یک خشت

نگارنده گوید:

این در اکنون در حرم مطهر رضوی بالای سر مبارک در زیر گنبد قرار دارد، و یکی از گرانبهاترین آثار هنری در آستان قدس می باشد فتحعلی شاه در سال ۱۲۳۳ در مزبور را به شکرانه فتح خراسان به روضه مبارکه رضویه تقدیم نمود.

اولاد و فرزندان او

فتحعلی شاه قاجار در طول زندگی خود همسران متعددی اختیار کرد؛ اولین ازدواج او در دوازده سالگی بوده است، درباره تعداد زنان و فرزندان بلافصل او سخنها گوناگونی اظهار شده ولی مؤلف کتاب ناسخ التواریخ گوید:

فتحعلی شاه بیش از هزار زن اختیار کرد و قریب دویست و شصت فرزند دختر و پسر از این زنها دنیا آمدند، و هنگام مرگ فتحعلی شاه یکصد و سه تن زنده بودند، پنجاه و هفت پسر و ۴۶ دختر.

درگذشت فتحعلی شاه

فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ به اصفهان و از آنجا به شیراز رفت و مخالفان را سرکوب کرد، او روز پنجشنبه نوزدهم ماه جمادی الاخر سال ۱۲۵۰ پیش از غروب آفتاب از جامه خواب بیرون شد و لباس دیگری پوشید و می خواست به دفتر کارش برود ناگهان وضعی بر او چیره گشت و بر زمین نشست و در گذشت.

اطرافیان سکوت کردند و فریاد و شیون نکردند و مرگ او را مخفی داشتند، او را در همان محلی که درگذشته بود غسل دادند و کفن نمودند و بر وی نماز گذاردند و فرزندان او هر کدام به جایی رفتند، شب هنگام خبر مرگ او در شیراز پخش شد و

همگان از فوت فتحعلی شاه مطلع شدند.

روز بعد جنازه او را بر تخت روان گذاشتند و به جانب قم حرکت دادند، و پس از ورود به قم در مقبره‌ای که قبلاً برای او در جوار حضرت معصومه مهیا شده بود به خاک سپردند او شصت و هفت سال زندگی کرد و سی و هشت سال سلطنت نمود ایات ذیل از آثار او می‌باشد:

خاقان که ز هجر اشک گلگون می‌ریخت

و ز تیغ غمت ز چاک دل خون می‌ریخت

خونی که ذخیره داشت اندر دل خویش

دیدم که ز چشم خویش بیرون می‌ریخت

و نیز گوید:

در درگه تو اگر جدائی کردم دربستگی تو بیوفائی کردم

من خاک ره سگی که مقبول تو شد خاکم بدهن که خودستائی کردم

درباره زندگی و خصوصیات فتحعلی شاه مطالب بسیار است و نقل همه آنها در

اینجا مناسب نیست ندارد، جویندگان برای اطلاع از حوادث زمان او به کتابهای ذیل مراجعه کنند:

۱- تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا

۲- ناسخ التواریخ تألیف سپهر

۳- روضة الصفا تألیف هدایت

۴- فارسنامه تألیف حاج میرزا حسن فسانی

۵- رجال ایران تألیف مهدی بامداد

۶- فردوس التواریخ تألیف نوروزعلی بسطامی.

۱۳۰۸- فتح‌الله پاکروان

پاکروان در زمان رضاشاه استاندار خراسان بود، در زمان استانداری او مسئله کشف حجاب از زنان مسلمان ایرانی در دستور کار دولت و استانداران و فرمانداران سراسر کشور قرار گرفت، رضاشاه پس از یک سفر کوتاه به ترکیه و ملاقات با آتاترک تصمیم گرفت مانند ترکیه حکومت غیرمذهبی در ایران تشکیل دهد و حجاب از سر زنان بردارد، و لباس ملی ایرانیان را تغییر دهد.

پاکروان در مشهد این قانون را طبق بخشنامه وزارت کشور مورد عمل قرار داد، و با مخالفت علماء و مجتهدان و رهبران مذهبی روبرو گردید، مردم مشهد مقدس هم با علماء همراه شدند و با این قانون به مخالفت برخاستند و در مسجد جامع گوهرشاد اجتماع نمودند، خطباء و اهل منبر در مساجد و حسینیه‌ها و در محافل و مجامع با کشف حجاب مخالفت کردند و مبارزه آغاز گردید.

ما اکنون بطور اختصار تا آنجا که به فتح‌الله پاکروان ارتباط دارد و از کارهای او در خراسان و مشهد مقدس اطلاعاتی به نظر خوانندگان این کتاب می‌رسانیم، داستان مسجد گوهرشاد و کشتار مردم مسلمان مشهد در هنگام کشف حجاب و تبعید و زندانی کردن علماء بزرگ این شهر با اطلاع وزیر نظر پاکروان انجام گرفت و مردمان خراسان همواره او را مسئول اول در حوادث مشهد می‌دانند.

پاکروان در مشهد مقدس

فتح‌الله پاکروان در سال ۱۳۱۴ شمسی به استانداری خراسان منصوب شد و در این زمان محمد ولی خان اسدی هم نیابت تولیت آستان قدس رضوی را در اختیار داشت، و در واقع این دو نفر بر خراسان حکومت می‌کردند، نیابت تولیت نماینده شاه بود و استاندار نماینده دولت مرکزی که دستورات خود را از وزارت کشور می‌گرفت.

در آن زمان طبق سنتی که از قدیم جریان داشت از طرف شاه وقت یک نفر به عنوان نیابت تولیت به آستان قدس رضوی می‌رفت و کارهای اجرایی آن را به عهده می‌گرفت و یک نفر هم به عنوان والی و حاکم به خراسان می‌رفت و کارهای مربوط به دولت مرکزی را انجام می‌داد و ناظر بر همه شئون ادارات و مراکز حکومتی بود کارگذاران دولت زیر نظر او کار می‌کردند.

استانداران و نائب‌التولیه‌ها هر کدام کار خود را انجام می‌دادند، و وظائف آنها هم مشخص بود، ولی گاهی مسائلی پیش می‌آمد که آن دو را با هم در مقابل یکدیگر قرار می‌داد، در اینجا گاهی به نزاع و جدال می‌کشید که منجر به عزل یکی از آنها می‌شد، و برای همین جهت بود که در زمان محمدرضا شاه استانداری و نیابت تولیت به یک نفر تفویض گردید.

آغاز کشف حجاب در مشهد

ادیب هروی در حدیقة الرضویه گوید: پیش از اجتماع مردم در مسجد گوهرشاد رضاشاه تبدیل کلاه پهلوی را به کلاه تمام لبه - شاپو - فرمان داد، زمامداران وقت در اجراء امریه شاه تدبیر می‌کردند، هر چه زودتر منظور سلطان را عملی نمایند تا بدین وسیله به دربار تقرب جویند.

زمزمه کشف حجاب که نتیجه تغییر فرم و تبدیل کلاه است سامعه اکثریت ملت را می‌خراشید، همه‌شورش و انقلاب، آثار وحشت و اضطراب میان خاص و عام تولید می‌نمود یکی حدیث من سنّ سنة سیئة فله و زرمن عمل بها الی یوم القیامة را بر زبان می‌راند و دیگری ترجمه مضمون خبر را به شعر ملای روم استشهد می‌کرد که:

هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او لعنت رود هر ساعتی

ماموران اجراء خود را معذور و اکثریت ملت خویشان را مقهور می‌دانستند، آن دسته در اجراء امر شاه برای اینکه موضوع زودتر عملی شود نگران و این دسته

حیرت زده منتظر فرج از آسمان، متملقین درباری را عقیدت این «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» مؤمنین و مقدسین را رأی بر اینکه «من تشبه بقوم فهو منهم».

اقلیت زورمند تغییر کلاه و رفع حجاب را منشأ سعادت و مظهر مدنیت تفسیر می کرد و اکثریت ضعیف و ناتوان عملی شدن این مطالب را مخالف شریعت نبوی و آئین اسلام می پنداشت، هر کس را هوسی در سر و کاری در پیش، در چنین موقع بحرانی واعظ معروف خوش بیانی مانند بهلول ظهور می کند.

آقا شیخ تقی پسر نظام الدین یعنی بهلول در فردوس منبر می رود و بعضی حرفها که منافی با سیاست وقت است می زند، شهربانی محل در صدد دستگیری او بر می آید، یکی از آقایان فردوس او را فرار می دهد وی از فردوس به تربت آمده و از آنجا وارد مشهد می شود.

آمادگی پاکروان برای کشف حجاب

بطوریکه از مطلعین و اشخاص صاحب نظر در مشهد مقدس شنیدم، در موضوع کشف حجاب بین پاکروان استاندار و محمد ولی خان اسدی اختلاف بوده استاندار می گوید: باید بخشنامه دولت در مورد کشف حجاب مورد عمل قرار گیرد، و دستورات شاه به هر صورت که شده باید به مورد اجراء گذارده شود و تأخیر در آن را رد می کرده است.

از طرفی محمد ولی خان اسدی می گوید: اینجا مشهد مقدس رضوی و یک شهر مذهبی است، مردمان این شهر اهل دیانت و مذهب می باشند و احتمال درگیری و اغتشاش هست، علاوه علماء و مجتهدان این شهر هم با کشف حجاب مخالف هستند بهتر است اجرای این قانون در مشهد فعلاً مسکوت بماند و ظاهراً اسدی این موضوع را هم به نظر شاه رسانیده بود.

درباریان و مقامات عالی دولتی در تهران و کارگزاران حکومت در مشهد از

استاندار حمایت می‌کرده‌اند، آنها هم می‌گویند باید در مشهد هم به هر صورت شده موضوع کشف حجاب عملی گردد و فرمان رضاشاه نباید مسکوت بماند، افراد بی‌بند و بار و فریب خوردگان و بی‌اعتقاد هم پیرامون استاندار بودند و از نظریات او حمایت می‌کردند.

حادثه مسجد گوهرشاد

همانگونه که به نظر خوانندگان رسید، بهلول در فردوس بالای منبر سخنانی بر ضد برنامه‌های دولت در مور تغییر لباس و کشف حجاب بیان نمود و مردم را دعوت کرد تا در برابر دولت بایستند، مقامات حکومتی در فردوس او را مورد تعقیب قرار دادند و در نظر داشتند او را دستگیر کنند، ولی با مساعدت چند نفر از علماء محل از فردوس بیرون شد و به مشهد رفت.

ماموران دولتی جریان او را به مشهد مقدس اطلاع دادند، او در مشهد مورد تعقیب قرار گرفت، روز چهارشنبه ۱۸ تیر ماه ۱۳۱۴، ماموران شهربانی او را در میان صحن مشاهده می‌کنند، و در صدد دستگیری او بر می‌آیند، ماموران به وی می‌گویند کسی در خارج بست با شما کار داد، او پاسخ می‌دهد شما بروید من از شما زرنگتر هستم.

در این هنگام ماموران می‌خواهند او را دستگیر کنند، نگهبانان آستان قدس می‌گویند: تا اجازه از مقامات آستان قدس به ما نرسد، بهلول را به شما نمی‌دهیم در اینجا ازدحام می‌شود و مردم از جریان مطلع می‌گردند، دربانان به ماموران شهربانی می‌گویند: بهلول در اینجا هست شما بروید از مقامات آستان قدس اجازه بگیرید ما او را تحویل شما خواهیم داد.

در این گیرودار بهلول از میان جمعیت می‌گذرد و از طریق رواق دارالسیاده وارد مسجد گوهرشاد می‌گردد و بالای منبر می‌رود، متولی مسجد گوهرشاد مشاهده می‌کند

بهلول بالای منبر قرار گرفته است، او به عبدالحمید مولوی رئیس دفتر مسجد دستور می‌دهد برود بهلول را از منبر پائین بیاورد، و مانع سخن گفتن او شود.

هنگامیکه عبدالحمید مولوی بالای منبر می‌رود و به بهلول می‌گوید از منبر پائین بیاید، مردم به مولوی حمله می‌کنند و او را به شدت مضروب می‌کنند، بطوریکه مولوی بی‌هوش می‌گردد، و او را به بیمارستان می‌برند و ما این جریان را در شرح حال او در همین کتاب ذکر نمودیم.

بعد از مولوی مرحوم سید علی احتشام رضوی از منبر بالا می‌رود و با بهلول سخن می‌گوید، مردم خیال می‌کنند که او نیز مانند مولوی می‌خواهد بهلول را از منبر پائین بیاورد، احتشام در گوش بهلول سخنانی می‌گوید.

ما در شرح حال مرحوم نواب احتشام رضوی که در این کتاب گذشت، نقش او را در جریان حادثه مسجد گوهرشاد بیان نمودیم، اجتماع طبقات گوناگون در مسجد گوهرشاد و اماکن متبرکه و سخنرانیهای بهلول و دیگران که به تناوب انجام می‌گرفت، مقامات سیاسی و دولتی را نگران و مضطرب کرد.

از مطالعه و تحقیق در این مورد معلوم می‌گردد، محمدولی خان اسدی نائب التولیه آستان قدس رضوی با شدت عمل مخالف بوده و در نظر داشته این مسئله به صورت گفتگو حل گردد و به دخالت نیروهای انتظامی و ارتش منجر نگردد، ولی از طرف دیگر پاکروان و فرمانده لشکر و رئیس شهربانی طرفدار شدت عمل بوده‌اند.

پاکروان تمام جریانها و اوضاع و احوال مشهد را به رضاشاه اطلاع می‌دهد و فرمان حمله به مسجد گوهرشاد را از او می‌گیرد، در این هنگام مطبوعی افسران و مأموران را احضار می‌کند و می‌گوید: حسب الامر ملوکانه باید امشب این جمعیت متفرق شوند، مأموران می‌روند و به مردم اعلان می‌کنند که از مسجد بیرون شوند.

مردمانی که در مسجد اجتماع کرده بودند به سخنان مأموران توجه نمی‌کنند و آنها هم نخست تیرهای هوایی شلیک می‌کنند، و سپس زد و خورد میان مردم و مأموران

آغاز می‌گردد، فرمانده مأموران که قادری نام داشته دستور شلیک به طرف مردم می‌دهد، مأموران مردم را به رگبار می‌گیرند، و عده زیادی کشته می‌شوند، و جماعت زیادی هم مجروح می‌گردند.

در این جریان مسجد گوهرشاد و اماکن متبرکه مملو از کشته شدگان و مجروحان می‌گردد، و خون همه جا را آغشته می‌کند، مأموران بلافاصله اجساد مقتولین را با کامیونها از مسجد و رواقها بیرون می‌کشند و به بیرون شهر می‌برند و در چاهها و گودالها روی هم می‌ریزند، و نام ننگی از خود بجای می‌گذارند و گرفتار نفرین ابدی می‌شوند.

مقامات سیاسی و لشکری استان خراسان مخصوصاً فتح‌الله پاکروان حادثه مسجد را به محمدولی خان اسدی نسبت می‌دهند و او را متهم می‌کنند و جریان را به رضاشاه اطلاع می‌دهند، او هم دستور محاکمه اسدی را می‌دهد، اسدی را در یک دادگاه نظامی محاکمه کرده و محکوم می‌نمایند، و بعد او را اعدام می‌کنند ما در شرح حال اسدی در این کتاب باز هم در این موضوع بحث خواهیم کرد.

شدت عمل پاکروان

پس از اعدام محمدولی خان اسدی، فتح‌الله پاکروان از طرف رضا شاه به نیابت تولیت آستان قدس برگزیده شد، و با حفظ سمت استانداری در خراسان به صورت یک قدرت سیاسی در آمد، او بعد از جریان مسجد و سرکوبی مردم مسلمان مشهد رعب و وحشتی در میان مردم پدید آورد، و راه خشونت را در پیش گرفت و به اجرای قانون کشف حجاب پرداخت.

مأموران شهربانی با قساوت و بی‌رحمی قدم به بازار و خیابان و کوچه و محلات مشهد گذاشتند و چادر و روسری از سر زنان مسلمان برداشتند و اگر زنی مقاومت می‌کرد او را کتک می‌زدند، و چادر و روسری از سرش می‌کشیدند، و هر کس هم

مقاومت می‌کرد و یا از زنی دفاع می‌نمود به کلاترپها جلب می‌شد و مورد اهانت و آزار و اذیت قرار می‌گرفت.

ادیب هروی در حدیقه گوید: روز جمعه پنجم تیر ماه ۱۳۱۵، آژانها میان کوچه و بازارها و خیابانها مأمور شدند از بانوان که با چادر نماز و چارقد بیرون می‌آیند جلوگیری نمایند و آنها باید سر برهنه و یا با کلاه باشند، دستور دادند مصادر امور در مجالس جشن که در باغ ملی و عمارت شیر و خورشید تشکیل می‌شود با خانمهای خود شرکت کنند، و هر کس تخلف کند متمد شناخته می‌شود.

فراموش نمی‌کنم روزی را که سر چهار راه دروازه سراب می‌گذشتم دیدم آژانی جلوی زنی را گرفته که چارقد از سرش بردارد، او امتناع کرد، آژان وی را به قسمی کتک زد که صورتش خون آلود شد، مع الوصف آن زن حاضر نشد سر برهنه شود و عاقبت او را کشان کشان به نظمیه برد، جمعی مثل من این منظره دلخراش را می‌دیدند و جرأت حرف زدن را نداشتند.

بخشنامه معارف خراسان

از طرف اداره معارف خراسان بخشنامه‌ای در مورد تغییر لباس صادر گردید و در آن بخشنامه آمده بود: نظر به ابلاغ مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت شوکته مقرر شده است عموم مستخدمین دولتی ملبس به نیم تنه و کلاه پهلوی شوند، لذا تا روز دهم آبان ماه ۱۳۰۷ برای تهیه لباس مهلت داده شده است.

چنانچه از تاریخ مزبور عموم اعضاء و مستخدمین و کارکنان معارف و مدارس ملبس به لباس فوق الذکر نشوند مستخدمین که سابقه خدمت دارند منتظر خدمت و مستخدمین کنتراتی به بقیه کنتراتشان خاتمه داده خواهد شد، از طرف رئیس معارف و اوقاف ایالتی خراسان ادیب بجنوردی.

نگارنده گوید:

قانون متحدالشکل از سال ۱۳۰۷ به دستور رضاشاه در مجلس شورای ملی تصویب گردید، ولی مردم مشهد زیر بار آن نرفتند تا آنگاه که حادثه مسجد گوهرشاد پیش آمد، بعد از آن کشتار بی رحمانه توسط فتح الله پاکروان استاندار به زور بر مردم تحمیل گردید.

تبعید علماء و وعاظ مشهد مقدس

یکی از کارهای پاکروان تبعید و زندانی کردن تعدادی از علماء و رهبران دینی بود، پاکروان پس از حادثه مسجد و اعدام اسدی دو مقام بزرگ استانداری آستان پهناور خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی را بدست آورد، و رضاشاه همه گونه اختیارات را به وی تفویض کرد، و او در خراسان تنها فرمان می راند و همگان از وی دستور می گرفتند.

در آن زمان مشهد مقدس علماء و مجتهدان زیادی داشت که هر کدام در جای خود موقعیت ممتازی داشتند، مشهورترین علماء و رهبران دینی عبارت بودند از حاج آقا حسین قمی و حاج میرزا محمد آقازاده فرزند آخوند محمدکاظم خراسانی رضوان الله علیهما که در میان مردم خراسان از امتیازات خاصی برخوردار بودند و دولت به آن دو حساسیت داشت.

مرحوم حاج آقا حسین قمی با درخواست پاکروان و پیامی که توسط فرزندش حاج آقا مهدی به او می رسد مشهد را ترک می کند، در اخبار آن ایام که در روزنامه ها آمده بین پاکروان و حاج آقا مهدی مذاکره ای انجام می گیرد، پاکروان به حاج آقا مهدی می گوید: دولت تصمیم گرفته برنامه های خود را که تغییر لباس و کشف حجاب است انجام دهد.

مناسب این است که پدر شما مشهد را ترک گوید و وجودش در مشهد باعث فتنه

و آشوب نشود، حاج آقا مهدی، پیام پاکروان را به پدرش می‌رساند و ایشان مشهد را ترک می‌گویند و به تهران می‌روند، و در حضرت عبدالعظیم منزل می‌کند، و مردم تهران به دیدن ایشان می‌روند، به طوری که دولت را نگران می‌کند و به عکس‌العمل وامی‌دارد. حکومت رضاشاه برای مرحوم آقا حسین قمی تزییناتی فراهم می‌کند و مانع رفت و آمد مردم به خانه ایشان می‌شود، حتی علمای بزرگ تهران را هم که برای دیدن ایشان به حضرت عبدالعظیم رفته بودند اجازه ملاقات نمی‌دهند، حاج آقا حسین بعد از چند روز اقامت در تهران به عتبات عالیات می‌روند و از محیط ایران خارج می‌شوند. اما مرحوم حاج میرزا محمد آقا زاده را در شب دوازدهم ماه شعبان ۱۳۵۴ قمری بازداشت می‌کنند و به شهربانی می‌برند، و از آنجا به یزد تبعید می‌کنند، بعد از مدتی از یزد به تهران منتقل می‌نمایند و بار دیگر به مشهد بر می‌گردانند و پس از سؤالاتی باز به تهران باز می‌گردانند و تحت نظر قرار می‌دهند تا آنگاه که در این شهر وفات می‌کنند و در حضرت عبدالعظیم مدفون می‌شوند.

تعدادی از مدرسان، وعاظ و خطباء را هم از مشهد به شهرهای مختلف تبعید می‌نمایند، که ما انشاء الله در همین کتاب نام آنها را ذکر می‌کنیم و از زندگی و خصوصیات آنها مطالبی را به نظر خوانندگان می‌رسانیم، گروهی از علماء و وعاظ مشهد هم در برابر وقایع و کشتار مردم بی‌گناه مشهد سکوت کردند و حتی نمازهای خود را هم در مسجد گوهرشاد و جاهای دیگر تعطیل نکردند.

پاکروان و آستان قدس رضوی

سید محمدعلی شوشتری که در آن زمان در مشهد مقیم بوده گویند: در زمان بهرامی چند روزی اداره شهربانی درشکه‌چیها و شوفرها و امثالهم را وادار به تغییر کلاه می‌نمود که کلاه پهلوی را مبدل به شاپو نمایند، مأمورین شهربانی اظهار می‌نمودند که حسب الامر ایالت و مرکز است، پس از چند روز یک مرتبه جلوگیری شد و علت

جلوگیری هم نزد همه مجهول ماند.

پس از اتمام جشن هزاره فردوسی و معین شدن پاکروان به ایالت خراسان اوضاع صورت دیگر و شدیدتری به خود گرفت، زیرا عادت پاکروان خشونت بود، مضافاً از اینکه به آستان قدس و کارکنان آن چندان واقعی نمی‌گذارد و حتی فقط در ایام پذیرائی‌های رسمی به آستان قدس می‌آمد و احياناً چنانچه او بصورت ظاهر به حرم مطهر مشرف می‌شد.

وضع ورود و خروجش از حرم مبارک جلب توجه متدینین را می‌نمود که این قسمت را اهل نظر می‌دانند فوق العاده و در مشهد مقدس و عالم تشیع تأثیر مخصوصی دارد، از طرف دیگر ساکنین مشهد مقدس خراسان مظنون از مرکز شدند و گزارشهای متضاد رضاشاه را نگران کرده بود.

مرحوم عبدالحمید مولوی که از حادثه مسجد گوهرشاد جان به در برده بود و خود ناظر اعمال کارکنان و عمال دولت بوده در کتاب موقوفات آستان قدس درباه کارهای پاکروان گوید: سید فتح‌الله پاکروان که در زمان اسدی والی بود پس از کشته شدن اسدی نیابت تولیت آستان قدس را به وی مفوض داشتند و از سال ۱۳۱۴ تا سال ۱۳۲۰ در هر دو قسمت انجام وظیفه می‌کرد.

پاکروان اراضی الندشت را فروخت و این کار مجوز قانونی نداشت و شرع مطهر هم جواز فروش موقوفه را نمی‌داد، مع الوصف آگاهی مزاید صادر کرد و تعداد بسیار کمی اراضی مستاجر خود را با سند رسمی خریدند، در ایران قانونی برای فروش عرصه منازلی که وقف باشد تا کنون ندیده‌ام، الندشت ثبت و تحدید وقفیت آن صادر گردیده است.

مرحوم مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس گوید: در زمان نیابت تولیت پاکروان که استاندار خراسان هم بود کلیه املاک مزروعی موقوفات آستان قدس را که در مشهد و در شهرستانها واقع است از کوچک و بزرگ تحت شرائط معینی به شرکت

فلاحتی خراسان اجاره داد، و شرکت فلاحتی از سال ۱۳۱۵ با تشکیلات خاصی شروع به کار کرد و مال الاجاره را به آستان قدس پرداخت می نمود.

شرکت فلاحتی یک سازمان دولتی بود و زیر نظر وزارت دارائی کار می کرد، و در حقیقت املاک آستان قدس را به دولت واگذار کردند و دولت زیر عنوان این شرکت املاک آستان را زیر نظر گرفت، بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ در این شرکت کاستی هائی پیدا شد و اموال آستان قدس حیف و میل می گردید، از این رو در سال ۱۳۲۸ بار دیگر املاک از دست دولت خارج گردید و به آستان قدس تحویل شد.

پاکروان و شهریور ۱۳۲۰

در حادثه شهریور ماه سال ۱۳۲۰ شمسی که روسها و انگلیسها به ایران ریختند، پاکروان استاندار خراسان بود، در حدیقه الرضویه آمده: روز سوم شهریور تلگرافی از وزارت کشور به استانداری می رسد و استاندار را از اوضاع و احوال با خبر می کنند، پاکروان پس از اطلاع از متن تلگراف با سرلشکر محتشمی فرمانده لشکر ملاقات می کند و مطلب را با وی در میان می گذارد.

پاکروان به فرمانده لشکر می گوید: از طرف مأموران کشوری چه کاری باید انجام گیرد، محتشمی جواب درستی به او نمی دهد، روز دیگر باز پاکروان به منزل سرلشکر می رود و می گوید: تکلیف ما در برابر حملات روسها چیست و اگر آنها حمله کردند ما چه کاری باید انجام بدهیم؟ محتشمی گفت: خبری که رسیده مقامات مشغول مذاکره هستند و سوء تفاهم رفع خواهد شد.

پاکروان از منزل او بیرون می شود و به استانداری می رود، در این هنگام که افکار گوناگونی او را فرا می گیرد ناگهان به وی اطلاع می دهند که سرکنسول دولت انگلیس می خواهد با وی دیدار کند، او خود را برای پذیرائی آماده می سازد و سرکنسول وارد می گردد، پاکروان از او سؤال می کند اوضاع از چه قرار می باشد، وی می گوید شما

مطمئن باشید روسها وارد مشهد نخواهند شد.

ولی با همه اینها پاکروان دستور می‌دهد برای رفع نگرانی مردم آذوقه تهیه کنند، چند روز بعد از این از باجگیران به پاکروان اطلاع می‌دهند که روسها از مرز گذشتند و از طرف ژاندارمهای ایران به طرف آنها تیراندازی شده است در این هنگام هواپیمای روسی در مشهد پیدا شدند و چند مرکز نظامی را بمباران کردند ولی به داخل شهر بمبی نیانداختند.

پاکروان به ستاد لشکر می‌رود و با محتشمی فرمانده لشکر دیدار می‌کند، فرمانده لشکر به پاکروان می‌گوید: برای دفاع ضد هوائی فقط سیصد گلوله در اختیار دارد، هنگ ضد هوائی مشغول شلیک می‌شود ولی کار مثبتی انجام نمی‌دهد این وضعیت تا عصر ادامه داشته و هواپیماهای روسی مراکز نظامی را مورد حمله قرار می‌دهند ولی به شهر کاری ندارند.

سرلشکر محتشمی تصمیم می‌گیرد نمایندگی بازرگانی شوروی را در مشهد توقیف کند، پاکروان با این کار موافقت نمی‌کند و بین آنها اختلاف پیدا می‌شود، پاکروان می‌گوید: امنیت داخل شهر به عهده من است و شهربانی بدون اجازه من حق توقیف کسی را ندارد، او نمی‌گذارد نماینده بازرگانی شوروی را بازداشت کنند و مأمور می‌فرستد تا از خانه او محافظت کنند.

پاکروان بعد از این جریان شخصاً به تلگرافخانه می‌رود و به طور مستقیم با دربار وارد مذاکره می‌شود، بعد از ساعتی تلگرافی از تهران می‌رسد که رضاشاه می‌گوید: در صورتیکه لشکر عقب نشینی کرده، مأموران شهربانی باید سرکار خود باشند، او هم بلافاصله رئیس شهربانی را احضار می‌کند و به او می‌گوید باید از شهر بیرون بروید و سرکار خود باشید.

رئیس شهربانی می‌گوید: لشکر منحل گردیده و فرمانده لشکر هم به تربت رفته است، پاکروان بعد از این با رئیس اداره غله مشهد درباره نان مذاکره می‌کند و معلوم

می شود غله ای در انبار وجود ندارد، او گروهی از مالکین را دعوت می کند تا برای غله اقدام کنند، آنها عازم دهات می شوند تا برای مردم مشهد غله تهیه نمایند، در این روزها هواپیمای شوروی هم مناطق نظامی را بمباران می نمایند.

هنگامیکه مشهد مورد هجوم هواپیماها قرار گرفته بود و لشکر و فرماندهی آن از هم گسیخته بود تلگرافی از تهران برای فرمانده لشکر می رسد، و چون فرمانده لشکر در مشهد نبوده تلگراف را برای استاندار می برند، پاکروان پس از خواندن تلگراف متوجه می شود که مرکز از مقاومت دست کشیده است، او برای سرلشکر محتشمی که در تربت بوده پیام می فرستد و جریان را به او اطلاع می دهد.

محتشمی جواب می دهد: من عازم فردوس هستم شما هر طور می خواهید عمل کنید، پاکروان یکی از سرهنگان ارتش رانزد روسها می فرستد و با آنها برای ترک مخاصمه گفتگو می کند، نماینده بازرگانی شوروی هم در این مورد وارد عمل می شود و اعلامیه ای در نه ماده نوشته می شود و به امضاء طرفین می رسد، و برای اطلاع شکوه الملک رئیس دفتر رضاشاه ارسال می گردد.

بعد از ارسال قرار داد از تهران تلگرافی برای پاکروان می رسد، این تلگراف توسط فروغی به مشهد مخابره می شود و به پاکروان اعلام می کند ما جنگی نداشتیم که متارکه کنیم، پادگانها خودشان با ابتکار شخصی مختصر دفاعی کردند و دولت هم دستور داد که دفاع نکنند؟! بعد از این پاکروان به تهران احضار شد و علی منصور به جای او به مشهد آمد و در مسند استانداری و نیابت تولیت آستان قدس رضوی گرفت. نگارنده گوید:

سید فتح الله پاکروان مدت شش سال در مشهد در مقام نیابت تولیت آستان قدس و استانداری خراسان فرمانروائی کرد، او مردی خشن و بی رحم بود، مردمان مشهد و خراسانی حکایت هایی از بی اعتقادی او به مسائل و احکام دینی نقل می کنند، برداشتن حجاب از سر زنان مسلمان در خراسان توسط او با بی رحمی و قساوت انجام گرفت.

مأموران فاسد و بی ایمان از یک طرف روشنفکران گمراه و بی اعتقاد به اصول و مبانی دینی از طرف دیگر دست به دست هم دادند و با سنتهای دینی به مبارزه برخاستند، مأموران شهربانی با ضرب و جرح و کشانیدن مردم به مراکز انتظامی و حبس و تبعید علماء و رجال دین برنامه های حکومت را به مرحله عمل رساندند.

روشنفکران و قلم بدستان مزدور هم از راه روزنامه و مجله یا سخنرانی در مدارس و اجتماعات احکام و قوانین مذهبی و آداب و سنن دینی را مورد حمله قرار دادند و هر چه خواستند نوشتند و افکار مردم را منحرف کردند، داستان کشف حجاب و قتل و خونریزی در کنار بارگاه ملکوتی لکه ننگی برای گردانندگان آن شد، و چهره آنان را در تاریخ سیاه کرد.

شگفتی اینجا است که بانی و مؤسس آن حادثه بعد از شش سال از اریکه قدرت به زیر کشیده شد، رضاشاه که دستور حمله به مسجد را به پاکروان صادر کرد بعد از شش سال مجبور به استعفا گردید و از ایران اخراج شد، و در دیار غربت جان سپرد، خاندان و فرزندان او هم گرفتار خشم مردم مسلمان ایران شدند و همه از ایران اخراج گردیدند و اینک هر یک در گوشه ای از جهان بسر می برند.

ایرج مطبوعی فرمانده لشکر خراسان که دستور حمله به مسجد گوهرشاد را صادر کرد و آن همه مردم بی گناه را کشت و اجساد آنها را در چاهها و گودالهای اطراف مشهد ریخت، بعد از چهل و چهار سال از واقعه مشهد بدست انقلابیون افتاد و در سال ۱۳۵۸ توسط دادگاه انقلاب محکوم به اعدام گردید و در تهران تیرباران شد، فاعتبروا یا اولی الأبصار.

۱۳۰۹- فتح الله خان در مشهد

او از کارگزاران و امیران لشکر قاجار بود، وی همراه حسام السلطنه به خراسان رفت و در آنجا در تشکیلات او به کار مشغول گردید، در روزنامه ایران شماره روز

دوشنبه نوزدهم ماه رجب سال ۱۲۸۹ نوشته شده فتح الله خان که شخصی کار آمد است و استعدادی وافر دارد، حسام السلطنه با اجازه امنای دولت علیه او را بیگلربیگی ارض فیض آثار نمودند او هم در کمال صداقت مشغول رسیدگی و نظم امور شهر می باشد.

۱۳۱۰- فتح الله مشهدی

از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه گوید: فتح الله بن یار محمد حافظ مشهدی با خط خود رساله الفیه شهید را کتابت کرده و نسخه در کتابخانه رضویه می باشد و ترجمه آن را هم بین سطور با خط نستعلیق آورده است.

۱۳۱۱- فخرالدین تبریزی

او از علماء عصر خود بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، شیخ آغا بزرگ در طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: فخرالدین محمد تبریزی در سال ۱۰۹۵ و سائل الشیعه را مقابله کرده، و احتمالاً او از شاگردان صاحب و سائل بوده است.

۱۳۱۲- فخرالدین ترکستانی

او از علماء عصر خود بوده و اصلاً از اهل ماوراء النهر و ترکستان می باشد، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: او عالمی جلیل و ادیب بود، و از اهل سنت بشمار می رفت، او از ماوراء النهر بیرون گردید و مذهب تشیع را برگزید و در قم مقیم شد و در همان جا هم درگذشت.

او در ماوراء النهر علوم ادبی را فرا گرفت و در محضر استادان آن ناحیه به تحصیل مشغول گردید، و بعد به قم رهسپار شد و در نزد محمد طاهر قمی هم درس خواند، او کتابی در شرح توحید مفضل نوشته و در ۱۰۶۵ شرح را پایان داده است، من

این شرح را در اردبیل دیدم.

او شرحی هم بر حدیث غمامه که یکی از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد نوشته و آن را که به زبان فارسی است به مرتضی قلی خان متولی اردبیل تقدیم کرده، من نسخه‌ای از این کتاب را در اردبیل و نسخه‌ای هم در قصبه دهخوارقان نزدیک تبریز دیدم.

علامه تهرانی در کتاب اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: نسخه‌ای از شرح غمامه را در نجف اشرف نزد سید حسن نائینی دیدم و شارح در آغاز کتاب گوید: من در اول بلوغ در مشهد مقدس بودم و در آنجا مستبصر شدم و مذهب تشیع را قبول کردم، او بعد به قم رفت و مدت سی سال در آنجا اقامت گزید و از علماء استفاده کرد.

۱۳۱۳- فخرالدین رازی در مشهد

عالم مشهور، مفسر بزرگ، متکلم بی نظیر، و حکیم عالی مقام فخرالدین رازی در اواخر قرن ششم همراه سلطان غیاث‌الدین و سلطان شهاب‌الدین غوری برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شدند، و ما انشاء الله شرح حال او را در بخش هرات که قبرش در آنجا می باشد ذکر خواهیم کرد و ابعاد زندگی این شخصیت بزرگ اسلام را شرح خواهیم داد، فخرالدین رازی پس از مدتی سیر و سیاحت و تدریس و تألیف در شهرهای خراسان و هندوستان در هرات درگذشت و قبرش اکنون زیارتگاه است.

۱۳۱۴- فخرالدین شادمان

سید فخرالدین شادمان از نائب التولیه‌های زمان محمدرضا شاه بود او از خرداد ماه سال ۱۳۳۴ تا فروردین سال ۱۳۳۸ در مشهد مقدس رضوی در سمت نیابت تولیت انجام وظیفه کرد و در زمان او تعمیرات و کارهای فرهنگی در آستان قدس رضوی

صورت گرفت.

یکی از کارهای او کاشی کاری و تزئین نمای شمالی ایوان صحن جدید آستان قدس می باشد، نمای این ایوان از طرف بست پائین خیابان ساده و آجری بود، در سال ۱۳۳۸ کاشی کاری و تزئین آن پایان یافت و با کاشیهای الوان مزین گردید و سوره مبارکه فجر هم در آن کتابت شد.

مرحوم سید فخرالدین شادمان مقدمه ای بر کتاب راهنمای آستان قدس رضوی تألیف مرحوم علی مؤتمن نوشته و ما اکنون بخشی از آن را که در وصف بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام می باشد در اینجا ذکر می کنیم از این مقدمه علاقه قلبی او به آستان قدس رضوی کاملاً مشهود است، او گوید:

خوشا حالت خوب آشنائی با عالم حقائق و معانی با عالمی منور به فروغ امیدپرور ایمان و مزین به جلوه های روح نواز عرفان، منزّه از آنچه بد است و زشت و ناپاک، مشمول عنایت خداست آنکه با آستان قدس آشناست، آشنائی مقدمه شناختن است.

هر کس که بشناسد این دستگاه مکرم معظم را این بارگاه جلال و کبریا را عالمی مشاهده خواهد کرد سراسر لطف و صفا و روشنائی و از سیر آن به تناسب درجه بصیرت و تصور و ادراک و معرفت خویش لذتها خواهد برد لذات روحانی پسندیده مذاق جان زنده دلان بشمار و بیرون از حد و وصف.

دولت پاینده دولت آستان قدس است که قرن‌ها در مقابل حوادث گوناگون همچنان محکم بنیاد و فیض بخش برقرار مانده است، مشرف است و مقدس خاک ایران به این مکان عزیز در خراسان که تربت پاک علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنست.

گوئی هر ولایت و هر ناحیتی را نیز سرنوشتی و قسمتی است، برکت و سعادت نصیب این گوشه از روی زمین است که حرم شریف است، مقصد صاحب دلان و پناهگاه حاجتمندان، زیارتگاهی که بدان و گناهکاران هم پشیمان و عذر خواه و

آمزش طلب به آن روی می‌آورند.

آستان قدس دارای همه آثار و علائم سلطنت صوری و معنوی است، آب و ملک و قصبه و شهر دارد، تقاره خانه، موزه، کتابخانه و مهمانسرای بزرگ و مجلس شاهانه جشن و شادی و عزاداری و دربار و سلام و خطیب حاجب و خادم و دربان و رئیس تشریفات و ملک الشعراء و هزار چیز و هزار کس دیگر.

این دستگاه بی‌همتا جلوه‌گاه سنتهای خوب و اعمال خیر است و نگاهدارنده بعضی از رسوم و آداب و لغات و اصطلاحاتی که در جاهای دیگر از میان رفته و فراموش گشته.

شعر خوب به خط خوش بر کاشی بدیع لطیف رنگ از هنری که بفکر و طرح و نقش و دست ایرانی در این صحنها و ایوانها و رواقها، در این عمارتهای تو در توی زیبا بکار رفته یک جلوه بیش نیست.

باید رفت و دید و اندیشید و هر چیزی را با چشم ظاهر و باطن تماشا کرد تا معلوم گردد که شور و عشق و ایمان و هنر چها می‌کند، و از کلمات و آب و سنگ و گل چها می‌سازد، باری هر آنکس که عارف گردد، به ملکوت روحانی آستان قدس عزیزش خواهد داشت، در همه عمر و دوستش خواهد داشت با همه جان و دل خویش. در باب این دستگاه زنده پاینده مقالات و رسائل و کتب مختلف بسیار نوشته‌اند و خواهند نوشت، هر یک دارای اهمیتی و اعتباری خاص متناسب با اطلاع و بصیرت نویسنده و درجه آشنائی او با آستان قدس و دلبستگی به آنچه در زمان و مکان و در عالم مادیات و معنویات متعلقست به آن.

سید فخرالدین شادمان استاد دانشگاه در شهریور ماه سال ۱۳۴۶ فوت کرد، جنازه‌اش را به مشهد مقدس آورده و در رواق دارالسرور که خود آن را ساخته بود به خاک سپردند.

۱۳۱۵- فخرالدین مشهدی

از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: سید میرزا فخرالدین مشهدی مردی عالم و فاضل بود و مسلک حکماء را داشت، او علوم عقلی را نزد مولی شمس الدین محمد گیلانی مشهور به مشهدی فرا گرفت.

علوم نقلی را هم از مولی قاضی سلطان محمود شیرازی که در مشهد مقدس به شغل قضاء مشغول بود آموخت، او از شیخ علی سبط شیخ زین الدین عاملی در مشهد اجازه روایت دریافت کرد و من این اجازه را به خط شیخ علی مذکور دیدم.

میرزا فخرالدین مشهدی کتابهای خوبی داشت که همه به خط مؤلفان تصحیح شده بودند، در میان آنها کتابهای معمولی و نادر هم وجود داشت، میرزا آثار و تألیفاتی هم داشت که یکی از آنها حاشیه بر شرح لمعه بود، دوم رساله‌ای در تفسیر سوره توحید سوم شرحی فارسی بر کتاب قوشچی در علم هیئت.

چهارم شرحی بر کافیه ابن حاجب به زبان فارسی، پنجم رساله در تواریخ وفات علماء و مشاهیر و حاشیه‌هایی بر کتب متفرقه، من این کتابها را در نزد او دیدم، فخرالدین مشهدی در سال ۱۰۹۷ در مشهد مقدس رضوی درگذشت.

۱۳۱۶- فخرالدین نورستانی

او یکی از عرفاء عصر خود بوده، جامی در نفحات الانس گوید: مولانا فخرالدین نورستانی تحصیل علوم ظاهر کرده بود، او بعد به سیر و سیاحت پرداخت و دنبال کسی می‌گشت که وی را ارشاد کند، او به مصر رفت و در آنجا نزد مرشدی بنام شیخ علی به سلوک مشغول گردید، تا او زنده بود در مصر ماند و از او استفاده کرد و خدمت وی نمود.

بعد از درگذشت شیخ علی بار دیگر در صدد مرشدی دیگری بر آمد، او از مصر به طوس رفت و تصمیم داشت در نزد محی الدین طوسی که از اولاد امام غزالی بود عرفان و سلوک را فرا گیرد، او به طوس آمد و مدتی در نزد محی الدین بسر برد ولی در نزد او چیزی نیافت.

فخرالدین نورستانی از نزد او بیرون گردید و نزد فرزندان اخی قتلک شاه رفت آنجا نیز به خواسته های خود نرسید، فرزندان قتلک شاه به او گفتند یکی از درویشان پدر ما در قریه ابرده می باشد اگر وی را مشاهده کنی شاید به مقصود خود برسی.

او می گوید: شیخ خراسان و شیخ زادگان نتوانستند مرا جذب کنند، شیخ ابرده با من چه خواهد کرد، او تصمیم می گیرد به ابرده برود، و با شیخ حافظ در این آبادی گفتگو کند، او وارد ابرده می شود و شیخ حافظ ابرده ای را از نزدیک می بیند و جذب او می شود. او در ابرده پیش شیخ حافظ اقامت می کند و پای صحبت او می نشیند تا شیخ حافظ زنده بوده در ابرده می ماند و بعد از وفات او به جام می رود و مدتی سر قبر شیخ احمد بسر می برد، و مدتی هم در خرگرد جام زندگی می کند و در منزل پدر عبدالرحمان جامی اقامت می نماید.

جامی گوید: من در آن هنگام کودک بودم، او مرا روی زانوی خود می نشانید، و من محبت او را در دل گرفتم، فخرالدین در سال ۸۲۰ خراسان را ترک گفت و برای حج و زیارت به حرمین شریفین رفت و از آنجا به مصر رهسپار گردید و در آنجا درگذشت و در کنار قبر شافعی مدفون شد.

۱۳۱۷- فرامرز بن علی

او از بزرگان رجال شیعه و ساکن جرجان - گنبد کاووس - بود، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء در شرح حال شاذان بن جبرئیل قمی ساکن مدینه منوره گوید: ابن شاذان معاصر ابن ادریس بود و کتاب از احة العله را تألیف کرد، و من

نسخه‌های متعددی از این کتاب را دیده‌ام.

شاذان بن جبرئیل این کتاب را به خواهش امیرالحاج جمال‌الدین فرامرز بن علی جرجانی در سال ۵۵۸ تألیف کرده است و علامه تهرانی هم در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم در حالات شاذان بن جبرئیل گوید: صورت اجازه شاذان بن جبرئیل در پشت کتاب معادن الجواهر که به خواهش امیر عالم زاهد فرامرز بن علی تألیف شده آمده است.

این امیر در مکه با او ملاقات کرده و از وی خواسته است این کتاب را تألیف کند، از این دو خبر معلوم می‌گردد، که فرامرز بن علی در قرن ششم زندگی می‌کرده و در جرجان - گنبد کاووس - اقامت داشته و با علمای شیعه در ارتباط بوده و در جرجان هم موقعیت و اعتباری داشته است.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۵۱۰ گوید: در این سال روز عاشورا فتنه بزرگی در مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع در طوس پدید آمد و منطقه را فرا گرفت.

جریان قضیه این بود که بین یک فقیه از اهل سنت و یک علوی در مشهد نزاعی در گرفت و کار به جنگ و جدال و زد و خورد کشید، در این میان جماعتی کشته شدند و شهر مشهد توسط مخالفان تخریب گردید، و جمعه و جماعات در مشهد تعطیل شد و مردم از آنجا پراکنده شدند.

پس از این عضدالدین فرامرز بن علی پیرامون شهر دیواری بلند کشید و مشهد را محصور کرد، تا دشمنان و مخالفان نتوانند به آسانی وارد شهر مشهد شوند و زائران و ساکنان را اذیت کنند، ظاهراً این اولین باروی مشهد بوده که در قرن ششم بنا گردیده بود و از این که فرامرز بن علی چه سمت و عنوانی داشته مطلبی در دست نمی‌باشد.

۱۳۱۸- فرج الله خان افشار

او از کارگذاران و فرماندهان لشکر فتحعلی شاه بود، مهدی بامداد در رجال ایران گوید: فرج الله خان افشار در اوائل سلطنت فتحعلی شاه نسقچی باشی بود، و بعد در کردستان مشغول کار شد و به سرحداری پرداخت و با عمال حکومت عثمانی درگیری پیدا کرد.

در سال ۱۳۲۹ محمدعلی میرزا به حکومت خراسان منصوب شد، و فرج الله هم همراه او به مشهد رفت، و مدتها در آنجا ماند، او در یک جنگی در منطقه گرگان با محمد رحیم خان خوارزمی درگیر شد، محمد رحیم خان شکست خورد و به خوارزم گریخت و غنائم فراوانی بدست فرج الله خان افتاد.

۱۳۱۹- فرج الله فراهانی خادم

او از علماء مشهد مقدس رضوی بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: فرج الله بن عبدالله خادم فراهانی در مشهد مقدس رضوی اربعین شیخ بهاء الدین عاملی را با گروهی از طلاب مقابله کرده است و حواشی زیادی هم به خط خود بر آن نوشته است.

فرج الله در سال ۱۱۰۴ در مشهد زندگی می کرده و او همچنین کتاب صحاح اللغة جوهری را هم به خط خود کتابت می نموده و در سال ۱۱۱۰ نسخه را پایان داده است، این نسخه در کتابخانه مقدسه رضویه محفوظ است.

۱۳۲۰- فرج الله مشهدی

او از شاعران عصر خود بوده است، حسین قلی عظیم آبادی در تذکره بیشتر عشق گوید: بعضی فرج الله را شوشتری نوشته اند، و برخی مشهدی گفته اند، به حضور

والی حیدرآباد دکن مقرب و عزیز می‌زیست، دیوانش هفت هزار و بعضی چهار هزار بیت گفته‌اند، از شعرای عالی طبع و معنی یاب بود و او گوید:

گفتم غم دل را به مسیحا فرج‌الله او هم نتوانست علاج دل من کرد

۱۳۲۱- فرج بن عبدالله

او از علماء مشهد مقدس در قرن یازدهم بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: فرج‌الله بن عبدالله ساکن مشهد مقدس رضوی در مدرسه مهتر جمال تحصیل می‌کرده است، او شرح باب حادی عشر را در سال ۱۰۳۴ کتابت کرده و نسخه آن ضمن مجموعه‌ای در موقوفه مدرسه بروجردی در نجف محفوظ است.

۱۳۲۲- فردی مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده و نامش در تذکرها آمده است ولی شرح حال درستی از وی در اختیار نیست، قدرت‌الله شوق در تکملة الشعراء گوید: فردی مشهدی معاصر تقی اوحدی بوده است، از اوست:

ما و دل هر یک مرادی از خدا می‌خواستیم

او تو را می‌خواست من درد تو را می‌خواستم

در تذکره عرفات هم از وی یاد کرده و گوید: از جمله فردی متخلصان، فردی

مشهدی است و رباعی ذیل را از او نقل می‌کند:

عزم سفر ای نگار فرزانه مکن ... ز قرار و صبر بیگانه مکن

ای بت مکن اینک حج از بهر خدا زنهار که کعبه را صنم خانه مکن

۱۳۲۳- فریدون کرجی

او در زمان افشاریه حاکم مشهد مقدس بوده، در منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی آمده شاهرخ شاه افشار فریدون کرجی را به حکومت مشهد منصوب کرد، ولی بعد از مدتی فرزندش نصرالله میرزا فرزند شاهرخ او را کشت و خود حاکم مشهد گردید.

۱۳۲۴- فریدون مشهدی

از شاعران مشهد مقدس رضوی بوده است، تقی اوحدی در تذکره عرفات برگ ۴۳۴ گوید: میر فریدون بن سید مبارک مشهدی، سیدزاده بزرگوار خوش طبع، مستعد ممتاز بوده و با همه کس مجالست و مصاحبت می فرمود، صبا در تذکره روز روشن گوید: فریدون مشهدی از سخن سنجان مشهور است قطعه ذیل از اوست:

آئین عشق و عاشقی و حسن دلبران
یا رب چگویمت که چه زیبا نهاده‌ای

الفت فکنده‌ای به میان حسن و عشق را
وانگه بهانه و امق و عذرا نهاده‌ای

شکر بخسرو از لب شیرین تو داده‌ای
فرهاد را بکنندن خارا نهاده‌ای

از آتش محبت یوسف شراره‌ای
در اندرون جان زلیخا نهاده‌ای

طوق وفا به گردن مجنون دلفکار
از حلقه‌های گیسوی لیلا نهاده‌ای

تقوی و زهد و سبحةٔ صنعان پیر را
 در چین زلف دختر ترسا نهاده‌ای
 در پیش توچه ویس وچه رامین کدام عشق
 خود عاشقی و عشق در اشیاء نهاده‌ای
 جلوه تو داده‌ای چه بدیع الجمال را
 سیف الملوک را بچه سودا نهاده‌ای
 نوروز را بخواری و غم کرده‌ای اسیر
 ناز و کرشمه در گل رعنا نهاده‌ای
 چون لاله آب و تاب عطا کرده‌ای به حسن
 صد داغ تازه بر دل شیدا نهاده‌ای
 حیران عشق من شده صد مهر و مشتری
 عاشق مرا نه نام بعمدا نهاده‌ای
 این جمله را تو ناظر مخلوق کرده‌ای
 ما را نظر بسوی تجلی نهاده‌ای
 صد شکر می‌کنم چو فریدون و خوشدلم
 چون داغ عشق خود به دل ما نهاده‌ای
 علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء گوید: میرزا فریدون مشهدی سید
 خوش خلق و نیک طبع در عهد شاه عباس ماضی بوده است، او گوید:
 فلک کز محنت ناسازیش هرگز نیاسودم
 نمی‌دانم چه می‌خواهد ز جان ... سودم
 بگوשמ جاندارد جز حدیث عاشقی چیزی
 چه جای طعنه‌ای ناصح اگر پند تو نشنودم

۱۳۲۵- فریدون میرزا

او حاکم خراسان و از شاهزادگان قاجار بوده و شعر هم می‌سروده است، معلم حبیب آبادی در مکارم الاثر در عنوان ۱۲۳۹ گوید: فریدون میرزا فرخ قاجار فرزند نائب السلطنه عباس میرزا از شاهزادگان بزرگ قاجاریه و شعراء این خانواده است و در شعر تخلص فرخ می‌نمود و لقب فرمانفرما داشت.

چندی حاکم مشهد مقدس بود و هم در آن شهر در روز چهارشنبه شانزدهم ماه ربیع الآخر سال ۱۲۱۷ درگذشت و در دارالحفاظ مبارک میانی شرقی دفن شد، در منتخب التواریخ آمده در سال ۱۲۷۰ شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما در سال ۱۲۷۲ در یکی از صفه‌های شرقی دارالحفاظ دفن شد.

مهدی بامداد گوید: فریدون میرزا در سال ۱۲۷۰ بجای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به ایالت خراسان منصوب شد و در سال ۱۲۷۱ شنید که خان خیوه محمد امین خان برادر الله قلی خان با جمعیت زیادی قصد حمله و تسخیر سرخس را دارد، دو هزار سوار و پیاده به آق دربند فرستاد.

خودش نیز با چند فوج و توپخانه از مشهد به جانب آق دربند رهسپار شد و به پیش قراولان امر شد به طرف سرخس که خان خیوه به نزدیک آنجا آمده بود بروند قبل از رسیدن پیش قراولان بین سواره‌های محلی و سواران خان خیوه جنگ درگرفت، پیش قراولان به کمک سواره‌های محلی رسیدند.

با وجود اینکه عده ترکمنها بالغ بر چهل هزار نفر بود از قشون ایران شکست خورده خان خیوه را که در بالای قانلو تپه در چادر زرنگاری با چند نفر از محارم خود نشسته و ناظر عملیات بود تنها گذاشته فرار کردند، خان که اوضاع را چنین دید خواست فرار کند.

در این هنگام قربان گل مروی و گروهی بر آنها تاختند و خان خیوه را با تعدادی

از محارم و نزدیکان او را دستگیر کردند، و بعد هم سر همه را بریدند و با تعدادی از اسیران به نزد حاکم خراسان بازگشتند، فریدون میرزا سر خان خیوه را به تهران فرستاد، و خود نیز بعد از دو سال در سال ۱۲۷۲ درگذشت و در مشهد مقدس به خاک سپرده شد.

نگارنده گوید: شرح حال فریدون میرزا در کتاب‌های دوره قاجار و تذکره مجمع الفصحاء و روزنامه‌های ایران و وقایع اتفاقیه مشروحا آمده است.

۱۳۲۶- فریدون مژده

او از شاعران و هنرمندان و نقاشان معاصر مشهد مقدس می‌باشد، در کتاب صد سال شعر خراسان درباره او آمده است: فریدون مژده فرزند علی‌اصغر مژده در سال ۱۳۱۰ شمسی در مشهد مقدس متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مشهد انجام داد.

او صاحب استعداد و ذوق عالی در فن نقاشی بوده و آثار ارزنده‌ای دارد و تابلوهائی کم نظیر و بسیار ارزشمند ترسیم می‌کند و در شعر هم صاحب ذوق و ادراک عالی و اطلاع بر آثار استادان است و مسافرت‌هایی هم به اطراف و اکناف ایران نموده است، از آثار او است:

فروغ گرم نگاهت شراره را ماند	رخت به جلوه‌گری ماه پاره را ماند
ولی دلت بخدا سنگ خاره را ماند	سپید سینه نرم تو چون گل یاس است
که بی‌رخ تو شب بی‌ستاره را ماند	در آسمان سیه فام بخت من بنگر
گل شکفته باغ نظاره را ماند	خیال دلکش رویت که منظر چشم است
که نوشخند تو عمر دوباره را ماند	زدوریت اگر جان بلب رسیده چه باک
شکوفه‌های لطیف بهاره را ماند	تن سپید تو را نازم ای پری کز لطف
در آن سیاهی مو گوشوره را ماند	ستاره‌های شب آویز آسمان سیاه

نگاه گوشه چشم توای الهه ناز فسون و جادو و سحر و اشاره را ماند

۱۳۲۷- فضائل اصفهانی

او از خطاطان و هنرمندان زمان معاصر بود، آثار او در مشهد مقدس رضوی هم اکنون موجود می باشد، خطوط زیبای او در ضریح مقدس که در حال حاضر بر قبر مطهر حضرت رضا علیه السلام قرار دارد موجود است از این رو شرح حال مختصری از این هنرمند متدین و روحانی عالی مقام در این کتاب ذکر می کنیم:

مرحوم حاج شیخ حبیب الله فضائل از علماء و فضلاء و خطاطان مشهور بود، او شرح حال خود را شخصاً نوشته و در اختیار انجمن خوشنویسان قرار داده است، وی در سال ۱۳۰۱ شمسی در شهرستان سمیرم اصفهان دیده به جهان گشود و در یک خانواده ای که از علماء و فضلاء و هنرمندان و خطاطان بوده اند تربیت یافت و از کودکی دنبال خط و خطاطی رفت.

او نخست در زادگاهش از پدر خط آموخت و رموز و فنون آن را فرا گرفت، او در سفر و حضر همراه با پدرش بود و در مجالس و محافل با او همراهی می کرد و در حالی که ده سال از عمرش می گذشت همراه پدر به کربلا رفت و امام حسین علیه السلام و عتبات عالیات را زیارت نمود و با دنیای جدیدی آشنا گردید.

او در شهر سمیرم به تحصیل پرداخت و با اهل فضل و هنر هم ارتباط برقرار نمود، و به خط و مشق مشغول شد، از کودکی استعداد و ذوق خود را در فن خطاطی نشان داد و از این رو مورد توجه پدرش قرار گرفت، هنگامیکه پدرش دریافت که او عشق و علاقه به این کار دارد وسائل کار برای او فراهم آورد.

خویشاوندان او تصمیم گرفتند حبیب الله را برای تحصیل به اصفهان بفرستند ولی حادثه درگذشت ناگهانی پدرش او را از تحصیل باز داشت و ناگزیر شد در زادگاه خود بماند و سرپرستی خانواده را به عهده بگیرد، هنگام فوت پدر او سیزده سال داشت

و با این وضع در سمیرم ماند و از رفتن به اصفهان بازماند. اما او همواره در فکر بود که روزی به اصفهان برود و در آن شهر تحصیل کند، در سال ۱۳۲۱ در منطقه سمیرم حوادثی پیش آمد و بین عشائر و قوای دولتی جنگ درگرفت، و عشائر فرمانده نیروهای دولتی را کشتند و منطقه به اشغال عشائر در آمد و ناامنی در آنجا پدید آمد و خانه آنها هم غارت گردید و آثار پدرش به یغما رفت.

مهاجرت به اصفهان

مرحوم فضائلی تا سال ۱۳۲۵ در کنار خویشاوندان خود در سمیرم زندگی کرد، ولی عشق به تحصیل علوم سرانجام او را به اصفهان کشانید، او در همین سال به اصفهان مهاجرت کرد و در مدرسه کوشک مشغول تحصیل شد او مدت هشت سال در نزد اساتید حوزه علمیه اصفهان به کسب علوم و معارف مشغول گردید و ادبیات، فقه، اصول، منطق و تفسیر آموخت.

او ضمن تحصیل خط را هم رها نکرد، و از استادان فن خطوط را هم فراگرفت، استاد فضائلی رحمه الله علیه به مساجد و مدارس و آثار باستانی اصفهان مراجعه می کرد خطوط و کتیبه ها را مورد بررسی قرار می داد و از آن خطوط و نقوش هم سرمشق می گرفت و به رموز کار آشنا می گردید و دنبال کار خود را با ذوق و اشتیاق ادامه می داد.

تحصیل در دانشگاه

مرحوم فضائلی هنگام تحصیل در حوزه علمیه اصفهان از تحصیلات علوم جدید نیز غفلت نکرد، او در اصفهان دیپلم گرفت و در سال ۱۳۳۶ به عنوان معلم خط در وزارت فرهنگ استخدام شد، و بعد وارد دانشگاه گردید و در رشته ادبیات لیسانس گرفت و در مدارس جامعه تعلیمات اسلامی هم به تدریس مشغول گردید.

او در طول کارهای فرهنگی خود در اصفهان هنر خط را هرگز رها نکرد و در هنگام تعطیلات به مسافرت در شهرهای مختلف می پرداخت و با استادان و خوشنویسان ملاقات می کرد و با انواع خطوط آشنا می گردید، او به سراغ کتیبه های مساجد می رفت و از خطوط استادان قدیم سرمشق می گرفت.

تشکیل کلاس خوشنویسی

او در سال ۱۳۴۳ در اصفهان کلاس خوشنویسی آزاد را تأسیس کرد گروهی از هنرجویان و علاقمندان به خط و خوشنویسی گرد او جمع شدند و به آموختن پرداختند، کلاس او در سال ۱۳۴۸ تحت پوشش و نظارت انجمن خوشنویسان در آمد و شهرتی پیدا کرد و انظار اهل فن متوجه ایشان گردید.

او در طول زندگی خود آثار زیادی پدید آورد، و شاگردان متعددی را در فن خوشنویسی تربیت نمود و رموز و فنون این هنر بزرگ را به آنان تعلیم داد و در نمایشگاه های داخل و خارج شرکت کرد و آثار خود را در معرض دید هنرمندان قرار داد، او سرپرست انجمن خوشنویسان اصفهان و عضو شورای عالی مرکزی و عضو خانه هنرمندان اصفهان هم بود.

آثار مرحوم فضایی

از مرحوم حبیب الله فضایی کتیبه های فراوانی بجای مانده و آثار و تألیفات و نوشته هایی هم از وی باقی است که مورد استفاده اهل فضل و هنر می باشند و آنها عبارتند از:

- ۱- کتاب قرآن مجید از انتشارات سروش.
- ۲- اطلس خط در تحقیق خطوط اسلامی.
- ۳- کتاب تعلیم خط در قواعد خطوط اسلامی.

- ۴- کتاب آیه نور.
- ۵- کتاب اصحاب رس.
- ۶- کتاب مرد آفرین روزگار.
- ۷- کتاب شناخت قرآن از ظاهر آن.
- ۸- گنجینه اسرار عمان سامانی.
- ۹- سرمشقها و بوستان هنر خط.
- ۱۰- بوستان خط، قطعات و تابلوها.

درگذشت او

حاج شیخ حبیب الله فضائلی رحمه الله علیه پس از عمری کوشش و خلق آثار هنری و تربیت صدها خوشنویس و خطاط و تألیف و تدوین آثار هنری سرانجام در روز سیزدهم آبان سال ۱۳۷۶ دیده از جهان فروبست و به جوار رحمت حق شتافت، جسم او از دیده‌ها پنهان ولی آثار ارزنده او در جهان جاویدان ماند یکی از دوستان او گوید:

خوشنویس خوب جمع عاشقان	از میان ما جدا شد ناگهان
قلعه ارباب ذوق و معرفت	مرگ تو چون باورم آید چسان
سوک تو جانم به لب آرد ولی	چون کنم هجران تو شرح و بیان
ای که از کلکت شکرها ریختی	تلخکامم ساختی در این زمان
خط خوبت حاکی از لطف و صفا	تا ابد نقشت بماند جاودان
ای که با آن خامه گوهر نشان	لوح خطها را نمودی لوح جان
صد هزاران لطف معبود جمیل	بر تو باد ای رحمت روح و روان
در غمت ای یار دیرین قلم	ناله‌های نی رود تا آسمان
صفحه غمگین گشته از هجران تو	درد دل را باز گوید بی‌زبان

راز دل را کاوه در سوگ تو گفت ای «حبیب» ای همدم نیکو لسان

۱۳۲۸- فضل‌الله بدایع نگار

او از شعراء و ادبای مشهد مقدس رضوی بوده است مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: مرحوم میرزا فضل‌الله بدائع نگار آستان قدس نبیره عمومی پدرم بود، او در مشهد مقدس مجله الکمال را منتشر می‌ساخت و ریاست اداره راه شوسه مشهد به باجگیران را داشت.

او در سال ۱۳۲۴ کتابچه‌ای به نام آب زندگانی که شامل چهل و یک صفحه است و اشعاری را که شعرای مشهد به مناسبت لوله کشی به مسجد سروده‌اند و خطابه‌های مربوط را در رساله خود درج کرده است و اشعار ذیل از مرحوم میرزا فضل‌الله بدایع نگار است که در مورد لوله کشی گفته است:

نیرالدوله موفق به گهر باری شد

آب مشهد هله از مرحمتش جاری شد

سال تاریخ عماد از ملک العرش بخواست

گفت جبریل امین آب وضو جاری شد (۱۳۳۳)

گلشن آزادی در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: فضل‌الله آل داود ملقب به بدایع نگار آستان قدس فرزند ملاداود ملاباشی از ادبای معاصر بود فارسی و عربی و علوم ادبی را از محضر بزرگان و دانشمندان مشهد فراگرفت و از اوائل مشروطیت وارد خدمات فرهنگی شد.

از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۷ قمری در مدرسه علوم سیاسی تهران معلم ادبیات بود و غالب رجال معاصر سمت شاگردی آن مرحوم را داشتند، پس از اینکه استبداد صغیر از میان رفت بدایع نگار به مشهد مراجعت کرد و در مدارس معلم ادبیات و چندی هم مدیر دبستان رحیمیه را به عهده داشت.

پس از تأسیس اداره فرهنگ و اوقاف به معاونت این اداره انتخاب گردید و بعد از آن مجله الکمال را که جنبه دینی آن غلبه داشت تأسیس کرد و چند سال آن را منتشر نمود، او در علوم ادبی و عربی مسلط و اشعار عربی او بر اشعار فارسیش ترجیح داشت. او چند کتاب در معانی و بیان تألیف کرد که سالها تدریس می شد، وی تاریخی منظوم به نام منتظم احمدی سرود و برای ولادت و مرگ سلاطین و رجال معروف ماده تاریخیهای جالب طبق عقیده خود پیدا کرد که قابل توجه است که در روزنامه آزادی به چاپ رسیده است.

مرحوم بدایع نگار منظومه ای هم به نام شمس الشموس در جغرافیا دارد، بدایع نگار مردی شریف و متدین بود و در روز بیست و دوم ذی قعدة سال ۱۳۴۳ قمری در حالی که شصت سال داشت درگذشت، او درباره وطن خواهان کاذب گوید:

مگر نه تنها برخی این وطن گشتند

چرا به مهلکه بینم که یکه و تنها است

نخست وا وطننا بود ناله همه کس

کنون که وقت دفاع است ناله وا نفساست

بدایع نگار درباره کتاب شمس الشموس خویش سروده است:

در عالم تمدن اسلام هر کسی	رنجی کشید و گنج امیدی بدان گشود
جز من که هست ترجمه حال من گواه	بر هر چه رنج بردم رنج دگر فزود
یاران ز موج حادثه کیخسروند و من	در طوس چون فرود زطوسم سوی فرود
سودی که بردم از هنر و بخت و زندگی	سود نخورده و سفر قندهار بود
از تار و پود فضل یکی جامه بافتم	دست ستم گسست بناگاه تار و پود
سرمایه هنر که بدان داشتم امید	تاراج گشت و دیگر از این بهترم چه سود
با آنکه دل موحد و آتش پرست نیست	ز آتش پر است جانم و چون دخمه هنود
برد و سلام آتش رنجم خلیل برد	بیچاره من که سوختم و ساختم بدود

چون در زمانه بود و نبودم بود کتاب از ترس بی کتابی این گنبد کبود
مردم ز چشم زخم بخوانند ان یکاد من بهر خصم خوانم پیوسته قل أعود

۱۳۲۹- فضل الله رادکانی

او از خطاطان و هنرمندان عصر تیموریان هرات بوده است، خواند میر در کتاب حبیب السیر در باب علماء و فضلاء عصر میرزا بابر گوید: سید غیاث الدین فضل الله رادکانی به وفور فضائل و محاسن خصائل از اقران و امائل ممتاز و مستثنی بود، و لطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران می نمود.

خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته به مزید انعام الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی، وفاتش در روز یکشنبه بیست و دوم ماه جمادی الاخری سنه ۸۶۷ در هرات روی نمود و به گورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد و در روضة الصفا هم در حالات شاه رخ از او نام برده شده است.

۱۳۳۰- فضل الله عذار

از علماء مشهد مقدس رضوی و در زمان صفویه در این شهر زندگی می کرد، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: شیخ فضل الله عذار شهید از علمای محترم زمان شاه طهماسب صفوی بود و یکی از اخیار و صالحان بشمار می رفت، او مردی پرهیزکار و در مشهد مقدس سکونت داشت.

او در اداره موقوفات آستانه مقدسه رضویه کار می کرد و از مردان نیک و با تقوی بود، شیخ فضل الله در مسجد جامع مشهد مقدس امام جماعت بود و گروهی از اهل مشهد با او نماز می گذاردند، او در هنگام ورود از بکها به مشهد مقدس به شهادت رسید.

۱۳۳۱- فضل‌الله مشهدی

از فضلاء و علماء مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: فضل‌الله مشهدی عمادالدین در حمله شییک خان به مشهد کشته شد، شیخ عبدالحسین امینی گوید: او فرزند خواجه علاءالدین علی نرسی آبادی طوسی بوده است، شییک خان قاتل فضل‌الله مشهدی هم سرانجام با شمشیر شاه اسماعیل کشته شد و به سزای اعمال خود رسید.

۱۳۳۲- فضل‌الله وزیر نظام

از کارگزاران و رجال عصر ناصرالدین شاه بوده است، میرزا فضل‌الله وزیر نظام در سال ۱۲۰۹ قمری متولد شد او فرزند میرزا اسدالله خان نوری و برادر میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه بود، بعد از اینکه امیرکبیر کشته شد و میرزا آقاخان نوری به صدارت رسید ستاره اقبال فضل‌الله هم درخشید.

میرزا فضل‌الله به وزیر نظام ملقب گردید و به آذربایجان رفت و در آنجا در وزارت نظام بکار مشغول گردید و بعد هم به پیشکاری حمزه میرزا حشمت الدوله والی آذربایجان منصوب شد وی مدتی در آذربایجان مشغول کار بود و بعد از عزل حشمت الدوله او هم به تهران برگشت.

وزیر نظام در مشهد مقدس

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: در سنه ۱۲۷۰ تولیت روضه رضویه به سرکار میرزا فضل‌الله وزیر نظام دولت علیه موکول گردید، با وجودی که زمان خیلی بود امور جلیله از ایشان صادر گردید، و کارهایی که او در اماکن متبرکه رضوی انجام داد عبارتند از:

۱- تذهیب و تزئین بقعه مبارکه و دارالحفاظ و دارالسیاده و توحید خانه و غرفات صحن مقدس.

۲- تذهیب و تزئین درب مرصع ضریح مقدس.

۳- تعمیر کتابخانه مبارکه.

۴- سنگ فرش صحن عتیق و جدید برای سهولت در امر عبور و مرور زائران.

۵- نصب چراغ در صحنها و بالای گلدسته‌ها و مسجد گوهرشاد.

۶- جمع آوری دست فروشان از معابر بالا خیابان و پائین خیابان.

۷- تعمیر کناره‌های نهر خیابان با خشت و ساروج و نصب سنگهای بزرگ در کنار نهر.

۸- ساختن حوض بزرگ در وسط صحن نو برای زائران.

۹- بنای یک بازار بزرگ در محل یک رباط قدیمی.

۱۰- بنای سرائی در قبله صحن جدید که فیروزه تراشان در آن بکار مشغول بودند.

۱۱- تزئین درب دارالسعاده و درب پائین پا.

۱۲- تعمیر و نوسازی بازارچه آقچه و بازارچه عباسقلی خان.

۱۳- کلاف نمودن مناره مسجد گوهرشاد با میله‌های آهنین.

۱۴- تعمیر و نوسازی مسجد محراب خان و آماده ساختن آن برای نماز جماعت.

۱۵- جاری ساختن آب سناباد از مطبخ روضه مبارکه رضویه.

۱۶- بنای دارالتولیه در بالای آب انبار صحن کهنه.

۱۷- تعمیر و تذهیب ایوانهای صحن جدید.

۱۸- بنای بازار و کاروانسرا در قسمت غربی صحن کهنه.

ملا هاشم خراسانی در منتخب التواریخ گوید: در سال ۱۲۷۰ میرزا فضل‌الله خان

وزیر نظام متولی باشی شد و تعمیرات مهمه در آستان قدس نمود، او رباط سناباد را که درب صحن عتیق بود خراب کرد، کاروانسرای تجارتی و بازارچه و دکاکین معتبره ساخت و معروف است به سرای وزیر نظام.

نهر خیابان را با آجر و ساروج محکم ساخت و سنگهای بزرگ در کنار آن نصب کرد و دکاکین خیابان را منظم ساخت و عرض خیابان را از پایه دکاکین رو به قبله تا پایه دکاکین پشت به قبله بیست و هشت ذرع قرار داد و عمارت روی حوض انبار صحن عتیق را ساخت و موسوم کرد به دارالتولیه.

در کتیبه‌ای که هم اکنون در صفه شرقی دارالسیاده قرار دارد و اشعار سرخوش در آن نوشته شده نام میرزا فضل‌الله خان وزیر نظام آمده و سرخوش گوید:

بگاه تولیت زین ملک فضل‌الله که مفتخر به وجود ویند فضل و حسن
فضل‌الله خان وزیر نظام در سال ۱۲۸۹ در حالیکه هشتاد سال داشت در تهران درگذشت، جنازه او را به مشهد مقدس حمل کردند و در رواق پشت سر دفن نمودند.

۱۳۳۳- فضل بن حسن طوسی

از محدثان و راویان طوس بود، ابن حجر در لسان المیزان گوید: فضل بن حسن بن علی ابونصر طوسی خطیب از علمائی بود که احادیث زیادی حفظ داشت، سمعانی گوید: او به من گفت: من از نصرالله خشنامی و ابوتراب مراغی حدیث فرا گرفتم، سمعانی گوید: او کتاب واصلی نداشت و در سال ۵۵۵ درگذشت.

در باب یازدهم کتاب فرائد السمطین از او حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کند و او را به عنوان مجدالدین ابونصر فضل بن حسن بن علی یاد می‌نماید و گوید: او از ابوبکر بن عبدالرحمان صابونی روایت کرده است.

۱۳۳۴- فضل بن حسن طبرسی

امین‌الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از اکابر علمای امامیه و فقهاء و متکلمان و مفسران شیعه در قرن ششم هجری بودند، این عالم جلیل‌القدر یکی از شخصیت‌های بزرگ زمانش بود و منشأ آثاری از علم و تحقیق و تألیف و تصنیف و نشر معارف اسلامی گردید و یادگارهای گرانبهایی از خود بجای گذاشت.

آثار او در فنون مختلف در ادوار و اعصار مورد استفاده قرار گرفته و محل توجه علماء و محققان بوده و به مندرجات آنها استناد نموده‌اند، کتابهای این مؤلف جلیل‌القدر در سیره پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام و تفسیر قرآن و اخلاق و آداب در طول قرون از مراجع و مصادر مهم بوده‌اند.

زادگاه امین‌الدین طبرسی

علمای رجال و تذکره‌نویسان او را از اهل طبرستان می‌دانند تنها علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهقی گوید: او اهل تفرش بوده و طبرسی معرب تفرش می‌باشد، و گوید: تفرش بین کاشان و اصفهان قرار دارد؟! و جز بیهقی کسی این سخن را نگفته و اگر کسی هم این موضوع را اظهار کرده از بیهقی گرفته است، و منبع دیگری در این باره وجود ندارد.

گویند طبرستان در نسبت طبری گفته شده نه طبرستانی و طبرسی آنها استناد به قول سمعانی در انساب و یاقوت حموی در معجم البلدان کرده‌اند، که طبرستان در نسبت طبری می‌شود، از این رو می‌گویند طبرسی به طبرستان ارتباط ندارد و قول بیهقی که او را از اهل تفرش می‌داند درست است.

به نظر می‌رسید علی بن زید بیهقی در این مورد دچار اشتباه شده باشد، همانگونه که تفرش را بین کاشان و اصفهان نوشته در صورتیکه تفرش در مغرب قم واقع

شده است، اگرچه از نظر زمان با او معاصر می‌باشد و از این جهت گفته او مورد توجه قرار گرفته است، ولی شاگردان و راویان طبرسی که محضر او را درک کرده‌اند او را طبرسی می‌دانند و از اهل طبرستان.

ابن شهر آشوب که شاگرد او بوده در کتاب معالم العلماء گوید: شیخ من ابوعلی طبرسی مؤلف مجمع البیان، و همچنین منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست خود گوید: شیخ امام امین‌الدین فضل بن حسن طبرسی که من او را دیدم و نزد او تلمذ کردم و بعضی از کتابهای او را در حضورش خواندم و از وی اجازه گرفتم.

این دو عالم جلیل‌القدر که هر دو معاصر او بوده‌اند و در نزد او تلمذ کرده‌اند او را طبرسی می‌دانند و اشاره‌ای به اینکه او اهل تفرش بوده و یا طبرسی معرب تفرش می‌باشد نکرده‌اند، مضافاً به اینکه ابن شهر آشوب مؤلف مناقب خود اهل ساری طبرستان بوده است.

مطلب دیگر اینکه تنها فضل بن حسن مشهور به طبرسی نیست تا گفته شود طبرسی معرب تفرش است، غیر از او تعداد دیگری هم از علماء و رجال علم و ادب به طبرسی مشهور می‌باشند مانند احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی مؤلف احتجاج و حسن بن علی طبرسی مؤلف کتاب اسرار الامامة و تحفة الابرار و شمس‌الدین طبرسی و ابوالحسن احمد بن محمد طبرسی که او را جالینوس عصر می‌گفتند و تعدادی دیگر.

میرزا عبدالله افندی در شرح حال فضل بن حسن طبرسی و همچنین در حالات ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی گوید: طبرسی منسوب به طبرستان است که آنجا را مازندران هم می‌گویند و گاهی شامل گیلان هم می‌شود زیرا مردمان این ناحیه اکثر طبر در دست دارند و درختان را قطع می‌کنند، کسانی که پنداشته‌اند طبرسی معرب تفرش است اشتباه کرده‌اند.

محمد صالح مازندرانی مؤلف شرح اصول کافی خود را طبرسی معرفی می‌کند و اینکه طبرسی معرب تفرش است یک خیال می‌باشد، یکی از قرائن روشن در اینکه

طبرسی اهل مازندران و طبرستان بوده است که او کتاب اعلام الوری خود را به پادشاه مازندران شاه فرشواذگر اهداء کرده است او در مقدمه اعلام الوری گوید:

الاصفهد الاجل، الملك العادل، المؤيد المنصور، شرف الدنيا والدين ركن الاسلام و المسلمين، ملك مازندران علاء الدولة شاه فرشواذگر أبی الحسن علی بن شهریار بن قارن اعلی الله شانه و نصر سلطانه اذهو باتفاق الاولیاء و الاعداء و اطباق القرباء و البعداء، واحد الدهر و تمثال أهل العصر، و غرة الافلاك الدائرة و عمدة العترة الطاهرة.

فضل بن حسن طبرسی دو صفحه از مقدمه کتاب اعلام الوری را به پادشاه مازندران شاه فرشواذکر اختصاص داده و او را از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده و گوید: من این کتاب را در شرح زندگی اهل بیت تألیف کردم و به آن پادشاه که دوستدار اهل بیت پیامبر علیهم السلام می باشد تقدیم می نمایم.

در تاریخ معاصر هم گروهی از علماء مازندران را به عنوان طبرسی یاد کرده اند، که از آن جمله محدث جلیل القدر حاج میرزا حسین نوری که در کتابها و اجازه روایات او را به عنوان حاج میرزا حسین نوری طبرسی یاد می کنند، و در این باره شواهد زیادی هست که ذکر آنها موجب تطویل است.

تولد طبرسی و تحصیلات او

علماء رجال و تذکره نویسان از تاریخ تولد طبرسی و اینکه او در کدام شهر و آبادی طبرستان متولد شده ذکر به میان نیاورده اند، در پاره ای از مصادر آمده که او نود سال عمر کرده و اگر این مطلب درست باشد او در سال ۴۶۲ متولد شده است، زیرا وفات او در سال ۵۴۸ بوده اما این قول که او نود سال عمر کرده باشد مورد اعتماد نیست.

درباره تحصیلات او نیز در تذکره ها ذکر به میان نیامده، و معلوم نیست او

ابتداء در کجا تحصیل کرده و استادان نخستین او چه نام داشته‌اند، آیا او در مازندران درس خوانده و یا از آغاز زندگی به جای دیگری رفته و در آنجا تحصیل کرده سخنی به میان نیامده و به طور کلی سالهای نخستین زندگی او بخوبی روشن نیست.

طبرسی در مشهد مقدس

امین‌الدین فضل بن حسن طبرسی مدتی از عمر خود را در مشهد مقدس رضوی گذرانیده و در این شهر تحصیل نموده و از گروهی اجازه حدیث دریافت کرده است، او صحیفه الرضا علیه السلام را از عبدالله بن عبدالکریم قشیری در مشهد مقدس در روضه مبارکه رضویه روایت می‌کند و گوید: من زیر قبه مبارکه رضویه صحیفه الرضا را بر او قرائت کردم.

طبرسی در سبزوار

فضل بن حسن طبرسی در سال ۵۲۳ مشهد مقدس را ترک می‌کند و در سبزوار مقیم می‌گردد، او تا پایان زندگی خود در این شهر اقامت می‌نماید و به تدریس و تألیف مشغول می‌گردد، او حدود ۲۵ سال در سبزوار زندگی می‌کند و در این شهر منشأ آثار فراوانی می‌شود، سبزوار در آن ایام یکی از نقاط مهم خراسان و دارالعلم بوده است.

شهر سبزوار قصبه ناحیه بیهق در مسیر کاروانهایی بوده که از نواحی غرب و جنوب ایران از آنجا عبور می‌کرده‌اند و به نیشابور مشهد مقدس، سرخس، مرو، بخارا و سمرقند می‌رفتند، از این رو اهمیت بسیاری داشت، طبرسی در سبزوار با گروهی از علماء و دانشمندان که از این شهر عبور می‌کردند آشنا شد و به تبادل اندیشه و افکار پرداخت.

از حالات و خصوصیات او پیداست که در سبزوار بسیار محترم بوده و با جلالت و بزرگی زندگی می‌کرده و مورد تکریم و تجلیل عموم قرار داشته است، او حوزه درس

و بحث داشته و گروهی نزد وی تلمذ می‌کرده‌اند، از مشایخ و راویان او معلوم می‌گردد که این عالم بزرگ در عصر خود از موقعیت ممتازی بر خوردار بوده است. از زندگی و آثار فضل بن حسن طبرسی معلوم می‌گردد که این مفسر عالی مقام و فقیه نامدار و متکلم عظیم الشان و مورخ بزرگ دارای سعه صدر بوده و با علماء و محققان از فرق گوناگون ارتباط داشته و در تألیف و تصنیف در انتخاب مطالب دقت می‌کرده و گزیده می‌نوشته است از این رو آثار او مورد توجه قرار گرفته است.

گفته‌های علمای رجال درباره او

علماء رجال و تذکره نویسان همگان از او تجلیل کرده و وی را ستوده‌اند، و ما اکنون در اینجا گفته‌های آنان را بیان می‌کنیم و موقعیت آن عالم جلیل القدر و عظیم الشان را شرح می‌دهیم.

منتجب‌الدین علی بن بابویه که از شاگردان او بوده در فهرست خود گوید: شیخ امام امین‌الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از ثقات فضلاء و شخصیت‌های متعین و خادمان دین بوده و کتابهایی هم تألیف کرده است.

ابن شهر آشوب در معالم العلماء گوید: شیخ من ابوعلی طبرسی مؤلف کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن است، که تفسیر نیکو و پسندیده است.

نظام‌الدین قرشی در نظام الاقوال درباره او گوید: طبرسی یکی از فضلاء و ثقات بوده و در راه دین خدمت کرده و از بزرگان و رجال و از شخصیت‌های برجسته می‌باشد. تفرشی در رجال خود طبرسی را از ثقات و فضلاء و رجال عالی مقام ذکر کرده و او را به دیانت و جلالت ستوده و آثار وی را مورد توجه قرار داده است.

علامه مجلسی در مقدمه کتاب بحارالانوار باب توثیق مصادر از آثار فضل بن حسن طبرسی تعریف و تمجید کرده و طبرسی را یکی از بزرگان و ثقات شیعه وصف می‌کند و گوید: علماء شیعه به جلالت قدر او اعتراف کرده و همگان او را ستوده‌اند.

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید: امین الدین ثقة الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از نحاریر علماء و تفسیر است، تفسیر کبیر او که مسمی به مجمع البیان است، بر جامعیت او در فنون فضل و کمال بیانی کافی و دلیلی وافی است، او را مصنفات در فقه و کلام است و از کتاب لمعه دمشقیه در مبحث رضاع ظاهر می شود که مجتهد نیز بوده است.

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: محدث جلیل القدر، عالم، مفسر، فقیه و فاضل امین الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مؤلف مجمع البیان که به طبرسی معروف است از اکابر علماء و مجتهدان شیعه می باشد، او کتابهایی در علم کلام و فقه تألیف کرده و از معاصران جاراالله زمخشری صاحب کشاف بوده است.

محمدباقر خوانساری در کتاب روضات الجنات گوید: شیخ شهید سعید، فقیه فرید، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از فضلاء، علماء مفسران و محدثان بوده و از ثقات روات می باشد او مؤلف کتاب مجمع البیان و جوامع الجامع است و کتابهای دیگری هم دارد.

حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک گوید: فضل بن حسن طبرسی از مفاخر اعلام اسلام و علمای اعلام، امین ملت و اسلام بود، او از مفسران و فقهاء و بزرگان و شخصیتهای ممتاز شمرده شده کتاب مجمع البیان که مورد توجه علماء در طول قرون قرار گرفته از تألیفات او می باشد.

سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه از او یاد کرده و اقوال علماء رجال را درباره وی ذکر نموده و از علم، فضل و مقام عالی او در میان علماء شیعه در طول تاریخ تجلیل کرده است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم نیز مختصری از حالات او را نقل می کند و او را از فضلاء ثقات و مفسران بزرگ یاد کرده و از تألیفات و آثار او سخن گفته است.

حاج شیخ عباس در کتاب الکنی و الالقاب گوید: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از مفاخر علماء بشمار می‌رود و دوستان و دشمنان به مقام علمی و فضل و کمال او مقرر و معترفند، وی فقیهی صاحب نظر و مفسری بزرگ و عالمی عالیمقام بوده و همگان از او تجلیل و تکریم کرده‌اند و دانش و فضل او را ستوده‌اند.

تألیفات و آثار علمی او

امین‌الدین طبرسی رضوان‌الله علیه در طول زندگی پربار خود کتابهای زیادی در موضوعات گوناگون تألیف کرده، تعدادی از آنها چاپ شده و پاره‌ای هم هنوز به چاپ نرسیده است، بعضی از آثار او به فرزندش حسن بن فضل نسبت داده شده و در این میان اختلافاتی بروز کرده است و اینک فهرستی از آثار او.

۱- مجمع البیان در تفسیر قرآن، این تفسیر بسیار مشهور است و در طول قرون مورد استفاده مفسران بوده و مکرر در ایران، مصر و لبنان چاپ شده است، طبرسی روز پنجشنبه پانزدهم ماه ذی قعدة سال ۵۳۴ شرح مزبور را پایان داده است.

۲- جوامع الجامع در تفسیر قرآن، طبرسی این کتاب را بعد از مجمع البیان نوشته است، گویند بعد از اینکه تفسیر کشاف زمخشری بنظرش رسید این کتاب را تألیف کرد و از کشاف هم استفاده نمود.

۳- الوسیط، این کتاب را هم در تفسیر قرآن نوشته و چهار مجلد می‌باشد، گویا گزیده‌ای از مجمع البیان باشد و یا از جوامع الجامع.

۴- اعلام الوری باعلام الهدی در سیره نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام که مکرر چاپ شده و نگارنده این سطور هم آن را بفارسی ترجمه کرده و بنام زندگانی چهارده معصوم چاپ شده است.

۵- تاج الموالید

۶- الآداب الدینیة للخزانة المعینیة، ابن شهر آشوب از آن یاد می‌کند.

۷- غنية العابد و منية الزاهد این کتاب را علی بن بابویه منتجب الدین بر مؤلف قرائت کرده است.

۸- الوجیز کتابی است مختصر در تفسیر که ابن بابویه از آن یاد می‌کند.

۹- الکاف الشاف عن الکشاف، منتخباتی از تفسیر کشاف زمخشری است و محتمل است همان الوجیز باشد.

۱۰- النور المبین، ابن شهر آشوب از این کتاب یاد می‌کند و آن را از تالیفات طبرسی می‌داند.

۱۱- الفائق، این کتاب را هم ابن شهر آشوب از تالیفات طبرسی می‌داند و گوید کتاب خوبی است.

۱۲- جامع الاخبار گروهی این کتاب را از تالیفات طبرسی می‌دانند ولی مؤلف ریاض العلماء گوید: این کتاب از تالیفات محمد بن محمد شعیری می‌باشد و بعضی هم گفته‌اند از آثار حسن بن فضل فرزند او است.

۱۳- نثر اللثالی، عبدالله افتدی در ریاض العلماء گوید: این کتاب از تالیفات طبرسی است و من نسخه‌های متعددی از آن را دیده‌ام، این کتاب بروش غرر و درر آمدی تالیف شده و مجموعه‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد ولی من معتقدم این کتاب از آثار سید علی بن فضل الله راوندی است.

۱۴- کنوز النجاح، علی بن طاووس و کفعمی این کتاب را از آثار طبرسی می‌دانند و از آن نقل می‌کنند.

۱۵- معارج السؤل، سید حسین مجتهد در رساله لمعه که در نماز جمعه تالیف کرده این کتاب را از تالیفات طبرسی می‌داند.

۱۶- حقائق الامور، میرزا عبدالله افتدی گوید: این کتاب از آثار طبرسی است و من یک قطعه از آن را در اردبیل دیدم.

۱۷- عدة السفر و عمدة الحضر، کفعمی این کتاب را به طبرسی نسبت می‌دهد،

مؤلف ریاض گوید: نسخه‌های متعددی از این کتاب موجود است و من هم نسخه‌ای از آن را دارم.

۱۸- المشکلات، سید حسین مجتهد این کتاب را از تالیفات طبرسی می‌داند و در کتاب دفع المناواة از آن نقل می‌کند.

۱۹- المجموع فی الاداب، این کتاب هم از آثار طبرسی است فرزندش در مکارم الاخلاق و سبطش در مشکاة الانوار از آن نقل می‌کنند.

۲۰- مشکاة الانوار، سید حسین مجتهد این کتاب را هم از تالیفات طبرسی می‌داند در صورتیکه بنابر مشهور این کتاب از تالیفات علی بن حسن بن فضل نواده وی و یا بنا بر قول مؤلف ریاض العلماء سبط او می‌باشد، نگارنده این سطور کتاب مزبور را در حیدرآباد هندوستان در سال ۱۳۶۱ ترجمه کرده و مکرر چاپ شده است.

۲۱- مجموعه در ادعیه، فرزند او در کتاب مکارم الاخلاق از این مجموعه روایت می‌کند.

۲۲- الوافی فی تفسیر القرآن، گروهی این کتاب را به طبرسی نسبت داده‌اند، ولی ظاهراً این کتاب همان الکاف الشاف من کتاب الکشاف باشد.

۲۳- العمدۃ فی اصول الدین، این کتاب در فرائض و نوافل به زبان فارسی تالیف شده، میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: من نسخه‌ای از این کتاب را در طسوج نزدیک تبریز دیدم.

۲۴- اسرار الامامة و یا اسرار الائمة سید حسین مجتهد این کتاب را از تالیفات طبرسی می‌داند، مؤلف ریاض العلماء گوید: نسخه‌ای از این کتاب نزد من هست ولی این کتاب از حسن بن علی طبرسی است.

نگارنده گوید:

برای اطلاع از تالیفات و آثار فضل بن حسن طبرسی به کتاب ریاض العلماء تالیف میرزا عبدالله افندی مراجعه شود، و مقصود از سید حسین مجتهد هم ظاهراً میر

سیدحسین خاتم المجتهدین داماد محقق کرکی و متولی حضرت عبدالعظیم و روضه فاطمه معصومه و بقعه امام زاده حسین قزوین و احمد بن موسی شاه چراغ در شیراز می باشد که از طرف شاه طهماسب صفوی به تولیت این بقاع متبرکه منصوب شد.

طبری و صحیفه الرضا علیه السلام

کتاب صحیفه الرضا و یا مسند علی الرضا علیه السلام یک مجموعه حدیثی است که توسط داود بن سلیمان غازی قزوینی از امام رضا علیه السلام روایت شده، این مجموعه دویست و ده حدیث در موضوعات گوناگون دارد و راویان نخستین آن همه از اهل قزوین هستند.

حافظ خلیل قزوینی که یکی از علماء و محدثان بزرگ قزوین بوده و در سال ۴۴۶ درگذشته و هم چنین عبدالکریم بن محمد رافعی مؤلف التدوین که در سال ۶۲۳ درگذشته از صحیفه رضویه یاد کرده اند، اخبار صحیفه در کتاب التدوین به مناسبت هائی نقل شده است.

حافظ خلیل که از علمای قرن چهارم و پنجم بوده و از نظر زمانی در حدود یکصد و پنجاه سال بعد از شهادت امام رضا علیه السلام در قزوین زندگی می کرده در کتاب فضائل قزوین گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام مدتی بطور مخفیانه در قزوین زندگی می کرده و در منزل داود بن سلیمان قزوینی سکونت داشته است.

او در مدت اقامت خود در قزوین مجلس املاء حدیث داشته و تعدادی از جمله داود بن سلیمان میزبان او در مجلس او شرکت می کردند، احادیث علی بن موسی الرضا توسط داود بن سلیمان جمع آوری گردید و در مجموعه ای بنام صحیفه الرضا و یا الرضویات و یا مسند علی الرضا علیه السلام تدوین گردید.

این صحیفه بعداً توسط داود بن سلیمان و فرزندان و شاگردان او در مجالس علمی قزوین مورد بحث قرار گرفت و گروهی اجازه نقل آن را دریافت کردند، پس از

مدتی این مجموعه به نیشابور، بغداد، مصر، شام و جاهای دیگر هم رسید و گروهی آن را در مجموعه‌های حدیثی ثبت کردند و در مجالس املاء نمودند و اجازه نقل آن را دادند.

یکی از راویان این صحیفه فضل بن حسن طبرسی است، او گوید: من در آغاز ماه مبارک رمضان سال ۵۰۱ در زیر گنبد حضرت رضا علیه السلام این مجموعه را نزد ابوالفتح عبدالله بن عبدالکریم قرائت کردم و اجازه آن را دریافت نمودم. نگارنده گوید:

این عبدالله فرزند عبدالکریم قشیری فقیه و محدث و عارف مشهور به ابوالقاسم قشیری است که اصلاً از منطقه استوای خوشان بوده و در شهر نیشابور ریاست داشته، او اجازه روایت صحیفه را به فرزندش عبدالله داده بود، حافظ ابن عساکر، ابوسعید سمعانی و بیهقی مؤلف سنن الکبری از راویان صحیفه الرضا علیه السلام می‌باشند، صحیفه مکرر در ایران و بیروت چاپ شده است.

مشایخ و استادان او

امین الاسلام طبرسی نزد گروهی از علماء و بزرگان حضور پیدا کرد و از آنها دانش آموخت و یا اجازه روایت گرفت، اینک نام آنها را که از کتب رجال حدیث بدست آورده‌ایم به اطلاع می‌رسانیم.

۱- ابوعلی حسن بن محمد طوسی فرزند شیخ الطائفه

۲- عبدالجبار بن علی مقری رازی ابوالوفاء

۳- شیخ اجل حسن بن حسین بن حسن بن بابویه

۴- حسین بن فتح واعظ جرجانی مقیم مشهد مقدس

۵- محمد بن حسین جرجانی ابوطالب حسینی

۶- عبدالله بن عبدالکریم قشیری.

۷- عبیدالله بن محمد بن حسین بیهقی

۸- حسکا جد منتجب الدین بن بابویه رازی

راویان و شاگردان او

گروهی از اهل علم و ادب و حدیث هم نزد وی تلمذ کردند و دانش و فضیلت فرا گرفتند و آنان عبارتند از:

۱- حسن بن فضل طبرسی فرزند او

۲- محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی مؤلف مناقب

۳- سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی

۴- شرفشاه بن محمد بن زیاره.

۵- علی بن بابویه منتجب الدین

۶- عبدالله بن جعفر درشتی رازی

۷- شاذان بن جبرئیل ابوالفضل قمی.

پایان زندگی طبرسی

فضل بن حسن طبرسی رضوان الله علیه پس از ۲۵ سال اقامت در سبزوار و نشر علم، ادب، فقه، تفسیر و تربیت شاگردان متعدد و تالیف و تصنیف آثار علمی و خدمت به معارف اسلامی و نشر آثار اهل بیت علیهم السلام سرانجام در سال ۵۴۸ در سبزوار دیده از جهان بست و به جوار رحمت حق شتافت.

جنازه او را به مشهد مقدس رضوی حمل کردند و در قبرستان معروف به غسلگاه به خاک سپردند، قبر او در طول قرون و اعصار در مشهد موجود و محفوظ می باشد و مورد توجه عامه و خاصه قرار دارد و اکنون هم در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام ظاهر و آشکار است.

در سال ۱۳۷۷ شمسی هنگام توسعه خیابان نوقان و فلکه آستان قدس رضوی، مقبره طبرسی در وسط خیابان قرار می‌گرفت، از این رو پیرامون قبر را چند متر گود کردند و با ریختن بتون در اطراف قبر آن را در میان بتون سیمانی قرار دادند، و بعد آن را از جای خود حرکت دادند و در محوطه آستان قدس در وسط یک محل سرسبز قرار دادند بدون اینکه قبر او به هم بخورد.

ما در این مورد با آقای مهندس رضا دیشیدی معمار عالی مقام آستان قدس رضوی و مدیر توسعه حریم حرم رضوی گفتگویی انجام دادیم آقای مهندس دیشیدی از نحوه انتقال قبر طبرسی به محل جدید توضیحاتی دادند و بعد جریان را طی یادداشتی برای ما فرستادند و اینک متن آن یادداشت در خصوص جابجائی مقبره طبرسی بنظر خوانندگان می‌رسد:

مقبره مرحوم طبرسی در مسیر عملیات توسعه حریم حرم حضرت رضا (علیه السلام) قرار داشت، با کسب اجازه از مقام تولیت آستان قدس رضوی و تصویب ایشان مقرر گردید برای جابجائی مقبره آن مرحوم اقدامی مقتضی معمول گردد.

بدین منظور در اطراف قبر تونلی به ابعاد ۴+۶ متر ایجاد گردید، سپس غشائی بتونی به ضخامت ۴۰ سانتی‌متر بصورت صندوقچه‌ای پوشش شد، بعد قسمت تحتانی عملیات حفاری و تا عمق مورد نظر که حدود یک متر از قسمت دفن بود خالی و آن بخش به شکل تونل ماندی خالی گردید.

سپس یک شبکه آرماتور بندی ایجاد شد و به ضخامت ۴۰ سانتیمتر بتون‌ریزی گردید، بدین ترتیب بدون اینکه به جدارها و سنگ قبر آسیب وارد شود جعبه بتونی که قبر را محصور کرده بود با استفاده از جرثقیل و تریلی طی مراسمی از محل برداشته و در مکانی که به همین منظور ساخته شده بود مجدداً دفن گردید.

در پاره‌ای از مصادر از امین الاسلام طبرسی به عنوان شیخ شهید سعید یاد شده است و عبارت شهید در پشت یک نسخه بسیار عتیق که توسط یکی از معاصران او

تحریر شده آمده است، میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء در شرح حال طبرسی گوید:

نسخه‌ای از مجمع البیان را به خط قطب‌الدین کیزری دیدم، او نسخه را در نزد خواجه نصیرالدین طوسی قرائت کرده بود، کیزری در پشت این نسخه به خط خود نوشته این کتاب از تالیفات امام اجل سعید شهید فضل بن حسن طبرسی است. نگارنده گوید:

آنچه مسلم است مؤلفان و تذکره نویسان در مورد اینکه او را به شهادت رسانیده باشند اشاره نکرده‌اند، و مرگ او را طبیعی می‌دانند، ولی بعضی از علماء رجال اعتقاد دارند او را مسموم کرده‌اند، خط کیزری که خود از علماء بزرگ شیعه در مشهد مقدس بوده و زمان طبرسی را هم درک کرده قابل تأمل است.

جالب این است که قطب‌الدین کیزری اهل بیهق بوده و جوانی را در بیهق گذرانیده و هنگام وفات طبرسی جوان بود و به تحصیل اشتغال داشت و بسیار محتمل است که طبرسی را هم درک کرده و از جریان‌های پشت پرده آگاهی داشته و مرگ طبرسی را طبیعی ندانسته و از او به عنوان شهید یاد کرده است.

۱۳۳۵- فضل بن ربیع

از کارگزاران و وزیران هارون رشید بود، او با هارون در سفر خراسان به طوس رسید، بعد از اینکه هارون در طوس درگذشت، فضل به بغداد برگشت و به امین پیوست، و کارهای او را در اختیار گرفت و در جنگ امین با مأمون، امین را همراهی می‌کرد.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گوید: فضل بن ربیع بن یونس ابوالعباس حاجب هارون و محمد امین بود و پدرش ربیع هم حاجب منصور و مهدی بوده است فضل در مصاحبت هارون به خراسان آمد، بعد از اینکه هارون در طوس درگذشت فضل طوس را ترک گفت و به بغداد برگشت.

امین مقدم او را گرمی داشت و کارهای مهم خود را به او واگذار کرد، فضل بن ربیع باروبنه و اموال رشید را از طوس به بغداد آورد، و اشیاء مخصوص خلافت را که عبارت از مهر و چوب دستی مخصوص بود به امین تسلیم کرد، او هم از این اعمال فضل خوشحال گردید و همه امور کشورش را به او واگذار کرد.

او بر کشور مسلط شد و عزل و نصب کارگزاران در اختیار او قرار گرفت و امین دست او را باز گذاشت و به او اختیار مطلق داد، او در خانه خود را روی مردم بست و خود را آشکار نمی کرد مگر در مواقع خاصی بطوریکه صدای گروهی از جمله ابونواس شاعر در این مورد درآمد و اشعاری در این باره سرود، فضل بن ربیع در سال ۱۴۰ متولد شد و در سال ۲۰۸ درگذشت.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۱۹۳ گوید: هنگامیکه مرگ هارون فرارسید او دیدگان خود را باز کرد و به فضل بن ربیع که بالای سرش نشسته بود گفت:

أحین دنا ما کنت أرجو نوه	رمتی عیون الناس من کلّ جانب
فاصبحت مرحوما و کنت محسدا	فصبرا علی مکروه تلک العواقب
سابکی علی الوصل الذی کان بیننا	و انسب ایام السرور الذواهب

هارون در طوس درگذشت و فرزندش صالح بر او نماز گذارد و در هنگام وفات او فضل بن ربیع، اسماعیل بن صبیح، مسرور و حسین حضور داشتند.

۱۳۳۶- فضل بن روزبهان

از علماء، فضلاء مؤلفان و نویسندگان مشهور قرن دهم بوده و زندگی بسیار پر ماجرائی داشته است، او را اصفهانی و شیرازی هم نوشته اند، او را از این جهت شیرازی دانسته اند که اصلا از اهل خنج شیراز بوده است، و اصفهانی نوشته اند از این رو که در اصفهان بزرگ شده است.

فضل بن روزبهان مرد فعال و پرکاری بوده است، و در طلب علم و فضل از زادگاه خود اصفهان بیرون گردید، و مدتها در مصر، حجاز به تحصیل ادامه داد، و گروهی از اعیان علماء و بزرگان را در اماکن مختلف ملاقات کرد و از آنان استفاده نمود.

فضل بن روزبهان پس از تحصیل به دربار سلاطین روی آورد و مدتها در آذربایجان و اران در خدمت پادشاهان آذربایجان و قفقاز بسر برد، و زمانی با پادشاهان عثمانی و سلاطین روم همکاری داشت و از آنها سخت طرفداری می کرد. وی مدتی هم به سلاطین شیانی در ماوراءالنهر پیوست، و با عبیدالله خان ازبک در جنگهای او شرکت می کرد، و در جنگی که عبیدالله با قزاقها در ترکستان انجام داد، فضل بن روزبهان هم با او بود، و در حمله عبیدالله خان به مشهد مقدس با او همراهی می کرد.

فضل بن روزبهان با سلاطین صفوی و شاه اسماعیل سخت مخالفت می نمود و در سخنرانی ها و خطابه های خود مردم را بر ضد او تحریک می نمود، فضل بن روزبهان سلاطین سنی مذهب را تحریک می کرد تا به ایران حمله کنند و حکومت صفویه را براندازند، شرح زندگی او مشروح است و ما اکنون گزیده ای از حالات او را ذکر می کنیم:

خاندان فضل بن روزبهان

در حالات او نوشته اند که خاندانش اصلاً از اهل خنج بوده اند، و خنج از مناطق گرمسیری فارس و در جنوب شیراز قرار دارد، از شرق به لارستان و از شمال به بیدشهر و از غرب به بلوک کله دار، و از جنوب به مرو دشت محدود می باشد و در شصت فرسنگی شیراز قرار دارد.

پدر او جمال الدین روزبهان بن فضل الله خنجی که از علماء و دانشمندان عصر

خود بوده در اصفهان مقیم بوده است، و در این شهر از زمره رجال علم و ادب و کارگزاران دولت آق قوینلو بشمار می‌رفته است، او از اصفهان به تبریز رفت و مدتی هم در آنجا زندگی کرد و با سلطان یعقوب همکاری نمود.

فضل بن روزبهان

نام کامل او فضل‌الله بن روزبهان بن فضل‌الله خنجی اصفهانی است، او در شیراز متولد شده ولی در اصفهان بزرگ گردیده و نشو و نما یافته است، او را به لقب پاشا و خواجه ملا و افضل‌الدین هم یاد کرده‌اند، و در جایی هم از او به عنوان ابوالخیر فضل‌الله بن روزبهان هم یاد شده است.

تاریخ تولد سالهای ۸۵۰-۸۶۰ بوده است، و نیز روشن نیست که او در چه سالی به اصفهان منتقل گردیده است و در چه سنی از عمر خود بوده و آیا او همراه پدرش به تبریز رفته و یا در اصفهان مانده است.

تحصیلات او

همانگونه که ذکر شد فضل‌الله در شیراز متولد شد، و بعد به اصفهان آمد، او در شیراز و اصفهان طبق معمول آن زمان دنبال تحصیل رفت، و نخست قرآن مجید و ادبیات عرب را فرا گرفت، از استادان او در شیراز و اصفهان از عمیدالدین شیرازی و جمال اردستانی نام برده شده است از حالات او چنین پیداست که از عمیدالدین شیرازی علوم شریعت فرا گرفته و از جمال اردستانی هم عرفان و طریقت را آموخته است، و این جمال اردستانی مرشد و پیر او بوده، فضل بن روزبهان از این پیر که او را تعلیم داده در آثار خود یاد کرده است.

در مصر و حرمین شریفین

او برای انجام مناسک حج به مکه معظمه می‌رود و در آنجا در نزد اساتید به تحصیلات خود ادامه می‌دهد، و بعد از آن رهسپار مصر می‌گردد، و در آنجا نیز دنبال تحصیلات خود را می‌گیرد، از استادان او در مصر شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی بوده است.

سخاوی که در سال ۹۰۲ درگذشته در کتاب الضوء اللامع گوید: فضل‌الله بن روزبهان بن فضل‌الله ابوالخیر امین‌الدین خنجی، شیرازی، شافعی و صوفی مشهور به خواجه ملا با گروهی از اساتید و دانشمندان مانند عمیدالدین شیرازی و جمال اردستانی مصاحب بوده است.

او در علوم عربی و ادبیات و اصول و معانی تبحر داشت و اهل معاشرت و سلوک بود، او مردی خوش ذوق و خوش قریحه و با قناعت زندگی می‌کرد، وی با مادرش به قاهره آمده، ولی مادرش در اینجا درگذشت و او بعد از فوت مادر از قاهره رفت. فضل‌بن روزبهان از مصر به بیت المقدس رفت، او در قدس به پیر و مرشد خود پیوست و چندی با او بود، بعد از مدتی پیر او جمال‌الدین اردستانی در بیت المقدس درگذشت، فضل‌بن روزبهان در تشییع و تدفین او شرکت کرد و بعد رهسپار مدینه منوره گردید.

او در مدینه نزد من آمد و صحیح بخاری را در روضه منوره از من فرا گرفت، و بعد قصیده‌ای درباره ختم تحصیلات خود انشاء کرد و به من داد او کتابی هم در زندگی پیر و مرشد خود جمال اردستانی نوشت، و بعد در مکه هم با هم دیداری داشتیم، او از مکه به وطن خود رفت و بعد به دربار سلطان یعقوب رفت و از مشاوران او شد.

در دربار سلاطین

فضل‌بن روزبهان پس از تحصیلات و گذاردن حج به دربار سلاطین و امراء

روی آورد، او به آذربایجان رفت و به سلطان یعقوب پیوست و کتاب بدیع الزمان را به نام او نوشت، او هم فضل بن روزبهان را مورد تکریم و احترام قرار داد و به خود نزدیک ساخت.

فضل مدتی در دربار سلطان یعقوب ماند و با او کار کرد و همواره ملازم او بود، او کتابی به نام عالم آرای امینی تألیف کرد و از وقایع عصر سلطان مزبور و حوادث روزگار او مطالبی جمع آوری نمود، و بعد از چندی در اثر حوادثی که پیش آمد بار دیگر به اصفهان برگشت.

فضل بن روزبهان به خاطر تعصبی که داشت و با شیعیان در ستیز بود در نواحی مرکزی ایران نتوانست اقامت کند، و محیط آذربایجان هم مناسب برای سکونت او نبود. از این جهت به ماوراء النهر رفت و به شیعیانی که در بخارا حکومت می کردند پیوست. او در بخارا به محمدخان شیبانی نزدیک شد و به بارگاه او راه پیدا کرد و از مقربان او گردید، و در مجالس مشورتی او هم شرکت می کرد، هنگامیکه محمدخان تصمیم گرفت به جنگ قزاقها به ترکستان برود فضل بن روزبهان هم با او همراهی نمود و به ترکستان رفت.

فضل بن روزبهان و صفویه

او با شاه اسماعیل سر سلسله حکومت صفویان بسیار عداوت داشت و همواره امیران و سلاطین حنفی ماوراء النهر و پادشاهان عثمانی را تحریک می کرد با دولت صفویه وارد جنگ شوند و او را بر اندازند و در این راه بسیار کوشش می کرد و به هر وسیله ای متوسل می گردید.

او امیران و خوانین و رؤساء و عشایر اهل سنت را بر ضد قزلباشها تحریک می نمود، و از راه بیان و قلم هم توده اهل سنت را بر ضد شیعیان و ادار به شورش می کرد، او کتابها و جزوهائی را بر رد شیعه نوشت که از جمله ابطال نهج الباطل بود.

محقق ارجمند آقای منوچهر ستوده در مقدمه مهمان نامه بخارا گوید: کوششهای پنهانی فضل الله و اغواء و تحریکات او هیچگاه به نتیجه نرسید نه سلطان سلیم گردن شاه اسماعیل را زد، و نه محمدخان شیبانی توانست علیه سربازان قزلباش قدرتی از خود نشان دهد ولی از آثاری که از قلم او در این زمینه باقی مانده است می توان به این نتیجه رسید که فضل الله روحی آرام و آزاد نداشته است.

فضل بن روزبهان در مهنه

فضل بن روزبهان همراه محمدخان شیبانی سلطان ماوراء النهر عازم خراسان و مشهد مقدس رضوی گردید، آنها از جیحون گذشتند و وارد مرو شدند و بعد از طریق سرخس و کلات به طرف مشهد مقدس رهسپار گردیدند، و در قصبه چهچه در چهار فرسنگی مهنه فرود آمدند.

فضل ابن روزبهان گوید: من در این منزل از محمدخان شیبانی اجازه گرفتم برای زیارت قبر ابوسعید ابوالخیر به مهنه بروم، از اردوی سلطان جدا شده و به مهنه رفتم و قبر عارف مشهور ابوسعید را زیارت کردم، فضل درباره ابوسعید ابوالخیر گوید:

مرقد بوسعید بوالخیر است	آنکه سیرش و رای هر سیر است
حبذا شیخ قدسی مهنه	که از او شیخ قدسیان مهنه
دیده دل ز مرقدش روشن	خاطر از فیض باطنش گلشن
زینت اولیا کراماتش	رتبت اصفیا مقاماتش

فضل بن روزبهان در کلات

او همراه محمدخان شیبانی از چهچه بسوی کلات حرکت کرد، و چند روزی در کلات توقف نمود، فضل در کتاب مهمان نامه بخارا گوید: سلطان به خواطر کثرت علف در دشت و کوههای کلات و سبزی و خرمی منطقه کلات در اینجا به استراحت پرداخت.

تقبا و اشراف مشهد مقدس در کلات به حضور محمدخان شیبانی رسیدند و هدایا و پیشکشهایی با خود آورده بودند، آنها هدایای خود را به سلطان دادند و مورد احترام و تکریم قرار گرفتند، و بعد از تنبیه تعدادی از سرکشان محلی به طرف مشهد مقدس حرکت نمودند.

فضل بن روزبهان در مشهد

او با اردوی محمدخان از کلات به طرف مشهد مقدس عزیمت کرد، محمدخان پس از ورود به منطقه مشهد در نزدیک خواجه ربیع سرپرده زد، فضل بن روزبهان همراه محمدخان شیبانی به حرم مطهر رضوی مشرف شدند و مراسم زیارت را انجام دادند.

او در کتاب مهمان نامه بخارا درباره زیارت قبور صالحان و رهبران دینی بحث می‌کند، و استدلال می‌کند که زیارت قبور اولیاء هیچگونه منع شرعی ندارد و اخبار وارده درباره منع از زیارت قبور را تفسیر و تحلیل کرده و آنها را ناظر به قبور مشرکان و بت پرستان می‌داند، او گوید:

اما سلف و خلف متفق‌اند در آنکه زیارت قبور اکابر و صلحاء موجب حصول فیض غیبی و برکات عالم ارواح است نسبت با زائران و این امر حکم مجمع علیه گرفته است و علماء که زیارت قبر حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله را مستحب دانسته‌اند و در تأکید استحباب آن مبالغت نموده‌اند.

همانا غرض ایشان نه همین بوده که این کس که زائر است یاد مرگ کند، زیرا که در زیارت تمام قبور این معنی حاصل است، بلکه ملاحظه ثواب و فضیلت کرده‌اند و آنست فیضی که دعوی می‌کنند که از زیارت قبور انبیاء و ائمه و صلحاء حاصل می‌گردد و زیارت کردن فاطمه زهرا سلام الله علیها قبر حمزه را رضی الله عنه هم مؤید آن است که غیر ذکر موت را فائده هست.

قصیده در مدح امام رضا علیه السلام

فضل بن روزبهان با اینکه شافعی و یا حنفی بوده و با شیعیان بسیار عناد و دشمنی داشت و بر ضد مذهب تشیع کتابها نوشته است هنگام ورود به مشهد قصیدای در مدح آن حضرت سروده که اکنون در اینجا نقل می‌گردد.

در کتاب مهمان نامه چنین گوید: اما زیارت قبر مکرم و مرقد معظم حضرت امام ائمه الهدی سلطان الانس و الجن علی بن موسی الرضا کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علی سیدنا محمد و آله الکرام.

تریاق اکبر محبانست و موجب حیات دل و جانست، مرادات همه عالم از آن درگاه با برکات حاصل و فی الواقع ربع میمونش توان گفت که از اشرف منازل است، آن مقام مبارک تمامی اوقات مقرون به تلاوت کلام مجید است و توان گفت که معبدی است از معابد اسلام.

هرگز آن مرقد عالی از طاعت نیازمندان خالی نیست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تربت حضرت امامیست که اوست مظهر علوم نبوی و وارث صفات مصطفوی و امام بر حق و رهنمای مطلق و صاحب زمان امامت خود و وارث نبوت بحق استقامت خود.

هزار دفتر اگر در مناقبش گویند هنوز ره بکمال علی نشاید برد
سابقاً که عزم زیارت مشهد مقدس حضرت امام بود، این قصیده صورت نظم یافته بود و در این مقام ادراج آن مناسبت است زیرا که ملایم زیارت آن صاحب مناقب است:

ز گل نسیم تو جوید دل چو غنچه من که یوسف است مرا دم ز بوی پیراهن
تو نوگلی و منم جانگداز کوره غم تو یوسفی و منم مبتلای چاه حزن

رواست با رخ تو ترک دیدن خورشید
 بقصد کشتن احباب زلف را مگشا
 سرم چو حق تو شد در ره وفاداری
 ز زلف کج که رخت راست می کند چوگان
 ز جور چین سر زلف کافرت شاید
 امام روضه رضوان علی بن موسی
 همام و هادی و مهدی و هاشمی هیئت
 بزرگ اهل هدایت به علم و حلم و کرم
 مرا دلی است بسوی وصال او مایل
 اگر ز خار ره وصل او کشم خواری
 چو شمع آتش شوقش مرا بر افروزد
 ز دست قدرت و بازوی شاه عالی قدر
 چو زهر قاتل اعدا گرفت حضرت را
 ز محرمان در خویش بنده ای را گفت
 برای مدفن من این محل قبر مرا
 در او بین که یکی چشمه است روح فزا
 نهاده تخت و ز سندس لباس من پیدا
 پسم بیار در این روضه بهشت برین
 روایتیست که بعد از وفات شاه رضا
 نمود تخت بهشت و لباس اخضر او
 چو سرور روضه آن قبر ساخت مسکن خویش
 بسوی موطن اصلی خویش راجع شد
 بقول شاه علی رضا بهشت بود

خطا است بی خط تو یاد آهوان ختن
 پی شکست دل خسته طره را مشکن
 بیا و حق خود آخر ز گردنم بفکن
 دلم فتاده چو گوئی درون چاه ذقن
 که من به درگه سلطان دین کنم مأمن
 رضا و راضی و مرضی و مرتضای زمن
 امام و آمر و مشکور و می کند مسکن
 حبیب اهل روایت باتفاق حسن
 مرا رخیست بخاک رهش نهاده ذقن
 بدیده خوار رهش را نهم بجای سمن
 تنم بود دل مشتاق را بجای لگن
 روایتی دهمت در سخن چو در عدن
 براه موت ببایست پیشکی رفتن
 که من چو روح روان را جدا کنم ز بدن
 شکاف و نیک نظر کن که هست منزل من
 که هست منبع او جنت اله منن
 روان بیار و مرا ساز از آن لباس کفن
 ز قبر ساز تن اشرف مرا مکمن
 ز بهر قبر گشودند منزل احسن
 چنانچه گفته بدان شاه آشکار و علن
 برست از غم و آزار این سرای حزن
 همین بود بر ارباب فهم حب وطن
 محل قبر شریفش زهی بیان حسن

کسی که میل بهشتش بود در این عالم	بگو که بوسه ده این خاک را بروی و دهن
مهمنا به حبیب محمد عربی	بحق شاه ولایت علی عالی فن
به هر دو سبط مبارک بشاه زین عباد	بحق باقر و صادق بکاظم احسن
بحق شاه رضا ساکن حظیره قدس	بحق شاه تقی و نقی صبور محن
بحق عسکری و حجة خدا مهدی	کز این دوازدهم ده نجات روح و بدن
فدای خاک رضا باد صد روان امین	که اوست چاره درد و شفیع ذلت من

حدیث سلسله الذهب

فضل بن روزبهان در کتاب مهمان نامه بخارا درباره حدیث معروف به سلسله الذهب از نظر سند و متن بحث کرده و گوید: بر خاطر مستمند این فقیر خطوطی که از احادیث قدسیه حدیثی به اسناد مسلسل از روایت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که آن حضرت از پدران خود روایت کرده بخوانم و آن را ترجمه نمایم.

تا هم چنانچه دلها از ذوق کلام مجید التذاذ یافتند از خوان حدیث حضرت حبیب صلی الله علیه و سلم که از جانب جلال الهی روایت فرموده بی بهره نمانند، بنابراین شروع در قرائت حدیث نمودم و اسناد خود را یاد کردم و چون آن حدیث بغایت حدیثی عظیم الشأن است و اسنادی بغایت صحیح عالی دارد.

تا بغایتی که علماء روایت کرده اند که یکی از محدثان آن حدیث را در مجلس یکی از سلاطین آن شاهان که پادشاهان بخارا بوده اند قرائت کرد آن پادشاه از آن محدث التماس نمود که حدیث را با آن اسناد از جهت او بنویسد و وصیت کرد که بعد از وفات آن ورقه را که آن حدیث بر او نوشته در کفن او درج کنند و با او در قبر نهند.

از جمله خواص یکی آن است که اگر به صدق آن را با اسناد بر بالین خسته ای خوانند که مشرف بر هلاک باشد اگر در اجل او تأخیر باشد فی الحال اثر صحت بر او ظاهر گردد و این فقیر بر بسیاری از خستگان خوانده ام و اثر آن را تجربه کرده ام.

فضل بن روزبهان بعد از این سخنان حدیث را با سند خود از مشایخ حدیث روایت می‌کند، و بعد هم آن را شرح می‌دهد و نقل آن مطالب در اینجا موجب تطویل است جویندگان به اصل کتاب مراجعه نمایند.

فضل بن روزبهان در طابران

او در این سفر که محمدخان شیبانی را همراهی می‌کرد، با او به طابران رفت و در آنجا از مقابر رجال علم و ادب دیدن کرد و از ویرانیهای آن بازدید نمود، فضل محمدخان شیبانی را تشویق کرد تا در طابران شهری بسازد و آن را یادگار خانی نام نهد و در این باره در کتاب مهمان نامه بخارا گوید:

خان عالی مکان الهام فرموده که شهر طوس را عمارت فرماید، چه طوس از حوادث دوس دوران بی سامان کمال اختلال یافته و پنجه اشتباک بنیان آن را دست نوائب روزگار بر تافته بر معابر اسواق آن هیچ ساکن و غریبی به منابر رسوم و اطلاش جز بوم و جغد خطیبی نه.

ویرانه‌های طوس بر معموری قصر کیکاووس افسوس می‌کند و حکایت از زوال حشمت گودرز و طوس می‌کند، و در بعضی رباعیات شعرای سابق دیدم:

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کیکاووس
با کله همی گفت که افسوس افسوس کو آن همه بانگ جرس و غلغل کوس
نگارنده گوید:

کوششهای فضل بن روزبهان درباره بناء شهر «یادگار خانی» بجائی نرسید، و طابران هم چنان ویران ماند، و تنها مقبره فردوسی آنجا را زنده نگهداشته است، ما در جلد اول این کتاب در عنوان طابران در این باره مطالبی آورده‌ایم، و بعد از این هم در عنوان محمد بن محمد غزالی در این موضوع سخن خواهیم گفت، انشاءالله.

آثار فضل بن روزبهان

او در طول زندگی خود که همواره در مسافرت به کشورها و شهرها سپری نمود و در دربار سلاطین روزگار خود را گذرانید و در جنگها و لشکر کشی ها شرکت کرد، آثار و تألیفات متعددی هم از خود به یادگار گذاشت و آنها عبارتند از:

۱- بدیع الزمان فی قصه حی بن یقظان که آن را به زبان فارسی نوشت و به سلطان یعقوب هدیه کرد.

۲- عالم آرای امینی در حالات سلطان یعقوب و خاندان او در این کتاب از حوادث و وقایع عصر سلطان مزبور مشروحاً بحث می کند و از اوضاع و احوال آن ایام در شهرها و ولایات ایران مطالب گوناگونی گردآورده است.

۳- مهمان نامه بخارا در حالات محمدخان شیبانی سلطان ماوراءالنهر و حوادث و وقایع زمان او و پاره ای از مسائل دینی و اعتقادی.

۴- سلوک الملوک یا روش حکومت و کشورداری، او این کتاب را در شهر بخارا برای محمدخان شیبانی تألیف کرده است.

۵- ابطال نهج الباطل که بر رد کتاب نهج الحق علامه حلی تألیف کرده است این کتاب بر رد شیعه می باشد، و قاضی نورالله شوشتری بر این کتاب ردی نوشت و آن را احقاق الحق نام نهاد، و کتاب احقاق الحق در چندین مجلد در قم چاپ شده است.

قاضی نورالله در احقاق الحق نخست گفته های علامه حلی را نقل می کند و بعد سخنان فضل بن روزبهان را می آورد و در مرحله سوم نظریات خود را بیان می نماید، کتابی است بسیار خواندنی و جالب، این کتاب تحت نظر عالم جلیل القدر و علامه بزرگوار، فقیه، محدث و نسا به معروف سید شهاب الدین مرعشی نجفی به چاپ رسید. کتابها و جزوه های دیگری از او در مصادر آمده و تذکره نویسان در شرح حال او از آنها یاد کرده اند و ما به جهت اختصار از ذکر آنها در این کتاب خودداری نمودیم، جویندگان به مصادر شرح حال او مراجعه نمایند.

درگذشت او

حسن بک روملو در وفیات سال ۹۲۷ در کتاب احسن التواریخ گوید: خواجه مولانای اصفهانی - فضل بن روزبهان - در مذهب تسنن بغایت متعصب بود و در زمان دولت خاقان اسکندرشان به هرات رفت بعد از اینکه شیبیک خان به خراسان استیلا یافت مولانا ملازمت خان اختیار نمود، او را دائم به واسطه عداوت اهل بیت طعنه می زد، در بخارا در پنجم جمادی اول سال ۹۲۷ درگذشت.

شرح حال او در روضات الجنات، مقدمه احقاق الحق و مقدمه مهمان نامه بخارا آمده است.

فهرست مطالب

۲۱.....	خصوصیات طالب الحق	۵.....	طارمی مشهدی
۲۲.....	پایان زندگی طالب الحق	۶.....	طالبی یزدی
۲۲.....	طاهر رضوی	۶.....	طالب الحق
۲۳.....	طاهر رضوی مشهدی	۷.....	آغاز شورش
۲۴.....	طاهر عطار مشهدی		نامه طالب الحق به والی خراسان
۲۴.....	طاهر موسوی مشهدی	۱۲.....	
۲۴.....	طاهر بن احمد رضوی	۱۳.....	استفتاء از علماء مشهد
۲۵.....	طاهر بن حسین طوسی	۱۴.....	اضطراب در مشهد مقدس
۲۵.....	طاهر بن عبدالجواد	۱۴.....	دخالت روسیه تزاری
۲۶.....	طاهر بن عبدالله	۱۵.....	نامه سر کنسولگری روسیه
۲۶.....	طاهر بن فخرالملک طوسی	۱۶.....	نامه والی خراسان به طالب الحق
۲۸.....	طاهر بن محمد طوسی		نامه کنسولگری روسیه به طالب الحق
۲۸.....	طایری مشهدی	۱۶.....	
۲۸.....	طغا تیمورخان	۱۷.....	جلسات علماء و کارگزاران
۲۹.....	طغای و سلطنت خراسان	۱۸.....	کشته شدن نایب حبیب
۲۹.....	سریداران و طغای		انتظامات مشهد توسط نیروهای
۳۱.....	طغای و یحیی کرابی	۱۹.....	روسی
۳۲.....	داستانی از طغای	۲۰.....	بستن توپ به بارگاه رضوی

- ۳۲ طغا تیمور در مشهد مقدس
 ۳۳ کشته شدن طغا تیمور
 ۳۴ طغرا مشهدی
 ۳۷ مکاتیب و منشآت طغرانی
 ۳۷ در وصف کشمیر
 ۳۹ آثار ملا طغرا بدین قرار می باشد:
 ۴۸ طفیلی مشهدی
 ۴۸ طوسی
 ۴۹ طهماسب صفوی
 تولد شاه طهماسب و پادشاهی او
 ۵۰
 ۵۰ حوادث زمان شاه طهماسب
 ۵۱ شاه طهماسب در خراسان
 ۵۲ پایان زندگی شاه طهماسب
 ۵۲ آثار شاه طهماسب در مشهد
 ۵۳ آثار ادبی شاه طهماسب
 ۵۶ طهماسب دوم
 ۵۷ طهماسب و نادر شاه افشار
 ۵۷ طهماسب در اصفهان
 ۵۸ حرکت نادر بطرف اصفهان
 ۵۹ خلع شاه طهماسب از سلطنت
 ۵۹ کشته شدن شاه طهماسب
 ۶۱ طهماسب میرزا
 ۶۲ فعالیت های او در بلوچستان
 ۶۳ طهماسب میرزا در فارس
 ۶۳ ارتش انگلیس در بوشهر
 ۶۴ ظلی مشهدی
 ۶۵ ظهیرالاسلام خطاط
 ۶۵ عابد اصفهانی
 ۶۶ عابد میرزا
 ۶۶ عابدزاده
 ۶۷ آغاز زندگی او
 ۶۸ تحصیلات او
 ۶۹ تأسیس انجمن پیروان قرآن
 ۶۹ بنای مهدیه
 ۷۰ تبلیغات و خدمات
 ۷۱ بناهای چهارده گانه
 ۷۱ مبارزات سیاسی عابدزاده
 ۷۳ درگذشت عابدزاده
 ۷۴ عادل خراسانی
 ۷۵ عارف عنبرانی
 ۷۶ عارف مشهدی
 ۷۶ عامر جزائری
 ۷۷ عامر بن عبدالله
 ۷۸ عباس آفرنده
 ۷۸ عباس اخوین
 ۷۹ عباس حکیم
 ۷۹ عباس حسینی
 ۸۰ عباس صفوی
 ۸۰ تولد شاه عباس
 ۸۰ شاه عباس حاکم هرات
 ۸۱ احضار شاه عباس به قزوین
 ۸۲ ولیعهدی شاه عباس
 ۸۲ سلطنت شاه عباس

شاه عباس دوم و ادبیات ۱۰۴	شاه عباس در مشهد مقدس ۸۳
عباس مثبت کار ۱۰۵	شاه عباس در قزوین ۸۴
عباس هاشمی ۱۰۵	حوادث زمان شاه عباس ۸۴
عباسعلی تبریزی ۱۰۶	حمله ازبگها به خراسان ۸۵
عباسعلی اختر طوسی ۱۰۶	حمله به مشهد مقدس ۸۵
عباسقلی قزوینی ۱۰۸	شاه عباس و عثمانیها ۸۷
عباسقلی خان میرپنجه ۱۰۹	مقابله با اروپائین ۸۷
عباسقلی خان شاملو ۱۱۰	فتوحات شاه عباس ۸۸
عباس میرزا قاجار ۱۱۰	سفیران کشورها در نزد شاه عباس ۸۸
عباس میرزا در قفقاز ۱۱۱	عمران و آبادی در زمان شاه عباس
حوادث خراسان ۱۱۲	 ۸۹
فتحعلی شاه در اصفهان ۱۱۳	شاه عباس در مشهد مقدس ۹۰
عباس میرزا در خراسان ۱۱۳	پیاپی رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام
عباس میرزا در سبزوار و سلطان	 ۹۱
میدان ۱۱۴	توسعه صحن رضوی ۹۴
عباس میرزا در مشهد مقدس ۱۱۵	تذهیب گنبد امام رضا علیه السلام ۹۵
عباس میرزا در چناران ۱۱۵	آب چشمه کلاس در مشهد مقدس ۹۶
مشاوران خارجی در اردوی عباس	بنای بقعه خواجه ربیع ۹۶
میرزا ۱۱۶	شاه عباس و ادبیات ۹۷
عباس میرزا در قوچان ۱۱۷	درگذشت شاه عباس ۹۸
بازگشت عباس میرزا به مشهد ۱۱۸	عباس صفوی ثانی ۹۹
بازگشت عباس میرزا به تهران ۱۱۹	حمله اورنگ زیب به ایران ۹۹
سرنوشت خوانین خراسان ۱۱۹	نذر محمد خان در ایران ۱۰۰
بازگشت عباس میرزا به مشهد ۱۲۰	سفیران هند در ایران ۱۰۱
لشکرکشی به هرات ۱۲۰	شاه عباس در مشهد مقدس و قندهار
درگذشت عباس میرزا ۱۲۱	 ۱۰۲
عباس بن محمد عساری ۱۲۲	درگذشت شاه عباس دوم ۱۰۳

- عباس بن محمدرضا قمی ۱۲۳
- تولد شیخ عباس قمی ۱۲۴
- مهاجرت به نجف اشرف ۱۲۴
- دوستی مؤلف ذریعه با حاج شیخ عباس ۱۲۵
- مهاجرت به ایران و مشهد مقدس ۱۲۶
- وفات محدث قمی و آثار او ۱۲۷
- عبدالله در مشهد ۱۲۸
- عبدالباقی متولی ۱۲۸
- عبدالجبار بن حسین ۱۲۹
- عبدالجبار بن علی ۱۲۹
- عبدالجبار بن محمد ۱۲۹
- عبدالجواد اعدادی ۱۲۹
- عبدالجواد ادیب ۱۳۱
- عبدالجواد جودی ۱۳۱
- عبدالجواد خراسانی ۱۳۴
- عبدالجواد مشهدی ۱۳۴
- عبدالجواد رضوی ۱۳۵
- عبدالحسین بروجردی ۱۳۵
- عبدالحسین کرکری ۱۳۶
- عبدالحسین شریفی ۱۳۷
- عبدالحسین طباطبائی ۱۳۸
- عبدالحسین قنودی ۱۳۹
- عبدالحسین مقدم ۱۳۹
- عبدالحسین آگاهی ۱۴۰
- عبدالحسین نصرت ۱۴۱
- عبدالحسین نصیری طوسی ۱۴۵
- عبدالحسین امینی ۱۴۵
- تولد علامه امینی ۱۴۶
- تحصیلات علامه امینی ۱۴۷
- علامه امینی در نجف اشرف ۱۴۷
- تشکیل مجالس وعظ و ارشاد در تبریز ۱۴۸
- مهاجرت به نجف اشرف ۱۴۸
- تألیف الغدير ۱۴۹
- مسافرتهاى علمى او ۱۵۰
- تأسیس کتابخانه امیرالمؤمنین (ع) ۱۵۱
- آثار علامه امینی ۱۵۲
- استادان و مشایخ او ۱۵۴
- علامه امینی در مشهد مقدس ۱۵۵
- آشنائی با علامه امینی ۱۵۵
- مسافرت به نجف اشرف ۱۵۶
- استخراج اعلام و احادیث تاج العروس ۱۵۷
- ترجمه النصایح الکافیه ۱۵۹
- خصوصیات علامه امینی ۱۶۰
- مذاکره با حاج آقا حسین بروجردی ۱۶۰
- داستانی از زهد او ۱۶۱
- داستان او با یک بازرگان ۱۶۲
- ایجاد کتابخانه در قم ۱۶۲
- مبارزه با معاندان ۱۶۴
- درگذشت علامه امینی ۱۶۵

عبدالحسین رضوی..... ۱۶۶	عبدالحق تبادکانی..... ۱۶۶
عبدالحق طوسی..... ۱۶۷	عبدالحمید مترجم..... ۱۶۷
عبدالحمید مولوی..... ۱۶۸	تولد مرحوم مولوی..... ۱۷۰
تحصیلات او..... ۱۷۱	مشاغل مرحوم مولوی..... ۱۷۱
فعالیت‌های فرهنگی او..... ۱۷۲	کارهای فرهنگی او در آستان قدس..... ۱۷۳
موقوفات آستان قدس رضوی..... ۱۷۴	کتابخانه مرحوم مولوی..... ۱۷۷
مولوی و عبدالعظیم ولیان..... ۱۷۸	مولوی و یک سند وقفی..... ۱۷۹
مولوی و حادثه مسجد گوهرشاد..... ۱۸۰	مخالفت با تخریب آثار باستانی..... ۱۸۴
آثار و تألیفات مولوی..... ۱۸۶	پایان زندگی او..... ۱۸۸
عبدالحمید بن محمد..... ۱۸۸	عبدالحی رضوی..... ۱۸۹
عبدالحی نقیب..... ۱۹۰	عبدالحی مشهدی..... ۱۹۱
عبدالخالق طوسی..... ۱۹۱	عبدالخالق مشهدی..... ۱۹۱
عبدالخالق یزدی..... ۱۹۲	عبدالرحمان خان در مشهد..... ۱۹۳
امیر عبدالرحمان خان در مشهد مقدس..... ۱۹۴	حرکت از مشهد به طرف درگز..... ۱۹۶
عبدالرحمان شیرازی..... ۱۹۷	عبدالرحمان مدرس..... ۱۹۸
عبدالرحمان گهواره‌گر..... ۱۹۹	عبدالرحمان جرجانی..... ۲۰۱
عبدالرحمان طوسی..... ۲۰۱	عبدالرحیم بروجردی..... ۲۰۱
عبدالرحیم مشهدی..... ۲۰۲	عبدالرحیم نهاوندی..... ۲۰۲
عبدالرحیم یزدی..... ۲۰۴	عبدالرحیم طبرانی..... ۲۰۴
عبدالرحیم طوسی..... ۲۰۴	عبدالرزاق بغایری..... ۲۰۴
عبدالرزاق خراسانی..... ۲۰۶	عبدالرزاق طوسی..... ۲۰۶
عبدالرضا شهرستانی..... ۲۰۷	عبدالرضا میرزا..... ۲۰۸
عبدالرضا رضوی..... ۲۰۹	عبدالسلام مشهدی..... ۲۱۰
عبدالشکور اشراق..... ۲۱۱	عبدالصمد جبعی..... ۲۱۱
عبدالصمد طوسی..... ۲۱۲	عبدالصمد کشمیری..... ۲۱۲

- عبدالصمد مشهدی..... ۲۱۳
عبدالعالی کرکی..... ۲۱۳
آثار شیخ عبدالعال کرکی..... ۲۱۵
تولد و وفات او..... ۲۱۵
عبدالعزیز..... ۲۱۶
عبدالعزیز طوسی..... ۲۱۶
عبدالعزیز مدرس..... ۲۱۶
عبدالعزیز طباطبائی..... ۲۱۷
تولد و بیت شریف او..... ۲۱۷
تحصیلات او..... ۲۱۸
ارتباط با دو محقق بزرگ..... ۲۱۸
مسافرتهای علمی او..... ۲۱۹
اقامت در مشهد مقدس..... ۲۱۹
مهاجرت به شهر قم..... ۲۲۰
آشنائی نگارنده با او..... ۲۲۱
آثار عبدالعزیز طباطبائی..... ۲۲۲
کتابهای چاپ نشده او..... ۲۲۴
وفات حاج سید عبدالعزیز... ۲۲۴
عبدالعزیز بن ابی نصر..... ۲۲۵
عبدالعزیز بن احمد..... ۲۲۵
عبدالعزیز بن محمد..... ۲۲۵
عبدالعظیم و لیان..... ۲۲۶
اجراء طرح فلکه آستان قدس..... ۲۲۶
ولیان در مشهد مقدس..... ۲۲۷
تخریب بناهای اطراف فلکه... ۲۲۸
عبدالعظیم بن عباس..... ۲۳۱
عبدالعلی اوکتائی..... ۲۳۱
عبدالعلی مشهدی..... ۲۳۲
عبدالعلی نجاتی..... ۲۳۲
عبدالفار خراسانی..... ۲۳۲
عبدالغنی مشهدی..... ۲۳۳
عبدالقادر مشهدی..... ۲۳۳
عبدالقاهر طوسی..... ۲۳۴
عبدالکریم متولی..... ۲۳۴
عبدالکریم هاشمی نژاد..... ۲۳۴
ولادت و اصل او..... ۲۳۵
تحصیلات او..... ۲۳۵
مرحوم هاشمی نژاد در قم..... ۲۳۵
مهاجرت به مشهد مقدس..... ۲۳۶
کانون بحث و انتقاد دینی..... ۲۳۶
مبارزات هاشمی نژاد..... ۲۳۷
آثار و تألیفات او..... ۲۳۸
هاشمی نژاد بعد از انقلاب..... ۲۳۹
شهادت هاشمی نژاد..... ۲۴۰
عبدالکریم بن محمد سمعانی..... ۲۴۱
عبدالکریم بن محمد طوسی..... ۲۴۱
عبدالله اصفهانی..... ۲۴۱
عبدالله بن عیسی اصفهانی..... ۲۴۲
عبدالله برزش آبادی..... ۲۴۳
عبدالله بروجردی..... ۲۴۴
عبدالله هاشمی..... ۲۴۵
عبدالله شوشتری..... ۲۴۵
داستان شهادت او..... ۲۴۶
تألیفات و اجازات او..... ۲۴۷

- عبدالله شوشتری اصفهانی ۲۴۸
- سخنان علماء درباره او ۲۴۸
- عبدالله شوشتری در مشهد مقدس ۲۴۹
- مراجعت به اصفهان ۲۴۹
- مباحثات او با میرداماد ۲۴۹
- وفات او ۲۵۲
- عبدالله خوئی متولی ۲۵۲
- عبدالله حلوائی ۲۵۵
- عبدالله خان ازبک ۲۵۶
- استمداد حاکم مشهد از شاه عباس ۲۵۷
- حرکت شاه عباس به طرف مشهد ۲۵۸
- عبدالله رضوی ۲۵۸
- عبدالله سنیمی ۲۵۹
- عبدالله خان متولی ۲۶۱
- عبدالله خطاط شیرازی ۲۶۲
- عبدالله شیرازی ۲۶۲
- آغاز زندگی او ۲۶۳
- تحصیلات او ۲۶۳
- تبعید به اصفهان ۲۶۴
- در نجف اشرف ۲۶۵
- مراجعت به شیراز ۲۶۵
- شیرازی در قم ۲۶۶
- پیمان شکنی رضاشاه ۲۶۷
- مراجعت به شیراز ۲۶۷
- مسافرت به مشهد مقدس ۲۶۸
- تبعید شیرازی به تهران ۲۶۹
- بازگشت به نجف اشرف ۲۷۰
- مهاجرت به مشهد مقدس ۲۷۱
- سفر به بیت الله الحرام ۲۷۲
- درگذشت او ۲۷۳
- عبدالله طوسی ۲۷۳
- عبدالله قندهاری ۲۷۴
- مقاومت در برابر انگلستان ۲۷۵
- عبدالله قندهاری در نجف ۲۷۶
- عبدالله قزوینی ۲۷۸
- عبدالله کاشانی ۲۷۹
- عبدالله مشهدی ۲۷۹
- عبدالله مشهدی ۲۸۰
- عبدالله بن حمزه ۲۸۱
- آثار و تألیفات او: ۲۸۲
- مشایخ و راویان او ۲۸۲
- عبداللطیف مشهدی ۲۸۳
- عبدالله بن احمد طوسی ۲۸۴
- عبدالله بن حیدر ۲۸۵
- عبدالله متولی ۲۸۵
- عبدالله بن عبدالله ۲۸۶
- عبدالله بن علی ۲۸۶
- عبدالله بن عمر طوسی ۲۸۶
- عبدالله بن محمد طوسی ابواحمد ۲۸۷
- عبدالله بن محمد ابوسعید ۲۸۷
- عبدالله بن محمد ابوالفضل ۲۸۷

- عبدالله بن محمد ابوالقاسم..... ۲۸۷
- عبدالله بن محمد داود..... ۲۸۸
- عبدالله بن محمد فازی..... ۲۸۸
- عبدالله بن محمد طوسی..... ۲۸۹
- عبدالله بن محمد سرکی..... ۲۸۹
- عبدالله بن محمد لبنان..... ۲۸۹
- عبدالله بن محمد..... ۲۹۰
- عبدالله بن محمد غزالی..... ۲۹۰
- عبدالله بن محمدرضا..... ۲۹۰
- عبدالله بن مسعود..... ۲۹۱
- عبدالله جزائری..... ۲۹۱
- تولد و تحصیلات او..... ۲۹۱
- مسافرتهای محلی..... ۲۹۲
- مراجعت به شوشتر..... ۲۹۳
- عبدالله جزائری و نادرشاه..... ۲۹۳
- آثار علمی و تألیفات او..... ۲۹۵
- خصوصیات اخلاقی او..... ۲۹۷
- استفاده از غیر مسلمان..... ۲۹۷
- سید عبدالله در عالم شعر و ادب
- ۲۹۸
- وفات و مدفن او..... ۲۹۸
- عبدالله بن هاشم رادکانی..... ۲۹۹
- عبدالله بن هشام..... ۳۰۰
- عبدالمؤمن خان..... ۳۰۱
- هدیه حاکم مشهد به عبدالمؤمن خان
- ۳۰۲
- قتل فرستادگان حاکم مشهد..... ۳۰۳
- دستور حمله به مشهد مقدس..... ۳۰۴
- بهبودی شاه عباس و فرار
- عبدالمؤمن..... ۳۰۵
- عبدالمؤمن شهرستانی..... ۳۰۶
- عبدالمجید خرم..... ۳۰۶
- عبدالمجید مشهدی..... ۳۰۷
- عبدالمجید مجیدی..... ۳۰۷
- عبدالمجید همدانی..... ۳۰۸
- عبدالمجید شهیدی..... ۳۰۸
- عبدالمالک شادان..... ۳۰۹
- عبدالملک طابرابانی..... ۳۰۹
- عبدالملک رادکانی..... ۳۱۰
- عبدالملک طوسی..... ۳۱۰
- عبدالملک بن محمد..... ۳۱۰
- عبدالملک بن نظام الملک..... ۳۱۰
- عبدالمنان طوسی..... ۳۱۱
- عبدالنبی استرآبادی..... ۳۱۱
- عبدالنبی خوئی..... ۳۱۲
- عبدالنبی مشهدی..... ۳۱۲
- عبدالواجد مشهدی..... ۳۱۳
- عبدالواحد تستری..... ۳۱۴
- عبدالواحد بن فضل..... ۳۱۴
- عبدالوهاب آصف الدوله..... ۳۱۶
- آصف الدوله در خراسان..... ۳۱۷
- کارهای او در مشهد مقدس..... ۳۱۸
- کتابچه موقوفات آستان قدس..... ۳۲۰
- شورش در مشهد مقدس..... ۳۲۱

۳۴۰	عرب مشهدی	۳۲۲	پایان زندگی او
۳۴۱	عربشاه مشهدی	۳۲۳	عبدالوهاب استرآبادی
۳۴۱	عزتی مشهدی	۳۲۳	عبدالوهاب بن محمد
۳۴۲	عزمی مشهدی	۳۲۴	عبدالوهاب اصفهانی
۳۴۲	عزیز الله مشهدی	۳۲۶	عبدالوهاب تهرانی
۳۴۲	عزیز بن نظام الملک	۳۲۷	عبدالوهاب حسینی
۳۴۳	عسکر خان افشار	۳۲۸	عبدالوهاب خادم
۳۴۳	عسکری امام جمعه مشهد	۳۲۸	عبدالوهاب طوسی
۳۴۵	میرزا عسکری شاعر و ادیب	۳۲۹	عبدالوهاب مشهدی
۳۴۵	تألیفات و آثار او	۳۲۹	عبدالوهاب رضوی
۳۴۶	تولد و وفات او	۳۳۰	عبدالوهاب طوسی
۳۴۶	عشرتی اصفهانی	۳۳۰	عبدالوهاب طوسی
۳۴۷	عصمت مشهدی	۳۳۰	عبدالوهاب بن علی
۳۴۷	عطاء الله مشهدی برهان الدین	۳۳۱	عبدالوهاب حسینی
۳۴۸	عطاء الله جمال الدین مشهدی	۳۳۱	عبدالواسع مشهدی
۳۴۹	عطاء الله بن محمود	۳۳۱	عبدالهادی حائری
۳۵۰	عطاء مهاجرانی	۳۳۲	عبید خان ازبک
۳۵۱	علاء الدین طوسی	۳۳۴	حمله به مشهد مقدس
۳۵۲	علاء الدین علی	۳۳۵	عبیدالله مشهدی
۳۵۴	علاء الدین نقیب	۳۳۵	عبیدالله بن محمد
۳۵۴	علاء الملک نقیب	۳۳۵	عتیق منشی
۳۵۴	علاء الملک علوی مشهدی	۳۳۶	عثمان بن حسن طوسی
۳۵۵	علم الهدی	۳۳۶	عثمان بن علی طوسی
۳۵۶	علی متولی	۳۳۷	عثمان بن محمد طوسی
۳۵۶	علی آقا تبریزی	۳۳۷	عثمان بن نظام الملک
۳۵۷	علی آهی		پایان زندگی عثمان بن نظام
۳۵۷	علی احتشام	۳۳۹	الملک

- ۳۷۶ علی اکبر نهاوندی
 ۳۷۷ تألیفات و آثار او
 ۳۷۷ تولد و وفات او
 ۳۷۷ علی اکبر نوقانی
 ۳۸۰ علی باقرزاده
 ۳۸۰ آثار و تألیفات او
 ۳۸۱ علی بزرگ نیا
 ۳۸۱ علی جان عشقی
 ۳۸۲ علی جبعی عاملی
 ۳۸۲ علی حسینی
 ۳۸۲ علی حسینی مشهدی
 ۳۸۳ علی حقیری
 ۳۸۳ علی حمید علوی
 ۳۸۴ علی خواجه طوسی
 ۳۸۴ علی خامنه‌ای
 ۳۸۵ تولد رهبر معظم انقلاب
 ۳۸۵ تحصیلات او
 ۳۸۶ مبارزه با حکومت پهلوی
 ۳۸۶ زندان و تبعید
 حضرت آقای خامنه‌ای در انقلاب
 ۳۸۷
 ۳۸۸ مسافرت‌های رهبر انقلاب
 ۳۸۹ آثار و تألیفات ایشان
 ۳۹۰ علی خان مستوفی
 ۳۹۰ علی خان مدنی
 ۳۹۱ سادات دشتکی
 ۳۹۲ سادات دشتکی در مکه معظمه
 ۳۵۹ دستگیری نواب احتشام
 ۳۶۰ تبعید نواب احتشام
 ۳۶۰ فعالیت‌های او در تهران
 ۳۶۱ علی بن احمد احسانی
 ۳۶۱ علی اشرف
 ۳۶۲ علی اشتیری
 ۳۶۲ علی اصغر امین السلطان
 ۳۶۴ علی اصغر رضوی
 ۳۶۵ علی اصغر طلوعی
 ۳۶۵ علی اصغر فنائی
 ۳۶۶ علی اصغر خراسانی
 ۳۶۶ علی اصغر نقطه
 ۳۶۷ علی اصغر رضوی
 ۳۶۸ علی اعتضاد
 ۳۶۸ علی اکبر ترک
 ۳۶۹ علی اکبر تفنگ ساز
 ۳۶۹ علی اکبر داغستانی
 ۳۷۰ علی اکبر فیاض
 ۳۷۱ آثار علمی او
 ۳۷۱ علی اکبر قوام الملک متولی
 ۳۷۲ علی اکبر گلشن
 ۳۷۲ علی اکبر مدقق
 ۳۷۳ علی اکبر مروج الاسلام
 ۳۷۴ آثار و تألیفات مرحوم مروج
 ۳۷۵ علی اکبر مشهدی
 ۳۷۶ علی اکبر منبت کار
 ۳۷۶ علی اکبر موسوی

جد سید علی خان مدنی در مکه	۴۰۷.....
۳۹۲.....	علی سرخوش
۳۹۲.....	علی خراسانی
۳۹۳.....	علی سیستانی
۳۹۳.....	علی شاه افشار
۳۹۴.....	جنگ بین دو برادر
۳۹۴.....	کشته شدن علی شاه
۳۹۴.....	کارهای علی شاه در مشهد
۳۹۶.....	استرداد موقوفات آستان قدس
۳۹۶.....	طومار علی شاه
مسافرت به ایران و توطن در مشهد	منابع تحقیق در حالات
۳۹۷.....	علی شاه
۳۹۸.....	علی شریعتی
۳۹۹.....	علی شیرنوائی
۴۰۰.....	ولادت و نسب او
۴۰۰.....	تحصیلات امیر علی شیر
۴۰۱.....	علی شیر در مسند وزارت
۴۰۱.....	مقام علمی، ادبی و اجتماعی او
۴۰۳.....	امیر علی شیر و نهج البلاغه
۴۰۳.....	ایجاد مدارس، مساجد، ورباط
۴۰۴.....	آثار او در مشهد مقدس
۴۰۵.....	ایوان امیر علی شیر در صحن کهنه
۴۰۵.....	۴۲۳.....
۴۰۶.....	احداث نهر آب از چشمه کلاس
۴۰۶.....	۴۲۴.....
۴۰۶.....	رباط سنگ بست
۴۰۷.....	موقوفات امیر علی شیر در مشهد

- آثار و تألیفات امیر علی شیر ۴۲۶
 نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکره‌ها ۴۲۷
 وفات امیر علی شیر نوائی ۴۲۹
 بند دوم: ۴۳۱
 علی صیدی تهرانی ۴۳۲
 علی طوسی ۴۳۳
 علی طوسی ۴۳۴
 علی عاملی مشهدی ۴۳۴
 علی فرزلی ۴۳۵
 علی قباد بک ۴۳۵
 علی قلی خان میر پنجه ۴۳۶
 علی قلی خان شاملو ۴۳۶
 علی قلی خان لر ۴۳۷
 علی قلی مصور ۴۳۷
 علی مایانی ۴۳۸
 علی مؤتمن ۴۳۸
 علی مؤید ثابتی ۴۳۹
 علی محمد خان ۴۴۱
 علی محدث ۴۴۱
 علی محمد شیانی ۴۴۳
 علی محمد نجم التولية ۴۴۳
 علی مرادخان ۴۴۳
 علی معتمدی ۴۴۴
 علی مشهدی خطاط ۴۴۴
 علی مشهدی ۴۴۴
 علی کاتب مشهدی ۴۴۴
- علی ملک حاکم طوس ۴۴۵
 علی منصور ۴۴۵
 علی موسوی تقیب ۴۴۶
 علی شوشتری ۴۴۷
 علی نصیرالدین طوسی ۴۴۸
 علی تقی اردبیلی ۴۴۸
 علی تقی شیرازی ۴۴۸
 علی تقی مشهدی ۴۴۸
 علی تقی میرزا قاجار ۴۴۹
 علی تقی رضوی ۴۵۰
 علی نمازی شاهرودی ۴۵۰
 علی واقفی ۴۵۰
 علی یزدی ۴۵۱
 علی رضوی ۴۵۱
 علی بن ابی‌علی ۴۵۲
 علی بن احمد طوسی ۴۵۲
 علی بن احمد تقیب ۴۵۲
 علی بن احمد سهیلی ۴۵۳
 علی بن احمد بن زید ۴۵۳
 علی بن اسماعیل طوسی ۴۵۳
 علی بن حبیب‌الله ۴۵۳
 علی بن حسن طوسی ۴۵۴
 علی بن حسن ۴۵۵
 علی بن حسن موسوی ۴۵۵
 علی بن حسوله ۴۵۶
 علی بن حسین ۴۵۶
 علی بن حسین نوقانی ۴۵۶

۴۶۸..... علی بن محمد عمادالدین	۴۵۷..... علی بن حسین طوسی
۴۶۸..... علی بن مسلم طوسی	۴۵۷..... علی بن حمزه طوسی
۴۶۹..... علی بن موسی طوسی	۴۵۷..... علی بن سلیمان در طوس
۴۶۹..... علی بن ناصر نوقانی	۴۵۸..... علی بن شعیب طوس
۴۷۰..... علی بن نصیرالدین	۴۵۸..... علی بن عبدالجبار
۴۷۱..... علی بن نظام الملک طوسی	۴۵۹..... علی بن عبدالرحمان طوسی
۴۷۳..... فخر الملک و شهاب الملک	۴۵۹..... علی بن عبدالله طوسی
۴۷۳..... عماد رضوی	۴۶۰..... علی بن علی عاملی
۴۷۴..... عمادالدین مشهدی	۴۶۰..... علی بن فتح الله شوشتری
۴۷۵..... عماد شیرازی	۴۶۱..... علی بن فرامرز
۴۷۵..... عماد مشهدی	۴۶۱..... علی بن فضل فارمدی
۴۷۵..... عمر ابردهی	۴۶۲..... علی بن فیاض مشهدی
۴۷۷..... عمر نوقانی	۴۶۲..... علی بن قدامه طوسی
۴۷۷..... عمر بن ابی بکر طوسی	۴۶۲..... علی بن قرچغا در مشهد
۴۷۸..... عمر بن احمد طوسی	۴۶۳..... علی بن محمد طوسی
۴۷۸..... عمر بن اسماعیل طوسی	۴۶۳..... علی بن محمد ابوالحسین
۴۷۸..... عمر بن نظام الملک طوسی	۴۶۳..... علی بن محمد قاضی
۴۷۹..... عمر بن علی نوقانی	۴۶۳..... علی بن محمد تبادکانی
۴۷۹..... عمر بن محمد طوسی	۴۶۴..... علی بن محمد خالیدی
۴۸۰..... عمرو بن عبدالله طوسی	۴۶۴..... علی بن محمد غزالی
۴۸۰..... عنایت الله مشهدی	۴۶۵..... علی بن محمد کارزی
۴۸۰..... عنایت مشهدی	۴۶۵..... علی بن محمد مقری
۴۸۰..... عوض بن محمد مشهدی	۴۶۶..... علی بن محمد موسوی
۴۸۱..... عیسی نیکوکار	۴۶۶..... علی بن محمد کاشانی
۴۸۱..... غازان خان	۴۶۷..... علی بن محمد طوسی
۴۸۲..... غازان خان در طوس	۴۶۸..... علی بن محمد بن سلیمان
۴۸۲..... وفات ارغون خان	۴۶۸..... علی بن محمد مقری

- کشته شدن سعدالدوله یهودی. ۴۸۳
- تشریف غازان خان به دین اسلام ۴۸۳
- جلوس بر تخت سلطنت ۴۸۵
- خدمات او به علویان ۴۸۶
- نصایح غازان خان ۴۸۷
- آوردن آب جاری به کربلای معلی
- ۴۸۸
- غازان خان و مشهد مقدس رضوی
- ۴۸۸
- بناء شنب غازان در تبریز ۴۸۹
- وقفنامه غازان خان ۴۹۰
- شروط وقفنامه ۴۹۱
- درگذشت غازان خان ۴۹۳
- گنبد غازان خان در تبریز ۴۹۴
- غانم مشهدی ۴۹۵
- غانم طوسی ۴۹۵
- غزالی چنک مشهدی ۴۹۶
- غزالی طوسی ۴۹۷
- غزالی مشهدی ۴۹۷
- غلام حسین اشرفی ۵۰۰
- غلام حسین برزگر ۵۰۱
- غلام حسین تبریزی ۵۰۱
- آغاز زندگی او ۵۰۲
- تحصیلات او ۵۰۲
- مسافرت به نجف اشرف ۵۰۳
- مراجعت به تبریز ۵۰۳
- تأسیس مجله دینی ۵۰۴
- مبارزه با رضاشاه ۵۰۴
- مهاجرت به مشهد مقدس ۵۰۵
- در مسند خطابه و تدریس ۵۰۵
- تألیفات و آثار او ۵۰۶
- درگذشت او ۵۰۷
- غلام حسین مشهدی ۵۰۷
- غلام حسین غفاری ۵۰۸
- غلام حسین کیمیا قلم ۵۰۸
- غلام حسین مشهدی ۵۰۹
- غلام حسین محامی ۵۰۹
- غلام حسین یوسفی ۵۱۰
- غلامرضا آذر ۵۱۲
- غلامرضا ریاضی ۵۱۳
- غلامرضا سهامی ۵۱۴
- غلامرضا قدسی ۵۱۴
- غلامرضا شیشه گر ۵۱۷
- غلامرضا صدیق ۵۱۷
- غلامرضا طبسی ۵۱۸
- غلامرضا یزدی ۵۱۸
- غیاث الدین افضل ۵۱۸
- غیاث الدین مذهب ۵۱۹
- غیاث الدین مشهدی ۵۱۹
- غیاث الدین تقیب ۵۱۹
- غیاث الدین غوری ۵۲۱
- غیاث الدین در مشهد مقدس ۵۲۱
- غیاث الدین موسوی ۵۲۲
- فائق خادم ۵۲۲

ارتباطات خارجی فتحعلی شاه	درگیری فائق با امیر نوح سامانی
۵۴۱	۵۲۳
فتحعلی شاه در خراسان	بازگشت امیر نوح به بخارا
۵۴۲	۵۲۴
درب ضریح مقدس	جنگ مجدد فائق با امیر نوح
۵۴۳	۵۲۴
اولاد و فرزندان او	جنگ فائق با سبکتکین
۵۴۴	۵۲۵
درگذشت فتحعلی شاه	فائق در طوس
۵۴۴	۵۲۶
فتح الله پاکروان	فائق در سمرقند
۵۴۶	۵۲۷
پاکروان در مشهد مقدس	فائق در بخارا
۵۴۶	۵۲۷
آغاز کشف حجاب در مشهد	سرانجام فائق الخاصه
۵۴۷	۵۲۸
آمادگی پاکروان برای کشف حجاب	فاطمه مشهدی
۵۴۸	۵۲۹
حادثه مسجد گوهرشاد	کشته شدن شیر سمرقندی
۵۴۹	۵۳۰
شدت عمل پاکروان	فتاوی مشهدی
۵۵۱	۵۳۰
بخشنامه معارف خراسان	فتحعلی خان صاحب دیوان
۵۵۲	۵۳۱
تبعید علماء و وعاظ مشهد مقدس	فتحعلی خان قاجار
۵۵۳	۵۳۱
پاکروان و آستان قدس رضوی	جنگ فتحعلی خان با شکریگ
۵۵۴	۵۳۳
پاکروان و شهریور ۱۳۲۰	فتحعلی خان در اصفهان
۵۵۶	۵۳۳
فتح الله خان در مشهد	فتحعلی خان قاجار در مشهد
۵۵۹	۵۳۴
فتح الله مشهدی	فتحعلی خان قاجار و نادر
۵۶۰	۵۳۴
فخرالدین تبریزی	کشته شدن فتحعلی خان قاجار
۵۶۰	۵۳۵
فخرالدین ترکستانی	فتحعلی شاه قاجار
۵۶۰	۵۳۶
فخرالدین رازی در مشهد	فتحعلی شاه در شیراز
۵۶۱	۵۳۷
فخرالدین شادمان	ولیعهدی فتحعلی شاه
۵۶۱	۵۳۷
فخرالدین مشهدی	سلطنت فتحعلی شاه
۵۶۴	۵۳۸
فخرالدین نورستانی	حوادث داخلی زمان فتحعلی شاه
۵۶۴	۵۳۹
فرامرز بن علی	حوادث خارجی عصر او
۵۶۵	۵۴۰

- ۵۸۶ طبرسی در سبزواری
 گفته‌های علمای رجال درباره او
 ۵۸۷
 ۵۸۹ تألیفات و آثار علمی او
 ۵۹۲ طبرسی و صحیفه الرضا علیه السلام
 ۵۹۳ مشایخ و استادان او
 ۵۹۴ راویان و شاگردان او
 ۵۹۴ پایان زندگی طبرسی
 ۵۹۶ فضل بن ربیع
 ۵۹۷ فضل بن روزبهان
 ۵۹۸ خاندان فضل بن روزبهان
 ۵۹۹ فضل بن روزبهان
 ۵۹۹ تحصیلات او
 ۶۰۰ در مصر و حرمین شریفین
 ۶۰۰ در بار سلاطین
 ۶۰۱ فضل بن روزبهان و صفویه
 ۶۰۲ فضل بن روزبهان در مهنته
 ۶۰۲ فضل بن روزبهان در کلات
 ۶۰۳ فضل بن روزبهان در مشهد
 ۶۰۴ قصیده در مدح امام رضا علیه السلام
 ۶۰۶ حدیث سلسله الذهب
 ۶۰۷ فضل بن روزبهان در طابران
 ۶۰۸ آثار فضل بن روزبهان
 ۶۰۹ درگذشت او
 ۶۱۱ فهرست مطالب
- ۵۶۷ فرج الله خان افشار
 ۵۶۷ فرج الله فراهانی خادم
 ۵۶۷ فرج الله مشهدی
 ۵۶۸ فرج بن عبدالله
 ۵۶۸ فردی مشهدی
 ۵۶۹ فریدون کرجی
 ۵۶۹ فریدون مشهدی
 ۵۷۱ فریدون میرزا
 ۵۷۲ فریدون مزده
 ۵۷۳ فضائی اصفهانی
 ۵۷۴ مهاجرت به اصفهان
 ۵۷۴ تحصیل در دانشگاه
 ۵۷۵ تشکیل کلاس خوشنویسی
 ۵۷۵ آثار مرحوم فضائی
 ۵۷۶ درگذشت او
 ۵۷۷ فضل الله بدایع نگار
 ۵۷۹ فضل الله رادکانی
 ۵۷۹ فضل الله عذار
 ۵۸۰ فضل الله مشهدی
 ۵۸۰ فضل الله وزیر نظام
 ۵۸۰ وزیر نظام در مشهد مقدس
 ۵۸۲ فضل بن حسن طوسی
 ۵۸۳ فضل بن حسن طبرسی
 ۵۸۳ زادگاه امین الدین طبرسی
 ۵۸۵ تولد طبرسی و تحصیلات او
 ۵۸۶ طبرسی در مشهد مقدس

فهرست اشخاص

- | | |
|---------------------------------------|----------------------------------|
| آتا ترک، ۵۴۶ | ابا قا خان، ۴۸۴ |
| آخوند ملا عبد الواحد، ۳۱۴ | ابا قا خان بن هلاکو، ۳۵۱ |
| آخوند ملا محمد، ۲۹۶ | ابراهیم بگ، ۲۵۶، ۲۵۷ |
| آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ۳۷۸، ۵۵۳ | ابراهیم بن علی بن عبد العال، ۲۴۸ |
| آخوند مولانا علی بن علی، ۲۹۶ | ابراهیم بن محمد جوینی، ۲۸۶، ۳۳۷ |
| آزاد خان افغان، ۲۹۷ | ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۸ |
| آصف الدوله، ۱۶۶، ۲۵۳، ۳۱۶، ۳۱۷ | ابراهیم ثقفی، ۲۸۷ |
| ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳ | ابراهیم خان، ۸۴، ۴۱۰، ۴۱۱ |
| آغا محمد خان، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰ | ابراهیم خراسانی رضوی، ۲۱ |
| آقا ابراهیم شیخ الاسلام، ۲۱۲ | ابراهیم دشتکی، ۳۹۱ |
| آقا بزرگ حکیم، ۵۱۰، ۴۴۲ | ابراهیم میرزا صفوی، ۳۹۱ |
| آقا حسین ملک، ۱۳۶ | ابراهیم یزدی، ۵۱۸ |
| آقا سید علی خراسانی، ۴۵۱ | ابن ابی الحديد، ۴۶۷ |
| آقا شیخ تقی، ۵۴۸ | ابن ابی جمهور احسائی، ۴۹۵ |
| آقا محمد پیش کس نویس، ۳۴۶ | ابن ابی حاتم رازی، ۳۰۰ |
| آقا محمد خان، ۳۷ | ابن ابی داود، ۴۶۳ |
| آقا میرزا محمد آقا زاده، ۴۴۲ | ابن اثیر، ۲۷، ۲۰۷، ۳۳۸، ۴۴۶، ۴۹۶ |
| آقا وجیه سیف الملک، ۳۲۲ | ۵۲۹ |
| | ابن اثیر جزری، ۲۶، ۴۷۸، ۵۶۶، ۵۹۷ |

- ابن ادریس، ۵۶۵
ابن اعرابی، ۴۵۹
ابن بابویه، ۵۹۰
ابن تغری بردی، ۲۲۶، ۲۸۴، ۴۵۹
ابن جوزی، ۴۷۸
ابن حاجب، ۲۲۶، ۵۶۴
ابن حاجب مالکی، ۲۱۶
ابن حبیب، ۲۲۶
ابن خلکان، ۲۸۴، ۴۵۹
ابن دمیر خان، ۴۶۶
ابن شهر آشوب، ۴۷۷، ۵۸۴، ۵۸۷
۵۸۹
ابن عساکر، ۲۲۳، ۲۸۸، ۳۰۹، ۳۳۷
۴۵۹، ۴۷۹
ابن عساکر دمشقی، ۲۳۴، ۲۸۸
ابن قصیه، ۴۶۴
ابن لبان شافعی، ۲۸۹
ابن مالک، ۲۷۸
ابن وردی، ۴۷۲
ابو احمد یوسف بن ابی النضر، ۳۰۹
ابو اسحاق ثعلبی، ۱۲۲
ابو اسحاق ثعلبی، ۱۲۳، ۲۰۴، ۴۵۸
ابو اسحاق شیرازی، ۳۱۵
ابوبکر احمد بن علی شیرازی، ۴۷۹
ابوبکر بن اسحاق بن خزیمه، ۴۶۷
ابوبکر بن عبدالرحمان صابونی، ۵۸۲
ابوبکر سمعانی، ۲۸۸
ابوبکر عبدالله بن محمد فازی، ۲۸۸
۳۰۹
ابوبکر عبدالواحد بن فضل فارمدی،
۳۱۵
ابوبکر محمد بن ابی الهیثم، ۴۶۱
ابوبکر نیشابوری، ۲۰۱
ابوتراب عمرو بن عبدالله بن هارون
طوسی، ۴۸۰
ابوتراب مراغی، ۵۸۲
ابوجعفر صدوق، ۷۷
ابوجعفر طبری، ۴۶۸
ابوجعفر طوسی، ۱۲۹
ابوحامد غزالی، ۳۵۲، ۴۶۴
ابوحامد غزالی طوسی، ۴۶۴
ابوحامد محمد غزالی طوسی، ۲۹۰
ابوالرضا راوندی، ۲۸۲
ابوسعید حسن بن عبدالله، ۴۷۹
ابوسعید سمعانی، ۱۲۲، ۲۸۸، ۲۸۹
۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۳۶، ۴۵۲
۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۵
۴۶۹، ۴۷۹، ۵۹۳
ابوسعید ابوالخیر، ۳۰۹، ۴۸۹، ۶۰۲
ابوسعید علی، ۳۹۱
ابوسعید فرخزادی، ۱۲۲
ابوشجاع شیرویه بن شهردار، ۴۵۲
ابوصالح سلطان ترشیزی، ۲۹۶
ابوطالب رضوی، ۳۵۴

- ابوطالب کلیم، ۳۵، ۳۸
 ابوطاهر، ۴۷۸
 ابوطاهر اسفرائنی، ۴۷۸
 ابوعباس احمد بن بکر بغوی، ۲۸۷
 ابو عبدالله احمد نقیب، ۴۵۲
 ابو عبدالله حسام الدین حسین بن حیدر، ۲۴۴
 ابو عبدالله علی بن ابی علی نقاش طبرانی، ۴۵۲
 ابو عبدالله محمد بن حسن، ۳۱۵
 ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی، ۲۸۷
 ابو عثمان سعید بن عثمان خیاط، ۲۸۹
 ابوعلی، ۵۲۵
 ابوعلی حسن بن محمد طوسی، ۵۹۳
 ابوعلی سیمجور، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸
 ابوعلی طبرسی، ۵۸۷
 ابوعلی فارمذی، ۴۷۸
 ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ۵۸۸، ۵۸۹
 ابوعلی محمد بن اسماعیل، ۴۷۸
 ابوعلی محمد بن سعید، ۳۱۵
 ابوالبرکات، ۴۵۶
 ابوالبرکات علی بن حسین، ۴۵۶
 ابوالحرث بن احمد فریغونی، ۵۲۳
 ابوالحسن، ۴۵۱
 ابوالحسن احمد بن محمد طبرسی، ۵۸۴
 ابوالحسن بن غزال، ۴۵۴
 ابوالحسن تاناشاه، ۳۹۵، ۳۹۶
 ابوالحسن علی بن ابی الکریم شیانی جزری، ۲۸۴
 ابوالحسن علی بن حسن طوسی، ۴۵۴
 ابوالحسن علی بن حسین، ۳۳۶
 ابوالحسن علی بن حسین بن محمد نوقانی، ۴۵۶
 ابوالحسن علی بن حسین صوفی، ۴۵۷، ۴۷۰
 ابوالحسن علی بن سلیمان فرغلیظی اندلسی، ۴۵۸
 ابوالحسن علی بن عبدالله طوسی، ۴۵۹
 ابوالحسن علی بن محمد بن اسماعیل، ۴۶۷
 ابوالحسن علی بن محمد فقیه طوسی، ۴۶۳
 ابوالحسن علی بن محمد کارزی طوسی، ۴۶۵
 ابوالحسن علی بن ناصر بن محمد نوقانی، ۴۶۹
 ابوالحسین عبدالرحیم، ۲۰۴
 ابوالخیر فضل الله بن روزبهان، ۵۹۹
 ابوالخیر قزوینی، ۲۲۳
 ابوالخیر محمد بن موسی، ۳۱۵
 ابوالفتح عامر بن فیاض جزائری، ۲۴۸

- ابوالفتح علی بن فیاض مشهدی، ۴۶۲
 ابوالفتیان عمر بن عبدالکریم، ۳۱۰
 ابوالفرج اصفهانی، ۴۶۹
 ابوالفرج بن جوزی، ۲۰۷، ۳۰۰، ۳۳۶، ۳۳۹
 ابوالفضل اسماعیل بن محمد، ۲۸۸
 ابوالفضل بیهقی، ۳۷۱، ۴۰۰
 ابوالفضل عبدالله، ۲۸۴، ۲۸۵
 ابوالفضل عبدالملک ابی بشر مقری
 طاہرانی، ۲۸۸، ۳۰۹
 ابوالفلاح حنبلی، ۲۲۵
 ابوالقاسم، ۵۲۸
 ابوالقاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی، ۴۵۷
 ابوالقاسم بابر، ۴۱۷
 ابوالقاسم بابر میرزا، ۴۱۷
 ابوالقاسم خان قرائی، ۳۱۷، ۳۲۱
 ابوالقاسم سهمی، ۲۰۱، ۴۶۳، ۴۶۹
 ابوالقاسم سیمجور، ۵۲۸
 ابوالقاسم عثمان بن علی جرموکی، ۳۳۶
 ابوالقاسم علی بن احمد، ۳۱۵، ۴۵۲
 ابوالقاسم فضل بن محمد زجاجی، ۴۷۹
 ابوالقاسم کرکانی، ۳۱۵
 ابوالمحاسن عبدالرزاق بن عبدالله، ۲۰۷
 ابوالمحاسن علی بن فضل، ۴۶۱
 ابوالمحاسن علی بن فضل فارمدی، ۴۶۱
 ابوالمحاسن عمر بن احمد جرموکی، ۴۷۸
 ابوالمظفر سمعانی، ۲۰۶
 ابوالمعالی جوینی، ۲۰۶
 ابوالمعالی عبدالرزاق بن عبدالله بن اسحاق طوسی، ۲۰۶
 ابوالمعالی هبة الله بن حسن، ۴۷۹
 ابومحمد اصفهانی، ۲۸۹
 ابومحمد باقی، ۴۷۸
 ابومحمد جعفر بن احمد سراج فارسی، ۲۳۴
 ابومحمد ضیاءالدین، ۲۸۶
 ابو محمد علی بن عنایت الله، ۲۴۸
 ابومحمد وزان، ۴۶۹
 ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، ۵۸۴
 ابومنصور طوسی، ۲۴۱
 ابومنصور محمد بن احمد عارف، ۳۳۷
 ابویعلی خلیلی، ۳۳۰
 اتابک اعظم، ۳۶۲
 احمد اردبیلی، ۲۵۱
 احمد بن ابی طاهر، ۴۵۹
 احمد بن حسین بیهقی، ۴۵۸
 احمد بن حنبل، ۲۲۳، ۴۶۹
 احمد بن خلف، ۳۱۵
 احمد بن سلمه نیشابوری، ۳۰۰
 احمد بن سیار، ۲۹۹

- احمد بن عبدالله جویباری، ۴۸۰
 احمد بن عبدالله فازی صوفی، ۲۸۸
 احمد بن عبدالله هروی، ۴۸۰
 احمد بن محمد بن بکیر، ۴۶۲
 احمد بن موسی، ۳۹۹، ۵۹۲
 احمد جلیلی، ۳۷
 احمدشاه، ۱۶، ۷۵، ۵۰۸
 احمدعلی میرزا، ۱۱۵
 احمدعلی میرزا حاکم خراسان، ۱۱۴
 احمد کمالپور، ۵۱۵
 احمد مولوی، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۵، ۴۴۳
 احمد میرزا، ۱۲۰
 اختر طوسی، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۳۶۵
 ادیب الممالک فراهانی، ۲۰۹
 ادیب بجنوردی، ۵۱۳، ۵۵۲
 ادیب هروی، ۸، ۲۱، ۱۶۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۵۴۷، ۵۵۲
 ارسلان بگ، ۱۰۱
 ارسلان جاذب حاکم طوس، ۴۲۵
 ارغون، ۴۴۵
 ارغون خان، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴
 ارغون شاه، ۴۸۱
 استاد علی اکبر، ۳۶۹
 استاد غلامرضا شیشه گر، ۵۱۷
 اسحاق بک، ۴۹۷
 اسدی، ۱۸۱
 اسفندیار بک، ۲۹۵
 اسکندربک ترکمان، ۵۶، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۵۱
 اسلام خان، ۲۱۰
 اسماعیل بن ابراهیم، ۲۸۶
 اسماعیل بن صبیح، ۵۹۷
 اسماعیل بن محسن خطیب، ۴۴۷
 اسماعیل پاشا، ۲۸۵، ۲۸۹
 اسماعیل ترشیزی، ۸
 اصیل الدین، ۱۶۷، ۴۷۱
 اعتضاد السلطنه، ۳۱۶
 اعتماد السلطنه، ۱۳۴، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۲، ۲۷۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۶۳، ۴۴۳، ۴۴۸
 افضل الدین، ۵۹۹
 اکبر پادشاه، ۳۷۶، ۴۹۷، ۴۹۸
 اکبرشاه، ۳۶۶، ۵۰۰
 الله قلی خان، ۵۷۱
 الله وردی خان حاکم فارس، ۳۴۱
 الله یار خان، ۱۹۶
 الله یار خان آصف الدوله، ۲۵۳
 امام ابوعلی فارمدی، ۳۱۵
 امام الحرمین جوینی، ۲۰۷
 امام امین الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ۵۸۷
 امام ثامن ضامن علیا، ۹۴، و مکرر
 امام جمعه تهران، ۳۸۷

- امام حسن علیه السلام، ۳۸۹
 امام حسن عسکری علیه السلام، ۲۷۵
 امام حسین علیه السلام، ۱۳۱، ۱۵۳، ۲۰۷، ۲۲۳، ۳۰۹، ۳۸۳، ۴۶۹، ۵۳۱، ۵۷۳
 امام خمینی، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۵۰۶
 امام زاده اسماعیل، ۲۵۲
 امام زاده حسین، ۹۸، ۵۹۲
 امام صادق علیه السلام، ۳۸۹
 امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۲۴، ۴۳۳، ۵۲۰ و مکرر
 امام غزالی، ۵۶۵
 امام محمد باقر علیه السلام، ۴۶۹
 امام محمد تقی جواد علیه السلام، ۲۴۰
 امام مسقط، ۶۳
 امام هشتم علیه السلام، ۱۹۵، ۳۱۷، ۴۰۴ و مکرر
 امت خان، ۸۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴
 امیر ارغون، ۴۴۵
 امیر بخارا، ۵۲۳
 امیر برهان الدین عطاء الله، ۳۴۸
 امیر تیمور، ۳۸۴
 امیر جهانشاه، ۲۷۳
 امیر جینقای، ۵۲۹
 امیر حسینی، ۵۷۹
 امیر دوست محمد خان، ۱۹۴، ۲۷۶
 امیر سبکتکین، ۵۲۵، ۵۲۶
 امیر سید عبدالله برزش آبادی، ۲۴۴
 امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی، ۴۳۰
 امیر صدرالدین محمد، ۳۹۸
 امیر عبدالاله، ۱۲۸
 امیر عبدالرحمان خان، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷
 امیر عطاء الله، ۳۴۸
 امیر علاء الملک، ۳۵۴، ۵۲۰
 امیر علی بک، ۲۰۰
 امیر علی شیر، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۲۱۳، ۳۰۴، ۴۱۷، ۵۱۹
 امیر علی شیر نوائی، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۹
 امیر غلام حسین برزگر، ۵۰۱
 امیر غیاث الدین منصور، ۳۹۸
 امیر غیب بک، ۳۲۷
 امیر فیض الله تفرشی، ۴۵۵
 امیر کبیر، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۵۸۰
 امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۷۸، ۴۲۱، ۴۴۴، ۵۲۱، ۵۶۱، ۵۹۰
 امیر المؤمنین علی، ۱۵۱، ۴۸۶، ۴۸۹
 امیر محمد افضل خان، ۱۹۳
 امیر مسعود، ۳۰، ۴۰۰

- امیر مصطفی تفرشی، ۲۴۸، ۲۴۹
 امیر نظام الدین علی شیر، ۴۲۷، ۴۲۸
 امیر نوح، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷
 امیر نوح سامانی، ۵۲۳، ۵۲۵
 امیر نوروز، ۴۸۳
 امیر وجیه الدین سریدار، ۳۰
 امین الاسلام طبرسی، ۵۹۳، ۵۹۵
 امین الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ۵۸۳، ۵۸۸
 امین الدین طبرسی، ۵۸۹
 امین الدین فضل بن حسن طبرسی، ۵۸۶
 امین السلطان، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
 امین الملک، ۳۶۲
 امینی، ۲۱۹
 اوحذی، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۳۴۲
 اورنگ زیب، ۳۸، ۹۹، ۱۰۰، ۳۹۶
 اوکتای قاآن قاجار، ۲۰۸
 اولیاء الله آملی، ۲۹، ۵۲۱
 ایرج مطبوعی، ۵۵۹
 ایلک خان، ۵۲۷
 ایوب بن جابر، ۴۶۲
 بابا خان، ۵۳۶، ۵۳۹
 بابا رکن الدین، ۴۰۷
 بابا یوسف شاطر، ۵۳۸
 بابک، ۴۹۶
 باقرزاده، ۳۸۰
 باقی یوز، ۱۰۰
 بایزید بسطامی، ۲۴۸
 بایقرا میرزا، ۴۱۷
 بحر العلوم، ۳۶۵
 بحر العلوم قزوینی، ۳۵۹
 بدایع نگار، ۵۷۸
 بدرالدین بیهقی، ۳۵۱، ۳۵۲
 بدرالدین عاملی، ۴۸۰
 براء بن عازب، ۴۶۱
 برزالی، ۲۲۶، ۲۸۶
 برقانی، ۳۳۶
 برکیارق، ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۷۲
 بغراخان، ۵۲۴
 بغوی، ۳۳۶، ۴۶۳
 بکتوزن، ۵۲۷، ۵۲۸
 بلال مؤذن، ۴۰۷
 بلکاتکین، ۴۰۱
 بمانعلی، ۵۱۷
 بوسعید بوالخیر، ۶۰۲
 بهاء الدین عاملی، ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۱۱
 ۲۱۵، ۲۳۱، ۳۷۹، ۴۴۶
 بهاء الدین عمر ابردهی، ۴۷۵، ۴۷۶
 بهلول، ۴۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۵۸
 ۳۵۹، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰
 بهلول خراسانی، ۱۸۰
 بیهقی، ۳۷۱، ۵۲۹، ۵۹۳
 پاکروان، ۴۴۵، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷

- بهلوان محمد، ۴۲۶
 پیامبر گرامی اسلام، ۴۶۷ و مکرر
 پیر بوداق، ۲۷۳
 تاج الاسلام سمعانی، ۱۲۳، و مکرر
 تاج الدین حسن، ۲۵۱
 تاج الدین حسین بن شمس الدین
 صاعدی، ۲۴۸
 تاج الدین حسینی، ۲۸۲
 تاج الملک، ۳۳۸، ۳۳۹
 ترکان خاتون، ۳۳۸
 تفرشی، ۵۸۷
 تقی اوحدی، ۶، ۵۴، ۹۹، ۳۴۱، ۳۶۵
 ۵۶۸، ۵۶۹
 تقی صوفی قزوینی، ۴۶۲
 تیمورتاش، ۲۶۷
 ثعالبی، ۴۵۶
 ثقة الاسلام، ۳۰۸
 جاحظ، ۷۴
 جاراالله زمخشری، ۵۸۸
 جالینوس، ۵۸۴
 جامی، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۵۶۴
 جریر بن عبدالحمید، ۴۶۸
 جزری، ۴۶۸
 جعفر بن خالد، ۴۶۴
 جعفرقلی خان، ۱۱۸، ۵۳۷
 جلال الدین اکبر، ۸۹، ۳۷۶، ۵۰۰
 جلال یزدی منجم، ۹۲
 جمال اردستانی، ۵۹۹
 جمال الدین، ۱۲۹
 جمال الدین دشتکی، ۲۳۳
 جمال الدین روزبهان بن فضل الله
 خنجی، ۵۹۸
 جمال الدین عطاء الله مشهدی، ۳۴۸
 جمال الدین علی بن احمد بن محمد
 حسینی، ۳۶۱
 جمال الدین علی بن عبدالجبار بن محمد
 طوسی، ۴۵۸
 جمال الدین فرامرز بن علی جرجانی،
 ۵۶۶
 جمال الملوک عمر بن نظام الملک،
 ۴۷۹
 جمال حنبلی، ۴۶۴
 جماهیر بن احمد بن زملکانی، ۴۶۸
 جودی، ۱۳۱، ۵۱۵
 جهانگیر، ۳۵، ۲۱۰
 جهانگیر میرزا، ۱۲۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۵۴۵
 چنگیزخان، ۲۸، ۲۳۲، ۳۳۲
 حاج آقا حسن طباطبائی قمی، ۳۸۶
 حاج آقا حسین بروجردی، ۱۶۰، ۱۶۱
 ۵۰۶، ۲۳۶
 حاج آقا حسین طباطبائی قمی، ۲۶۸
 حاج آقا حسین قمی، ۱۵۵، ۵۵۳
 حاج آقا مهدی، ۵۵۳
 حاج ابراهیم خان شیرازی، ۳۷۲

- حاج اسماعیل، ۳۴۶
 حاج حسین نخجوانی، ۴۳۰
 حاج خلیفه، ۲۸۵
 حاج سید ابراهیم رضوی، ۱۶۸، ۱۴
 حاج سید ابوالحسن، ۲۷۰
 حاج سید ابوالحسن انگچی، ۵۰۲
 حاج سید ابوالقاسم خوئی، ۲۱۸
 حاج سید جواد خامنه‌ای، ۳۸۵
 حاج سید حسن ابطحی، ۲۳۶
 حاج سید عبدالاعلی سبزواری، ۲۱۸
 حاج سید عبدالباقی، ۲۶۶
 حاج سید عبدالرضا حسینی
 شهرستانی، ۲۰۷
 حاج سید عبدالعزیز طباطبائی، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۸۱
 حاج سنید عبدالله، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷،
 ۲۷۰
 حاج سید عبدالله شیرازی، ۲۶۳، ۲۶۵،
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳
 حاج سید علی خامنه‌ای، ۳۸۴، ۳۸۶،
 ۳۸۸
 حاج سید محمد سبزواری، ۲۸۰
 حاج سید محمد عصار تهرانی، ۳۵۵
 حاج سید محمدکاظم یزدی، ۲۱۸،
 ۵۰۳
 حاج سید محمدهادی میلانی، ۱۸۸،
 ۲۰۸، ۲۳۶، ۳۸۶
 حاج سید مهدی شهید، ۳۰۹
 حاج سید هاشم نجف آبادی، ۳۸۵
 حاج سید یونس اردبیلی، ۲۶۹
 حاج شیخ احمد محدث، ۴۴۲
 حاج شیخ حبیب الله فضائلی، ۵۷۳
 حاج شیخ حسن برسی، ۴۴۱
 حاج شیخ حسن پائین خیابانی، ۴۴۱
 حاج شیخ حسنعلی اصفهانی، ۱۷۱
 حاج شیخ ضیاءالدین عراقی، ۲۶۵
 حاج شیخ عباس، ۱۲۶، ۵۸۹
 حاج شیخ عباس قمی، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۷
 حاج شیخ عبدالحسین امینی، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲،
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۲۱۹
 حاج شیخ عبدالعلی، ۴۴۱
 حاج شیخ علی اکبر مدقق، ۳۷۳
 حاج شیخ علی اکبر نوقانی، ۳۷۸، ۳۷۹
 حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، ۳۷۶،
 ۳۷۷
 حاج شیخ علی محدث، ۴۴۱، ۴۴۲
 حاج شیخ علی نمازی، ۴۵۰
 حاج شیخ غلام حسین، ۵۰۳، ۵۰۴،
 ۵۰۵، ۵۰۶
 حاج شیخ غلام حسین تبریزی، ۵۰۱،
 ۵۰۴
 حاج شیخ مجتبی قزوینی، ۱۷۱، ۲۳۶

- حاج شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری،
 ۱۴۴
 حاج شیخ محمد تقی مجتهدزاده، ۵۰۷
 حاج شیخ محمد حسین نائینی، ۲۶۵
 حاج شیخ محمد رحیم بروجردی،
 ۲۰۲، ۱۲۸
 حاج شیخ محمد رضا ثامنی، ۲۶۴
 حاج شیخ محمد طاهانجف، ۳۷۷
 حاج شیخ محمد علی، ۵۰۸
 حاج شیخ محمود حلبی، ۷۲
 حاج شیخ مهدی واعظ، ۲۶۹
 حاج شیخ میرزا علی اکبر نوقانی، ۳۸۰
 حاج عبدالحسین بن حاج کلب علی،
 ۱۳۶
 حاج علی اصغر چراغچی، ۶۷
 حاج علی اصغر خواجه، ۱۲۱
 حاج علی اصغر عابدزاده، ۷۳
 حاج علی اکبر باقرزاده، ۳۸۰
 حاج علی قلی، ۴۳۷
 حاج عین علی فروشانی، ۳۴۶
 حاج غلام حسین زرگر، ۷۹
 حاج غلامرضا آذر حقیقی، ۵۱۲
 حاج کلب علی کلاتی، ۳۷۸
 حاج محمد جان قدسی، ۴۵۰، ۵۱۶
 حاج محمدجان قدسی مشهدی، ۳۸
 حاج محمد حسین خان، ۳۱۶
 حاج محمدخان، ۳۴۶
 حاج محمد خوشانی، ۴۷۴
 حاج محمد علی فاضل، ۱۴۱
 حاج ملا عبد الجواد اعدادی، ۱۳۰
 حاج ملا عبدالله قندهاری، ۲۷۴
 حاج ملا غلام حسین، ۱۴۱
 حاج ملاهادی سبزواری، ۵۰۸
 حاج میرزا آغاسی، ۲۵۲، ۲۵۳
 حاج میرزا آغاسی صدر اعظم، ۲۵۳
 حاج میرزا جعفر، ۱۱، ۱۷
 حاج میرزا حبیب، ۱۴۱، ۴۵۳، ۵۰۸
 حاج میرزا حبیب مجتهد، ۴۵۳
 حاج میرزا حسن، ۴۰۶
 حاج میرزا حسن فسائی، ۵۶، ۱۰۲
 ۱۰۳، ۲۶۱، ۳۷۲، ۳۹۶، ۳۹۷
 ۴۰۰، ۴۱۴، ۵۴۵
 حاج میرزا حسین نوری، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۵۸۵، ۵۸۸
 حاج میرزا حسین نوری طبرسی، ۵۸۵
 حاج میرزا رضا مؤتمن السلطنه، ۵۴۳
 حاج میرزا عبد الجواد، ۱۳۴، ۱۷۰
 حاج میرزا عبد الشکور، ۲۱۱
 حاج میرزا عبدالله، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵
 ۲۶۱، ۲۸۰
 حاج میرزا عبدالله خوئی، ۲۵۲، ۲۵۳
 ۲۵۵
 حاج میرزا عبدالمجید، ۳۰۸
 حاج میرزا عسکری، ۳۴۴، ۳۴۵

- حاج میرزا علی، ۴۵۳
 حاج میرزا علی اکبر قوام الملک
 شیرازی، ۵۳۱
 حاج میرزا علی اکبر نوقانی، ۳۷۸، ۱۷۱
 حاج میرزا علی محمد نجم التولیه، ۱۷۰
 حاج میرزا علی خان مستوفی، ۳۹۰
 حاج میرزا مسیح تهرانی، ۱۹۸
 حاج میرزا موسی، ۳۷۸
 حاج میرزا موسی خان متولی باشی،
 ۲۵۲
 حافظ ابن عساکر، ۵۹۳
 حافظ ابوبکر بغدادی، ۲۹۹
 حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، ۲۸۷
 حافظ ابونعیم، ۳۰۰
 حافظ ابونعیم اصفهانی، ۴۶۴، ۴۶۷،
 ۴۶۹
 حافظ بهاء الدین عمر ابردهی، ۱۹۹،
 ۴۷۵
 حافظ خلیل قزوینی، ۵۹۲
 حافظ ذهبی، ۲۲۳
 حافظ شقانی، ۳۱، ۳۳
 حافظ نورالدین، ۳۰۳
 حاکم ابو عبدالله، ۴۶۵
 حاکم ابو منصور، ۳۳۶
 حبیب الله، ۵۷۳
 حبیب الله فضائلی، ۵۷۵
 حجة الاسلام غزالی، ۴۴۸
 حسام الدین، ۴۷۷
 حسام السلطنه، ۴۷۷، ۵۶۰
 حسکا جد منتجب الدین بن بابویه
 رازی، ۵۹۴
 حسن بک روملو، ۵۶، ۴۱۶، ۶۰۹
 حسن بن احمد رفیق، ۴۷۰
 حسن بن حسین بن حسن بن بابویه،
 ۵۹۳
 حسن بن سفیان، ۴۷۰
 حسن بن علی طبرسی، ۵۹۱
 حسن بن فضل، ۵۸۹، ۵۹۰
 حسن بن فضل طبرسی، ۵۹۴
 حسن خان سالار، ۳۱۸
 حسن خان کرد چنارانی، ۲۵۴
 حسن خان والی خراسان، ۲۵۳
 حسن طبری، ۲۹۹
 حسنعلی، ۲۴۹، ۲۵۱
 حسنعلی بگ بسطامی، ۵۷
 حسنعلی خان گروسی، ۳۳۰
 حسین، ۵۹۷
 حسین بن حیدر کرکی، ۲۱۲، ۴۳۴
 حسین بن ردة، ۲۸۲
 حسین بن عبدالصمد عاملی، ۲۱۱
 حسین بن علی، ۴۷۱، ۴۷۲
 حسین بن فتح واعظ جرجانی، ۵۹۳
 حسین بن محمد بن زیاد، ۲۹۹
 حسین سبزواری، ۴۶

- حسین قلی خان قاجار قوانلو، ۵۳۷
 حسین قلی عظیم آبادی، ۵۶۷
 حضرت امام ثامن علیّه السلام، ۱۰۲ و مکرر
 حضرت رسول ﷺ، ۷۵، ۴۷۶ و مکرر
 حضرت عبدالعظیم، ۲۷۲، ۵۵۴، ۵۹۲
 حضرت فاطمه علیّه السلام، ۷۵
 حضرت معصومه، ۱۰۳، ۱۱۴، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۵۴۵
 حکیم سبزواری، ۱۹۷
 حکیم شفائی، ۳۴۶
 حمزه میرزا، ۸۰، ۸۲، ۱۹۵، ۲۵۳، ۳۴۰
 حمزه میرزا حشمت الدوله، ۵۸۰
 حمزه میرزا والی خراسان، ۲۵۳
 حمزه بن موسی علیّه السلام، ۵۲۲
 حیدر بدخشی، ۲۴۴
 حیدر کرار، ۲۵۷
 خاتون آبادی، ۱۰۳، ۳۰۶
 خاقانی، ۴۷۷
 خالدی، ۴۶۴
 خامس آل عبا، ۲۵
 خان چمشکزک، ۵۳۵
 خداوردی، ۷۵
 خداوردی افشار، ۲۵۱
 خداوردی خان، ۳۰۴
 خرم، ۳۰۶
 خسرو بن یوسف، ۳۱۵
 خسرو میرزا، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶
- خطیب بغدادی، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۳۶، ۴۶۸، ۵۹۶
 خطیب خوارزمی، ۱۲۳
 خطیب طوسی، ۲۸۴
 خطیرالدین، ۱۲۹
 خلف بن هشام، ۴۶۸
 خواجه اسحاق ختلانی، ۲۴۳، ۲۸۰
 خواجه جلال الدین سرمقی، ۱۶۷
 خواجه خسرو دهلوی، ۴۲۰
 خواجه ربیع، ۹۶، ۳۷۷، ۵۳۶، ۶۰۳
 خواجه زاده، ۳۵۳
 خواجه سرمق، ۱۶۷
 خواجه صدرالدین علی، ۴۷۱
 خواجه عبدالحق طوسی، ۱۶۷
 خواجه عبدالملک بن نظام الملک، ۳۱۰
 خواجه عتیق منشی، ۳۳۵
 خواجه علاء الدین علی نرسی آبادی، ۵۸۰
 خواجه علی، ۴۵۰
 خواجه عماد الدین اوحدی، ۴۷۴
 خواجه لالا، ۳۷
 خواجه ملا، ۵۹۹، ۶۰۰
 خواجه منصور، ۳۲۹
 خواجه منصور قراوقه، ۳۲۸
 خواجه نصیرالدین، ۴۷۰
 خواجه نصیرالدین طوسی، ۲۱۱، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۲۸، ۴۷۰، ۵۹۶

- خواجه نظام الملک، ۲۶، ۲۸۶، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۲، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۸
- خواجه یحیی، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
- خواجه یحیی کراوی، ۳۱
- خواند میر، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۸۶، ۴۹۰
- ۵۷۹، ۴۹۳
- خیام، ۱۸۷
- دارا، ۵۲۵
- داماد، ۲۳۶
- داود، ۲۸۵
- داود بن سلیمان، ۵۹۲
- داود بن سلیمان میزبان، ۵۹۲
- داور، ۴۴۱
- دبیر الملک، ۱۹۵
- درویش عبدالمجید، ۳۲۵
- دفترخان، ۴۶۶
- دکتر معاضد کرمانشاهی، ۱۸۳
- دولتشاه، ۴۲۲، ۴۲۴
- دولت شاه سمرقندی، ۳۲، ۳۲۸، ۴۱۶
- راشد بن ابراهیم بحرانی، ۴۵۹
- رجب لات، ۲۵۴
- رحم علی خان، ۳۳۱
- رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ۱۲۵، ۲۸۶، ۴۵۴
- و مکرر
- رسول خدا، ۲۸۶، ۳۳۷، ۴۶۱، و مکرر
- رشیدالدین فضل الله، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۸۹
- رشیدالدین فضل الله همدانی، ۴۳۳
- رشیدالدین محمد بیدوازی، ۲۴۳
- رضا دیشیدی، ۵۹۵
- رضاشاه، ۱۸۰، ۵۰۴، ۵۴۷، ۵۵۷
- رضاقلی بک، ۳۰۴
- رضاقلی خان، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
- ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
- رضاقلی خان زعفرانلو، ۱۱۴، ۱۱۶
- ۵۴۰، ۵۴۲
- رضاقلی خان هدایت، ۲۵۳، ۲۵۴
- رضاقلی زعفرانلو، ۱۱۳
- رضاقلی میرزا، ۶۰، ۴۱۰
- رضاقلی میرزا، ۴۱۱
- رضی الدین حلبی، ۲۸۳
- رضی الدین مایانی، ۲۰۰، ۴۷۶
- رفیع الدین جیلانی، ۳۱۲
- رکن التولية، ۱۶۶
- رکن الدوله، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۴۲
- ۳۱۷، ۴۴۹، ۴۵۱
- رکن الدوله حاکم خراسان، ۱۴۲
- رکن الدین صائن، ۳۲
- روشن قلم، ۳۷
- ریاضی، ۴۰۷
- زید بن علی بن الحسین، ۸، ۳۹۱
- زین الدین محمود، ۴۴۴

سلطان بایزید، ۴۸۹	زین العابدین، ۶۸، ۳۶۹، ۶۰۴
سلطان برکیارق، ۳۱۰	ساداق، ۴۸۲
سلطان تکلوه حاکم مشهد، ۳۳۳	سارو سلطان بیگدلی، ۴۳۷
سلطان حسین صفوی، ۵۶، ۱۸۰، ۲۱۲	سالار، ۷۵، ۲۵۳، ۳۴۴، ۴۰۸
۵۳۲، ۳۹۷، ۲۸۵	سام خان ایلخانی، ۳۴۴
سلطان حسین میراز بایقرا، ۵۱۸	سام میرزا، ۲۸، ۳۵۷، ۴۱۶، ۴۱۷
سلطان حسین میرزا، ۱۹۰، ۳۵۷، ۴۱۶	۴۱۸، ۴۱۹
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۲۸	سام میرزا صفوی، ۴۲۲
۵۱۹، ۴۲۹	سبکتکین، ۵۲۶
سلطان حسین میرزا بایقرا، ۱۹۰، ۲۷۳	سپهر، ۱۲۲، ۳۲۵، ۵۴۵
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۷، ۴۲۱	سرخوش، ۴۰۷
۴۲۴، ۴۲۹	سرلشکر محتشمی، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸
سلطان حسین میرزا نیرالدوله، ۴۴۹	سرلشکر مطبوعی، ۳۵۹
سلطان حیدر خلف شاه اسماعیل	سرور خان، ۱۹۵
صفوی، ۴۷۵	سرهنگ بیات، ۳۵۹
سلطان دوین مازندران، ۴۸۱	سعدالدوله، ۴۸۳
سلطان سلیم، ۳۱۳، ۶۰۲	سعدی، ۷۵، ۱۴۲، ۳۱۳، ۵۱۱
سلطان سلیمان، ۵۱	سعید بن جبیر، ۴۵۶
سلطان سلیم خان، ۳۱۳	سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی،
سلطان سنجر، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۰۷	۵۹۴
۳۳۹، ۴۳۳، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۹	سعید نفیسی، ۲۴، ۲۰۲، ۲۴۳، ۲۵۵
سلطان سنجر سلجوقی، ۲۶، ۲۰۶	۲۷۳، ۳۵۰، ۳۵۷، ۴۹۶
۴۳۳، ۴۸۹	سفیان بن عیینه، ۲۹۹، ۴۵۸
سلطان شهاب الدین، ۵۲۱	سلطان ابراهیم میرزا، ۲۶۲
سلطان شهاب الدین غوری، ۵۶۱	سلطان ابوسعید، ۲۹، ۳۲، ۴۱۷
سلطان عبدالله قطب شاه، ۳۹۳	سلطان ایلدرم بایزید، ۵۴
سلطان علی، ۳۱۳، ۳۲۷	سلطان بابر، ۴۸، ۴۱۹

- سلطان علی مشهدی، ۲۱۳، ۳۱۳، ۵۱۹
سلطان غازان، ۵۲۲
سلطان غیاث‌الدین غوری، ۵۲۱
سلطان محمد، ۲۷، ۲۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۲۳۴، ۸۴
سلطان محمد خدابنده، ۴۹۳
سلطان محمد سلجوقی، ۴۴۶
سلطان محمدشاه خدابنده، ۲۸
سلطان محمد ظن‌بوره چی، ۳۰۳
سلطان محمد فاتح، ۳۵۳
سلطان محمود سلجوقی، ۳۳۷، ۳۳۹
سلطان محمود غازان خان، ۴۸۴، ۴۸۵
سلطان محمود غزنوی، ۱۷۴، ۴۲۵، ۴۵۶
سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، ۴۳۶، ۵۷۱
سلطان مسعود غزنوی، ۴۰۰
سلطان ملک‌شاه، ۳۳۷
سلطان هاشم میرزا، ۲۸۸
سلطان یعقوب، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۸
سلیمان رکابدار باشی، ۹۲
سلمی شافعی، ۲۲۳
سلیمان، ۳۹، ۴۷، ۵۱، ۱۰۷، ۴۵۷، ۵۹۲
سلیمان شاه، ۲۷، ۲۸، ۴۴۶
سلیمان غازی قزوینی، ۵۹۲
سمعانی، ۱۲۲، ۲۰۴، ۴۵۷، ۵۸۲، ۵۸۳
- سنجر، ۲۷
سهروردی، ۳۷۱
سید ابوالحسن اصفهانی، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۶۵، ۳۵۵، ۴۴۲
سید ابوالقاسم کاشانی، ۷۲
سید ابوتراب خوانساری، ۱۴۷، ۱۵۴
سید احمد مشهدی، ۳۲۸، ۵۱۹
سیدالشهداء، ۱۳۹، ۲۰۸، و مکرر
سید بن طاووس، ۴۵۲
سید تقی معین، ۴۷۴
سید جعفر خان مشیرالدوله، ۳۷۲
سید جلال‌الدین تهرانی، ۴۳۹
سید جواد، ۲۱۸
سید حسن نائینی، ۵۶۱
سید حسین اردشیر، ۴۲۶
سید حسین مجتهد، ۵۹۰، ۵۹۱
سید حسین نائب‌التولیه، ۴۳۹
سید رضا صدر، ۲۳۶
سید رضی، ۲۸۳
سید شهاب‌الدین، ۲۱۲
سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، ۶۰۸
سید ضیاء‌الدین طباطبائی، ۲۲
سید طاهر، ۵۲۲
سید طاهر رضوی، ۲۲
سید عباس هاشمی، ۱۰۵
سید عبدالحسین طباطبائی مشهدی، ۱۳۸

- سید عبدالحمید، ۳۷۰
 سید عبدالمجید خادم، ۳۰۷
 سید عبدالرحیم، ۳۷
 سید عبدالعزیز، ۲۱۸
 سید عبدالعظیم بن سید عباس، ۲۳۱
 سید عبدالکریم هاشمی نژاد، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰
 سید عبدالله، ۲۴۴
 سید عبدالله جزائری، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴
 سید عبدالوهاب، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹
 سید عبدالهادی شیرازی، ۲۱۸
 سید علاءالدین، ۵۲۲
 سید علی آقای یزدی، ۲۲
 سید علی احتشام، ۳۵۷، ۳۵۸، ۵۵۰
 سید علی اصغر شهرستانی، ۴۰۶
 سید علی اکبر فیاض، ۳۷۰
 سید علی بن ابی الحسن موسوی عاملی، ۴۵۵
 سید علی بن فضل الله راوندی، ۵۹۰
 سید علی حسینی، ۳۸۳
 سید علی خان، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷
 سید علی خان صدرالدین حسینی مدنی، ۳۹۰
 سید علی خان مدنی، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶
 سید علی رضا، ۴۰۶
 سید علی سیستانی، ۱۱
 سید علی مؤید ثابتی، ۴۳۹
 سید علی نهاوندی، ۲۹۶
 سید علی یزدی، ۱۳۹
 سید عمادالدین برقی، ۴۷۴
 سید غلام حسین مشهدی، ۵۰۹
 سید غیاث الدین افضل، ۵۱۸
 سید غیاث الدین فضل الله رادکانی، ۵۷۹
 سید فتح الله پاکروان، ۵۵۸
 سید فخرالدین شادمان، ۵۶۲
 سید قصیر، ۳۳۱
 سید مجتبی نواب صفوی، ۳۶۱
 سید محسن، ۴۹۵
 سید محسن امین عاملی، ۵۸۸
 سید محسن طاهری، ۷۸
 سید محمدباقر خوانساری، ۲۹۹، ۴۰۰
 سید محمدباقر شفتی، ۲۷۶
 سید محمدباقر فیروزآبادی، ۱۴۷
 سید محمد جزائری، ۲۱۲
 سید محمدجعفر طاهری، ۲۷۰
 سید محمدطاهر، ۲۶۴، ۲۶۵
 سید محمدعلی شوشتری، ۵۵۴
 سید محمد فیروزآبادی، ۳۵۵
 سید محمد قصیر، ۲۲
 سید محمدکاظم یزدی، ۳۷۸
 سید محمد موسوی مشهور به مولانا، ۱۴۷
 سید محمد یزدی طالب الحق، ۷

- سید مرتضی، ۳۶۱، ۴۶۰
 سید مرتضی حسینی خسروشاهی، ۱۴۷
 سید مرتضی زبیدی، ۱۶۶
 سید مهدی شهید، ۱۳۴، ۳۰۹، ۳۴۳
 سید میرزا فخرالدین مشهدی، ۵۶۴
 سید نصرالله تقوی، ۳۱۳
 سید نصرالله رضوی، ۱۰۵
 سید نعمت الله جزائری، ۱۳۷، ۲۹۱
 سید نورالدین بن سید نعمت الله جزائری، ۲۹۱
 سید نورالله جزائری، ۳۱۴
 سید هاشم بن سلیمان بحرانی، ۲۳۱
 سید هاشم تهرانی، ۲۱۸
 سیف الدوله، ۵۲۶
 سیمی نیشابوری، ۲۵۹
 سیوطی، ۲۸۹، ۳۴۲، ۴۶۰
 شادان بن جبرئیل، ۴۵۹، ۵۶۶
 شاذان بن جبرئیل ابوالفضل قمی، ۵۹۴
 شاذان بن جبرئیل قمی، ۵۶۵
 شافع بن محمد، ۲۰۴
 شاه اسماعیل، ۵۴، ۸۱، ۲۳۳، ۳۰۳، ۳۳۵، ۳۹۱، ۴۷۵، ۵۸۰، ۵۹۸
 ۶۰۲، ۶۰۱
 شاه اسماعیل دوم، ۸۱، ۲۱۵
 شاهجهان، ۳۸، ۲۱۰
 شاه جهان پادشاه، ۳۴، ۳۶، ۹۹
 شاه حسین ابدالی، ۹۹
 شاه خراسان، ۹۳ و مکرر
 شاهرخ، ۴۱۰، ۴۱۱، ۵۷۹
 شاهرخ افشار، ۱۲۸
 شاهرخ شاه افشار، ۵۶۹
 شاهرخ میرزا، ۴۱۲
 شاهزاده حمزه میرزا، ۱۹۵
 شاهزاده رکن الدوله، ۱۲، ۴۵۱
 شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما، ۵۷۱
 شاهزاده مراد، ۳۸، ۳۹
 شاهزاده مرادبخش، ۳۵، ۳۹
 شاه سلیمان، ۵۳۲
 شاه صفی، ۹۹
 شاه طهماسب، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲
 ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۰
 ۱۹۴، ۲۱۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۱
 ۳۶۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶
 شاه طهماسب دوم، ۵۳۴
 شاه طهماسب صفوی، ۵۲، ۵۳، ۵۵
 ۸۱، ۵۷۹، ۵۹۲
 شاه عباس، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
 ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴
 ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۲۴۹، ۲۵۶
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۴۰۱، ۴۰۴، ۵۷۰
 شاه عباس ثانی، ۱۰۴، ۴۰۳

- شاه عباس ثانی صفوی، ۹۹
 شاه عباس دوم، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۴۰۱، ۴۰۳
 شاه فرشواذگر، ۵۸۵
 شاه قلی سلطان غلام، ۹۴
 شاه محمد چوپان، ۳۰۳
 شاه محمود سدوزائی، ۳۲۴
 شاه نجف، ۵۰، ۴۹۷، ۵۰۰
 شاه نعمت‌الله ولی، ۳۰۹
 شاه وردی خان، ۴۳۷
 شرف‌الدین محمد بن ابی بکر نسفی،
 ۴۷۷
 شرف‌الدین محمود بن احمد، ۲۸۶
 شرف‌شاه بن محمد بن زیاره، ۵۹۴
 شریعت اصفهانی، ۵۰۳
 شریف‌الدین محمد رویدشتی، ۲۵۱
 شریف رازی حاج سید علی علم‌الهدی،
 ۳۵۵
 شکریگ، ۵۳۳
 شمسا خوشنویس، ۳۷
 شمس‌الدین بدیع رضوی، ۲۰۶
 شمس‌الدین طبرسی، ۵۸۴
 شمس‌الدین عبدالرحیم بن طوسی،
 ۲۰۴
 شمس‌الدین محمد بن بدیع، ۴۴۹
 شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمان
 سخاوی، ۶۰۰
- شنسب، ۵۲۱
 شهاب ابوالمحاسن عبدالرزاق، ۲۰۷
 شهاب الاسلام، ۴۷۳
 شهاب‌الدین احمد هندی، ۲۸۳
 شهاب‌الدین امیر سید عبدالله برزش
 آبادی مشهدی، ۲۴۳
 شهاب‌الدین عبدالله مشهدی، ۲۸۰
 شهاب‌الملک، ۴۷۳
 شهید اول، ۴۳۵
 شهید ثانی، ۳۸۲، ۴۳۴، ۴۵۵
 شهید عبدالله شوشتری، ۴۳۵
 شهید هاشمی نژاد، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
 شیبک خان، ۵۸۰، ۶۰۹
 شیخ آغا بزرگ، ۳۷، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۹،
 ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۳،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱،
 ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۶،
 ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۴،
 ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۲، ۴۰۰،
 ۴۲۱، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹،
 ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۸۰، ۵۱۸،
 ۵۱۹، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۸۰، ۵۸۸
 شیخ آغا بزرگ تهرانی، ۱۵۵، ۱۹۹،
 ۲۱۵، ۲۹۹
 شیخ ابراهیم بن عبدالله بن ناصر، ۲۹۶
 شیخ ابوالحسن خرقانی، ۴۸۹

- شیخ ابوجعفر طوسی، ۲۱۹، ۲۲۳، ۳۱۱
 شیخ ابوطالب، ۱۳۹
 شیخ ابو محمد عبدالعزیز بن عبدالسلام شافعی، ۲۰۴
 شیخ احمد احسانی، ۱۹۲
 شیخ اسماعیل خوارزمی، ۱۶۷
 شیخ اسماعیل قاتنی، ۱۷
 شیخ بهاء الدین، ۴۸۰
 شیخ بهاء الدین عاملی، ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۷۹، ۵۶۷
 شیخ جعفر رشتی، ۲۰۷
 شیخ جعفر محلاتی، ۲۶۶
 شیخ حافظ ایردهی، ۵۶۵
 شیخ حافظ عمر ایردهی، ۴۳۸
 شیخ حر عاملی، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۸۱، ۳۵۴، ۴۰۰، ۴۶۰
 شیخ حسن، ۳۰
 شیخ حسن بن شهید، ۴۵۵
 شیخ حسین استرآبادی، ۱۲
 شیخ حسین بن عبد علی توتونچی، ۱۵۴
 شیخ حسین توتونچی، ۱۴۷
 شیخ دیزی پز، ۱۳۹
 شیخ رشیدالدین محمد بیدوازی، ۲۸۰
 شیخ رفیع الدین دهلوی، ۵۰۹
 شیخ زین العابدین مازندرانی، ۳۰۸
 شیخ شاه فراهی، ۱۶۷
 شیخ صدرا بادکوبه‌ای، ۲۱۸
 شیخ صدرالدین ابراهیم جوینی، ۴۸۳
 شیخ ضیاء الدین عراقی، ۲۷۰
 شیخ عباسعلی محقق، ۲۶۹
 شیخ عبدالحسین امینی، ۱۴۵، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۱۹، ۵۸۰
 شیخ عبدالحسین بروجردی، ۱۳۵
 شیخ عبدالحسین رشتی، ۲۱۸
 شیخ عبدالحق طوسی، ۱۶۷
 شیخ عبدالخالق مشهدی، ۱۹۱
 شیخ عبدالرحیم بروجردی، ۲۰۱، ۲۰۲
 شیخ عبدالعال، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۸
 شیخ عبدالغنی مشهدی، ۲۳۳
 شیخ عبدالکریم حائری، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۳۲، ۵۰۵
 شیخ عبدالکریم حائری یزدی، ۱۲۶، ۱۵۴
 شیخ عبدالکریم یزدی حائری، ۱۴۸
 شیخ عبدالله شوشتری، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۰۵
 شیخ عبدالله قندهاری، ۲۷۶
 شیخ عبدالله بن ملانجم الدین، ۲۷۶
 شیخ عبدالله کاشانی، ۲۷۹
 شیخ عبدالمجید بن عبدالوهاب همدانی، ۳۰۸
 شیخ عبدالمنان طوسی، ۳۱۱

- شیخ عبدالنبی ابن اوجاق قلی طسوجی،
۳۱۲
- شیخ عبدالنبی بن شیخ علی استرآبادی،
۳۱۱
- شیخ عبدالنبی مشهدی، ۳۱۲
- شیخ عبدالنبی نوری، ۱۰۹
- شیخ عبدالوهاب، ۳۲۶
- شیخ عطار، ۴۶
- شیخ علاء رافعی، ۱۶۷
- شیخ علی ابوالوردی، ۲۶۳
- شیخ علی اصغر، ۳۶۶
- شیخ علی اکبر بجنوردی، ۲۷۷
- شیخ علی اکبر ترک، ۳۶۹
- شیخ علی اکبر سیویه، ۲۰۷
- شیخ علی اکبر مدقق، ۲۶۹
- شیخ علی اکبر نهاوندی، ۴۴۹
- شیخ علی بن هلال کرکی، ۲۱۵
- شیخ علی حزین، ۴۰۰
- شیخ علی حویزی، ۲۹۶
- شیخ علی خان زنگنه، ۴۰۲، ۴۰۳
- شیخ علی سبط شیخ زین الدین عاملی،
۵۶۴
- شیخ علی کاشانی، ۲۳۹
- شیخ علی کرکی، ۲۱۴
- شیخ غلام حسین محامی، ۵۰۹
- شیخ غلامعلی کاشانی، ۵۱۳
- شیخ فخرالدین رماحی، ۳۸۲
- شیخ فضل الله، ۳۲۶، ۳۲۷، ۵۷۹
- شیخ فضل الله عذار، ۵۷۹
- شیخ فضل الله نوری، ۹، ۱۱، ۳۲۶
- شیخ فیضی، ۴۹۸
- شیخ لطف الله میسسی عاملی، ۲۵۱
- شیخ مجتبی لنکرانی، ۲۱۸
- شیخ محمد بن علی اشرف طالقانی،
۲۳۳
- شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری، ۳۸۰
- شیخ محمد تقی بافقی، ۲۶۷
- شیخ محمد حسن صاحب جواهر، ۲۰۲
- شیخ محمد حسین اصفهانی، ۱۴۸
- شیخ محمد حسین اصفهانی، ۱۵۴
- شیخ محمد خالد، ۲۰۰، ۲۰۱، ۴۳۸،
۴۷۶
- شیخ محمدرضا اصفهانی، ۲۰۸
- شیخ محمد رضا بافقی، ۳۱۲
- شیخ محمد قوچانی، ۲۶۹
- شیخ مرتضی انصاری، ۲۰۳، ۲۶۳،
۲۷۶، ۲۷۹، ۳۲۶، ۵۰۸
- شیخ مفید، ۲۲۳
- شیخ مفید ابو عبدالله، ۲۸۷
- شیخ منتجب الدین، ۲۲۳
- شیخ موسی خونساری، ۴۴۱
- شیخ نعمة الله بن احمد عاملی، ۲۴۸
- شیخ یوسف بحرانی، ۲۲۳
- شیخ یوسف بیارجمندی، ۲۰۸

- شیخ یونس جزائری، ۲۱۵
شیر شاه سوری، ۵۵
شیر علی خان، ۱۹۳، ۱۹۴
شیرویه، ۳۱۵
شیره سمرقندی، ۵۳۰
صاحب بن عباد، ۳۹۹
صادق خان شقاقی، ۵۳۹
صبا، ۲۳۲، ۴۲۸، ۴۵۰، ۵۶۹
صدراعظم نوری، ۱۰۸
صدرالدین ابراهیم حموی، ۴۸۵
صدرالدین علی، ۴۷۰
صدرالدین علی اکبر، ۴۷۰
صدرالدین علی بن نظام الدین، ۳۹۳
صفا قلی بگلربگی مشهد مقدس، ۴۰۲
صفی قلی خان، ۴۰۱
ضیاء الدین طوسی، ۲۲۶
ضیاء الدین عبدالعزیز بن محمد طوسی،
۲۲۵، ۲۲۶
طارمی، ۵
طالب الحق، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲
۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲
طالبی یزدی، ۶
طاهر، ۲۷
طاهر بن احمد، ۲۴
طاهر بن حسین، ۲۵
طاهر بن عبدالله صوفی، ۲۶
طاهر بن فخرالملک طوسی، ۲۶
طاهر بن میرزا عبدالجواد، ۲۵
طاهر طاهری، ۱۸۳
طاهر طاهری متولی مسجد جامع
گوهرشاد، ۱۷۱
طایری مشهدی، ۲۸
طباطبائی، ۲۱۹
طبرسی، ۷۴، ۴۱۳، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵
۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰
۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۶
طغا تیمورخان، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۴
طغرل بک، ۴۰۰، ۴۰۱
طفیلی گیلانی، ۴۸
طفیلی مشهدی، ۴۸
طلوعی، ۴۰۷
طوسی، ۴۸
طهماسب، ۵۷، ۵۸
طهماسب دوم، ۳۵
طهماسب میرزا، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳
۶۴، ۸۲
ظهوری، ۳۶
ظهیرالدین بایر، ۴۹
عابد، ۶۵، ۱۰
عابدزاده، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
عابد میرزا، ۶۶
عادل بن علی بن عادل خراسانی، ۷۴
عارف، ۷۶
عارف عنبرانی، ۷۵

- عامر جزائری، ۷۶، ۷۷
عباس، ۵۹، ۷۹
عباس بن محمد دوری، ۴۶۲
عباس بن محمد عساری، ۱۲۲
عباس بهادرخان، ۸۳
عباس حسینی رضوی مشهدی، ۷۹
عباس خان همدانی، ۶۳
عباسعلی اختر طوسی، ۱۰۶
عباسعلی بن نجف علی تبریزی، ۱۰۶
عباسعلی منبت، ۱۰۵
عباسقلی خان میر پنجه، ۱۰۹
عباس میرزا، ۶۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۳۴۳، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۷۱
عباسه، ۱۲۳
عبدالامیر جواهری، ۱۰۶
عبدالجبار بن حسین طوسی، ۱۲۹
عبدالجبار بن علی طوسی، ۱۲۹
عبدالجبار بن علی مقری، ۵۹۳
عبدالجبار بن محمد طوسی، ۱۲۹
عبدالجواد، ۱۳۱، ۳۷۸
عبدالجواد اعدادی، ۱۲۹
عبدالحسین، ۳۰۷
عبدالحسین باشی، ۱۴۱
عبدالحسین خاتون آبادی، ۲۸۵
عبدالحسین شریفی، ۱۳۷
عبدالحسین معروف به ملاباشی، ۱۴۰
عبدالحسین نصرت، ۱۴۱، ۱۴۴
عبدالحسین نصیری، ۱۴۵
عبدالحمید، ۱۶۷
عبدالحمید مولوی، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۱، ۳۵۸، ۳۷۸، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۸۸، ۵۰۹، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۷۷
عبدالحی برزش آبادی، ۲۴۴
عبدالحی رضوی، ۱۸۹
عبدالحی لکنوی، ۷۹، ۲۱۰، ۵۰۹
عبدالحی مشهدی میر نظام الدین، ۱۹۰
عبدالخالق یزدی، ۱۹۲
عبدالرحمان، ۱۹۸
عبدالرحمان بن مهدی، ۲۹۹
عبدالرحمان جامی، ۲۱۳، ۴۷۵، ۵۶۵
عبدالرحمان گهواره گر، ۱۹۹، ۲۰۱، ۴۳۸، ۴۷۵
عبدالرحمان مدرس، ۱۷، ۱۹۸، ۲۷۵
عبدالرحمان مدرس شیرازی، ۱۹۸
عبدالرحیم مشهدی، ۲۰۲
عبدالرحیم یزدی طوسی، ۲۰۴
عبدالرزاق بن عبدالله طوسی، ۲۰۷
عبدالرزاق خراسانی مشهدی، ۲۰۶
عبدالرضا، ۲۰۸

- عبدالرضا خان، ۱۱۹
عبدالصمد، ۲۱۱
عبدالصمد بن عبدالباقی کشمیری، ۲۱۲
عبدالصمد کشمیری، ۲۱۲
عبدالصمد مشهدی، ۲۱۳
عبدالعال کرکی، ۲۱۵، ۲۴۸، ۴۳۴
عبدالعزیز، ۲۱۷
عبدالعزیز بن احمد طوسی، ۲۲۵
عبدالعزیز خان، ۳۳۳
عبدالعزیز طوسی، ۲۱۶
عبدالعظیم افندی، ۲۳۱
عبدالعظیم حسنی، ۱۵۶
عبدالعظیم ولیان، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
۱۸۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱
عبدالعلی اوکتائی، ۲۰۸، ۲۳۱
عبدالعلی نجاتی مشهدی، ۲۳۲
عبدالفافر فارسی، ۱۸۸، ۳۳۰، ۴۵۳
۴۶۳
عبدالقاهر بن احمد ابوعلی طوسی،
۲۳۴
عبدالکریم بن محمد ابوسعد سمعانی،
۲۴۱
عبدالکریم بن محمد ابومنصور طوسی،
۲۴۱
عبدالکریم بن محمد رافعی، ۳۱۵
۴۵۳، ۴۶۳، ۴۷۸، ۵۹۲
عبدالکریم درگزی، ۵۰۹
عبدالکریم رافعی قزوینی، ۳۳۰
عبدالکریم قاسم، ۱۲۸
عبدالکریم قشیری، ۵۹۳
عبداللطیف حسینی مشهدی طوسی،
۲۸۳
عبدالله احمد بن حنبل، ۲۸۷
عبدالله افندی، ۲۸۲، ۳۲۳
عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل،
۲۸۷
عبدالله بن جعفر درشتی رازی، ۵۹۴
عبدالله بن حسین شوشتری، ۲۴۸
عبدالله بن حمزه، ۲۸۱، ۲۸۲
عبدالله بن حیدر، ۲۸۵
عبدالله بن شاه منصور، ۲۷۹
عبدالله بن عبدالکریم، ۵۹۳
عبدالله بن عبدالکریم قشیری، ۵۸۶
۵۹۳
عبدالله بن عبدالله ابوبکر هاشمی
طوسی، ۲۸۶
عبدالله بن علی، ۴۷۳
عبدالله بن عمر بن ابی بکر طوسی، ۲۸۶
عبدالله بن عیسی اصفهانی، ۲۴۲، ۲۴۳
عبدالله بن مبارک، ۴۶۲، ۴۶۸
عبدالله بن محمد، ۲۸۹
عبدالله بن محمد ابوالفضل، ۲۸۷
عبدالله بن محمد ابوالقاسم، ۲۸۷
عبدالله بن محمد ابوسعید طوسی، ۲۸۷

- عبدالله بن محمد بغوی، ۴۵۸
عبدالله بن محمد بن عبدالله، ۲۹۰
عبدالله بن محمد بن عیسی طوسی، ۲۸۹
عبدالله بن محمد سرکی، ۲۸۹
عبدالله بن محمود تستری، ۷۷
عبدالله بن هاشم، ۲۹۹، ۳۰۰
عبدالله بن هاشم ابو عبدالرحمان طوسی، ۲۹۹، ۳۰۰
عبدالله بن هشام، ۳۰۰
عبدالله جزائری، ۲۴۳، ۲۹۱، ۲۹۳
۲۹۵، ۲۹۸، ۳۱۴، ۴۴۷
عبدالله حافظ، ۳۳۰
عبدالله حلوانی مشهدی، ۲۵۵
عبدالله خان، ۸۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۳۰۱
عبدالله خان شیرازی، ۲۶۱
عبدالله سیمی، ۲۵۹
عبدالله شوشتری، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۹۹
۳۰۵، ۳۴۶، ۴۳۵، ۴۶۲
عبدالله قصاب، ۲۴۸
عبدالله قطبشاه، ۳۹۴، ۳۹۵
عبدالمجید، ۳۰۶
عبدالمجید مجیدی فیاض، ۳۰۷
عبدالملک، ۵۲۸
عبدالملک بن حسن، ۳۱۰
عبدالمؤمن خان، ۸۵، ۸۶، ۲۴۶، ۲۴۷
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵
۳۰۶، ۳۵۶
عبدالمؤمن خان ازبک، ۳۵۶
عبدالنبی قزوینی، ۳۶۵
عبدالواجد، ۳۱۳
عبدالواجد مشهدی، ۳۱۳
عبدالواحد، ۳۱۳
عبدالواحد بن علی شوشتری، ۳۱۴
عبدالواسع، ۳۰۲
عبدالواسع اقدس، ۳۳۱
عبدالوهاب، ۴۰۳
عبدالوهاب الحسینی المشهدی، ۳۲۷
۳۲۸
عبدالوهاب بن محمد امین انصاری، ۳۲۳
عبدالوهاب بن محمد حسینی، ۳۳۱
عبدالوهاب بن محمد مؤمن، ۳۲۸
عبدالوهاب تهرانی، ۳۲۶
عبدالوهاب شیخ الاسلام مشهد، ۳۲۹
عبدالوهاب طوسی، ۳۲۹
عبدالوهاب نشاط، ۳۲۴
عبدالهادی حائری، ۳۳۱، ۳۳۲
عبدوس بن محمد، ۲۰۶
عبیدالله بن سعد زهری، ۲۸۷
عبیدالله بن محمد بن حسین بیهقی، ۵۹۴
عبیدالله بن محمد طوسی، ۳۳۵
عبیدالله مشهدی، ۳۳۵

- عبیدخان، ۳۳۳
 عبیدخان ازبک، ۳۳۲، ۳۳۴، ۵۲۰
 عتیق علی بن احمد بن ملک اسماعیل، ۳۳۶
 عثمان بن حسن طوسی ابویعلی، ۳۳۶
 عثمان بن نظام الملک، ۳۳۷
 عثمان طرازی، ۴۵۴
 عربشاه، ۳۴۱
 عرب معمار شیرازی، ۴۳۵
 عزمی مشهدی، ۳۴۲
 عزیزالله عطاردی، ۲، ۹۹، ۴۱۴
 عزیزالله مشهدی، ۳۴۲
 عزیز بن نظام الملک، ۳۴۳
 عسکرخان، ۳۴۳
 عشیره زعفرانلو، ۱۱۲
 عصمت، ۳۴۷
 عضدالدوله، ۵۲۲، ۵۲۳
 عضدالدین فرامرز بن علی، ۵۶۶
 عطا ملک، ۵۲۹
 عطا ملک جوینی، ۴۴۵، ۴۷۱
 عطاء بن علی رازی، ۳۱۵
 عطاء مهاجرانی، ۳۵۰
 علامه امینی، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۱۹
 علامه تهرانی، ۲۲، ۳۷، ۷۴، ۷۶، ۱۲۴
 ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۹۰، ۱۹۷
 ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۷۶
 ۲۷۹، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲
 ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۶
 ۳۷۵، ۴۰۶، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۷
 ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۸۰، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۶
 علامه حلی، ۱۴۵، ۲۲۴، ۶۰۸
 علامه دوانی، ۳۵۳
 علامه طباطبائی، ۲۳۶
 علامه مجلسی، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۷۹
 ۳۶۴، ۳۸۳، ۵۸۷
 علاءالدوله، ۵، ۱۹۱، ۲۵۹، ۳۸۴
 علاءالدوله شاه فرشواذگر، ۵۸۵
 علاءالدوله قزوینی، ۵۳، ۵۶، ۴۹۸
 علاءالدین ابوبکر عبدالله هاشمی
 طوسی، ۳۳۷
 علاءالدین طوسی، ۳۵۲، ۳۵۳
 علاءالدین محمد، ۳۰
 علاءالملک علوی، ۳۵۴
 علی علیه السلام، ۷۴، ۱۵۳، ۳۰۳، ۴۲۱، ۴۶۱
 ۴۶۷، ۴۷۷
 علی ابراهیم خان، ۳۸
 علی اشرف احتشام الوزاره، ۳۶۲
 علی اصغر بن محمد حسین، ۳۶۷
 علی اصغر خان، ۳۶۳
 علی اصغر خان امین السلطان، ۳۶۳
 علی اصغر رضوی مشهدی، ۳۶۴

- علی اصغر طلوعی، ۳۶۵
 علی اصغر مزده، ۵۷۲
 علی اکبر تفنگ ساز، ۳۶۹
 علی اکبر شیرازی، ۳۰۶، ۳۴۵، ۶۵
 علی اکبر طالقانی خراسانی، ۳۷۵
 علی اکبر فیاض، ۳۷۱، ۳۷۰
 علی اکبر بن مروج الاسلام، ۳۷۳
 علی اکبر قوام الملک، ۳۷۲
 علی اکبر گلشن آزادی، ۳۷۲
 علی اکبر معروف به باشی، ۳۷۵
 علی اکبر موسوی مشهدی، ۳۷۶
 علی بزرگ نیا، ۳۸۱
 علی بک مؤذن، ۳۰۳، ۳۰۲
 علی بن ابراهیم قمی، ۱۵۵
 علی بن ابی الحسن موسوی جبعی، ۳۸۲
 علی بن ابی الحسن موسوی عاملی، ۳۸۲
 علی بن ابی علی، ۴۵۲
 علی بن احمد، ۴۵۳
 علی بن احمد مقری، ۴۵۴
 علی بن بابویه منتجب الدین، ۵۹۰، ۵۹۴
 علی بن بکمش، ۳۴۲
 علی بن حسن بن فضل، ۵۹۱
 علی بن حسن طوسی، ۴۵۴
 علی بن حسوله، ۴۵۶
 علی بن حسین نوقانی، ۴۵۷
 علی بن حمزة بن حسن شیخ نصیرالدین، ۴۵۷
 علی بن زید بیهقی، ۵۸۳
 علی بن شعیب ابوالحسن سمسار، ۴۵۸
 علی بن صالح، ۳۰۰
 علی بن طاووس، ۵۹۰
 علی بن عبدالرحمان ابوالحسن، ۴۵۹
 علی بن عبدالله، ۳۳۶
 علی بن عبدالله بن سنان، ۴۵۹
 علی بن عبدالله طوسی، ۴۶۰
 علی بن عبدالله فرغانی، ۳۳۶
 علی بن علی فرزلی شامی، ۴۳۵
 علی بن علی نجار شوشتری، ۴۴۷
 علی بن عمر سکری، ۲۸۷
 علی بن فتح الله، ۴۶۰
 علی بن فرامرز، ۴۶۱
 علی بن فضل، ۴۶۱
 علی بن فیاض، ۴۶۲
 علی بن قدامه، ۴۶۲
 علی بن قرچغای، ۴۶۲
 علی بن محمد، ۴۶۶
 علی بن محمد تبادکانی، ۴۶۳
 علی بن محمد بن ابی طاهر، ۴۶۶، ۴۶۷
 علی بن محمد بن اسماعیل طوسی، ۴۶۷
 علی بن محمد بن حسین ابوالحسین

- برخودآبادی، ۴۶۳
 علی بن محمد بن حسین بن نازک، ۴۶۸
 علی بن محمد بن رضا ابوالحسن
 حسینی موسوی طوسی، ۴۶۶
 علی بن محمد بن سلیمان طوسی، ۴۶۸
 علی بن محمد غزالی، ۴۶۴
 علی بن محمد مقری، ۴۶۶
 علی بن محمد مکی، ۴۳۵
 علی بن مسلم، ۴۶۹
 علی بن موسی، ۶۰۵، ۴۶۹
 علی بن موسی الرضا، ۲۴، ۲۵۴، ۳۳۷
 ۴۳۳، ۴۴۷، ۴۵۶، ۵۲۰، ۵۶۲
 ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۴
 علی بن ناصر، ۴۶۹، ۴۷۰
 علی بن یحیی خیاط، ۴۵۷
 علی جبعی، ۳۸۲
 علی حمیدی العلوی المشهدی، ۳۸۴
 علی خان، ۳۹۰
 علی خان قاتنی، ۴۱۲
 علی خواجه شیر، ۵۳۰
 علی دایه، ۴۰۱
 علی دوست، ۴۰۶
 علی رضا آریان، ۴۰۳
 علی رضا رضوی، ۴۰۶
 علیرضا عباسی، ۴۰۴
 علی رضا مشهدی، ۴۰۵
 علی شاه، ۴۱۰، ۴۱۳
 علی شاه افشار، ۴۱۲
 علی شیر بن امیر غیاث الدین کجکنه،
 ۴۱۶
 علی شیر ولی، ۴۳۲
 علی طوسی، ۴۳۳، ۴۳۴
 علی عادل شاه، ۴۰۹
 علی عاملی، ۴۳۵
 علی قباد بک، ۴۳۵
 علی قلی، ۴۶۲
 علی قلی خان، ۸۲، ۸۳، ۲۳۴، ۲۵۶
 ۳۷۶، ۴۳۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۸، ۵۳۹
 علی قلی خان افشار، ۴۰۹
 علی قلی خان شاملو، ۸۱، ۴۳۶
 علی قلی واله، ۳۴۰
 علی قلی واله داغستانی، ۵۴، ۵۶
 ۱۰۴، ۲۳۲، ۵۷۰
 علی کبیر عاملی مشهدی، ۴۳۴
 علی کوچک، ۴۳۴
 علی محمد خان بنی آدم شریف الدوله،
 ۴۴۱
 علی محمد نجم التولية، ۴۴۳
 علی مشهدی، ۳۷۵
 علی منصور، ۱۷۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۵۵۸
 علی مؤتمن، ۵۶۲
 علی نصیرالدین، ۴۴۸
 علی نقی، ۳۰۹
 علی نقی میرزا رکن الدوله، ۴۴۹

- عمادالدین ابوالفداء قهستانی، ۴۷۱
 عمادالدین علی بن نجمالدین
 استرآبادی، ۲۴۸
 عماد خراسانی، ۴۷۳
 عماد مشهدی، ۴۷۵
 عمر ابردهی، ۴۳۸
 عمر بن ابی الحسن بسطامی، ۴۵۴
 عمر بن اسماعیل بن محمد ابوعلی
 طوسی، ۴۷۸
 عمر بن حسن بن علی ابوحفص، ۴۷۸
 عمر بن خطاب، ۴۶۱
 عمر بن عبدالعزیز بن مازہ بخاری، ۲۷
 عمر بن عبدالکریم رواسی، ۲۸۸
 عمر بن علی بختری معروف، ۴۷۹
 عمر بن محمد طوسی، ۴۷۹
 عمر بن محمد کرمانی، ۲۸۶
 عمر نوقانی، ۴۷۷
 عمیدالدین شیرازی، ۵۹۹، ۶۰۰
 عنایتالله بن محمد حسین، ۴۸۰
 عنایتالله قهبائی، ۲۵۱
 عوض بن محمد امین مشهدی، ۴۸۱
 عیسی نیکوکار، ۴۸۱
 غازان، ۴۷۱
 غازان خان، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴
 ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰
 ۴۹۳، ۴۹۴
 غانم بن ابی حمید طوسی، ۴۹۶
 غانم بن ابی مسلم بن حمید، ۴۹۶
 غزالی، ۳۵۳
 غزالی مشهدی، ۴۹۷، ۴۹۸
 غلام حسین اشرفی، ۵۰۰
 غلام حسین خان غفاری، ۵۰۸
 غلام حسین یوسفی، ۵۱۰
 غلامرضا ریاضی، ۵۱۳
 غلامرضا صدیق، ۵۱۷
 غلامرضا قدسی، ۵۱۵، ۵۱۶
 غلامرضا میرزا جانی قدسی، ۵۱۶
 غلامرضا میرزا سهامی، ۵۱۴
 غلامرضا یزدی، ۵۱۸
 غلامعلی، ۱۲
 غلامعلی کرمانی، ۳۷۳
 غلامی علی بلغرامی، ۳۴
 غنی کشمیری، ۳۸
 غیاثالدین ابوصالح، ۵۲۰
 غیاثالدین خواند میر، ۴۱۵
 غیاثالدین عزیز، ۵۱۹
 غیاثالدین محمد، ۵۲۲
 غیاثالدین مذهب مشهدی، ۵۱۹
 غیاثالدین مشهدی، ۵۱۹
 فائق، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸
 فائق الخاصه، ۵۲۳
 فائق خادم، ۵۲۲
 فاضل، ۱۱
 فاضل قندهاری، ۲۷۴، ۲۷۶

- فاضل هروی، ۴۹۵
 فاطمه، ۷۵، ۲۷۱، ۴۰۴، ۵۱۳، ۵۲۹، ۵۳۰
 فاطمه زهرا، ۳، ۶۰۳
 فاطمه معصومه، ۵۹۲
 فانی اصفهانی، ۲۱۸
 فتح الله بن یار محمد حافظ مشهدی، ۵۶۰
 فتح الله پاکروان، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۳
 فتح الله خان، ۵۶۰
 فتحعلی خان صاحب دیوان، ۵۳۱
 فتحعلی خان قاجار، ۵۳۶
 فتحعلی خان قاجار قوانلو، ۵۳۱
 فتحعلی شاه، ۶۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۸، ۳۲۴، ۳۲۵
 ۳۲۹، ۳۷۲، ۵۱۴، ۵۳۱، ۵۳۶
 ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱
 ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۷
 فتحعلی شاه قاجار، ۶۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۸، ۳۲۴، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۱
 ۵۴۳، ۵۴۴
 فخرالدوله، ۵۲۵
 فخرالدوله دیلمی، ۵۲۲
 فخرالدین رازی، ۵۲۱، ۵۶۱
 فخرالدین محمد تبریزی، ۵۶۰
 فخرالدین مشهدی، ۵۶۴
 فخرالدین نورستانی، ۵۶۵
 فخرالملک ابوالمظفر علی بن نظام الملک، ۴۷۲
 فخرالملک علی بن نظام الملک، ۴۷۱
 فرات بن ابراهیم کوفی، ۴۸۰
 فرامرز بن علی، ۴۶۱، ۵۶۶
 فرج الله بن عبدالله، ۵۶۸
 فرج الله خان افشار، ۵۶۷
 فرخ، ۳۵۹
 فرخزادی، ۴۵۶
 فردوسی، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۱۱، ۵۵۵، ۶۰۷
 فردی مشهدی، ۵۶۸
 فرود، ۵۷۸
 فروزانفر، ۳۸۰
 فرهاد میرزا، ۵۳۹
 فرهاد و شیرین، ۴۲۶
 فرید وجدی، ۲۸۴، ۴۴۸
 فریدون کرجی، ۵۶۹
 فریدون مزده، ۵۷۲
 فریدون میرزا، ۵۷۲
 فریدون میرزا فرخ قاجار، ۵۷۱
 فصیح الدین، ۴۱۵، ۴۳۰
 فصیحی خوافی، ۲۸، ۲۹۰، ۴۷۱
 فضائلی، ۵۷۴
 فضل الله، ۵۹۹، ۶۰۲
 فضل الله آل داود، ۵۷۷
 فضل الله بن روزبهان بن فضل الله خنجی اصفهانی، ۵۹۹

- فضل الله مشهدی، ۵۸۰
 فضل الله مشهدی عمادالدین، ۵۸۰
 فضل الله نوری، ۹، ۱۱، ۳۲۶
 فضل بن ابی حرب جرجانی، ۴۷۹
 فضل بن حسن، ۵۸۲
 فضل بن حسن طبرسی، ۵۸۴، ۵۸۵
 ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶
 فضل بن ربیع، ۵۹۷
 فضل بن ربیع بن یونس ابوالعباس، ۵۹۶
 فضل بن روزبهان، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰
 ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷
 ۶۰۸، ۶۰۹
 فضل بن محمد فارمدی، ۳۱۴، ۴۶۱
 فناری زاده، ۳۱۳
 فیروزآبادی، ۳۹۹
 قآن، ۳۵۲، ۵۲۹
 قآنی، ۳۱۶
 قابوس، ۵۲۲، ۵۲۵
 قاسم بن ابی حرب، ۴۷۹
 قاسم بن زکریا مطرز، ۴۵۸
 قاضی احمد غفاری، ۴۹۴
 قاضی حبیب الله، ۴۳۴
 قاضی سلطان محمود شیرازی، ۵۶۴
 قاضی میر احمد، ۲۶۲
 قاضی نظاما، ۳۷
 قاضی نورالله شوشتری، ۵۸۸، ۶۰۸
 قاضی نورالله شهید، ۳۱۴
 قباد بک ایشیک آغاسی باشی، ۴۰۳
 قتلوق شاه، ۵۶۵
 قدرت الله شوق، ۴۸، ۳۶۶، ۴۷۵، ۴۹۷
 ۵۶۸
 قدرت الله کوپاموی، ۳۵، ۴۰۸، ۴۲۷
 ۵۰۰
 قدسی، ۵۱۴
 قدسی مشهدی، ۳۳۱
 قربان گل مروی، ۵۷۱
 قطب الدین ابوالفتح بعلبکی، ۴۶۶
 قطب الدین کیزری، ۲۸۱، ۲۸۲، ۵۹۶
 قطب شاه، ۳۹، ۳۹۳، ۳۹۵
 قطب شاه دکنی، ۳۰۵
 قوام السلطنه، ۲۰۹
 قوام الملک، ۳۷۱، ۳۷۲
 قوام الملک شیرازی، ۳۷۱
 قوبلای قآن، ۳۵۱
 کارمک، ۱۲۱
 کامران، ۵۵
 کرزه حارثی، ۴۶۴
 کریم خان زند، ۲۹۷، ۵۳۷
 کسروی تبریزی، ۵۰۶
 کفعمی، ۵۹۰
 کوتان، ۵۲۹
 کوخان چینی، ۲۶
 کوهستانی، ۲۳۶
 کیا حسن بن عبدالجبار، ۴۳۳

- کیخسرو، ۵۷۸
 کیکاووس، ۶۰۷
 کیمیا قلم، ۵۰۸، ۵۰۹، ۱۰۸
 کیوک خان، ۵۲۹
 گلشن، ۷۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۱۱، ۳۴۷
 ۳۶۸، ۳۸۱، ۴۳۷، ۴۷۳، ۵۰۱
 گلشن آزادی، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰
 ۱۴۱، ۲۰۹، ۲۷۷، ۳۰۷، ۳۴۷
 ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲
 ۳۷۴، ۳۸۳، ۴۰۳، ۴۳۹، ۴۸۱
 ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۷۷
 گودرز، ۶۰۷
 گوهرشاد آغا، ۳۸۴
 لاین عباد، ۴۰۰
 لسان الملک، ۲۳۲، ۳۲۷، ۴۰۵، ۴۴۴
 لطفعلی خان افشار قاسملو، ۳۴۳
 لیلی و مجنون، ۴۲۶
 مأمون، ۵۲۲، ۵۹۶
 مجاشع بن عمرو، ۴۶۲
 مجاهدی، ۲۳۶
 مجتهد خراسانی، ۳۶۶
 مجدالدین ابونصر فضل بن حسن بن
 علی، ۵۸۲
 مجیر الدوله، ۴۴۳
 محدث نوری، ۱۲۵
 محقق کرکی، ۵۹۲
 محمد، ۴۶۲
 محمد اکبر خان، ۲۷۵
 محمد امین، ۵۹۶
 محمد اورنگ زیب، ۳۸، ۹۹
 محمد باقر حسینی فیروز آبادی، ۱۵۴
 محمد بایرام خان، ۴۹
 محمد بن ابراهیم حلبی، ۴۶۴
 محمد بن احمد بن رشد، ۳۵۳
 محمد بن اسحاق، ۴۵۹
 محمد بن اسحاق صاغانی، ۴۶۹
 محمد بن اسماعیل، ۴۷۸
 محمد بن اسماعیل بخاری، ۴۶۹
 محمد بن بدیع رضوی، ۲۰۶، ۴۴۸
 محمد بن جعفر علی، ۴۸۰
 محمد بن حسین جرجانی ابوطالب
 حسینی، ۵۹۳
 محمد بن حمویه، ۴۷۸
 محمد بن عبدالکریم موسوی، ۱۵۴
 محمد بن عبدالله بیاضی، ۴۵۲
 محمد بن عبدالله فازی، ۲۸۸
 محمد بن عبدالله نقاش، ۴۶۸
 محمد بن علاءالدین حسین، ۵۲۱
 محمد بن علی بن شهر آشوب، ۵۹۴
 محمد بن علی رازی، ۴۵۲
 محمد بن عمرو خارجی، ۴۹۶
 محمد بن محمد بخاری، ۴۷۸
 محمد بن محمد تبادکانی، ۱۶۶
 محمد بن محمد شعیری، ۵۹۰

- محمد بن محمد غزالی، ۶۰۷
 محمد بن یحیی، ۴۵۸
 محمد تقی ادیب نیشابوری، ۵۱۶
 محمد تقی بن مظفر قزوینی، ۷۷
 محمد تقی شریعتی مزینانی، ۷۳
 محمد تقی مجلسی اول، ۲۵۱
 محمد تقی میرزای رکن الدوله، ۳۱۷
 محمد جان قدسی، ۳۳۱، ۵۱۵
 محمد جعفر خان، ۳۱۶
 محمد چوپان، ۳۰۲، ۳۰۳
 محمد حرزالدین، ۱۲۶
 محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ۴۴۳
 محمد حسن زلالی خوانساری، ۳۹
 محمد حسن شیرازی، ۱۳۶، ۳۲۶
 محمد حسین آل کاشف الغطاء، ۱۵۴
 محمد حسین ایشیک آغاسی، ۱۱۹
 محمد حسین پز شک، ۳۷
 محمد حسین خان قاجار دولو، ۶۰
 محمد حسین عاملی، ۳۶۵
 محمد حسین گنجی، ۲۰۵
 محمد حسین نیل فروش، ۳۶۵
 محمد خالد، ۱۹۹
 محمد خان، ۵۱۳، ۵۳۷
 محمد خان شیپانی، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳
 ۶۰۷، ۶۰۸
 محمد خان قاجار، ۵۳۷، ۵۳۸
 محمد خان قرائی، ۱۱۹
 محمد رحیم بروجردی، ۱۳۵، ۱۳۶
 محمد رحیم خان، ۶۳، ۵۶۷
 محمد رضا امامی، ۴۳۶
 محمد رضا حکیمی، ۵۱۰
 محمد رضا شاه، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۵
 ۲۲۶، ۴۲۲، ۴۴۶، ۵۶۱
 محمد رضا مازندرانی، ۱۰۶
 محمد رضا نصیری، ۲۹۰
 محمد رضا نصیری طوسی، ۱۴۵، ۲۹۰
 محمد ریاض، ۳۸
 محمد زمان سلطان بایندر، ۹۲
 محمد زمان طوسی، ۱۴۵
 محمد شاه، ۲۵۳، ۳۲۹، ۳۷۲
 محمد شاه قاجار، ۶۱، ۲۰۳، ۲۵۲، ۴۳۷
 محمد شریف، ۴۳۵
 محمد صادق، ۳۶۲
 محمد صالح مازندرانی، ۵۸۴
 محمد طاهر غنی کشمیری، ۳۸
 محمد علی رجائی، ۳۸۸
 محمد علی شاه، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳
 ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۳۶۲، ۴۴۹
 محمد علی غروی اردوبادی، ۱۵۵
 محمد علی کشمیری، ۲۹۹، ۴۰۰
 محمد علی میرزا، ۱۵، ۵۳۹، ۵۶۷
 محمد عوفی، ۴۷۷
 محمد قلی سلیم تهرانی، ۳۸
 محمد قوش آبادی، ۱۹

- محمد قوش آبادی نیشابوری، ۸
 محمد کریم، ۳۷
 محمدکریم خان زند، ۲۹۷
 محمد مارشکی، ۴۴۷
 محمد محسن، ۴۸۰
 محمد مشکک رستم‌داری، ۲۵۷
 محمد مظفر صبا، ۹۹
 محمد معصوم، ۳۲۳
 محمد مهدی، ۴۵۱
 محمد ولی، ۵۱۳
 محمد ولی خان اسدی، ۵۳، ۱۸۰
 ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱
 محمد ولی میرزا، ۱۱۹
 محمود، ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۲۸
 محمود بن ابوالخیر خان، ۳۳۲
 محمود ترشیزی، ۱۰۶
 محمود جزائری، ۲۵۲
 محمود غزنوی، ۵۲۸
 محمود میرزا قاجار، ۳۰۶
 محمود واصفی، ۴۳۰
 محی‌الدین طوسی، ۵۶۵
 مخبر السلطنه، ۲۶۷
 مختاریک، ۱۸۷
 مدرس رضوی، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۶
 ۱۳۵، ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۵۸، ۳۳۰
 ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۷، ۴۰۶
 ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۰، ۵۲۰
 مراد بخش بن شاه جهان، ۳۴
 مرتضی بن احمد حسینی خسروشاهی،
 ۱۵۴
 مرتضی قلی خان، ۳۷۶
 مریم، ۸۰
 مستنصر بالله، ۴۶۶
 مسرور، ۵۹۷
 مسلم بن حجاج، ۲۹۹
 مسلم بن عقیل، ۵۱۳
 مصطفی تفرشی، ۲۵۱
 مصور خراسانی، ۴۳۷
 مطبوعی، ۵۵۰
 مظفرالدین شاه، ۳۱۷، ۳۶۲، ۵۰۸
 معتمد الدوله، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
 معزالدين حسين، ۲۹
 معزالدين حسين اصفهانی، ۲۱۵
 معلم حبیب آبادی، ۳۷۶، ۵۷۱
 مفضل بن عمر، ۴۵۲
 ملا احمد سلیمانی، ۳۷
 ملاسدا الله مجتهد بروجردی، ۲۰۲
 ملا اسماعیل قرباغی، ۳۱۱
 ملا حسین اردکانی، ۳۰۸
 ملا داود سودخری، ۱۴۰
 ملا داود ملباشی، ۵۷۷
 ملا طغرا، ۳۵
 ملا طغرای مشهدی، ۳۴، ۴۰
 ملا ظهوری، ۳۶

- ملک عبدالله هاشمی، ۲۲۵
ملک فیصل، ۱۲۸
ملک محمود، ۵۳۴
ملک محمود سیستانی، ۴۳۶
ملک ناصرالدین، ۴۴۵
منتجب‌الدین بن بابویه، ۱۲۹، ۲۸۱، ۵۹۴، ۵۸۴، ۴۶۸، ۴۵۸
منشی باشی، ۱۴۴
منشی نظام، ۱۲
منصف قاجار، ۳۲۵
منصور، ۵۲۷، ۵۹۶
منصور التولیه هندی، ۱۸
منصور بن نوح، ۵۲۷
منصور حلاج، ۴۶
منکوقاآن، ۴۴۵
منوچهر بگ، ۱۰۰
منوچهر ستوده، ۶۰۲
مؤمن، ۵۲، ۵۶، ۱۲۸، ۲۰۴، ۴۳۸، ۵۵۵، ۴۳۹
مؤمن السلطنه، ۱۳۶، ۵۴۳
مؤمن الملک، ۳۱۶
موسوی، ۴۷۵
مولا عبدالحی، ۲۵۹
مولا عبدالله افندی، ۲۴۲
مولانا آهی مشهدی، ۳۵۷
مولانا اظهر، ۴۴۴
مولانا بهاء‌الدین، ۳۵۱
ملاعبدالجواد خراسانی، ۱۳۴
ملاعبدالله، ۲۴۴
ملاعبدالله افندی، ۴۵۲
ملاعبدالله افندی، ۴۵۷
ملاعبدالله شوشتری، ۳۴۶
ملاعبدالله کاشی، ۱۳۸
ملاعبدالواحد، ۳۱۴
ملاعشرتی، ۳۴۶
ملاعلی، ۲۳۲
ملاعلی اکبر ملاباشی، ۳۷۵
ملاعلی نقی مشهدی، ۴۴۹
ملاغانم مدرس، ۴۹۵
ملاغلام حسین شیخ الاسلام، ۵۰۷
ملافیضی، ۴۹۷
ملاقربانعلی زنجانی، ۱۱
ملامحسن فیض، ۴۸۱
ملامحمد پروجردی، ۲۴۴
ملامحمد حسین، ۳۷۷
ملامحمد رضی مدرس هروی، ۳۸۳
ملامحمد صادق حکمی، ۱۴۱
ملانجم‌الدین، ۲۷۴
ملانصیر محمد نجومی، ۳۷
ملاهاشم خراسانی، ۵۸۱
ملای روم، ۵۴۷
ملک الشعراء بهار، ۱۴۲
ملک الشعراء صبوری، ۲۰۹، ۱۰۵
ملک حسین حاکم هرات، ۳۰

- مولانا رکن الدین، ۳۲
 مولانا شمس الدین، ۴۷۶
 مولانا عبدالله شوشتری، ۲۴۵، ۲۵۱
 مولانا عبدالله طوسی، ۲۷۳
 مولانا قواس، ۲۹۸
 مولوی، ۲۱۶
 مولی احمد بن مطلب، ۲۹۶
 مولی شمس الدین محمد گیلانی، ۵۶۴
 مولی عبدالله افندی، ۲۱۱، ۲۸۱، ۳۶۱، ۳۸۲، ۴۳۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۰، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۹
 مؤید الدوله، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۳۹۰، ۵۲۲، ۵۲۳
 مهدی، ۵۹۶
 مهدی بامداد، ۲۲، ۶۴، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۷۵، ۳۱۶، ۳۴۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۱۴، ۴۴۳، ۴۴۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۴۵، ۵۶۷، ۵۷۱
 مهدی بیانی، ۲۱۳، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۱۹، ۴۰۵، ۳۳۵
 مهدی خان، ۵۳۶
 مهندس دیشیدی، ۵۹۵
 مهندس عباس آفرنده، ۷۸
 میر آهی، ۳۵۷
 میر احمد حسینی مشهدی، ۴۰۵
 میر احمد منشی، ۳۲۷، ۳۳۵
 میر اسیری، ۵۰۰
 میر چشمگزک، ۹۴
 میر خواند، ۳۴۷، ۳۵۲، ۵۱۸
 میرداماد، ۲۱۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۸۲، ۴۵۵، ۳۸۶
 میر رفیع الدین نائینی، ۲۵۱
 میرزا، ۲۷۰
 میرزا آقا اصطهباناتی، ۲۷۰
 میرزا آقاخان نوری، ۵۳۱
 میرزا آقاخان نوری، ۵۸۰
 میرزا ابراهیم، ۱۱، ۱۷
 میرزا ابراهیم رضوی، ۶، ۷، ۲۰، ۱۶۷، ۱۶۸
 میرزا ابراهیم ناظر، ۶۶
 میرزا ابوالحسن مشکینی، ۱۴۷، ۱۵۴
 میرزا ابوالقاسم بابر، ۴۱۵
 میرزا ابوالقاسم بابر، ۴۱۶
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام، ۱۲۰
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، ۱۱۴
 میرزا احمد امینی، ۱۴۶
 میرزا احمد نیریزی، ۱۸۰
 میرزا اسدالله خان نوری، ۵۸۰
 میرزا الغ بک، ۳۲۸
 میرزا بابر، ۵۷۹
 میرزا بزمی، ۳۷
 میرزا تقی خان امیرکبیر، ۳۴۳

- میرزا طاهر رضوی، ۲۳
 میرزا طاهر موسوی مشهدی، ۲۴
 میرزا طاهر نصرآبادی، ۱۰۴
 میرزا عبدالباقی، ۱۲۸
 میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، ۴۴۱
 میرزا عبدالجواد رضوی، ۲۳
 میرزا عبدالجواد مشرف، ۱۳۵
 میرزا عبدالحسین خان، ۱۴۱
 میرزا عبدالحسین مقدم، ۱۳۹
 میرزا عبدالحسین نهاوندی، ۲۰۳
 میرزا عبدالرزاق خان مهندس بغایری،
 ۲۰۵
 میرزا عبدالرضا عضدالتولیه، ۲۰۹
 میرزا عبدالعلی بن میرزا محمدتقی،
 ۲۳۲
 میرزا عبدالغفار خراسانی، ۲۳۳
 میرزا عبدالله، ۲۴۱، ۲۸۸
 میرزا عبدالله افندی، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۴۲
 ۲۴۳ - ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۸، ۴۰۰
 ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۶
 میرزا عبدالله رضوی، ۲۵۸
 میرزا عبدالمؤمن شهرستانی، ۳۰۶
 میرزا عبد الوهاب، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲
 ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۰
 میرزا عبد الوهاب خان، ۳۱۶، ۳۱۸
 میرزا عبد الوهاب خان آصف الدوله،
 ۱۶۶
 میرزا جامی، ۳۴۱
 میرزا جلال اردستانی، ۳۷
 میرزا حبیب اصفهانی، ۲۵۹، ۳۱۳، ۳۲۸
 میرزا حبیب رشتی، ۳۰۷
 میرزا حسن فسائی، ۵۶، ۱۰۲، ۱۰۳
 ۲۶۱، ۳۷۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰
 ۴۱۴، ۵۴۵
 میرزا حسین، ۴۵۰
 میرزا حسین خان سپهسالار، ۱۰۸
 ۳۱۶
 میرزا حسین خلیلی، ۳۰۸
 میرزا حسین طباطبائی، ۲۷۹
 میرزا حسین نائینی، ۱۴۸، ۱۵۴
 میرزا خلیل، ۳۰۸
 میرزا رحیم، ۳۷
 میرزا رستم، ۳۴۶
 میرزا زنوزی، ۳۱۲
 میرزا سعیدخان، ۱۳۱
 میرزا سعیدخان مؤتمن الملک ۳۱۶
 میرزا سنجر، ۳۷
 میرزا شاه حسن ارغون، ۴۰۶
 میرزا شرف جهان، ۴۹۹
 میرزا شریف، ۳۷
 میرزا شفیع اصفهانی، ۲۴۱
 میرزا شفیع اعتماد التولیه، ۱۳۲
 میرزا صانعی، ۳۷
 میرزا طاهر بن میرزا احمد رضوی، ۲۲

- میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، ۳۱۶
میرزا عرب مشهدی، ۳۴۰
میرزا عرب مقلد مشهدی، ۳۴۰
میرزا علی، ۱۱۸، ۴۵۱
میرزا علی آقا تبریزی، ۳۵۶
میرزا علی اصغر خان حکمت، ۲۶۸
میرزا علی اصغر ملکی، ۱۴۷، ۱۵۴
میرزا علی اکبر رضوی مشهدی، ۳۰۷
میرزا علی اعتضادپور، ۳۶۸
میرزا علی ایروانی، ۱۴۷، ۱۵۴
میرزا علی شیرازی، ۱۴۸، ۱۵۴
میرزا علی محمد خان شیبانی، ۴۴۳
میرزا علی تقی، ۴۵۰
میرزا عمر شیخ بهادر، ۴۱۵
میرزا غلام حسین کیمیا قلم، ۵۰۹
میرزا غیاث بک تهرانی، ۳۸۰
میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان، ۵۳۱
میرزا فریدون مشهدی، ۵۷۰
میرزا فضل الله، ۵۸۰
میرزا فضل الله بدائع نگار، ۵۷۷
میرزا فضل الله وزیر، ۵۸۰
میرزا فضل الله وزیر نظام، ۵۸۰
میرزا قوام الدین سیفی قزوینی، ۲۹۵
میرزا محمد، ۱۹۷، ۵۰۷
میرزا محمد آقازاده، ۴۴۲، ۵۱۰، ۵۵۳
۵۵۴
میرزا محمد ارباب، ۱۲۴
- میرزا محمد باقر مدرس، ۴۴۱
میرزا محمد تقی سپهر، ۲۳۳
میرزا محمد جعفر، ۲۴۲
میرزا محمد حسن شیرازی، ۱۳۶
میرزا محمد حسین اعتضاد الاطباء،
۳۶۸
میرزا محمد خادم باشی، ۱۴۱
میرزا محمد خلیل، ۱۸۹
میرزا محمد داود، ۲۸۸
میرزا محمد شفیع، ۳۲۰
میرزا محمد صادق، ۲۶۴
میرزا محمد علی صائب، ۳۸
میرزا محمد مجتهد، ۴۵۰
میرزا محمد معصوم دشتکی، ۳۹۲
میرزا محمد مهدی، ۱۲۸
میرزا محمود بن میرزا هدایت الله، ۲۵
میرزا محمود تهرانی، ۲۰۳
میرزا مخدوم شریفی، ۲۱۵
میرزا موسی خان، ۲۵۲، ۵۴۳
میرزا موسی منجم باشی، ۱۲۸
میرزا مهدی، ۵۱۵
میرزا مهدی اصفهانی، ۵۱۰
میرزا مهدی خان، ۴۱۳
میرزا مهدی رضوی، ۱۳۵
میرزا مهدی شیرازی، ۲۰۸
میرزا نصرالله، ۱۹۷، ۵۳۹
میرزا هاشم، ۲۵۴

- میرزا هاشم خان امین الدوله، ۵۰۸
 میرزا هدایت الله، ۹۲
 میرزای شیرازی، ۳۲۶
 میر سید حسین خاتم المجتهدین، ۵۹۱
 میر سید حسین مجتهد، ۵۲
 میر سید علی، ۴۳۲، ۴۰۸، ۳۵۶
 میر سید علی استرآبادی، ۳۰۱
 میر سید علی متولی، ۳۰۴
 میر سید علی همدانی، ۲۸۰
 میر صحبتی تفرشی، ۲۵۲
 میر ظلی، ۶۴
 میر عبدالحی، ۱۹۱
 میر عبدالسلام، ۲۱۰
 میر عبدالسلام حسینی مشهدی، ۲۱۰
 میر عبدالکریم متولی، ۲۳۴
 میر عبدالله مازندرانی، ۸۰، ۸۱
 میر عبدالوهاب، ۳۲۷
 میر علاء الدوله، ۵، ۱۹۱
 میر علی اصغر مشهدی، ۳۶۵
 میر علی حسینی، ۴۴۴
 میر علی رضوی، ۴۵۱
 میر علی شیر قانع تتوی، ۴۰۵
 میر علی کاتب مشهدی، ۴۴۴
 میر علی تقی اردبیلی، ۴۴۸
 میر عمادالدین شیرازی، ۴۷۵
 میر فریدون بن سید مبارک مشهدی،
 ۵۶۹
- میر قمرالدین منت مشهدی، ۲۸۰
 میر قوام الدین سیفی قزوینی، ۲۹۶
 میرک دشت بیاضی، ۳۷
 میر محمدباقر داماد، ۲۵۱، ۲۵۲
 میر محمد سعید میر جمله، ۳۶
 میر محمد صالح، ۳۷
 میر محمد قاسم قهبائی، ۲۵۱
 میر مرتضی قرباغی، ۱۶۷
 میر معز موسوی خان، ۴۰۸
 میر معصوم خان، ۸۹
 میر منشی، ۳۲۸، ۴۰۵
 مؤید ثابتی، ۴۳۹
 نائب حبیب، ۱۸
 نائب رشتی، ۱۲۸
 نائب علی اکبر مجلسی، ۷
 نائینی، ۳۵۵
 نادر افشار، ۵۷، ۵۸، ۵۹
 نادرشاه، ۱۱۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵،
 ۴۰۹، ۴۱۳، ۵۳۵
 نادرشاه افشار، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۱۸۷،
 ۱۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۷۵، ۴۱۲،
 ۴۲۴، ۴۳۶
 ناصر الدوله، ۵۲۶
 ناصرالدین انصاری، ۲۰۷، ۲۲۳
 ناصرالدین سونی بتی، ۲۸۰
 ناصرالدین شاه، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۲۰۵، ۲۱۷، ۳۱۷، ۳۲۳

- ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۳۶، هروی، ۴۲۱
 ۵۰۸، ۵۴۳، ۵۸۰ نظام‌الدین عبدالهی، ۱۹۰، ۵۲۰
 ناصرالدین شاه قاجار، ۱۰۸ نظام‌الدین قرشی، ۵۸۷
 ناصرالدین طاهر بن فخرالملک، ۲۸ نوائی، ۲۱۳
 ناصر خسرو، ۳۱۳ نواب احتشام، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰
 نجف قلی خان، ۱۰۳ نواب احتشام رضوی، ۱۸۲، ۳۵۷
 نجم التولیه، ۴۴۳ نورالدین جزائری، ۲۹۲
 ندرقلی، ۴۳۶ نورالدین عبدالرحمان اسفرائینی، ۴۷۶
 نذر محمد خان، ۱۰۰، ۱۰۱ نشاط، ۳۲۴
 نصرآبادی، ۲۴، ۶۴، ۷۶، ۱۰۴، ۳۴۶ نورالدین عثمان بن محمد دستجردی
 ۴۰۷، ۴۲۷، ۴۳۷ طوسی، ۳۳۷
 ۴۸۰ نور جهان، ۳۸۰
 نصرالله خشنامی، ۵۸۲ نوروز، ۴۸۲
 نصرالله میرزا، ۵۶۹ نوروز علی بسطامی، ۱۳۴، ۲۵۵، ۲۷۹
 نصرت، ۱۴۱ ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۶۳، ۵۴۳، ۵۸۰
 نصیرالدوله، ۳۱۶ واله داغستانی، ۵۴، ۵۶، ۱۰۴، ۲۳۲
 نصیرالدین، ۲۸۱ ۴۹۸، ۵۷۰
 نصیرالدین حسین، ۳۹۲ وثوق، ۴۴۱
 نصیرالدین علی طوسی، ۴۴۸ وکیع بن جراح، ۳۰۰
 نصیری طوسی، ۱۴۵ ولی قلی شاملو، ۹۹، ۲۴۱، ۲۵۶، ۴۳۲
 نظام‌الدین، ۵۴۸ هادی تهرانی، ۳۰۹
 نظام‌الدین ابوالفتح بن فیاض، ۷۶ هارون رشید، ۵۹۶
 نظام‌الدین ابوالفتح علی بن فیاض هاشمی نژاد، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷
 مشهدی، ۴۶۲ ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
 نظام‌الدین احمد، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵ هدایت، ۹۸، ۴۱۴، ۵۴۵
 ۳۹۸ هدایت‌الله، ۲۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵
 نظام‌الدین امیر علی شیر جغتائی هشیم بن بشیر، ۴۵۸

هلاکو خان مغول، ۴۷۰	یعقوب بن احمد صیرفی، ۲۰۶
هلالی جغتائی، ۳۳۴	یمینی، ۵۲۹
همائی، ۳۸۰	یوسف، ۳۸۱
همایون، ۵۵	یوسف بن رافع، ۲۸۴
همایون پادشاه هند، ۴۹، ۱۹۱	یوسف بن رافع ابوالمحاسن بن شداد، ۲۸۴
یافعی، ۲۲۵	یوسف خان، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۳۴۳
یاقوت حموی، ۱۲۳، ۲۸۸، ۳۱۵	یوسف خان تاتار، ۱۱۶
۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۸، ۵۸۳	یوسف خان توبچی باشی، ۱۱۳
یحیی بن سعید قطان، ۲۹۹	یوسف خان هراتی، ۸، ۱۷، ۲۱
یحیی بن محمد بن صاعد، ۲۰۱	یولچی خان، ۳۹
یحیی میرزا، ۵۱۴	
یزید بن سلمة، ۴۵۹	
یعقوب، ۳۸۳	

فهرست اماکن

آذربایجان، ۱۲، ۱۵، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۱،	اردن، ۲۴۵، ۶۰۰
۸۷، ۸۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹،	اروپا، ۸۹
۱۲۲، ۱۵۴، ۲۷۳، ۲۹۱، ۲۹۲،	ارودباد، ۳۳۵
۳۱۷، ۳۴۳، ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۱۱،	ارومیه، ۳۴۳
۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۴۰،	ازبکستان، ۴۱۵
۵۸۰، ۵۹۸، ۶۰۱،	اسپانیا، ۸۹
آق دربند، ۵۷۱	استرآباد، ۳۲، ۳۳، ۶۰، ۹۰، ۳۱۱،
آمل، ۵۲۴	۳۳۳، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹،
ابخاز، ۱۱۱	۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷
ابراهیم آباد، ۱۸۰	استوای خوبوشان، ۵۹۳
ابرده، ۱۹۹، ۴۳۸، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۶۵،	اسجیل، ۲۰۰، ۲۰۱، ۴۳۸، ۴۷۶
ابوبکر باغندی، ۴۶۵	اسحاق آباد، ۷۸
ایبورد، ۵۲۶	اسحاق آباد نیشابور، ۷۷
احساء، ۳۶۱	اسفرائن، ۲۹، ۹۰
احمد آباد، ۴۹۹	اسلامبول، ۱۵۰، ۲۲۲، ۲۹۵
احمد آباد کجرات، ۷۹، ۴۹۹	اصفاهان، ۹۳
اران، ۴۷۱، ۴۸۲، ۵۹۸	اصفهان، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۵،
اربل، ۴۶۶	۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲،
اردبیل، ۵۶، ۵۶۱، ۵۹۰	۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۵،

ایوان طلای صحن رضوی، ۲۳۳	۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۴، ۲۲۰
ایوان مقصوره، ۹، ۱۰، ۷۸، ۱۸۲، ۳۵۸	۲۳۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۵
باجگیران، ۵۷۷	۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷
بادکوبه، ۱۱۱، ۵۰۹	۲۹۸، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۸
بارگاه امام رضا علیه السلام ، ۱۶۸، و مکرر	۳۴۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۳۳
بازارچه آقچه، ۵۸۱	۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۴۷
بازارچه عباسقلی خان، ۵۸۱	۴۶۹، ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۷۳، ۵۷۴
بازار زرگرها، ۱۹۲	۵۷۵، ۵۸۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱
بازار مرغ شیراز، ۳۹۸	افغانستان، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۷۰
باغچه اران، ۴۸۲	۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷
باغ خسرو آباد، ۱۰۳	۲۷۸، ۳۶۲، ۴۱۵، ۴۲۱، ۵۲۱
باغ عباس آباد، ۱۰۲	الموت، ۸۴، ۴۳۳
باغ کشمیر، ۳۶	النگ رادکان، ۹۰، ۹۳
باغ محمد تقی بک، ۳۲۱	امریکا، ۲۱۹، ۲۳۱، ۳۶۴
باغ مراد هرات، ۸۱	امیرآباد، ۱۱۲
باغ ملی، ۱۸۱، ۵۵۲	امیرآباد، ۱۱۶، ۱۱۷
باغ هزار جریب، ۵۸	امیرآباد چناران، ۶۱
بالا خیابان، ۶۹، ۵۸۱	اندلس، ۴۵۷
باورد، ۴۰۱	انگلستان، ۱۴، ۶۳، ۶۴، ۷۲، ۸۹، ۲۱۹
بحر آباد جوین، ۴۷۸	۲۷۵، ۳۶۲، ۵۴۱
بخارا، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۴۶، ۲۴۷	انگلیس، ۳۶۲
۲۹۵، ۳۰۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۴۲۵	اوجان، ۴۹۳
۴۴۴، ۴۵۱، ۴۶۲، ۵۲۳، ۵۲۴	اورگنج، ۱۹۵، ۱۹۷
۵۲۷، ۵۲۸، ۵۴۱، ۵۸۶، ۶۰۱	اورنگ آباد، ۳۹۵
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹	ایران، مکرر
برازجان، ۶۳	ایروان، ۵۳۸
برزش آباد، ۲۴۴	ایوان امیرعلی شیر، ۹۴، ۹۵

بهره‌ر، ۲۳۵	بروجرد، ۲۴۴، ۳۲۳، ۳۳۸
بیت المعمور، ۹۵	برهانپور، ۳۹۵
بیت المقدس، ۲۴۵، ۶۰۰	بست، ۹۹
بیدشهر، ۵۹۸	بست بالا خیابان، ۵۰۹
بیروت، ۲۲۱، ۵۹۳	بست پائین خیابان، ۵۶۲
بیمارستان شاهرضا، ۱۸۳	بسطام، ۹۴، ۱۱۴، ۴۵۰
بی‌هق، ۳۳، ۴۱۴، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۹۶	بصره، ۲۲، ۲۷۰، ۴۵۹
پائین خیابان، ۵۸۱	بغایری، ۲۰۵
پاز، ۳۱۴	بغداد، ۲۲، ۱۵۱، ۲۳۴، ۲۸۳، ۲۸۴
پتنه، ۱۵۰	۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۴
پشکل دره قزوین، ۴۹۴	۳۱۵، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۸۴
پطرگرا، ۱۰	۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۸
پل چوبی، ۱۰۴	۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۸، ۴۹۳
پل حسن آباد، ۱۰۴	۴۹۶، ۵۹۳، ۵۹۶
پل مالان، ۳۳۲	بقعه محمد بک، ۴۰۷
پیشاور، ۶۰	بلخ، ۸۸، ۹۳، ۱۰۰، ۳۳۳، ۳۷۱، ۴۵۴
تاشکند، ۱۰۰	۵۲۳، ۵۲۴
تبادکان، ۱۶۶، ۱۶۷، ۴۶۳	بلوچستان، ۶۲، ۳۶۲، ۵۴۱
تبادکوه، ۴۶۳	بلوک کله دار، ۵۹۸
تبریز، ۹، ۳۸، ۵۴، ۵۶، ۷۴، ۱۱۰، ۱۱۷	بم، ۶۲
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۴۷	بمبئی، ۶۳، ۱۵۰، ۲۷۴
۱۴۸، ۱۵۴، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۴۳	بندر عباس، ۶۳، ۸۸
۳۱۶، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۶۱، ۴۰۴	بندر عباس، ۶۳
۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳	بنگاله، ۲۱۰
۴۹۴، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵	بوئین زهرا، ۷۱
۵۰۶، ۵۲۲، ۵۶۱، ۵۹۱، ۵۹۹	بوشهر، ۶۳، ۶۴، ۲۷۰
تخت سلیمان، ۴۷	بهشت زهرا، ۲۷۲

جیهان آباد، ۴۳۳	ترت، ۵۴۸
جیحون، ۴۹، ۸۸، ۳۰۱، ۳۳۹، ۴۱۸	ترکستان، ۲۶، ۲۷، ۵۴، ۸۸، ۱۰۰
۵۲۴، ۵۲۷، ۵۴۱، ۶۰۲	۱۰۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۵۸، ۲۶۰
جیرفت، ۶۲	۳۰۶، ۴۲۵، ۴۲۷، ۵۲۴، ۵۲۷
چشمه کلاس، ۹۶، ۱۶۹، ۴۲۴	۵۶۰، ۵۹۸، ۶۰۱
چمن بسطام، ۸۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۳۳	ترکیه، ۱۵۰، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۷۱، ۳۱۳
۵۳۴	۵۴۶
چمن سلطانیه، ۴۱۰	ترمذ، ۳۳۹، ۴۷۳، ۵۲۳
چناران، ۶۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۴۱۳	تفرش، ۵۸۳، ۵۸۴
چهار باغ مشهد مقدس، ۹۲	تکیه تهرانیها، ۲۲۹
چهارده کلاته هزار جریب، ۵۳۴	تهران، مکرر
چین، ۳۸۸، ۴۲۵	جاجرم، ۱۸۷
حجاز، ۱۲۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۹۱، ۳۹۲	جاغرق، ۲۴۱
۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۲۷، ۴۵۸	جامع گوهرشاد، ۱۸۱
۴۶۵، ۵۹۸	جبل عامل، ۲۴۵، ۳۸۲، ۴۳۴، ۴۳۵
حسین آباد خوبوشان، ۵۳۵	۴۵۵، ۴۶۰
حسینقلی خان، ۵۳۹	جرجان، ۳۱، ۳۳، ۲۰۱، ۴۲۲، ۴۶۳
حسینیہ ارشاد، ۲۳۹	۴۶۹، ۴۷۴، ۵۲۶، ۵۶۵، ۵۶۶
حلب، ۱۵۳، ۲۸۳، ۳۶۷، ۴۵۸، ۴۶۴	جزائر حرون، ۵۳
حله، ۲۹۴	جزیره هرمز، ۶۳
حماة، ۴۶۶	جلال آباد، ۲۷۵
حومه، ۴۹۳	جلگه طوس، ۱۶۹، ۴۷۶
حویزه، ۲۹۶	جوادیه، ۷۱
حیدرآباد هند، ۴۶۰	جوزجانان، ۵۲۳
حیدرآباد، ۳۸۸	جونپور، ۵۰۰
حیدرآباد دکن، ۳۸، ۲۸۲، ۳۹۳، ۳۹۴	جوی انجیل، ۴۲۲
۳۹۸، ۵۶۸	جوینی، ۲۰۷

دارالسیاده، ۱۳۶، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۱۵،	خان بالق، ۳۵۲
۳۵۸، ۳۵۹، ۴۰۸، ۴۸۶، ۴۹۰،	خاوران، ۱۲۳
۵۴۹، ۵۸۱، ۵۸۲	خیوشان، ۲۹، ۳۰، ۶۱، ۹۰، ۹۴، ۱۱۲،
دارالضیافه، ۲۷۶، ۲۷۷	۴۰۹، ۴۸۴، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۰، ۵۴۲
دارالضیافه، ۱۷، ۴۵۱	خبیص، ۶۲
دارالعباده، ۵۱۱	ختای، ۴۸۴
دارالعباده یزد، ۳۰۶	ختلان، ۲۴۴
دارالفنون، ۲۰۵	خرگرد جام، ۵۶۵
دارالقضاة تبریز، ۴۹۳	خرمشهر، ۲۷۰
دارالملک تبریز، ۴۸۹	خلیج فارس، ۱۴، ۶۴، ۸۷
داغستان، ۵۱، ۱۱۱، ۳۶۹	خوارزم، ۱۴، ۸۸، ۱۰۰، ۵۲۸، ۵۴۱،
دامغان، ۵۷، ۵۸، ۸۴، ۱۰۳، ۳۰۵، ۴۵۰،	۵۶۷
۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷	خوار ورامین، ۵۳۱
دانشگاه تهران، ۳۷، ۱۶۵، ۱۹۱، ۳۷۰،	خوزستان، ۲۹۳
داورزن، ۳۶۳	خوی، ۳۱۲
دایقان، ۵۰۲	خیابان امیریه، ۱۶۱، ۱۶۵
دریاند، ۱۱۱	خیابان سیروس، ۱۰۹
دریاند شقان، ۴۲۲	خیابان فرهنگ، ۳۶۱
دریاند قفقاز، ۴۹، ۵۱	خیابان لاله زار، ۱۶۱
درگز، ۱۴۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۵۳۴	خیوه، ۵۴۱
درگنجن آباد، ۳۸	دارالحفاظ، ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۵۵، ۲۹۰،
دروازه سراب، ۵۵۲	۵۷۱، ۵۸۱
درون، ۹۴	دارالسورور، ۱۷۹، ۳۷۴، ۴۰۷، ۵۶۳
دره کشمیر، ۴۰	دارالسعاده، ۳۲۷، ۳۶۳، ۳۶۴، ۵۳۱،
دریای خزر، ۵۳، ۸۷، ۱۱۱	۵۸۱
دریای عمان، ۱۴، ۸۷	دارالسلام، ۲۴۰، ۴۰۷، ۵۰۷
دریای مازندران، ۵۳۲	دارالسلطنه اصفهان، ۲۴۱

دزباد نیشابور، ۴۲۲	روس، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
دژ خوبشان، ۵۴۰	۲۱، ۲۲، ۵۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۲۲،
دشت کربلا، ۴۸۸	۵۳۷، ۵۴۰
دشت مغان، ۳۷۵، ۲۹۳	روضه مبارکه رضویه، ۸۶، ۹۰، ۱۶۹،
دکن، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۱۵۰، ۲۱۰، ۳۹۲،	۱۹۲، ۲۳۴، ۳۰۲، ۴۳۸، ۴۳۹،
۳۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹	۴۵۶، ۴۵۳، ۵۴۴، ۵۸۱، ۵۸۶
دمشق، ۱۵۰، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶،	روم، ۲۹۱، ۲۹۲، ۵۹۸،
۲۸۶، ۳۰۹، ۴۵۸، ۴۶۵	زملکان، ۴۶۸
دوشان تپه، ۳۲۱، ۳۲۲	زمین داور، ۵۱، ۸۸
دولاب، ۵۳۸	زورآباد، ۲۵۸
دولت آباد برخوار، ۹۱	ساری، ۴۰۷، ۵۱۷
دهخوارقان، ۵۶۱	سامراء، ۱۵۹، ۳۱۱، ۳۲۶، ۴۹۶
دهلی، ۴۹، ۵۵، ۶۰، ۱۹۱، ۲۱۰، ۵۲۱	ساوه، ۳۶۰
رادکان، ۳۳، ۹۰، ۹۳، ۲۹۹، ۴۸۲، ۴۸۸	سبزووار، ۱۰، ۳۰، ۶۰، ۸۴، ۱۱۴، ۱۲۱،
رامپور، ۱۵۰	۲۸۰، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۶۳، ۳۶۸،
رباط ارسلان جاذب، ۴۲۵	۴۱۴، ۵۸۶، ۵۹۴
رباط سناباد، ۵۸۲	سرآسیاب شاندیز، ۱۰۵
رباط شرف، ۱۷۲، ۱۸۷	سرای مینو، ۱۸۸
رباط عشق، ۴۲۲	سرچشمه تهران، ۱۰۹
رمله، ۴۶۵	سرخس، ۶۱، ۱۰۹، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۵۳،
رنوسفادران، ۳۴۶	۲۵۸، ۲۸۵، ۴۰۱، ۴۲۵، ۵۷۱،
رواق توحید خانه، ۲۷۹	۵۸۶، ۶۰۲
رواق دارالسیاده، ۵۴۹	سرخه، ۴۱۱
رود اترک، ۳۰	سرک، ۲۸۹
رود ارس، ۲۹۳	سرگیج، ۴۹۹
رودخانه ارس، ۵۴۰	سعدآباد مشهد، ۲۳۷
رود هیرمند، ۸۸	سعیدآباد، ۳۷۲

۲۳۸، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳	سلامه، ۳۹۶
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸	سلطان دویں استرآباد، ۳۲، ۳۳، ۳۸۱
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۱۶	سلطان میدان، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵
۳۲۵، ۳۴۱، ۳۷۱، ۳۹۱، ۳۹۳	سمرقند، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۶۴، ۵۲۷
۳۹۸، ۴۲۸، ۴۷۵، ۴۹۳، ۵۱۱	۵۸۶
۵۱۷، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۹۲	سمنان، ۳۲، ۵۸، ۸۴، ۱۱۴، ۱۸۰، ۳۶۳
۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹	۴۶۲، ۴۱۱
شیروان، ۵۱، ۱۱۲	سمیرم اصفهان، ۵۷۳
صحرای مغان، ۲۹۴	سند، ۵۱، ۴۰۶، ۵۲۱
صحن عتیق، ۱۳۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۳۱	سنگبست، ۲۴۱، ۲۲۵، ۴۸۲
۳۵۸، ۴۵۰، ۵۰۹، ۵۸۱، ۵۸۲	سوریه، ۱۵۰، ۲۱۹، ۲۴۵
صحن کهنه، ۴۲۴	سیاه، ۱۱۴
صفه امیرعلی شیر، ۸۶، ۳۰۴	سیستان، ۱۲، ۱۴، ۴۹، ۱۹۴، ۲۱۱
صفه شاه طهماسبی، ۵۲	۳۱۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۵۴۱
صیدا، ۱۲۶	شام، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۴۳۵
طائف، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶	۴۶۵، ۴۷۱، ۴۹۵، ۵۹۳
طاببران، ۹۶، ۱۲۳، ۲۰۴، ۲۴۱، ۳۰۹	شاندیز، ۴۷۶
۳۱۵، ۴۵۲، ۴۷۹، ۶۰۷	شاهرود، ۴۵۰
طبران، ۲۰۴	شحنه، ۴۰۱
طبران طوس، ۱۲۲	شقان، ۴۲۲
طبرستان، ۷۸، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵	شنب، ۴۸۹
طبس، ۷۱، ۵۱۸	شنب تبریز، ۴۹۴
طخارستان، ۸۸	شنب غازان، ۴۹۴
طرق، ۲۵۸، ۴۲۶	شوستر، ۱۳۶، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۹۱
طسوج، ۳۱۲، ۵۹۱	۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۶۰
طلیعه، ۴۰۱	شهرری، ۴۳۳
طوس، مکرر	شیراز، ۶۳، ۷۵، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۴۲

طهران، ۴۳۳	فلسطین، ۲۴۵، ۲۷۱
عراق، ۸۷، ۹۳، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۰	فندر سک، ۵۳۳، ۵۳۷
۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۵، ۲۴۰، ۲۴۵	فیروزکوه، ۹۴، ۱۲۰، ۵۲۱
۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۳	قائن، ۱۳۹
۳۴۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۶۵	قانلو تپه، ۵۷۱
۵۰۳، ۴۹۶، ۴۹۵	قاهره، ۲۰۴، ۲۳۳، ۶۰۰
عربستان، ۲۴۵، ۲۷۶	قبرستان دروازه مثقب، ۳۳۷
عسکریه، ۷۱	قدس، ۲۸۴
عشرت آباد، ۱۸۰	قدمگاه نیشابور، ۹۷
علیگر، ۱۵۰	قرا باغ، ۱۱۱، ۲۱۱، ۳۲۸
علی آباد، ۴۳۹، ۵۳۹	قراقورم، ۵۲۹
علی بلاغی دامغان، ۱۰۳	قریه اسجیل، ۱۹۹
عنبران، ۱۳۱، ۷۵	قزوین، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۳
غرجستان، ۵۲۱	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۹، ۱۰۸، ۲۱۵
غزنین، ۵۲۱، ۵۲۵	۲۲۲، ۲۴۱، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۵
غسلگاه، ۵۹۴	۳۳۰، ۴۵۳، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۹۳
غور، ۵۲۱	۴۹۴، ۴۹۹، ۵۳۲، ۵۴۰، ۵۹۲
فارس، ۱۴، ۶۳، ۶۴، ۸۰، ۸۷، ۱۴۲	قسطنطنیه، ۲۴۳، ۳۱۳
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۵	قصبه جهجه، ۶۰۲
۳۴۱، ۳۵۳، ۳۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵	قصر شیرین، ۲۷۱
۵۳۸، ۵۴۰، ۵۹۸	قققاز، ۱۵، ۲۰، ۴۹، ۵۱، ۸۷، ۸۸، ۱۱۱
فارمد، ۳۱۵	۱۲۲، ۱۶۸، ۴۸۲، ۴۹۵، ۵۳۷
فارمذ، ۳۱۴	۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۹۸
فتح آباد خوشان، ۴۰۹	قلعه امیر آباد، ۱۱۶، ۱۱۷
فرغانه، ۴۸۲	قلعه امیر آباد، ۱۱۶، ۱۱۷
فرهاد گرد، ۴۸۹	قلعه خوشان، ۶۱، ۱۱۲
فریمان، ۴۸۹، ۴۲۵	قلعه سلطان میدان، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵

کاشان، ۶۱، ۹۸، ۹۹، ۱۲۹، ۲۱۴، ۴۴۵	قلعه شوره گل، ۸۷
۵۸۳، ۴۶۶، ۴۵۸	قلعه شوش، ۵۳۸
کاشغر، ۳۶۷، ۵۲۳	قلعه قندهار، ۵۳، ۸۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴
کاشمر، ۵۳۱	قلعه قوچان، ۱۱۷، ۱۱۸
کالیوش، ۵۱، ۱۲۰، ۳۳۳	قلعه مبارک آباد، ۵۳۲
کانادا، ۳۳۲	قلعه مشهد، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۳۳
کاهو، ۵۱۳	قلعه نو، ۱۰۹
کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۶۹	قلعه وان، ۵۳
۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۲۴، ۲۳۱	قم، ۶۰، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام ، ۱۵۱، ۱۵۶	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۱۷
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۱۹، ۲۲۱	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۸
۴۴۴، ۲۲۴	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲
کتابخانه تقوی، ۷۴	۲۸۲، ۳۳۲، ۳۸۶، ۴۱۱، ۴۴۵
کتابخانه حسینییه شوشتریها، ۳۲۸	۴۵۲، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۴۵
کتابخانه خزینه اوقاف استانبول، ۳۲۸	۵۶۰، ۵۶۱، ۵۸۳، ۶۰۸
۵۱۹، ۳۳۵	قندهار، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۸۸، ۹۹
کتابخانه دانشگاه شیراز، ۲۲۳	۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۲۷۴
کتابخانه دانشگاه لکنه هند، ۱۰۰	۲۷۵، ۲۷۷، ۴۱۱، ۵۴۱، ۵۷۸
کتابخانه رضویه، ۵۶۰ و مکرر	قوچان، ۱۰، ۶۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵
کتابخانه سلطنتی، ۳۲۵	۱۱۷، ۱۱۸، ۴۱۳، ۴۴۱، ۵۴۲
کتابخانه سماوی، ۴۶۰	قوس، ۴۵۰
کتابخانه سید نصرالله تقوی، ۳۱۳	قونیّه، ۳۱۳
کتابخانه شیخ الاسلام مدینه منوره، ۲۹۵	قهستان، ۱۳۹، ۱۸۷
کتابخانه کاخ گلستان، ۳۱۳	کابل، ۶۰، ۹۹، ۱۰۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶
کتابخانه مبارکه رضویه، ۲۰۸، ۲۳۱	۲۹۵، ۵۲۱
کتابخانه مدرسه باقریه، ۳۱۲	کارز، ۴۶۵
	کاریز عشرت آباد، ۴۳۹

کوفه، ۳۱۱	کتابخانه مدرسه سپهسالار، ۷۴
کوفیاذقان، ۳۱۰	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۶۵، ۱۹۱
کوهسار پکلی بهار، ۴۲	کتابخانه مقدسه رضویه، ۵۶۷
کوهستان، ۲۳۵	کتابخانه مکه معظمه، ۴۶۳
کوه سنگی، ۸۳	کتابخانه ملا محمد رضی مدرس هروی، ۳۸۳
کوه ماران، ۴۷	کتابخانه ملی ملک، ۱۳۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۳۲۱
کویته، ۵۴۱	کتابخانه ناصریه، ۱۵۰
گجرات، ۷۹	کجرات، ۷۹، ۲۱۰، ۴۹۹، ۵۰۰
گرجستان، ۵۱، ۱۱۱	کجرات هند، ۴۴۴
گرگان، ۲۹، ۴۵، ۳۱۱، ۴۲۱، ۴۲۲	کربلا، ۱۵۹، ۲۰۷، ۲۲۴، ۳۰۸، ۳۱۲
۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۶ ۵۲۸ ۵۳۲	کربلا، ۳۴۷، ۳۵۵، ۴۸۶، ۵۷۳
۵۳۷ ۵۶۷	کربلای معلی، ۱۵۹، ۱۶۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۳۵۵، ۴۸۸
گلمکان، ۱۹۹	کردستان، ۵۰۷، ۵۶۷
گنبد سبز، ۱۸۷	کرمان، ۶۱، ۶۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۱
گنبد کاووس، ۲۰۱، ۴۲۲، ۴۶۳، ۵۲۲	۴۹۳، ۳۷۴
۵۲۳ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۶۵ ۵۶۶	کشف رود، ۲۰۶، ۴۸۲
گورستان مصرخ، ۵۷۹	کشمیر، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲
گیلان، ۱۲۸، ۳۱۶، ۵۸۴	۴۸۴، ۲۱۲
لار، ۵۳	کلات، ۳۱۴، ۳۷۸، ۴۰۹، ۶۰۲، ۶۰۳
لارستان، ۵۹۸	کلکته، ۲۹۹
لبنان، ۱۵۲، ۲۱۹، ۵۸۹	کوتاهیه، ۳۱۳
لکنهو هند، ۱۰۰، ۱۵۰	کوچه آب میرزا، ۱۸
لندن، ۳۷، ۲۲۴	کوچه حجازی، ۱۶۱
مازندران، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۹۸، ۱۰۳	
۱۱۰، ۱۴۲، ۲۳۵، ۲۴۰، ۳۶۳	
۴۰۱، ۴۰۷، ۴۹۴، ۵۳۳، ۵۳۴	
۵۳۵ ۵۳۷ ۵۳۹ ۵۴۱ ۵۸۴	

مدرسه صدر، ۱۵۹	۵۸۶، ۵۸۵
مدرسه طالبیه، ۱۴۷	ماوراء النهر، ۲۷، ۸۵، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱،
مدرسه علوم سیاسی، ۵۷۷	۱۹۳، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶،
مدرسه کوشک، ۵۷۴	۲۵۷، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۱،
مدرسه مرحوم شیرازی، ۱۵۹	۳۵۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۸،
مدرسه مروی، ۲۰۳	۵۶۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۸،
مدرسه مستشار، ۱۹۲	مایان، ۱۹۹، ۲۳۸،
مدرسه ملاتاجی، ۹۷	مثنا، ۳۹۷،
مدرسه مهتر جمال، ۵۶۸	محلات، ۳۴۶،
مدرسه میرزا جعفر، ۶۸، ۷۳، ۱۸۵،	محلہ پامنار، ۱۰۸،
۲۳۵	محلہ دشتک شیراز، ۳۹۱،
مدرسه نجیبیه، ۲۲۵	محلہ سرپل، ۲۰۷،
مدرسه نظام، ۲۰۵	محلہ عیدگاه، ۱۳۰،
مدرسه نواب، ۷۳، ۱۵۵، ۱۶۴، ۳۷۸،	مدرسه امجدیه، ۲۸۶،
۴۴۸، ۳۷۹	مدرسه باقریه، ۳۱۲، ۳۰۶،
مدرسه واجدیه، ۳۱۳	مدرسه بروجردی، ۵۶۸،
مدینه، ۱۲۶	مدرسه جده، ۱۰۶،
مدینه منوره، ۲۷۳، ۲۹۵، ۳۹۳، ۵۶۵،	مدرسه جعفریه، ۲۰۷،
۶۰۰	مدرسه حاج صفر علی، ۵۰۳،
مراغه، ۴۷۰، ۴۷۱،	مدرسه خان شیراز، ۲۶۷،
مرغاب، ۷۷	مدرسه خواجه افضل الله، ۴۱۷،
مرو، ۹۰، ۱۰۰، ۲۰۶، ۲۴۱، ۲۵۴،	مدرسه خیرات خان، ۵۰۹،
۳۱۰، ۳۱۵، ۳۳۴، ۴۱۶، ۴۱۹،	مدرسه رفیعہ اخلاصیہ، ۳۴۸،
۴۲۵، ۴۴۶، ۴۸۹، ۵۲۸، ۵۸۶، ۶۰۲،	مدرسه سبزواری مشهد، ۴۰۶،
مرودشت، ۵۹۸	مدرسه شاهرخ، ۴۹۵،
مرورود، ۷۷، ۵۲۳،	مدرسه شاهرخی، ۳۳۶،
مزینان، ۱۲۱، ۴۱۴،	مدرسه شرفیه، ۲۸۳،

مسقط، ۶۳	مسجد ابوذر، ۳۸۷
مشهد رضا، ۷۷، مکرر	مسجد الحرام، ۳۹۲
مشهد سناباد، ۳۸۲	مسجد باقر آباد، ۲۶۷
مشهد طوقچی، ۹۱	مسجد جامع عباسی، ۴۰۵
مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام ، ۴۴۷	مسجد جامع عتیق، ۲۵۲
و مکرر	مسجد جامع قوچان، ۴۴۱
مشهد مقدس حسین علیه السلام ، ۴۸۸	مسجد جامع گوهرشاد، ۱۶۸، ۱۹، ۱۴، ۱۸۶، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۶۹
مشهد مقدس علی الرضا علیه السلام ، ۵۲۹ و مکرر	۱۸۷، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۷۶، ۴۴۱
مصر، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۹۵، ۳۷۰، ۵۶۴	۵۴۶، ۴۴۳
۵۶۵، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۰۰	مسجد شاه، ۱۸۷
مغولستان، ۵۲۹	مسجد شیخ اطف الله، ۴۰۵
مقبره باب میدان، ۲۸۴	مسجد صاحب الزمان، ۲۳۷
مقبره تخت فولاد، ۳۱۱	مسجد عقیل، ۱۲۲
مقبره شیخ بهاء الدین عاملی، ۴۴۶	مسجد قلعه، ۲۸۶
مقبره طبرسی، ۵۹۵	مسجد گوهرشاد، ۱۶، ۱۳، ۱۱، ۸، ۷، ۱۶۹، ۱۶۴، ۷۸، ۷۰، ۲۱، ۱۹
مقبره نادرشاه، ۱۸۷	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۹، ۳۵۷
مقبره نادرشاه افشار، ۶۹	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸
مکه، ۳۱۱، ۳۹۲، ۴۶۵، ۵۶۶	۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۴۲، ۴۵۱
مکه معظمه، ۷۹، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۲۸	۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹
۲۰۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۴	۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵
۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶	۵۵۱، ۵۵۹
۳۹۷، ۴۰۶، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۵	مسجد محراب خان، ۵۸۱
۴۹۳، ۶۰۰	مسجد محمد علی پاشا خدیو مصر، ۲۳۳
مکه مکرمه، ۳۹۸، ۴۳۵	
ملک دکن، ۴۹۷	
مورچه خورت، ۵۷	

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۸۷، ۲۰۶،	موزه بریطانیا، ۳۷
۲۰۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۹۹،	موسویه، ۷۱
۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۷،	موصل، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۹۶
۳۴۸، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۵،	مهدیه، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۵۱۶
۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۵،	مهنه، ۶۰۲
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۸۲، ۵۲۱،	میانج، ۱۱۹
۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷،	میرکاریز، ۴۶۵
۵۲۸، ۵۸۶، ۵۹۳	نجد، ۳۹۷
ورامین، ۵۳۴	نجف، ۲۷۰، ۳۱۱
وشکی، ۵۱	نجف اشرف، ۲۴، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۵،
هرات، ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۸۰،	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳،	۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹،
۱۰۲، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۶۷، ۲۳۳،	۱۶۲، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۱۹،
۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۶، ۳۲۴، ۳۳۲،	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۷۰،
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۹،	۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۴،
۳۵۰، ۳۵۷، ۳۸۳، ۴۱۴، ۴۱۵،	۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۶،
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲،	۳۲۸، ۳۵۵، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸،
۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹،	۳۹۸، ۴۰۹، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۲،
۴۳۷، ۴۴۴، ۴۹۶، ۵۲۱، ۵۲۳،	۴۴۴، ۴۵۳، ۴۶۰، ۵۰۳، ۵۱۸، ۵۶۱،
۵۲۵، ۵۲۶، ۵۶۱، ۵۷۹، ۶۰۹،	نرماشیر، ۶۲
همدان، ۶۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۲۰۱، ۲۱۵،	نسا، ۴۰۱
۲۲۰، ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۰۸،	نصیبین، ۳۹۱
۴۵۲، ۴۹۳	نوزاد، ۱۹۹
هند، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۹، ۵۴، ۶۰،	نوقان، ۷، ۸، ۲۴۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۸،
۷۵، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،	۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۹، ۵۰۱، ۵۹۵،
۳۴۶، ۳۶۶، ۴۹۸، ۵۴۱،	نهر غازانی، ۴۸۸
هندوستان، ۳۵، ۳۶، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۶۰،	نیشابور، ۲۷، ۲۹، ۷۷، ۸۵، ۹۷، ۱۱۲،

۴۳۲، ۴۳۳، ۴۹۶، ۵۰۹، ۵۲۱	۷۹، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳
۵۲۵، ۵۶۱، ۵۹۱	۱۵۰، ۱۶۸، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۲۲
یادگار خانی، ۶۰۷	۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۱۴
یزد، ع ۱۹۲، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۸۰، ۴۵۱	۳۸۰، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲
۵۵۴، ۵۱۸	۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۵

